إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ...

این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت میکند

تابشی از قرآن

(جلد سوم)

تألیف :

عالم مجاهد آیت الله

سیدابوالفضل برقعی (ابن الرضا)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مقدّمه

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدانا بِكِتابِهِ وَ ماكُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللّٰهُ. پروردگارا تو را شکر و سپاس گذاریم وفقط هدایت تو را هدایت میدانیم و چنانچه خود فرموده‌ای: إِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدىٰ، ما نیز به این نعمت اقرار و اذعان داریم وکتاب تو را هُدًى لِلنّاسِ میدانیم و بأمر تو که فرموده‌ای: كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ، درکتابت تدبّر کرده و آنرا مبارک و با برکت و خیر میدانیم، و طبق لِيَتَذَكَّرَ بتذکرات کتابت فکر خود را بکار می‌اندازیم تاازصاحبان اندیشه و خرد محسوب شویم و قفل جهالت و سفاهتی که بواسطهٔ عدم تدبّر در کتابت برای دیگران فراهم آمده بدلیل آیهٔ: أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها می‌شکنیم و ما قرآن تو راشفاء و نور و رحمت و برهان هدایت و حکمت و پند و موعظهٔ روشن میدانیم و بآیهٔ: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ مَا هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ و آیهٔ يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا وآیهٔ: هٰذا بَصائِرُ لِلنّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ ایمان

داریم و چنانچه فرموده‌ای: أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَيكَ الْكِتابَ و فرموده‌ای: نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانًا لِكُلِّ شَيْءٍ آنرا برای راهنمائی أمور دینی کافی و جامع میدانیم.

و صلوات و سلام بر پیروان کتاب تو حضرت **محمّد** (ص) ویاران و اهلبیت و أتباع او که راه‌یافتگان راه هدایت می‌باشند.

و بعد چون اکثر اهل زمان ما که نام مسلمانی بر خود گذاشته‌اند از کتاب دینی و آسمانی خود بی خبرند ولذا بعقائد متفرقهٔ باطله و ذلّت نفاق و تفرقه گرفتار شده و برای تمیز بین حق و باطل بمیزانی چنگ نزده‌اند و هرکس بدنبال هر عالم نمائی رفته و بواسطهٔ دین تقلیدی تحقیقات دینی را جائز نمی شمرد و درصدد تحقیق نمی‌باشد. و اگر گاهی بفکر تحقیق افتاده معیاریکه حقّ را از ناحقّ جدا سازند ندارند و میتوان گفت در امر دین حیران و سرگردانند و راه‌نمایان دلسوز خیرخواه بیداری که از میزان و معیار دین آگاه باشند ندارند، وغالبًا دنیا طلبانی بنام دین بر گردن ایشان سوار بوده‌اند. و عالم و جاهل توجّهی که شاید و باید بکتاب إلهی ندارند و آنرا مهجور و متروک نموده و بهرهٔ شایسته از آن نبرده‌اندوحتّی درحوزه‌های علمی دینی تدریس آن جزء برنامه نیست، درصورتیکه خدا و رسول و سایر پیشوایان اسلام تمامًا **قرآن** را **میزانِ** حقّ و باطل و رهنمای سعادت و برای همه آنرا امام و حجّت، و پیشوای خودو سایرین دانسته و برای تصفیهٔ حقایق دین از خرافات: **قرآن** را معرّفی کرده‌اند. متأسّفانه علل فراوانی باعث شده که مردم را از این واقعیّات دور و بی‌خبر داشته‌اند، واز راهنمائی **قرآن** در امور دین و دنیا بی اطلاعند. و بهمین جهت استکه در سورهٔ فرقان آیهٔ ۳۰ ذکر شده که رسولخدا (ص) روز قیامت در پیشگاه عدل إلهی از قوم وازأمّت در عوض شفاعت شکایت میکند، در سورهٔ فرقان فرموده: وَ قالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا. یعنی رسولخدا گوید پروردگارا قوم من این قرآن را متروک نمودند.

یکی از علل بی خبری مردم از حقائق قرآنی همانا کسانیند که از بیداری مردم بتوسط قرآن وحشت دارند،و برای حفظ خرافات خود مردم را از فهم قرآن دور داشته‌اند. همان گویندگانی که گاهی خود را مبلغ قرآن میدانند، درصورتیکه باقرار خود قرآن را قابل فهم نمی‌دانند و میگویند باید امام بیاید و آنرا بیان کند. کسی نیست بآنان بگوید پس چرا رسولخدا (ص) و بازده امام بیان نکردند، و اگر بیان کردند پس قابل فهم‌شده چرا میگوئید نمی‌فهمیم؟. **خدایتعالی** بامت یهود که بدروغ‌مدعی پیروی کتاب توراة بودند و بگفتار آن اعتنا نداشتنددرسورهٔ جمعه آیهٔ ۵ فرموده: **مَثَلُ الَّذِیْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰاةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوْهَا کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوْا بِآیاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ لایَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِیْنَ.** یعنی آنانکه مدعی حمل توراتند سپس حامل آن نشده‌اند بمانند خری باشند که بار آن کتاب باشد، بداست مثل آنانکه بآیات إلهی تکذیب کرده‌اند و خدا این قوم ستمگر را هدایت نمیکند. در این آیه خدا ایشان را خر و ستمگر و محروم از هدایت خوانده. دراینصورت بکسانیکه مدّعی حمل قرآن و از آن بی خبرند چه باید گفت؟ و آیا نباید ایشان را ستمگر و دور از هدایت و بی سعادت دانست؟

بهرحال ما برای وظیفهٔ دینی و وجدانی برآن شدیم که مردم را بیدار و براهنمائی **قرآن** ایشان را هشیار سازیم وبا قلم ساده و روان با دلیل و برهان بمردم خود اعلان نمائیم‌که این ذلّت و بیچارگی و سرگردانی شما بواسطهٔ بی‌اطلاعی و عدم تدبّر در **آیات قرآن** است و لذا باشاره و مشورت دوستان بنوشتن کتاب (تابشی از **قرآن**) پرداختیم. و امید أجر از پروردگار جهان و نازل کنندهٔ قرآن داریم. شاید جوانان روشن دلِ حقّجو بوسیلهٔ آن راهنمائی شده و بدین وسیله هریک خود پرچمدار هدایت دیگران شوند. در این کتاب پس از چند فصل مقدّمات مفیده، ترجمهٔ روانی از **قرآن** و توضیحاتی از بعضی از نکات آن نگاشته میشود. و مقدّمات‌لازمه که دانستن آن بر هر مسلمانی واجب می‌باشد ذیلاً ذکر می‌شود:

۱- قرآن و تواترآن از رسول‌خدا (ص)

دلائل بسیاری موجود است بر اینکه **قرآن** معمولی در بین مسلمین،همان **قرآنی** است که به **رسولخدا** (ص) نازل شده، وخود آنحضرت مدوّنِ آن بود، و در حضور اووبدستور او جمع‌آوری‌وتنظیم و تدوین شده و بعد به صورت فعلی درآمده و اصحاب گرامش در زیر نظر اوبهمین ترتیب درآورده‌اند، و آنجناب تصویب نموده و برای أمّت خود گذاشته :

دلیل اول : احادیث و روایات بسیاری رسیده که هرچه نازل میشد باصحاب خود قرائت مینمود و میفرمود بنویسید و از حفظ کنید. و بسیاری از این روایات در کتاب **الاتقان سیوطی** و کتاب **تاریخ‌القرآن زنجانی** ص ۳۵ و تفسیر **مجمع البیان** و **صحیح بخاری** و تفسیر **البیان خوئی** و سایر کتب آمده .ازآنجمله روایت‌کرده‌اند از **عبد الله بن مسعود** که گفت من هفتاد وچند سوره از دهان مبارک **رسولخدا** (ص) فرا گرفتم‌و نیز روایت کرده‌اند که **ابن‌مسعود** گفت **رسولخدا**(ص) در غاری بود که‌سورهٔ **المرسلات** بر او نازل شد و من از او فرا گرفتم. ونیز روایت کرده‌اند از ابوعبیده و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه از عمربن عامر انصاری که گفت **عمربن خطاب** قرائت‌کرد آیهٔ ۱۰۰ سورهٔ توبه : **وَ السّابِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْاَنْصارِوَالَّذِينَ اتَّبَعُوْهُمْ بِإِحْسانٍ...** و کلمهٔ **الأنصار** را برفع خواند و بدون واو قبل از کلمهٔ **الَّذِينَ** ، **زیدبن ثابت** گفت **وَالَّذِينَ** با واو است، عمر گفت بروید **ابی بن کعب** را بیاورید، چون ابی آمد عمر از او سؤال کرد که **الّذِينَ** با واو است یا خیر؟ ابی گفت : بلی **رسول خدا** (ص) آنرا با واو برای من قرائت‌کرد وقتیکه‌تومشغول فروش‌گندم بودی. عمر قبول کرد. و باز عامّه و خاصّه‌نوشته‌اند و روایت‌کرده‌اند که **ابیّ بن کعب** گفت **رسولخدا** (ص) بمن‌فرمود **خدا** مرا أمر کرده که **قرآن** را بر تو قرائت‌نمایم وبتو یاد دهم ، ابی گفت‌آیا **خدای تعالی** مرا نام برده ؟ **رسولخدا**(ص)

فرمود: بلی پروردگار جهان تو را یاد نموده. ابی از شوق چشمهایش پر از اشک شد. و باز روایت‌کرده‌اند که **عمر** گفت: **رسولخدا** (ص) سوره‌هائی از **قرآن** بمن آموخت، ومن شنیدم که هشام‌بن حکیم سورهٔ **فرقان** را میخواند در زمان **رسولخدا** (ص)، من گوش دادم دیدم آنطوریکه او قرائت میکند **رسولخدا** (ص) بمن نیاموخته. صبر کردم تا نمازش تمام شد، رداء او را گرفتم و گفتم چه کس چنین قرائت را بتو آموخته؟ گفت **رسولخدا**(ص)گفتم دروغ میگوئی، چون رسول خدا (ص) این سوره را بمن آموخته نه این چنین که تو میخوانی. پس با او بخدمت **رسولخدا** (ص)رفتیم من عرض‌کردم یا رسول اللّه این سورهٔ **فرقان** را بلهجه‌ای می خواند که بمن نیاموخته‌ای؟ حضرت فرمود او را رها کن وبهشام فرمود بخوان. پس او همانطوریکه من از او شنیده بودم‌قرائت کرد. **رسولخدا** (ص)فرمود صحیح میخواند این چنین نازل شده. پس از هشام من قرائت‌کردم، حضرت فرمود قرائت تو نیز صحیح است، **قرآن**ی‌که نازل شده‌هر طور و هر لهجه که برای شما آسان است بخوانید. و باز روایت‌کرده‌اند که **رسولخدا** (ص)برای تشویق اصحاب خود بحفظ **قرآن** فرمود: **فَلْيَؤُمَّكُمْ أَقْرَئُكُمْ**. یعنی درنمازها هرکس بقرائت قرآن و حفظ آن بهتر،وارد است‌برای شما امامت کند. و باز روایت مشهور آمده که **رسول خدا** (ص) فرمود: **أُبَيّ أَقْرَئُكُمْ**. و نیز عامه و خاصه روایت‌کرده‌اند که آیهٔ ۱۲ سورهٔ **الحاقّة**: (**وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ**) نازل شد در مدح کسانی‌که چون **قرآن** نازل میشد آنرا از حفظ میکردند. از این قبیل اخبار متواتر است‌که دلالت دارد برایتکه **رسول خدا** (ص)**قرآن** را ببزرگ و کوچک اصحاب خود یاد میداده و همّت می‌گماشته که‌ازحفظ کنند و اصحاب او چون عرب فصیح بودند و لطافت معانی **قرآن** را درک میکردند و لذا با شوق و شعف زیادی بحفظ آن میکوشیدندوآیات **قرآن** در مذاق ایشان بسیار شیرین و دلنشین بود.و باز عدهٔ زیادی نوشته‌اند که اصحاب **رسولخدا** (ص) آیه‌ای راکه‌فرامیگرفتند مکرّر می آمدند نزد رسولخدا (ص) میخواندند تا در حافظهٔ ایشان بماند، و عرض میکردند یا رسول اللّه آنطوریکه‌نازل شده‌آیا من

حفظ کرده‌ام یا خیر؟ تا اینکه رسولخدا (ص) میفرمود بلی، وحفظ ایشان را تقریر مینمود. **اصحاب رسولخدا** (ص) چنان بودند که حضرت **علی**(ع) در زمان خلافت خود در خطبهٔ ۱۲۱ یادی از ایشان نمود و بر فقدان ایشان تأسّف میخورد و آرزوی ملاقات ایشان را داشت و میفرمود: **أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوْا إِلَى الْإِسْلامِ فَقَبِلُوْهُ وَ قَرَءُوا الْقُرآنَ فَأَحْكَمُوْهُ**. یعنی کجایند آن عده‌ای که به اسلام دعوت شده و آنرا پذیرفتند و **قرآن** را قرائت نموده و محکم کردند. بسیاری از مورّخین و محدّثین روایت کرده‌اند از خارجهٔ بن **زید** از پدر خود که گفت **رسولخدا** (ص) وارد مدینه شد درحالیکه من هفده سوره قرائت کرده و از حفظ داشتم و بورسول خدا (ص) خواندم، حضرت را خوش‌آمد و فرمود ای **زید** نوشتن یهود را یاد بگیر زیرا من از یهودبراین **قرآن**، ایمن نیستم. زید گفت من نوشتن یهود را در نصف ماه بخوبی یاد گرفتم. و **اصحاب رسولخدا** (ص) را عادت چنین بود که چون **قرآن** را یاد میگرفتند، بدیگران تعلیم مینمودند، با ولاد خود و بکسانیکه وقت نزول حاضر نبودند از اهل مدینه و مکه و اطراف آن و بهمه قرائت میکردند پس یک روز و یا دو روز از نزول سوره‌ای نمیگذشت مگر اینکه اشخاص بسیاری آنرا در سینه‌های خود حفظ کرده بودند و می‌آمدند نزد حضرت رسول(ص) قرائت میکردند و بأمر او می خواندند و ختم میکردند. **آمدی** که یکی از بزرگان علما میباشد و هم دیگران نقل کرده‌اند که **قرآن**‌هائی که در دست **اصحاب رسول خدا** (ص) بود بر آنحضرت عرضه و قرائت شده بود وآخرین قرآنهائیکه بر آنحضرت عرضه شد قرآن **عثمان** بود و نماز را طبق قرآن عثمان میخواندند تا اینکه رسولخدا (ص) وفات نمود. ونیز از **عبیدهٔ سلمانی** که از ثقات اصحاب امیرالمؤمنین علی(ع) است روایت کرده‌اند که گفته: **قرآنی**را که امروزه مردم قرائت میکنند همان قرآنی است که **برسول خدا** (ص) عرضه شد در سالیکه آنحضرت وفات نمود. و نیز روایت کرده‌اند از **زیدبن ثابت** که گفت درآخرین مرتبه ایکه **قرآن برسول خدا** (ص) عرضه شد من حضور داشتم و درحضورآن حضرت استنساخ شد. و خود **زید** گوید من برای حضرت **رسولخدا** (ص)**قرآنی**

نوشتم و بر آنحضرت قرائت کردم و مردم طبق همان قرائت،قرائت میکردند تا آنکه حضرت وفات نمود. و لذا این **زید** مورد اعتماد خلفاء و سایر مردم بود و حتّی برای عثمان چنانچه خواهد آمد، یکمرتبهٔ دیگر بتصویب امیرالمؤمنین **علی** (ع) **قرآنی** نوشت، و چندین **قرآن** دیگر طبق همان نوشت. و باز روایت کرده اند که **رسولخدا** (ص) زمانیکه مکّه بود جماعتی را بسوی مدینه فرستاد تا باهل مدینه **قرآن** بیاموزند، از جمله کسانی وجوانانی که فرستاد **مصعب بن عمیر** و **عمار** و **بلال** و **ابن امّ مکتوم** بود، و پس از هجرت بسوی مدینه چون مکّه را فتح کرد **معاذبن جبل** را درمکّه گذاشت برای اینکه **قرآن** بمردم یاد دهد و هرکس بسوی مدینه هجرت میکرد **رسولخدا** (ص) او را بیکی از **حافظین قرآن** می‌سپرد، که با و **قرآن** تعلیم دهد. مختصر اینکه شهر مدینه مانند دانشگاهی شده بود که مرد و زن و کوچک و بزرگ آن در شب و روز بقرائت **قرآن** و یا تعلیم و یا تعلّم و یا کتابت آن مشغول بودند، یکی میگفت دیگری مینوشت. و درس دیگر و حدیث دیگر و علم دیگر نبود جز **قرآن** تا اینکه صدها و هزارها **حافظ قرآن** و قاری قرآن بوجود آمد. و دراین دانشگاه شاگرد مکتبی مانند أمیرالمؤمنین **علی** (ع) بود که افتخار داشت بشاگردی مکتب **قرآن**. و حتّی آنحضرت **قرآن** را امام خود میدانست چنانچه بنام "**قرآن** ازنظرعلی(ع)" خواهد آمد. کار بجائی رسید که برای جهاد سپاهیانی تشکیل میشد که تمام افراد آن سپاه **حافظان** و قاریان **قرآن** بودند و سپاهی که بنام **کَتیبَةُ الْقُرّاء** بود از تمام سپاهیان کاری تر و شجاعتر بود و کتیبة القراء که پرچم آن **کَتیبَةُ الْقُرّاء** بود بر سایر سپاهیان افتخار و مزیّت داشت. یکی از غزوات چنانکه تمام مورخین نوشته اند غزوهٔ بئر معونه است که غزوهٔ کوچکی بود هفتاد نفر از قراء و **حافظان قرآن** که اصحاب رسول(ص) بودند و در آن سال قاریان کمتر بودند در آن غزوه شهید شدند و لذا **رسول خدا** (ص) بسیار متأثّر شد، درحالیکه غزوهٔ بئر معونة درسال چهارم هجرت بود و در آن سال قاریان و حافظان قرآن کمتر بودند، دراین سال که چنین باشد باید فهمید سالهای بعد که

اسلام منتشر شده و مسلمین یک بمد برابر زیاد شده‌اند چگونه بود، خصوصا اهل حجاز که آنجا هوای خشک گرمی دارد و حافظهٔ اهالی آن بسیار خوبست که بخواندن و یا بشنیدن یک مرتبه اکثرًا هر چیز را حفظ میکردند و **خدا** خواسته بود که **کتاب او** محفوظ بماند و از کم و زیاد مصون باشد و لذا آن را درمیان مردمی قوی حافظه نازل فرمود.

۲ـ کسانی‌که بنام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه

در کتب فریقین نوشته‌اند یکی از کسانیکه درزمان **رسول خدا** (ص) **قرآن** را حفظ کرده بود **ابوبکر** بود و از جمله کسانیکه نام ایشان مخصوصا برده شده که تمام **قرآن** را حفظ داشته‌اند، از **مهاجرین** اصحاب رسول‌حضرت امیر **علی‌بن‌ابیطالب** (ع) و **طلحه** و **زبیر** و **سعدبن وقاص** و **ابن مسعود** و **حذیفةبن یمان** و **سالم‌و ابوهریره** و **عبیداللّه‌ابن السائب** و **عبدالله بن عمربن خطاب** و **عبدالله بن‌عمرو بن عاص** و **عثمان بن عفان** و **عایشه** و **حفصه** و **امّ سلمه** و **مصعب‌بن عمیر** و **عمّار** و **بلال** و **ابن امّ مکتوم**.
و أما از **انصار** نیز کسانی را بخصوصه نام برده‌اند از جمله: **عبادة بن الصامت** و **معاذ مکنی به ابی حلیمه** و **مجمع بن‌جاریه** و **فضالة بن عبید** و **مسلمةبن مخلد**. و أما کسانیکه تام‌ایشان ذکر نشده و **حافظ قرآن** بوده‌اند چه بسیار بوده و بسیاری از افراد که حافظ قرآن بودند أما نه تمام آن و پس از رسول‌خدا (ص) آنرا کامل نمودند ازآنجمله: **تَمیم داري** و **عقبةبن عامر** را نوشته‌اند و هزاران نفر از اصحاب بودند که بعضی ازسوره‌های **قرآن** را حفظ داشته و در نمازها قرائت میکردند. وازجمله‌کسانی که تمام قرآن را حفظ داشته و مورخین و محدثین از او نام برده‌اند زنی بود بنام **اُمّ ورقة بنت عبداللّه‌بن‌الحارث** که‌رسول خدا (ص) مکرر بزیارت‌او میرفته و او را شهیده میخواندند، و او تمام قرآن را جمع کرده بود. رسول‌خدا (ص) باو فرمود: تو امامت‌کن برای خانواده‌ات. و چنانچه مورخین نوشته‌اند آنقدر

حافظ قرآن زیاد شد که سپاهیان مرتب میشد از **صفهای مجاهدین قرّاء** که درجنگ یمامه با مسیلمهٔ کذاب هفتصد نفر قاری **قرآن** شهید شد، و عدهٔ زیادی در جنگ قادسیه، شهید شدند و پی در پی کتیبه‌هائی که مرکب از قاریان **قرآن** بود بطرف **آذربایجان** و **ایران** و **شامات** و **ارمنیه** و **سایر بلاد** درحرکت بودند و همان قرآن بود که ایشان را باوج عزّت و عظمت و پیروزی دنیا وآخرت رسانید.

۳ـ کتابت قرآن در حضور رسول‌خدا (ص)

برای رسولخدا (ص) نویسندگانی بود که کتابت **قرآن** می نمودند. **ابوعبدالله‌زنجانی** در ص ۴۲ تاریخ **القرآن** و **سیوطی** در کتاب **الاتقان** ص ۵۷ تا ص ۷۳ و جمع دیگری نوشته‌اندکه‌نویسندگان وحی ۴۳ **نفر** بودند که از طرف **رسولخدا** (ص) مأمور بنوشتن **قرآن** بودند. از جمله کسانیرا که نام برده‌اند: **علی بن أبی‌طالب**(ع)و **عثمان بن عفان** و **ابوبکر** و **عمر** و **ابوسفیان** و **معاویهٔ‌بن ابی سفیان** و **یزیدبن ابی سفیان** و **سعیدبن عاص** ودوفرزندش: **ابان بن سعید** و **خالدبن سعید** و **زیدبن ثابت** و **زبیربن عوام** و **طلحةبن عبیدالله** و **سعدبن‌أبی‌وقاص** و **عامربن فهیره** و **عبدالله‌بن‌رواحه** و **عبدالله بن سعدبن أبي السرح** و **أبیّ‌بن‌کعب** و **عبدالله بن‌الأرقم** و **ثابت بن قیس** و **حنظلةبن الرّبیع** و **شرحبیل بن حسنه** و **علاء الحضرمی** و **خالد بن ولید** و **عمروبن عاص** و **مغیرةبن شعبه** و **معیقیب ابن‌ابی‌فاطمة الدّوسی** و **حذیفةبن یمان** و **حویطب بن عبدالعزیز العامری**، و از جملهٔ آنان که بیشتر ملازم رسولخدا (ص) بودند و کتابت میکردند یکی **زیدبن ثابت** و دیگری **علی بن ابی‌طالب** (ع) بود. البته‌بعداً کاتبان و قاریان و حافظان **قرآن** درمیان اصحاب و تابعین بقدری زیاد شد که مساجد اسلامی شب و روز پر بود از متعلّم و معلم و استاد و شاگرد و نویسنده و گویندهٔ**قرآن** و مانندربیع **بن خشیم** چهارصد شاگرد قاری قرآن داشت‌چنانکه‌اکثر مورخین و محدثین نوشته‌اند.

۴ـ به‌نوشتن قرآن أهمّیّت می‌دادند

از تاریخ و روایات معلوم میشود که رسول خدا (ص) واصحاب او و همچنین تابعین بعدی بنوشتن قرآن اهمّیّت بسیار و فوق العاده میدادند و هر وقت آیه و یا سوره‌ای نازل میشد، فوری می‌نوشتند چنانکه در خبر آمده که چون لایَسْتَوِي الْقاعِدُوْنَ نازل شد، رسولخدا (ص) فرمود به زیدبن ثابت بگوئید بیاید و کاغذو دوات بیاورد، پس باو فرمود بنویس. رسولخدا (ص) و اصحاب او از اوّلِ بعثت دراین کار سعی داشتند چنانکه در اخبار آمده‌که عمربن خطاب در اوائل بعثت رسولخدا (ص) چون شنید خواهرش مسلمان شده بحالت غضب بخانهٔ او وارد شد، دید گوشه‌ای ازخانه صفحه‌ایست و درآن از آیات قرآن سورهٔ حدید نوشته شده، و صفحهٔ دیگری دید که در آن سورهٔ طٰهٰ نوشته شده. معلوم میشود دراین کار جدّیّت داشتند. و حتّی کاتبان وحی و قاریان باین‌کار افتخار میکردند، هرکس‌کاغذ داشت در کاغذ و هرکس نداشت در کتف گوسفند و یا پوست‌آهو و یا برگ و یا سنگ صاف مینوشت. از آیهٔ ۷ سورهٔ انعام: وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْکَ کِتابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوْهُ بِأَيْدِيهِمْ، معلوم میشود کاغذ در دسترس ایشان بوده، چون قِرْطَاس بمعنی کاغذ است و همچنین از آیهٔ ۹۱ همان سوره که فرموده: تَجْعَلُوْنَهُ قَراطِيسَ تُبْدُوْنَها وَ تُخْفُوْنَ کَثِيرًا.

بهرحال آنقدر بکتابت و حفظ قرآن اهمیّت میدادندتاآنجا که آقای خوئی در ص ۱۶۹ تفسیر البیان مینویسد که زنان مسلمه مهریّهٔ خود را تعلیم و تعلّم سورهٔ قرآن قرار میدادند. و مسلمین صدر اسلام مواظب بودند که قرآنهای خود را مطابق قرآنی‌که به رسولخدا (ص) عرضه شده بود بنویسند، پس اگر قرآنِ عرضه‌شده در کلمه‌ای تاء مُسْتَطِيل داشت آنها مواظبت میکردند که مُسْتَطِيل نوشته شود و اگر تاء مُدَوَّر بود مواظبت میکردند مدوّر نوشته‌شود. و مثلاً اگر بعد ازواوجمع هر جا الف بود همه الف میگذاشتند. و بعد از واو مفرد الف نمیگذاشتند مگر جائیکه قرآن

اصحاب اوّلیّه ،الف داشته باشد، آنجا را مواظب بودند که الف داشته باشد. چنان سعی و کوشش در ضبط کمّیّت و کیفیّت آن داشتند که در هیچ کتابی چنین مواظبت نشده ، چون حقتعالی وعده فرموده إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُوْنَ. :و او خواست که چنین مواظبتی از قرآن بعمل آید. ناگفته نماند چه بسیار عوام و نفهمند بعضی از گویندگان مذهبی که میگویند این قرآنها اهمیت ندارد، زیرا کاغذ و مرکّب است و قرآن حقیقی خود رسول و یا خود امام است. اینان ندانسته‌اند که خود رسولخدا (ص) تابع همین قرآنهای کاغذی بود که روی کاغذ نوشته بودند، خدا باو فرمود: وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُوْنَ بِالْكِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنَّا لانُضِيْعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِيْنَ. و خود رسول باید بهمین قرآن ایمان آورد تا مصداق یؤمنون بالکتاب باشد. وکتاب إلهی عبارتست از همین قرآنها که روی کاغذها نوشته شده. همین گوینده که توهین به قرآن میکند و میگوید کاغذ و مرکّب است برود در دادگستری حضور دادستان و بگوید این کتاب قانون را دور بیندازید، زیرا کاغذ و مرکّب است او را زنجیری و زندانی خواهند کرد، و باو میفهمانند که هر قانونی در کاغذ و صفحات کتابست ،نه در جای دیگر. حال ببینید چه‌قدر نادانست آن گویندهٔ دشمن علی (ع) که مدّعی دوستی اوست و میگوید در جنگ صفّین چون معاویه قرآن ها را سرنیزه کرد، علی(ع)فرمود نعوذ بالله این قرآن ها کاغذ و مرکب است. دروغ باین بزرگی را بآن امام نسبت می دهند، درحالیکه تمام مورّخین نوشته‌اند حتّی درنهج البلاغه[۱۲۳] موجود است که آن امام (ع)فرمودما سزاوارتریم که بدعوت بقرآن لبّیک بگوئیم و اجابت کنیم. و تمام فقها و أئمّه (ع) فرموده‌اند که هرکس بهمین قرآنهای معمول در کاغذ و مرکب توهین کند، کافر و مرتدّ است و در هیچ تاریخی ذکر نشده که آنحضرت چنین توهین کرده باشد، بلکه حضرت فرمود: نَحْنُ أَحَقُّ بِمُتابَعَةِ الْقُرآنِ و ما از این دعوت بقرآن سرپیچ نیستیم. علی (ع)چنین میگوید ولی مدّعیان دوستی او که دشمن اسلام و قرآنند چنان نسبت‌ها باو بسته‌اند. و ما آنحضرت را از این تهمت‌ها پاک خواهیم‌کرد

در ذیل عنوان «قرآن از نظر علی(ع)».

۵- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خدا (ص) عرضه کردند

بسیاری از مورّخین و محدّثین از آنجمله **ابوعبیده** درکتاب **القراءات** و **ابوعبدالله زنجانی** در **تاریخ القرآن** و **مجلسی** در ج ۹۲ **بحار** جدید ص ۷۷ و **سیوطی** در کتاب **اتقان** و **محمدبن اسحق** در **فهرست** خود و **بخاری** در **صحیح** خود نوشته‌اند که در زمان **رسول خدا** (ص) بعضی از اصحاب او **قرآن** را در حضور او جمع کرده و بآن حضرت عرضه میداشتند، از آنجمله **علی** بن ابیطالب (ع) و **سعد بن عبید بن النعمان** و **ابوالدرداء** و **معاذبن جبل** و **ابوزیدثابت بن زید** و **أبیّ بن کعب** و **عبیدبن معویه** و **زیدبن ثابت**.

بخاری در یکجا روایت کرده از قتاده که گفت سئوال کردم از **انس بن مالک** خادم **رسولخدا** (ص) که در زمان پیغمبر چه کسی جمع کرد قرآن را؟ او چهار نفر را نام برد که همه از **انصار** بودند: ۱- **ابیّ بن کعب**، ۲- **معاذبن جبل**، ۳- **زیدبن ثابت**، ۴- **ابوزید**. و در جای دیگر نقل کرده که یکی از جمع کنندگان **قرآن** در زمان رسول خدا (ص) **ابوالدرداء** بود و در کتاب **اتقان** **سیوطی** روایت کرده که جامعین **قرآن** عده‌ای بودند و پنج نفر را نام برده: **معاذ** و **عبادةبن الصامت** و **أبیّ بن کعب** و **ابوالدرداء** و **ابوایّوب انصاری**. و جای دیگر یکی از جمع کنندگان **قرآن** را در زمان رسولخدا (ص) **عثمان** شمرده و دیگر **تمیم داري** را نام برده. **بیهقی** و **ابی داود** و **شعبی** شش نفر را نام برده‌اند و اضافه بر کسانیکه ذکر شد **مجمع بن جاریه** را شمرده. و **خوارزمی** در کتاب **مناقب** خود روایت کرده و دو نفر را نام برده که زمان رسول خدا (ص) قرآن را جمع کردند: **علیّ** بن ابیطالب (ع) و **أبیّ بن کعب**.

بهرحال ازمجموع اخبار و روایات مسلم میشود که عده‌ای در زمان **رسول خدا** (ص) نویسنده و جمع کنندهٔ **قرآن** بودند در حضور رسولخدا (ص) و حضور هزاران نفر اصحاب او، و همان **قرآن** ها

بتوسط رونویس بتدریج زیاد شد که درخانهٔ هریک از مسلمین چه **اصحاب** رسول(ص) و چه **تابعین**، یک قرآن یا بیشتر موجود بوده، تابجائیکه یکنفری مانند ربیع بن خثیم چهارصد نفرشاگرد قاری قرآن داشت، و او بود که از طرف حضرت **أمیر**(ع) مأمور سرحد قزوین شد. و آنقدر نسخه‌های **قرآن** در عصر صحابه و تابعین زیاد شده‌بود که در دسترس تمام مسلمین بود و بهمین صورت نسخه‌ها رو به **ازدیاد** بود، و مسلمین از پدران خویش گرفتندو بفرزندان خود رسانیدند تا زمان ما که میلیونها **قرآن** نوشته شده و یا بچاپ رسیده و نشر شده و تمام‌مسلمین‌سابقین ولاحقین راویان و ناقلان و کاتبان این **قرآن** بوده‌اند، از زمان ما تا زمان **رسولخدا** (ص) بتواتر رسیده، و هیچ کتابی اینچنین تواتری بخود ندیده. متأسفانه مسلمین که بایدتواتر **قرآن**را بدانند و متوجه باشند که **قرآن** سند دین و مدرک رسالت پیغمبر و سند شریعت ایشان است، در عین بی خبری مانده و متوجه‌نشده‌اندتا جائیکه بعضی از ایشان خیال کرده‌اند این قرآن نوشتهٔ یکی از اصحاب و راوی آن عثمان میباشد، غافل از آنکه عثمان‌مردم‌را بقرائت واحد دعوت‌کرد، آنهم **قرآنی** که بین **اصحاب** رسول‌مشهور بود و برسولخدا (ص) عرضه شده بود، و این عمل مورد قبول اصحاب رسول (ص) با تأیید **علی بن ابیطالب**(ع) بود نه اینکه عثمان قرآن خود را که مدوّن کرده بزور بر سایرین تحمیل‌کرده باشد، خیر چنین نبوده، چون پس از رسولخدا (ص) در کیفیّت قرائت بسیاری از کلمات قرآن اختلاف بود مثلا یکی **مالِکِ یَوْمِ الدّینِ** و دیگری مَلِکِ یَوْمِ‌الدّینِ میخواند یکی‌یَطْهُرْنَ بتخفیف ودیگری‌یَطَّهَّرْنَ بتشدید طاء قرائت مینمود. خلیفهٔ سوم که آنروز زمامدار مسلمین بود اصحاب رسولخدا (ص) را خواست برای رفع اختلاف چنانکه ذیلا بیان میشود:

۶ـ عثمان به رأی اکثریّت قرائت مشهور را انتخاب‌کرد

آقای خوئی در کتاب البیان ص ۱۷۱ و ابوعبداللّه زنجانی در

تاریخ القرآن ص ۶۵ و سیوطی در اتقان و صاحب کتاب فهرست در الفهرست و بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته اندکه پس از رسولخدا (ص) اختلاف قرائت در بعضی از کلمات قرآن آنهم در صدر اسلام زیاد موجب تشتت و نفاق بود تا زمان عثمان این اختلاف شدّت پیدا کرد، بعضی از مسلمین مآل اندیش بفکر رفع اختلاف افتادند، کار بجائی رسید که معلّمین قرآن با شاگردان خود بنزاع و مشاجره پرداختند و قرّاء و حافظان قرآن در شام و یمن و عراق و آذربایجان و ارمنستان پراکنده شدند وبواسطهٔ مجاورت عرب با عجم و اختلاط لغات، این اختلاف زیادترمیشد بطوریکه باعث تأثّر یکنفر مسلمان فهمیده میشد. دراین هنگام حذیفة بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسولخدا (ص) بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او با اهل شام در فتح ارمنیّه و آذربایجان شرکت کرده بود و اختلاف و جدال قراء را دیده بود، چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قراء را اعلام و اظهار وحشت کرد، و فریاد زد ای خلیفهٔ رسول، اُمّت اسلامی را دریاب، پیش از آنکه مانند یهود و نصاری درکتاب آسمانی خود اختلاف کنند. لذا عثمان فرستاد نزد حفصه و قرآنیکه نزد او بود خواست، سپس دوازده نفر از مهاجر و انصار را که اکثرشان جوان و با سواد بودند خواست از آنجمله بود: زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعیدبن عاص و عبدالرحمن بن حارث و پس از آن أمر کرد که قرآن را چند نسخهٔ موافق یکدیگر استنساخ کنند و دستور داد اگر در کیفیّت نوشتن یک کلمه اختلاف کردید آنطوریکه در زبان قریش معمول است بنویسید زیرا قرآن بزبان ایشان نازل شده، و خود عثمان نیز نظارت میکرد و سایر اصحاب رسول خدا (ص) را نیز خواست و گفت آنچه نوشته میشود نظارت کنید و آن قرائتی که محلّ اتّفاق و مشهور بین اصحاب و محقّق باشد که همان مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ میباشد درج کنید. تا اینکه چهار نسخهٔ قرآن موافق یکدیگر در حضور اصحاب رسول عرضه داشتند، و طبق همان قرائتی که برسولخدا (ص) عرضه شده بود تهیّه کردند. و سپس یک نسخه بیصره و یکی بکوفه و یکی بشام فرستادندویکی

را در **مدینه** گذاشتند و مقرّر شد که هرکس در هرشهری قرائت و استنساخ میکند، باید مطابق همان نُسَخ باشد که دیگر اختلافی بین مسلمین نباشد. در **تاریخ القرآن زنجانی** مینویسدنسخه ایکه به‌شام فرستادند تا قرن هشتم هجری در مسجد **دمشق** باقی بود و بعدًا به **لنینگراد** و سپس بجای دیگر نقل شد.

۷ـ عثمان کار واجبی را بتأیید علی(ع) انجام داد

چنانکه در **تاریخ القرآن زنجانی** ص ۶۸ مسطور شده و ابن **طاوس** در کتاب **سعدالسعود** و **سیوطی** در **الاتقان** و **شهرستانی** در **مقدمهٔ تفسیر** خود نوشته‌اند: **عثمان** برأی امیرالمؤمنین **علی** (ع) و بتأیید او و باشارهٔ او **قرآن**ها را جمع و نسخه‌های متّحده‌ای مانند یکدگر نمود. کتب مذکوره روایت کرده‌اند از **سوید بن علقمه** که گفت شنیدم **علیّ بن ابیطالب** (ع) در خطابه و خطبهٔ خود میفرمود: أَیُّهَا النّاسُ أَللّٰه أَللّٰه إِیّاکُمْ وَ الْغُلُوّ فِی أَمْرِ عُثْمانٍ وَ قَوْلُکُمْ حُرّاقُ الْمَصاحِفِ فَوَ اللّٰهِ ماحَرَّقَها إِلّا مِنْ مَلَإٍ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) جَمَعَنا وَ قالَ ما تَقُولُونَ فِی هٰذِهِ الْقِرائَةِ الَّتِی اِخْتَلَفَ النّاسُ فیها؛ یُلقِی الرَّجُلُ الرَّجُلَ فَیَقُولُ قِرائَتِی خَیْرٌ مِنْ قِرائَتِکَ وَ هٰذا یَجُرُّ إِلَی الْکُفْرِ، فَقُلْنا مَا الرَّأْیُ؟ قالَ أُرِیدُ أَنْ أَجْمَعَ النّاسَ عَلٰی مُصْحَفٍ واحِدٍ فَإِنَّکُمْ إِنِ اخْتَلَفْتُمُ الْیَوْمَ کانَ مِنْ بَعْدِکُمْ أَشَدّ اِخْتِلافًا. فَقُلْنا نِعْمَ ما رَأَیْتَ، فَأَرْسَلَ إِلٰی زَیْدِبن ثابت وَ سَعیدِ بن العاص وَ قالَ: یَکْتُبُ أَحَدُکُما وَ یُمْلِی الْآخَرُ، فَلَمْ یَخْتَلِفا فِی شَیْءٍ إِلّا فِی حَرْفٍ واحِدٍ فِی سُورَةِ الْبَقَرَةِ فقال أَحَدُهُما «التّابوت» وَ قالَ الْآخَرُ «التابُوهْ» و اخْتارَ قِرائَةَ زَیْدِ بنِ ثابِتٍ لِأَنَّهُ کَتَبَ الْوَحْیَ. یعنی فرمود ای مردم خدا را ملاحظه کنید و از خدا بترسید و از زیاده‌روی در امر **عثمان** و بدگوئی با و خودداری کنید و از گفتن سوزاننده مَصاحِف با و خودداری نمائید، زیرا بخدا قسم عثمان این کار را نکرد مگر از اشارهٔ گروهی از **اصحاب رسول خدا** (ص). عثمان ما را جمع کرد و بما گفت چه میگوئید در این قرائت که مردم

در آن اختلاف کرده‌اند، این مرد آنمرد را ملاقات میکندومیگوید قرائت من بهتر از قرائت تو است و اینکارمنجرّ بکفر میشود؟ پس ما گفتیم رأی خود را بگو. گفت میخواهم مردم را جمع کنم و متّحد نمایم بر مصحف واحد و قرائت واحد، زیرا اگرشما امروز (که صدر اسلام است) اختلاف کنید، پس ازشمااختلاف شدیدتر خواهدشد.؟ ما گفتیم این رأی خوبی است، همین کار را بکن. پس عثمان فرستاد و **زیدبن ثابت** و **سعیدبن عاص** را حاضر کردو گفت یکی از شما بنویسد و دیگری بخواند. پس این دونفراختلافی نکردند در کتابت قرآن مگر در یک حرف که در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۸ میباشد، پس یکی از ایشان گفت «**تابوت**» بتاء مُستَطیل و دیگری گفت «**تابوة**» بتاء مُستَدیر. و قرائت **زیدبن ثابت** انتخاب شد زیراکاتب **وحی** بود نزد رسولخدا (ص) (و بتاء مستطیل نوشته شد).

بنابرآنچه ذکر شد **قرآنی** که فعلاً در دسترس هشتصدمیلیون مسلمین است همان قرآن رسولخدا (ص) و اصحاب او است و قرآنی است که بنظارت امیرالمؤمنین **علی** (ع) وتصویب و تأییداوتهیّه شده و آنحضرت در **خُطَب نهج البلاغه** همین قرآن معمول را **حُجّت** بر خلق و امام همه دانسته و أمر بانتفاع و اتّباع ازآن نموده، چنانکه خواهد آمد. و اگر کم و یا زیاد شده بود بر آنحضرت واجب بود در زمان خلافت خود آنرا تصحیح و یا لااقلّ گوشزد کند زیرا این کار از هر کاری واجب تر و موجب حفظ سندشریعت و میزان حقّ وباطل بود. اضافه براینکه آنحضرت اشکالی نکرده درزمان خلافتش، بلکه در حضور مستمعین خود همین **قرآن** را **واجب الاتّباع** و **کافی** دانسته و فرموده در اختلافات دینی باید بآن رجوع کنند چنانچه کلمات او در فصل دهم خواهد آمد. بنابراین برای احدی از مسلمین عذری پذیرفته نخواهد بود در ترک تمسّک بقرآن. و این حُجّت باقیه و **معجزهٔ متواتره** موجود مانده بدون نقص و تحریف. آقای **خوئی** در ص ۱۷۰ کتاب **البیان** مینویسد نسبت دادن جمع قرآن را بخلفاء امر موهومی است که مخالف **کتاب خدا** و **سنت رسول** (ص) و **اجماع** أمّت و مخالف **عقل** می

باشد، و اگر بگوئیم جمع کنندهٔ قرآن ابوبکر بوده در أیّام خلافتش، چنین بوده که ابوبکر همان قرآن مشهور بین اصحاب را برای خود رونویسی کرده و تدوین نموده. و شکی نیست که عثمان نیز **قرآن** را جمع و مدوّن نموده زمان خلافتش، اما نه بمعنای اینکه آیات و سور آنرا بسلیقهٔ خود جمع کرده باشد، خیر، بلکه باین معنی که مسلمین را جمع نموده بر یک قرائت مشهور متواتر بین اصحاب و از تشتّت و تفرقهٔ در قرائت جلوگیری کرده، و مسلمین را از اختلافات در قرائت بازداشته. و گفتار آقای خوئی را جمعی از **بزرگان** دیگر نیز نوشته‌اند.

حارث محاسبي گفته مشهور بین مردم این استکه **قرآن** راعثمان جمع نموده، ولی چنین نیست، و این شهرت اصلی و مدرکی‌ندارد فقط عثمان مردم را بر قرائت بطریق واحد وادار کرد وآنهم باشاره و اختیار **مهاجرین و انصار**. آقای **خوئی** مینویسد **عثمان** مردم را وادار کرد بقرائت واحده همان قرائتی که متعارف بین مسلمین بود و از **رسول خدا** (ص) گرفته بودند و این کار عثمان کار خوبی بود و خدمتی بود که احدی از مسلمین بر او انتقاد نکرد. أما انتقادی که بر او داشتند این بود که‌چرا ولایات‌را به بستگان و فامیل خود سپرده و بیت‌المال را حیف‌و میل می کنند. و چرا بعضی از قرآنهای مخالف‌قرائت‌مشهور را از بین برداشت. و در ص ۱۷۳ مینویسد: اگر قرآنی برخلاف‌قرآن‌معمولی طبق روایات آحاد نزد امیرالمؤمنین(ع) بوده، دلیل براین نمیشود که آن قرآن کمتر و یا زیادتر از این قرآن معمولی بوده، بلکه در آن چیزی از تأویل و مورد نزول و یا شرح‌مراد بوده، و ممکن است‌درمورد نزول نام بعضی از منافقین بوده‌که انتشار آنرا مصلحت‌ندانسته، و لذا **علی** (ع) آنرا از جامعه برکنار داشته. باضافه روش رسول‌خدا (ص) و حسن‌اخلاق‌ومنافات داشت بااینکه اسماء منافقین‌را در کتاب‌خدا یعنی درذیل آن ذکر کند. و سنت‌خدا نیز بر این جاری نشده که اسرار و نفاق بندگان را فاش‌کند و مسلمین را وادار کند که بیکدگر فحش و سبّ و لعن کنند و بجان هم بیفتند، پس‌اگر اسماء منافقین‌درقرآن

علی(ع) بوده درمتن آن قرآن نبوده بلکه بعنوان توضیح بوده ، و دانستن آن هم بر کسی لازم نبوده است .

۸- دلائل دیگر برجمع قرآن زیرنظر حضرت رسول (ص)

از تواریخ و روایات مسلم میشود که درزمان رسولخدا (ص) قرآن جمع و مدوّن شده بشکل کتابی، اضافه بر دلائلی که ذکرشد دلائل دیگری نیز در اینجا میباشد :

دلیل اول خبر متواتریکه فِرَقِ مسلمین از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِی ویا کِتابَ اللّٰهِ وَ سُنَّتِی. یعنی من دو چیز گران را در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا وَ هُوَ الثِّقْلُ الْاَکْبَرُ که آن بزرگتر است، بنابراین رسول خدا (ص) کتابی داشته و موجود بوده که دردسترس و میان اُمّت گذاشته ، و چنین استفاده میشود که قرآن بشکل کتابی بوده مدوّن، نه اینکه آیات متفرقه‌ای در احجار و برگ ها و سنگها و پوستها باشد. و دیگر اینکه متعدّد بوده ، که در دسترس همه باشدوإلّا اگر یک قرآن باشد ،آنهم تحت نظر وصیّ خود در میان صندوقی مُقَفَّل بگذارد صدق تَارِکٌ فِیکُمْ نمیکند .

دلیل دوم آیات خود قرآن که مکرر اطلاق کتاب برقرآن شده و اگر بشکل کتاب مدوّن نبود اطلاق کتاب بر او صحیح نبود ،مثلاً در آیهٔ ۱۱۹ سورهٔ آل عمران فرموده تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ که این صریح است تمام قرآن مجموع و مدوّن بوده بشکل کتابی که خدا ایمان بتمام آنرا خواسته . و در سورهٔ بقره آیهٔ ۲ فرموده: ذٰلِکَ الْکِتابُ لَارَیْبَ فِیهِ . و در آیهٔ ۷ آل‌عمران فرموده : هُوَالَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهاتٌ یعنی آنخدا خدائی است که نازل کرده بر تو این کتاب را که قسمتی از آن آیات محکمات است و آن امّ‌الکتاب و اصل کتابست، و قسمت دیگر از آن متشابهات است ، و چنین سخنی در جائی گفته می شود که کتاب مُدوّن مجموعی باشد دارای دوقسمت ، سپس بگوید

قسمتی از آن چنین و قسمت دیگر چنانست . و مانند آنکه درسورهٔ نحل آیهٔ ۸۹ فرموده : **وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانًا لِكُلِّ شَيْءٍ** که بکتاب مدوّن معیّنی گفته میشود که درآن بیان هرچیزی میباشد ،ومانند آنکه در سورهٔآلعمران آیهٔ ۳ فرموده : **أَنْزَلَ التَّوراةَ وَ الْإِنجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ** چنانچه نمیتوان گفت مقصود از توراة و انجیل کتاب مدوّنی نبوده بلکه پس از **موسی وعیسی** (ع) مدوّن شده همینطور نمیتوان گفت کتابی مدوّن نزد **محمد** (ص)نبوده بلکه پس از فوت او مدوّن شده ، اگر بحضرت موسی و حضرت عیسی (ع) کتابی مدوّن در زمان خودشان نازل نبوده **آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ** که در سورهٔ بقره آیهٔ ۵۳ ذکر شده **نَعُوذُ بِاللّٰهِ** غلط است . پس همانطور که نمیتوان گفت در زمان موسی(ع) کتابی نبوده وپس از فوت او کتابی شده ، همین طور نسبت به **قرآن** نمیتوان چنین سخنی گفت . و اینکه خدا در سورهٔ انعام آیهٔ ۳۸فرموده **مافَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ** که الف و لام الکتاب اشاره بهمان کتاب مدوّنی میباشد که بدست رسولخدا (ص) بوده و همه چیز درآن ذکر شده ، و اگر چنین نبود مردم سؤال میکردند کو آن کتاب ،وهمچنین آیات دیگریکه فرموده : **هٰذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ** وفرموده **اَللّٰهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزانَ، وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ** ودرسورهٔ یونس آیهٔ ۳۷فرموده : **مَا كانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتابِ لارَيْبَ فِيهِ** . که در تمام این اطلاقات وموارد مقصود مجموعهٔ مدوّنی بوده بشکل کتاب و إلّا چند آیهٔ متفرّقه میزان صحّت و سقم تمام مطالب دینی نمیشود . و اگر کسی بگوید چنین کتابی در زمان رسول خدا (ص) نبوده و بعدًا بوجودآمده ، یعنی پس از وفات آنحضرت بدست علی(ع) و یا بدست عثمان مدوّن شده ، تمام این آیات **قرآن** را تکذیب کرده و چنین کسی را نمیتوان مسلمان نامید . آری تفرقه و نفاق ریشهٔ اسلام را متزلزل کرده و آبرو و حیثیّت مسلمین و کتاب إلهی آنان را برده و خودشان بدست خود احادیث ضدّ قرآنی جعل کردند و گویا خواسته اند که لطمه باعتبار قرآن بزنند ، اگرچه خدا فرموده **«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا**

نُورَ اللّٰهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ». ملاحظه کنید دو فرقهٔ شیعه و سنّی آمدند هریک برای اعتبار خود و کوبیدن طرف اخباری جعل کردند ضدّ تمام آن آیاتی که فوقًا ذکر شد و اصل مدرک اسلام و سند شریعت خود قرآن را تضعیف کردند. یکی خبری جعل کرد که پس از رسولخدا (ص)، علی(ع) خانه نشست وقرآن را جمع کرد و بشکل کتاب نموده، وقرآنی‌راکه خدا برای هدایت جهانیان نازل فرموده نزد خود در صندوقی مُقَفَّل گذاشت و آنرا نزد وصیِّ خود امام حسن(ع) مخفی کرد و مسلمین را از فیض قرآن محروم کرد. باید گفت راوی این خبر بخدا و اسلام وقرآن عقیده نداشته زیرا علی (ع) در زمان خلافت خود در بالای منبر همین قرآن معمولی را حُجّت و امام دانسته و در خطبهٔ ۱۳۳ نهج البلاغه و سایر خُطَب خود مردم را بآن ترغیب کرده، و خود از قرآن مخفی نام نبرده باضافه حقتعالی مکرر در قرآن فرموده ای مسلمین قرآن بسوی شما و برای شما نازل شده مانند آیهٔ ۱۷۴ سورهٔ نساء: یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُورًا مُبِینًا، ودرسورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۶ فرموده: قُولُوا آمَنّا بِاللّٰهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا، ودر آیهٔ ۱۸۵ فرموده: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدًی لِلنّاسِ، و در سورهٔ زمر آیهٔ ۴۱ فرموده: إِنّا أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ لِلنّاسِ، باید گفت نَعُوذُ بِاللّٰهِ تمام این آیات دروغ است، زیرا زمان رسول خدا (ص) کتابی نبوده، و پس از رسول خدا (ص)هم کتابی در صندوقی مقفّل شده و مردم مسلمین همه بی کتاب بودند تا علی(ع) پس از مدّتی آمده چنین وچنان کرده. و از آنطرف سنّیان برای بالا بردن خلفاء و جعل فضیلت برای ایشان آمدند اخباری جعل کردند که جمع کنندهٔ قرآن پس از رسولخدا (ص) ابوبکربود و او بود که چنین خدمتی بجامعهٔ مسلمین نمود و آنان راازبی‌کتابی نجات داد، و در بعضی از اخبار دیگرشان جامع قرآن خلیفهٔ دوم عمر بود و در بعضی از اخبار دیگر جامع قرآن عثمان بوده، آقای خوئی و هم سیوطی در کتاب البیان و الاتقان این اخبار را ذکر کرده‌اند، ولی آقای خوئی میگوید این اخبار: اخبار آحاد و تمامًا بی اعتبار است و گویا دست دشمن اسلام درکار

بوده و اینان متوجه نشده‌اند. آقای **خوئی** درص۱۷۱کتاب **البیان** میگوید نسبت دادن جمع قرآن بهریک از خلفا امر موهومی است که مخالف است با **کتاب خدا** و **سنت** رسول(ص) و **عقل** و **اجماع** مسلمین.

دلیل سوم فصاحت و بلاغت و شیرینی ودلنشینی **قرآن** محرّک آن بوده که اصحاب **رسول**(ص) آنرا جمع کنند، عربی‌که اشعار و خُطَب فصیح جاهلیّت را جمع میکرده، چگونه ممکن است **قرآنی** را که هر فصیح و بلیغی را عاجز کرده‌بود جمع نکند، وحال آنکه تمام عرب دلباختهٔ آن بودند، مؤمن عرب برای ایمانش و کافر عرب برای معارضه و آوردن مثل آیاتش.

دلیل چهارم زعامت و سلطنت **رسول خدا** (ص) و میل و رغبت او به‌**قرآن**، و حفظ و نوشتن آن. اگر سلطان قومی بچیزی متمایل شد، تمام ملّتش بآن رغبت پیدا میکنند، خصوصا سلطنتی که‌عنوان دینی نیز داشته باشد، دراین صورت مردم برای طلب دنیا و دین بقرآن راغب بودند و **حافظ قرآن** مانند استاد دانشگاه مقامی داشت‌که برای هرکس مورد رغبت است، واگر نباشد مگرهمین‌علل برای تدوین قرآن در زمان رسول‌خدا (ص)، کافی خواهد بود.

دلیل پنجم اجرها و ثوابها و بهره‌هائیکه برای‌**قرآن** ذکر شده، **رسول خدا** (ص) برای قرائت و حفظ و جمع و کتابت‌آن‌چقدر بیانات دارد، شیخ صدوق در **جامع الاخبار** روایت‌کرده از **رسول خدا** (ص) که فرمود: **یا سَلمَانُ لَیْسَ شَیْءٌ بَعْدَ تَعْلیمِ الْعِلْمِ أَحَبَّ إِلَی اللّٰهِ تَعالٰی مِنْ قَرائَةِ الْقُرْآنِ.** و نیز فرمود: **فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلٰی سائِرِ الْکَلامِ کَفَضْلِ اللّٰه عَلٰی خَلْقِهِ.** و فرمود: **اَلْقُرآنُ أَفْضَلُ کُلِّ شَیْءٍ دُوْنَ اللّٰهِ.** و فرمود: **مَنْ أَعْطاهُ اللّٰهُ الْقُرْآنَ فَرَآی أَنَّ أَحَدًا أُعْطِیَ شَیْئًا أَفْضَلَ مِمّا أُعْطِیَ فَقَدْ صَغَّرَ عَظیمًا وَ عَظَّمَ صَغیرًا.** و فرمود: **إِقْرَءُوْا الْقُرْآنَ وَ اسْتَظْهِرُوْهُ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعالٰی لایُعَذِّبُ قَلْبًا وَعَی الْقُرْآنَ.** یعنی: قرائت قرآن کنید و آنرا تکیه‌گاه‌خود قرار دهید زیرا **خدا یتعالی** عذاب نمیکند دلیرا که‌ظرف قرآن باشد و فرمود روزقیامت بقاری قرآن گفته شود **إِقْرَءْ وَ ارْقَأْ** یعنی از آیات قرآن بخوان و بالا برو. زیرا درجات بهشت بمقدار شمارهٔ

آیات قرآن است که بهر آیه درجه‌ای عنایت میشود، و هزاران حدیث دیگر که مقداری از آن را از نهج البلاغه نقل خواهیم کرد و لذا حفظ و جمع قرآن مورد رغبت جوانان بود. آقای خوئی در ص ۱۶۵ کتاب البیان بسند صحیح نقل کرده از عبدالله بن عمر که گفت جمع کردم قرآن را و هر شب می‌خواندم، خبر من به رسولخدا (ص) رسید، فرمود: قرآن را ماهی یکمرتبه ختم کن و برای اصحاب رسولخدا (ص) جمع قرآن و قرائت آن یکی از بزرگترین عبادت‌ها بود، چنانکه کلیب اسدی گوید آنقدر صدای زمزمه و ضجّهٔ قاریان قرآن در مسجد رسول خدا بلند بود که علی(ع) میفرمود: طُوبَی لِهٰؤُلاءِ یعنی خوشا بحال این قوم، و رسول خدا (ص) چون کثرت ضجّهٔ قاریان را بتلاوت قرآن دید، أمر نمود که صداهای خود را کوتاه کنید تا یکدیگر را بغلط نیفکنید.

دلیل ششم ـ اجماع أمّت براینکه قرآن متواتر است و اگر بگوئیم قرآن پس از رسولخدا (ص) جمع و مدوّن شده بدست دو نفر، برخلاف اجماع سخن گفته‌ایم و این باطل است. پس چنانکه ذکر شد عدهٔ زیادی در حضور رسول خدا (ص) و در محضر صدها نفر از اصحاب او این قرآن را جمع و مدوّن و نشر نموده‌اند، ودرزمان رسولخدا (ص) و خلفای پس از او هرکس قرآن را نوشته بنظارت و تأیید سایر اصحاب بوده و خصوصاً امیرالمؤمنین (ع) وخانواده و اصحاب او نیز در آن نظارت داشته‌اند و اکثر اصحاب حضرت امیر(ع) قاریان قرآن بوده‌اند و لذا قرآن از کم وزیادمصون مانده است، چنانچه در فصل ۱۷ بیان خواهد شد.

۹ـ ترتیب قرآن فعلی زیرنظر رسولخدا (ص)

چنانکه از فصول گذشته ظاهر شد تدوین و تنظیم این قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا (ص) انجام شده و از فریقین بکثرت روایات نقل شده که هر آیه و سوره‌ای نازل میشد، رسولخدا (ص) بکاتبان وحی میفرمود: آنرا در کجای قرآن و آیه را در کدام سوره قرار دهید، و فلان سوره را پس از فلان سوره قرار دهید،

مانند حدیثی که در مقدمهٔ **مجمع البیان طبرسی** و سایر کتب وارد شده که **رسول خدا** (ص) فرمود: بجای **توراة** سوره‌های **طولانی** که اول قرآن است بمن عطا شده و بجای **زبور** سوره‌های **مئین** یعنی سوره‌هائیکه دارای صد آیه میباشد که در وسط قرآن است بمن عطا شده، و با سوره‌های **مفصّل**، **برتری** یافتم بر سایر أنبیاء، سوره‌های طولانی از بقره میباشد تا سورهٔ یونس، و سوره‌های مفصّل، سوره‌های کوچک است، و اگر بنا بود ترتیب و تنظیم قرآن بنظر مردم واگذار شود، هزاران قرآنهای مختلف التّرتیب باختلاف ذوق ها بوجود می‌آمد، وحال آنکه نیامده، پس معلوم میشود بنظر مردم نبوده. از خود قرآن استفاده میشود که زمان **رسول خدا** (ص) سوره‌های **قرآن** معیّن و مرتّب بوده، و لذا باکفار مبارزه کرده که اگر میتوانید یک سوره مانند آن بیاورید و فرموده: **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ** و در سورهٔ نور فرموده: **سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا** معلوم میشود سوره سوره بودن را نیز **خدا** تعیین فرموده، ونیز روایتی نقل شده در مقدّمهٔ اوّل تفسیر **صافی** و تفسیر **نورالثّقلین** درتفسیر آیهٔ ۷ سورهٔ آل‌عمران از **رسول خدا** (ص) که میفرمود: **جَمِيعُ سُوَرِ الْقُرْآنِ مِأَةٌ وَ أَرْبَعَ عَشَرَةَ سُوْرَةً وَ جَمِيعُ آيَاتِ الْقُرْآنِ سِتَّةُ آلافِ آيَةٍ وَمِأَةَ آيَةٍ وَ سِتٌّ وَ ثَلاثُوْنَ آيَةً**. این روایت روشن میکند که قرآن معمولی زمان ما، همان قرآن زمان **رسول‌خدا** (ص) است که خود رسول (ص) تنظیم نموده و در زیر نظر آن حضرت ترتیب و تدوین یافته و مقدار سوره‌های آن ۱۱۴ و آیاتش چنانکه فرموده ۶۱۳۶ عدد بوده است. دلیل دیگر بر تنظیم سوره‌ها در زمان رسول خدا (ص) این استکه چون **رسول خدا** (ص) میفرمود: **شَيَّبَتْنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ** اکثر اصحاب می دانستند سورهٔ هود کدام و کجای قرآنست و چون میفرمود در شب قدر سورهٔ روم و عنکبوت بخوانید و یا سورهٔ دخان را قرائت کنید اهل مدینه میدانستند این سوره‌ها کدام و کجای **قرآن** است، و نمی‌پرسیدند یا رسول الله سورهٔ روم یعنی چه.

۱۰- قرآن ازنظر علی (ع) و أئمّه (علیهم‌السّلام)

چون در فصول گذشته ثابت شد که قرآن زمان ما همان قرآن

رسول خدا (ص) و اصحابش میباشد که بتواتر بما رسیده، اکنون مدارکی از **نهج البلاغه** و سایر سخنان **أئمه** (علیهم السلام) می‌آوریم تا برای پیروان ایشان عذری نماند و از توجه به‌قرآن و تعلیم و تعلّم و عمل به آن کوتاهی نکنند. حضرت **أمیر** (ع) صریحاً در کلمات خود همین **قرآن** بین أمت را امام و حجّت برای همه‌دانسته و مردم را أمر باتباع آن نموده، در خطبهٔ ۱ فرموده: **وَ خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَ لَا عَلَمٍ قَائِمٍ، كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ.**
یعنی چون خدا یتعالی رسول خود را از دنیا برد، گذاشت درمیان شما آنچه پیغمبران در میان أمم خود گذاشتند زیرا أنبیا أمم خود را مهمل و بلاتکلیف نگذاشتند بدون راه روشن ونشانهٔ برپا، گذاشت میان شما کتاب پروردگارتان را در حالیکه حلال و حرام آن روشن و بیان شده بود. از این خطبه معلوم میشود که **رسول خدا** (ص) **قرآن** را در دسترس أمّت خود گذارده و رفته نه اینکه فقط بوصیّ خود سپرده باشد.

در خطبهٔ ۲ فرموده: **أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعَلَمِ الْمَأْثُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَ احْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ.**
یعنی خدا فرستاده رسولخود را بدین مشهور و نشانهٔ مأثور و کتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنی نورافشان وامر آشکار برای برطرف‌کردن شبهات و حجّت آوردن بآیات روشن و حذر دادن بواسطهٔ آیات (یعنی **قرآن** که کتابی بود در زمان رسول نوشته شده).

در خطبهٔ ۱۸ فرموده: **وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ: وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً، وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.**
یعنی خدای سبحانه میفرماید ما فروگذار نکردیم در این **قرآن** چیزی را و در این کتاب بیان هر چیزیست و ذکر نمود که‌این‌کتاب

بعضی از آن بعض دیگر را تصدیق میکند واختلافی درآن نیست،پس خدای سبحانه فرمود و اگر قرآن از نزد غیرخدا بوددرآن اختلاف بسیاری پیدا میکردند و بتحقیق **قرآن** ظاهرش زیبا وباطنش عمیق است ، عجائب آن از بین نمیرود و مطالب بلند آن تمام نمیشود تاریکیها جز با آن برطرف نمیشود .

در خطبهٔ ۸۳ فرموده : **وَ کَفیٰ بِالْکِتٰابِ حَجیجاً وَ خَصیماً** ، یعنی این **قرآن** برای حُجّت و بحث درمقابل دشمن **کافی** است .

در خطبهٔ ۸۶ فرموده : **وَ أَنْزَلَ عَلَیْکُمُ الْکِتٰابَ تِبیٰانٰا لِکُلِّ شَیْءٍ وَ عَمَّرَ فیکُمْ نَبِیَّهُ أَزْمٰانٰا حَتّٰی أَکْمَلَ لَهُ وَ لَکُم فیما أَنْزَلَ مِنْ کِتابِهِ دینَهُ** . یعنی: خدا این کتاب را بر شما نازل نمود که بیان کنندهٔ هرچیزی است و پیغمبر خود را در میان شما عمر داد، تا برای او و شما در کتابیکه نازل نمود دین خود را **کامل** نمود .

در خطبهٔ ۹۱ فرموده : **فَمٰا دَلَّکَ الْقُرْآنُ عَلَیْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ** . یعنی آنچه را که **قرآن** تورا راهنمائی کرده از صفت حقّتعالی بآن اقتدا کن و او را **امام** قرار ده .

در خطبهٔ ۱۱۰ فرموده : **وَ تَعَلَّمُوا الْقُرآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدیثِ وَ تَفَقَّهُوْا فیهِ ، فَإِنَّهُ رَبیعُ الْقُلُوْبِ وَ اسْتَشْفُوْا بِنُوْرِهِ فَإِنَّهُ شِفٰاءُ الصُّدُوْرِ وَ أَحْسِنُوا تِلاٰوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ** . یعنی **قرآن** را فرا گیرید زیرا قرآن نیکوترین حدیث است و درقرآن فقیه شوید ، زیرا **قرآن** زنده‌کنندهٔ دلها است و بنور **قرآن** شفا جوئید زیرا شفاء سینه‌ها است و آنرا نیکو تلاوت کنید که نافع ترین قصّه‌ها است .

در خطبهٔ ۱۲۷ فرموده : **فَإِنَّما حُکِّمَ الْحَکَمٰانِ لِیُحْیِیٰا مٰا أَحْیَا الْقُرآنُ وَ یُمیتٰا مٰا أَمٰاتَ الْقُرآنُ وَ إِحیاؤُهُ الْاِجتِماعُ عَلَیْهِ وَ إِمٰاتَتُهُ الْاِفْتِرٰاقُ عَنْهُ** . یعنی همانا دو نفر حاکم شدند (درصفّین) برای آنکه آنچه قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را قرآن میرانیده بمیرانند ، و احیاء **قرآن** اجتماع بر آن است ومیرانیدن **قرآن** جدا شدن از آنست ، در این خطبه مردم را ترغیب کرده که بر قرآن اجتماع کنند ، معلوم میشود **قرآن** در دسترس مردم بوده نه آنکه در صندوق مخفی باشد .

در خطبهٔ ۱۳۳ فرموده: وَ كِتابُ اللّٰهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لايَعْيَا لِسانُهُ وَ بَيْتٌ لاتُهْدَمُ أَرْكانُهُ وَ عِزٌّ لاتُهْزَمُ أَعْوانُهُ .یعنی: کتاب خدا بین شما است (نه اینکه در صندوقی مخفی باشد) کتاب خدا ناطقی است که خسته نمیشود و خانه‌ای است که خراب نمی‌گردد، و عزّتی است که یارانش شکست نمیخورند. (در این خطبه صریحا همان قرآنی که بین مردم بوده توصیف میکند)

درخطبهٔ ۱۳۳ فرموده: كِتابُ اللّٰهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلىٰ بَعْضٍ و لايَخْتَلِفُ فِي اللّٰهِ و لايُخالِفُ بِصاحِبِهِ عَنِ اللّٰهِ. یعنی: کتاب خدا قرآن را می‌بینید و بآن تکلم میکنید و بآن میشنوید و این کتاب بعضی از آن ببعض دیگر گواه است، در شناسانیدن خدا وراه او و اختلاف ندارد و رفیق خود را دور نگرداند.

در خطبهٔ ۱۳۸ فرموده: يَعْطِفُ الْهَوىٰ عَلَى الْهُدىٰ إِذا عَطَفُوا الْهُدىٰ عَلَى الْهَوىٰ وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ. یعنی مرد عاقل دیندار، میل خودرا بر هدایت می گرداندوقتیکه میروند مردم برهوی، و رأی خود را بر قرآن برمی گرداند، یعنی رأی خود را تابع قرآن میکند وقتیکه دیگران قرآن را بر رأی خود بر میگردانند.

در خطبهٔ ۱۵۶ فرموده: وَ عَلَيْكُمْ بِكِتابِ اللّٰهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَ النُّورُ الْمُبِينُ وَ الشِّفاءُ النّافِعُ وَ الرِّيُّ النّاقِعُ وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَ النَّجاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ لايَعْوَجُّ فَيُقامَ و لايَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ وَ لاتُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَ وُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ. یعنی: بر شما باد بکتاب خدا زیراکه آن ریسمانی است محکم و نوری است روشن و شفائی است نافع، ازعطش سیراب میکند، برای چنگ زننده دستگیری است، و نجاتی است برای دست آویز، کج نشود تا آن را راست کنند، ومنحرف نکند تا مورد عتاب گردد، به شنیدن کهنه نشود، کسیکه بر طبق قرآن سخن گوید گفتارش راست باشد، و کسیکه بآن عملکند پیشی گرفته است.

در خطبهٔ ۱۵۸ فرمود: فَجاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ

النُّورِ الْمُقْتَدىٰ بِهِ ذٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَلٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ. یعنی پس از زمان فترت، خدا او را فرستاد کتابی آورد که تصدیق کتب گذشته و نور مورد اقتدا باشد، آن قرآن است، از او سخن بخواهید و او هرگز بزبان سخن نگوید، آگاه باشید در اوست علم آنچه بیاید و خبر از آنچه گذشته است، در اوست دواء درد شما و نظم بی سروسامانی شما. مؤلّف

گوید خدایتعالی نامهٔ اعمال و کتب آسمانی را ناطق خوانده، در سورهٔ جاثیه آیهٔ ۲۹ فرموده هٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، پس ممکن است به کتابیکه مطالب آن روشن باشد ناطق گفته شود مانند قرآن، و حضرت امیر (ع) قرآن را ناطق خوانده در خطبهٔ ۱۴۵ و ۱۸۱ وخطبهٔ ۱۳۱، و چون مانند انسان زبان گوشتی ندارد باعتباری آنرا صامت خوانده در خطبهٔ ۱۴۵ و ۱۸۱.

در خطبهٔ ۱۷۶ فرموده: وَاعْلَمُوا أَنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ، وَمَا جَالَسَ هٰذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدًى وَ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ، فَاسْئَلُوا اللّٰهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَ لَا تَسْئَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللّٰهِ بِمِثْلِهِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ وَمُشَفَّعٌ و قَائِلٌ وَمُصَدَّقٌ وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ وَ مَنْ مَحَلَ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ، فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ، وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَائَكُمْ وَ اسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَائَكُمْ. یعنی: بدانید که این قرآن همان نصیحت گوئی است که گول نمیزند و رهنمائی است که گمراه نمیکند، و گوینده‌ای است که دروغ نمیگوید، و کسی با آن ننشست مگر اینکه پس از کنار آن، بزیاده، ویانقصان

برخاست ، زیادتی در هدایت ، و نقصان از کوری، و بدانید که‌برای احدی پس‌از قرآن و آشنائی باآن، احتیاجی و کمبودی نمی‌ماند(یعنی بهیچ کتابی محتاج نخواهدبود) و برای احدی پیش‌از قرآن بی‌نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی‌بود)، از **قرآن** شفا بجوئیدبرای دردهای خود، و بر سختیها، بآن یاری جوئید، زیرا در آن **شفاء** است از بزرگترین درد و آن کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت استو ببرکت قرآن از خدا درخواست‌کنید(یابدستور او و با دوستی قرآن‌ویاری او بسوی خدا توجه کنید)، و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید،زیرا بندگان توجه نکرده‌اند بسوی خدا بدستورچیزی‌مانند قرآن، بدانید که این قرآن شافعی است‌مورد قبول وگوینده‌ایست مورد تصدیق، و محققا هرکه را قرآن شفاعت‌کند پذیرفته شود، وکسیکه قرآن علیه‌اوبگوید تصدیق گردد، محققا روزقیامت‌منادی نداکند که آگاه باشید هر زارعی مبتلا بزراعت و عاقبت عمل خود میباشد جز آنانکه در دل خود بذر قرآن کاشته باشند، از حافظان و پیروان **قرآن** باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید، و عقائد خود رامتّهم‌بدانید و بر **قرآن** عرضه بدارید و آراء خود را در قرآن تصفیه کنید.

در خطبهٔ ۱۷۶ نیز فرموده: **وَ إِنَّ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ لَمْ‌يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللّٰهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ ، و يَنَابِيعُ الْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ**.یعنی: خدای سبحانه باحدی‌پند نداده بمانند این قرآن، زیرا قرآن ریسمان محکم‌خدا ، و سبب و وسیلهٔ امن‌آور اوست ، و درآن زندگی دلها و چشمه‌های دانش‌است ، و برای دل جز قرآن جلائی نیست.

ودر صدر همین خطبه فرموده: **إِنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللّٰهِ وَ اتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللّٰهِ وَ اقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللّٰهِ فَإِنَّ اللّٰهَ قَدْ أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيَّةِ وَ أَخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ** . یعنی: ببیان خدا بهره برید و نصایح خدارا بگیرید و پندهای خدارا بپذیرید، زیرا خدا راه‌عذر را بر شما بسته و بر شما حُجّت‌گرفته .(و اگر این قرآن میان مردم صحیح‌نبود چگونه‌آنرا حُجّت‌خوانده وفرموده‌ازآن بهره‌برید .)

و در خطبهٔ ۱۸۳ فرمود: فَالْقُرآنُ آمِرٌ زاجِرٌ و صامِتٌ ناطِقٌ، حُجَّةُ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيهِ مِيثاقَهُمْ وَ ارْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ، أَتَمَّ نُورَهُ، وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَه وَ قَبَضَ نَبِيَّهُ وَ قَدْ فَرَغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أحكامِ الْهُدىٰ بِهِ، فَعَظِّمُوا مِنْهُ سُبْحانَه ما عَظَّمَ مِن نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَه إِلّا وَ جَعَلَ لَهُ عَلَماً بادِياً وَ آيَةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُوإِلَيْهِ. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضىٰ عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخِطَه عَلىٰ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ و لَنْ يَسْخَطَ عَلَيكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كانَ قَبْلَكُمْ. یعنی: «پس قرآن آمری است نهی کننده و ساکتی است گویا، حُجّت خدا است بر خلق او، بر قرآن از ایشان پیمان گرفته و خودشان را بر آن گرو گرفته است، نور خود را بآن تمام، و دین خود را بآن کامل نموده و پیغمبر خود را از دنیا برد، درحالیکه از احکام هدایت بواسطهٔ قرآن فارغ شده بود، پس آنچه او بزرگ شمرده شما بزرگش شمارید، بدرستیکه از شما پنهان نکرده چیزی از دین خودرا و فروگذار نکرده چیزی را که مورد رضایت و کراهت او باشد، مگرآنکه برای آن درقرآن نشانهٔ ظاهری و آیهٔ محکمی قرار داده، تا ازآن مکروه را نهی کند و بآن مورد رضایت را بخواند، و بدانید که خدا هرگز خوشنود نشود از شما بواسطهٔ چیزیکه بر گذشتگان غضب نمود، و غضبناک نمیشود بر شما بواسطهٔ چیزیکه از گذشتگان خوشنود بوده است».

در خطبهٔ ۱۹۸ فرموده: ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيهِ الْكِتابَ نُوراً لاتُطْفَأُ مَصابِيحُهُ، وَ سِراجاً لايَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَ بَحْراً لايُدْرَكُ قَعْرُهُ وَمِنْهاجاً لايُضِلُّ نَهْجُهُ وَ شُعاعاً لايُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَ فُرْقاناً لايَخْمَدُ بُرْهانُهُ، و تِبْياناً لاتُهْدَمُ أَرْكانُهُ وَشِفاءً لاتُخْشىٰ أَسْقامُهُ، وَ عِزّاً لاتُهْزَمُ أَنْصارُهُ وَ حَقّاً لاتُخْذَلُ أَعْوانُهُ، فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمانِ وَ بُحْبُوحَتُهُ، وَيَنابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ، وَ رِياضُ الْعَدْلِ و غُدْرانُهُ، وَ أَثافِيُّ الْإِسْلامِ وَ بُنْيانُهُ، وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ و غِيطانُهُ وَ بَحْرٌ لايَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَ عُيُونٌ لايُنْضِبُهَا الْماتِحُونَ وَ مَناهِلُ لايَغِيضُهَا الْوارِدُونَ، وَمَنازِلُ لايَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسافِرُونَ، وَ أعلامٌ لايَعْمىٰ عَنْهَا السّائِرُونَ، وَ آكامٌ لايَجُوزُعَنْهَا الْقاصِدُونَ، جَعَلَهُ اللّٰهُ رِيّاً لِعَطَشِ الْعُلَماءِ، وَرَبِيعاً لِقُلُوبِ

الْفُقَهَآءِ ، وَ مَحاجَّ لِطُرُقِ الْصُّلَحآءِ ، وَ دَوٰاءً لَيْسَ بَعْدَه دٰاءٌ ، وَ نُوْرًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ ، وَ حَبْلاً وَثِيقًا عُرْوَتُهُ ، وَ مَعْقِلاً مَنِيعًا ذِرْوَتُهُ ،وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلّٰاهُ ، و سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ ، وَ هُدًى لِمَنِ ائْتَمّ بِهِ وَ عُذْرًا لِمَنِ انْتَحَلَهُ ، وَ بُرْهٰانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ ، وَ شٰاهِدًا لِمَنْ خٰاصَمَ بِهِ وَفَلْجًا لِمَنْ حٰاجَّ بِهِ ، تا آخر.

یعنی «وسپس نازل نمود بر او کتابی را که نوریست خاموش نشدنی و چراغی استکه فروغ آن محو نمیشود و دریائی است که قعر آن ناپیداست ، و راهی‌استکه روندهٔ آن گم نشود و پرتوی است که شعاع آن برطرف نشود و جداکنندهٔ حق وباطلی است که برهانش سست نباشد ، و بیانی‌استکه ارکانش خراب نگردد ،وشفائی است که از امراض ترس نباشد ، و عزّتی استکه یارانش شکست نخورند ، و حقّی است که یاران آن منکوب نگردند ، پس قرآن معدن ایمان و مرکز آنست ، و چشمه‌های علم و دریاهای آنست ، و باغهای عدالت و منابع آنست و ریشهٔ اسلام و بنیان آن ، و وادیهای حقّ و محلّ آنست ، دریائی‌استکه برندگان تماش نکنند و چشمه‌هائی که نوشندگان کمش نکنند ، نهرهائی است که واردین بر آن، از آن نکاهند ،و نشانه‌های راهی‌استکه سیرکنندگان گمش ننمایند ، و تپّه‌هائی استکه قاصدین از آن نگذرند ، خدایتعالی قرار داد آنرا سیراب‌کننده برای تشنگی علما ، وزندگی برای قلوب فقها ،و راه گشاده برای صلحا ، و دوائیکه پس‌ازآن دردی نباشد ، ونوریکه باآن ظلمتی نباشد ، و ریسمانی است که رشتهٔ آن محکم ، و پناهگاهی است که باروی آن بلنداست ، و عزّتی‌است برای دوستانش و نردبانی است برای بالارونده‌گان ، وامام‌هدایت است برای مأمومینش ، و عذر است برای چنگ زنندگان و برهانی است برای سخن گویانش ، و شاهد پیروزی است برای بحث‌کنندگان و رستگاری است برای حُجّت‌آورندگانش ، تا آخر.»

در خطبهٔ ۱۴۵ فرموده : فَبَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّدًا(ص) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبادَهُ مِنْ عِبادَةِ الْأَوْثانِ إِلٰى عِبادَتِهِ ، وَ مِنْ طٰاعَةِ الشَّيطانِ إِلٰى طٰاعَتِهِ بِقُرآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَ أَحْكَمَهُ ، فَتَجَلّٰى لَهُمْ سُبْحٰانَهُ فِى كِتابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُوْنُوْا رَأَوْهُ بِما أَرٰاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطَوٰتِهِ

وَ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيكُمْ مِن بَعْدِي زَمانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْباطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكِذْبِ عَلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذٰلِكَ الزَّمانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتابِ إِذا تُلِيَ حَقَّ تِلاوَتِهِ ، وَ لَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذا حُرِّفَ عَن مَّواضِعِهِ ، وَ لَا فِي الْبِلادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ ، فَقَدْ نَبَذَ الْكِتابَ حَمَلَتُهُ وَ تَناساهُ حَفَظَتُهُ ، فَالْكِتابُ يَوْمَئِذٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدانِ مَنْفِيّانِ وَصاحِبانِ مُصْطَحِبانِ فِي طَرِيقٍ واحِدٍ لَايُؤْوِيهِما مُؤْوٍ ، فَالْكِتابُ وَأَهْلُهُ فِي ذٰلِكَ الزَّمانِ فِي النّاسِ وَ لَيْسا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلالَةَ لَاتُوافِقُ الْهُدىٰ وَ إِنِ اجْتَمَعا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَماعَةِ كَأَنَّهُمْ أَئِمَّةُ الْكِتابِ وَ لَيْسَ الْكِتابُ إِمامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنهُ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَايَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَ زَبْرَهُ.

یعنی: «پس خدا **محمّد** (ص) را بحقّ فرستاد تا اینکه بندگانش را از عبادت بت‌ها بسوی عبادت خودش ، و از اطاعت شیطان بطاعت خودش بکشاند بوسیلهٔ **قرآنیکه** آن را روشن و محکم نمود. پس خدا یتعالی برای بندگانش در کتابش تجلّی نمود بدون آنکه او را ببینند بواسطهٔ آنچه در کتابش از قدرت خود نشان داد وازسطوت خود ترسانید. و محقّقاً پس از من زمانی خواهد آمد که درآنزمان چیزی از حقّ مخفی‌تر و چیزی از باطل آشکارتر نیست ، و چیزی از دروغ بر **خدا** و رسول(ص) بیشتر نباشد، و متاعی نزد اهل آنزمان بی‌ارزش‌تر از قرآن نخواهد بود هرگاه چنانچه شاید و باید خوانده شود، و چیزی باارزش‌تر از قرآن نباشدهرگاه معنی آنرا از موضع خود تحریف‌کنند و در جوامع چیزی ازکار خوب زشت‌تر و چیزی خوبتر از کار زشت نباشد، پس محقّقاًحاملین‌قرآن آنرا فراموش‌کرده‌اند (یعنی مبلّغین قرآن و مراجع‌مسلمین بکلّی از آن بی‌خبرند آنان که مدّعی نشر قرآنند چنین باشند) پس قرآن و اهلش‌هر دو مطرود و از مردم دورند، و ایشان دورفیق هم‌سفر در یکراهند کسی ایشان را جا ندهد. پس‌قرآن و اهل آن در آنزمان میان مردمند ولی گویا نیستند زیرا گمراهی‌باهدایت موافق نباشند اگرچه باهم در یکجا باشند، پس‌مردم بر تفرقه اتّحاد کنند و تمامًا بتفرقه خوش‌باشند، **گویا ایشان إمام و**

پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (درحالیکه باید **قرآن** امام باشد) پس باقی نماند از قرآن مگر نامش ونشناسندازقرآن مگر خط و حروفش».

ما فعلا تا همینجا اکتفا میکنیم بکلمات آن حضرت (ع).

خوانندهٔ عزیز ملاحظه کن مصداق این خطبه اهل زمان ما میباشند. تو اگر از مبلّغین و **مراجع** اسلامی هستی بیدار شو و خودت را آشنای **قرآن** کن. فعلاً در تمام منابر و در تمام مطبوعات آنچه وجود ندارد مفاهیم قرآن است، و گویندگان و نویسندگان برای حفظ خرافات ضدّ قرآنی و ایجاد تفاق اتّحاد دارند، تعجب این استکه **علی** (ع) قرآن را امام همه دانسته و امام خود، ولی اینان بر عکس قرآن عمل نموده، قرآن را امام خود نمیدانند، نعوذ باللّه آنحضرت امام اعداء القرآن شده است. در فصول بعد کلمات حضرت **زهرا** و سایر **أئمّه** (ع) را که در حقّ **قرآن** فرموده اند، ذکر خواهیم کرد و حتّی حضرت **أمیر** (ع) در صحیفهٔ علویه **قرآن** را **امام** خود دانسته.

۱۱- قرآن حجّت کافیه و معجزهٔ باقیه و امام است

اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی، بعضی از بی‌خبران فوری او را ببهانهٔ اینکه عمر گفته حسبنا کتاب اللّه، میکوبند و باین بهانه از سخن حقّ اعراض میکنند، درصورتیکه خدا و رسول و أئمّهٔ هدی (ع) تماماً **قرآن** را برای أمّت اسلامی کافی شمرده و دانسته اند. حال اگر عمر چنین گفته باشد چه ضرر دارد، اگر عمر گفت من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند، بهرحال ما در اینجا کلمات **خدا** و **رسول** و **أئمّه** علیهم السّلام را میآوریم برای اتمام حجّت:

۱- **خدا** در بسیاری از آیات **قرآن** را **کافی**، و **هدایت** را منحصر بآن دانسته و چیز دیگر را هادی مردم قرار نداده. در سورهٔ انعام آیهٔ ۷۱ و سورهٔ بقرة آیهٔ ۱۲۰ فرموده: **قُلْ إِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى**، یعنی: «بگو محقّقاً هدایت خدا فقط هدایت است» دراین

آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر است ، و درآیهٔ ۵۶ سورهٔ قصص برسول خود فرموده: **إِنَّکَ لاٰتَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰآءُ**، یعنی: «محقّقا تو هر کسی‌را که بخواهی هدایت نمیکنی ولیکن خداهدایت میکند هر که را بخواهد.» و خدا هدایت خود را درقرآن قرار داده، در سورهٔ إسراء آیهٔ ۹ فرموده: **إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی**، و در آیهٔ ۲۷۲ سورهٔ بقرة فرموده: **لَیْسَ عَلَیْکَ هُدٰاهُمْ**، یعنی: «هدایت مردم بر عهدهٔ تو نیست» و در سورهٔ روم آیهٔ ۵۳ فرموده: **وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِ الْعُمْیِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ**، یعنی: «تو هدایت کنندهٔ گمراهان ازضلالت نبوده‌ای» پس جائیکه پیغمبر (ص) هادی نباشد آیا ممکن است امام یا کس دیگر را هادی بدانیم، و اگر در بعضی از آیات پیغمبر (ص) را هادی دانسته، فرموده تو بوسیلهٔ قرآن هدایت میکنی و وسیلهٔ هدایت خود تو و دیگران قرآنست، مانند آیهٔ ۵۲ سورهٔ شوری: **مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوْراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِنٰا**، یعنی: «تو نمیدانستی کتاب و ایمان چیست ما قرآن را نوری قرار دادیم که بسبب آن هرکس ازبندگان را که بخواهیم هدایت کنیم» و لذا حضرت امیر (ع) درخطب خود تذکر داده که رسول خدا(ص) بوسیلهٔ قرآن هدایت میکرده، یعنی عربی که رسولخدا (ص) را قبول نداشتند بواسطهٔ قرآن هدایت میشدند و باو ایمان میآوردند، چنانکه در خطبهٔ ۲ و خطبهٔ ۸۶ و خطبهٔ ۱۴۷ تذکر داده که **قَبَعَثَ اللّٰهُ مُحَمَّداً**(ص) **بِالْحَقِّ لِیُخْرِجَ عِبٰادَهُ... بِقُرْآنٍ قَدْ بَیَّنَهُ** ـ به فصل سابق مراجعه شود ـ خدا یتعالی در بسیاری از آیات تذکرداده که هدایت او و هادی بودن رسول او بسبب قرآن است مانند آیهٔ ۱۵ و ۱۶ سورهٔ مائده که فرماید: **قَدْ جٰاءَکُمْ مِنَ اللّٰهِ نُوْرٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ**، یعنی: «برای شما از طرف خدا نور و کتاب روشنی آمد که خدا بوسیلهٔ آن هدایت میکند وحتّی قرآن را هادی برای خود محمّد (ص) قرار داده، در سورهٔ سبا آیهٔ ۵۰ فرموده: **قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمٰا أَضِلُّ عَلٰی نَفْسِی وَ إِنِ اهْتَدَیْتُ فَبِمٰا یُوحِی إِلَیَّ رَبِّی**. یعنی: «بگو اگر گمراه شوم پس همانا گمراهیم بر ضرر خودم، و اگر هدایت یابم پس بآن چیزی است که پروردگارم وحی میکند. حال اگر قرآن که کلام خدا است برای هدایت کافی

نباشد کلام پیغمبران و اوصیا یقیناً کافی نخواهد بود،سخن خدا که نور مبین و هدایت روشنی است اگر برای طالب هدایت کافی نباشد سخن مشکل دیگران یقیناً هادی نخواهد بود.

عجب اینکه عدّه‌ای در زمان ما دم از اسلام میزنند، و کتاب خدا را کافی نمیدانند ولی کتاب کلینی را برای هدایت کافی میدانند، کتاب کلینی که صدها خرافات و ضد و نقیض و مطالب باطله دارد کافی میدانند و بدروغ جعل کردندکه :اَلْکافِیُ کافٍ لِشیْعَتِنا . بهرحال این سخنان در جائی است که خدا کتاب خود را کافی و کامل ندانسته باشد، ولی خدا صریحًا کتاب خودرا کافی و کامل دانسته، در سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۵۱ فرموده :**أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ أَنّٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ الْکِتٰابَ یُتْلیٰ عَلَیْهِمْ** ، یعنی: آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود، پس خدا بدون قید و بطور اطلاق **کتاب** خود را **کافی** دانسته،وبعضی گفته‌اند کتاب خدا از جهت معجزه بودن کافی است ،زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه میخواستند نازل شده؟ جواب این استکه اوّلاً آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصّص آیه نمیشود.ثانیًا اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه بودن کافی است پس چرا صدها معجزه برای رسولخدا (ص) نقل کرده‌اید، آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است بقول خود عمل نکرده، وبرای رسولخود معجزات دیگری ایجاد کرده، و یا میگوئید معجزات منقوله دروغ است. ثالثاً کتابیکه از جهت اعجاز کافی بوده خود میگوید من هدایتم و برای هرچیز و هرکس بیانم چنانکه درسورهٔ انعام آیهٔ ۳۸ فرموده : **مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ**، و در سورهٔ نحل آیهٔ ۸۹ فرموده :**وَنَزَّلْنٰا عَلَیْکَ الْکِتٰابَ تِبْیٰانًا لِکُلِّ شَیْءٍ**، یعنی ما این کتاب را بر تو نازل نمودیم که برای هرچیزی بیان است. البته برای هرچیزی از امور دینی و قانونی. حال ما میپرسیم بیان هرچیزی شده برای که و برای چه‌کسانی، **قرآن** جواب داده که بیان برای همهٔ مردم، ازآنجمله در سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۱۳۸ فرموده : **هٰذٰا بَیٰانٌ لِلنّٰاسِ وَهُدًی وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ**، پس اگر کسی قرآن را بیان کافی و هادی برای مردم نداند قرآن را تکذیب

کرده وبخدا ایمان نیاورده، از ملّت خود می‌پرسیم آیا ازعقل و دیانت است که کسی **قرآن** را که رسول(ص)وامام (ع)وهمهٔ مسلمین باید از آن پیروی کنند، کافی نداند، ولی کتاب یکنفر آخوند را کافی بداند، آیا این از انصاف و عدالت و وجدان است؟!! یعنی بگوئیم ملّت اسلام و خود رسولخدا (ص) کتاب کفایت کننده نداشت تا پس از سیصد سال محمدبن یعقوب از کلین آمدوکتاب کافی کفایت‌کننده را آورد، مسلمانی که چنین میگویدلابدّمحمد بن یعقوب را از **محمّد بن عبد اللّٰه** (ص) افضل و برترمیداند،حال باید دید این مسلمان تابع کیست، اگر پیرو خدا ورسولخدا(ص) و أئمّهٔهدی است، ایشان همه **قرآن** را کافی دانسته‌اند،أمّاخدا که**کتاب** و آیات مربوط بآن ذکر شد.

و أمّا **رسولخدا** (ص) در بسیاری از اخبار وارده فرموده قرآن **امام** همه و حجّت‌کافیه برای همه میباشد، درجلد۹۲ بحار جدید ص ۱۷ فرموده: **فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرآنِ، مَنْ جَعَلَهُ اَمامَهُ قادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ**. یعنی: «هرگاه فتنه‌های دینی‌راه‌را مانند پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه کرد بر شما باد بقرآن،هرکس آنرا **امام** و پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت میبرد و قرآن راهنمائی است برای بهترین راه...» و در ص ۱۹ همان جلد و در وسائل الشیعه باب اول **قِرائَةُ الْقُرْآنِ** روایت‌کرده‌اند از رسول خدا (ص) که فرموده: **اَلْقُرآنُ غِنىً لاغِنىٰ دُونَهُ وَ لافَقْرَ بَعْدَهُ وَ نَجاةٌ لِمَنْ تَبِعَهُ**. یعنی: «قرآن سبب بی‌نیازی است وپس‌ازقرآن هیچ احتیاجی بچیزی نیست و برای پیروان خود نجاتست...» ودر ص ۱۲ همان‌جلد رسولخدا (ص) فرموده: **مَنْ أَعطاهُ اللّٰهُ الْقُرآنَ فَرَأى أَنَّ أَحَداً أُعْطِيَ شَيْئاً أَفْضَلَ مِمّا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَّرَ عَظِيماً وَعَظَّمَ صَغِيراً.** و در ص ۱۴ همان جلد روایت‌کرده از رسولخدا (ص)که فرمود: **مَنْ طَلَبَ الْهُدىٰ مِنْ غَيْرِالْقُرآنِ أَضَلَّهُ اللّٰهُ**. یعنی:«هرکس‌هدایت را در غیر قرآن طلب‌کند خدا او را بگمراهی خودش واگذارد...».

و أمّا **علیّ بن ابیطالب** (ع) که کلمات او در فصل سابق ذکر شد، و در خطبهٔ ۸۳ و خطبهٔ ۱۵۹ و سایر خطب قرآن راهم‌**امام**

و هم حجّت و کافی دانسته و همچنین در خطبهٔ ۸۶ فرموده : فَأَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ ، وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ . یعنی: «پس خدا با قرآن جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجّت را بر شما تمام کرد» و در خطبهٔ ۱۶۱ فرموده : أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ . یعنی: خداوند رسولخود را با حجّت کافیه که قرآن است فرستاد ، و در خطبهٔ ۹۰ فرموده : تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ص) حُجَّتُهُ . و در جلد ۹۲ بحار ص ۲۶ درخطبهٔ خود فرمود : فَجَعَلَ فِي اتِّبَاعِهِ كُلَّ خَيْرٍ يُرْجَىٰ ، شَرَعَ فِيهِ الدِّينَ إعذاراً أَمْرَنَفْسِهِ وَ حُجَّةً عَلَىٰخَلْقِهِ . یعنی: «خدا در پیروی قرآن هر خیریکه امید باشد قرار داد ، و در قرآن دین را تشریع کرد برای آنکه عذر را تمام و حجّت را بر خلق برساند .»

و أما حضرت زهرا (ع) در خطبهٔخود که در ج۹۲ بحار ص ۱۳ ذکر شده فرمود : كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهَا و آيٌ مُنكَشفَةٌ سَرَائِرُهَا وَ بُرْهَانٌ مُتَجَلِّيةٌ ظَوَاهِرُهُ مُدِيمٌ لِلْبَرِيَّةِ اسْتِمَاعُهُ وَ قَائِدٌ إِلَى الرِّضوانِ اتِّبَاعُهُ وَ مُؤَدٍّ إِلَى النَّجَاةِ اَسْبَاعَهُ فِيه تِبْيَانُ حُجَجِ اللَّهِ الْمُنِيرَةِ وَ جُمَلِهِ الْكَافِيَةِ . یعنی: «کتاب خدا روشن است دلائل آن و آیاتی است که رازهای آن آشکار است و برهانی استکه ظواهر آن هویدا است ، مردم بایدهمواره آنرا استماع کنند ،و پیروی آن بسوی خوشنودی خدا میکشاند و پیروانش را بنجات می رساند ، درآنست بیان حجت های نورانی و جملات کفایت کننده .»

وأما امام باقر و صادق و سایر أئمه (ع) وسائل الشیعه در باب اول از ابواب قِرَائَةُ الْقُرْآن از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود : روز قیامت قرآن به نیکوتر صورتی درمحکمهٔ عدل إلهی میآید و عرض میکند پروردگارا مِنْهُمْ مَنْ ضَيَّعَنِي وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَكَذَّبَنِيوَأَنَا حُجَّتُكَ عَلَىٰ خَلْقِكَ . یعنی: خدایا بعضی ازاین مردم مرا ضایع گذاشته و بحقّ من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجّت تو بر بندگانت بودم .

در همان باب روایت کرده از امام صادق (ع) که فرمود : يُدْعَى ابْنُ آدَمَ لِلْحِسَابِ فَيَتَقَدَّمُ الْقُرْآنُ أَمَامَهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنَا الْقُرْآنُ وَ هٰذَا عَبْدُكَ الْمُؤمِنُ قَدكَانَيَتْعَبُ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي . یعنی روز قیامت دعوت میشود فرزند آدم برای حساب،

پس قرآن جلو او میآید در بهترین صورتی، سپس میگوید پروردگارا منم قرآن و این بندهٔ مؤمن توا ست که خود را بواسطهٔ تلاوت من برنج افکنده.

و در باب سوم روایت کرده از امام **صادق** (ع) که فرمود: **فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَی الْجَنَّةِ**. یعنی: بر شما باد بقرآن، هرکس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را بسوی بهشت سوق میدهد.

و ج ۹۲ بحار ص ۱۴ روایت کرده از امام رضا (ع) که: **ذَکَرَ الرِّضٰا (ع) یَوْمًا اَلْقُرآنَ، فَعَظَّمَ الْحُجَّةَ فِیهِ وَ الْآیَةَ الْمُعْجِزَةَ فِی نَظْمِهِ فَقٰالَ هُوَ حَبْلُ اللّٰهِ الْمَتِینُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقیٰ وَطَرِیقَتُهُ الْمُثْلیٰ اَلْمُؤَدِّی إِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمُنْجِی مِنَ النّٰارِ لایُخْلَقُ مِنَ الْأَزْمِنَةِ لِأَنَّهُ لَمْ یُجْعَلْ لِزَمٰانٍ دُونَ زَمٰانٍ بَلْ جُعِلَ دَلِیلُ الْبُرْهٰانِ وَ الْحُجَّةُ عَلیٰ کُلِّ إِنْسٰانٍ**. یعنی: روزی امام رضا(ع) یاد قرآن نمود و حجّت در آن و نشانهٔ اعجازیکه در نظم آنست بزرگ شمرد و فرمود: قرآن ریسمانی است متین، ودست آویز محکم بسوی خدا است و بهترین راه و او استگه بسوی بهشت میبرد و از آتش دوزخ نجات میدهد، بگذشت زمانها کهنه نشود زیرا قرآن برای این زمان و آنزمان نیامده، بلکه قرآن برای هر انسانی دلیل وبرهان وحجّت قرار داده شده.

۱۲- قرآن امام هرمسلمان و پرچم هدایت است

در کلمات و خطبات **رسولخدا** (ص) و سایر **أئمه** (ع) درفصل سابق ذکر شد که **قرآن** برای همه حتّی برای رسولخدا (ص) و أئمهٔ هدی(ع) امام و مقتدا و هدایت است. اکنون دراینجا نیزدلائل و کلماتی ذکر میشود:

در قرآن سورهٔ هود آیهٔ ۱۷ توراة و قرآن را امام نامیده و فرموده: **أَفَمَنْ کٰانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتٰابُ مُوسیٰ إِمٰامًا وَ رَحْمَةً**. یعنی: آیا آنکه بردلیل روشنی از پروردگارش باشد (یعنی قرآنی با و نازل شده باشد) و باضافه در پیروی قرآن شاهدی از خودداشته باشد و ازپیش کتاب

موسی یعنی توراة امام و رحمت بود. خدا در اینجا توراة را امام و رحمت خوانده جائیکه توراة امام و رحمت باشد، بطریق أولی قرآن امام و رحمت است. خدایتعالی مکرّر برسول خود فرموده: **إِتَّبِعْ ما أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**، که در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۰۶ میباشد و در احزاب آیهٔ ۲ فرموده: **وَ اتَّبِعْ ما يُوْحىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**، و در اعراف آیهٔ ۲۰۳ فرمود: **قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوْحىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي**، یعنی: بگو فقط من از آنچه ازطرف پروردگارم بمن وحی میشود پیروی میکنم، و در سورهٔ زخرف آیهٔ ۴۳ فرموده: **فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ**، یعنی چنگ بزن بآنچه بتو وحی میشود. پس چون برسول خدا (ص) واجب شده پیرو قرآن باشد یقیناً بحکم آیهٔ: **لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُوْلِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**، بر تمام امامان(ع) و سایر افراد أمّت واجب است پیرو قرآن باشند. باضافه حقّتعالی در سورهٔ اعراف بر عموم مسلمین واجب فرموده پیروی قرآن را و در آیهٔ ۳ فرموده: **إِتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ**، یعنی پیروی کنید آنچه را بسوی شما از پروردگارتان نازل شده. اگرچه در فصول سابق از کلمات **علی**(ع) و سایر أئمّه (ع) بسیار نقل کردیم که صریحاً فرموده‌اند **قرآن إمام** ومقتدای همه میباشد، اکنون میگوئیم حضرت **علی** (ع) در **صحیفهٔ علویه** در دعای بعد تسلیم الصّلاه عرض میکند: **أَنَّ رَسُوْلَكَ مُحَمَّداً** (ص) **نَبِيِّي وَ أَنَّ الدِّينَ الَّذِي شَرَعْتَ لَهُ دِينِي وَ أَنَّ الْكِتابَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْهِ إِمامِي**، یعنی: «خدایا من شهادت میدهم که پیغمبرت **محمّد** (ص) پیغمبر من است و محققا آن دینی که برای او تشریع کردی دین من است و محقّقا آن کتابی که باو نازل نمودی **إمام من است**، و باضافه در نهج البلاغه در خطبهٔ ۱۸۱ و سایر خطب خود فرمودندکه قرآن **حُجَّةُ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ** و قرآن را برای تمام خلق **حجّت** دانسته، و خود او از این حجّت پیروی کرده، و در **وسائل الشّیعه** باب سوّم از **أَبْوابُ القِراءَة** روایت کرده از آنحضرت که فرمود: **أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقّاً مَنْ لَمْ يُقَنِّطْ النّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مَكْرَ اللّٰهِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعاصِي اللّٰهِ وَ لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلىٰ غَيْرِهِ**، یعنی: آیا خبر دهم شمارا بفقیه حقیقی، آنستکه قرآن را رها نکند در حالیکه از آن اعراض کند و بغیر قرآن توجّه نماید.

پس‌چنانکه ذکر شد آنحضرت (ع) **قرآن** را هم **إمام** و هم **حجّت** میداند، و خود متدیّن بقرآن و احکام و آیات آن بوده، چگونه عدّه‌ای از عوام خود را پیرو علی(ع) دانسته و از قرآن بی خبر و بلکه بآن توهین میکنند، و میگویند قرآن‌کافی‌نیست، آنوقت‌همان عوام چون بخواهند اثبات امامت‌آنحضرت‌کنند به قرآن چنگ میزنند، آیاتی را بمیل خود تأویل با مامت میکنند در صورتیکه تأویل قرآن برای غیر خدا جائز نیست‌چنانچه در بحث تأویل خواهد آمد. حال باید گفت‌دوست ادّعائی علی(ع) که از قرآن بی‌خبر و برخلاف‌آیات‌آن رفتار و عقائدی دارد قطعاً دشمن علی(ع) است. و اگر پیغمبری از طرف **خدا** کتابی آورد و در آن‌کتاب ذکر شده باشد که در این کتاب هر چیزی بیان شده و برای رسالت‌من و تکالیف‌اُمّتم کافی است، سپس بعداز هزار سال عده‌ای بیایند و بگویند این کتاب برای‌اُمّتش کافی نیست، آیا میتوان آنان را پیرو او شمرد؟**لَا وَاللّٰه**، چگونه در صدر اسلام که هیچ کتابی نبود جز **قرآن**، قرآن را امام و حجّت‌خدا و برای خود کافی میدانستند، و بهمین جهت ترقّی‌نموده و بر تمام جهان آنروز مسلّط شدند، ولی پس‌از آنکه‌هزار کتاب دینی پیدا شد مسلمین روز بروز در انحطاط و پستی و ذلّت و خرافات‌فرو میروند. آیا میتوان علّتی پیدا کرد جز دوری از **قرآن**؟ پس‌مسلمین اگر بخواهند ترقّی نموده و بعزّت اوّلیّه برسند، باید تماماً مراجعه بمتن **قرآن** نمایند و إلّا روز بروز جهل و پراکندگی و بیچارگی ایشان افزون خواهدشد.آیا کلمات **رسول خدا** (ص) که در فصل سابق فرمود: **مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ**، و خطبات دیگر برای بیداری مردم ما کافی‌نیست؟ آیا بخطبهٔ ۱۴۵ و ۱۹۸ که حضرت‌**أمیر** (ع) صریحا میفرماید:**قرآن إمام هدایت است** نباید اعتنا کرد؟ خدا در سورهٔ اعراف‌آیهٔ ۱۷۰ فرموده: **وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ**. یعنی: "آنانکه بکتاب إلهی تمسّک جویند و نماز را بپا داشته‌اند بتحقیق ما ضایع نمیگذاریم أجر اصلاح کنندگان را. طبق این آیه باید مسلمین **بکتاب** إلهی

تمسّک جویند تا امور دین و دنیاشان تنظیم شود، بایدهمه‌قرآن را امام خود بدانند و آیات‌آنرا بفهمند و خود رابآن مجهّز سازند تا نجات‌یابند، و مانند بعضی از افراد که اصلاح را از دیگران خواسته و باصلاح خود نپرداخته‌اند نباشند، زیرا اگر امام و مصلحی بیاید مردم را به پیروی همین قرآن دعوت خواهد کرد، و بر خود او نیز واجب است از همین قرآن پیروی کند،در اینجا روایتی از حضرت **عسکری**(ع) وارد شده در مقدمهٔ اول تفسیر صافی که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) : إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّوْرُ الْمُبِينُ، وَ الْحَبْلُ الْمَتِينُ،وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقٰى، وَ الدَّرَجَةُ الْعُلْيٰا ، وَ الشِّفَاءُ الْأَشْفٰى، وَ الْفَضِيلَةُ الْكُبْرٰى، وَالسَّعَادَةُ الْعُظْمٰى، مَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ نَوَّرَهُ اللّٰهُ، وَ مَنْ عَقَدَ بِهِ أُمُوْرَهُ عَصَمَهُ اللّٰهُ ،وَ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ أَنْقَذَهُ اللّٰهُ، وَ مَنْ لَمْ يُفَارِقْ أَحكَامَهُ رَفَعَهُ اللّٰهُ، وَ مَنِ اسْتَشْفٰى بِهِ شَفٰاهُ اللّٰهُ، وَ مَنْ آثَرَ عَلٰى مٰا سِوٰاهُ هَدٰاهُ اللّٰهُ ،وَ مَنْ طَلَبَ الْهُدٰى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللّٰهُ، وَ مَنْ جَعَلَهُ شِعٰارَهُ وَ دِثٰارَهُ أَسْعَدَهُ اللّٰهُ وَ مَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ الَّذِي يُقْتَدٰى بِهِ و مِعْوَلَهُ الَّذِي يَنْتَهِي إِلَيْهِ أَدّٰاهُ اللّٰهُ إِلٰى جَنّٰاتِ النَّعِيمِ. یعنی:«رسولخدا (ص) فرمود: محقّقاً این قرآن همان نور روشن،و ریسمان متقن وطناب محکم،و درجهٔ بالا،و شفاء بهتر،و فضیلت بزرگتر، وسعادت‌عظیم‌تر است ، کسیکه بنور او استفاده کند خدا اورا حفظ کند ،وکسیکه بآن چنگ زند خدا نجاتش دهد، آنکه از احکام او جدانگردد خدا او را بالا برد، و آنکه از آن شفا جوید خدایش شفا دهد ،وآنکه قرآن را بر غیر قرآن ترجیح دهد خدا او را هدایت‌کند ،**وهرکس هدایت‌را در غیر آن جوید خدا بگمراهیش واگذارد**، و کسیکه قرآن را ظاهر و باطن خود قرار دهد خدا او را نیک‌بخت‌کند، و کسیکه آنرا **إمام وپیشوای** خود کند که مقتدا و مرجع او باشد خدا او را بسوی بهشتهای نعمت‌خود بکشاند. وحضرت أمیر (ع) در خطبهٔ ۹۸ نهج البلاغة فرموده: وَ نَشْهَدُ أَنْ لاٰإِلٰهَ غَيْرُهُ، و أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، أَرْسَلَه بِأَمْرِهِ صٰادِعًا ، وَ بِذِكْرِهِ نٰاطِقًا فَأَدّٰى أَمِينًا ، وَ مَضٰى رَشِيدًا ، وَ خَلَّفَ فِينٰا رٰايَةَ الْحَقِّ،مَنْ تَقَدَّمَهٰا مَرَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنهٰا زَهَقَ ، وَ مَنْ لَزِمَهٰا لَحِقَ.یعنی: ماگواهیم

که برآورندهٔ حاجتی غیر خدا نیست ،و **محمّد**(ص) بندهٔ او ورسول اواست ، او را بأمر خود فرستاد تا آشکار کند و بیاد او نطق کند ، پس وظیفهٔخود را بامانت انجام داد ، و در حال کمال رفت ، و گذاشت در میان ما پرچم حقّ (**قرآن**) را ، هرکس بر قرآن تقدّم جوید از دین خارج شده ، و هرکس از آن عقب ماند هلاک شده ، و هرکس لازم آن باشد بمقصد رسد .

و کتاب **وسائل الشّیعه** باب ۲۷ **قِرائَةُ الْقُرْآن** روایتکرده از امام رضا (ع) که : **کانَ کَلامُهُ کُلَّهُ وَ جَوابُهُ وَتَمَثُّلُهُ إِنْتِزاعاتٌ مِنَ الْقُرآنِ**، یعنی: عادت حضرت رضا (ع) چنین بود که سخن‌ووجواب او و استشهاد او در مطالب ، جملاتی از قرآن بود .

با اینهمه کلمات ایشان باز اگر مردم ازخواب غفلت و جهل بیدار نشوند دیگر کسی جز خودشان مسئول نخواهد بود .

۱۳- قرآن رافع اختلافات ودافع گمراهی مسلمین است

مسلمین اگر بخواهند بعزّت و برتری و دولت حقّهٔ از دست رفتهٔخود برسند ، باید اختلافات‌خود را حلّ کنند و حلّ اختلافات ایشان ممکن نیست مگر با مراجعهٔ بقرآن ، زیرا **خدا یتعالی** قرآن را رافع اختلاف آنان قرار داد ، و فِرَقِ مسلمین تماماً قرآن را قبول دارند ، اگرچه بزبان باشد ،* اگر کسی ایمان بخدا داردباید سخن خدا را بپذیرد و برای رفع اختلاف و دفع عداوت رجوع به قرآن کند ، در سورهٔنحل آیهٔ ۶۴ فرموده : **وَ ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ إِلّا لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِیهِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.**
یعنی: ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم‌با ایمان، پس **پیغمبراسلام**(ص) بتوسّط **قرآن** رفع اختلاف میکرده ، پس مرجع حلّ اختلاف **قرآن** است .متأسّفانه فِرَقِ اسلامی هر فرقه بنفع خود اخباری دارند که مرجع ایشان همان اخبار است و آن اخبار اختلاف و شقاق و نفاق و عداوت را دامن میزند ،و زیاد میگردانند . اگر کسی بگوید رسولخدا (ص) و یا امام (ع) باید

رفع اختلاف کنند، جواب او این استکه اوّلاً رسول(ص) و امام(ع) هر دو تابع قرآنند، و خدا **قرآن** را رافع اختلاف قرارداده،ثانیًا زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است، و خدا صریحًا هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جزقرآن را،ودر آیهٔ ۲۱۳ سورهٔ بقرة فرموده: **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّيْنَ مُبَشِّرِيْنَ وَ مُنْذِرِيْنَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوْا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ**. یعنی: «مردم یک أمّت بوده‌اند (وچنانچه در سورهٔ یونس آیهٔ ۱۹ فرموده پس ازوحدت اختلاف کردند، روی هوی و هوس) پس خدا پیغمبران را برای بشارت و انذار فرستاد و با ایشان طبق واقع **کتاب** فرستاد تا آن کتاب حکم کند بین مردم در آنچه در آن اختلاف کرده‌اند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر کسانیکه کتاب بایشان داده شده بود،پس از آنکه آیات روشن برای ایشان آمد برای ستم بین خودشان اختلاف ایجاد کردند.» در این آیه حقّتعالی **قرآن** را حاکم ورافع اختلاف نموده، زیرا ضمیر **يَحْكُمُ** که فاعل آن باشد برمیگردد **بکتاب** که نزدیک ترین مرجع است نسبت بآن، و بانبیا بر نمیگردد زیرا أنبیا جمع ولی ضمیر مفرد است، و خدا در این آیه اهل قرآن را موجد اختلاف قرار داده وکسیکه خود موجد اختلاف باشد،رافع اختلاف نمیشود بدلیل اینکه فرموده: **مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوْتُوهُ**، پس بخود قرآن باید رجوع داده شود نه باهل آن چنانکه درترجمهٔ آیات بیان شد. حضرت **امیرالمؤمنین**(ع) نیز چنانچه درنهج‌البلاغه در فصل ۲۱ این کتاب خواهد آمد و سایر **أئمّه** (ع) از اولادش **قرآن** را رافع اختلاف خوانده‌اند.آیا خدا در سورهٔ روم آیهٔ ۳۱تفرموده: **وَلَاتَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا، كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**. یعنی: «نباشید از مشرکین،آنانکه تفرقه آوردند در دین خود و شیعه شیعه شدند و هردسته وحزبی بآنچه نزد ایشان است خوشند.» آری این آیه معجزه است که‌حقّتعالی بیدار باش بمسلمین زده و در حال تفرقه ایشان را مشرک خوانده، و ما می‌بینیم در زمان ما هر شیعه و هر دسته بشعائرومطالب

من درآوردی خود خوشند، ولی از **قرآن** و شعائر اسلامی بی‌خبرند، در سورهٔ شـــوری آیهٔ ۱۳ فرموده: أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ، یعنی: «دین را بپا دارید و در آن تفرقه نیفکنید.» و درسورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۱۰۵ فرموده: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ، یعنی: «نباشید مانند آنانکه ایجاد تفرقه کرده و اختلاف نمودند پس از آنکه برای ایشان آیات روشن آمد.» پس آن چیزی را که خدا رافع اختلاف قرار داده، **قـــرآن** است نه چیز دیگر، و تا مسلمین رجوع بقرآن نکنند همواره در ضلالت و گمراهیند، و لذا **رسولخدا** (ص) و أئمّه (ع) فرموده‌اند هر مطلب دینی را با **قرآن** بسنجید. ماکه میگوئیم بقرآن رجـــوع کنید مقصود ما این نیست که در مجالسِ قرائت و تجوید و یا مجالسِ بدعتِ فاتحه قرآنرا بیاورند و یا سر قبرها ویا در ضبط صوت‌ها برای خوشی صوت ضبط کنند، بلکه مقصود ما فهمیدن و عمل نمودن و با آیات آن حلّ اختلاف کردنست که **قرآن** را **إمام** خود قرار دهند. امروزه اکثر ملّت از اسلام بی‌خبر و فرقه فرقه از اسلام بیزارند و بکفر و بی‌دینی هجوم آورده‌اند، برای اینکه متدیّنین و مقدّسین ما غرق خرافات و مبلّغین ما اکثراً از قرآن بی‌خبرند، مجالس دینی ما و مدارس ما همه چیز دارد جز قرآن.
در سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۱۰۱ فرموده: وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ، یعنی: «وچگونه کافر میشوید و حال آنکـــه کتاب خدا برای شما تلاوت میشود.» یعنی ملّتی که قرآن دارد، نباید کافر شود، پس آیات **قرآن** ناجی از کفر و تفرقه است.

هر گمراهی از بی‌اطلاعی از قرآن است

حقتعالی در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۴۶ فرمـــوده: وَ إِنْ يَـــرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ. یعنی: «واگر هر آیه‌ای را ببینند بـآن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و سعادت را ببیـــنند برای خود

آنرا راه نمیگیرند و اگر راه ضلالت را ببینند آنرا برای خود راه میگیرند، این گمراهی برای این استکه بآیات ما تکذیب کرده و از آن غافلند.» پس خدا گمراهی را در اعراض از قرآن و غفلت از آن دانسته، زمان ما هر فرقه از فِرَقِ مسلمین بنام مذهب و بزرگان مذهب، قصّه و معجزات و خوابها و کرامات تراشیده ومعرفت بزرگان دین و مذهب را واجب تر از خود دین میدانند، از اسلام بی خبر و از بزرگان آن مدّاحی و نوحه‌سرائی میکنند، اینان معرفت متدیّنین را کافی از شناخت دین میدانند و بلکه از خود دین بیزارند. چرا اینطور شده، جواب این استکه از آیات قرآن بی خبرند، اینان نمیدانند متدیّن شناسی غیر از دین شناسی است، هزار سال است بر سر خلافت این و آن نزاع دارند، أمّا دین این وآن چه بوده نمیدانند، باید بایشان فهمانید اظهار ارادت بمتدیّنین صدر اسلام کافی از شناخت اسلام نیست و شناخت **اسلام** بشناخت **قرآن** و اطّلاع کامل از آن است وإلّا اثبات خلافت برای کسیکه فعلاً در دنیا نیست و هزار سال قبل بوده، چه فائده دارد. در مقدّمهٔ تفسیر صافی روایت کرده از رسول خدا (ص) که فرمود: اَلْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلالَةِ، وَ تِبْيانٌ مِنَ الْعَمٰى، وَ اسْتِقالَةٌ مِنَ الْعَثْرَةِ، وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَ ضِياءٌ مِنَ الْأَحْداثِ، وَعِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ رُشْدٌ مِنَ الْغَوايَةِ، وَ بَيانٌ مِنَ الْفِتَنِ، وَ بَلاغٌ مِنَ الدُّنْيا إِلَى الْآخِرَةِ، وَ فِيهِ كَمالُ دِينِكُمْ، وَ ما عَدَلَ أَحَدٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النّارِ. یعنی: «قرآن رهنمای از گمراهی، و بیان نجات از کوری، و دستگیر از لغزش، و نور از ظلمت و نگهدارندهٔ از هلاکت، و نجات از گمراهی، و بیان فرار از فتنه‌ها، و زادو توشهٔ راه آخرتست، و در آن کمال دین شما است، و هیچکس از قرآن سرپیچی نکرد مگر بسوی آتش رهسپار شد.» آیا نفاق وشقاق گمراهی و لغزش و فتنه نیست، اگر هست پس باید بدستور **رسول خدا** (ص) بواسطهٔ **قرآن** از اینها نجات یافت، مسلّماً دستور رسول خدا (ص) برای أمّت او حجّت است.

۱۴- سنّت رسول‌خدا(ص) مُبَیِّنِ مجملات قرآن است

قرآن که در او تبیان هر چیزی میباشد دستور اِتّباع از سنّت را نیز داده، و حقّتعالی برای مسلمین سنّت رسول خود را حجّت قرار داده و فرموده بآن رجوع کنید، در سورهٔ احزاب آیهٔ ۲۱ فرموده: **لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**. یعنی: «بطور تحقیق بر شما لازم است که برسول خدا تأسّی کنید، تأسّی نیک.» اگر چه خدای تعالی اعمال و افعال تمام أنبیاء را مورد تأسّی مسلمین قرار داده که باید بروش آنان تأسّی کرد، وسنّت بفارسی بمعنی روش است، در سورهٔ ممتحنة آیهٔ ۴ فرموده: **قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ**. یعنی: «بتحقیق برای شما سزاوار بوده که تأسّی نیکو کنید در ابراهیم و آنانکه بااو بودند.» و در سورهٔ انعام آیهٔ ۹۰ فرموده: **أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّٰهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ**. یعنی: «ایشانند آنانکه خدا هدایتشان کرده، پس بهدایت ایشان اقتدا کن.» بهرحال سنّت رسول خدا (ص) یکی از دو چیزیاستکه در روایات و آیات بمتابعت آن أمر شده، رسولخدا (ص) فرموده: **إِنِّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّٰهِ وَسُنَّتِی**، و در بعضی روایات آمده: **کِتابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِی**، ولی مخفی نماند عترت رسولخدا (ص) نیز تابع سنّت رسولخدا (ص) بوده‌اند، و سنّت یعنی روش رسولخدا (ص)، مبیّن مجملات قرآن است اگرچه مجملات قرآن قابل فهم است، ولی تفصیل آن در سنّت است یعنی اگر خدا فرموده: **أَقِیمُوا الصَّلٰاةَ**، این جمله قابل فهم است ولی رسولخدا (ص) باید بعمل خود کیفیّت و حدود نماز را معیّن کند و در خارج نشان دهد، وقتیکه بتصریح قرآن خدا برسول خود فرموده: **وَاتَّبِعْ ما یُوحیٰ إِلَیْکَ**، و رسول او تابع قرآن است، عترت او نیز باید تابع قرآن و راوی سنّت او باشند، پس ذکر عترت در بعضی از روایات مقصود تمام افراد عترت نیست، بلکه همان افرادیکه از قرآن و سنّت جدا نشوند و مخالف قرآن وسنّت رسول عمل نکنند، همانطوریکه رسولخدا (ص) نمیتوانند در دین خدا کم و زیاد کنند عترت او نیز نمیتوانند چیزی بقرآن و سنّت اضافه کنند، و خود عترت در صدها روایت سنّت را حجّت قرار داده وخود را پیرو سنّت معرّفی کرده‌اند. مادراینجابعضی از کلمات امیرالمؤمنین

(ع) را که دربارهٔ سنّت در نهج البلاغه آمده می‌آوریم:

در خطبهٔ ۱۰۸ فرموده: **وَ اقْتَدُوا بِهُدٰی نَبِیِّکُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهُدٰی، وَ اسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَی السُّنَنِ.** یعنی: «اقتداء کنید بهدایت پیغمبرتان زیرا که آن بهترین هدایت است، و به سنّت و روش او عمل کنید که آن روشن ترین سنّت است.»

در خطبهٔ ۲۰۳ فرموده: **نَظَرْتُ إِلٰی کِتَابِ اللّٰهِ وَ مٰا وَضَعَ لَنٰا وَ أَمَرَنٰا بِالْحُکْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَنَّ النَّبِیُّ (ص) فَاقْتَدَیْتُهُ.** یعنی: «نظر کردم بکتاب خدا و آنچه برای ما مقرّر نمود که بآن حکم دهیم پیروی کردم و بآنچه رسولخدا (ص) عمل نموده بسنّت او اقتدا کردم. و در وصیّت خود بابن عباس فرموده: **حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ یَجِدُوا عَنْهٰا مَحِیصًا.** یعنی: با خوارج احتجاج و استدلال کن بسنّت رسول(ص) زیرا ایشانرا از سنّت رسول چاره‌ای نیست.

در خطبهٔ ۱۶ فرموده: **وَ الطَّرِیقُ الْوُسْطٰی هِیَ الْجَادَّةُ، عَلَیْهَا بَاقِی الْکِتٰابِ وَ آثٰارُ النُّبُوَّةِ، وَ مِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ.** یعنی: راه میانه که راه نجات باشد همان جادّه ایستکه تمام کتاب خدا وآثار نبوّت بر آن است و روش رسولخدا (ص) از آن استخراج میشود.

در خطبهٔ ۱۰۳ فرموده: **لَیْسَ عَلَی الْإِمٰامِ إِلَّا مٰا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلاٰغُ فِی الْمَوْعِظَةِ، وَ الْإِجْتِهٰادُ فِی النَّصِیحَةِ، وَالْإِحْیٰاءُ لِلسُّنَّةِ، وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلٰی مُسْتَحِقِّیهٰا، وَ إِصْدٰارُ السُّهْمٰانِ عَلٰی أَهْلِهٰا.**
یعنی: «بر عهدهٔ امام نیست مگر آنچه از امر پروردگارش برعهدهٔ او آمده، و آن پنج چیز است: رسانیدن موعظه، ودر نصیحت کوشش نمودن، و سنّت رسول را زنده کردن، وحدود را بر مستحقّین جاری ساختن، و سهم هرکسی را از بیت المال رسانیدن.»

در خطبهٔ ۱۲۹ فرموده: **لَایَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَالْمَغٰانِمِ وَالْأَحْکٰامِ وَإِمٰامَةِ الْمُسْلِمِینَ الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَیُهْلِکَ الْأُمَّةَ**
یعنی: «سزاوار نیست که زمامدار و متولّی بر فروج ودماء وغنائم و امامت مسلمین آن کسی باشد که سنّت رسول(ص) را تعطیل کندکه أمّت را بهلاکت میرساند.»

در خطبهٔ ۱۸۰ تأسف میخورد از فراق رسولخدا (ص) واصحاب بزرگوار او، ومیفرماید: **أَوَّهْ عَلٰی إِخْوَانِیَ الَّذِینَ تَلَوُا الْقُرْآنَ**

فَأَحْكَمُوْهُ ، وَ تَدَبَّرُوا الفَرْضَ فَأَقَامُوْهُ ، أَحْيَوُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ . یعنی: «آه از جدائی برادرانم که قرآن را تلاوت و آن را محکم نمودند، و در واجبات تدبّر و آنها را بپا داشته، سنّت رسول را زنده و بدعت را میرانیدند.»

در وصیّت خود بفرزندانش پس از ضربت ابن ملجم (ر۲۳) می فرماید: وَصِيَّتِي لَكُمْ: أَنْ لَاتُشْرِكُوْا بِاللّٰهِ شَيْئًا ، وَ مُحَمَّدٌ (ص) فَلَا تُضَيِّعُوْا سُنَّتَهُ . یعنی: «وصیّت من بشما این استکه شریک برای خدا قرار ندهید و سنّت و روش محمّد (ص) را ضایع نکنید.»

در خطبهٔ ۹۲ در تعریف رسولخدا (ص) فرموده: سِيْرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلَامُهُ الْفَصْلُ، وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ. یعنی: «سیرهٔ او میانه‌روی و معتدل، و روش او موجب ترقّی، و سخن او جداکنندهٔ حقّ و باطل، و فرمان او عدالت بود.»

در عهدنامهٔ بمالک اشتر نخعی (ره) (نامهٔ ۵۳) می‌فرماید: وَ ارْدُدْ إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوْبِ ، وَ يَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُوْرِ، فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: /يَاأَيُّهَاالَّذِيْنَ آمَنُوا أَطِيْعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوْهُ إِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ/ فَالرَّدُّ إِلَى اللّٰهِ: اَلْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَ الرَّدُّ إِلَى الرَّسُوْلِ: اَلْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ. یعنی: «درکارهای مشکلی که موجب درماندگی و کارهائی که بر تو مشتبه گردد بکتاب خدا و سنّت رسول بازگرد، که خداوند سبحان برای قومیکه هدایت ایشان را خواسته، فرموده است: /ای افراد باایمان اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان فرمان از خودتان را، پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع نمودید آنرا بخدا و رسول بازگردانید/ پس مراد از ردّ کردن و برگرداندن بخدا گرفتن محکمات کتاب او است، و مقصود از ردّ کردن و بازگشت برسول، گرفتن سنّت جامعهٔ پیغمبر (سنّت مورد اتفاق وموجب اتّحاد ورافع اختلاف) که باعث تفرقه نیست، می‌باشد.»

و در خطبهٔ ۱۲۳ وقتیکه در جنگ صفین قرآنها را بر سرنیزه کردند و بنا بر نصب حکمین شد که دو نفر بنشینند و در أمر

خلافت طبق قرآن و سنّت قضاوت کنند، وهرچه صلاح باشد اظهار بدارند، میفرماید: وَ لَمّا دَعانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتابِ اللّهِ سُبْحانَهُ وَتَعالَى، وَقَدْ قالَ اللّهُ سُبْحانَهُ: /فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ/ فَرَدُّهُ إِلَى اللّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتابِهِ، وَ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ، فَإِذا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتابِ اللّهِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النّاسِ بِهِ، وَ إِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللّهِ (ص)، فَنَحْنُ أَحَقُّ النّاسِ وَأَوْلاهُمْ بِها.

یعنی: «وچون این قوم، لشکر معاویه ما را دعوت کردند باینکه بین خودمان قرآن را حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحانه وتعالی فرموده: /اگر در چیزی نزاع کردید آنرا بخدا و رسول مراجعه دهید/ پس ارجاع بخدا یتعالی این استکه کتاب او را حاکم قرار دهیم، و طبق آن حکم نمائیم و ارجاع بسوی رسول اینستکه سنّت اورا بگیریم پس چون براستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود ما سزاوارترین مردم میباشیم بآن و قبول آن، و اگر بسنّت رسول خدا (ص) حکم شد باز ما سزاوارترین مردم و اولای بسنّت میباشیم. خوانندهٔ عزیز ملاحظه کن امیرالمؤمنین(ع) در قصّهٔ حکمین و هنگام قرآن سرنیزه کردن لشکر معاویه چنین میگوید و خود را درقبول حکمیّت قرآن پیشقدم میشمارد، ولی یکعدّه روضه خوان بی اطّلاع بی خبر از دین بالای منبر تهمت بآنحضرت(ع) زده و میگویند **نعوذبالله** آن حضرت فرمود من قرآن ناطقم و آن قرآنها کاغذ و مرکب، **نعوذ بالله نعوذ بالله** قرآنها را پاره کنید. آیا هیچ دینداری چنین جسارتی بقرآن کرده و چنین کفری بامام خود نسبت داده؟. آنوقت مسلمین و پیروان آن امام زبان چنین اشخاصی را که بایدببرند در عوض مزد منبرمیدهند و بلکه اگر روحانی نمائی در زیر منبر باشد باو طیب الله هم میگوید.

و اما سایر امامان(ع) نیز خود را تابع سنّت رسول دانسته و آنرا واجب الاتّباع میدانند: چنانکه در کتاب بحار جلد دوم باب ۲۹ حدیث ۶۲ روایت کرده از امام صادق(ع) که فرمود: **لاتَقْبَلُوا عَلَيْنا ما خالَفَ قَوْلَ رَبِّنا وَ سُنَّةَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ** (ص) **فَإِنّا إِذا حَدَّثْنا قُلْنا**

قَالَ اللّٰه عَزَّوَجَلَّ وقالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) .یعنی: حدیث مخالف قول پروردگارمان و سنّت پیغمبرمان محمد (ص) را از قول ما نپذیرید زیرا هر حدیثی که ما بگوئیم چنین استکه میگوئیم :«خدای عز و جل فرمود و رسولخدا (ص) فرمود». و درهمانجا روایت کرده از امام رضا (ع) که فرمود: لَاتَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ فَإِنَّا إِنْ تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ، إِنَّا عَنِ اللّٰهِ وَعَنْ رَسُوْلِهِ نُحَدِّثُ. یعنی:حدیثی که مخالف قرآن باشد از قول ما قبول نکنید چون اگر ما حدیثی گوئیم، برطبق قرآن و سنّت میگوئیم زیرا ما از قرآن و از رسولخدا (ص) نقل قول میکنیم .ودرجلددوم بحارصفحهٔ ۱۷۵ نقلکرده که امام صادق (ع) میفرماید لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ. یعنی: هیچچیز (از موردین) نیست مگراینکه یا در کتاب است ویا درسنّت،ودرحدیثیکه بعدازحدیث فوقآورده:از امام صادق (ع)سئوالمیشود: يَكُوْنُ شَيْءٌ لَايَكُوْنُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؟ قَالَ: لَا. یعنی:«آیا چیزی (از موردین) هست که در کتاب و سنّت نباشد؟ امام میفرماید :نه» و در کتاب کافی جلد اول ص ۷۰ و هم‌بحار جلد دوم ص ۲۶۲روایت کرده‌اند از امام صادق(ع)که فرمود: مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللّٰهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ (ص) فَقَدْ كَفَرَ یعنی:«هرکس با کتاب خدا و سنّت محمّد (ص) مخالفت کند کافر است.» و در همان صفحه از بحار روایت کرده از رسولخدا(ص) که فرمود: مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي فِي اخْتِلَافِ أُمَّتِي كَانَ لَهُ أَجْرُ مِأَةَ شَهِيدٍ. یعنی: هرکس چنگ زند بسنّت من درمورد اختلاف أمّت من برای او اجر صد شهید خواهدبود. و درصفحهٔ ۲۶۶ روایت کرده که علی(ع) فرمود: اَلسُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ، وَ الْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَهُ. یعنی: سنّت آنستکه رسولخدا (ص) عمل نموده باشد و بدعت چیزیستکه پس از رسولخدا (ص) پیدا شده باشد.واز امام کاظم (ع) روایت کرده که فرمود: ثَلَاثٌ مُوْبِقَاتٌ: نَكْثُ الصَّفْقَةِ وَتَرْكُ السُّنَّةِ، وَ فِرَاقُ الْجَمَاعَةِ. یعنی: سه چیز موجب هلاک ونکبت است : شکستن پیمان، و ترک سنّت ، و جدا شدن از جماعت ، و فریقین از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرموده: مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي. یعنی: هرکس از سنّت من اعراض کند از من نیست . و در جلد اوّل سفینة البحار ص ۶۶۵ روایت کرده از امام

صادق(ع) که با صحاب خود فرمود: عَلَیْکُمْ بِآثارِ رَسُولِ اللّٰهِ وَسُنَّتِهِ، یعنی: بر شما واجب است که بگیرید آثار رسولخدا (ص) وسنّت او را و صدها روایت دیگر. پس معنی کافی و جامع بودن قرآن که خدا فرموده درآنست تبیان هرچیزی، این است که هر مطلبی را قرآن بیان فرموده و بخصوص تمام عقایدی را که مسلمان باید داشته باشد درقرآن ذکرشده است. وأمّا سنّت یعنی روش، که عملکردهای پیغمبر است و قرآن بطور اجمال سنّت رسول را حجّت قرار داده، و در سنّت رسول، هزاران دستور است، چون قرآن سنّت رسول را حجّت قرار داده و فرموده بآن عمل کنید. بطور کلّی، این حکم شامل هرسنّتی از رسول میگردد، و گویا تمام دستورات سنّت رسولخدا (ص) درقرآن است، چنانکه قرآن حکم عقل را تصویب کرده و هر جزئی جزئی از احکام عقل حجّت است، و گویا تمام آن در قرآنست، زیرا قرآن تمام را تصویب کرده بطورکلّی. پس قرآن بطور کلّی هرچیزی را بیان کرده و تفریع جزئیات برآن، کار رسولخدا (ص) و سایر دانشمندان اسلامی است. بنابراین اگر چیزی از آیات قرآن مجمل باشد، باید رجوع کرد در جزئیّات و تفصیل آن بسنّت رسول(ص) و کیفیّت و کمّیّت و حدود آنرا باید از سنّت گرفت. پس درکتاب خدا آنچه محلّ احتیاج بشر بوده بیان شده بطور کلّی ودیگر ناقص نمانده تا علمای بشری تکمیل نمایند، چنانکه روایت کرده در ج۲ بحارجدید ص ۱۷۰ که امام کاظم (ع) فرمود: أَتاهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ بِما یَسْتَغْنُونَ بِهِ فِی عَهْدِهِ وَ ما یَکْتَفُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ: کِتابَ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ نَبِیِّهِ. یعنی: رسولخدا (ص) برای مردم آورد آنچه راکه بآن بی‌نیاز گردند در زمان خودش و آنچه بآن اکتفا کنند پس‌اززمان خودش کتاب خدا و سنّت رسول(ص). در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱ فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰتُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ. یعنی: ای مؤمنین از خدا و رسول او جلو نیفتید، و در سورهٔ نساء آیهٔ ۸۰ فرموده مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّٰهَ. یعنی هرکس رسول خدا را اطاعت کند پس بتحقیق خدا را اطاعت کرده، و همین آیات دلیل است بر تصویب سنّت و لزوم اتّباع از آن. در کافی جلد۲ ص ۶۰۶ و مقدّمهٔ اوّل تفسیر صافی روایت کرده‌اند از امام باقر (ع) که رسول

خدا(ص) فرمود: یا معاشَرَ القُرّآءِ اِتَّقُوا اللّٰهَ فِیمٰا حَمَلَکُمْ مِنْ کِتٰابِهِ فَاِنّی مَسْئُوْلٌ وَ اِنَّکُمْ مَسْئُوْلُوْنَ، اِنّی مَسْئُوْلٌ عَنْ تَبْلِیغِ الرِّسٰالَةِ وَ أَمّٰا أَنْتُمْ فَتُسْئَلُوْنَ عَمّٰا حُمِّلْتُمْ مِنْ کِتٰابِ اللّٰهِ وَ سُنَّتی. یعنی: «ای گروه قاریان از خدا بترسید و خدا را ملاحظه کنید درآنچه حمل کرده‌اید از کتاب او زیرا که من مسئولم و شما مسئولید، من مسئولم از رسانیدن رسالت و أمّا شما مسئولید از آنچه از **کتاب خدا** و **سنّت** من فرا گرفته‌اید» و این فرمایش **رسولخدا** (ص) شامل امیرالمؤمنین(ع) نیز میشود. پس او نیز مسئول است نزد خدا از سنّت که بآن عمل نموده و تمام مسلمین همین حکم را دارند، و هیچکس غیر از رسول در دین اسلام سنّتی ندارد، و اگر روش و یا سنّتی داشته باشد باید طبق سنّت رسولخدا (ص) باشد. پس نه امیرالمؤمنین از خود سنّتی آورده و نه امامان دیگر و همه تابع سنّت رسولخدا (ص) بوده‌اند.

۱۵ـ قرآن برای همه قابل فهم است

قرآن در لغت عرب بکتابی گویند که خواندن و فهم آن سهل و آسان باشد، ما نمیگوئیم همه کس قرآن را میفهمد، البته پر واضح است که هرکسی خصوصًا غیر عرب قرآن را نمی‌فهمد، ولی هرکسی اگر زحمت بکشد و مقداری بزبان عرب و ادبیّت عرب آشنا گردد و **تدبّر** در **قرآن** نماید، آنرا می‌فهمد. پس هرکسی ممکن است قرآن را بفهمد و قرآن برای او قابل فهم باشد، البتّه پس از زحمت و تعلیم و تعلّم. زیرا فرا گرفتن اسلام و قوانین آن باید از قرآن باشد و یا از حدیث اگر موافق قرآن باشد. **رسولخدا**(ص) مأمور آموختن قرآن بمردم بوده طبق آیهٔ ۲ سورهٔ جمعه، و اگر قرآن قابل فهم نباشد چگونه بمردم بیاموزد و در اینجا دلیلهای بسیار روشنی داریم براینکه تمام قرآن قابل فهم است.

دلیل اول ـ حسّی بودن آن که حسًّا می‌بینیم اشخاصی را که آن را میفهمند و از آن بهره می‌برند.

دلیل دوم ـ اگر قرآن قابل فهم نباشد، بطور یقین احادیث

مشکلتر از قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد، زیرا خود **أئمّه** (ع) فرموده‌اند: **أَحادِيثُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ**. یعنی: احادیث ما سخت و مشکل است، پس بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید، زیرا مدرک آن قابل فهم نیست. أئمّه (ع) احادیث را مشکل خوانده‌اند، ولی **قرآن** را روشن و واضح، چنانکه در فصل ده مدارک آن گذشت. و **خدا** یتعالی قرآن را سهل و آسان خوانده در سورهٔ قمر چهار مرتبه مکرّر فرموده: **وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ**. یعنی: بتحقیق ما قرآن را آسان نمودیم. و در سورهٔ مریم آیهٔ ۹۷ و سورهٔ دخان آیهٔ ۵۸ فرموده: **فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**. یعنی: ما قرآن را آسان نمودیم بزبان تو (یعنی بزبان عربی) تا شاید این مردم متذکّر شوند.

دلیل سوم ـ آیاتیکه فرموده: **بَيانٌ لِلنّاسِ** ویا **هُدًى لِلنّاسِ** و یا **بَصائِرُ لِلنّاسِ** مانند آیهٔ ۱۸۷ و آیهٔ ۲۲۱ سورهٔ بقره که فرموده **يُبَيِّنُ اللّهُ آياتِهِ لِلنّاسِ**. ودر سورهٔ إسراء آیهٔ ۱۰۶ فرموده: **وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّاسِ**. یعنی و قرآنیکه جزء جزء فرستادیم تا برای مردم قرائت کنی. و درسورهٔ یونس آیهٔ ۵۷ فرموده: **يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ**. یعنی آهای مردم بتحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد. پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینائی مردم است، واگر نفهمند چگونه بینائی مردم است. و آیات بسیاری آمده که **قرآن** برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده **نَعُوذُ بِاللّهِ**. بعضی خیال کرده‌اند که قرآن وآیات آن مُعَمّی و رمزی است که فقط رسولخدا (ص) میفهمید، واین خیال باطلی است و مدرکی ندارد. باضافه اگر فهم آن منحصر برسول و یا امام بود باید "يا أَيُّهَا الْإِمامُ" بگویدو یا "هُدًى لِلْإِمامِ" و یا "بَيانٌ لِلْإِمامِ"، و حال آنکه نفرموده بلکه برسول خود در سورهٔ انبیاء آیهٔ ۱۰۹ دستور میدهد که: **فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلى سَواءٍ** یعنی: بگو که من اعلام و اخبار میکنم شما را بطور یکسان و بدون فرق، پس قرآن و اسلام که دین سرّی نیست، در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۹

فرموده : وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. یعنی: بسوی من وحی شد این قرآن تا بواسطهٔ آن بترسانم شما و هرکسی را که باو برسد. که معلوم میشود انذار رسولخدا (ص) باید به قرائت آیات باشد. از این قبیل آیات استفاده میشود که قرآن برای همگان و عموم مردم است حتّی آیات متشابهاتش نیز قابل فهم مردم است چنانکه در فصل ۲۰ بیان میشود.

دلیل چهارمـ اخبار و احادیث دلالت دارد که **قرآن** واضح‌ترین سخن و قابل فهم مردم است و سرّی و رمزی نیست. **علی** (ع) درخطبهٔ ۱ نهج البلاغه فرمود: خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ، مُبَيِّنًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ. و هم در سایر خطب خود که درفصل ۱۰ گذشت. در ص ۳۱ بحار جلد ۹۲ روایت کرده از **رسول خدا** (ص) که فرمود: إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ مَنْ آثَرَهُ عَلَى مَا سِوَاهُ هَدَاهُ اللّٰهُ. یعنی: «محقق بدانید که این قرآن نور روشنی است، هرکس آنرا بر غیر آن مقدم بداند و بدارد خدا اورا هدایت کند.» و در ص ۲۷ روایت کرده از **رسول خدا** (ص) که فرمود: مَنِ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللّٰهُ وَ هُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ. یعنی: «هرکس دانش خود را در غیر قرآن جوید، خدا او را بگمراهیش واگذارد و **قرآن** ذکر با حکمت و **نور** روشنی است» و عیّاشی روایت کرده که **رسولخدا** (ص) فرمود: اَلْقُرآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَتِبْيَانٌ مِنَ الْعَمٰى. یعنی: «قرآن راهنمای از گمراهی و بیان کنندهٔ از کوری است» و **علی** (ع) در خطبهٔ ۱۹۶ فرموده: وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَهُدًى لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ. یعنی: «قرآن نوریست که ظلمت ندارد و هدایت برای کسی است که او را **امام** خود قرار دهد و بآن اقتدا کند.»

دلیل پنجم ـ خطابات آنست که مکرّر فرموده: يَا أَيُّهَا النَّاسُ و يَا بَنِي آدَمَ و يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، و مخاطب آن مردم‌اند و مردم باید بفهمند و اگر قابل فهم نباشد برای مخاطب، پس چه کسی باید بفهمد؟ امام **صادق** (ع) فرموده: إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ. یعنی: «همانا قرآن را مخاطب میشناسد، بعضی از مردم عوام میگویند قرآن را فقط امام باید بفهمد و بیان کند،

در جواب او باید گفت : اوّلاً خطاب با امام نیست . ثانیاً باید امام بفهمد برای چه، برای اینکه بمردم بیان کند، پس رسول خدا (ص) وسایر أئمّه (ع) چرا بیان نکردند؟ آیا رسولخدا ویازده امام بیان کردند یا خیر؟ اگر بیان کردند پس مردم فهمیدندو اگر رسولخدا (ص) و أئمّه بمردم نفهمانیدند و بیان نکردند آیا بخل کردندو چرا انجام وظیفه نکردند. ثالثاً شما اگرقول رسول و امام را قبول دارید آنان فرموده‌اند که **قرآن** بیان روشن و واضح و قابل فهم است .

دلیل ششم ـ تمام علمای مسلمین **قرآن** را حجّت دانسته به آیات آن در مطالب خود استدلال میکنند و چگونه آنراحجّت دانسته و بآن استدلال میکنند و چگونه خودشان فهمیدند .

دلیل هفتمـ **قرآن** دلیل بر رسالت و حجّت بر صدق نبوّت است و اگر مردم دلیل و حجّت را نفهمند چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند، ودلیل و حجّت که بدون فهم باشددلیلوحجّت نمی‌شود و باعث ایمان مردم نمیگردد، واگر قرآن معمّا و مبهم و قابل فهم نبود دیگر مبارزه طلبیدن معنی ندارد، **قرآن** که مکرّر مبارز می طلبد و میفرماید اگر میتوانید یک سوره مانند آن بیاورید، پس چیزی را اگر نفهمند چگونه مانند آنرا بیاورند؟ اگر زیدی بعمرو بنویسد یک میلیون پول بدهید بحامل نامه ،و چون نامه‌را آورد برای عمرو، او نفهمد و نداند چه نوشته ،آیا یکمیلیون پول میدهد؟ حال خدائیکه نامه‌ای برای بندگانش فرستاده که مال و جان و عمر خود را باید برای من بدهیدولی بندگان نفهمند او چه‌خواسته ، چگونه جان و مال خودرا بدهند؟.

دلیل هشتمـ **رسولخدا**(ص) و **أئمّه‌هدی**(ع) فرموده‌اند احادیث ما را بقرآن عرضه بدارید و بسنجید، اگر موافق **قرآن** بود ، بپذیرید و اگر مخالف آن بود نپذیرید، پس مردم باید **قرآن** را بفهمند تا بآن عرضه بدارند وگرنه باچیزیکه قابل فهم نباشد، چگونه بسنجند، بعضی از روحانی‌نمایان قرآن را با خبر امام می‌سنجند، پس اگر موافق خبر امام شد می‌پذیرند وگرنه میگویند ما نمی‌فهمیم. در جواب ایشان باید گفت هیچ کس نگفته قرآن را

باخبر بسنجید، ولی رسولخدا و أئمّه فرموده‌اند خبررا باقرآن بسنجید، باضافه آنوقت‌که قرآن نازل شد خبری نبود که بآن بسنجند.و به خبر عرضه نکرده فهمیدند.

دلیل نهم ـ کفّار قریش قرآن را می‌فهمیدند بااینکه خبر رسولخدا را قبول نداشتند و ببرکت فهم قرآن هدایت شدندوحتّی ابوجهل و ابوسفیان که بمردم می‌گفتند بقرآن‌گوش ندهید و یا پنبه در گوش خود بگذارید معلوم میشود آن اعراب می‌فهمیدند. آن عرب پا برهنهٔ بی‌سواد قرآن را می‌فهمید چگونه مدّعیان دانش می‌گویند قرآن قابل فهم نیست ونباید مردم بآن تمسّک جویند، زیرا اگر مردم متوجّه قرآن بشوند دکّان ایشان کساد خواهدشدو اگر مردم بقرآن توجّه کنند دروغهای ساختهٔ ایشان آشکار خواهد شد ولذا می‌گویند قرآن قابل فهم نیست و یا باید امام بیاید مثلاً کسانیکه می‌گویند امام وامامزاده از نور خلق شده‌اند آیهٔ قرآن بر ضرر ایشان خطاب برسولخدا (ص) میفرماید: **هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ**،ویا می‌فرماید:**إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ**. یعنی ما انسان را از نطفه آفریدیم. پس معلوم میشود هر انسانی و حتّی رسول و امام از نطفه خلق شده و دروغگو رسوا می شود ولذا بناچاری می‌گویند قرآن قابل فهم نیست.

ثانیاً عدّه‌ای که از روایات مجعوله نان میخورند و روایات نامعقولی در تفسیر قرآن از قول امام پیش‌خود جعل کرده‌اند که با قرآن نمی‌سازد ناچار میگویند قرآن قابل فهم نیست تا مردم مجعولات ایشان را بپذیرند، و اگر قرآن را بفهمند آن مجعولات را دور میریزند و جاعل آن را لعن می‌کنند.مثلاًدرتفسیر آیهٔ :**والتین**... نوشته‌اند که **تین** امام حسن و **زیتون** امام حسین (ع)است‌که خدا بایشان قسم خورده، در صورتیکه این سوره مکّی است و آن وقت‌که این سوره نازل شد نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی. مثلاً در جلد اول کافی ص ۱۹۵نوشته‌اند از قول‌امام که مقصود از کلمهٔ‌نور در هرجای قرآن، أئمّه می‌باشد، حال اگر کسی بگوید خدا فرموده:**وَأَنْزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُورًا مُبِینًا** ، بصریح آیات ، **قرآن** است‌که نازل شده نه امام، درجواب می‌گویند ما

قرآن را نمی‌فهمیم ، باید از ایشان پرسید چگونه اگر برخلاف لغت‌عرب ، نور بمعنی امام باشد و یا تین بمعنی امام‌حسن(ع) باشد و یا لیل بمعنی عمر باشد قرآن را می‌فهمید، و امّا اگر طبق لغت و عرف‌عرب ، نور بمعنی روشنی و یا تین بمعنی‌انجیر و یا لیل بمعنی شب باشد قابل فهم نیست .**إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَ إِنْ هُوَ إِلَّا قَوْلُ الزُّوْرِ**. هرکس میداند لیل بمعنی شب استنه بمعنی خلیفه ، حال اگر بمعنی شب باشد قبول نیست واگربمعنی خلیفه باشد چگونه قبول است ..!!

دلیل دهم ـ **قرآن** نور مبین و در نورانیّت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام‌وچه‌پیغمبر نسبت‌بکلام خدا مانند چراغ دستی و یا شمع است‌نسبت‌بخورشید آیا از جهالت نیست‌که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد بواسطهٔ کلمات‌دیگران بفهمد ، در صورتیکه کلام **خدا** نور مبین‌و نور یقین است . باید گفت‌شما میخواهید با شمع خورشید را پیدا کنید :

زهی‌نادان که‌اوخورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان

دلیل یازدهم ـ برای اینکه **قرآن** قابل فهم است اینکه هر وقت **رسول خدا** (ص) و یا **أئمّه** (ع) مطلبی را بیان میکردند برای اثبات مطلب‌خود آیه‌ای از آیات‌قرآن دلیل می‌آوردند ،و هرکس‌بایشان می‌گفت‌مدرک شما در فلان حکم چیست ؟ ایشان فوری آیه‌ای را نشان می‌دادند ، مانند اینکه در وسائل‌الشیعه‌درباب مسح سر در وضوء زراره شنید که‌امام **صادق** (ع)می‌گوید مسح را ببعض‌سر باید کشید ، زراره پرسید از چه مدرک می‌فرمائید ؟ امام فرمود : بدلیل باء در آیهٔ : **وَامْسَحُوا بِرُءُوْسِكُمْ** که برای تبعیض‌است . و مانند اینکه آن امام(ع) بمنصور دوانقی‌فرمود: بقول نمّام گوش‌مده زیرا خدا در **قرآن** فرموده **:إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوْا** ، و منصور این آیه را شنید و فهمید و مانند اینکه آن امام(ع) بکسیکه در بیت‌الخلا می‌نشست‌برای استماع صوت‌زنان مغنیه فرمود: آیا نشنیدی که خدا در قرآن فرموده: **إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا**، و او

این آیه را فهمید و از نشستن در آنجا خودداری کرد، وماننـد اینکه امام صادق (ع) بفرزند خود اسماعیل فرمودهرگاه مؤمنون نزد تو شهادت دادند ایشان را تصدیق کن بدلیل اینکـه خدا فرموده: **يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ**، و مانند اینکهآن امام (ع) فرمود اگر مطلقهٔ ثلاثه را بندهای نکاح کند و اورا طـلاق دهد برای شوهر سابق او بعقد جدید حلال میشود بدلیل اینکهدر قرآن فرموده: **حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ**، و بندههم زوجاست ومانند اینکه آن امام (ع) بکسیکه زمین خورده بود و ناخن او کنـده شدهبود و بر دست خود دوا گذاشته بود و عرض کرد در وضوء چه کنم؟ فرمود این و امثال این از کتاب خدا دانسته میشود کـه فرموده: **و ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**، و مانندآنکهکتاب کافی و تفسیرصافی در مقدمهٔ هفتم کتابش روایتکرده از امام باقر (ع) که باصحاب خود فرمود: **إِذا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْئَلُونِي أَيْنَ هُوَ مِنْ كِتابِ اللّٰهِ**، یعنی: هرگاه من برای شما حدیثی بیـان کردم از من بپرسید این حدیث از کجای قرآن استفادهشده، سپس فرمود: رسول خدا (ص) نهی نمود از قیل و قال و فسادمال وکثره سئوال، یکی از اصحاب آن جناب عرض کرد این حدیث رسولخدا (ص) از کجای قرآن استفاده شده؟ فرمودهاز آیهٔ: **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ**، وآیهٔ: **لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوٰالَكُمْ**، وآیهٔ: **لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**، و هزاران مورد دیگر که أئمّه (ع) بآیات قرآن استدلال واستشهاد کردهاندبرای مطالب خود. و اگر مردم آیات قرآن رانمیفهمیدند این استشهاد صحیح نبود.

دلیل دوازدهم ـ خود آیاتقرآن که مردم را أمر بتدبّـر و تفکّر در قرآن نموده، اگر قابل فهم نبود چگونه خدا یتعالی در سورهٔنساء آیهٔ ۸۲ أمر به تدبّر نموده: **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ** یعنی: آیا چرا در قرآن تدبّر نمیکنند، و در سورهٔ محمّد (ص)آیهٔ ۲۴ فرموده: **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**، یعنی آیا چرا در قرآنتدبّر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شدهاست و در سورهٔ ص آیهٔ ۲۹ فرموده: **كِتابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ**

لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ، یعنی کتاب بابرکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبّر کنند در آیاتش، و مانند این آیات. پس در تمام آیات إلهی باید تدبّر نمود و حتی آیات متشابهاتش قابل تدبّر وقابل فهم است چنانچه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبّر در آیات قرآن واجب است.

دلیل سیزدهمـ اوامریستکه در قرآن أمر شده به پیروی قرآن و اگر بنا بود کسی نفهمد چگونه خدای تعالی أمر باتّباع آن فرموده، مانند آیهٔ ۳ سورهٔ اعراف: اِتَّبِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ، یعنی: «پیروی کنید آنچه بسوی شما نازل گردیده از پروردگارتان»، و آیهٔ ۱۵۷: فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. یعنی: پس آنانکه باین رسول ایمان آورند و او را بزرگ شمرندویاری کنند وآن نوریکه باو نازل شده پیروی کنند ایشان رستگارند، و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۱: وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّٰهُ، قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا أَلْفَیْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا، یعنی: و چون بایشان گفته شود پیروی کنید آنچه خدا نازل نموده گویند بلکه پیروی میکنیم آنچه را که پدران خود را برآن یافته‌ایم، و در سورهٔ طه آیهٔ ۱۳۴ فرموده: رَبَّنٰا لَوْلٰا أَرْسَلْتَ إِلَیْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیٰاتِکَ یعنی: پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی که پیروی‌کنیم آیات تورا، و همچنین در سورهٔ قصص آیهٔ ۴۷ و در سورهٔ لقمان آیهٔ ۲۱ فرموده. پس تمام مسلمین باید تابع آیات کتاب خدا باشند، ولی متأسّفانه زمان ما اگر بشیعه و یا سنّی بگوئی بیائید پیروی قرآن کنیم، ایشان مانند کفّار جاهلیّت میگویند پدران و علماء ما چنین و چنان گفته‌اند. پس بعد از ورود این همه آیات که أمر به پیروی قرآن و تدبّر در آن شده، اگرمسلمانی ندیده بگیرد و باز بدنبال افکار خود و یا افکار ملّت خود برود از کفّار جاهلیّت بدتر است، زیرا کفّار جاهلیّت قرآنی نداشتند و چون آمد پذیرفتند و متّحد شدند و از نفاق وعداوت دست برداشتند و نگفتند ما نمی‌فهمیم، ولی مردم ما ببهانهٔ اینکه نمی‌فهمیم از کلام خدا اعراض کرده‌اند و در نتیجه کار

بجائی رسیده که شیعه از سنّی ، و سنّی از شیعه وحشت دارد ، و دشمن جانی یکدیگرند ، و یکعدّه بنام روضه‌خوان شب و روز در گویندگی خود مادّهٔ فساد و دشمنی را زیاد میکنند و شیطان و استعمار و دشمنان دین اسلام را ، از خود خوشنود و مسرور می گردانند ، و منشإ تمام این بدبختیها و زیانها این استکه در حوزه‌های علمیّه بطلّاب علوم دینی تزریق میکنند که قرآن ظنّیّ الدّلالة و حدیث قطعیّ الدّلالة است ، و طلّاب سادهٔ خوش باور خبر ندارند که این سخن از کجا پیدا شده و کدام دشمن این کلام را بمیان ایشان آورده ، و این کلام باطلی است و نتائج بسیار سوئی دارد ، از آنجمله عدم توجّهِ محصلین بآیات **قرآن** و قطعی ندانستن مفاد آن ، درحالیکه دلالت آیات **قرآن** بر معانی آن از هر کلامی بهتر و قطعی تر است ، شما یک خط نهج البلاغه را که حدیث است بگذارید در جنب یک آیه از **قرآن** ، هر کم سوادی میفهمد که آیات **قرآن** از نهج البلاغه واضح تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است ، آیا دلالت جملهٔ آیهٔ : **أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**، و یا آیهٔ : **إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ**، قطعی نیست ، اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده ، گوئیم باشد اخبار نیز چنین است ، اخبار هم مجمل دارد ، آیا حدیث: **ما بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَداءِ الْأَمانَةِ**، مطلب آن مجمل نیست و تفصیل موارد صدق ذکر شده ، البتّه مجمل است ، حدیث فوق با آیهٔ :**إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلىٰ أَهْلِها** ، هیچ فرقی ندارد ، بلکه آیه روشن تر است ، همانطوریکه قرآن گاهی باجمال سخن گفته و گاهی بتفصیل ، اخبار و احادیث نیز چنین است ، کلام اجمالی دلالت قطعی بر معنی اجمالی دارد و کلام مفصّل تر دلالت بر معنی تفصیلی ، چه قرآن باشد و چه خبر. عده‌ای از بی‌سوادان چون تزریقات سوء در آنان اثر کرده ، می گویند در جملهٔ :**أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ** چون شرائط و آداب و کیفیّات ذکر نشده و مجمل است پس ظنّیّ الدّلالة می باشد،درجواب ایشان باید گفت دلالت جملهٔ : **أَقِيمُوا الصَّلاةَ** قطعی‌است ولواینکه

بر معنی اجمالی باشد مانند دلالت حدیث : **بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسٍ الصَّلٰوةِ وَ الزَّکاةِ...** که تفصیل در این حدیث نیز ذکر نشده است.

بهرحال کلام خدا از هر کلامی بهتر و دلالت آن واضح‌تر و قطعی‌تر است ، پس حوزه‌های علمیّه در عوض اینکه مسلمین را بیدار کنند و بطرف **قرآن** سوق دهند ، خواب آنان را عمیق‌تر کرده‌اند. اگر کسی بگوید چون قرآن محکم و متشابه دارد ومتشابه آنرا کسی نمی‌فهمد. جواب این است که اوّلاً متشابه قابل فهم است چنانکه در فصل ۲۰ خواهد آمد. ثانیاً اگر علّت ظنّی و قطعیّ الدّلالة بودن وجود متشابه است احادیث نیز محکم و متشابه دارد، باضافه براینکه ضدّ و نقیض دارد، باضافه براینکه کم وزیاد شده ، در بسیاری از حادیث ، پس چرا اخبار را بدین واسطه ظنّیّ الدّلالة نمی دانید ، اخبارِ بسیاری وارد شده که اخبار دینی محکم و متشابه دارد چنانکه مثلاً در ج۲ بحار ص ۱۸۵ چندین خبر نقل کرده از حضرت **رضا** (ع) که فرمود : **إِنَّ فِی أَخْبارِنا مُتَشابِهًا کَمُتَشابِهِ الْقُرْآنِ وَ مُحْکَمًا کَمُحْکَمِ الْقُرْآنِ فَرُدُّوا مُتَشابِهَها دُوْنَ مُحْکَمِها .** یعنی: « محقّقاً در اخبار ما متشابه است مانند متشابه قرآن و محکم است مانند محکم قرآن، پس متشابه خبر را ردّ کنید به محکم آن.

۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

قرآن چون آیاتش نازل شد عرب زمان جاهلی آن را فهمید ، و از آن متأثّر شد و با شنیدن آیاتش مجذوب گشت ، و بواسطهٔ آن از عقائد و خرافات پدر و مادری و قومی دست برداشت و به برکت آن بر جهان آنروز تفوّق پیدا کرد ، اگر قرآن بدون تفسیر فهمیده نمیشد چگونه عرب جاهل آن را فهمید . باضافه اگر **قرآن** محتاج بتفسیر بود **خدا یتعالی** تفسیری برای آن نازل مینمود و یا **رسول خدا** (ص) تفسیری بر آن مینوشت درحالیکه ننوشته و حتّی **أئمهٔ هُدیٰ** (ع) که نسبتا وقت داشتند تفسیری بر **قرآن** ننوشتند ، پس معلوم میشود احتیاج بتفسیری نداشته است .

ثانیاً تفسیرهائی که نوشته‌اند همه کلام بشری است و **کلام خدا** روشن تر از کلام ایشانست ، **حقّتعالی** در واضح گوئی‌وفهمانیدن مطالب از هر بشری استادتر است ، اگر کسی **کلام** روشن‌**خدا** رانفهمد کلام مفسّرین را بطریق اولی نخواهد فهمید ، شما بیائید این تفسیرهائی که نوشته‌شده بگذارید کنار **قرآن** و حساب‌ببینیدکدام مشکل تر است ، بلی برای کسی که لغت‌عرب را نمیداند ترجمهٔ قرآن لازم است ولی ترجمه غیر از تفسیر است و خواهد آمد .

ثالثاً تفاسیری که نوشته شده در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن تر کند تاریک تر نموده‌است مثلاً تفسیر منهج الصّادقین و مجمع البیان که بهترین تفاسیر است برای یک آیه چندین احتمال داده‌اند و برای یک‌کلمه چند معنی ذکر کرده‌اند و در ذیل آن چند روایت متعارض‌آورده‌اند و نفرموده‌اند کدام این احتمالات صحیح و کدام باطل است ، خواننده را سرگردان‌میگذارند و میروند ، مثلا شما بجملهٔ : **وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ** که در آیهٔ ۱۸۴ سورهٔ بقره میباشد مراجعه کنید تا صدق گفتار ما روشن شود .اگر کسی این تفاسیر را ندیده باشد و خود به‌**قرآن**مراجعه کند و به زبان عربی و لغت‌قرآن وارد باشد هر معنی‌که‌ظاهرتر و روشن تر است‌بگیرد راحت میشود .

رابعاً این تفاسیری که نوشته‌اند غالبًا آیات **قرآن** را حمل بر خرافات‌کرده‌اند و اخبار غلوّآمیز را در ضمن آیات‌آورده‌اند. **قرآنی** که مجموعه‌ای از حقائق است فعلاً مملوّاز خرافات‌کرده‌اند ، مثلاً **حقّ تعالی** برای قدرت‌نمائی خود در سورهٔ‌بقره آیهٔ ۲۶ مثل‌به پشه زده و **بَعُوضَة** که حیوان کوچکی است و تمام قوای ظاهری و باطنی را واجد است‌آورده که هم خرطوم دارد برای مکیدن خون و هم پر دارد برای فرار ، به طوری که اگر تمام علمای بشری جمع شوند بکیفیّت‌خلقت‌آن پی نمی‌برند ، آنوقت مفسّرین شیعه – مانند علی بن ابراهیم و تفسیر برهان و نورالثقلین ومانند آنها بتقلید از یکدیگر– گفته‌اند مقصود از **بَعُوضَة** «پشه» علیّ بن ابی‌طالب(ع)ومقصود از **مَا فَوْقَهَا** رسولخدا (ص) است‌کسی نبوده بایشان بگوید مگر خدا نمیتوانست و یا میترسید نام علی(ع)را

ببرد که در عوض آنحضرت را بنام **بَعُوضَه** ذکرکرده ، اینان هرکجای **قرآن** نام حیوانی آمده مانند **بَعُوضَة** و **اِبِل** و **دابَّة** همه را تأویل نموده‌اند بعلی‌علیه السلام برای اینکه بسایر فرق اسلامی بفهمانند آیاتی در شأن علی(ع) نازل شده ،و باین واسطه ندانسته بآن امام(ع) توهین و با **قرآن** بازی کرده و آن را موهون و مملوّ از خرافات نشان داده‌اند، شما اگر تفسیری را که بنام امام حسن عسکری(ع) جعل کرده‌اند مطالعه‌نمائید تعجّب میکنید و می بینید امامی که میگویند اعلم مردم میباشد از تاریخ و **قرآن** و سایر امور بی اطّلاع بوده چنانکه در کتاب اخبار الدّخیله بعضی از خرافات آن ذکر شده است .

یکی از گویندگان دینی نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سورهٔ انسان(دهر) که در جزء ۲۹ **قرآن** است در شأن امیرالمؤمنین و خانوادهٔ او (ع) نازل شده؟ گفتم بلی من قبول دارم ،ولی شما چطور من معتقدم شما قبول ندارید بلکه آن امام(ع) را پیرو عقل و **قرآن** نمیدانید و **قرآن** راهم موهون کرده‌اید گفت: چگونه تهمت میزنید؟ گفتم : تهمت نیست بلکه ادّعای با دلیل است، حال ثابت میکنم بطوری که خود شما آن را قبول کنی، آیا شما قبول داری که این سوره از اوّل تا به آخر آن در شأن علی(ع) نازل شده؟ گفت : بلی، گفتم : خیلی خوب در اوّل این سوره میگوید : **إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ**، «ما انسان را خلق کردیم» در تفاسیرشیعه آمده که مقصود از **انسان** علی(ع) میباشد، شما قبول دارید؟ گفت : بلی، گفتم: بسیار خوب ، بعد فرموده :**مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ** یعنی ما او را از نطفهٔ مخلوط آفریدیم، آیا شما طبق این آیه قبول دارید که علی(ع) از نطفهٔ حضرت ابوطالب وفاطمهٔ بنت اسد خلق شده؟ دیدم تأمل کرد و جواب نداد، و سپس گفت : خیر علی(ع) از نور خلق شده و صدها هزار سال قبل از وجود پدرش بوده ، گفتم : پس معلوم شد که شما قبول ندارید که این آیه و این سوره در شأن علی(ع) نازل شده ، پس چرا اوّل اقرارکردی ؟ و چرا در تفاسیر خود نوشته‌اید که این سوره در شأن او است؟ باضافه در تفاسیر شیعه آمده که چون حضرات حسنین(ع) بیمار

شدند برای سلامتی اینان علی و فاطمه علیهما السلام نذر کردند سه‌روز، روزه بگیرند، و چون بیماری آنان رفع شد، علی(ع)برای گرفتن روزه سه صاع جو تهیه کرده برای سه روز آرد کردند و هر روز برای افطار خود پنج گردهٔ نان تهیه کردند. روزاوّل موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج گردهٔ نان را باو دادند، و خود حضرات با حسنین و کنیز ایشان فضّه بدون غذا مانده با آب افطار کردند، روز دوم نیز هر پنج گردهٔ (قرص) نان را به‌یتیم دادند و خود گرسنه ماندند، و همچنین روز سوم، که از ضعف وگرسنگی چنین و چنان شدند، پس این آیات و آیهٔ: **وَ يُطْعِمُوْنَ الطَّعٰامَ...** نازل گردید، آیا شما این مطالب را قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: خوب بنابراین اگر اینها راست باشد علی(ع)واهل بیت‌او (ع) از عقل و **قرآن** پیروی نکرده‌اند و برخلاف فرمان خدا رفتار کرده‌اند، گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه اوّلاً مگر برای یک مسکین و یا یک نفر یتیم یک نصف نان کافی نبود؟ مگرآن یتیم میخواسته برود دکّان نانوائی باز کند؟ باضافه گویند چراغی که بخانه روا است بمسجد حرام است، کسانیکه خود گرسنه‌اند نصف یکنان را بمسکین میدادند و خود برای حفظ الصّحة و سدّ جوع با باقی نانها افطار میکردند، اینان بفرمان خداکه‌فرموده **وَ لاٰتَبْسُطْهٰا كُلَّ الْبَسْطِ** عمل نکردند و از عقل هم که خدا حجّت قرار داده پیروی نکردند، آیا پیغمبر(ص) و امام(ع)تابع**قرآن** نیستند؟ چگونه خدا برسول خود فرموده: **اِتَّبِعْ مٰا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** «ازآنچه بتو وحی شده پیروی کن» آیا خانوادهٔ او نباید بامر**اِتَّبِعْ**... عمل کنند!؟ خدا پیروی عقل را حتّی بر رسول خود واجب نموده چگونه علی(ع) و اهل بیت او پیروی عقل و **قرآن** را نکردند؟ چگونه علی(ع) اهل بیت و اطفال خود را بضعف وگرسنگی مبتلا کرد؟ آیا امامی که بوظائف عقلی و قرآنی خود آشنا نباشد امام است؟ باضافه کنیز بیچاره چه تقصیری کرده؟ باضافه مگر یتیم چه‌قدر شکم داشته؟ پس از این بیان آن گویندهٔ دینی بفکر فرو رفت و گفت راست میگوئی پس مقصود از این آیه چیست؟گفتم ما امام را عالم و عاقل میدانیم و این آیه راهم طبق لغت

عرب معنی میکنیم، چون **قرآن** بلغت عرف عرب نازل شده ،آیه می گوید: **مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا** و این سه را با واو عاطفه که دلالت بر جمع دارد آورده و معلوم میشود که این هر سه[۳] با هم در یکشب آمده اند درب خانهٔ علی(ع) و ایشان یکشب نانهای خود را بآنان داده و البتّه برای سحر خود نان تهیّه کردند از همان دوصاع جو باقی مانده. بنابراین تفسیر به سه روز بیمورد است هرکسی ممکن است یکمرتبه از غذا خودداری کند و در راه خدا بدهد، دراین آیه **مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا** با کلمهٔ **ثُمَّ** نیامده تا اینکه بسه روز تفسیر شود، پس آنچه در تفاسیر آمده هم بر خلاف **قرآنست** و هم بر خلاف عقل و قرآن را موهون ساختهوخانوادهٔ رسولخدا (ص) را جاهل بقرآن نشان داده.

خدا برای تجلیل کسیکه جاهل بقرآن باشد و ازعقل پیروی نکند آیه نازل نمیکند و در مدح ایشان سوره نمیآورد. عقیدهٔ ما این است که **قرآن** مجموعه‌ای از حقائق است و خانوادهٔ رسولهم عاقل و عالم بوده‌اند و آنچه شیعه نوشته تهمت بایشان است، تمام این سخنان وقتی‌استکه گفته شود این سوره مدنی است، متأسّفانه بسیاری از مفسرین نوشته‌اند که این سوره مکّی است و در مکّه نه حسنی بوده و نه حسینی(ع) و نه نذری تا خدا سوره نازل کند.

خامسًا: در این تفاسیری که نوشته‌اند، هر کس هر مذهبی داشته آیات **قرآن** را طبق مذهب خود معنی کرده ،و باهرکس بد بوده آیات کفر و ستم و نفاق را در شأن او نازل دانسته وحمل باو نموده، و با هرکس خوب بوده آیات ایمان و انفاق و نیکی را در شأن او، در مدح او، دانسته و قرآن را مدّاحنامه و یا قدّاحنامهٔ اشخاص قرار داده، و جنگ داخلی بین مسلمین شعله ور نموده، اگر جبری بوده آیات قرآن را حمل بجبر نموده و اگر اختیاری بوده حمل باختیار نموده، سابقین این کار را کرده و این خیانت را مرتکب شده‌اند و لاحقین ساده‌دل نیز از ایشان تقلید کرده و تمام همّت ایشان لعن و یا مدح نمودن از زید و عمرو است. میتوان گفت رجوع بتفاسیر برای دانستن موردنزول

و کشف اقوال برای کسیکه مقلّد نباشد و قوّهٔ ممیّزه داشته باشد خوبست تا گول اقوال را نخورد و قولی را که با ظاهر **قرآن** موافق است انتخاب کند و قرآن را حمل بر رأی ایشان نکند، و دیگر اینکه انسان میتواند آیات مجمله را بوسیلهٔ آیات دیگر **قرآن** بفهمد زیرا: «اَلْقُرآنُ یُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» و یا از سنّت رسول خدا (ص) چنانکه در فصل سابق ذکر شد بدست آورد. و نیز باید دانستکه قرآن اگرچه بیان روشن و واضحی است برای کسیکه بزبان عرب و ادبیّات عرب آشنا میباشد، ولی هرچه دانا تر باشد، بیشتر از **قرآن** بهره میبرد، عالم متبحّر میتواند از تفریع قواعد و انطباق کلیات قرآن بر جزئیات و استخراج قواعد فقهیّه و عقلیّه و استنباط مطالب بقدر حوصلهٔ خود و زیادی درک خود بهره برد، شخص دانشمند از تقدیم و تأخیر کلمه و از فتح و کسر حروف و از سیاق آیات و تناسب آنها چیزها درک میکند. پس درک جزئیات مطالب قرآن برای اشخاص نسبت بفهمشان تفاوت دارد و بسیاری از کلمات، یا جملات **قرآن** توسّط آیات دیگر و کلمات مشابه آن روشن میشود. مختصر اینکه **کتاب خدا** کتاب کاملی است و محتاج باینکه بنده‌ای آنرا کامل نماید نیست و کتاب خدا از هر جهت مستغنی از مخلوق است، پس اگر مطلبی را بیان نکرده یا لازم نبوده و علم آنرا از بندگان نخواسته و یا در سنّت رسول بیان شده است.

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

چنانچه در فصل تواتر **قرآن** تذکّر دادیم قرآن متواتر است، بنابراین اگر یک کلمه کم و یا زیاد میشد مسلمین مطّلع میشدند و جلوگیری میکردند. باضافه چون **قرآن** همه‌جا و در هر خانه و در تمام ممالک دنیا نشر شد، ممکن نبود کسی بتمام نسخ آن دست بُرد کند و اگر یک نسخه را کم یا زیاد میکرد با مطابقهٔ با نسخ دیگر معلوم میشد. و بهرحال دلائل بسیاری از **کتاب** و **سنّت** و **اجماع** و **عقل** داریم که **قرآن** دست نخورده و کم و

زیاد نشده یعنی تحریف لفظی نشده :

أمّا آیات ـ اول سورهٔ حِجر آیهٔ ۹: **إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُوْنَ.** یعنی: این **قرآن** را ما نازل کردیم وبدرستی و تحقیق خود ما نگاهدارندهٔ آن میباشیم. و مقصود از **ذکرقرآن** است بقرینهٔ آیهٔ قبل که فرموده: **وَ قالُوْا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُوْنٌ.** حقّتعالی در آیهٔ ۹ وعده کرده که‌خود حافظ و نگهدارندهٔ **قرآن** است، پس اگر کسی بگوید یک‌کلمه از آن کم و زیاد شده، یا خدا را قادر نمیداند و یا سخن او را دروغ میداند و چنین کسی قطعًا بیدین و خدانشناس و از فِرَقِ مسلمین خارج است. حال اگر کسی بگوید مقصود از حفظ قرآن محفوظ بودن آنست از قدح و عیبجوئی مردم، جواب‌گوئیم‌این‌صحیح نیست زیرا در زمان خود رسولخدا (ص)، قرآن هزار عیبجو داشت و چه قدر از آن عیبجوئی کردند گاهی سحرش‌خواندند، و گاهی شعرش‌گفتند، ولی چون طبق انصاف نبود مؤثّر نشد و فعلاً نصارىٰ و یهود نیز از آن عیبجوئی میکنند. و اگر کسی بگوید چگونه **خدا** قرآن را حفظ کرد، و حال آنکه هزاران نسخه از آن پوسیده و پاره شده یا بآب و آتش رفته، جواب‌گوئیم مقصود ازحفظ‌قرآن حفظ هر نسخه از نسخه‌های آن نیست زیرا وجود خارجی کاغذی دوام ندارد و پوسیده میشود، اگر گفتیم فلان قصیدهٔ‌فلان شاعر محفوظ مانده و یا فلان کتاب محفوظ مانده مقصود این نیست‌که هیچ نسخهٔ از آن پاره نشده بلکه مقصود این استکه از اوّل تا بآخر آن مانده و چیزی از آن بین نرفته و لواینکه‌ازنسخه‌های متعدّدآن چند نسخه پاره و یا مفقود باشد. بهرحال **خدا** قول داده **قرآن** را حفظ کند، حال تو بگو از تمام جهات‌حفظ کرده ما نزاعی نداریم.

آیهٔ دوم ـ سورهٔ‌فصلت آیهٔ ۴۱ و ۴۲: **وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيْزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيْمٍ حَمِيْدٍ** یعنی: بتحقیق این **قرآن** کتابی است‌عزیز که از جلو و عقب‌آن باطلی نیاید،نازل شده از جانب‌خدای حکیم بی‌نیاز. این آیه دلالت‌دارد که هیچ باطلی بر قرآن وارد نشود و تحریف‌یکی از

افراد باطلی است که بر قرآن وارد نشده. اگرکسی بگوید مقصود از باطل در این آیه این است که تناقض و کذب و بیهوده در مطالب قرآن وارد نمیشود و کتابیکه قبل یا بعد ازآن بیاید و آن را باطل سازد وجود نداشته و ندارد، جواب این است که کلمهٔ باطل عامّ است و تمام آنچه را که ذکر شد شامل میشود، چنانکه شامل تحریف نیز میشود، پس چنین باطلی بر قرآن وارد نشده، البته آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که بر بطلان تحریف دلالت دارد اگرچه صریح نباشد و باشاره دلالت کند مانند آیهٔ ۷۷و۷۸سورهٔ واقعه: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ**، یعنی: بتحقیق این کتاب **قرآنی** است بزرگ در کتاب محفوظ،یعنی درپناه قدرت حق مصون است، و آیهٔ ۲۱و۲۲ سورهٔ بروج: **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** یعنی: بلکه این کتاب **قرآنی** است دارای مجددر لوحی مصون خواهدبود، و آیهٔ ۳۴ سورهٔ انعام: **وَ لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ**، وآیهٔ ۱۱۴ و ۱۵۵ همین سوره: **وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَاتَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلاً لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** و آیهٔ ۲۷سورهٔ کهف: **وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا**، که در تمام این آیات صریحًا میگوید کلمات قرآن را کسی نمیتواند تبدیل کند ویا عوض نماید.

و أمّا سنّت ـ یکی اخبار ثقلین است که رسولخدا (ص)فرموده **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللّٰهِ وَ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ وَعِتْرَتِي وَ هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّٰى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا**، و در بعضی روایات: **كِتَابَ اللّٰهِ وَ سُنَّتِي** که صحیح تر یعنی موافق با **قرآن** است،آمده .پس رسولخدا(ص)فرموده این **قرآن** را میان شما میگذارم ،وبایدتاقیامت به آن متمسّک باشید ،و اگرتحریف درآن شده باشد ،قابل تمسّک نخواهدبود .**قرآن** حجّتی است مستقلّ چنانچه مدارک آن ذکرشد ،وسنّت نیزحجّتی است مستقلّ،وهریک ازاین دو دلالت بر مطلبی کرد آن مطلب صحیح است ، پس قرآن وسنّت دو حجّت

میباشند نه اینکه مجموعًا یک حجّت باشند، یعنی هریک دلالت بر مطلبی کند کافی و لازم‌الأخذ است، و لذا **أئمّه** (ع) که عترت رسول‌خدا (ص) بودند همواره در مطالب خود و اثبات آن استدلال بظاهر **قرآن** میکردند و گاهی نیز به **سنّت** رسول(ص) استدلال می کردند، خصوصًا در مورد نزاع که در کلمات حضرت أمیرعلیه‌السّلام در خطبهٔ ۲۳ و نامهٔ ۵۳ ذکر شد. از این تمسّک و استدلال مسلّم می شود که این **حجّت** یعنی‌قرآن و سنّت دست نخورده و إلّا از حجّیّت ساقط میشد و باضافه کتاب مدوّنی بوده که‌میان أمّت خودگذاشته.

دوم- در مقدّمهٔ چهارم تفسیر صافی نقل کرده: از أمیر المؤمنین(ع) سئوال کردند**هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ سِوَى الْقُرْآنِ؟** قالَ(ع): **لَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ إِلَّا أَنْ يُعْطِيَ عَبْدًا فَهْمًا فِي‌كِتَابِهِ**،یعنی: آیا نزد شما از رسولخدا (ص) غیراز قرآن چیزی از وحی مانده‌است؟ فرمود نه‌قسم بآنکه حبّه را شکافت و جان را ایجاد کرد جز اینکه خدا به بنده‌ای فهم در کتاب خودش را بدهد (که بتواند از قرآن چیزی استخراج‌کند) از این خبر معلوم میشود غیراز قرآن معمولی چیزی نزدآنحضرت از وحی نبوده چه بعنوان قرآن و چه بعنوان دیگر.

أدلّهٔ دیگر بر نفی تحریف لفظی

۱- قرآن **میزان** صحّت و سقم و کم و زیادی مطالب اسلامی است، اگر میزان خراب‌شده‌باشد، یایکی از ابزار واساس‌آن‌کم شده‌باشد، نمیتوان با آن میزان درست‌سنجید، پس‌اگر قرآن تحریف‌شده‌باشد نمیشود آنرا میزان قرارداد و **نَعُوذُ بِاللّٰهِ** خدا اشتباه کرده که آنرا میزان قرار داد، و یا نتوانسته میزان دین خود را حفظ‌کند و این سخن کفر و زندقه‌است وجائزنیست.

۲- تمام فقهای شیعه میگویند پس‌از سورهٔ حمد باید در نماز یک‌سورهٔ تامّه از **سُوَرِ قرآن** خوانده شود و در صلاة‌آیات پس‌از قرائت‌حمد بایدیک‌سورهٔ‌تامّه‌بر‌پنج رکوع تقسیم شود،و هر سوره از **سُوَرِ قرآن** را کافی دانسته‌اند. پس‌معلوم میشود

سوره‌های قرآن را تامّ و تمام میدانند و هر سوره‌ای را از کم و زیاد مصون میدانند و إلّا کافی نمیدانستند.

۳ـ نبودن دلیلی بر تحریف‌خود دلیل بر عدم تحریف است زیرا آنکه مدّعی تحریف است، یا میگوید رسول‌خدا (ص)برای‌أمّت خود قرآنی نگذاشته و رفته و یا میگوید گذاشته ولی خلفاء پس‌از او و یا دیگران کم و زیاد کردند،پس‌اگر بگوید رسول خدا (ص) قرآنی نگذاشته که سخن او بر خلاف اجماع است وهم‌برضدّ سخن خدا و رسول است، و اگر میگوید گذاشته باید معلوم کند چه کس‌آنرا تحریف‌کرده، درصورتیکه دلیلی بر تحریف شخص معیّنی نیست، اگر شخص‌بی اطلاعی بگوید شیخین، میگوئیم‌چگونه و برای چه.قرآنی را که تمام اصحاب‌رسول و سایر مسلمین در حفظ و نشرش‌میکوشیدند و آنهمه برای حفظ آن همّت‌داشته وجان فشانی میکردند چگونه شیخین‌کم وزیاد کردند که هیچ‌کس مطّلع نشدو یا مطّلع شد و اعتراضی نکرد، قرآنیکه برای آن از جان میگذشتند و در راه آن از خانه و خانواده و مال خود صرفنظر میکردند و تمام هستی خود را نثار آن مینمودند چه شدکه‌اعتنا بتحریف و محرّف‌آن نکردند، حتّی اشخاصی مانند **علی**(ع)و **ابوذر** و **عمّار** و **سایر** فدائیان اسلام با آن شدّت‌ایمان، بقدر یکنفر از عوام زمان ما برای کتاب‌آسمانیْ خود دل سوزی نکردند. پس این مطلب‌یقیناً باطل و گویندهٔ آن از عقل تهی است، باضافه میگوئیم در کدام یک‌از آیات **قرآن**دست‌بردند و یا کم وزیاد کردند؟ آیاتیکه مربوط بریاست ایشان‌نبوده‌که‌قطعاً کم نکرده‌اند زیرا برای این کار غرضی نبوده و کسی هم چنین ادّعائی نکرده و هیچ تاریخی متعرّض‌آن نشده، حتّی **علیّ** بن ابیطالب (ع) که‌در بعضی از کلمات‌خود گله از خلفاء داشته از چنین موضوعی یاد نکرده و إدّعا و اعتراض‌ننموده، أما اگر بگوئی آیاتیکه مربوط بزعامت و حکومت‌بوده کم کرده‌اند، خواهیم گفت‌حضرت **أمیر** (ع) و **سایر** دوستان او که در ابتدای امر خلافت‌پس‌از وفات‌رسول خدا (ص) در امر خلافت‌با شیخین سخن گفته‌اند چنین سخنی راجع باین موضوع در احتجاجات‌خود نگفتند و نامی از کم‌کردن‌آیات

قرآن نبردند. اگر آیاتی راجع بخلافت و زعامت حضرت امیر(ع)بود باید خود آنحضرت و سایر معترضین که اعتراض داشتند تذکّر دهند و برای آنجناب استدلال و استشهاد کنند و حال آنکه چنین کاری نکردند، اگر چنین آیه‌ای بود تذکّرآن بر هر سخنی مقدّم بود، پس در اوّل امر خلافت قبل از استقرار خلافت چنین صحبتی نشده و سخنی بمیان نیامده. أمّا زمان خلافت عثمان پس او محتاج بچنین کاری نبود زیرا پس از استقرار خلافت شیخین و گذشت سالها که خلافت بعثمان منتقل شد اگر چنین آیاتی بود بایددر اوّل امر خلافت کم یا تحریف کنند نه پس از گذشت سالها، آیاتی که برای خلافت شیخین ضرر نداشت برای خلافت عثمان بطریق أولی ضرر نداشته. باضافه زمان عثمان قرآن در شرق و غرب جهان منتشر شده بود و برای عثمان کم و زیاد آن امکان نداشت. باضافه اگر عثمان چنین کاری میکرد قاتلین او که بدورخانهٔ او اجتماع کردند برای قتل او، باید احتجاج باین کار کنند، و لأقلّ یکمرتبه باو ایراد کنند و حال آنکه چنین ایرادی نکردند و هیچ تاریخی نشان نمیدهد که اصحاب رسولخدا (ص) برای تحریف باو اشکالی کرده باشند، بلکه ایراد ایشان بعثمان راجع بحیف ومیل بیت المال ونصب مأمورین نالایق بود، درحالیکه أمر قرآن قرآن مهمتر بود، باضافه بر علیّ بن ابیطالب(ع) واجب بود که اگر عثمان قرآن را کم یا زیاد نموده در زمان خلافت خود قرآن را باصل آن برگرداند و کامل نمایدو قرآن کامل را نشان دهد نه اینکه سکوت کند و لأقلّ اشاره هم نکند، علی (ع) که در خلافت خود پس از قتل عثمان فرمان داد املاکی که در تصرّف مأمورین عثمان بود بصاحبانش برگردانند و حتّی درنهج البلاغه در خطبهٔ ۱۵ فرموده: وَاللّٰهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ، و مُلِكَ بِهِ الإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً. یعنی: بخدا قسم اگر بیابم که بآن املاک زنانی تزویج شده و کنیزانی خریده شده هرآینه آن را برگردانم زیرا در عدالت وسعتی است که در جور نیست. کسی که برای یکوجب زمین بیت المال اینهمه دلسوزی کرده و از دست مأمورین عثمان گرفته چگونه ممکن است ببیند قرآن کم میشودو

بروی خود نیاورد و کلمه‌ای نگوید. باضافه مردم را أمرکند به رجوع بقرآن معمولی و آنرا امام و حجّت بخوانند. پس مسلّم بدست عثمان چنین عملی انجام نشده، و پس از او که دیگر برای احدی چنین احتمالی داده نشده، زیرا آنقدر در بلاد اسلامی درمساجد و محافل حافظ و قاری زیاد شده بود که برای احدی دست رسی بتمام آنان امکان نداشت و چنان بقرآن توجّه داشتندکه اگر در قرآن زمان رسولخدا (ص) یک واو در جائی از کلمات قرآن بود، یا پس از واو الفی بود همه خود را موظف میدانستند که آن واو و یا الف را در سایر قرآنها بگذارند، و اگر تائی مدوّر بود همه سعی داشتند که در تمام نسخه‌ها مدوّر باشد، مواظبتی که در نسخه‌برداری قرآن شده در هیچ کتابی نشده، پس چگونه ممکن است کسی در قرآن دست برد و کسی مطّلع نشود، آری خدا روی جهل و نادانی را سیاه کند که پس از هزاروسیصدسال یکعدّه عوام برای ایجاد تفرقه و عناد و بدگوئی بفرق مسلمین چند نفر اخباری کج سلیقهٔ سفیه آمدند اخباری را برای اثبات تحریف از کتب مجعوله جمع آوری کردند که همان اخبارنیزدلالت بر تحریف ندارد، مگر برای کسی که از همه جا بی خبرباشد، ما آن اخبار را در نظر خواننده میگذاریم تا خود قضاوت کند.

۴ـ اقوال بزرگان و علمای فریقین و تصریح ایشان بر عدم تحریف، در اینجا ما کلمات بعضی را ازباب نمونه ذکرمیکنیم: علّامهٔ طبرسی در مجمع البیان میگوید: اجماع مسلمین بر اینست که بر قرآن چیزی زیاد نشده، امّا اینکه کم شده یا خیر، نظر صحیح از مذهب ما این استکه چیزی کم نشده. و سیّدمرتضی نیز چنین فرموده و در چند موضع فرموده: علم بصحّت نقل قرآن از رسولخدا (ص) و زیاد و کم نشدنش مانند علم ما است بشهرهاومانند علم ما بوقایع تاریخی و کتب مشهوره، زیرا عنایت مسلمین شدید و دواعی بسیاری بر نقل و حفظ قرآن از کم وزیاد بوده، زیرا قرآن معجزهٔ رسالت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیّه بوده و علمای مسلمین بنهایت در حفظ و حراست آن کوشیده‌اند، حتّی شمارهٔ حروف و اعراب و سکنات آنرا حفظ کرده‌اند (تاکم و زیاد

نشود) و در جای دیگر فرموده: همانطوری که ما علم بدیهی داریم بکتب مصنّفه مانند کتاب **سیبویه** و امثال آن که تفصیل فصول و ابواب آن معلوم است و اگر کسی چیزی بآن بیفزاید یا کم کند معلوم و ممیّز میشود که ملحق است و یا از اصل کتاب، همانطور است **قرآن** درحالیکه عنایت بضبط قرآن بیشتر از کتب دیگر بوده، و نیز سیّد میفرماید: **قرآن** در زمان **رسولخدا** (ص) جمع و مدوّن شده بمانند همین **قرآن** که نزد ما است، و مکرّر برسول خدا (ص) عرضه شده، و جماعتی از صحابه بر او تلاوت کرده‌اند، و اگر عدّه‌ای از حشویّه و بعضی از اخباریّه برخلاف این گفته‌اند، اعتنائی بسخنان ایشان نباید کرد، زیرا اینان بگمان خود ببعضی از اخبار ضعیفه استناد کرده‌اند که علم قطعی بر خلاف آنها است. شیخ **صدوق** در کتاب خود فرموده‌اند: اعتقاد ما این است که این قرآن میان جلد همان **قرآنی** است که **خدا** برسولخود نازل نموده و زیادتر از این نبوده و کسی که غیر از این بما نسبت دهد دروغ گفته است (چنانکه از أمیرالمؤمنین(ع) در **نهج البلاغه** بهمین مضمون نقل شد). وشیخ **طوسی** درتفسیر **تبیان** خود فرموده: سخن گفتن در زیاده و نقصان **قرآن** سخنی است غیر لائق زیرا **اجماع** بر بطلان زیادتی در **قرآن** است و مذهب صحیح ما براین استکه چیزی از آن کم نشده. و آقای **خوئی** در کتاب **بیان** ادّعای **اجماع** نموده بر **تواتر** قرآن و عدم زیاده و نقصان در آن. و شیخ **طوسی** فرموده: اخباریکه در زیاده و نقصان واردشده تماماً خبر واحد و قابل تأویل است و علمی بصحّت آنها پیدا نمیشود. و بسیاری از **اعلام** دیگر ادعای **اجماع** نموده‌اند بر عدم تحریف، از آنجمله شیخ **بهائی** و محقّق **کلباسی** و محقّق **بغدادی** شارح **وافیه** و محقّق **کرکی** و اجماع علماء و فضلای اهل سنّت نیز همین را گفته‌اند.

و البتّه دلیلهای دیگری نیز بر عدم تحریف هست که در این مختصر نمی‌گنجد

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

مدّعیان تحریف، به روایاتی استدلال کرده‌اند که تماماً ضعیف السّند و فاسدالمتن و یا مخدوش المتن و یا قابل تأویل میباشد. یک روایت که از هر جهت صحیح باشد، درمیان آنها نیست. متن تمام آنها دلالت بر **جعل** و غرض و عداوت دارد. ما مقداری از آن روایات را در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند ناقل بسیاری از آن روایات، احمدبن محمد السّیاری است که تمام علمای رجال گفته‌اند: او **فاسدالمذهب** و قائل به **تناسخ** بوده. یا از علیّ بن احمد الکوفی نقل شده که علمای رجال او را **کذّاب** و **فاسد** المذهب میدانند. این روایات بر چند دسته می باشد. دسته‌ای از آنها میگوید: نام علی و أئمّه (ع) یا نام منافقین در قرآن بوده، راویان این دسته از **غلاة** (غلوکنندگان) میباشند و **غلاة** از اسلام خارج و محکوم به **کفر** و شرکند، مانند محمّدبن فضیل و جابربن یزید و امثال ایشان.

روایت اول: کافی از محمدبن قضیل از حضرت رضا (ع) روایت کرده که ولایت علیّ‌بن ابیطالب (ع) در جمیع کتب انبیا و از آنجمله در قرآن مکتوب بوده در جملهٔ: **وَلَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً إِلّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَ وِلايَةِ وَصِيِّهِ**، حال شما بروید آیهٔ: **لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً** را در سورهٔ غافر آیهٔ ۳۴ ملاحظه کنید تا ببینید چگونه این راوی خدانشناس با آیهٔ **قرآن** بازی کرده، این آیه را خدا از قول کفّار قوم فرعون در مقابل مؤمن آل فرعون نقل کرده، درآنجا که مؤمن‌آل‌فرعون میگوید: **وَ يٰا قَوْمِ إِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنٰادِ، يَوْمَ تُوَلُّوْنَ مُدْبِرِينَ مٰا لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ، وَ لَقَدْ جٰاءَكُمْ يُوْسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّٰا جٰاءَكُمْ بِهِ حَتّٰى إِذٰا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتٰابٌ**. یعنی مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، من میترسم عذابی بر شما نازل شود مانند روز احزاب، مثل قوم نوح و عاد و ثمود، ای قوم من میترسم بر شما از روز قیامت، روزی که برای فرار از عذاب پشت کنید و هیچ پناهی شما را از عذاب خدا حفظ نکند، یوسف قبلاً با دلیلهای روشن آمد و شما همواره در شکّ بودید تا وفات

کرد، چون از دنیا رفت، گفتید: خدا پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد: (**لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا**) خدای تعالی اهل شکّ و اسراف را اینطور گمراه میکند.

در این آیه قوم کافر فرعون گفتند: **لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُوْلاً**، خدا این گفتار را از ضلالت ایشان شمرده، این جمله را خدا و أنبیاء نگفته‌اند و در کتب أنبیاء نبوده بلکه سخن کفّار است، ولی راوی این قول باطل را بکتب انبیا بسته و محمّد وعلی را نیز ضمیمهٔ این قول نموده و با کتاب خدا بازی کرده، **نَعُوذُ بِاللّٰهِ** و «**مِنْ بَعْدِهِ**» را حذف کرده‌است.

روایت دوم: کافی از امام باقر روایت کرده که جبرئیل آیهٔ ۲۳ سورهٔ بقره را چنین نازل کرد: **إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلىٰ عَبْدِنا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهِ** یعنی اگر شما در حقّ علی از آنچه بر بندهٔ خود نازل کردیم در شکّ و تردید هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید. خوانندهٔ با انصاف ملاحظه کن خدا بکفّاری که نه رسول خدا(ص) را قبول داشتند نه قرآن را، می گوید: دربارهٔ این قرآن اگر شکّ دارید، سوره‌ای مثل آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. این چه ربطی به علی دارد، باید پرسید آن آیاتی که خدا راجع به علی نازل کرده و از کفّار خواسته مانند آن را بیاورند کجاست؟ کفّاری که خدا را قبول ندارند چگونه یک سوره دربارهٔ علی بیاورند. بقول شما قرآنی را که کسی جز امام نمیداند چگونه کفّار فهمیدند دربارهٔ علی نازل شده؟ آیا راوی این روایت عقل و ادراک را نداشته که چنین دروغی جعل کرده و با آیهٔ قرآن بازی کرده‌است.

روایت سوم: در تفسیر آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ بقره: **وَكَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُوْنُوْا شُهَدَاءَ عَلَى النّاسِ**، از امام صادق(ع) روایت کرده‌اند که فرموده این آیه «**أَئِمَّةً وَسَطاً**» بوده، همچنین آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ آل‌عمران: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ** «**خَيْرَ أَئِمَّةٍ**» بوده و تحریف شده.

معلوم میشود راوی این روایت دین اسلام و أمّت اسلامی را

دین معتدل و أمّت معتدل نمیداند، و أمر به معروف و نهی‌ازمنکر را بر مسلمین واجب نمیداند و فقط أئمّه را متّصف به این صفت میداند که باید أمر بمعروف و نهی از منکر کنند، نه سایرین، که خدا این آیات را به أئمّه خطاب کرده.

باید از طرفداران این راوی پرسید: وقتی این آیات نازل شد، مخاطب **جَعَلْنٰاکُمْ** و **کُنْتُمْ** و **تَأْمُرُوْنَ** کدام اشخاص بوده‌اند، آن ائمّه که هنوز بدنیا نیامده بودند چگونه مخاطب شدند، ولی مسلمین حاضر و خود رسول خدا (ص) مخاطب نبوده‌اند، خوب بود خدا بفرماید: **جَعَلْنٰاهُمْ** و **کٰانُوا** و **یَأْمُرُوْنَ** که برغائبین صدق کند نه بر حاضرین، آنهم به صیغهٔ استقبال نه صیغهٔ ماضی. شما ملاحظه کنید این دشمنان دین چگونه بنام امام با قرآن بازی میکنند!!!

روایت چهارم: مجلسی در صفحهٔ ۶۴ جلد ۹۲ بحارالانوار از امام باقر روایت کرده که آیهٔ ۸۹ سورهٔ إسراء: **فَأَبَیٰ أَکْثَرُ النّٰاسِ إِلّٰا کُفُوْرًا** چنین بوده **فَأَبَیٰ أَکْثَرُ النّٰاسِ بِوِلاٰیَةِ عَلِیٍّ إِلّٰا کُفُوْرًا**، باید از راوی پرسید: سورهٔ إسراء که مکّی است و در اوائل بعثت نازل شده، آنوقت صحبت و بحثی از خلافت و ولایت علی نبوده تا اکثر مردم به ولایت او کافر شوند، باضافه در آن زمان مردم ایمان نیاورده بودند تا اکثر ایشان کافر شوند.

شما ملاحظه کنید این نویسندگان کتب حدیث چه بر سر اسلام آورده‌اند، چگونه از حقّ تعالی نترسیدند.

روایت پنجم: در صفحهٔ ۶۱ جلد ۹۲ بحار (چاپ آخوندی) روایت شده از امام صادق که فرمود: در سورهٔ عمّ جملهٔ: **وَ یَقُوْلُ الْکٰافِرُ یٰا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرٰابًا** آنچه نازل شده **تُرٰابِیًّا** یعنی **عَلَوِیًّا** بوده است. باید گفت: این سوره مکّی است ـ درمکّه نازل شده ـ مردم مشرک بودند و مذهب علوی ابوترابی در کار نبوده تا مشرکین تمنّا کنند و بگویند یالیتنی یعنی ای کاش من علوی بودم، کسانی که اسلام را قبول نداشتند چگونه میگویند: ای کاش ما علوی بودیم؟ آیا قائلین بتحریف و نویسندگان چنین روایاتی قوّهٔ تعقّل نداشتند؟ آیا با چنین روایات موهوم ثابت میشود که نام

علی و علوی در قرآن بوده؟

ما می بینیم فرزند همین علی یعنی امام صادق(ع) مطالب مندرجهٔ در این روایات را تکذیب‌کرده و میگوید: نام **علی**(ع) و اولادش در **قرآن** نبوده چنانکه‌کافی بروایت‌صحیح از ابوبصیر روایت‌کرده و آقای خوئی در کتاب البیان آن را روایت‌کرده‌که ابوبصیر میگوید از امام **صادق**(ع) دربارهٔآیهٔ: **أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** سئوال کردم و گفتم مردم میگویند چرا نام علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) درقرآن ذکر نشده؟ فرمود: به مردم بگوئید: همانطوری که‌نام سه رکعت و چهار رکعت‌نماز را **خدا** در **قرآن** نیاورده‌تا رسول او بیان کند همانطور نام علی(ع) و حسنین(ع) را هم **قرآن** نیاورده تا رسول خدا (ص) بیان کند. بنابراین روایت‌به تصدیق امام صادق نام علی و اهل بیت او در **قرآن** نبوده و نیامده و تمام روایاتی که میگوید نام علی در قرآن بوده مردود و مجعول است.باضافه دلیل براینکه نام علی در قرآن نبوده قصّهٔ غدیر و حدیث‌غدیر است‌که رسولخدا (ص) به أمر خدا علی را معرفی کرده و فرموده **مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ**، و اگر نام علی در **قرآن** مذکور بود قبلاً معرفی شده بود و همهٔ‌مسلمین دانسته بودند و محتاج به معرّفی و اعلام نبود و آنهمه مقدّمات‌و اجتماع در بیابان لازم نبود، حدیث‌غدیر به کذب‌تمام روایاتی که میگوید نام علی‌در قرآن بوده حکم میکند. باضافه پس‌از وفات‌حضرت **رسولخدا** (ص)و قبل از استقرار حکومت‌بر ابوبکر، باید خود علی(ع)ودوستانش که به مسجد آمدند و با ابوبکر محاجّه کردند قبل از هر چیز آیاتی که نام علی(ع) در آن بوده بر مردم بخوانند زیرا در آن روز که هنوز قرآن تحریف‌نشده بود، اگر قول قائلین به تحریف‌را قبول کنیم خوب‌بود آن‌آیات‌را تذکر میدادندوبه‌آن استدلال میکردند، درصورتیکه چنین‌گفتگو و استدلالی از کسی نشده، پس‌معلوم میشود که چنین‌آیاتی در کار نبوده است.

روایت‌ششم: مجلسی در جلد ۹۲ بحار صفحهٔ۴۲ روایت‌کرده که چون رسولخدا (ص) وفات‌کرد، علی(ع) قرآن را جمع نموده‌وبه

مسجد رفت و به اصحاب رسولخدا عرضه کرد، همانطور که رسولخدا به او وصیت کرده بود. پس ابوبکر چون قرآن را باز کرددراوّلین صفحه رسوائی‌های خودشان را دید، عمر برخاست و گفت یا علی آن را برگردان ما به قرآن تو احتیاج نداریم. بعد زیدبن ثابت را خواند و گفت: علی قرآنی آورده که رسوائی مهاجرین‌وانصار در آن می‌باشد، ما چنین صلاح میدانیم‌که قرآنی تألیف‌کنیم، و رسوائی مهاجرین و انصار را از آن ساقط سازیم. زید اجابت کرد قرآنی نوشت... تاآخر. مانند این روایت، روایت دیگری در صفحهٔ ۶۰ جلد ۹۲ بحار نقل شده: که علی فرمود: این قرآن،آن قرآنی که نازل شده نیست، زیرا در آن قرآن، نام هفتاد نفر از منافقین با نام پدرانشان بوده که آن ها را پاک‌کرده‌اندو نام ابولهب را برای اذیّت رسولخدا گذاشتند، زیرا ابولهب عموی رسولخدا بود. خوانندهٔ عزیز ملاحظه نما و ببین:

أوّلاً: این دو روایت دلالتی بر تحریف ندارد، زیرا ممکن است بگوئیم نام منافقین در قرآنی که علی(ع) میگوید بعنوان تفسیر یا مورد نزول یا بعنوان تأویل بوده، این چه ربطی به خود قرآن دارد چنانکه همین مطلب را آقای خوئی در صفحهٔ ۱۸۴ کتاب **البیان** مرقوم داشته، اضافه بر این، سیرهٔ رسول خدا (ص) و معاشرت او با اصحاب خود چه مؤمن چه منافق یکسان بوده وبا همه بخوبی معاشرت میکرده و بنای او بر تألیف قلوب بوده و بنا نبوده نفاق کسی را ظاهر کند.

خداهم ستّار العیوب است، بنانبوده اسرار درون بندگان را بگوید و در کتاب خود علنی کند، چگونه ممکن است خدای ستّار العیوب اسماء منافقین را در کتابش بگوید و مسلمین را بجان یکدیگر بیندازد که یکدیگر را سبّ و لعن کنند و ایشان را بر اختلاف و تشتّت تحریک کند، درحالی‌که اگر کسی‌واقعاًمنافق هم باشد ممکن است در آخر عمر توبه کند، دراین صورت اگرنام او در کتاب آسمانی بماند صحیح نیست، اگر نام منافقین در زمان رسولخدا (ص) در **قرآن** بود، بواسطهٔ نشر آن منافقین از اطراف پیغمبر متفرق میشدند و دیگر از خجالت نزدرسولخدا (ص)

واصحابش نمی‌ماندند و بکلّی ازمسلمین جدا میشدند ،ودیگراحتیاجی به‌سفارشات در غدیروغیرغدیرنبود ،آیا هیچ‌مسلمان عاقلی چنین احتمالی می‌دهدکه خدای‌ستّارالعیوب ،کشّاف‌العیوب شود و میان مسلمین تفرقه‌اندازد ،اگرچنین بودپس چرادرآیهٔ اه‌اتوبه برسول خودفرموده :**وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ** ، یعنی: «بعضی ازاهل‌مدینه منافقند ،توای‌رسول‌ما ،آنان رانمی‌شناسی ،ماکه‌خدائیم آنان رامی‌شناسیم» دراین‌حال چگونه‌رسول‌خدا (ص)که‌بقول شما نام منافقین درقرآنش بوده ،آنها رانمی‌شناسد ،ولی‌قائلین بتحریف پس‌ازهزارسال آنها رامیشناسند ؟آیا این تکذیب قول‌خدانیست ؟آیا نبایدگفت : **لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.** باضافه‌اگرحضرت **علی** (ع) مصحفی‌داشته ،متن آن ، باسایرقرآنهای رایج بین مسلمین هیچ اختلافی‌نداشته‌است و اشخاصیکه‌قرآن آنحضرت رادیده‌اندباین‌مطلب تصدیق‌داشته‌اند .وازجمله‌کسانی‌که‌مصحف‌آنحضرت رادیده، **ابن‌ندیم** است که‌درکتاب **الفهرست** نوشته‌است که‌قرآنی‌راکه‌بخط حضرت علی (ع) بوده‌ومطابق‌معمول اولادِ امام‌حسن(ع)آنرا ازیکدگربارث میبردند ، درنزدابی‌یعلی **حمزة الحسنی** (ره) یکی‌ازفرزندان امام **حسن** (ع)دیده‌است .

پس بایدگفت قائلین بتحریف مردمانی‌احمق یا مغرض‌وملعبهٔ دست یهودوسایردشمنان اسلام‌بوده‌اندوخواسته‌اندکتاب **خدا** و سند اسلام رابااین سخنان پوچ‌وروایات جعلی بی‌اعتبارکنند .راستی راستی باعث خجالت و شرمندگی‌است که‌چندنفرآخوندی بنام **حجّت‌الاسلام** و محدّث‌ثقه‌خودراعالم‌نامیده‌و بکتاب‌خدابتازندو برای ابطال‌سند اسلام‌کتابی‌بنام :«فصل‌الخطاب فی‌تحریف‌کتاب ربّ‌الأرباب »بنویسند واین‌روایات وخرافات و خزعبلات را درآن جمع‌کنند ،وچاپ‌کرده بدست یهودونصاری بدهندتاآنان مکرّرچاپ‌کرده‌وآن رابرخ‌مسلمین بکشندکه‌هان ای‌مسلمین بتصدیق شیخ‌العلماء وخاتم‌المحدّثین‌خودتان کتاب آسمانی‌شما تحریف شده‌وبی‌اعتبارراست وبقول ایشان شصت جزء قرآن ساقط شده (قرآن موجودسی‌جزء است)وقرآن مانندتوراة وانجیل‌ما بی‌اعتبارراست .آیا به‌چنین‌فرادی‌مسلمانوعالم‌اسلامی‌میتوان گفت وکتاب دعائی‌که‌چنین‌اشخاص مینویسند میتوان بدست‌مؤمنین‌داد؟نه **واللّٰه**. ما چون‌طرفدارحقّ‌وحقیقتیم واین‌موهومات‌رامی‌بینیم،ناچاربایدبا ایشان

پیکار کنیم و مسلمین را بیدار و از شرّ آنها و از خواندن کتاب پر از شرک و خرافات آنان برهانیم. اگرچه عدّه‌ای از روحانی نمایان بی‌خبر یا ترسو که از عوام بی‌اطّلاع و گمراه میترسند از ترس عوام از ما بدگوئی کنند. بهرحال محال است خدای تعالی مقلّد شیعیان صفویّه شود و تمام اصحاب رسولخدا را مرتد بخواند و رسوا کند و نام بزرگان اصحاب رسولخدا را منافق بگذارد و در کتاب آسمانی خود بیاورد و در زمان حیات رسولخدا (ص) جنگ داخلی بین مسلمین ایجاد کند، ولی کسی از مسلمین این آیات و أسماء منافقین را نداند و نشناسد و همه بی‌اطلاع بمانند جز علی(ع) و جز حاجی نوری پس از هزار سال، وعلی‌هم کتاب خدا را در صندوقی مقفّل بگذارد و پنهان کند تا شیعهٔ صفویّه پس از هزار سال مطّلع شوند و آن را بیان کنند.

ثانیاً ـ اگر ذکر ابولهب در قرآن مانده و موجب اذیّت رسولخدا (ص) بوده، باید خدا آن را نازل نکرده باشد تقصیر اصحاب رسولخدا چیست؟ دیگر اینکه ابولهب کافر بوده، کافر از دنیا رفت و علناً تکذیب رسولخدا (ص) میکرده، این چه ربطی به سایر مؤمنین دارد؟ آیا شما که اصحاب رسولخدا را اکثراً منافق میدانید و همّت شما اثبات تحریف قرآن است از کجا خودتان منافق نباشید و نخواهید تیشه بریشهٔ اسلام بزنید؟

روایت هفتم: تفسیر صافی و بسیاری ازکتب دیگر در تفسیر آیهٔ ۶۷ سورهٔ مائده روایت کرده‌اند: يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّٰاسِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰيَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ. در خمّ غدیر نازل شده و آیه چنین است بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ، و کلمهٔ «فی علی» را انداخته‌اند، و مقصود از کلمهٔ ناس وکلمهٔ الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ اصحاب رسولند که همه کافر بودند، ورسولخدا (ص) از ایشان در مورد اظهار خلافت علی(ع) می‌ترسید و معنی آیه چنین است: هان ای رسول آنچه دربارهٔ علی(ع) از طرف پروردگارت به‌تو نازل شده به مردم برسان و اگر این کار را نکنی تبلیغ رسالت خود را نکرده‌ای، خدا ترا از مردم (یعنی

از اصحابت) حفظ میکند ، خدا قوم کفّار (یعنی اصحابت)راهدایت نمیکند .

باید گفت : **أوّلاً**: ما قبول داریم که در غدیر خمّ رسولخدا (ص) نسبت به علی(ع) سفارش نموده ، ولی این روایت راکه میگوید کلمهٔ «فِی عَلِیٍّ» در آیه بوده بعداً آن را حذف کرده اند قبول نداریم و آن را دروغ محض میدانیم ، زیرا خدا راستگو است ،و خدا فرموده :**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**،و قول داده که **قرآن** را از کم و زیادشدن حفظ کند و امام صادق(ع) بودن کلمهٔ «علی» را در قرآن تکذیب نموده چنانکه در ذیل روایت پنجم فرمایش او ذکر شد .

ثانیاً : اگر مقصود از کلمهٔ : **ناس** و کلمهٔ **الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** اصحاب رسولخدا (ص) باشد و بگوئیم اصحاب رسول جز سه نفر همه کافرند با آیات قرآن مخالفت کرده ایم ، آیاتی از **اصحاب رسول** تعریف کرده و ایشان را مؤمن صادق و مورد رضایت **خدا** خوانده و مکرّر در **قرآن** از ایشان مدح کرده . در سورهٔ توبه آیهٔ ۱۰۰ فرموده :**وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ**، یعنی: «خدا از مهاجرین و انصاری که در ایمان بر دیگران سبقت گرفتند و اوّل ایمان آوردند و کسانی که با نیکوکاری از ایشان تبعیّت کردند ، راضی است ...» ، در سورهٔ فتح آیهٔ ۲۹ فرموده :**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ ، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**...تا **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا** ، یعنی: «محمّد رسول خدا و کسانی که با او هستند بر کفّار سختگیر و میان خود بسیار مهربان هستند ... و خدا وعده داده ایشانرا که ایمان آورده و عملهای شایسته انجام دادند وعدهٔ آمرزش وپاداش بزرگی» و در آیهٔ ۱۸ همین سورهٔ فتح راجع بتمام اصحاب رسولکه درحدیبیّه زیر درختی با آنحضرت بیعت کردند فرموده :**لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ**، یعنی: «خدا از مؤمنین که زیر درخت با تو بیعت میکنند راضی است .» و در آیات دیگر ایشان را مؤمن خوانده . پس آیهٔ :**بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** ... ،بااین همه

آیات منافات پیدا میکند، مگر اینکه خدا پشیمان شده و آخر عمرِ رسول همهٔ اصحاب را کافر خوانده جز سه نفر که نه از **مهاجرین** بودند و نه از **انصار**، یا باید بگوئیم خدا از باطن ایشان و عاقبت امر ایشان اطّلاع نداشته، چنین سخن عین کفر و نفاق است.

ثالثاً: اگر روایات شیعیان صفوی راست باشد و اصحاب رسول(ص) همه کافر بودند جز سه نفر، دیگر برای اسلام آبروئی نمی‌ماند، اسلامی که تمام مطالبش از این کفّار نقل شده چه اعتبار دارد، اسلامی که فقط سه یا چهار نفر راوی داشته باشد اخبارش خبر واحد است و خبر واحد در اصل دیانت حجّت نیست، و کتاب اسلام و مطالب اسلامی مثل انجیل عیسی(ع) و مطالب نصاری و یهود میشود و از سه نفر مانند یوحنّا و مرقس و لوقا نقل شده، آیا میتوان گفت پیغمبر(ص) از دنیا رفت و باندازهٔ یکی از علمای اُمّت خود پیرو و ارادتمند نداشت و تمام اصحابش بی‌دین بودند!؟ آیا این باور کردنی است که بگوئیم اصحاب رسول یعنی حاملان قرآن و کسانی که اسلام را در **عربستان** و **ایران** و **مصر** و **روم** نشر دادند همه کافر بودند، ولی چند آخوند قائل بتحریف (که مخالف قرآنند و سعی میکنند آن را از حجّت بودن بیندازند) مسلمانند!؟

رابعاً: این آیه ردیف آیات قبل و بعد است که خدا به اهل کتاب اعلان خطر داده و طرف شده و ایشان را کافر خوانده، در آیهٔ بعد به پیغمبر میگوید به یهود و نصاری بگو: **قُلْ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا التَّوْرٰاةَ وَالْإِنْجِيلَ** و در آخر می فرماید: **فَلاٰتَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ**. یعنی: «بگوای اهلکتاب بر چیزی نیستید تا موقعی که توراة و انجیل را اقامه کنید... برای قوم کفّار غصّه‌ای نخور.» در این آیه صراحتاً یهود و نصاری را کافر خوانده نه اصحاب رسول را، آنها را با الف ولام کافر خوانده همانطور که در آیهٔ: **يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ**... با الف ولام کافر خوانده، و **الْكٰافِرِينَ** با الف و لام اشاره بهمان کافرین معهود است، و مقصود از **ناس** و قوم کافرین یهود و نصاری است که این

سوره برای مبارزه با ایشان و اعلام خطر به ایشان نازل شده و در آیات قبل نیز صحبت از یهود و نصاری است، همانطور که در آیهٔ ۶۶ میگوید: «اگر آنها تورات و انجیل و کتاب‌های آسمانی کِه به آنها نازل شده اِقامه کنند...» در وقتی که این سوره نازل شد رسولخدا (ص) نه از اهل حجاز وحشت داشت، نه از اصحاب خود زیرا اسلام تمام حجاز را فرا گرفته بود و اصحاب آنحضرت تمام برای اسلام و نشر آن جانفشانی میکردند و رسولخدا(ص) جز از امپراطوری کفّار که دارای قدرت و سطوت بودند ترسی نداشت و **مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** که در این آیات **خدا** فرمود آن را برسان، همان آیات ردّ بر **یهود و نصاری** بوده که در این سورهٔ (مائده) نازل شده به‌قرینهٔ آیات قبل و بعد.

خامسًا: کسی که میگوید **مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** راجع به ابلاغ آیاتی است که مربوط به‌خلافت علی(ع) نازل شده بوده و خدا در اینجا میفرماید آن آیات را برسان و رسولخدا (ص) آنها را رسانید، آن آیات را بما نشان بدهد، این آیات کدام است، درکجای قرآن است؟ در کجای سورهٔ مائده است؟ ما که چنین آیه‌ای در **قرآن** ندیدیم، اگر کسی دیده بما نشان بدهد تا ما هم بدانیم و امام صادق(ع) هم که میگوید نام علی(ع) در **قرآن** نبوده نیز بداند و از اشتباه درآید. چون چنین آیه‌ای در قرآن نیست، پس **بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** هم راجع به آن نیست.

سادسًا: جملهٔ: **ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ** در **قرآن** مکرّر آمده از آنجمله در اول سورهٔ بقره ـ **يُؤْمِنُوْنَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** ـ چگونه هیچکدام آنها مربوط به‌خلافت نبوده و فقط این جمله مربوط به خلافت است!؟ از کجای **مٰا أُنْزِلَ** معلوم میشود راجع به‌خلافت چیزی نازل شده؟ آن کسی که روی تعصّبات جاهلانه میخواهد بزور نام علی را در آیه داخل کند، ناچار است قرآن را تحریف کند و آن‌را محرّف بخواند و با قرآن بازی کند و خدا را قادر بر حفظ قرآن نداند، چنین کسی معلوم میشود خدا را نشناخته و به کتاب او ایمان ندارد و بیخود برای علی سینه میزند. یقیناً علی‌علیه السلام که به **قرآن** ایمان داشت، از او و از خیانتی که بقرآن میکند بیزار

است ، علی(ع) بیزار است از آنکه بنام او **قرآن** را تخریب و تحریف کند و بگوید آیهٔ :**یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ** ... ربطی به آیات قبل و بعد خود ندارد ، و حقّ تعالی آن را مربوط بهم نیاورده و **نَعُوذُ بِاللّٰهِ** نامربوط گفته ، و با این حرف خود قرآن را از تناسب آیات بیندازد و فصاحت آن را منکر شود .

سابعاً : دلیل بر رسالت و نبوّت **محمّد**(ص) همین **قرآن** و فصاحت و بلاغت و تناسب آیات آن است ، اگر کسی قرآن را از تناسب و فصاحت بیندازد ، اصل اسلام بی‌دلیل میماند ، پس آنکه نام علی (ع) را روی تعصّب جاهلانه میخواهد وارد آیه کند و قرآن را از فصاحت و بلاغت و تناسب می‌اندازد ، دوست اسلام نیست ، یا دوست نادان است ، وعلی‌علیه السّلام احتیاجی به‌چنین دوستانی ندارد . وقتی که خود آنحضرت زنده بود چنین دوستان نادانی اورادرمقابل معاویه و طلحه و زبیر یاری نکردند .حال که علی‌علیه السّلام ازدنیا رفته و خلافت و زعامتی باقی نمانده و کفّار سالها برممالک‌اسلامی چیره‌شده‌اند ، لازم نیست‌که ما قرآن و اسلام را از اعتبار بیندازیم برای خلافت‌که امروز موضوعی ندارد .

روایت هشتم : مجلسی روایت‌کرده (جلد ۹۲بحارجدید صفحهٔ ۴۸) که راوی گفت : خدمت امام صادق(ع) بودم ، آن امام قرآن خود را باز کرد ، درآن قرآن آیهٔ ۴۳ سورهٔ الرّحمن چنین بود : **هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُما بِهٰا تُکَذِّبٰانِ فَاصْلِیا فِیها لاٰتَمُوتٰانِ وَ لاٰتُحْیِیانِ ،یَعْنِی الْاَوَّلَیْنِ.** یعنی: « این دوزخی است‌که شما آن‌را تکذیب میکردید ، پس درآیید در آن نه میمیرید و نه زنده میمانید ای دو خلیفه .» حال باید ملاحظه کنید در این آیه و روایت آیا خدا اشتباه کرده (**نَعُوذُ بِاللّٰهِ**) چون قبل ازاین آیه‌خطاب به گروه جنّ و انس‌کرده وفرموده: **یٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ** درصورتیکه باید گفته‌باشد **یٰا أَیُّهَا الشَّیْخٰانِ** که با ذیل آن جور بیاید ، یا امام صادق(ع) عربی‌نمیدانسته و از صدر آیه (**یٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ**) خبر نداشته ، یا راوی خواسته قرآن را مسخره کند و به بازی بگیرد ، یا آن کسانی که این روایات را در کتب‌خود آورده‌اند دشمن اسلام بوده‌اند ، یا دوخلیفه آنقدر مهمّ بوده‌اندکه خدا در

عوض جنّ و انس به ایشان خطاب نموده است . به اضافه این سوره مکّی است و در آن زمان شیخان خلیفتان نبوده اندتا آیه نازل شود .

روایت نهم: مجلسي در صفحهٔ ۵۰ جلد ۹۲ بحار روایت کرده است که امام صادق(ع) به ابن سنان فرمود: **يَا ابْنَ سِنَانٍ إِنَّ سُوْرَةَ الْأَحْزَابِ فَضَّحَتْ نِسَاءَ قُرَيْشٍ مِنَ الْعَرَبِ وَ كَانَتْ أَطْوَلَ مِنْ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ وَلٰكِنْ نَقَصُوهَا وَ حَرَّفُوهَا.** یعنی: «ای پسر سنان سورهٔ احزاب زنان قریش را رسوا کرد و این سوره از سورهٔ بقره طولانی تر بوده ولیکن آن را کم و تحریف کردند.» از راویان چنین روایت می‌پرسیم: خدا چه دشمنی با زنان قریش داشته که احدی از مردان را رسوا نکرده و خود از این کار نهی کرده ولی زنان را رسوا کرده؟ به اضافه زنان ممالک دیگر که بدتر از زنان عرب بوده‌اند رسوا نکرده و زورش به زنان عرب (آنهم قریش) رسیده؟ به اضافه خلفا و اصحاب رسول بدکردند (که همه مرتدّ شدند جز سه نفر طبق خبر جعّالین و کذّابین) چرا زنان قریش باید رسوا شوند؟ به اضافه چه کس قرآن را برای خاطر رسوائی زنان قریش کم و تحریف نموده؟ چگونه احدی از این قضایا خبر نداشته جز ابن سنان؟ شما ملاحظه کنید با چنین روایات و اخبار آحاد که کذب از سر و روی آن می بارد، اینان به جنگ قرآن آمده و میخواهند نقص قرآن را با چنین اخباری ثابت کنند و قدرت خدا را که فرموده: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ** منکر شوند.

روایت دهم: کافی از امام باقر(ع) روایت کرده که به سعدالخیر نوشت: **وَ كَانَ مِنْ نَبْذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوْفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُوْدَهُ فَهُمْ يَرْوُوْنَهُ وَ لَا يَرْعَوْنَهُ وَ الْجُهَّالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرِّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ.** یعنی: «معنی اینکه کتاب را پشت سر انداختند این است که حروف آن را نگاشتند (یعنی در ضبط حروف و کلمات و آیاتش سعی کردند) ولی حدود آن را تحریف کردند (یعنی حدود إلهی و اوامر و نواهی آن را عملا به پشت سر انداختند) پس ایشان متن کتاب را روایت میکردند ولی احکام آن را رعایت نمیکردند، نادان ها از اینکه آنان متن

کتاب را حفظ کرده‌اند خوششان آید و علماء چون طبق آن عمل نمیکنند، محزون شوند.» این روایت را آقای **خوئی** در ص ۱۳۶ **بیان** آورده و میفرماید: «از این روایت استفاده میشود که مقصود از ترک، ترک عمل به حدود قرآن است و مقصود از تحریف، کم و زیاد کردن کلمات و آیات نیست.»

پس معلوم میشود اینان روایت قرآن را خوب حفظ کردند و به‌کلمات و آیات آن دست نزدند، لذا کلام خدا مصون و محفوظ مانده است.

روایت یازدهم: آقای خوئی در صفحهٔ ۱۷۶ **البیان** روایت کرده که امام حسین(ع) روز عاشورا خطبه خواند وخطاب به‌مردم فرمود: **إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيتِ الْأُمَّةِ وَ نَبَذَةِ الْكِتَابِ وَ نَفَثَةِ الشَّيْطَانِ وَ عُصْبَةِ الْآثَامِ وَمُحَرِّفِي الْكِتَابِ**،یعنی: «شما مردم کوفه از طاغوت های أمّت و رهاکنندگان کتاب (قرآن) و برانگیخته‌شدگان شیطان و جرثومهٔ گناهان و تحریف‌کنندگان کتابید.» حال می گوئیم این در تمام تواریخ مسلّم است که لشکر کربلا قرآن را کم و زیاد نکرده‌بودند و مقصود امام از تحریف کتاب این است که معنی آن را تغییر دادید و در عمل به قرآن اشتباه کردید، مثلاً آیات جهاد را منطبق با قتل آل رسول‌اللّه نمودید. پس تحریف دراینجا به‌اتّفاق اهل لغت و مفسرین بمعنی: «حمل کردن معانی قرآن است برخلاف مقصود گویندهٔ آن». واین را تحریف معنوی می گویند: مثلاً در آیات ربا حیلهٔ شرعی تراشیدن و آن را حلال نمودن و امثال آن. این چنین تحریفی را بسیاری ازمردم مرتکب شده و میشوند، خصوصًا گویندگان و عالم‌نمایان ما، و مخصوص‌به صدر اسلام نیست و بسیاری از روایاتی که میگویند قرآن‌را تحریف کرده‌اند مقصود تحریف معنوی است که به‌آن عمل نکرده ومعنی آن را تغییر داده‌اند و دلالتی بر تحریف لفظی ندارد.

روایت دوازدهم: علیّ بن ابراهیم از پدرش از حمّاد از حریز از امام صادق(ع) روایت‌کرده که در سورهٔ حمد: «**صِرَاطَ الَّذِينَ**» نبوده بلکه «**صِرَاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ**» قرائت‌کرده و کلمهٔ «**وَ لَا الضَّالِّينَ**» را «**وَغَيْرِ الضَّالِّينَ**» خوانده است. باید گفت:

اَوّلاً راویان این روایت اکثرًا **مجهول** الحالند و **ثانیًا** این خبر، خبر واحد است و در مقابل آن **قرآن** متواتر که میلیونها مسلمان راوی آنند که تمامًا از آباء و اجداد و دانشمندان خود نقل کرده‌اند بطور مسلسل و متواتر تا زمان رسولخدا (ص) که همه «**صِرٰاطَ الَّذِینَ**» و «**لاَ الضّٰالِّینَ**» خوانده و نوشته‌اند و خواندن سورهٔ حمد بر تمام مسلمین در نماز، واجب بوده و عالم و جاهل و صغیر و کبیر تمام فرق مسلمین آن را خوانده و میخوانند و تواتری از این شدیدتر و محکم‌تر نیست، اگر کسی به خبر واحد علیّ‌بن ابراهیم چنین قرآن متواتری را باطل سازد، میتواند تمام مطالب اسلامی و آیات قرآن را با خبر تخریب کند و فاتحهٔ اسلام را بخواند و تکلیف از مردم ساقط میشود.

حاصل خوانندهٔ عزیز خوب تدبّرکن ببین ناقلین چنین اخباری خیرخواه اسلام بوده‌اند یا مخرّب اسلام و قصدشان از ذکر چنین روایتی چه بوده‌است؟. اتّفاقا در زمان ما و در همسایگی ما عدّه‌ای ساده‌دل گول بخور از اسلام بیخبر پیدا شده‌اند و بنام همین روایت دکّان تفرقه و نفاق باز کرده‌اند و بنام «**صِرٰاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ**» برای خود حزبی درست‌کرده و از سایرمسلمین جدا شده‌اند و نماز همه را جز نماز خود باطل میدانند و «**صِرٰاطَ مَنْ أَنْعَمْتَ**» میخوانند. یک نتیجهٔ نوشتن تفسیر علیّ‌بن ابراهیم این است‌که فعلاً پس از هزار سال یک دکّان بر دکّان های تفرقه افزوده شده است.

روایت سیزدهم: در کافی کتاب فضل قرآن در باب النّوادر (جلد دوم ص ۶۳۴) روایت‌شده که امام صادق فرمود: **إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِی جَآءَ بِهِ جَبرَئِیل إِلٰی مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آیَةٍ.** یعنی: «قرآنی که جبرئیل برای محمّد (ص) آورد هفده‌هزار آیه بود.»

خوانندهٔ مسلمان دراینجا کلینی خواسته بگوید: یازده‌هزار آیه (تقریبا) از قرآن ربوده‌شده و هیچ کس مطّلع نشده، نه اصحاب رسول و نه أعوان و نه أنصار و نه تابعین تا زمان کلینی، وفقط او متوجّه شده که دو ثلث قرآن (**نَعُوذُبِاللّٰهِ**) ربوده‌شده، آیا کلینی روی سادگی چنین روایاتی را آورده یا جهت دیگری داشته؟ من

نمیدانم.

ولی مسلم این استکه دشمنان اسلام که در صدر اسلام‌بودند اتّحاد و شوکت و قدرت مسلمین را دیدند و ناچار تسلیم شدند. ولی بعدًا با جعل چنین احادیث و اخباری مسلمین را از **قرآن** جدا کردند (چون قرآن سبب رفعت و شوکت مسلمین بود) و مسلمین را به چنین ذلّت و روز سیاهی انداختند و ملّت بیچارهٔ ما هنوز به چنین کتب و به‌این محدّثین و مفسّرین دل بسته وخیال میکنند چنین احادیثی برای ایشان مفید سعادت و نجات است.

عدهٔ‌دیگر می بینند که در آیات **قرآن** مطابق میل‌آنهابهشت فروشی و شفیع‌تراشی وجودندارد و عمل به **قرآن** زحمت دارد، لذا به چنین احادیثی رو آورده و دین خدا را عوض‌کرده‌اند، همانطور که مجلسی در جلد۲۲ بحار جدید صفحهٔ ۳۸۵ از امام**باقر**(ع) روایت کرده که آن جناب از **سلمان** روایت‌کرده که سلمان مکرّرمیگفت: **هَرَبْتُمْ مِنَ الْقُرآنِ إِلَى الْأَحَادِيثِ، وَجَدْتُمُ الْقُرآنَ كِتَابًا دَقِيقًا حُوسِبْتُمْ فِيهِ عَلَى النَّقِيرِ وَ الْقِطْمِيرِ وَ الْفَتِيلِ وَ حَبَّةِخَرْدَلٍ فَضَاقَ عَلَيْكُمْ ذٰلِكَ وَ هَرَبْتُمْ إِلَى الْأَحَادِيثِ الَّتِي اتَّسَعَتْ عَلَيْكُمْ.** یعنی: «شما ازقرآن گریختید و به احادیث رو آوردید، زیرا **قرآن** را کتابی یافتید که شما را بر پوست‌پیازی و پوست‌هستهٔ خرمائی و حبّهٔ خردلی محاسبه میکند (مو را از ماست می‌کشد) این برشما سخت آمد، لذا به‌سوی احادیثی که جلوی شما را بازمیکند گریختید.» یعنی چیزی که جلوی شما را باز بگذارد و کارهارابدون حساب بداند و بی بند و باری شما را تأیید کند و بشماوعدهٔ بهشت بدهد میخواستید و دنبال احادیثی که این کار رابکند، رفتید.

نویسنده‌گوید خدا رحمت‌کند سلمان را، زمان او که چنین بوده وضع زمان ما روشن است، لذا می‌بینی گویندگان‌وروحانیون (روحانی‌نمایان) زمان ما به احادیث و فضائل و قصّه‌ها چنان رغبتی دارند که صد یک آن را به **قرآن** ندارند.

۱۹ـ متشابهات قرآن چه‌آیاتی است؟

قرآن در لغت‌عرب کتابی‌را گویند که سهل القِرائة‌وقابل

فهم باشد و اطلاقات آیات: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ» و مانند آن می رساند که تمام **قرآن** سهل القِرائة و سهل التّناول است و از آیهٔ اوّل سورهٔ هود که فرموده: كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ استفاده میشود که تمام آیات قرآن محکم و آیات محکماتست و معنی محکم فصیح المعانی میباشد و بطور مسلّم تمام آیات **قرآن** چنین است و چنانکه ذکر شد تمام آن قابل فهم است، و در سورهٔ زمر آیهٔ ۲۳ فرموده: أَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا، یعنی: خدا یتعالی نازل نموده بهترین حدیث را کتابی است متشابه، یعنی آیات آن شبیه بیکدگر است در زیبائی و فصاحت، زیرا متشابه از باب تفاعل، و متشابه تشابه طرفین است، دراین آیه خدا تمام قرآن را متشابه خوانده یعنی آیات آن بایکدگر شبیه میباشد چنانچه خدایتعالی در وصف میوه‌های بهشت فرموده در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵: كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا، یعنی: هرچه روزی داده شوند از میوه گویند این است آنچه از قبل روزی ما شده بود و آورده شوند بمیوهٔ شبیه یکدگر (درطعم و لذّت و منظر) باین معنی تمام آیات قرآن در فصاحت و صحّت معنی و زیبائی شبیه یکدگرند، پس قرآن در عین حال که تمام آیاتش محکم است درهمانحال تمامش متشابه است، یعنی در زیبائی شبیه همدگر است.

حال باید دانست چگونه حقتعالی گاهی تمام قرآنرا محکمات و گاهی متشابه و گاهی تقسیم کرده آنرا بمحکم و متشابه ودر سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷ فرموده: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ ۘ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا. یعنی: آن خدا خدائی است که نازل نموده بر تو این قرآن را که بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اصل کتابند و بعضی دیگر آن متشابهاتست، أمّا آنانکه در دلشان میل بباطل است متشابهات را پیروی کنند برای فتنه جوئی و برای جستن تأویل آن، و نمیداند تأویل آنرا جز خدا،

و ثابتان در دانش میگویند ما ایمان آورده‌ایم بآن، تمام آن از نزد پروردگار ما است. در اینجا آیات را چگونه بدو قسم کرده پس مقصود از این تقسیم چیست؟ گوئیم همانطور که ذکرشد چون آیات **قرآن** تماماً فصیح و روشن و واضح الدّلالة میباشد باین اعتبار تماماً محکم است، و چون در فصاحت شبیه بیکدگر است تماماً متشابه است، ولی تحقق و وقوع خارجی بعضی از آیات در خارج و کیفیّت و کمّیّت وجود آنها در خارج چون معلوم کسی نیست جز خدا، ازاین جهت خدا آنها را متشابه خوانده و ممیّزی که خدا برای فرق بین محکم و متشابه قرار داده همین استکه اگر تحقّق وجود خارجی آیه‌ای را کسی نداند آن آیه **متشابه** است و لو اینکه معنی و ترجمهٔ همان آیه روشن باشد، مثلاً آیهٔ ۱۸ سورهٔ عمّ که فرموده: **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ فَتَأْتُوْنَ أَفْوَاجًا** یعنی: روزیکه دمیده شود در صور، پس شما فوج فوج میآیید معنی این آیه واضح است و همه‌کس میفهمد، ولی تحقّق و وجود خارجی آن را که در خارج بچه کیفیّتی است نمیداند که مادهٔ صور چیست، و عرض و طول و کیفیّت آن چگونه است و چگونه در آن دمیده میشود و مردم از کجا میآیند و همچنین است میزان قیامت و تطایر کتب و سایر أمور آخرت، خدا یتعالی هرآیه‌ای که چنین باشد و **تأویل** یعنی تحقّق آنرا کسی نداند باین نظر **متشابه** خوانده، زیرا **تأویل** بمعنی اول و برگشت از ظاهر بواقع و تحقق درخارج است چنانکه حضرت یوسف (ع) خواب دید و گفت: **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ** یعنی: من در عالم رؤیا دیدم که یازده‌ستاره با خورشید و ماه برایم سجده‌کردند، این خواب را فهمید و هرکس بشنود می‌فهمد ولی **تأویل** آن یعنی وقوع خارجی آن چگونه خواهد بود کسی نمیداند، و حضرت یوسف (ع) پس از چهل سال که سلطان مصر شده بود و پدرومادروبرادرانش آمدند و در تعظیم او شرکت‌کردند، وقوع خارجی یعنی **تأویل** آنرا بیان کرد و گفت: **يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ**، یعنی: ای پدر این است **تأویل** و تحقّق خارجی آن خوابم، و أمّا آیات **محکمات** باین نظر هر آیه‌ایستکه وقوع و تحقّق خارجی آن برای هرکس

دانستنی باشد مانند **أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ** که هرکس وجود خارجی نماز را درک کرده. بنابراین آیاتیکه در وقایع آخرت و در صفات إلهی وارده شده اگرچه برای همه کس قابل فهم است ،چون بوجود خارجی آن کسی پی نبرده و نمیداند حتّی **رسول خدا** (ص)، آنها را متشابه باید گفت. البتّه نظرهای دیگری دربارهٔ متشابهات ذکر شده، چون با ممیّزیکه **حقّ تعالی** ذکر نموده موافق نیست بنظر ما صحیح نمیباشد ما آنهارا ذکر میکنیم تا خواننده خود قضاوت کند:

۱ـ متشابه آنستکه مجمل باشد یعنی یک آیه معانی متّعدده داشته باشد شبیه بیکدگر که معلوم نباشد کدام مراد متکلّم است است. بطلان این قول واضح است زیرا چنین آیه در **قرآن** وجود ندارد، باضافه چنین ممیّزی برای آیات متشابه و محکم مدرک ندارد، و قائل این قول اشتباه کرده متشابه را به مجمل، و حال آنکه در لغت متشابه بمعني مجمل نیامده است.

۲ـ متشابه آنستکه ظاهر الفاظ آن دلالت کند بر معنائیکه از نظر عقل مرجوح باشد و متکلم آنرا قصد نکرده باشد بلکه مقصود متکلّم معنائی باشد که عقلاً راجح است، ولی لفظ ظهور در آن نداشته باشد.

۳ـ متشابه حروف هجا یعنی حُروف مقطّعهٔ اوائل سور قرآن است مانند: الم، و حم، زیرا این حروف یهود را باشتباه انداخت و گفتگو میکردند که این حروف اشاره بحساب ابجد و یا حساب دیگر است و میخواستند از این حروف مُدّت بقاء دولت اسلام را استخراج کنند.

۴ـ محکمات آیاتی استکه احکام مندرجهٔ درآنها تغییرپذیر نباشد مانند منع ظلم و امر بعدالت. و متشابه آیاتی استکه احکام و تکالیف مندرجهٔ درآن قابل تغییر باشد مانند نماز و روزه که در هر شرعي اختلاف دارد با شرع دیگر.

۵ـ محکمات آیات ناسخه و متشابهات آیات منسوخه.

۶ـ محکم آیه ایست که دلیل روشنی از عقل داشته باشد که در فهم آن محتاج بدقّت و تأمّل نباشد مانند آیهٔ: **وَ جَعَلْنٰا مِنَ**

الْمَآءِ كُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ، و متشابه آنستکه در فهم آن احتیاج بتامّل و تدبّر باشد مانند آیات جبر و قدر و آیات قیامت.

۷ـ محکم آیه‌ایست که علم و معرفت بآن برای غیرخدا ممکن باشد و متشابه آنستکه علم و معرفت بآن برای غیرخدا مسدود باشد مانند آیات وقایع قیامت.

۸ـ هر آیه‌که ظاهر آن با عقیدهٔ شخص سازش نداشته باشد، متشابه، و اگر موافق شد محکم.

عدّه‌ای از کسانیکه عربیّت و ادبیّت کامل ندارندوزبانشان عربی نبوده بهر آیه که رسیده‌اند و معنی ظاهر آن را از غیر ظاهر تمیز نداده و چیز قطعی نفهمیده همانرا متشابه دانسته و در نظر ایشان تمام قرآن متشابه است، و لذا میگویند ما قرآن را نمی‌فهمیم و باید رسولخدا و یا امام بیاید برای ما معنی کند و اگر پیغمبر و امام نیامد بایدقرآن مهجور ومتروک بماند. و این نظر از جهل و نادانی و بلکه از دشمنان اسلام‌و قرآن تزریق شده‌است.

بهرحال بنظر ما هیچ یک از این اقوال مدرکی نداردواگر مدرکی داشتند ذکر میکردند و ممیّزاتی که ایشان بین **محکم** و **متشابه** ذکر کرده‌اند از نظر خودشان بوده و برای دیگران حجّت نیست .ما باید بدانیم نظر خود **قرآن** چیست یعنی پروردگارجهان برای آیات **محکم** و **متشابه** چه چیز را ممیّز و فارق قرار داده همان ممیّز إلهی کافی است.

قرآن ممیّز متشابه را چنین بیان کرده که: **مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللّٰهُ**، هر آیه که تأویل یعنی تحقّق و وجود خارجی آنرا کسی جز خدا نداند **متشابه** است و لو اینکه معنی و مفهوم و منطوق آیه واضح باشد مانند آیات قیامت چنانکه در سورهٔ اعراف آیهٔ ۵۳ فرموده: **هَلْ یَنْظُرُوْنَ إِلَّا تَأْوِیلَهُ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ یَقُوْلُ الَّذِینَ نَسُوْهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنٰا مِنْ شُفَعَآءَ...** یعنی: «آیا ایشان منتظرند تاویل قرآن را روزیکه تاویل آن بیاید (روزقیامت) میگویند آنانکه از پیش‌آنرا فراموش‌کرده بودند بتحقیق رسولان پروردگار ما بحقّ آمدند، پس‌آیا برای‌ما

شفیعانی میباشد...» که این آیه میگوید تأویل آیات روز قیامت میآید یعنی تحقّق و وجود خارجی آیات راجع بقیامت، درروزقیامت میآید. پس این آیه تأیید میکند نظر ما را، و در سورهٔ یونس ۳۹ فرموده: « بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ » این آیه نیز تأیید میکند نظر ما را.

و از خطبهٔ ۸۹ نهج‌البلاغه که در فصل بعد بیان میشود که دربارهٔ راسخون درعلم فرموده ممکن است استفاده شود آیاتیکه در اوصاف حقتعالی وارد شده نیز از متشابهات است مانند آیهٔ يَدُاهُ مَبْسُوطَتَانِ و آیهٔ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ و مانند آن، که تحقّق و وجود خارجی و واقعی این صفات را کسی احاطه ندارد جز خدا، اگرچه معنا و مقصود از این صفات ممکن است با توجّه بخود آیات معلوم شود چنانکه مقصود از يَدُ اللَّهِ با مراجعه به آیات دیگری که در آنها کلمهٔ «يَد» ذکر شده، دانسته می‌شود. و امّا قول آنکه حروف هجا و مقطّعه را متشابه دانسته صحیح نیست، زیرا حروف مقطّعه مانند الف و باء و فاء و لام وضع نشده برای معنی تا اینکه متشابه باشد و یا محکم، حروف مقطّعه معنی ندارد تا تحقّق خارجی و معنی تأویلی داشته باشد بلکه این حروف را تهیّه کرده‌اند برای ترکیب که از ترکیب و ضمیمهٔ اینها بیکدیگر کلمه بسازند و از کلمه جمله بسازند مانند اینکه کاف و تاء و الف و با را بیکدگر ترکیب میکنند و کلمهٔ کتاب را میسازند، و خدایتعالی آنها را در صدر بعضی از سور ذکر کرده یعنی در سوره‌هائیکه خواسته عظمت قرآن را بیان کند و از آن تمجید نماید و بگوید کلمات و جملات قرآن از همین حروف متداول بین شما که تلفّظ و ترکیب آنها برای شما بسیار آسان است ساخته شده و آجر اوّل جملات قرآن همین حروفست، شما اگر میتوانید مانند جملات قرآن ازهمین حروف بسازید و بیاورید.

۲۰ـ متشابهات، قابل درك و فهم است

پس از آنکه ما آیات متشابهات را تعیین کردیم حال می گوئیم تمام آیات متشابهات را میتوان فهمید و همه فصیح و

روشن و قابل درک و ترجمه و مفهوم آنها سهل و آسانست ،و حقّ تعالی آیات متشابهه را لغو قرار نداده که کسی نفهمد ،بعضی از مردم نادان و یا مغرض هرکس بخواهد بقرآن تمسّک جوید ، و آیه‌ای برای اثبات مطلبی ذکر کند فوری او را بازمیدارندببهانهٔ اینکه قرآن متشابه دارد و نباید بقرآن تمسّک جست ، ما برای روشن شدن مطلب و دفع ایشان میگوئیم :

متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی‌نگفته متشابهات قابل فهم نیست ، نه خدا چنین فرموده و نه رسول (ص)در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷ که در فصل سابق ذکر شده فرموده :تأویل متشابه را کسی نمیداند جز خدا ، و نفرموده ترجمه و معنی آنرا کسی نمیفهمد. ما قبول داریم تأویل متشابه‌راکسی جز خدا نمیداند و ما مأمور بفهم تأویل آن آیات نیستیم. أمّا ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطوق آنها را چرا ندانیم، پس بآن شخص نادان و یا مغرض باید فهمانید که تأویل غیر ازترجمه و تفسیراست،اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد نزول آن آیات لغو می شود و خدای‌حکیم کار لغو نمیکند. ما دلیلها داریم بر اینکه آیات متشابه قابل فهم و درکست :

دلیل اول : حقّتعالی مکرّر در سورهٔ قمر فرموده : **وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ** یعنی«محقّقا ما قرآن را آسان قرار دادیم»واین آیه اطلاق دارد و شامل آیات متشابهه نیز میشود زیراآیهٔ متشابه نیز قرآن و سهل التّناول است ، و اگر آیات متشابهه‌آسان نبود میفرمود «وَلَقَدْيَسَّرْنَا بَعْضَ الْقُرْآنِ» و حال آنکه نفرموده .

دلیل دوم : آیاتیکه فرموده :**لِيَدَّبَّرُوْا آيَاتِهِ** این آیات نیز اطلاق دارد و شامل تمام آیات قرآن است ، پس باید در آیات متشابهه نیز تَدَبُّر کرد و فهمید.

دلیل سوم : آیاتیکه فرموده : **هُدًى لِلنَّاسِ** و **بَيَانٌ لِلنَّاسِ**و **مَوْعِظَةٌ** و مانند اینها ، و اگر آیات متشابهه قابل فهم نباشد هُدًىلِلنَّاسِ نمیشود. باضافه ما میپرسیم آیات متشابهه‌کدام‌است ممکن است هرآیه‌ای را ما دست‌بگذاریم برای اثبات مطلبی شما بگوئید متشابه‌است ، بنابراین تمام آیات قرآن متشابه میشودو

باید آنرا مهجور و بی‌فائده دانست ، اگرچنین باشد دشمنان قرآن مانند نصاری و یهود خوشحال خواهند شد ،وحدّاکثر عداوت با قرآن همین است .

بعضی از دشمنان قرآن میگویند قرآنرا فقط راسخون درعلم میفهمند و راسخون در علم منحصر به ۱۲ نفر امام است ،ودلیل ایشان آیهٔ ۷ سورهٔ آلعمران است که ذکرشد، جواب ایشان چندچیزاست :

۱ـ خدا راسخون در علم را منحصر به ۱۲ نفر ننموده زیرا در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۲ مؤمنین یهود را از راسخون درعلم شمرده و فرموده : لٰكِنِ الرّٰاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ... یعنی: «ولیکن راسخون درعلم از یهود و ایمان آورندگانشان ایمان میآورند بآنچه بتو نازل شده و بآنچه پیش از تو نازل شده» پس طبق این آیه هرکس ایمان آورد و بمطالب دینی دانا باشد راسخ در علم است ولو یهودی باشد .

۲ـ أمیرالمؤمنین(ع) در خطبهٔ ۸۹ بنام خطبهٔ اَشْباح فرموده : راسخ در علم آنستکه اقرار بنادانی خود کند در امور غیبی و میفرماید : وَ اعْلَمْ أَنَّ الرّٰاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنٰاهُمْ عَنِ اقْتِحٰامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُوْنَ الْغُيُوْبِ ، اَلْإِقْرٰارُ بِجُمْلَةِ مٰا جَهِلُوْا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوْبِ ، فَمَدَحَ اللّٰهُ ـ تَعٰالٰى ـ اِعْتِرٰافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنٰاوُلِ مٰا لَمْ يُحِيطُوْا بِهِ عِلْمًا ، وَ سَمّٰى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِي مٰا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوْخًا ، فَاقْتَصِرْ عَلٰى ذٰلِكَ ، یعنی: «و بدانکه راسخون در علم آنانند که اقرارشان بجهل آنچه تفسیرش را نمیدانند از غیب‌های مسدود ، بی‌نیازشان نموده که بدرهای بسته‌شدهٔ نزد غیب‌ها وارد شوند ، پس خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از دست یافتن بآنچه احاطهٔ علمی بآن ندارند ، مدح نموده ، و ترک تعمّق و کنجکاوی آنان را در آنچه مکلّف به بحث از کنه آن نیستند رسوخ نامیده» و حضرت سجاد(ع) نیز دراینباره چنین فرموده که هرکس کلمات آنحضرت را بخواهد ، در همین تفسیر بنکات ذیل آیهٔ ۵۲ سورهٔ شوری مراجعه کند .بنابراین

هرکسیکه درمطالب غیبی وارد نشود و اقرار بعجز و جهل خودکند

درمواردیکه مأمور بتحقیق نیست چنین کس از راسخین درعلم است بقول حضرت أمیر(ع)، پس چگونه مدّعیان تشیّع قول حضرت راندیده برخلاف آن امام راسخون را منحصر بدوازده نفر نموده اند.

۳ـ اینکه رسوخ در علم در لغت بمعنی استواری و محکمی درآنست، و هرکس در علم خود نسبت بهرمعلومی استوار و محکم باشد، میتوان او را راسخ نامید و این انحصاری نیست و نمی توان **قرآن** را میخکوب و منحصر کنیم برای اشخاص معیّن، و هر کجا صفت خوب و یا صفت بدی است بگوئیم مخصوص اشخاص معیّنی است، کسانیکه قرآن را مدّاح و یا قدّاح اشخاص مخصوصی شمرده اند **کتاب خدا** را کوچک شمرده اند، و قانون إلهی را ازعمومیّت انداخته اند و نباید آنان را عاقل نامید.

اگر کسی بگوید حدیثی وارد شده که امام فرموده راسخون در علم مائیم، درجواب باید گفت باشد امام از راسخون باشد، ما منکر نیستیم أما نفرموده کس دیگر از راسخون نیست، واگر حدیثی بگوید هیچکس راسخ در علم نیست جز امام، آن حدیث ضدّ **قرآن** و باطل است. جائیکه علماء یهود اگر ایمان به **محمد**(ص) آورند خدا آنان را از راسخون شمرده باشد، البتّه فلان امام(ع) نیز از راسخون است، ولی این دلیل برانحصار نمیشود. باضافه چون **قرآن** مطلبی را روشن و واضح کرد ما نباید از آن اعراض کنیم و بحدیث زید و عمرو رجوع کنیم.

از همهٔ اینها گذشته اگر در همین آیهٔ ۷ سورهٔ آل عمران **تدبّر** شود مطلب روشن خواهد شد، زیرا **خدا** تأویل متشابهات را مخصوص خود نموده و نفرموده راسخون درعلم میدانند، زیرا "وَ الرّٰاسِخُونَ" واو آن استیناف است نه واو عاطفه، واگرواوعاطفه بدانیم موجب کفر و شرک میشود، زیرا در صورت عطف معنی چنین میشود "خدا و راسخون میگویند ما ایمان آوردیم تمامًا ازنزد پروردگار ما میباشد". و این غلط است زیرا نباید گفت خدا ایمان آورده و میگوید تمام از نزد پروردگار ما است زیرا **خدا** پروردگاری ندارد و ایمان نمی‌آورد، پس اگر واو عاطفه باشد معطوف و معطوف علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند

به پروردگار خود یعنی «اَللّٰه» که معطوف علیه باشد و «راسِخُون» که معطوف باشد و این کفر و شرکست. حال شما ملاحظه کنید بی‌سوادی که آنرا واو عاطفه گرفته و میگوید راسخون عالم بتأویل متشابه میباشند چگونه برای تعصّب مذهبی در کفر افتاده. بهرحال تا کسی تعصّب را کنار نگذارد آیات إلهیّ را نمی‌فهمد.

۴ـ ما از آنکه بگوید متشابهات قرآن را کسی نمیداند جز ۱۲ نفر و آنان فعلاً در میان بشر نیستند می‌پرسیم شما آیات متشابه را نشان دهید، اگر بگوید هر آیه که معنی معیّنی داشته باشد و احتمال غیر آن نرود محکم است و باقی متشابه، گوئیم چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، زیرا در هر آیه امکان احتمال غیر معنی ظاهری آن داده میشود. بنابراین تمام آیات قرآن متشابهاتست و بقول او باید قرآن را کنار گذاشت تا خوب باستعمار سواری دهند و خرافات ضدّ قرآن را بپذیرند، ببهانهٔ اینکه نمیدانیم قرآن چه میگوید شیطان و استعمار را از خود خورسند کرده‌اند، پس اینان نرفتند آیات محکمات قرآن را بفهمند و از متشابهات تمیزدهند و فقط هَمّ ایشان دورکردن مردم از قرآن است.

۵ـ ما از این مدّعیان می‌پرسیم آیا این ۱۲ نفر که عالم بمتشابهات قرآنند برای مردم بیان کرده‌اند یا خیر؟ اگر بیان کرده‌اند پس قابل فهم شده، و میشود فهمید، پس چرا میگوئید قابل فهم نیست، و اگر آن ۱۲ نفر بیان نکرده‌اند میگوئیم چرا بیان نکرده‌اند آیا آنان بخل کردند و یا خدا کار لغوی کرده و آیاتی را نازل نموده که جز ۱۲ نفر کسی نفهمد و آن ۱۲ نفرهم به‌کسی یاد ندهند و انحصاری کنند، پس خدا خودش فکری کند و آیات کتاب خود را از انحصار درآورد، نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَهْلِ وَالتَّعَصُّبِ.

۲۱ـ میزان صحّت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است

هر متاعی در جهان میزانی دارد که کم و زیاد آنرا با آن میزان می‌سنجند و معلوم میگردانند، دکّان خواروبارفروشی میزان یعنی ترازوئی دارد که کم وزیاد جنس را با آن معلوم میکنند و

دکّان بزّازی متری دارد که کم وزیاد هرپارچه‌ای را باآن متر معلوم میگردانند، آیا پروردگار جهان برای دین اسلام میزانی قرار نداده، اسلامیکه باید تا قیامت بماند و کم وزیاد نشود هرکس آنرا کم وزیاد کند و از قوانین آن کم نماید نباید میزانی باشد که آنرا معلوم کنند، آیا خدا دستگاه تصفیه‌ای برای اسلام نگذاشته که حقائق اسلام را از خرافات واردهٔ درآن تصفیه کنند؟ اگر آب زلال صافی که مایهٔ حیات است چندین فرسخ در هزار و چهارصد کوچه و خیابان گردش کند و هرگونه آشغال و کثافات در آن وارد کنند بطوریکه آب مضاف شودو در عوض اینکه مایهٔ زندگی باشد مایهٔ بیماری و بیچارگی گردد آیا نباید آن آب را پس از تصفیه آشامید؟ دین اسلام که هزار و چهارصد سال است میان بشر آمده، دست رس هر منافق و کافری شده و هرکس تا توانسته بنام اسلام و یا امام و رسول بعنوان خیرخواهی مطالبی درآن وارد کرده. حال اگر کسی بخواهد بفهمد این مطالب از اسلام است و یا ضدّ اسلام چه بکند؟ آیا **خدای** جهان برای دین خود **میزان** و معیاری قرار داده و یا هرج و مرج گذاشته؟.

باید فهمید که **خدا** برای دین میزانی گذاشته که هرکس صحّت و بطلان مطالب اسلامی را بتواند با آن **میزان** معلوم کند و آن میزان قرآن است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و **رسولخدا** (ص) و أئمّه (ع) نیز صریحاً بیان کرده‌اند:

أمّا آیات قرآن: در سورهٔ شوری آیهٔ ۱۷ فرموده: **أَللّٰهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِیزَانَ**. یعنی: «خدا آنستکه فروفرستاد این قرآن و این **میزان** را بحق». و در سورهٔ حدید آیهٔ ۲۵ فرموده **لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنٰاتِ وَ أَنْزَلْنٰا مَعَهُمُ الْکِتٰابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النّٰاسُ بِالْقِسْطِ**. یعنی: «بتحقیق که ما فرستادیم رسولان خود را با دلیل های روشن و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم بعدالت قیام کنند». پس بصریح **قرآن** این کتاب إلهی **میزان** است برای حقّ و باطل، و در این آیات عطف میزان بر کتاب عطف خاص است بر عام، وحقّ تعالی قرآن را فرقان نامیده در اول سورهٔ فرقان فرموده: **تَبٰارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ**

عَلٰی عَبْدِهِ، یعنی: «با برکت است آن خدائیکه نازل کرده بربندهٔ خود **فرقان** را» **وفرقان** یعنی جداکنندهٔ حقّ از باطل وصحیح از سقیم، یعنی بواسطهٔ آیاتش حقّ از ناحقّ جدا ومعلوم میگردد. پس هرچه موافق قرآن باشد حقّ و گرنه باطل است، و همچنین خدا **قرآن** را **فَصْل** نامیده، در آیهٔ ۱۳ سورهٔ طارق فرموده: «**إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ**» و فَصْل جداکنندهٔ حقّ است از باطل.

و امّا روایات رسول اکرم (ص) و امام (ع)

بحدّ تواتر وارد شده که قرآن **میزان** مطالب اسلامی است و معیار صحّت و بطلان هر دعا و قصّه و شعر و فضیلت و حکم وروایت و هر چیز دیگر است و همه را باید باقرآن سنجید، اگر **قرآن** هریک از اینها را تصدیق کرد صحیح و إلّا باطل است. ما بعضی از روایات را در اینجا میآوریم:

۱ــ روایت کرده کافی و وسائل الشیعه ج۱۸ ص ۷۸ از امام جعفر صادق(ع) از رسولخدا (ص) که فرمود: **إِنَّ عَلٰی کُلِّ حَقٍّ حَقِیقَةً وَ عَلٰی کُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللّٰهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ کِتَابَ اللّٰهِ فَدَعُوهُ**، یعنی: «محقّقاً برای هر حقّی حقیقتی وبرای هر صوابی نوری است پس آنچه موافق **کتاب خدا** شد بگیرید وآنچه با **کتاب خدا** مخالف شد واگذارید.» و برقی در محاسن و صدوق در امالی همین روایت را نقل کرده‌اند.

۲ــ کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام **صادق** (ع) که فرمود: **إِذَا وَرَدَ عَلَیْکُمْ حَدِیثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ وَ إِلَّا فَالَّذِی جَاءَکُمْ بِهِ أَوْلٰی بِهِ** یعنی: هر گاه حدیثی بر شما وارد شد پس شاهدی ازکتابخدا ویا از قول رسول(ص) بر آن یافتید بپذیرید و إلّا آنکه برای شما آن حدیث را آورده خودش سزاوارتر است بآن حدیث.

۳ــ کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام **صادق** (ع) که فرمود: **مَا لَمْ یُوَافِقْ مِنَ الْحَدِیثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ** یعنی: آنحدیثی که موافق قرآن نباشد مزخرفست.

۴ـ کافی و وسائل ص ۷۹ جلد ۱۸ روایت کرده از امام صادق (ع) که میفرمود: **كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ**، یعنی: هر چیزی باید بکتاب و سنّت برگردانیده شود و هرحدیثی که موافق **کتاب خدا** نباشد مزخرفست.

۵ـ کافی و وسائل الشّیعة همان جلد ص ۷۹ روایت کرده از همان امام (ع) که فرمود: **خَطَبَ النَّبِيُّ بِمِنًى فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ**. یعنی: رسول خدا (ص) در منیٰ خطبه خواند و فرمود ای مردم آنچه از قول من برای شما آمد که موافق کتاب **خدا** باشد پس من آن را گفته‌ام و آنچه از قول من آمد برای شما که مخالف **کتاب خدا** بود من نگفته‌ام.

۶ـ کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۷۹ روایت کرده‌اند از همان امام (ع) که میفرمود: **مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ فَقَدْ كَفَرَ**. یعنی: هرکس مخالف کتاب خدا و سنّت پیمبر(ص) بگوید کافر است.

۷ـ کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده‌اند از امام محمّد باقر (ع) که فرمود: **إِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ إِلَّا فَقِفُوا عِنْدَهُ**. یعنی: هرگاه برای شما از قول ما حدیثی آمد که یک شاهد و یا دو شاهد از **کلام خدا** برای آن یافتید آنرا بگیرید و إلّا توقّف کنید.

۸ـ کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده از موسی بن جعفر (ع) که فرمود: **أَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ**، یعنی: دوخبرمخالف و معارض را بر **کتاب خدا** عرضه بدارید، آنچه موافق کتاب خدای عزّ و جلّ بود بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدای عزّ و جلّ بود ردّ کنید.

۹ـ روایت کرده وسائل الشّیعة جلد ۱۸ ص ۷۲ که امام رضا (ع) فرمود: **فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخَالِفَيْنِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى سُنَنِ رَسُولِ**

اللّٰهِ (ص)، یعنی: آنچه بر شما وارد شد از دو خبرمختلف،عرضه بدارید بر **کتاب خدا** پس آنچه در کتاب خدا بود چه حلال ویاحرام پیروی کنیدآنچه با کتاب خدا موافق است ، و آنچه درکتاب إلهی نبود عرضه دارید بر سنّتهای رسول خدا (ص).

۱۰ـ وسائل الشّیعه جلد ۱۸ ص ۸۴ روایت کرده عَنِ الصّادِقِ(ع): إِذٰا وَرَدَ عَلَیْکُمْ حَدِیثٰانِ مُخْتَلِفٰانِ فَأَعْرِضُوهُمٰا عَلیٰ کِتٰابِ اللّٰهِ فَمٰا وٰافَقَ کِتٰابَ اللّٰهِ فَخُذُوهُ وَ مٰا خٰالَفَ کِتٰابَ اللّٰهِ فَرُدُّوهُ.

۱۱ـ وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده از امام صادق(ع)که فرمود: فَمٰا وٰافَقَ کِتٰابَ اللّٰهِ فَخُذُوهُ.

۱۲ـ شیخ طوسی در امالی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده‌اند از امام محمّد باقر(ع)که فرمود: أُنْظُرُوٰا أَمْرَنٰا وَ مٰا جٰاءَکُمْ عَنّٰا فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُ لِلْقُرْآنِ مُوٰافِقًا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تَجِدُوهُ مُوٰافِقًا فَرُدُّوهُ. یعنی: بامر ما و آنچه از ما بشما رسید نظر کنید اگر موافق قرآن یافتید بگیرید و اگر موافق قرآن نیافتید آنرا ردّ کنید.

۱۳ـ در مقدّمهٔ هفتم کتاب تفسیر صافی روایت کرده از امام محمّد باقر(ع) که باصحاب خود فرمود: إِذٰا حَدَّثْتُکُمْ بِشَیْءٍ فَاسْئَلُونِی أَیْنَ هُوَ مِنْ کِتٰابِ اللّٰهِ، یعنی: هرگاه من برای شما حدیثی گفتم از من سئوال کنید این حدیث کجای **کتاب خدا** است.

۱۴ـ روایت کرده عیّاشی در تفسیر خود و کتاب وسائل جلد ۱۸ ص ۸۹ که امام **باقر** و **صادق** (علیهما السلام) فرمودند: لٰا تُصَدِّقْ عَلَیْنٰا إِلّٰا مٰا وٰافَقَ کِتٰابَ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ نَبِیِّهِ. یعنی: بر ما تصدیق مکن مگر آنچه با کتاب خدا و سنّت رسول او موافق باشد.

۱۵ـ روایت کرده جلد اوّل بحار و جلد دوّم احتجاج طبرسی ص ۲۵۱ که امام علیّ بن محمّد العسکری(ع) در رسالهٔ خود باهل اهواز مرقوم فرمودند: إِجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قٰاطِبَةً لَا اخْتِلٰافَ بَیْنَهُمْ فِی ذٰلِکَ أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لٰا رَیْبَ فِیهِ عِنْدَ جَمِیعِ فِرَقِهٰا فَهُمْ فِی حٰالَةِ الْإِجْتِمٰاعِ عَلَیْهِ مُصِیبُونَ وَ عَلیٰ تَصْدِیقِ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مُهْتَدُونَ، وَ لِقَوْلِ النَّبِیِّ(ص) لٰا تَجْتَمِعُ أُمَّتِی عَلیٰ ضَلٰالَةٍ فَأَخْبَرَ أَنَّ مٰا اجْتَمَعَتْ عَلَیْهِ الْأُمَّةُ وَ لَمْ یُخٰالِفْ بَعْضُهٰا بَعْضًا هُوَ الْحَقُّ، فَهٰذٰا مَعْنَی الْحَدِیثِ

لا ما تَأَوَّلَهُ الْجاهِلُوْنَ وَ لا ما قالَهُ الْمُعانِدُوْنَ مِنْ إِبْطالِ حُكْمِ الْكِتابِ وَ اتِّباعِ حُكْمِ الْأَحادِيثِ الْمُزَوَّرَةِ وَ الرِّوايَاتِ الْمُزَخْرَفَةِ، فَإِذا شَهِدَ الْكِتابُ بِتَصْدِيقِ خَبَرٍ وَ تَحْقِيقِهِ فَأَنْكَرَتْ طائِفَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ وَ عارَضَتْهُ بِحَدِيثٍ مِنْ هٰذِهِ الْأَحادِيثِ الْمُزَوَّرَةِ فَصارَتْ بِإِنْكارِها وَ دَفْعِها الْكِتابَ كُفّارًا ضُلّالاً. یعنی: «تمام أمّت بدون اختلاف در این مطلب اجماع دارند که **قرآن** بدون شکّ نزد تمام فرق اسلامی حقّ است، پس ایشان در حالت اجماع بر **قرآن** بصواب رفته‌اند و بواسطهٔ تصدیق بآنچه **خدا** نازل نموده بهدایت رسیده‌اند، و برای همین بود که **رسولخدا**(ص) فرموده أمّت من بر ضلالت اجتماع نمیکنند، پس رسولخدا (ص) خبر داده که آنچه أمّت او اجتماع کرده باشند و بعضی با بعضی مخالفت نکرده باشند، همان حقّ است، پس معنی حدیث این است، نه آنچه نادانها تأویل کردند و نه آنچه دشمنان گفته‌اند از ابطال حکم کتاب و پیروی احادیث تزویرشده و روایات مزخرفه. پس چون **کتاب خدا** گواهی دهد و خبری را تصدیق نماید و آنرا محقّق شمرد، سپس طائفه‌ای از أمّت آنرا انکار کنند و بحدیثی از این مجعولات معارض قرار دهند، در نتیجه بواسطهٔ انکار خبر موافق کتاب و ترک **کتاب خدا** از گمراهان و کافران گشته‌اند.»

و صدها خبر دیگر بهمین مضامین که در این مختصر نگنجد. پس بنا بر «این اخبار»، قرآن **میزان** صحّت و بطلان روایات اسلامی است و باید هر حدیثی را با **قرآن** سنجید، ولی در زمان ما کار بعکس شده، یعنی قرآن را با خبر می‌سنجند، و میگویند باید ببینیم حدیث چه میگوید، اگر آیه‌ای موافق حدیث نشد آن آیه را نمی‌پذیرند و یا قرآن را تأویل و بزور حمل بآن خبر می کنند و یا چیزی در آیه تقدیر میگیرند تا موافق خبر شود و آیه‌ای که موافق خبر مجعول از امامی نباشد آنرا ترک میکنند و لذا هرکس طبق احادیث مجعوله عقیده و مذهبی ضدّ قرآن اختراع کرده، و آیاتیکه ضدّ عقائد او است تأویل میکند. راستی عداوتی که مسلمین زمان ما با **قرآن** دارند هیچ ملّتی با کتاب آسمانی خود نداشته. ما اگر بخواهیم اسلام را از خرافات و موهومات

نجات دهیم و آلودگیهای اسلام را از رخ آن بشوئیم و حقائق آن را از خرافات دشمنان آن جدا سازیم باید پیکار شدیدی نموده تا مردم را بقرآن ارجاع داده و باکتاب خدا دین او را تصفیه نمائیم و آب زلال صاف دین را با دستگاه تصفیهٔ قرآن استخراج نموده و به تشنگان برسانیم. تا تیره‌گی از چهرهٔ حقّ زائل نشود بر باطلها غالب نگردد. چون حقّ تیره‌وتار است باطلها را گرمی بازار است، جوانان ما که باسلام اعتنا ندارند حقّ دارند زیرا اسلام حقیقی را ندیده‌اند، هرکس حقائق را خریدار است از خرافات دینی بیزار است. اکثر گویندگان و مراجع دینی‌ما مروّج و ناشر خرافات و موهوماتند و از کتاب آسمانی اسلام بی‌خبر و ببافته‌های خیالی مغرورند، و عجب اینکه باستکه بابیخبری از قرآن خود را مبلّغ آن میدانند، در حوزه‌های علمیّه قرآن تدریس نمیشود و تدبّر در آن رسمیّت ندارد، و سالها استکه از برنامهٔ تحصیلی حذف شده و بلکه افکار ضدّ قرآن بطلّاب تزریق میشود، و بدترین دشمن قرآن مقدّسین میباشند.

در مهجور شدن قرآن ما را اشعاری است:

ألا ای بلبلان باغ قرآن * که از آیات آن گیرید ایمان
شما چون طوطیان باغ وگلزار * که از هجران گل شد حالتان زار
اگر قرآن شما را نور بخشید * ز آیاتش شما هشیار گشتید
شما را گر که قرآن رهنما شد * أسف باشد که ملّت زان جدا شد
شما را هجر گل گر نوحه‌گر کرد * مرا گلزار دین خونین‌جگر کرد
چو از قرآن جدا کردند ملّت * بیاوردند هر کفری براحت
هزاران سدّ ره در راه قرآن * که هر سدّی شده نانی و دکّان
مرا این غصّه و غم زار کرده * که بیدین نام دین ابزارکرده
همه دارند با قرآن حقّ جنگ * یکی با لاف عرفان میزند سنگ
یکی با فلسفه بافد در آیات * یکی اخباری از بهر وجوهات
یکی با روضه‌های جور واجور * کند از ثقل اکبر خلق را دور
همه گویندگان اندر غلوّند * ز قرآن دور و از دانش خلوّند
یکی شیخی شده آورده آفات * یکی صوفی بیاورده خرافات
یکی مدّاح و بافد ضدّ قرآن * شده از چاپلوسی او ثناخوان

برای حیدر و اولاد پـــــاکش * شده دین گریه و زاریّ وافغان
بقرآن حُمِّلُوا لَمْ‌یَحْمِلُوا خوان * که تا بینی فلان بسیاروبهمان
برای ردّ أوهـام و خـرافـات * نباشد چاره‌ای جز فهـم‌آیات
برای دفع شرک و دعـوت نـاس * بدست آرید آیاتـی ز اخـلاص
بود لازم شما را حفظ‌آیـــات * سلاحی بهر دفـع این خـرافات
برای مرده‌ها خوانـنـد قـــرآن * نباشد مرده را تکلیف‌وفرمان
برای زنده قانون است‌وانذار * که تا کامل کندرفتار وکردار
ازاین بازی که‌باقرآن نمودند * باهل دین نه‌سرماندونه‌دستـار
اگر خوانی یکی آیات‌توحیـــد * همه‌دارند زان اعراض‌وانکـار
بود قرآن سند در دین اســلام * ولی نتوان سند را کرد اظهار
درین شهریکه‌ما هستیم ساکـن * مقدّسهاش با قرآن به پیکـار
اگرچه اکثرش باشند بی‌دیـن * ولی در اهل دینش‌نیست‌چزکین
اگرامن‌وامان‌هرجا ز دین است * در اینجا موذیان‌هستنددیندار
شده قرآن همی‌مهجور و متـروک * ز جور هوچیـان اهـــل آزار
همه غافل ز آیـات إلهـــی * بشیهـه حق بپوشانند ز اخبار
شده دین زاری و افغان وندبه * ز قرآن بی‌خبر هستنـد بـازار
انیسی زاهل قرآن نیست اینجا * بجز چندی ز ابرار و ز اخیار
برای نشر آیـــات إلهـــی * نه یاری نی طرفداری نه‌هشیار
ندیدم ساعتـی أمن و عدالـت * مگر آینده عدل آید پدیـــدار
بشارت برتوپس‌خوشباش‌ایدل * برو آینده را نزدیـک بشمار
باین زودی شـود بیـدار ملّت * که قرآن میکنـد افراد بیدار
مشو بی‌تاب از آزار جهّـــال * که قـرآن آورد دانش دگربار
بسوزد دل نه بتـوانم مداوی * که دین برمفتخواری‌گشته‌ابزار
بارشادش‌تدبّر نیســت کسـرا * همه محروم از این نور دادار
نداند کس دیگر آیات تنزیل * شده تعطیل این گنج گهـربـار
تمام حوزه‌ها خالی ز آیـــات * شده برنامه‌ها خالـی ز انوار
نباشد در مدارس درس‌آیـات * هُدیً لِلنّاس نی باشد سروکار
خدا این بنده را تأییدکن تا * کتابت‌را یکی باشد ز انصار

۲۲- در ترجمهٔ قرآن نباید خیانت کرد

ترجمه‌نویس بر قرآن باید طبق لغت عرب ترجمهٔ هر لفظی را بدون کم و زیاد بنویسد و از خود اعمال سلیقه نکند و عقائد خود را چه حقّ و چه باطل داخل ترجمه ننماید وگرنه خیانت کرده. ما در ایران آنچه ترجمه بر قرآن دیده‌ایم خالی از نقص و یا خیانت نبوده و این گناه بزرگ را اکثراً مرتکب شده‌اند، با اضافه عبارت مترجم موافقت با قرآن نمی‌کند و کم وزیاد فاحشی دارد مثلاً در آیهٔ ۵ بقره نوشته‌اند **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** یعنی: ایشان رستگار عالم‌اند، ما نمیدانیم کلمهٔ عالم‌اند از کجای این آیه درآمده.

بعضی از مترجمین معنی لغوی کلمات را ندانسته‌اند، و معلومات کافی برای ترجمه نداشته‌اند. ما برای نمونه چند جمله را که مترجمین برخلاف ترجمه کرده‌اند برای نمونه دراینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند: مثلاً در ترجمهٔ آیهٔ ۷ سورهٔ انشراح: **فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ** که ترجمهٔ آن چنین است: «پس چون فارغ شدی خود را برنج افکن» أما یک مترجم بی‌سواد نوشته چون از رسالت فارغ شدی علی(ع) را نصب کن، خیال کرده **فَانْصِبْ** فعل أمر از باب افعال و بکسر صاد است، درحالیکه **فَانْصَبْ** فعل أمر از ثلاثی مجرد و بفتح صاد است، و آن بمعنی برنج افکن میباشد، باضافه متوجه نشده این سوره در اوائل بعثت در مکّه نازل شده و آنوقت نصب علی(ع) و فراغت از رسالت موضوعیّت نداشته. مترجم چون تعصّب داشته خواسته خلافت علی(ع) را استخراج کند ولو بر خلاف لغت و بر خلاف نزول باشد. و مثلاً در ترجمهٔ آیهٔ ۵۵ سورهٔ آل عمران: **إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ** که ترجمه‌اش چنین است: «وقتیکه خدا فرمود ای عیسی بدرستیکه من تو را می‌میرانم و بسوی خود بالا میبرم» أمّا چون مترجم معتقد بوده که عیسی(ع) وفات نکرده، عقیدهٔ خود را در ترجمه بزور داخل کرده و چنین ترجمه کرده: ای عیسی من تو را بربایم بدون نقصی و زحمتی که از دشمنان بتو برسد، حال باید دید این ترجمه را از کدام جمله بیرون آورده، چنین جمله‌ای که معنی آن چنان باشد در آیه نیست. دیگری چنین ترجمه کرده: ای عیسی بدرستی که من بردارندهٔ توام و بلندکنندهٔ توام، درحالیکه این ترجمه

ابداً از این آیه استفاده نمیشود. و مثلاً درآیهٔ ۷ سورهٔ ضحی: وَ وَجَدَکَ ضالّاً فَهَدیٰ یاسری نامی در ترجمهٔ خود مینویسد: «ویافت تورا گمشده پس راه نمود وقتیکه حلیمه دایه‌اش آورده بود تا بجدّش عبدالمطلب بسپارد نزدیک دروازهٔ مکه پیغمبر راگم‌کرده» و الهی قمشه‌ای در ترجمهٔ آن مینویسد «و تورا در بیابان مکّه ره‌گم کرده‌یافت پس راهنمائی کرد» باید گفت این مطلب را از کجای آیه درآورده‌اند. ترجمهٔ صحیح آیه اینا ستکه: «خدا تو را گمراه یافت پس او هدایتت کرد» چنانکه رسول خدا(ص) مکرّر خود فرمود: أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانا لِهٰذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللّٰهُ یعنی: «حمد خدائی‌را که ما را هدایت‌کرد بدین‌خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده‌بودیم» پس مقصود ازاین هدایت هدایت دینی و راهنمائی بمبدء و معاد است نه‌گم شدن در کوچه و بیابان درحال طفولیّت، زیرا گم شدن درکوچه چیزمهمی‌نیست که خدا برسول خود منّت‌گذارد، هر طفلی گم میشود وپیدا میشود و این اختصاص برسول‌خدا (ص) ندارد، خدا درسورهٔ سبأ آیهٔ ۵۰ به رسول خود فرموده: قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلیٰ نَفْسی وَإِنِ اهْتَدَیْتُ فَبِما یُوحِی إِلَیَّ رَبّی، یعنی: بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه‌شده‌ام و اگر هدایت یابم بواسطهٔ چیزی استکه پروردگارم بمن وحی نموده، خود رسول خدا(ص) عار ندارد که بگوید خدایا مرا هدایت‌کن براه راست و هر روزی پنجاه مرتبه درنمازها میفرمود: إِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ و در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۶۱ می گوید: قُلْ إِنَّنی هَدانی رَبّی إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ، ولی‌مترجمین غلوّ دارند و خیال میکنند هدایت إلهی برای پیغمبر (ص) نقص است، و لذا مینویسند در کوچکی از دست دایه‌اش گم‌شده بود، اینان خبر ندارند که هدایت دینی إلهی موجب افتخار وامتنان هرکسی است. علی(ع) در نهج‌البلاغه خطبهٔ ۲۰۷ فرموده: فَإِنَّما أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبیدٌ مَمْلُوکُونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَیْرُهُ، یَمْلِکُ مِنّا ما لا نَمْلِکُ مِنْ أَنْفُسِنا، وَ أَخْرَجَنا مِمّا کُنّا فیهِ إِلیٰ ما صَلَحْنا عَلَیْهِ، فَأَبْدَلَنا بَعْدَ الضَّلالَةِ بِالْهُدیٰ، وَ أَعْطانَا الْبَصیرَةَ بَعْدَ الْعَمیٰ. یعنی: من و شما بندگانیم مملوک پروردگاریکه جزاو پروردگاری نیست، او

مالکست نسبت بما آنچه را که ما برای خود اختیار نداریم ودر تحت ملکیّت ما نیست ، آنخدائیکه مارا از جهل و نادانی‌که درآن بودیم درآورد و بسوی آنچه صلاح مابود رهنمائی کرد و گمراهی مارا بهدایت تبدیل نمود و بینائی پس از کوری بما بخشید. نویسنده‌گوید امام درحق خود چنین گوید ولی مدعیان پیروی او حاضر نیستند سخن امام و پیغمبر خود را بپذیرند ولأ قلّ سخن خدارا باور کنند ، و اورا هادی رسول خود بدانند ،یا سری نامی که بقرآن ترجمه نوشته در سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۳۳: **وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ** را که معنی آن چنین است :" و خدا مسخّر کرده برای شما خورشید و ماه را که دائماً در شتابند" چنین ترجمه‌کرده : و قرار داد برای شما خورشید و ماهرا مؤدّب بر آداب و رسوم ، که خیال کرده دائبین از مادهٔ ادب میباشد و متوجه نشده که دأب مهموزالعین است . همین مترجم در ترجمهٔ آیهٔ ۹۴ سورهٔ توبه در جملهٔ : **وَ سَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُوْلُهُ** مینویسد و بزودی ببینند خدا و رسولش عمل شما را که توبه میکنید یا نه ، ما نمی‌دانیم توبه‌میکنید یا نه را از کجای آیه‌درآورده ،و الهی قمشه‌ای نیز در ترجمهٔ این آیه مینویسد : و بزودی خدا و رسولش‌کردار و نفاق شمارا بدیده‌ها آشکار سازد تانزدمؤمنان رسوا شوید ، ما نمی‌دانیم جملهٔ‌کردار و نفاق شمارا بدیده‌ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید را از کجای آیه‌درآورده مگر خدا **هَتّاكُ السُّتُور** است و از **ستّارالْعُيُوب**‌دست برداشته ، و اشراقی نامی در ترجمهٔ این جمله مینویسد و بزودی‌خداورسولش کردار و نفاق شما را بدیده‌ها آشکار میسازد ، اینان یا ازهم تقلید کرده‌اند و یااینکه با قرآن بازی کرده‌اند ،ونیز الهی قمشه‌ای در ترجمهٔ آیهٔ ۴ سورهٔ‌قدر : **تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَ الرُّوْحُ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلٰمٌ**... مینویسد : دراین شب فرشتگان و روح (جبرئیل) باذن خدا بر امام عصر از هر فرمان ودستورإلهی و سرنوشت خلق نازل گرداند این شب رحمت و سلامت وتهنیت است ، اشراقی نیز بتقلید از او مینویسد : در این شب فرشتگان و روح یعنی جبرئیل باذن خدا بر امام عصر از هر فرمانودستور إلهی

و سرنوشت خلق نازل گردند. ما نمیدانیم این ترجمه‌ها را ازکجای آیه درآورده‌اند، ممکن است بگوئیم اخباری را که جعّالین جعل کرده‌اند بحساب قرآن گذاشته‌اند، زیرا سورهٔ قدرصریح استکه **رسولخدا** (ص) خود شب‌قدر را نمیداند و در آیه ذکر نشده که ملائکه بر چه کس نازل میشوند و حتّی نفرموده بر رسول خدا (ص) نازل میشوند، اینان از کجا امام عصر را مورد نزول آیه‌قرار داده‌اند که ملائکه بر او نازل میشوند، درحالیکه ترجمهٔ صحیح آیه اینست: فرشتگان و روح نازل میگردانند دراین شب باذن پروردگارشان از هر أمری سلام و رحمت را تا بصبح،**أمانویسندگان** ترجمه بدون مراعات آیه هرچه‌خواسته‌اند در ترجمه کم و زیاد طبق عقائد خود نوشته‌اند، ولی انشاءاللّه ما پس‌ازاتمام‌مقدّمه بترجمهٔ سادهٔ روان بدون غلّ و غشّ می‌پردازیم. و آنچه ذکر شد یک از هزار و مشتی از خروار است، حال چگونه امور دین و **قرآن** درهم و برهم و چنین شده و چرا مسلمین از قرآن بی‌خبرند و خود را مسئول تعلیم و تعلّم قرآن نمیدانند، یکی از علل بزرگ این نادانیها این استکه بمردم گفته‌اند تقلید کفایت میکند از تعلیم‌کتاب و سنّت، حال باید دید تقلیدچیست‌ومدارک آن کدام است؟:

۲۳- تقلید یعنی چه، وچه‌وقت میان مسلمین آمده؟!

در مجمع‌البحرین میگوید: اَلتَّقْلِیدُ فِی اصْطِلاحِ أَهْلِ الْعِلْمِ قَبُولُ قَوْلِ الْغَیْرِ مِنْ غَیْرِ دَلیلٍ لِأَنَّ الْمُقَلِّدَ یَجْعَلُ ما یَعْتَقِدُهُ مِنْ قَوْلِ الْغَیْرِ مِنْ حَقٍّ أَوْ باطِلٍ قِلادَةً فی عُنُقِهِ. یعنی: تقلید در اصطلاح علماء عبارتست از پذیرفتن قول‌غیربدون دلیل زیرا مقلّد آنچه معتقد است از قول غیر، چه حقّ باشد وچه باطل، آنرا در گردن خود مانند قلاده‌ای قرار میدهد.

آری تقلید از مادهٔ قلاده است و حیوانی‌را که میخواهند بدنبال خود ببرند قلاده‌ای بگردن او میافکنند و همراه میبرند. صاحب‌کتاب کفایة الأصول که ازبزرگترین مجتهدین بوده درکتاب‌مذکور

میگوید: اَلتَّقْلِیدُ هُوَ أَخْذُ قَوْلِ الْغَیْرِ وَ رَأْیِهِ لِلْعَمَلِ بِهِ فِی الْفَرْعِیَّاتِ أَوْ لِلْإِلْتِزَامِ بِهِ فِی الْإِعْتِقَادِیَّاتِ تَعَبُّدًا بِلَامُطَالَبَةِ دَلِیلٍ عَلَی رَأْیِهِ. یعنی: تقلید گرفتن قول و رأی غیر است برای عمل بآن در فروع و یا برای ملتزم بودن بآن در عقاید بعنوان بندگی بدون خواستن دلیلی برای رأی او. از کلام ایشان معلوم میشود که در عقاید نیز بدون مدرک و بدون خواستن دلیلی می توان تقلید کرد، و این مخالف **عقل و قرآن** است، زیرا اگر تقلید در عقائد جائز باشد باید تمام فرقه‌های باطله که از بزرگان خود درعقاید تقلید میکنند اهل نجات باشند و دیگر کفر و اسلامی معنی ندارد. و لذا مجتهدین دیگر دراوّل رسالهٔ خود نوشته‌اند که تقلید در اصول دین و عقائدجائزنیست، و در میان عرف آنرا تقلید کورکورانه میگویند.

بهرحال ما هرچه تفحّص کردیم در مدارک دینی دلیل محکم قابل قبولی برای وجوب و یا جواز تقلید نیافتیم بلکه **کتاب خدا** و **سنّت** رسول طبق احادیث معتبره دلالت دارد بر تحریم تقلیدو وجوب تعلّم احکام اسلام ازکتاب خدا و **سنّت** رسول. در اسلام نهی شدید شده از تقلید چنانچه خواهد آمد. آری در میان نصاری معمول استکه در عقاید و اعمالیکه در انجیل وجودندارد ازکشّیشان خود تقلید میکنند، چنانچه در کتاب **المنجد** که صاحب آن مسیحی است میگوید: اَلتَّقْلِیدُ وَ التَّقَالِیدُ عِنْدَ النَّصَارٰی هِیَ مَا اتَّصَلَ بِنَا مِنَ الْعَقَائِدِ أَوْ أُمُورِ الْعِبَادَةِ دُوْنَ أَنْ یُسَطَّرَ فِی الْکِتَابِ الْمُقَدَّسِ، یعنی: تقلید نزد نصاری عبارتست از آنچه بما رسیده از عقائد و یا عبادات بدون آنکه درکتاب مقدس إلهی ذکرشده باشد. میتوان گفت این تقلید از نصاری میان مسلمین سرایت کرده، زیرا در صدر اسلام تا هزار سال یعنی ده قرن تقلید و مقلِّد و مقلَّد در میان مسلمین نبوده، و شاهد براین مطلب اینکه علمای متقدّمین شیعه مانند **شیخ صدوق و مفید و سیّد مرتضی** وامثال ایشان رسالهٔ عملیّه برای تقلید پیروان خود نداشتند، و در یکی از کتب علماء سابق ذکر نشده که تقلید واجب است. از زمانیکه صنعت چاپ اختراع و طبع کتاب آغاز شد کم‌کم رساله‌های مجتهدین معمول شد و برای

مردم منتشر گردید وگرنه سابقاً چنین کاری مقدور نبوده ،یعنی یکنفر عالم نمیتوانست هزارها و صدها رساله بنویسد ،ودر میان مردم منتشر کند ، وحتّی خود رسولخدا (ص) و أمیرالمؤمنین(ع) و سایر أئمّه و خلفا رسالهٔ تقلیدیّه نداشتند و برای کسی رسالهٔ تقلیدیّه ننوشتند ، بلکه از صدراسلام تاهزارسال بعد تعلیم و تعلّم دین و احکام آن از روی **کتابخدا و سنّت** رسول طبق احادیث معتبره واجب و معمول بوده و لذا مردم بکتاب خدا و سنّت رسول آشنا بودند . ولی از وقتیکه رسالهٔ تقلیدیّه منتشرشد مردم مسلمان بکلّی از کتاب خدا و سنّت رسول(ص) بی‌خبر ماندند . أمّا علمای اخباری مانند محدّث **فیض کاشانی** و **صاحب حدائق** **واسترابادی** و **صدها** نفر دیگر تقلید را حرام میدانستند .

مضرّات تقلید و زیانهای آن

در اسلام هرچیزی که ضرر داشته باشد حرام شده و چنانکه در جلد دوّم سفینة البحار صفحهٔ ۷۲ و جلد اوّل صفحهٔ ۵۴از رسولخدا (ص) روایت کرده اند که فرموده : **لاضَرَرَ و لاضِرارَ فِی الإسْلامِ** ، و در همان کتاب و سایر کتب معتبره وارد شده که : **کُلُّ مُضِرٍّ حَرامٌ** . تقلید در دین مضرّات بسیاری دارد که میتوان گفت ضررآن ازاکثر محرّمات بیشتر است ، ما ببرخی از آنها اشاره میکنیم :

اول- پیروی ظنّ و گمان که در اسلام شدیداً ممنوع و مورد نهی إلهی است . در سورهٔ یونس آیهٔ ۳۶ فرموده : **وَمایَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إلّا ظَنّاً إنَّ الظَّنَّ لایُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً** ،یعنی: و اکثرایشان پیروی نمیکنند مگر از ظنّ، و بهیچوجه ظنّ و گمان کفایت ازحقّ نمیکند. و درسورهٔ نجم آیهٔ ۲۸ فرموده : **إنَّ الظَّنَّ لایُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً** ، کلمهٔ "**شَیْء**" نکره در سیاق نفی مفید عموم است ، یعنی گمان و ظنّ در هیچ امری از امور دین کفایت نکند و انسان را بحقّ نرساند ، درصورتیکه عموم فقها و مجتهدین فتاویخود را ظنّی میدانند و در کتاب **معالم** و **قوانین** و **رسائل** و سایر کتب خود در باب حجّیّت ظنّ نوشته اند که : اجتهاد **هُوَ إسْتِفْراغُ الْوُسْعِ** و یا

اِسْتِفْراغُ الْفَقیهِ وُسْعَهُ فی تَحْصیلِ الظَّنِّ. یعنی: اجتهاد عبارتست از اینکه فقیه نیروی خودرا مصرف‌کند در تحصیل ظنّ بحکم‌شرعی. و باز خود فقها نوشته‌اند حکم ظنّی مجتهد برای مقلّدواجب‌القبول میباشد و گویند: **هٰذا ما أَدّیٰ إِلَیْهِ ظَنّی وَ کُلُّ ما أَدّیٰ إِلَیْهِ ظَنّی فَهُوَ حُکْمُ اللّٰهِ.** (مراجعه‌شود بباب حجّیّت ظنّ رسائل وقوانین‌وسایر کتب اصول) یعنی این حکم چیزی است‌که ظنّ من بآن رسیده وهرچه گمان من بآن برسد حکم خدااست. بنابراین تقلید از مجتهد پیروی از ظنّ و گمان است، و حال آنکه خدا نهی نموده،درسورهٔ اسراء آیهٔ ۳۶ فرموده: **وَ لاٰتَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ.** یعنی پیروی مکن از آنچه بدان علم نداری، و نهی مفید تحریم است

دوم- پیروی رأی اشخاص ـ یکی از مضرّات تقلید پیروی‌آراء اشخاص میباشد و آن در اسلام باطل است، زیرا کسی حقّ صدور رأی ندارد جز خدا. البتّه مقصود رأی در امور دینی است وحتّی خود رسولخدا (ص) حقّ اظهار رأی نداشت مگر طبق ارائهٔ وحی، در سورهٔنساء آیهٔ ۱۰۵ فرموده: **إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّٰاسِ بِمٰا أَرٰاکَ اللّٰهُ**، یعنی: بتحقیق ما این قرآن را بتو نازل نمودیم بحقّ تا بین مردم طبق آنچه خدا بتوارائه داده حکم کنی، و آنچه خدا ارائه داده قرآنست. درسورهٔیوسف آیهٔ ۴۰ فرموده: **إِنِ الْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ.** یعنی: حقّ صدور حکم نیست مگر برای خدا، و در سورهٔ مائده آیهٔ ۴۴ فرموده: **وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْکٰافِرُونَ.** یعنی: هرکس بآنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است. وسائل الشّیعه در کتاب قضا روایت‌کرده از رسول خدا(ص) که‌فرموده: **إِنَّ اللّٰهَ قَضَی الْجِهٰادَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ بَعْدی یُجٰاهِدُونَ عَلَی الْأَحْدٰاثِ فِی الدّینِ إِذٰا عَمِلُوا بِالرَّأْیِ فِی الدّینِ، وَ لاٰ رَأْیَ فِی الدّینِ إِنَّمَا الدّینُ مِنَ الرَّبِّ أَمْرُهُ وَ نَهْیُهُ.** یعنی: «بتحقیق خدای تعالی جهاد را برای مؤمنین پس‌از من واجب‌کرده که با چیزهای تازه‌پیداشدهٔدینی جهاد و پیکار نمایند وقتی‌که برأی عمل‌کنند در دین، وحال آنکه رأی در دین نباشد، همانا دین از پروردگار است امرونهی‌آن منحصر است باو.» پس مؤمنین زمان ما باید جهاد و پیکار نمایند تا

بدعت تقلید را بردارند. در سورهٔ مائده آیهٔ ۴۸ فرموده: فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لَاتَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ . یعنی: «بآنچه خدا نازل نموده حکم نما و پیروی آراء ایشان مکن. بنابر این آیات صریحه و اخبار صحیحه پیروی رأی اشخاص باطل است و باید کوشش کرد تا این باطل برطرف گردد. آیا به مجتهدین حقّ صدور رأی داده شده؟! آیا آراء ایشان از وحی است؟ اگر از وحی است پس چرا بفوت مجتهد آراء او باطل میشود و از بین میرود؟ چرا پس از فوت، تقلید از احکام او باطل است؟ آیا حکم خدا از بین رفتنی است؟ آیا حکم خدا تغییر میکند؟ این آراء اگر از خداست پس چرا برخلاف یکدیگر است؟.

سوم- ضرر سوّم **ماندن در جهل و کفراست** - نتیجهٔ تقلید چنانکه برای هر خردمندی محسوس است، بی‌خبری و جهل مردم مقلّد بکتاب خدا و سنّت یعنی روش رسولخدا (ص) و احادیث دینی است. شما اگر بیکی از این مقلّدین بگوئی خدا در **قرآن** مکرّر فرموده جز مرا مخوانید و دعا عبادتست و خواندن غیرخدا در عبادت شرکست و **خدا** آنرا شرک دانسته و نفرموده بندگان مقرّب مرا بخوانید، بعلاوه طبق آیات **قرآن** بندگان مقرّب خدا پس از مرگ به دارالسلام بهشت خواهندرفت و روحشان از دنیا بی خبر است، شما چرا در مجلس دینی آنان را میخوانید؟ در جواب ما میگویند ما مقلّدیم. ملاحظه کنید از برکت تقلید در شرک وارد شده‌اند. از دیگری میپرسی آیا **خدا** که حاضر و ناظر در هر مکان وشاهد بر هرچیزیست، آیا انبیا و اولیا نیز در این صفات با خدا شریکند و این صفات را دارند؟ میگوید: بلی، میپرسی بچه دلیل؟ مگر خدا نفرموده: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، در جواب میگوید: ما مقلّدیم. بیک مرد شصت ساله گفتم بیا آیات **قرآن** را بفهم، گفت ما مقلّدیم آقا فرموده قرآن قابل فهم نیست و هرکس بفهمد گمراه میشود، من مقلّد شش نفر از علما میباشم. بنظراین بیچاره قرآن کتاب هدایت نیست و کتاب گمراهی است، چرا چون مقلّد است، در صورتیکه حقّ تعالی در سورهٔ یوسف ۱۰۸ فرموده: قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي. یعنی:

«بگو راه من این استکه میخوانم بسوی خدا با بصیرت وبینائی، من و هرکس پیرو من است.» آیا کسیکه پیرو پیغمبر اسلام است نباید بصیرت و فهم عقلی داشته باشد و نباید کتاب خدارابفهمد؟ **خدا** در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۰۴ فرموده: **قَدْ جَآءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ** یعنی: این قرآن بینائیها میباشد که برای شما از پروردگار شما آمده است.

چهارم- انحطاط فکری - اکثر ملّت اسلام در اثر تقلید، فکر خود را بکار نینداخته و رشد فکری و عقلی ندارند، زیرا انسان هرقدر فکر خود را بکار اندازد و عقل خود را معطّل نگذارد ترقّی و رشد عقلی پیدا میکند و فکر او ضعیف نمی‌ماند، ولی ملّت و تودهٔ ما امروزه حاضر نیست در یکی از مسائل دینی خود فکر کند، زیرا میگوید ما مقلّدیم، و این کلمهٔ «مقلّدیم» را بایشان یاد داده‌اند تا مبادا بیدار شوند وببرکت قرآن بصیرت پیدا کنند، تازه اگر برای بیداری این مردم کسی کتاب علمی و یا تحقیقی بنویسد فوری فتوی صادر میشود که کتاب او را نخوانید، کتاب خرافات را میخوانند أمّا کتابی که برای نشر حقائق باشد نباید بخوانند.

پنجم- عدم تمیز حقّ از باطل - عدم تمیز حقّ از باطل محلّ ابتلای اکثر مردم است، و لذا می‌بینی گوینده‌ای بر منبر میرود و بنام دین هرچه باطل است میگوید و کسی جرئت جلوگیری و ایراد ندارد زیرا باطلهای او مشتری بسیار دارد، او برای مردم شفیع میتراشد و گناه را می‌بخشد و بهشت‌ها حواله میدهد و بنظرِ مردم مطالب او مطالب إلهی است، و عوام هم مشتری همین چیزها است. گاهی از یکنفر منبری فاضل مطالب ضدّ قرآنی شنیده میشود از جمله میگوید شیعهٔ علی(ع) نه سئوال دارد نه جواب نه حساب، و یکسره ببهشت میرود، و هیچ فرشته‌ای جرئت سئوال از او ندارد. باید گفت اینها ضدّ قرآنست، زیرا قرآن در سورهٔ اعراف آیهٔ ۶ فرموده: **فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ.** یعنی: «البتّه ما از تمام أمّتها سئوال می

کنیم و البتّه از پیامبران سئوال میکنیم.» چگونه از شیعهٔ علی(ع) سئوال نمیشود مگر شیعه از اُمت پیغمبر نیست؟درجواب خواهد گفت اینها خریدار دارد ولی سخن حقّ خریدار ندارد. مقدّسین ما از حقّ و باطل بی‌خبرند، چرا، برای اینکه مقلّدند. یک نفر جوان فارغ‌التّحصیل دانشگاه تهران رفته‌بود اروپا با یک نفر مبلّغ مسیحی مذاکره کرده‌بود که شما مبلّغ مسیحی آیا در اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ آیا احتمال نمیدهید اسلام حقّ باشد؟ او درجواب گفته بود خود شما که یکنفر دانشجوی مسلمانید دربارهٔ اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ جوان مسلمان میگوید ما وجوهات خود را بیک عدّه آخوند میدهیم تا آنها بروند تحقیق کنند و ما موظّف بتحقیق نیستیم زیرا ما مقلّدیم. ملاحظه بفرمائید یکنفر دانشجوی اسلامی از اسلام بی‌خبراست بعنوان اینکه مقلّداست و در اثر تقلید آنچه عقائد باطله‌بوده درمیان مسلمین وارد شده است.

گاهی فلان آیت اللّه که مرجع شده در اثر فعّالیّت تبلیغاتی، از قرآن بکلّی بی‌اطّلاع است و معلوماتش عبارتست از عقائد فلاسفهٔ یونان و تصوّف و یا کتب غلاة شیعه، و در اثر مرجعیّت او عقائد باطلهٔ فلاسفهٔ یونان و کفریّات غلاة و صوفیّه نشر شده است، ولی عوام بیچاره خبر ندارد، زیرا او مقلّداست، پس در اثر جهل مردم و تقلید ایشان بدترین خلق خدا چنانچه حضرت **عسگری**(ع) فرموده مرجع تقلید شده، چنانکه در سفینة البحار جلد دوّم صفحهٔ ۵۷ روایت کرده از امام حسن عسگری(ع) که بابی‌هاشم فرموده:

سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ وُجُوهُهُمْ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَ قُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُنْكَدِرَةٌ، اَلسُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ، وَ الْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ، اَلْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ مُحَقَّرٌ، وَ الْفَاسِقُ بَيْنَهُمْ مُوَقَّرٌ، أُمَرَائُهُمْ جَائِرُونَ، وَعُلَمَائُهُمْ فِي أَبْوَابِ الظَّلَمَةِ سَائِرُونَ، أَغْنِيَائُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءِ، وَأَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكُبَرَاءِ، كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ، لَايُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَ الْمُرْتَابِ، وَ لَايَعْرِفُونَ الضَّأْنَ مِنَ الذِّئَابِ، عُلَمَائُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللّٰهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ وَ أَيْمُ اللّٰهِ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدْوَانِ وَ التَّحَرُّفِ (تا آخر). یعنی:

«باین زودی زمانی برمردم بیاید که چهره‌هایشان شاد و خندان و دلهایشان تیره‌وتار است ، سنّت رسول‌خدا (ص) نزدشان بدعت ، و بدعت نزدشان سنّت ، مؤمن نزد ایشان محقّر ، و فاسق نزدشان موقّر است ، أمراء ایشان ستمگر و علماء ایشان باستمگران همقدم‌اند ثروتمندانشان توشهٔ فقراء را بدزدند و کوچک‌ها بر بزرگان مقدّم شوند ، هر نادانی نزد ایشان خبیر است ، بین مخلص‌ومنافق فرق نگذارند ، و میش را از گرگ نشناسند ،علماء ایشان بدترین خلق خدایند بر روی زمین، زیرا ایشان مایلند بفلسفه وتصوّف، و بخدا قسم ایشانند اهل عداوت و انحراف تاآخرکلام‌امام (ع) .»

امروزه هر دانشمند موحّد بیدار که بخواهد مردم‌را بیدار کند و کتابی بنویسد خواندن کتاب او را تحریم میکنند ، واگر عقاید قرآنی را بیان کند و یا یکی از عقائد باطله‌وخرافات را معرّفی کند ، همین فیلسوفان فلسفه‌مآب اورا میکوبند و یا تکفیر کرده وملّت بیچاره‌را درکفروخرافات نگه میدارند .

ششم- پستی و اضمحلال

تقلید مشتق از قلاده است و قلاده را بگردن حیوانی می اندازند و اورا همراه میبرند ، گویا آنکه تقلید را واجب می داند مردم را حیوان فرض‌کرده و مقلّدین او بچنین پستی تن میدهند ، و خود را از استقلال فکری بازداشته و اطاعت بدون مدرک را انتخاب‌کرده‌اند ، و این دلیل بر پستی واضمحلال ملّتی است ، و همین را خدا مذمّت‌کرده و لذا تمام اقسام‌آنرا باطل شمرده : اوّل ـ تقلید از آباء و اجداد که در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۴ فرموده : وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا إِلىٰ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ إِلَى الرَّسُوْلِ قٰالُوْا حَسْبُنٰا مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا أَوَلَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰيَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَ لاٰيَهْتَدُوْنَ. یعنی: و چون بایشان گفته شود بیائید بسوی آنچه خدا تازل نموده و بسوی رسول، گویند همان روش‌پدران خود را که یافته‌ایم برای ما کافی است ،آیا واگرچه پدرانشان نادان و از هدایت‌دور بوده‌باشند (باز آنان پیروی میکنند). دوّم ـ تقلید از بزرگان و آقایان وعلماء

دینی خود، چنانچه در سورهٔ احزاب آیات ۶۶، ۶۷ و ۶۸ فرموده: يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوْهُهُمْ فِی النَّارِ يَقُوْلُوْنَ يٰا لَيْتَنٰا أَطَعْنَا اللّٰهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُوْلَاْ، وَ قٰالُوْا رَبَّنٰا إِنَّا أَطَعْنٰا سٰادَتَنٰا وَ كُبَرَآءَنٰا فَأَضَلُّوْنَا السَّبِيْلَاْ، رَبَّنٰا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذٰابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيْرًا یعنی: «روزیکه صورت ایشان در آتش دوزخ بگردد، میگویند ای کاش اطاعت کرده بودیم خدا را و اطاعت کرده بودیم رسول را، و گویند پروردگارا ما آقایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم که ما را گمراه کردند، پروردگارا عذاب ایشان را دومقابل کن، و ایشان را لعن نما لعن بزرگی.» البتّه آیات دیگری نیز در ذمّ تقلید آمده مانند آیهٔ ۲۱ سورهٔ ابراهیم و آیهٔ ۴۷ سورهٔ غافر و آیهٔ ۳۱ تا ۳۳ سورهٔ سبا. متأسّفانه ملّت ما در اثر تقلید و فقدان تحقیق از این آیات إلهی بی‌خبرند. مسلمین باید بدانند که اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، دین علمی است نه ظنّی و گمانی. در زمان ما دین تقلیدی دین تحقیقی را پامال کرده و تمام خرافات و موهومات را بنام دین وارد اسلام کرده‌اند. و حتّی بقول صاحب معالم تمام مجتهدین متأخّرین خودشان مقلّد متقدّمین بوده و خود مقلّد سابقین میباشند.

امید است دانشمندان بیدار و مجتهدین حقیقی از خدا بترسند و حرمت تقلید را کتمان نکنند، و وجوب تعلیم و تعلّم أمور دین را اعلام نمایند و مردم نیز طبق آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ یوسف بصیرت پیدا کنند.

ضرر هفتم و هشتم تقلید - عدم احساس مسئولیّت

عدم احساس مسئولیّت گناه بزرگی است. ملّتی که وظیفهٔ خود را تقلید میداند خود را مسئول تحقیق نمیداند و حسّ کنجکاوی و تحقیق او کور شده است، لذا در زمان ما هیچکس خود را مسئول فهم حقایق دینی و نشر آن نمیداند و جلوگیری از خرافات نمیکند. مردمیکه در أمور دینی تحقیقی نکرده‌اند هرچه بنام دین گفته شود باور میکنند و در مقابل آن پول میدهند، فعلاً در ایران هر ساله میلیونها تومان خرج ترویج خرافات زیر عنوان ترویج

دین می‌شود، و نظر مردم بدهان ملّا و مرجع است، اگر مرجع او بکسی که در منبر خرافه و باطل بافته طَیَّبَ اللّٰهُ گفت ویا سکوت کرد، او خیال میکند تمامش حقّ بود و اگر کسی اعتراض کند، می گوید: تو بهتر می‌فهمی و یا آن مجتهدیکه درمجلس بود؟ پس‌چرا او اعتراض نکرد؟

ضرر نهم- تقلید در اصول دین

برای مردمیکه تقلید عادت شده است حتّی در اصول دین خود تقلید میکنند و اگر مجتهد ایشان بنویسد که در اصول دین تقلید جائز نیست، نه مقلّدین او گوش باین فتوی میدهند، ونه خود آن مجتهد باین فتوایش عمل میکند و باز در اصول دین فتوی میدهد و مقلّدین او می‌پذیرند. چنانکه یکی از مجتهدین زمان ما نوشته: تقلید در اصول دین جائز نیست و خود فتوی داده که امام مانند **خدا** همه جا حاضر و ناظر است، و مجتهد دیگری مانند او فتوی داد بر ضدّ صد آیهٔ از **قرآن** که امام خالق و مکوّن جهانست و میتواند چیزی را از عدم بوجود آورد وبواسطهٔ قدرتیکه خدا باو عطا کرده ولایت تکوینی دارد، و چون ایشان بچنین کفریات و شرکیّات فتوی داد، عموم عوام پذیرفتند، زیرا مقلّدند و عقاید حقّه را از روی مدارک نمیدانند وچون بتقلید عادت کرده‌اند لذا حوصلهٔ تحقیق ندارند. و لذا بیشتر عقائدو اعمالیکه دارند موهومات وخرافات میباشدواز اسلام نیست.

ضرردهم- دکّان دینی

ما بمجتهدین حقیقی ایرادی نداریم ولی در اثر تقلید عوام و دادن وجوهات، هر طالب دنیا و نااهلی بفکر مرجعیّت و گرفتن وجوهات افتاده. حال آن وجوهات مدرک دینی دارد یا ندارد بحثی است جدا، ما کاری نداریم، ولی اکثر در راه هوی و هوس و تحکیم مرجعیّت صرف میشود و فرزندان واصحاب او منزلها خریده و دستگاهی راه انداخته و درباری ساخته و در هر شهر وکلائی گذاشته که کاری ندارند جز رفتن درب دکّان این و آن و

حساب اموال مردم زحمتکش را کشیدن، فلان زن چرخ ریس و فلان بارکش قدخمیده نیز باید مقداری از اموال خود را بدهد تا مال او حلال شود، و آقا هرچه خواست بهرکس میل دارد خصوصاً بمتملّقین و چاپلوسان بدهد، تا آنان در منبرها تعریف کرده و نظر مردم عوام را نسبت باو جلب کنند، و حتّی در مشاهد پول بخدّام آستانه میدهند که زوّار را برای حساب مال نزد آقا ببرند. من خود سیّدی را بنام میلانی سراغ دارم چون از نجف برگشت و بمشهد آمد، نان خالی نداشت آقایان و طلّاب مشهد پیشنهاد کردند که ما حاضریم کتب خود را بفروشیم و شما را اداره کنیم که درمشهد بمانید، و اکنون پس از چند سال فرزند او میلیونها ملک خریده، و او با این خرابکاریها خود را واجب الاطاعه و نایب الامام وسلطان بی‌تاج و تخت میداند و با حکومتها در ظاهر مخالفت میورزد، و همواره بر گردن مردم ساده‌لوح سوار است، با اینکه پیغمبران خدا و امامان(ع) کار میکردند، اینان کاری ندارند جز ریاکاری و گرفتن اموال مردم بنام فقرا و ایتام، و صرف تعیّنات خود، و هرکس بملاقات آقا برود اگر وجوهات آورده اذن ملاقات میدهد و إلّا فَلا. و باضافه هزاران حکم غیر مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آورده اند، اگر زمان رسولخدا (ص) محرّمات صد بوده فعلاً زمان ما هزار شده، ودین مشکل سنگینی که **قرآن** مخالف آنست آورده اند. پس ملّت باید بیدار شود و زیر بار احکام سنگین ایشان نرود. **خدای‌تعالی** در وصف رسول خود در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵۷ فرموده: **وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ**، یعنی: «این پیغمبر برمیدارد از ایشان بارهای سنگین و غلهائیکه بر گردهٔ ایشان بوده (از طرف پیشوایان و احبارشان)» اسلام دینی سهل و ساده بوده، ولی اینان آنقدر احوط و اقوای بر آن افزوده و آنقدر شاخ و برگ برای آن تراشیده اند که بکلّی عوض شده.

ضرر یازدهم- ایجاد اختلاف

یکی از زیانهای بزرگ تقلید ایجاد اختلاف میان مسلمین است، آن مجتهد میگوید نماز جمعه واجب عینی است، مجتهد دیگر

میگوید واجب تخییری است ، سوّمی میگوید حرام است ، چهارمی میگوید مستحبّ است ، پنجمی میگوید مکروه است . آن مجتهد می گوید فرو رفتن در آب مبطل روزه است ، دیگری میگوید مبطل نیست . و همچنین در اکثر مسائل اختلاف دارند ، و کمتر مسئله‌ای است که مورد اختلاف نباشد . شما عروة الوثقی را با حواشی آن ، و یا کتاب منهاج الکرامة ، و یا مختلف علّامه را ملاحظه کنید تا باختلاف فقها در اکثر مسائل پی برید . آیا خدا أمر باختلاف کرده و اینان اطاعت خدا میکنند ، و یا خدا از اختلاف نهی کرده و اینان عصیان خدا کردند . أمیرالمؤمنین **علی** (ع) در خطبهٔ ۱۸ در ذمّ اختلاف علماء در فتوی فرموده : تَرِدُ عَلیٰ أَحَدِهِمُ الْقَضِیَّةُ فِی حُکْمٍ مِنَ الْأَحْکَامِ فَیَحْکُمُ فِیهَا بِرَأْیِهِ ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْکَ الْقَضِیَّةُ بِعَیْنِهَا عَلیٰ غَیْرِهِ فَیَحْکُمُ فِیهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ، ثُمَّ یَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذٰلِکَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِی اسْتَقْضَاهُمْ ، فَیُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِیعًا. وَإِلٰهُهُمْ وَاحِدٌ ! وَ نَبِیُّهُمْ وَاحِدٌ ! وَ کِتَابُهُمْ وَاحِدٌ ! أَفَأَمَرَهُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ ! أَمْ أَنْزَلَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ دِینًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلیٰ إِتْمَامِهِ ! أَمْ کَانُوا شُرَکَاءَ لَهُ ، فَلَهُمْ أَنْ یَقُولُوا ، وَ عَلَیْهِ أَنْ یَرْضیٰ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ دِینًا تَامًّا فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَنْ تَبْلِیغِهِ وَ أَدَائِهِ وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ یَقُولُ : / مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ / وَ فِیهِ تِبْیَانٌ لِکُلِّ شَیْءٍ ، وَ ذَکَرَ أَنَّ الْکِتَابَ یُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا ، وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِیهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ : / وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا /. یعنی : « قضیّه‌ای بر یکی از این علماء درحکمی از احکام وارد میشود ، او در آن قضیّه حکم میکند برأی خود ، سپس همان قضیّه بعینه بر دیگری وارد میشود او بخلاف قول اوّلی حکم میکند ، سپس همهٔ ایشان نزد آنکه بایشان قضاوت داده (تصدیق اجتهاد و قضاوت ایشان را کرده) جمع میشوند او رأی همه را صواب میشمرد و حال آنکه **خدای** ایشان یکی و **پیغمبر**شان یکی ، و کتابشان یکی ، و دینشان یکی است . آیا **خدا** یتعالی ایشان را أمر باختلاف کرده است و ایشان از او اطاعت کرده‌اند و یا **خدا** ایشان را نهی از اختلاف کرده و آنان عصیان نموده‌اند ، و یا

خدا دین ناقصی فرستاده که بکمک ایشان آنرا کامل و تمام‌کند و یا اینان شریکان خدایند برای اتمام دین او، که ایشان بگویند و خدا بپذیرد، و یا **خدای** سبحان دین تامّ‌وتمامی نازل کرده و رسول او از رسانیدن کوتاهی نموده، و حال آنکه **خدای** سبحان فرموده‌است :/ ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی‌را /، و فرموده‌است :/بیان هر چیزی در این **قرآن** است /، و یادآوری نموده که بعضی از آیات آن بعض دیگر را تصدیق میکند، ودرآن اختلافی نیست، پس فرموده: /واگر از نزد غیرخدا بود اختلاف بسیاری درآن می‌یافتند /.»

نویسنده گوید تعجّب است با این کلام، چگونه شیعیان او بر خلاف قول او از چنین مجتهدان تقلید کرده و بیدار نمی‌شوند، بعضی از مردم برای عذرتراشی میگویند اختلاف در فروع اشکالی ندارد. جواب این است که اشکال شدید دارد، و حضرت همین‌اختلاف در فروع را مذمّت کرده، زیرا در زمان او مردم اختلاف دراصول دین نداشتند. خطبهٔ امام در مذمّت اختلاف درحکم است نه دراصول دین، وحال آنکه کسی حقّ صدور حکم ندارد جز **خدا**.

حقّ صدورحکم منحصر به خداست

قرآن میزان است برای تعیین حقّ و باطل چنانچه‌در سورهٔ شوری آیهٔ ۱۷ فرموده: **أَللّٰهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِیزٰانَ**،یعنی: «خدا آنستکه نازل نموده این قرآن و میزان‌را بحقّ» پس هر مطلب دینی باید با **قرآن**سنجیده شود،اگر موافق قرآن باشد صحیح و إلّا باطل است، زیرا **رسول خدا** (ص) ویا امام و یا مجتهد حقّ ندارند چیزی بر خلاف **کلام‌خدا** و بر ضدّآن بگویند **قرآن** برای بیدارکردن و هشیارنمودن و چشم بصیرت را بازکردن آمده نه برای تقلید و با چشم بسته بدنبال این وآن رفتن.در سورهٔ یوسف آیهٔ ۱۰۸ فرموده: **قُلْ هٰذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اللّٰهِ عَلیٰ بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی**، و در سورهٔ جاثیه در وصف قرآن در آیهٔ ۲۰ فرموده: **هٰذا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ.**

یعنی این **قرآن** برای بصیرت هر انسانی آمده، مگراینکه مقلّد از کلمهٔ **ناس** و انسان خارج باشد.البتّه او هم انسان است. بمقلّدیکه بخواهد دست از کوری بردارد و بینا شود،باید گفت **خدا** در سورهٔ یوسف آیهٔ ۴۰ فرموده :**إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّٰهِ**، یعنی:کسی حقّ اظهار حکم ندارد جز خدا. و در سورهٔ کهف آیهٔ ۲۶ فرموده :**وَ لاٰيُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً**.یعنی: خدا هیچکس را شریک درحکم و وضع قانون قرار نداده. پس آنکه با امام میگوید :**اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا شَرِيكَ الْقُرآنِ**، مخالفت با قرآن کرده است، شما ملاحظه کنید باستناد روایات مجعوله هزاران حکم و مطالب ضدّ قرآنی بوجودآورده اند و مردم بی‌خبر از **قرآن** در اثر تقلید همه را پذیرفته اند.ما می‌پرسیم آیا رسولخدا (ص) حقّ صدور رأی و یا ایجاد حکم ازخودش داشت یا خیر؟ آیا او میتواند چیزی را حرام کند یا خیر؟ قرآن میگوید: خیر. در اول سورهٔ تحریم فرموده :**يٰا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ**، یعنی: هان، ای پیغمبر، چرا حرام میکنی آنچه را خدایت حلال کرده برای تو. جائیکه رسولخدا(ص) حقّ وضع حکم ندارد، چگونه دیگران دارند؟ دراینصورت چرا برای قبور و حرم اولاد او صدها حکم تحریم جعل نموده اند و میگویند دخول حایض در حرم و رواق آنان حرام و دخول جنب حرام ودخول نفساء حرام است؟ آیا این احکام برای حرم و رواقها در زمان رسول خدا (ص) نازل شده و یا پس از صدها سال پس از ساختن حرمها،این احکام نازل شده؟ آیا زنان و کنیزان رسولخدا (ص) وأئمّه علیهم السّلام درخانهٔ ایشان جنب و حائض و نفسا نمی‌شدند و یا فوری أمر باخراج میشدند؟ آیا این احکام در کتاب خدا و رسول است و یا ساختهٔ دیگران ؟ مردم نمیدانند زیرا مقلّدند. آیا آیهٔ: **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ**... در قرآن نیست؟ آیا در اسلام تقلید واجب شده یا تعلیم و تعلّم ؟

تعلیم و تعلّم واجب ، وتقلید حرام است

اسلام دین تعلیم و تعلّم است . رسولخدا(ص) فرموده : **طَلَبُ**

اَلْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ. در آیهٔ ۲ سورهٔ جمعه حقّ تعالی فرموده: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. یعنی: خدا یتعالی درمیان بیسوادان رسولی از خودشان برانگیخت که برای ایشان کتاب او را تلاوت کند و پاکیزه‌شان نماید و علم وحکمت بایشان بیاموزد، طبق این آیه وظیفهٔ رسول یاددادن علم وحکمت است، علما نیز باید بُرسولخدا (ص) اقتدا کنند نه اینکه در عوض تعلیم وتعلّم، مردم را بتقلید وادارند. آیا اخذ فتوای بدون فهم دلیل، علم است؟ رأی مجتهد ظنّی است و گرفتن رأی ظنّی علم نیست. تعلیم و تعلّم عبارتست از یادگرفتن چیزی از مدرک ودلیل، ولی تقلید گرفتن رأی است بدون مدرک و دلیل. پس تعلیم و تعلّم با تقلید تفاوت بسیار دارد. بسیاری از مردم برای رفع مسئولیّت در قیامت و رفع مؤاخذهٔ إلهی یک رساله میگیرند و در منزل میگذارند تا ده سال و اصلاً نمیدانند در آن رساله چیست، فقط وجدان خود را قانع کرده و از کتاب خدا و سنّت رسول بکلّی بی‌خبر مانده و بآن کاری ندارند. یکمرتبه پس از ده‌سال خبر میرسد که آن مجتهد صاحب رساله فوت شده و رسالهٔ او بدرد نمیخورد. اینان چگونه دل خود را خوش کرده‌اند، أمیرالمؤمنین(ع) در کلمات قصار نهج البلاغه فرموده: اَلنَّاسُ ثَلاٰثَةٌ: فَعٰالِمٌ رَبّٰانِیٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلىٰ سَبِيلِ نَجاٰةٍ، وَ هَمَجٌ رَعاٰعٌ أَتْبٰاعُ كُلِّ نٰاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجَؤُوا إِلىٰ رُكْنٍ وَثِيقٍ. یعنی: مردم سه دسته‌اند: عالم ربّانیّ، و متعلّم یعنی دانشجوئی که با کسب علم راه نجات را میجوید، دستهٔ سوّم مگسهای آلوده‌ایکه بنور علم روشن نشده و بتکیه‌گاه محکمی پناه نبرده‌اند. حال ما از مردم مقلّد میپرسیم شما ازکدامیک از این سه دسته میباشید؟ پس چرا خود را بنور علم روشن نکرده و داخل فرقهٔ سوّم مانده‌اید؟ آیا قول امام خودرا قبول ندارید؟ خدا در سورهٔ رعد آیهٔ ۱۹ فرموده: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمىٰ. یعنی آیا آنکه میداند که آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده حقّ است و بآن دانا شده

مانند کسی است که او کور است؟

حال ای اهل تقلید شما بآیات قرآن دانائید یا کورید؟

امام صادق (ع) باصحابش فرمود: عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِيْنِ اللّٰهِ وَلَاتَكُوْنُوْا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ لَمْ يَنْظُرِ اللّٰهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَلَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلاً. یعنی: «بر شما واجب است در دین خدا دانا و فقیه شوید و مانند اعراب بیابانی نباشید زیرا هرکس به‌دین خود دانا نشود خدا روز قیامت نظر رحمت باو نکند و عمل او را نپذیرد.» و صدها روایت دیگر وارد شده که باید دین را تعلّم نمود نه تقلید. خدا یتعالی تمام جهان را خلق نمود تا بشر عالم گردد، و در سورهٔ طلاق آیهٔ ۱۲ فرموده: اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْا. یعنی: «خدا خلق نمود هفت طبقهٔ آسمان را و همچنین زمین را مانند آنها، فرمان را نازل میکند بین آنها، تا دانشمند شوید.» دین اسلام تعلّم علم را واجب و درمقابل از تقلید مذمّت کرده و تقلید را عبادت غیر خدا و شرک شمرده. در آیهٔ ۷۹ سورهٔ آل‌عمران فرموده: مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتٰابَ وَ الْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُوْلَ لِلنّٰاسِ كُوْنُوْا عِبٰادًا لِي مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ لٰكِنْ كُوْنُوْا رَبّٰانِيِّيْنَ بِمٰا كُنْتُمْ تُعَلِّمُوْنَ الْكِتٰابَ وَ بِمٰا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ. یعنی: بشری که خدا با وکتاب و حکمت و نبوّت داده حقّ ندارد بگوید بندگان من شوید (یعنی احکام مرا بپذیرید بدون اذن خدا) ولیکن بگوید خدا پرست باشید بواسطهٔ یادگرفتن و تعلّم کتاب خدا و بواسطهٔ خواندن درس آن.

اخبارمتواتره در ذمّ تقلید

ما چند خبری برای نمونه از کتاب سفینهٔ مرحوم فیض صفحهٔ ۷۰ که ایشان از کتاب کافی و سایرکتب معتبرهٔ شیعه جمع نموده اند، دراینجا برای اتمام حجّت می‌آوریم:

۱- امیرالمؤمنین علی(ع) فرموده: يٰا مَعْشَرَ شِيعَتِنَا الْمُنْتَحِلِيْنَ وِلَايَتَنٰا إِيّٰاكُمْ وَ أَصْحٰابَ الرَّأْيِ فَإِنَّهُمْ أَعْدٰاءُ السُّنَنِ. یعنی: ای گروه شیعیان ما و منسوب بدوستی ما بپرهیزید از صاحبان

رأی ، زیرا ایشان دشمنان سنّتهای اسلامند .

۲ـ در نهج البلاغه خطبهٔ ۵۰فرموده :إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ. یعنی: آغاز فتنه‌ها آرائی است که پیروی شود و احکامی است که ساخته گردد.

۳ـ امام محمّد باقر(ع) فرموده :مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ اللَّهَ بِمَا لَايَعْلَمُ وَ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِمَا لَايَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ. یعنی: هرکس مردم را فتوی برأی خود دهد پس محقّقاً دین خدا را بآنچه نمی‌داند بدست آورده وهرکس دین خدا را بنادانی آورد با خدا ضدّیّت کرده است .

۴ـ امام صادق(ع) فرموده : مَنْ دَانَ اللَّهَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرُهُ فِي أَرْتِمَاسٍ یعنی: آنکه برأیِ خود دین‌داری‌کند همواره در ضلالت است .

۵ـ امام محمّد باقر(ع) فرموده :لَوْ حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا ضَلَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا . یعنی: «اگرما برأی خود حدیث گوئیم گمراه میباشیم مانند گمراهی پیشینیان.» خوانندهٔ عزیز جا شیکه رأی امام محمّد باقر(ع) طبق این حدیث جایز نباشد رأی سایر علماء بطریق اولی گمراهی است .

۶ـ امام جعفرصادق(ع)فرمود :أَنْهَاكَ عَنْ خَصْلَتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلَكَ الرِّجَالُ أَنْهَاكَ أَنْ تُدِينَ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ وَ تُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَاتَعْلَمُ .یعنی: تورا از دوخصلت نهی میکنم که درآن دو ،مردان بزرگ هلاک شده‌اند، تورانهی میکنم ازاینکه دین باطلی بنام دین خدا اختیار کنی و یامردم راباًنچه نمیدانی فتوی دهی.

۷ـ امام موسی بن جعفر(ع) فرموده: مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. یعنی: هرکس برأی خود نظر کند هلاک شده و آنکه کتاب خدا و گفتار پیغمبرش را رها کند کافراست .

۸ـ امام جعفر صادق(ع) فرموده :كُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ یعنی: هرکس فتوی دهد ضامن فتوای خود است .

۹ـ امام جعفر صادق (ع) فرموده :إِنَّا إِذَا وَقَفْنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى قُلْنَا يَا رَبِّ أَخَذْنَا بِكِتَابِكَ وَ قَالَ النَّاسُ رَأَيْنَا

رَأْیَنا. یعنی: چون ما در حضور پروردگار بایستیم برای حساب و کتاب، گوئیم پروردگارا ما بکتاب تو تمسّک جستیم و مردم گویند برأی خود عمل کردیم.

۱۰ـ امام جعفر صادق(ع) فرموده درتفسیرآیهٔ ۳۱ سورهٔ توبه: **إِتَّخَذُوٓا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَآ أُمِرُوٓا إِلَّا لِيَعْبُدُوٓا إِلٰهًا وٰاحِدًا لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**. «یعنی: علما و مقدّسین خود را ارباب بجز خدا گرفتند و حال آنکه مأمور نبودند جز بعبادت إله واحد یعنی مقصد واحد (معلوم میشود بزرگان دین را درحوائج مقصدقراردادن مانند عبادت ایشانست و شرک و کفر میباشد چون **إِلٰه** بمعنی **مٰا يُقْصَدُ إِلَيْهِ فِي الْحَوٰائِجِ**، میباشد) نیست معبودی و مقصدی جز او، منزه است از آنچه شریک او قرار میدهند» امام فرموده دراینجا علماء ومقدّسین یهود ونصاری، ایشان را بعبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت میکردند ایشان نمی‌پذیرفتند ولکن برای ایشان احکامی آورده‌اند و ایشان پذیرفتند وهمین کار عبادتشان محسوب شده و بشرک وارد شدند، ولی متوجّه نشدند.

نویسنده گوید در زمان ما عدّه‌ای از نصاری بنام ارتدوکس بیدار شده‌اند و دیگر تقلید از کشیشان و علماء خود را روا نمی دانند و علیه خرافات کشیشی قیام کرده‌اند و میگویند ما خدا و انجیل و حضرت مسیح را قبول داریم ولی کشیش لازم نداریم. ای کاش مسلمین نیز بیدار شوند و برای حفظ **کتاب‌خدا** وتعلّم آن قیام کنند و بجهاد و پیکار از زیر بار احکام وآراء وبلکه خرافات بیرون روند و از آراء بشری خود را نجات دهند. ولی متأسّفانه أمّت اسلام مانند یهود ونصارای اوّلیّه دست از کتاب خدا کشیده و بتقلید بدون مدرک چسبیده‌اند ولذا خدا پس از آیهٔ فوق که در کفر اهل کتابست خطاب بمسلمین نموده برای بیدار کردن آنان میفرماید: **يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوٓا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ**. «یعنی: آهای مؤمنین، بسیاری از علماء و مقدّسین محقّقاً اموال مردم را به باطل میخورند و از راه خدا باز میدارند.»

مؤلّف گوید علمای زمان ما مال مردم را بزور و غصب و سرقت نمیخورند، بلکه بعضی بنام سهم امام و سایر وجوه جعلیّهٔ شرعیّه، مال مردم را حیف و میل میکنند. حال کسی که میگوید من مسلمان و یا شیعه میباشم چگونه این همه آیات و اخبار را ندیده گرفته، باز بدنبال رأی این و آن میرود و دین خود را از کتاب خدا و سنّت رسول نمیگیرد؟ آیا نمیداند که برای تقلید هیچ مدرکی نیست؟

آیا تقلید مدرکی دارد؟

با دلائل بسیار ثابت شد که تقلید از آراء امر باطلی است. حال باید دید که مدّعیان وجوب تقلید مدرکی دارند یا خیر؟ زیرا مدّعی باید مدرک بیاورد نه منکر. ما مدارک آنان را که بخیال خود نوشته‌اند در اینجا میآوریم تا خواننده خود قضاوت کند:

اوّل- خبر واحدی است که راوی از توقیع یعنی از نامهٔ امام زمان در زمان غیبت نقل کرده و خود امام را ندیده، ولی نامه‌ای دیده که در آن نوشته شده: **وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ أَحَادِيثِنَا**. یعنی: «در پیش آمدهائی که واقع میشود براویان اخبار ما رجوع کنید.» این خبر اگر راست باشد دلالت بر تقلید ندارد، خصوصًا در احکام دین، زیرا فرموده: درحوادثی که رخ میدهد رجوع براویان اخبار کنید، و نفرموده در احکام دین، احکام دین که ازحوادث نیست، احکام دین ثابت و پابرجا بوده قبل از این توقیع، و تا روز قیامت خواهد بود.

ثانیًا: راویان اخبار مجتهد نبوده‌اند اصلاً راوی حدیث لازم نیست مجتهد باشد، زیرا نامهای راویان اخبار در کتب رجال وحدیث ذکر شده هیچکدام مجتهد نبودند. پس این توقیع که کاتب آن دیده نشده مربوط باجتهاد و تقلید نیست.

ثالثا: دراین توقیع امر شده براویان رجوع کنید برای تعلم و تعلیم نه برای تقلید. باضافه راویان حدیث را حجّت قرار داده در صورتیکه قرآن میگوید پیروی از انبیا حجّت نیست

دوّم- خبری مجعول است که در تفسیر جعلی بنام امام حسن عسگری(ع) در ذیل آیهٔ ۷۸ سورهٔ بقره: **وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ**

الْكِتٰابَ إِلّٰا أَمٰانِيَّ وَ إِنْهُمْ إِلّٰا يَظُنُّوْنَ. «یعنی: بعضی از ایشان بیسوادند که از کتاب آسمانی خود چیزی نمیدانند جز آرزوهای خیالی، و نیستند جز اهل گمان.» این آیه در مذمّت تقلید عوام یهود است که از کتاب آسمانی خود چیزی نمیدانستند جز آرزوها، و تماماً اهل گمان بودند و علمی بمطالب دین خود نداشتند مانند ملّت ما. پس این آیه ردّ است بر اهل تقلید و مذمّت میکند کسانی را که بواسطهٔ تقلید، از کتاب آسمانی خود بی خبر بودند و بدنبال گمان رفتند، در ذیل این آیه گوید: فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوٰامِنٰا مِثْلَ هٰؤُلاٰءِ الْفُقَهٰاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُوْدِ الَّذِيْنَ ذَمَّهُمُ اللّٰهُ بِالتَّقْلِيْدِ فَأَمّٰا مَنْ كٰانَ مِنَ الْفُقَهٰاءِ صٰائِنًا لِنَفْسِهِ، حٰافِظاً لِدِيْنِهِ، مُخٰالِفاً عَلٰى هَوٰاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلاٰهُ، فَلِلْعَوٰامِ أَنْ يُقَلِّدُوْهُ. یعنی: هرکس از عوام مسلمین از چنین فقهاء تقلید کند مانند یهود خواهد بود، که خدا ایشانرا مذمّت کرده بسبب تقلید، و أمّا هرکس از فقها که خود را نگهدارد و دین خود را حفظ کند و با هوای نفس مخالفت ورزد و بأمر مولای خود اطاعت کند بر عوام لازم است که از او تقلید کنند. این خبر **اوّلاً**: دلالت دارد بر مذمّت تقلید از رأی ظنّی، پس صدر حدیث ردّ است بر اهل تقلید و موافق همان آیه است که این حدیث در ذیل آن آمده، ولی ذیل این حدیث مخالف آیه است و أمر بتقلید میباشد و باید ذیل را رها کرد چون مخالف با آیه میباشد.

ثانیاً: تفسیریکه این خبر در آن ذکر شده مجعول است و بطور مسلّم از امام عسکری(ع) نیست، اگر کسی دروغها و خرافاتیکه در این تفسیر وجود دارد ببیند خواهد گفت این چگونه امامی است که از همه چیز بی اطّلاع بوده، در کتاب **اخبار الدّخیله** که مؤلّف آن عالم جلیل متبحّر آقای حاج شیخ محمّدتقی شوشتری است از صفحهٔ ۱۵۲ تا ۸۰ صفحه دروغها و جهالتهای روشن و چیزهای بر خلاف تواریخ آنرا نشان داده و میگوید اگر این کتاب راست باشد باید گفت اسلام از ریشه دروغ است و از **غضائری** که استاد نجاشی و از بزرگان علم رجال است نقل کرده که او گفته راوی این تفسیر **ضعیف** و **کذّاب** است و این **کذّاب** این تفسیر را روایت کرده از

دو نفر مرد **مجهول** و می‌نویسد در این تفسیر **منکراتی** است .از آنجمله در این تفسیر آمده که حجّاج‌بن یوسف‌که حاکم از طرف عبدالملک بوده در عراقین ، چندین مرتبه خواست مختاررا بقتل برساند و موفق نشد تا اینکه نامه از عبدالملک میآمدکه او را رها کن ، درصورتیکه مختار در سنهٔ ۶۷ بدست مصعب بن زبیر در زمان تسلّط ابن زبیر بر عراقین کشته‌شده‌بود ، قبل از آن که نامی از حجّاج باشد ، و حجّاج چندسال بعد در سنهٔ ۷۵ بر عراقین حکومت‌پیدا کرد. و میگوید چگونه امام از تاریخ بی‌اطلاع بوده ، پس‌ثابت کرده که این تفسیر مملوّ از **کذب و خرافات** است و شأن امام أجلّ است از چنین کتابی. هرکه‌خواهد بکتاب **اخبار الدّخیله** مراجعه‌کند. حال باید دید با روایت چنین کتابی میتوان بر خلاف **کتاب خدا و سنّت** رسول(ص) استدلال کرد و تقلیدی را که **خدا** نهی کرده اثبات‌نمود؟ البتّه خیر.

ثالثاً : این خبر ضدّ آن آیه است‌که در ذیل آن واردشده : آیه میگوید بدنبال تقلید مرو ، ولی این خبر میگوید تقلیدرواست. اگر بخود آیه عمل کنیم بهتراست از عمل بخبر مجعولی.

رابعاً : این خبر حواله بمجهول و بلکه حواله بمحال‌کرده ،زیرا مردم چه‌میدانند و از کجا بشناسند* فقیهی را که مخالف‌هوای نفس‌باشد؟ چه بسیار کسانیکه ظاهراً برای ریا وگول‌زدن مردم زاهد شده‌اند.

خامساً : این خبر بیان نکرده در چه چیز تقلید کنند در افعال و اعمال او و یا در امور دین و یا امور عرفی؟ این خبر مبهم گذاشته مثلا اگر او سه زن گرفت‌تو هم سه زن بگیر یا اگر او بزراعت‌پرداخت‌توهم زراعت‌کن. اصلاً در چیزهائیکه **خدا** و **رسول** بیان کرده‌اند تقلید این و آن جاندارد و موجب‌پشیمانی‌وخلود دوزخ‌است . چنانکه اهل دوزخ در آیهٔ ۶۶ سورهٔ احزاب میگویند: **یٰا لَیْتَنٰا أَطَعْنَا اللّٰهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاَ.** یعنی ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت‌کرده‌بودیم و دنبال دیگران واطاعت‌آنان نمیرفتیم.

سادساً : صاحب‌کفایة‌الأصول میگوید این خبر دلالت‌بروجوب تقلید ندارد و لفظ وجوب‌درآن نیامده ، باضافه معنی تقلید قبول

احکام او نیست ، بلکه تقلید اینست که هرکاری اومیکند،دیگران نیز بکنند چنانچه ذکر شد .

سوّم- اخباریست که دلالت بر جواز فتوی داردمانند خبریکه امام به ابان بن تغلب فرموده بنشین در مسجد و فتوی بده ، و باین خبر تخصیص داده اند حرمت پیروی ظنّ را ، و گویند پیروی ظنّ حرام است جز دراینمورد معلوم میشود حرمت پیروی ظنّ را همه قبول دارند. جواب این خبر اینا ستکه :

اوّلاً : قرآن و اخبار بسیاری نهی نموده از فتوی دادن، و این خبر معارض با **قرآن** است و مردود و مطرود خواهد بود.در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۷ فرموده :**يَسْتَفْتُوْنَكَ فِي النِّسَآءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ.** و در آیهٔ ۱۷۶ فرموده :**يَسْتَفْتُوْنَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ.** که در این آیات از **رسولخدا** (ص) فتوی میخواستند ، **خدا** در جواب فرموده : بگو **خدا** فتوی میدهد نه رسول او.جائیکه رسولخدا(ص)حقّ فتوی ندارد چگونه ابان فتوی بدهد. و امام **باقر**(ع) فرموده : **مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ ضَادَّ اللّٰهَ.** پس باید گفت آن خبریکه امام بفلانکس فرموده فتوی بده شاید فتوای او با ذکردلیل بوده که همان تعلیم و تعلّم میشود.

بهرحال این خبر نمیگوید مردم علم دین نیاموزندوبدنبال فتوی بروند وکتاب **خدا** را مهجور گذارند و مشمول آیهٔ ۳۰ سورهٔ فرقان: **وَ قَالَ الرَّسُوْلُ يٰا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوْا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوْرًا،** قرار گیرند.

ثانیاً : امام با او گفته است فتوی بده، این تکلیف شخص او بوده بدیگران چه مربوط است . باضافه بدیگران نفرموده بروید از ابان تقلیدکنید. پس چنین خبری دلیل برجواز تقلید نمیشود.

چهارم- دلیل عقلی است که میگویند چون همه کس وقت ندارد و نمیتواند تحصیل اجتهاد کند ناچار باید تقلید کند، زیرا باید دنیای خود را اداره کند. و این دلیل صحیح نیست وچندین جواب دارد :

۱- هرکس وقت ندارد لازم نیست تقلید کند و نه اجتهادکند بلکه

چند مسئلهٔ محل احتیاج خودرا تعلّم کند و ازعالم بقرآن و سنّت دلیل بخواهد و یا بکتابی چون احکام القرآن رجوع کند، و این آسانتر است از تقلید اعلم، چنانکه بیان خواهدشد.

۲ـ مراجع تقلید میگویند در اصول دین و عقاید باید اجتهاد کنید و تقلید جایز نیست. چگونه کسی که وقت ندارد و باید بدنیای خود برسد در عقائد اجتهاد کند با اینکه در هر عقیده اقوال مختلفه واردشده، و هر قولی دلائل متعدّدهٔ فکری و عقلی دارد. اینجا وقت او کفاف می‌دهد ولی در تعلّم بعضی از مسائل فرعی که آسانتراست وقت ندارد. پس در مسئلهٔ فرعی نیز باید تحقیق و تعلّم نماید.

۳ـ شما تقلید اعلم را واجب میدانید و تشخیص اعلم اگر محال نباشد از هر مسئله‌ای مشکلتر است، و تعلّم مسئله‌ای محلّ احتیاج از تشخیص اعلم آسانتر است، زیرا مانند زمان ما که ده نفر مجتهد در بلاد اسلامی میباشد و هریک مدّعی اعلمیّت است، زیرا رساله از خود نشر کرده و تقلید اعلم را واجب میداند معلوم میشود خود را اعلم دانسته که رساله برای مقلّدین نوشته، حال بگوئید این ده مجتهد که غالباً در یک حوزه بوده‌اند چگونه خودشان ندانسته‌اند که اعلمشان کیست که باید دیگران تشخیص دهند؟

و اگر خودشان ندانسته‌اند چگونه مقلّدشان بشناسند؟ میگویند هرکس شهریّه بیشتر بدهد او اعلم است. و اگر بگوئید این ده نفر اعلم را میشناسند ولی کتمان میکنند، گوئیم کسی که حقّی را کتمان کند عادل نیست و در نتیجه تقلید او حرام است. حال آن عوامیکه وقت اجتهاد ندارد اگر مسئلهٔ محلّ احتیاج خود را از روی مدرک تعلیم کند برای او آسانتر است از پیدا کردن اعلم. یک مسئله را با مدرک یادگرفتن بهتر از هزار مسئلهٔ تقلیدی بدون مدرک است. چنین کسی که حکم خدا را از کتاب و سنّت یادگرفته نه مبتلا بفوت مجتهد و تغییر رساله میشود، نه گرفتار تغییر رأی و نه باختلاف و سرگردانی گرفتار میشود.

۴ـ رأی مجتهد حکم خدا نیست و لذا بمردن او حکم او از بین میرود و تقلید او جائز نیست و لذا متقدّمین از علماء حتّی

أئمّهٔ هُدیٰ (ع) رسالهٔ تقلیّدیه نداشتند و مردم صدر اسلام چه‌کار میکردند، این عوام باید همان کار را بکند. آنان از کتاب خدا و سنّت رسول یاد میگرفتند، و لواینکه بی‌سواد بودند. با اضافه علم‌دین مانند علم طبّ نیست که یکنفر دکتر برای محلّی کافی باشد بلکه علم دین بر همه کس واجب است که مسائل محلّ احتیاج خود را یاد گیرد. رسولخدا (ص) فرموده: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ**. میگویند باید به متخصّص رجوع کرد جواب این است که علم دین بر هر کس واجب عینی و واجب کفائی نیست

۵ـ فتوای مجتهد ظنّی است و حقّ‌تعالی از اتّباع ظنّ نهی شدید نموده، در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۴۸ فرموده: **إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ**. یعنی: پیروی نمیکنید جز گمان را و نیستید شما مگر اهل حدس و تخمین. و درجای دیگر فرموده: **بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ**. و مذمّت کرده از پیروی آراء ظنّی، و در بسیاری از آیات قول بدون علم را تحریم نموده، در سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۳ فرموده: **قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ ... وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**. یعنی بگو همانا پروردگارم حرام کرده فواحش را، و حرام کرده گفتن آنچه را نمیدانید. و أمیر المؤمنین **علی** (ع) در خطبهٔ ۱۷ و ۱۸ و ۸۵ و ۸۶ و خطب دیگر نهج البلاغه از اظهار رأی و پیروی آن مذمّت کرده، چگونه پیروان او برخلاف قول او بلکه بر خلاف قول خدا یکعدّه اظهار رأی و عدّهٔ دیگر پیروی میکنند. پس عوام باید تعلّم دین از **کتاب و سنّت** کند تا ثواب و سعادت دنیا و آخرت را ببرد ما کتاب احکام القرآن را برای اتمام حجّت و رفع سرگردانی عوام و تعلّم ایشان نوشتیم بآن مراجعه شود.

۶ـ غالب مجتهدین تغییر رأی میدهند اگر رأی اوّل ایشان صحیح بوده پس رأی دوّم باطل است واگر رأی دوّم صحیح باشد پس رأی اوّل باطل بوده.

علی (ع) در خطبهٔ ۱۷۴ نهج البلاغه فرموده: **إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَامًا أَوَّلَ، وَ يُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَامًا أَوَّلَ... وَلٰكِنِ الْحَلَالُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ، وَ الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ**. یعنی: مؤمن حلال میداند آنچه را سال اوّل حلال دانسته و حرام میداند آنچه

را سال اوّل حرام دانسته. و رسولخدا (ص) فرموده: **حَلاٰلُ مُحَمَّدٍ حَلاٰلٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ، وَحَرٰامُهُ حَرٰامٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ**. یعنی تا قیامت تغییر نمیکند. آیا از کسیکه چیزی را گاهی حلال وگاهی حرام میداند میتوان تقلیدکرد؟ آیا تقلید از **کتابخدا** بهتر نیست؟ آیا از تغییر آراء بشری و تبدیل رساله‌ها راحت شدن بداست؟ **خدا** فرموده: **وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ**. آیا رسالهٔ خدا آسان نیست؟ یکعدّه از نصاری از حمل بار کشیشان خسته شدند وگفتند ما خدا و عیسی(ع) را قبول داریم و از دستگاه استحمارکشیشی بیزاریم. آیا ممکن است مسلمین نیز بیدار شوند؟ مسائل اسلامی اکثر ضروری و بدیهی و محلّ اجماع مسلمین است، اصلاً احتیاج باجتهاد و تقلید ندارد. این مدّعیان اجتهاد تماماً مقلّددفقهاء سابقند در اصل فتوی،و در مقام عمل مقلّد عوامند و بمیل عوام فتوی میدهد، یعنی هرطوریکه عوام میل دارد ایشان طبق رضای عوام فتوی میدهند، برای اینکه عوام‌را نرمانند، ولذا حقائق را کتمان میکنند و مشمول آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ بقره میباشند.

پنجم- ایشان بآیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند که همان آیات ردّ است بر اهل تقلید. یکی آیهٔ: **فَاسْئَلُوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰتَعْلَمُوْنَ**. یعنی: اگر نمیدانید از اهل قرآن و یا اهل توراة سئوال کنید. مفهوم آیه اینکه سئوال کنیدتا بدانید پس این آیه دلیل بر وجوب تعلّم‌است نه تقلید،مگراینکه تقلید را مجازاً بمعنی تعلّم بگیریم و چنین مجازی در لغت نیامده. صاحب کفایة الأصول میگوید این آیه ظاهر است درتعلّم،نه درتقلید. پس این آیه ردّ است بر قائلین بتقلید. و دیگر آیهٔ: **فَلَوْلاٰنَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوْا إِلَيْهِمْ**. یعنی: «پس چرا از هرگروهی از ایشان عدّه‌ای برای تعلّم جهاد و فراگرفتن احکام دین کوچ نمیکنند برای اینکه چون برگردند قوم خود را بترسانند». این آیه صریح است در تفقّه و تعلّم نه در تقلید، و نفرموده قوم ایشان‌ازایشان تقلید کنند. پس این آیات ردّ است بر اهل تقلید. چگونه بچنین آیات استدلال کرده‌اند بر وجوب تقلید و مدرک دیگری هم

ذکر نکرده‌اند.؟

پس مسلم میشود که دلیلی برای تقلید نیست. حال خدا کند حسد و تکبّر را کنار گذارند و بسخن ما گوش دهند و بیدار شوند، و ببرکت تعلیم و تعلّم کتاب خدا و سنّت رسول بتوسّط احادیث صحیحه بحقائق دین آگاه شوند و خرافات دینی را دور بریزند، و از زیان تقلید دوری جویند. چه نیکو گفته آنکه گفته:

دم مزن از رأی و اجتهاد * در بر آیات کفراست و عناد
هان وهان ای رهبران شرع ودین * هست ما را بس خطرها در کمین
بس کنید این اختلاف واین نفاق * در طریق حقّ نمائید اتّفاق
خلق را از راه حقّ آگه کنید * نی که از فتوای خود گمره کنید
شرط اصلاح جهان از این فساد * اتّحاداست اتّحاداست اتّحاد
مایهٔ جمعیّت ما جمعه بود * خصم چون دانست آنرا در ربود
حقّ بگفت ای مؤمنین ارجمند * چون اذان جمعه صوتش شد بلند
جمله بشتابید از بهر نماز * بر نماز جمعه رو آرید باز
لیک فتواهای صد عالی‌جناب * گشت سدّ بر راه قرآن وکتاب
گفت پیغمبر نماز جمعه بر * اهل اسلام است فرض و معتبر
هرکه او بنمود ترک این صلاة * در حیات من و یا بعد از مماة
حقّ پریشانش کند در روزگار * تا أبدماند ذلیل وخوار و زار
نی پذیرد حقّ صیامش نی صلاة * نی بود حجّش قبول و نی زکاة
این پریشانی که اندرجمع ما است * زادهٔ نفرین ختم الأنبیاء است
جمعه در اسلام رکن أعظم است * هرچه گویم از مزایایش کم است
جمعه باشد از ضروریّات، پس * نیست جایز اندرآن تقلید کس
ای مسلمانان ازاین خواب گران * دیده بگشائید و برخیزید هان
دورهٔ تقلیدوفتوی شد تمام * بعدازاین علم است بهرخاص وعام
سبط پیغمبر ز فتوی کشته شد * آری از فتوی بخون آغشته شد
هست این تقلید چاهی بس عمیق * چشم عقلت باز کن باز ای رفیق
گر که آید روز عرض وامتحان * بانگ واویلا بر آرند أمّتان
کای خدا ای ملجأ هر مستمند * پیشوایان راه ملّت را زدند
مجتهد کز رأی‌خود آرد دلیل * پیش قرآن رأی او باشد علیل
هرکه را تقلیدی از ایشان بود * دائماً از باد شک لرزان بود

الحذر ای مؤمن از تقلید وظنّ * نیست این جز پیرویّ اهرمن
باید از تقلید باشی بر حذر * الحذر ثمّ الحذر ثمّ الحذر
گر تو خواهی باشی ازاهل نجات * ترک کن تقلید رأی بی ثبات
خلق چون تقلید و نادانی گزید * گشت استعمار را قوّت مزید
ایکه اندر بند تقلیدی اسیر * بند بگسل گوش کن پندی پذیر
ما بسی دیدیم قرآن و خبر * نیست در تقلید جز لعن وضرر
جز کتاب وسنّت ازخود دور کن * هم رسول و آل او مسرور کن
«خلق را تقلیدشان بر باد داد * ای دوصدلعنت براین تقلیدباد»

وَالسَّلامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ مُضِلّاتِ الْفِتَنِ وَشُرُورِ أَهْلِ الزَّمَنِ . (تاریخ ۱۳۴۴)

۲۴- بی‌خبری از قرآن ضررهای مادّی و معنوی دارد

أمّت اسلام در اثر بی خبری از قرآن بضرروزیانهای بسیاری مبتلا شده، ما نمونه‌ای از آنها را می‌نگاریم:

۱- در أیّام حجّ در منیٰ میلیونها گوسفند و گاو و شتر قربانی میشود و بدون استفاده در گودالهائی زیر خاک میکنند از ترس ماندن در هوای گرم و بوی تعفّن آنها. درحالیکه بسیاری از فقراء مسلمین در ممالک اسلامی به دو سیر گوشت حلال محتاجند و دسترسی ندارند، آیا این اسراف نیست؟ آیا این ضررجائزاست؟ باید سردخانه‌ای بسازند و جلو این اسراف و تبذیر رابگیرند، زیرا قرآن در آیهٔ ۲۸ سورهٔ حجّ فرموده: **لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلٰى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ** یعنی: حاضر شوند بحجّ برای اینکه بهره‌های خود را مشاهده کنند و در روزهای معلومی نام خدارا بیادآرند برآنچه روزی ایشان کرده ازحیوانات چهارپا که از آن بخورید و بسختی کشیدهٔ فقیر اطعام کنید. و در آیهٔ ۳۶ و ۳۷ همین سوره فرموده: **وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّٰهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ**

سَخَّرْنٰاهٰا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ، لَنْ يَنٰالَ اللّٰهَ لُحُوْمُهٰا وَلٰا دِمٰاؤُهٰا وَلٰكِنْ يَنٰالُهُ التَّقْوىٰ مِنْكُمْ. «یعنی حیوانات تنومند را برای شما از شعائر إلهی قرار دادیم، برای شما درآنها خیر است، پس یاد خدا کنید و خدا را نام برید برذبح ونحرآنها،درحالیکه برپا باشند، پس چون به‌پهلو فرود آیند از آنها بخورید و بفقیر و سائل وارد اطعام کنید، بدینگونه آنها را برای خاطرشما مسخّر کردیم تا شکر گزارید، گوشتها و خون آنها بخدا نرسد ولیکن پرهیزکاری شما بخدا میرسد.»

از این آیات معلوم میشود که هدف قرآن ازقربانی‌حیوانات، خوردن ، و بفقرا و مساکین اطعام نمودنست نه زیرخاک کردن. اگر مسلمین از این آیات باخبر بودند چنین اسراف حرامی را مرتکب نمی‌شدند، و یا قربانی خودرا چون مصرف ندارد دو روز عقب می‌انداختند، و اگر سردخانه‌ای فراهم‌میکردند از گوشت و پوست و پشم و کرک آنها بنفع فقراء استفاده میکردند.

۲- ضرریکه از دادن خمس و سهم امام از مالیکه از کسب و کار بدست آمده و مدرکی در **کتاب خدا** و **سنّت** رسول برای أداء آن نیست ، و دلیلی از حدیث و **عقل** و **اجماع** نیز ندارد. أمّا **کتاب خدا**: یک آیه وارد شده در خمس غنائم جنگی درسورهٔ انفال آیهٔ ۴۱ بصریح جملهٔ «يَوْمَ الْفُرْقٰانِ» و«يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ» و«إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيٰا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوىٰ وَ الرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» که نشان میدهد هرچیزیکه روز جنگ بدر روز جدا شدن موحّدین از مشرکین و برخورد این دوجمع بیکدگر، بدست مسلمین آمده بعنوان غنائم، باید خمس آنرا زمامدار مسلمین بین خود ونزدیکان خود و فقراء و ایتام و غرباء مسلمین تقسیم کند و مربوط به‌بهرهٔ کسب و کار و بازار نیست . و باضافه **رسول خدا** (ص)درتمام‌عمرش و هم‌چنین أمیرالمؤمنین **علی**(ع) و سایر **خلفاء** اسلامی در زمان خلافت خود یکدرهم بعنوان خمس ارباح مکاسب از کاسبی نگرفته و مردم‌هم نداده‌اند و چنین موضوعی در سیرهٔ **رسولخدا**(ص) و **خلفاء** مطرح نبوده، و گرنه حضرت **أمیر**(ع) و برادرش عقیل صاحب‌ملیونها درهم و دینار می‌شدند، پس از یک قرن و دو قرن اخباری بنام

ائمّه (ع) جعل کرده‌اند که کاسب شیعه باید خمس وسهم‌امام‌بدهد، أمّا در مقابل آن،اخبار و **احادیث** بسیاری واردشده که خمسی جز در غنائم جنگی نیست. و اخبار بسیاردیگری نیز آمده که ائمّه (ع) خمس‌را بشیعیان خود بخشیده و برای آنان‌مباح و حلال کرده‌اند که نپردازند، مثلاً در جلد ششم‌وسائل الشّیعه صفحهٔ ۳۷۸ ببعد ۲۲ حدیث‌را روایت‌کرده که أئمّه (ع) فرموده‌اند که ما خمس را برای شیعیان خود حلال کرده و بخشیده‌ایم، و درخبر۱۶ روایت‌کرده از توقیع امام‌زمان که فرموده: «**وَ أَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَ جُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ**» مانمیدانیم چگونه ائمّه حکمی در طول احکام **خدا**زیاد کرده و سپس‌آنرا برداشته، و از شیعیان خود این حکم را برداشته‌اند، این کار مشروع نیست. ممکن نیست‌حکمی که در زمان **رسولخدا** (ص) نبوده بدین بیفزایند. بهرحال چون مردم از **قرآن** و **سنّت** رسولخدا (ص) بی‌خبرند، این زیان را متحمّل شده،و در دین اسلام که دین مساواتست و دین تبعیض‌نژاد نیست‌چگونه این تبعیض‌را آورده‌اند؟ با اینکه **رسول خدا** (ص) همان خمس‌غنائم جنگی را بین فقراء وایتام‌مسلمین تقسیم کرده و به یتیم آل محمّد نداده،زیرا در جنگ‌بدرایتام و مساکین آل محمّد وجود نداشته است. هرکاری که **رسولخدا** (ص) کرده همان الگو و اسوه است‌برای تمام مسلمین که باید باو اقتدا کنند. و أمیرالمؤمنین چنانچه در بحارج۲ص۲۶۶ فرموده: «**اَلسُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ** (ص) **وَ الْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَهُ**» در **کتاب‌خدا** و **سنّت** رسول(ص) خبری از خمس‌ارباح مکاسب نیست. و **أمّا عقل:** هیچ عاقلی حکم نمیکند که هر پیره‌زن چرخه‌ریس وپیر مرد قدخمیده هر چه دارد از کسب و کار خمس آنرا بدیگری‌بدهد بدون أمر إلهی. و **أمّا اجماع:** پس‌بدانکه بیشتر فقهاء مذاهب اسلامی قائل‌به خمس ارباح مکاسب نشده وآنرا بدعت میدانند. و فقهاء شیعه در خمس‌ارباح مکاسب اختلاف دارند، بسیاری از ایشان خمس ارباح را مخصوص‌امام میدانند تمام آنرا و میگویند امام هم بشیعیان بخشیده و بعضی اصلاً خمس‌را واجب نمیدانند. ما عدّه‌ای از بزرگان علماء شیعه‌راکه خمس‌را

واجب ندانسته‌اند ذکر میکنیم تا معلوم شود مسئله مورد اتّفاق نیست :

اوّل ـ **ابن جنید** که از بزرگان علمای شیعه بوده درزمان دیالمه بنقل علّامه در کتاب مختلف ج۲ ص ۳۱.

دوّم ـ مرحوم **ابن عقیل** بنقل محقّق سبزواری در کتاب ذخیرة المعاد.

سوّم ـ **شیخ مفید** بنقل محدّث بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۳۸ .

چهارم ـ **شیخ‌صدوق** محمّدبن بابویه القمّی در کتاب من‌لایحضر که سخنی از ارباح مکاسب و خمس تجارت نیاورده ، ولی احادیث تحلیل خمس را برای شیعیان آورده . و از کلام حاج شیخ عبّاس قمّی در منتهی‌الآمال در ذکر جلالت شأن زکریّا ابن آدم که نوشته : «واهل قم اول کسانی هستند که خمس فرستادند بسوی ائمّه علیهم السّلام» معلوم میشود تا آن زمان خمس معمول نبوده است .

پنجم ـ **شیخ طوسی** در کتاب تهذیب ج۴ ص ۱۴۳ فرموده : ائمّه (ع) خمس متاجر را برای ما مباح کرده‌اند که تصرّف شیعه درآن جائز است ، و نیز در کتاب المبسوط ج۱ ص ۲۶۳ و در کتاب النّهایه ص ۲۰۰ چنین فرموده‌است .»

ششم ـ **شیخ** فقیه **سلّار** حمزة بن عبدالعزیز بنقل علّامه در مختلف ج۲ ص ۳۰ و ۳۷ که راجع بخمس فرموده : «قَدْ أَحَلُّونَا مَا نَتَصَرَّفُ مِنْ ذٰلِکَ کَرَمًا وَ فَضْلاً».

هفتم ـ **محقّق ثانی** الکرکی در کتاب خراجیه ص ۲۶ فرموده خمس مناکح و متاجر و مساکن برای عموم شیعه حلال است که ندهند .

هشتم ـ **مقدّس اردبیلی** در کتاب زبدة البیان ص ۲۱۰ ودرشرح ارشاد ص ۲۷۷ بکلّی خمس را ساقط نموده .

نهم ـ الشّیخ الجلیل **ابراهیم القطیفی** در خراجیهٔ خود ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۶ شرح داده که خمس برای شیعه مباح است تا روز قیام قائم و خمس و انفال را ائمّه (ع) حلال و مباح نموده‌اند .

دهم ـ السّیّد السّند **سیّد محمّد صاحب مدارک** در ذیل جملهٔ شرائع : «اَلْخامِس مِمّا یَفْضُلُ عَنْ مَؤُنَةِ السَّنَةِ» فرموده : این خمس

بطور مطلق عفو شده است.

یازدهم ـ مرحوم **محقّق سبزواری** میرزا محمّد باقر خراسانی در کتاب ذخیرة المعاد.

دوازدهم ـ **ملّا محسن الفیض** در کتاب وافی ج۲ جزوهٔ ۶ ص۴۸ فرموده: سهم امام چون دست رسی بامام نیست پس بکلی ساقط است و چنین فرموده در المفاتیح. و شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق ج۱۲ ص ۴۴۲ سقوط حقّ امام را نسبت بکاشانی داده است.

سیزدهم ـ **الشّیخ الحرّ العاملی** در وسائل الشّیعه کتاب الخمس، سهم امام را در صورت تعذّر ایصال بامام برای شیعه مباح دانسته است. و در حدائق ج۱۲ ص ۴۴۲ فرموده او قائل بسقوط سهم امام است.

چهاردهم ـ صاحب الحدائق **شیخ یوسف بحرانی** در حدائق ج۲ ص ۴۴۸ قائل بسقوط سهم امام است.

پانزدهم ـ **صاحب جواهر** در باب خمس فرموده: ظاهر اخبار اینا ستکه جمیع خمس مخصوص امام باشد و ایشان هم به شیعیان بخشیده‌اند، ولی نایبان ادّعائی نفله‌کرده‌اند (شاه‌بخشیده شیخ علی‌خان نمی‌بخشد) چاپ تبریز ص ۱۶۴.

شانزدهم ـ شیخ بزرگوار **عبد اللّه بن الصالح البحرانی** که فرموده: «یَکُونُ الْخُمْسُ بِأَجْمَعِهِ مُبٰاحًا لِلشّیعةِ وَ سٰاقِطاً عَنْهُمْ».

هفدهم ـ بنقل **علّامهٔ مجلسی** در مرآت العقول ج۱ ص ۴۴۶ که فرموده: جمعی از متأخّرین خمس ارباح را واجب نمیدانند.

باضافه اکثر علمای شیعه تألیفاتی نداشته‌اند تا اجماع ایشان معلوم گردد و تازه آنانکه قائل بخمس بوده‌اند، عدّه‌ای از ایشان گفته که باید نصف آنرا بدریا بیندازند تا وقتیکه امام بیاید و از دریا خارج سازد، و عدّه‌ای معتقد بودند که باید در زمین دفن شود چون امام بیاید زمین گنجهای خود را بیرون میریزد در زمانیکه معاملات با طلواست. پس **اجماعی** در کار نیست.

۳ـ زیان دیگر در **زکات** آنچنانیکه منحصربه‌چیزکرده‌اند. **خدا** زکات را قرین نماز قرار داده، و برهرمسلمانی‌لازم استکه

از آنچه خدا باو روزی کرده انفاق کند و منحصر بنه چیزنیست و جملهٔ : خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً و جملهٔ : مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ و جملهٔ :أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا كَسَبْتُمْ وَ مِمّٰا أَخْرَجْنٰا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ و جملات دیگر قرآن دلالت دارد که در هرچیزی چه کسب و کار و چه معادن و حبوبات زکات است . و امام صادق(ع) نیزفرموده : فِي كُلِّ شَيْءٍ زَكٰاةٌ أمّا در اثر بی‌خبری از عمومات قرآن زکات منحصر بنه چیز شده و آن نه چیزهم از بین رفته ،مثلاًدرمازندران و گیلان که صدها خروار برنج دارند زکات واجب ندارد، و باید فقراء آنجا بیچاره بمانند زیرا آن نه چیز در آنجا نیست . هرکس پنج شتر دارد که در تمام سال چریده زکات بدهد أمّا اگر صد عدد ماشین داشت زکات ندارد و لذا فقرای مسلمین درکمال فقر و بدبختی زندگی میکنند و از زکات محرومند ودولتها برای ادارهٔ مملکت و نداشتن بیت المال کافی بمالیاتهای نامشروع از قبیل مالیات بر مسکرات و امثال آن متمسّک میشوند و فقرا نیز در اثر نبودن بیت المال و زکات کافی متمایل برژیمهای غیر اسلامی میشوند، این زیانها در اثر بی‌خبری از قرآن است ، و این زیانی برای فقراء شده ببرکت فتاوی غیرقرآنی.

۴- یکی دیگر از زیانهائیکه گریبان گیر مسلمین شده نذوراتست . مسلمین چه‌مقدار از جهت نذر ضرر مالی‌دارند، خدا میداند، اینهمه نذورات باطله از جیب ایشان میرود، زیرا نذر بمعنی‌پیمان و قرارداد است ، باید پیمان و قرارداد با خدا بسته شود تا واجب الوفا باشد چنانکه در سورهٔ نحل آیهٔ ۹۱ فرموده : وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ ...إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا تَفْعَلُونَ. یعنی: وفاکنید به‌پیمان خدا زیرا خدا میداند چه میکنید. أمّا نذر و پیمان با أولیاء وبندگان صالحی‌که از دنیا رفته‌اند لغواست زیرا : أوّلاً ـ خدا آنرا واجب الوفا قرار نداده . و ثانیًا اولیاء خدا از قرارداد و نذر مردم اطّلاعی ندارند و طبق آیهٔ ۳۲ سورهٔ نحل ارواح پاکان پس ازوفات بدارالسّلام بهشت خواهندرفت ، و از دنیا بی‌خبرند، زیرا اگر از دنیا با خبر بشوند ناراحت می‌شوند، ولی خدا حاضر و ناظر و از پیمان بندگان مطّلع است،

و در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۷۰ فرموده: **وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ** یعنی: آنچه انفاق و یا نذر کنید خدا آنرا میداند. و لذا حضرت **مریم** (ع) میفرماید: **إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا**. فقهاء اسلامی نذر برای غیرخدا را باطل میدانند أمّا در اثر بی‌خبری از **قرآن** همه‌ساله ملیونها تومان برای قبور صلحاء و امامزادگان نذر میشود و از جیب مردم میرود و این کار زیانهای معنوی دارد:

الف ـ توجّه بغیرخدا و حاجت‌خواستن از غیراو که بصریح **قرآن** و حکم **عقل** کار مشرکین است.

ب ـ نذر پیمانی استکه طرفین آن باید حاضر باشند و غیرخدا حاضر و ناظر همه‌کس نیست و در حقیقت یکطرف آن غایب و در دست‌رس نیست.

ج ـ نذر برای غیر خدا تقویت متولّیان بی‌خبراز دین و اکثر موقوفه‌خواران بی‌بندوبار است.

۵ـ یکی دیگر از زیانهای بی خبری از **قرآن**، وقف استکه بواسطهٔ وقف املاک و اموال و مزارع و خانه‌ها ومدارس وکاروانسراها و باغهای موقوفه اکثراً خراب‌مانده نه ساکنین آنها تعمیر میکنند و نه **مَوْقُوفٌ عَلَيْهِمْ** و نه متولّیان، و چنین وقفی مدرک قرآنی ندارد. ضرر و زیان دیگر آن اینستکه اگر وقف بر قبور أولیاء و صلحاء باشد نتیجه چنین میشود که قبور ایشان دارای ضریح سیمین و گنبد زرّین میشود و در نظر مردم مراقد آنان از **مساجد** برتر و عظمت مخلوق در نظرشان از عظمت **خالق** بیشتر میگردد، چنانکه در زمان ما عوام ما خدا را مانند أولیاء او مهربان و دادرس و شفابده نمیدانند.

۶ـ دیگر از زیانهائیکه بواسطهٔ بی‌خبری از **قرآن**، نصیب مسلمین شده عداوت و نفاق بین فرق اسلامی است، با اینکه کتابشان واحد و دین ایشان واحد و قبلهٔ ایشان واحداست، باز از قتل و غارت یکدگر دریغ ندارند و هر فرقه تکذیب وتکفیر فرقهٔ دیگر میکند، چه‌قدر از مسلمین جهان در طول تاریخ بنام

سنّی و شیعه بجان هم افتاده و جنگها و کشت وکشتارها کردند، ولی اگر از قرآن اطلاعی داشتند میدانستند که این کارها ضدّ اسلام و مخالف قرآن است .خدای تعالی درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۸۵ فرموده :وَ الْمُؤْمِنُوْنَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلٰٓئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ ، پس هرکس ایمان بخدا و ملائکه و کتب إلهی و رسولان او داشته باشد طبق قرآن مؤمن است و جان و مال و آبروی او محفوظ است چه معتقد بخلیفه باشد و یا نباشد، چه علی(ع) را خلیفه بداند و چه ابوبکر را، زیرا تمام شیعه و سنّی بآیهٔ فوق اعتقاد دارند هم مؤمن و هم مسلمانند. أمّا متاسّفانه اکثر عوام شیعه و سنّی از این آیه بی‌خبرند و لذا بخون یکدگر تشنه بوده و گاه‌گاهی بقتل و غارت یکدگر پرداخته‌اند، چنانکه **محقّق طوسی** با **ابن العلقمی** وزیر بالشکر مغول ساختند و بقتل عامّ شهر بغداد پرداختند و دو میلیون و سیصدهزار مسلمان را بعنوان اینکه خلیفه سنّی است کشتند، و **شاه عبّاس** بالشکر قزل باش خود، شهر هرات را که یک مرکز اسلامی بود قتل و غارت کردند و در چالدران تبریز دو لشکر اسلام بنام سنّی و شیعه خون یکدگر را ریختند و بفرق هم کوبیدند و قریب بهشتاد هزار از یکدگر کشتند. در طول تاریخ زمانی نبوده که دو فرقهٔ سنّی و شیعه بآزار و اذیت یکدگر همّت نگماشته باشند درحالیکه طبق آیات قرآن هر دو مسلمانند و قتل مسلمان یکی از گناهان کبیره است. قرآن دعوت باتّفاق و اتّحاد کرده و فرموده :وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَ لَاتَفَرَّقُوْا ، و در سورهٔ روم آیهٔ ۳۱و۳۲ فرموده : وَ لَاتَكُوْنُوْا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ،مِنَ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ وَ كَانُوْا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ، یعنی:«از مشرکین نباشید آنانکه تفرقهٔ دینی آورده و شیعه شیعه و دسته‌دسته گردیده و هر حزبی بآنچه نزدشان بوده شاد شدند» متاسّفانه در اثر تفرقهٔ مذهبی ممالک اسلامی را تجزیه نموده و استعمار بر همه مسلط گردیده و باز مسلمین بیدار نشدند، و گویندگان مذهبی هریک از آنان شب و روز بر ضدّ قرآن ازیکدگر تکذیب و بدگوئی میکنند و اگر دانشمند خیرخواهی‌خواسته‌ایشان را بیدار کند و یا موادّ نفاق را بردارد و وسائل تفرقه را

از بین ببرد مورد طعن و لعن خود مسلمین شده مثلاًمرحوم آیت اللّه خالصی اعلام کرد که یکی از وسائل تفرقه میان سنّی‌وشیعه زیادکردن شهادت بر ولایت در اذانست و طبق کتب واحادیث شیعه این شهادت در اذان نبوده و بدعت است ، این مادّهٔ افتراق را که جزء اذان نبوده حذف کنید ، درعوض اینکه امثال واقران او ، او را تصدیق و یاری کنند آمدند از روی حسد او را تکذیب ،ومردم عوام را بر او شورانیدند .

۷- یکی از زیان و ضررها که مسلمین مبتلا شده‌اند ،و دربارهٔ آن پولها خرج میکنند چاپ کتابهای ضدّ قرآنی است که مخالف **قرآن** است بسیاری از مطالبش ، مانند کتاب ضرب شمشیر بر منکر خطبهٔ غدیر ،وامثال آن .

ما برای نمونه این زیانها را تذکّر دادیم البته زیانهای دیگر نیز هست که نمیتوان شمرد ، مانند مخارج عزاداریهای معموله و طبل و دهل و دسته‌ها و حجله‌ها و علمها و زنجیرها و مجالس هفتگی و سالانهٔ غیرمشروع و مجالس دعاهای غیر مشروعهٔ ضدّ قرآنی شرک آور و سفره‌های بی‌بی‌فلان و زیانهای قمه زدن بطوریکه پوست سر را بشکافد ، که هر تیغی ولیّ طفل ویا سلمانی بر سر او بزند باید یک شتر دیه دهد و یا ده اشرفی طلای ۱۸ نخودی. اینها که ذکر شد تمام برخلاف دستور قرآن است و صدر اسلام نبوده و **رسول خدا** (ص) چنین کارها نکرده تا أمّت باواقتدا کنند ، ولی یکعدّه دشمنان دین و شیّادان و هوس رانان اینکارها را بوجودآورده و دست بردار نیستند ، زیرا دکانهائی‌استکه بهره دارد ، افتراهائی است بدین اسلام بسته‌اند که باعث غرور وغفلت عوام شده و **خدا** در قرآن هشدار داده و فرموده : **وَ غَرَّهُمْ فِی دِیْنِهِمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُوْنَ** (سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۲۴) .دانشمندان‌بیدار اسلامی باید بکوشند و مردم را بیدار کنند و بفهمانندکه آنچه ذکر شد از دین نیست و آتش نفاق بین سنّی و شیعه را خاموش کنند، و بین این دو دسته برادران اسلامی ایجاد اتّحاد و حسن تفاهم کنند .

متأسّفانه یکعدّه روحانی‌نمای نادان متصدّی اموردین شده‌اند که هر روز معرکهٔ نفاق و غوغای اختلاف را زیادتر میکنند. مثلاً در کتاب **احتجاج** طبرسی خطبه‌ای را نقل کرده از رسولخدادر روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صد آیه **قرآن** است و یک سندضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمّدبن موسی الهمدانی که علمای رجال **شیعه**،او را **ضعیف** و **جعّال** و **غالی** شمرده‌اند، و او روایت‌کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه‌او را نیز **مطعون** و **ملعون** و **ضعیف** شمرده‌اند، و صالح بن عقبه که او را **کذّاب** و **غالی** شمرده و فرموده‌اند اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است، ما در **مجلّه‌ای** ذکر کردیم‌که‌این خطبهٔ ضدّقرآنی‌را با چنین روایتی رسولخدا (ص) قرائت نکرده، ولی معلوم‌باشد که ما منکر اصل قضیّهٔ **غدیرخمّ** نشده‌ایم، یعنی کلمات **رسولخدا** (ص) را که فرموده: **مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ، أَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ** قبول داریم، آنوقت یکعدّه مغرض نفاق انداز، نفهمیده و نسنجیده بناکردند بدگوئی و مردم را بر علیه ما تحریک نمودن و حتّی وادار کردند شیخ پیرمرد محلّاتی ساده‌ای‌را که بقول خودش محدّث جلیل است بر ما ردّ بنویسد،وایشان تأمّل نکرده و با اینجانب تماس نگرفته با یک آب وتابی کتابی‌مملوّ از تهمت و دروغ نوشته، و ما را متّهم نموده بانکار اصل غدیر خمّ، درحالیکه چنین نیست و صرف اتّهام است .شما ملاحظه‌فرمائید چگونه محدّث جلیلی خبر از سند رسوای این خطبه‌ندارد وخطبه‌را با اصل قضیّهٔ غدیرخمّ فرقی نگذاشته، آیا میتوان چنین کسی را محدّث جلیل گفت؟ آیا نویسنده و ناشرین چنین کتبی مسلمانند؟ روحانی‌نمای دیگری که خودرا راهنمای مردم میداند عدّه‌ای از جهّال را روز ۱۹ شهر رمضان ۱۳۹۴ قمری تحریک نمود که پس از نماز جماعت ما بریزند درمسجد ما و مرا بقتل برسانند،تا هم‌کاری خود را با ابن ملجم‌مرادی که درکوفه این کار را کرد ثابت‌کند و با اینحال خود را دوست امام‌المتّقین‌أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام میدانند، ولی ما خدا را شاهد میگیریم که قصدی نداریم جز اصلاح ذات‌البین و رفع عداوت‌فریقین.**إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ**

الْإِصْلاحَ مَااسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلاّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ، و بهرحال درعوض یاری هزاران تهمت وافتراء به ما میزنندبرای حفظ خرافات خود. ما ازخدا بیداری مسلمین را خواهانیم.

بنابرآنچه ذکرشد مسلمین بایدآگاه شوندوبدانندکه همانطورکه معاویه برای پیشبرد ریاست واهداف غلط خود قرآن را سپر کردو بالای نیزه بردومسلمین راگول زدوبدینوسیله برمردم تسلط پیداکرد همینطورعده ای ازمسلمین نام حضرت علی ونام امامان اهل بیت را وسیله کرده اندبرای پیشبرداهداف غلط خودوبنام عشق علی(ع)وعشق حسین(ع)عقل وقرآن راکنارگذاشته واسلام راخراب کرده وهرچه بدعت بوده درزیرچتر محبت دروغی خود دراسلام واردکرده اند،وشعائری را بنام مذهب اهل بیت آورده اندکه روح اهل بیت ازآنها بیزاراست وعقایدی را درمیان مردم نشرداده اندکه مخالف قرآن وعقل است .مسلمان نباید بنام علی وسایربزرگان دین اسلام راخراب کندومیان مسلمین نفاق اندازد .از آنجمله به اهل سنت بدمیگویندبه بهانهٔ اینکه آنان دشمن علی وما دوست علی هستیم .واین خطا وگناه بزرگی است .زیرا اولا اهل سنت دشمن اهل بیت رسول خدا(ص)نیستندبلکه تمام فضائل واقعی حضرت علی وسایرافراد اهل بیت رسول راقبول دارندودرکتب ایشان مسطوراست .باضافه نام علی و حسن وحسین وجعفروعباس درمیان اولاد اهل سنت بسیاراست ،و همین دلیل برمحبت ایشان است به صاحبان این اسماء. وازجمله اعمال ضدقرآن همین زیارت قبورامامان اهل بیت وساختن زیارتنامه هایی است که جملات بسیاری ازآنها ضدقرآن است ،مثلا درزیارت آن امامان آورده اندکه :أَشْهَدُ أَنَّکَ تَسْمَعُ کَلامِی وَتَرُدُّ جَوابِی وَتَرَی مَقامِی ،یعنی،من شهادت میدهم ای بزرگوارکه توکلام مرا میشنوی وجواب مرا ردمیکنی و میدهی وتو محل ایستادن مرا می بینی ،درحالیکه قرآن میگوید انبیاء پس از رفتن ازدنیا ،ازدنیا بی اطلاعند مانندآیهٔ ۲۵۹بقره وآیهٔ ۱۰۹و۱۱۷سورهٔ مائده ،وقرآن میگویدهرکس غیرخدا راازکسانیکه ازدنیا رفته و وفات نموده اندبخوانندآن کسان نمیشنوندوجواب نمیدهندچنانکه درآیهٔ ۱۳و۱۴ سورهٔ فاطرمیفرماید :وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ ودرسورهٔ احقاف آیهٔ ۵ و۶ فرموده :وَمَنْ أَضَلُّ

مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعٰائِهِمْ غٰافِلُونَ وَإِذٰا حُشِرَ النّٰاسُ كٰانُوا لَهُمْ أَعْدٰاءً وَكٰانُوا بِعِبٰادَتِهِمْ كٰافِرِينَ.

یعنی ،کیست گمراه تر از آنکه غیر خدا را میخواند ،کسی را میخواند که جواب او را تا قیامت نمیدهد و آنان از دعای ایشان غافلند و چون مردم محشور شوند آنانرا که میخوانند دشمن ایشان باشند .وهمچنین از آیات لبث استفاده میشود که انبیاء و اولیاء پس از مرگ از دنیا بی خبرند .وخدا به رسول خود در سورهٔ فاطر آیهٔ ۲۲ فرموده :وَمٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ. یعنی ،ای محمد تو به کسانیکه در قبرند نمیتوانی بشنوانی .اصلا خواندن کسیکه از دنیا رفته وخواندن غیر خدا در حوائج وادعیه که عبادتست ،کفر وشرک محسوب میشود چنانکه در سورهٔ جن میفرماید :لَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَدًا ، یعنی ،با خدا احدی را مخوانید وصدها آیات دیگر در قرآن است که نباید در عبادات موجودی را غیر از خدا خواند.

وازجمله چیزهائیکه بنام سادات اهل بیت میان مردم معمول شده و ضد قرآن است ساختن قبور سیمین زرین ونذر ونیاز ووقف بر آن قبور است که همه ساله مخارج وپولهای زیادی از این ملت فقیر صرف آنها میشود ،خدا در آیات زیادی از این عمل نهی کرده،از آنجمله در سورهٔ نحل آیهٔ ۵۶ فرموده :وَيَجْعَلُونَ لِمٰا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ.یعنی ،برای چیزهائیکه نمیدانند (همچون گنبدها وبارگاهها)،قسمتی از آنچه را روزیشان ساخته ایم قرار میدهند بخدا قسم از افتراهائی که بسته اید البته مسئول خواهید بود . باید به مردم عوام فهمانید کسیکه از دنیا رفته احتیاجی به نذر ونیاز ووقف شما ندارد و پولهائیکه در میان ضریح ریخته میشود ویا علم وکتل وزنجیرخریداری میشود تماما اسراف وحرام است وباید به محتاجان وفقراء داد .غیر از خدا کسی حاضر وناظر نیست واز احوال بندگان خبر ندارد ،اولیاء وانبیاء اگر از احوال واعمال وافعال بندگان خدا خبر دارشوند در عالم برزخ محزون وغمگین میشوند وهموار ه باید از اعمال ورفتار بد مردم غصه بخورند درصورتیکه خدا فرموده :لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی اولیاء وانبیاء از دنیا به جائی رفته اند که نه ترسی ونه غصه ای دارند .

وازجمله بدعتها که زیر نام اولیاء وائمه درمیان مردم منتشر

ساخته اند این استکه هرکس گناهی وخلافی وجنایتی مرتکب شود متوسل به آنان شودکه آنان واسطه ویا شفیع شده وایشانرا ازقانون کیفری که خدا مقررکرده میرهانند و واردبهشت میسازند ،واین مطلب را دراحادیث وزیارات خودآورده اند مانندآنکه درزیارت امام بما ومیگویند :**مُسْتَنْقِذُ الشِیعَةِ المخلِصین مِنْ عَظِیمِ الْأَوْزَارِ** ،یعنی،امام نجات دهندهٔ شیعیان خالص استازگناهان بزرگ. درحالیکه خدا درسورهٔ زمرآیهٔ ۱۹ به رسول خود فرموده :**أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ** یعنی،آیا تومیتوانی نجات دهی آنکه رااهل آتش است ،واین جمله استفهام انکاری است یعنی تونمیتوانی.باید پرسید چگونه شیعهٔ مخلص مرتکب گناهان میشودوآیا کسیکه مرتکب گناهان بزرگ میشود شیعهٔ مخلص است پس تمام جنایتکاران بزرگ اولین شیعهٔ علی هستند اصلاً خدا یتعالی باعدالت وفرموده های خودکه درقرآن وعده داده در قیامت رفتار میکند وکسی ممکن نیست به اوبگوید که عدالت مکن،و به فرموده های خود عمل منما وازقول خود صرفنظروخلاف وعده کرده وفلانی را برای خاطرمن عذاب مکن.باضافه انبیاء واولیاء ازدنیا رفته وطبق آیات قرآنی ازدنیا بی‌خبرند وازحال بندگان خبری ندارند نمیدانند چه کسانی چه کرده و چه عقایدی دارند و مقصرین و یا غیرمقصرین را نمی‌شناسند و ازاعمال وگناه دیگران حق تجسس ندارند وخدا فرموده :**إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ - إِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ- إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ- کَفَیٰ بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیرًا بَصِیرًا** ،یعنی وکافی است که خدا به گناهان بندگانش خبیروبینا باشد .اصلا پیغمبری که افراد امت خودرا ندیده ونمیداند چه کاره اند چگونه واسطه وشفیع گردد ودرمحکمهٔ إلهی چه بگوید؟!.

بهرحال عده ای بنام ائمه ودوستی ائمه ،دین خدا راعوض کرده اند ومقررات إلهی را نادیده گرفته وهزاران بدعت وباطل آورده اند .و ازآنجمله اخبار را واگرچه خبرواحدباشد برقرآن متواتر ترجیح میدهندومیگویند قرآن ظنّی الدّلالة وخبرقطعیّ الدلالة است ، وبدین واسطه امت را ازکتاب خدا که **هُدًی لِلنَّاسِ** است دورکرده اند .وآنقدری که به اخبار رجعل شده علاقه دارند ،به آیات قرآن علاقه ندارند .واصلاً

از قرآن بی‌خبروبی‌اعتناء وفقط بنام‌عترت هرچه‌خواسته گفته وعمل کرده‌اندومؤاخذه‌خواهندشد ،زیرا اسلام‌یک دین بوده‌واینان‌بنام‌ائمه ، صدمذهب کرده‌اندبنام‌جعفری‌وزیدی و صوفی‌وشیخی‌واسماعیلی‌وغلاة‌ووو

۲۵- جهات إعجاز قرآن وکیفیّت آن

یکی از نشانه‌های صدق مدّعی نبوّت آوردن معجزه‌است ، پس هرکس‌معجزه را دید، باید ایمان‌آورد و اگر ندیده ،ولی‌بتواتر اخبار برای او ثابت‌شود باز باید ایمان آورد. معجزات‌أنبیاءِ زمان سابق را نه کسی می‌بیند و نه بتواتر میتوان ثابت‌نمود فقط پیغمبراسلام استکه معجزهٔ او یعنی **قرآن** هم متواتر است و هم‌محسوس و مشاهده میشود، زیرا قرآن حاضروبرای همه‌کس مشهود است . معجزات‌سایر أنبیاء ناقلانی جز خبرواحد مجهول ندارد، مگراینکه کسی بتوسّط قرآن معجزات‌ایشان را ثابت‌کند. پس هرکس‌بخواهد معجزهٔ یکی از أنبیاء (ع) را ثابت‌کند، بایداوّل بقرآن ایمان آورد.

بهرحال **قرآن** معجزه و سند نبوّتست و باید بررسی کرد که چگونه‌معجزه‌است . پس‌میگوئیم **معجزه** آن چیزیست‌که بشررا عاجز کند، یعنی علمای بشری نتوانند مانند آنرا بیاورند، دراین **قرآن** صریحًا اعلام‌شده که اگر تمام جنّ و انس‌جمع شوند،وبیاری یکدگر برخیزند بمانند قرآن نیاورند. در سورهٔ‌بنی‌اسرائیل‌آیهٔ ۸۸ فرموده : **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰى أَنْ يَأْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَايَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا**. یعنی: بگو اگر جنّ و انس‌اجتماع کنند براینکه بمانند این قرآن بیاورند بمانند آن نیاورند و اگرچه بعضی پشتیبان بعضی‌دیگر باشند. و در سورهٔ‌بقره آیهٔ ۲۳ فرموده :**وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوْا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ، فَإِنْ لَمْ‌تَفْعَلُوْا وَلَنْ‌تَفْعَلُوْا فَاتَّقُوْا النَّارَ**... یعنی:«و اگر از آنچه ما بر بندهٔ‌خود نازل نموده‌ایم درشکّید، یک سوره بمانند آن بیاورید و گواهان خودرا غیرازخدا

بخوانید تا گواهی دهند اگر راست میگوئید، پس اگر نیاوردید و نخواهید آورد پس از آتش دوزخ بترسید». بنابراین هیچکس سخنی مانند قرآن نمیتواند بیاورد چنانکه در آیهٔ ۳۴ سورهٔ طور نیز فرموده: **فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ**. قرآن این مطلب را مکرر تذکر داده و پیغمبر اسلام (ص) با کمال جرأت و کمال اطمینان ابلاغ نموده تا هر دوره و زمانی اهل آن بشنوند و عجز بشر را در مقابل قرآن مشاهده کنند و بدانند در محیط عربستان که کانون فصاحت بود یارای معارضهٔ با **قرآن** و آوردن مانند آنرا نداشتند چه رسد بدیگران.

أمّا کیفیّت إعجاز قرآن، پس میگوئیم: لزوم معجزه برای آنستکه مقام شامخ نبوّت و سفارت إلهی دستخوش اغراض کسان و مورد طمع جاه‌طلبان نباشد و دزدان دین و راهزنان نتوانند ادّعای نبوّت کنند، برای کسیکه فرستادهٔ **خدا** میباشد لازم است امری بیاورد که از عهدهٔ دیگران خارج و گواه راستی او باشد و اگرچنین امری بنام معجزه نباشد هر فردی از افراد ممکن است با ادّعای نبوت برخیزد و مایهٔ تفرقه و اختلاف شود و بجای هدایت و سعادت موجب ضلالت و شقاوت گردد. لزوم معجزه أمری است طبیعی و فطری و بجز معجزه مدرکی برای صحّت دعوت نبوّت در پیشگاه عقل چیزی نباشد، وبرای غیرأنبیاء معجزه لازم نیست.

معجزه بر سه قسم است

اوّل ـ امریکه بر خلاف قوانین و مقرّرات طبیعت باشد، و مجرای طبیعت را تغییر دهد، یعنی خدائیکه خالق وموجدمجرای جهان است، رشتهٔ این جریان را از هم بگسلد و آنراگواه صحّت ادّعای فرستادهٔ خود قرار دهد مانند آنکه آبرا بشکافد وآتش را سرد کند.

دوّم ـ امریکه برخلاف طبیعت نباشد و وقوع آن معلول یکی از عوامل طبیعی باشد ولی بشر آنرا درک نکرده و ازنظر بشر مستور باشد و حقیقت آنرا درک نکند، ولی ممکن باشدروزی برسد که درنتیجهٔ پیشرفت علوم راز آن کشف گردد. أمّا در أنظار اهل

زمان برخلاف طبیعت بشمار آید، معلوم نیست معجزاتی‌که برای پیامبران اجراشده از کدام‌یک این اقسام میباشد زیرا جریان قوانین عالم طبیعت بقدری مرموز و پیچیده‌استکه راهی برای اینکه مخالف و یا موافق طبیعت کدام‌است،دردست نیست.

سوّمـ از اقسام اعجاز رسیدن بسر حدّ کمال درعلمی‌استکه بشر بعضی از مراتب‌آنرا میتواند برسد، ولی بآخرین درجات آن نرسیده و خدایتعالی آخرین درجهٔ آنرا بتوسّط رسول خود اظهار کند، بطوریکه خرق طبیعت نباشد و جریان عالم‌اسباب‌را قطع نکند.

قرآن و اعجاز آن از قسم سوّم استکه درآن مخالف طبیعت و ضدّ قوانین آن چیزی نیست، و بدرجهٔ کامل،قواعد فصاحت و زیبائی لفظی و لغوی بشری و معارف‌حقیقی فطری‌درآن مراعات شده، بدرجه‌ای که از عهدهٔ بشر خارج است.

تمام این اقسام مذکور، کار **خدا**است زیرا خدا بایدگواهی دهد بصدق رسول خود، و گواهی خدا همان ایجاد معجزه است.پس کار معجزه کار پیغمبر نیست طبق آیات **قرآن** که فرموده:«**قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ**» و در قصّهٔ حضرت **موسی** (ع) فرموده:«**مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ**» و در قصّهٔ حضرت **نوح** (ع) فرموده: «**إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ**» ودر قصّهٔ حضرت **صالح** (ع) فرموده:«**وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ**» ودر قصّهٔ حضرت **داود** (ع)فرموده:«**إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ**» و «**أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ**» و «**كُنَّا فَاعِلِينَ**» وراجع به‌**قرآن** فرموده:«**نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ**» و **قرآن** معجزه و کلام **خدا** است نه کلام رسول(ص)، و البته حقّتعالی ایجاد معجزه میکند أمّا با شرایطی که ما در کتاب‌عقل ودین ذکر نموده‌ایم مراجعه شود.

۲۶- معجزهٔ هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد

خدایتعالی برای حضرت موسی(ع) عصا را اژدها کردبمناسبت اینکه سحرهٔ زمان او کارهائی شبیه بآن داشتند ومعجزهٔ‌حضرت

عیسی(ع) شفاء مَرْضیٰ و إحیاء أموات بود، بمناسبت اینکه دکترهای زمان او در فنّ معالجه بدرجهٔ عالی رسیده بودند، ولی مرضهای مزمن را معالجه نکردند. خدا برای صدق ادّعای او چنین امراض سخت را بدعای او شفا میداد و اکمه و ابرص را بارادهٔ خود خوب میکرد. زمان حضرت محمّد (ص) مردم درفنّ خطابه وسخن پروری و زیباگوئی استاد بودند، خدا برای صدق نبوّت او کتابی باو نازل کرد که از هر کلامی زیباتر و شیرین تر و دلنشین تر باشد، بطوریکه سخن رانان درمقابل آن عاجز باشند.

امتیازقرآن از سایرمعجزات

قرآن از جهاتی با سایر معجزات فرق دارد:

۱ــ در **قرآن** و ترتیب حروف و کلمات آن خرق قوانین طبیعی نشده و این بهتر از معجزاتی استکه خرق نوامیس طبیعت درآن باشد زیرا بهم زدن قوانین طبیعت که آتش را گلستان ویاچوب را اژدها کردن موجب غلوّ مردم و اعتقاد بألوهیّت آورندهٔ آن میشود، و لذا پیغمبر اسلام (ص) از معجزات خارق العاده که از او میخواستند خودداری میکرد و مردم را باعجاز **قرآن** و نظر درآن دعوت می نمود، تا ببینند کلامیکه از حروف معمولی مرکّب شده چنان معارف و فصاحت دارد که همه را متحیّرساخته، با اینکه برخلاف طبیعت کلامی درآن نیست، تا بنگرند و دربارهٔ محمّد (ص) غلو نکنند، و لذا ببندگی همواره افتخار داشت نه بکارهای خارق العاده.

۲ــ امتیاز دیگر آنستکه پیروان اسلام بواسطهٔ تأمّل و تفکّر در آن آشنا بتدبّر و تفکّر در امور معنوی و قضاوت فکری شوند و تعقّل ایشان زیاد شود، و از تقلید اجتناب کنند بخلاف سایر معجزات که چنین فائده نداشت.

۳ــ آوردن معجزات خارق العاده باعث میشود که مردم درخواست های بیخردانه کنند و مقام نبوّت دستخوش اوهام این وآن گردد، و در نتیجه رسولخدا را متّهم بسحر و شعبده کنند، و باضافه یکرشته افسانه و خرافات درپیرامون آن جعل کنند، بخلاف

قرآن که چنین نیست .

۴ـ امتیاز دیگر قرآن این است که قرآن دلیل بر نبوّت و نبوّت مدّعای پیغمبر است ، و بین دلیل و مدّعی تناسب و ارتباطی است یعنی نبوّت برای تربیت و قرآن دستور تربیت است ، بخلاف سایر معجزات که چنین تناسبی با نبوّت ندارند .

۵ـ امتیاز دیگر اینکه قرآن از جنس تکلّم و سهل‌ترین کار بشر است ، با اینحال اگر بشر نتواند مانند آنرا بیاورد ، بخوبی اعجاز آن ثابت میشود ، ولی معجزات دیگر از جنس کارهای سهل بشری نیست .

۶ـ امتیاز دیگر اینکه چون نبوّت پیغمبر اسلام (ص) دائمی و آئین او جاویدانست ، معجزهٔ او نیز باید ماندنی باشد که در هر دوره دلیلی بر اثبات نبوّت او باقی باشد بخلاف سایر معجزات که باقی نمانده و وجود آنها باید بوسیلهٔ تاریخ ثابت شود و هرکس میتواند وقوع آنها را انکار کند ، مخصوصًا کارهای فوق‌العاده و خارق العاده را زود انکار میکنند ، خصوصًا مردمیکه مادّی باشند و با معنویّات و تأثیر عالم غیب إلهی سروکاری ندارند .

۷ـ اعجاز قرآن و عظمت آن بواسطهٔ ترقّی علوم و افکار در هر دوره بهتر ثابت میشود و بواسطهٔ عجز مردم هردوره از معارضهٔ آن بر اهمیت آن افزوده میشود ، و راههای جدیدی برای اعجاز آن کشف میشود ، و لذا اعجاز قرآن از نظر علوم جدیده یکی از وجوه اعجاز آن شمرده میشود ، اعجاز آن از نظر علوم فنّی و طبیعی و فیزیولوژی و از نظر علم هیئت و نجوم و جنین شناسی و گیاه‌شناسی و تلقیح بادها و کیفیت خلقت آسمان و زمین وسایر علوم امروزه که ما إِنْشَاءَ اللّٰهُ در ضمن ترجمهٔ آیات مربوطه بآن اشاره خواهیم نمود ،

اشکال وجواب آن

اگر کسی بگوید عالِمِ بلغت عربی درک میکند اعجاز قرآن را

امّا برای دیگران چگونه اعجاز آن ثابت شود؟ جواب آنستکه دیگران باید رجوع کنند باساتید این فنّ و یا باهل زبان ، و از ایشان نظر بخواهند، و البتّه اساتید فنّ عربیّت بقدر کافی در اثبات اعجاز قرآن کتابها نوشته اند و نظر داده اندمانند: ابوعبدالله زنجانی و ابوعبدالله مرزبانی و رافعی مصری و علّامهٔ سیوطی و عبدالقادر جیلانی و جاحظ و باقلانی و سکاکی و واسطی ورمانی و فخرالدّین رازی و ابن ابی الاصبع و زملکانی و شیخ مجتبی قزوینی و صدها نفردیگر و فعلا در اینجا ده وجه از وجوه اعجاز قرآن را ذکر میکنیم:

۲۷- قرآن ازجهاتی معجزه است

وجه اوّل: هدایت

یکی ازجهات اعجاز قرآن از جهت دارابودن آن بر معارف فطری و علوم حقیقی بر وفق عقل ، و در زمانیکه نازل شد چنین علومی در تمام روی زمین نبود، و احدی از علمای بشری چنین معارفی را نمیدانست. از قرآن استفاده میشود که عمدهٔ اعجازش از همین جهت بوده ، زیرا قرآن مکرّر خود را معرفی کرده بعلم و نور و هدایت و حکمت و بصیرت ونیزفرموده: **فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ أَهْدٰى**،یعنی:«اگر راست میگوئید از جانب خدا کتابی بیاورید که دارای هدایت بیشتری باشد»، و غیرقرآن را گمراهی و ضلالت و ظلمات خوانده ، و بطور قطع قبل از نزول قرآن علمای بشری چنین علم و حکمتی نداشتند ، و در ظلمات اوهام و بافته های خیالی فلاسفه در تاریکی و ضلالت بودند که بعداز قرآن نیزچنین است ، و لذا رسولخدا (ص) مکرّر فرموده: **مَنْ طَلَبَ الْهُدٰى مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضَلَّهُ اللّٰهُ**. یعنی: هرکس از غیرقرآن هدایت جوید ،خدا او را بگمراهی رهایش نماید. أمیرالمؤمنین (ع) در خطبهٔ ۱۹۴ فرموده: **يَعَنَهُ حِينَ لَا عَلَمٌ قَائِمٌ، وَ لَا مَنَارٌ سَاطِعٌ، وَلَا مَنْهَجٌ وَاضِحٌ.** یعنی: خدا رسول خود را فرستاد وقتیکه نه نشانه ای ازهدایت و نه نور روشنی و نه راه واضحی بود. و در خطبهٔ ۸۷ فرموده:

أَرْسَلَهُ...وَالدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّوْرِ، ظَاهِرَةُ الْغُرُوْرِ، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدٰى ، وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدٰى. یعنی: خدا رسول خود را فرستاد درحالیکه دنیا نور هدایتی نداشت و علومی جز غرورنبود ،غرور دنیا آشکار،و نشانه‌های نور و هدایت مندرس وعلائم‌پستی هویدا بود .

آری اگر کسی بتاریخ دنیای آنروز نظر کند مطّلع‌خواهدشد که تمام ملل و دانشمندان ایشان گمراه بودند ، ملل بزرگی مانند هند و ایران و روم و چین آتش‌پرست و بت‌پرست وستاره و گاو پرست‌بودند. یهود و نصاری برای خدا دختر و پسر قائل بودند و در حوائج بهرچیزی توسل داشتند بضمیمهٔ‌خرافات‌دیگر. و فلاسفهٔ یونان جز اوهام و خیالات و بافندگی‌ها، علمی‌نداشتند ، علم ایشان عبارت‌بود از وحدت‌وجود و وصل بحقّ و قدم عقول عشره و مانند این خرافات .درتمام روی زمین کسی‌نبودکه‌بخدای حقیقی منزّه از صفات‌مخلوق قائل باشد و عقائدشان برخلاف‌عقل سلیم و فطرت‌پاک‌بود ، علم نجوم و هیئت‌ایشان عبارت‌بود از زمین و آسمان پوست‌پیازی. در این هنگام **خدا** کتابی فرستاد روشن ساده دارای توحید حقیقی فطری و شناخت‌خدای منزّه‌از حدّ و حدود و سایرصفات‌امکانی.و سایر معارف و حقائق‌عوالم ملک و ملکوت‌وقیامت ، بانضمام اخلاق و قواعد و قوانین همگانی بنام **قرآن** که بهتر از آن‌کتاب امکان نداردو این حقائق بر خلاف‌تمام افکار بشر آنروزی بود آنهم بتوسّط یکمرد بی سواد درس‌نخوانده ، و اگر کسی بگوید درس‌خوانده باید بگوید نزد اساتید اوهام و خرافات‌درس‌خوانده ، زیرا در تمام‌جهان‌تدریس علوم حقیقی نبود ، معلّمی که واجد آن باشد پیدا نمیشد ، ولذا باید **قرآن** را نور هدایت‌خواند و خود قرآن‌خود را باوصاف ذیل معرّفی کرده : گاهی خود را نور إلهی خوانده و فرموده : أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰى نُوْرٍ مِنْ رَبِّهِ .وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوْرًا مُبِينًا ، گاهی خود را حقّ وحقیت‌گوید : "أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ" گاهی خود را شفاء ورحمت نامیده:"وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ" . گاهی خود راحکمت و نعمت نامیده: وَ اذْكُرُوْا

نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مٰا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتٰابِ وَ الْحِكْمَةِ ،گاهی خود را برهان و بصیرت وصف کرده :يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّكُمْ. هٰذٰا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ ، گاهی خود را راه رشد و صراط مستقیم خوانده : هٰذٰا صِرٰاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ. قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ، گاهی خود را روح و حیات گفته:أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا. إِسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا يُحْيِيكُمْ. و از این قبیل اوصاف ذکر نموده که معلوم میشود قرآن علم‌ونور و حکمت است ، اگرچه فصاحت و بلاغت و زیبائی الفاظ آن مانند لباس زیبائی‌استکه بر قامت‌علوم و معارف‌آن پوشانیده‌باشد ، ولی مفاخره و تحدّی قرآن بفصاحت‌تنها نیست ، زیرا عاجزساختن چهار نفر عرب فصیح مانند امرء القیس اهمّیّتی ندارد ، وتمام هدف‌قرآن این نیست ، بلکه هدف قرآن آوردن کمالات و علوم حقیقی است‌برای تمام اهل جهان .

بزرگترین شأن رسول خاتم (ص) معارضهٔ با اوهام و خرافات و شرک بشریست‌که نام آنهارا علم و حکمت‌گذاشته‌بودند مانند افکار برماتیدس‌حکیم که ۶۰۰ سال قبل از مسیح بوده و معتقد بوده که تمام جهان یک‌جوهر اصلی و آن خدا است ، و یا پلوش حکیم که ۴۰۰ سال قبل از هجرت‌بوده و قائل بوحدت انسان‌باخدای حکیم بوده ، و مانند پورفیرحکیم که ۳۰۰ سال قبل ازهجرت‌بوده و قائل بوحدت‌وجود بوده ، و مانند فیثاغورث و جالینوس و امثال آنان که افکار و مذاهبی اختراع کرده بودند که تماماً گیج‌کننده و گمراهی بود . و هنوز پس از صدها سال فیلسوف‌نمایان اسلامی بآن اوهام معتقد و علاقه‌دارند ، و درمدارس دینی آنهارا تدریس میکنند ، ولی‌تدریس‌قرآن جزء برنامه نیست . بطلمیوس حکیم علم هیئت و آسمان و زمین پوست‌پیازی از خود تراشیدکه صدها سال فلاسفهٔ اسلامی آنرا تدریس‌میکردند و از قرآن بی‌خبر بودند ، و اگر کسی آنهارا ظلمات‌اوهام میخواند باورنمیکردند و هنوز زمان ما یکعدّه روحانی‌نما و مراجع دینی که از قرآن بی‌خبرند آنهارا‌علم میدانند . بنابراین خدا خواست بشر را راهنمائی کند بفطرت اوّلیّه و او را از اوهام وخیالبافیهای

بشری برهاند و راه سهل و آسانی‌را با و بنمایاند، چنین کتابی بنام قرآن فرستاد که علم باشد درمقابل جهل، و حکمت باشد در مقابل اوهام فلاسفه و حقیقت باشد در مقابل بافندگی و چاپلوسی شعرا، و هدایت باشد در مقابل ضلالت، و بهمهٔ مردم اعلان نمود که این‌را فرستادم لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، پس قرآن برای رفع سرگردانی بشر و نجات او از خرافات آمده و از این جهت معجزه کرده، چگونه معجزه نباشدکه أوهام وخرافات درآن راه ندارد لذا کسانیکه دشمن قرآن بودند میگفتند این همان خرافات سابقین است إِنْ هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، ولی‌چون سخنان ایشان نزد عقلا و مراجعین بقرآن جز تهمت ودروغ وعداوت نبود رسوا و مغلوب شدند.

قرآن دانش جدید و راه نوی آورد

خبر نو و تازه را عرب حدیث مینامد، قرآن میگوید من حدیث و علم تازهٔ حیات بخشم که بهتر از آن خبری نیست و فرموده: اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ، یعنی خدا نازل نمود بهترین خبرتازه را، و فرموده: فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللّٰهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ، یعنی: بکدام خبرتازه‌ای پس از خبر إلهی و آیات او ایمان میآورند، در سورهٔ طور آیهٔ ۳۴ فرموده: فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ، یعنی: اگر راست میگویند سخن‌تازه‌ای‌مانندقرآن بیاورند و در جای دیگر فرموده: قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ أَهْدٰى یعنی: «بگو اگرراست میگوئید از جانب خدا کتاب بهتری‌که هدایت کننده‌تر باشدبیاورید» تابحال که نیاورده‌اند زیرا غیرازآنکه پیرو قرآنست هرچه آورده یا فلسفه و بافته‌های یونان‌را آورده و یا لافهای عرفان را. أمّا فلاسفه یک مشت قواعد حدسی و گمانی آوردند که درهمان قواعد اختلافاتی دارند و میزانی هم در فلسفه نیست‌که صحّت و سقم اقوال خود را بسنجند، و معلوم است مطالب مورد اختلاف قطع‌آور نیست. و أمّا لافهای عرفان، آن نیز ضد و نقیض یکدگر و باطل است، یکی لاف خدائی میزند،

و دیگری لاف گدائی، و هر دو را عرفان میدانند وکشفیّاتی دارند مخالف یکدگر. پس اگر کسی مطالب فلسفه و عرفان را فهمیده باشد بطلان آنان را میفهمد، و اگر نفهمیده باشد گول ایشان را میخورد. پس علوم و معارفی مانند وحی أنبیاء وقرآن کریم نیامده. حال میگوئیم چون **قرآن** معارف تازه و علوم حقیقی را آورده محال است چنین معارفی را یک ملّت نادان بت پرست یا یک فردی از آنان بیاورد مگر اینکه از وحی باشد.

لغت هرکس نمایندهٔ افکار اوست

لغت و الفاظ نمایندهٔ قوهٔ متفکّرهٔ افراد میباشد، هرمردی پنهان است زیرزبانش و از سخن او هویّت او پیداست. چنانکه در علم قیافه از اثر دست وپا و صورت پی باسرار و اخلاق وافکار صاحبش میتوان برد از گفتار و تعبیرات هر ملّتی میتوان بافکار و روحیّات آنان پی برد، فکر هرکس را در صحیفهٔ الفاظش باید خواند. دراینمورد **رافعی** گوید **قرآن** و کلمات آن باوضع عرب دورهٔ جاهلی و افکارشان تناسبی ندارد، یعنی اگر بخواهیم روش قرآن و ترکیب کلمات و مطالب آنوا نمایندهٔ فکر یکعرب جاهلی بدانیم بسی خطا رفته‌ایم، و اگر مقایسه کنیم وضع عرب آندوره را، بخوبی معلوم میشود که قرآن مولود افکار آنان نیست، و اگر کسی بخواهد قرآن را کتاب آسمانی نداند ناچاراست که تاریخ را تکذیب کند و معتقد شود که عرب آندوره در منتها درجهٔ کمال بوده و بهرهٔ کافی از مدنیّت و مقام شامخی در علوم و معارف داشته که فردی از آنان توانسته چنین کتاب جامع پر از علوم و معارفی بیاورد، زیرا این نظم و اسلوب دقیق **قرآن** و معانی و حِکَمِ بلندپایهٔ آن و از طرفی کشف حقائق آسمانی و دقائق علوم طبیعی و اسرار جهانی و حلّ مشکلات اجتماعی وسیاسی که در **قرآن** وجود دارد محال است از جمعیّت بیابانی صادر شود از مردمی که فقط با بت پرستی و نزاع و جدال و غارت وعداوت و حقّ کشی و زورگوئی و تفاخر و تبختر و فال و تطیّر سروکار

داشته و بکلّی از شرائع حقیقی و قوانین علمی دور بوده ،صادر گردد، و هرکس در قرآن نظر کند و معارف و معانی آنرا درک کند و دارای ذوق سالم و نظر صحیح باشد از خلال کلمات ودستورات آن نوری می‌بیند که وضع دورهٔ جاهلیت را نشان داده و می بیند قرآن تناسب با فکر مردم آندوره ندارد.

اگر کسی با ملل امروزه که سراپا در شهوت پرستی ورذائل اخلاقی و بی‌ایمانی سالها فرو رفته و جرثومهٔ امراض در آنان منتشرشده بطوریکه خوبی و بدی و کفروایمان در نظرشان یکسانست روبرو شود، و بآنان خطاب کند و بخواهد نصیحت و ارشاد کند محال است بیاناتی زیباتر و رساتر و بهتر از آیات قرآن برای آنان بگوید، بطوریکه صورت حقیقی اخلاق آنانرا مجسّم و وضع نکبت بار ایشان را بایشان نشان دهد، و راه اصلاح و دفع مفاسدشان را بگوید. اگر کسی از تاریخ قرآن و نزول آن و محیط آورندهٔ آن بی‌خبر باشد، خیال میکند این آیات از طرف یکی از بزرگترین مصلح دنیا برای این قرن صادر شده .بنابراین کسیکه قرآن را بخوبی فهمید یا باید اعتراف کند که قرآن از طرف خدای سبحانست که عالم باسرار و احوال بشر بوده نازل شده و یا باید معتقد شود که قرآن در دوره‌ای نازل شده که عرب در منتهای درجات علم و کمال و صلاح بوده و در عین حال آمیخته بمفاسد اخلاق زندگی میکرده، این معنی را چون تاریخ ردّ میکند ناچار باید شکل اوّل را که از طرف خدا نازل شده بپذیرد.

قرآن سرچشمهٔ علوم می‌باشد

علوم اسلامی شعب زیادی پیداکرده و تمام شعب گوناگون آن از قرآن سرچشمه گرفت. عدّه‌ای متوجّه بضبط لغات و کلماتش شدند و برای شناختن حروف و مخارجش کوشش کردند تا علم قرائت و تجوید و علم حروف پیداشد، دستهٔ دیگر در اطراف اعراب و حرکاتش و تغییر و عدم تغییر کلماتش و در لازم و متعدّی و موادّ کلماتش بحث کردند تا علم نحو و صرف پیداشد، دستهٔ

دیگر از کیفیّت کتابت و رسم الخط آن بحث کردندتا علم رسم الخط پیداشد، دستهٔ دیگر بمعانی محتمله و ترجیح این معنی بر آن معنی پرداختند تا از آن علم تفسیر پیداشد، دستهٔ دیگردرقواعد عقلی و شواهد توحیدی و در ذات وصفات إلهی که در قرآن بود بحث نموده تا از آن علم‌کلام پیداشد،عدّهٔ دیگردرکیفیّت استخراج و استنباط احکام و بحث در حقیقت و مجاز و عامّ و خاصّ و نصّ و ظاهر و مجمل و مبیّن قرآن بحث کردند تا علم اصول پیداشد، عدّه‌ای در فروع و افعال مکلّفین و صحّت و بطلان آن تفحّص کردند تاعلم فقه پیداشد، عدّهٔ دیگر در قصص و آثار و اخبار قرآنی تجسّس کردند تا علم‌تاریخ مرتّب شد، عدّهٔ دیگر در مواعظ و وعد و وعید و صفات حسنه و سیئهٔ بیان شدهٔ در قرآن تفحّص کردند تا علم اخلاق پیداشد، عدّهٔ دیگر در خطابات و اقتضای مقامات بحث کردند تاعلم خطابه پیداشد، عدّهٔ دیگر در سهام وفرائض وتقسیمات قرآن تحقیق کردندتا علم‌حساب در اسلام پیداشد، عدّهٔ دیگردرعلوم طبیعی قرآن و کیفیّت ایجادشب وروز وگردش کواکب وانجم پرداخته و از آن علم هیئت در اسلام پیداشد، عدّهٔ دیگر دراطراف سلاست و روانی الفاظ قرآن و حسن نظم و سیاق و ایجاز و اطناب آن بحث کردند تا علم معانی و بیان بوجودآمد، و همچنین علم زُبُر و بیّنات و سایرعلوم که قواعد و قوانین تمام آنها را از قرآن گرفته و از آن استخراج کرده‌اند، و هریک از دانشمندان علوم فوق برای اثبات نظریّهٔ خود استدلال و استشهاد بآیات قرآن میکردند، و سپس بواسطهٔ کوشش دانشمندان شرق و غرب ترقّیاتی دراین علوم پیداشد، ولی مادّه و منشأ و سرچشمهٔ تمام این علوم قرآن بوده، امّا نباید فراموش کرد که یک نفر أُمّیّ بی‌سوادیکه میان جمعی از بی‌سوادان نشو و نما کرده ممکن نیست چنین کتابی که مادّهٔ همهٔ این علوم بوده بیاورد، مگرآنکه ازطرف خدا یتعالی با و تعلیم شده باشد.

خصائص قرآن و امتیازآن

یکی از امتیازات قرآن ازسخنان دیگر اینا ستکه اگر کسانی نغز و

شیوا سخن و یا اشعار دلربا گفته‌اند کلام آنان درپیرامون تخیّلات و عادات و خرافات و یا شهوات و یا عشق و دلباختگی ویا تقلید از دیگری و یا مدح و ثنا و تملّق و اعراق بوده که دلیل بر پستی فکر است ، بخلاف **قرآن** که حقائق محض را آورده ،وجمله‌ای از تخیّلات و خرافات و یا تقلیدیّات ندارد ، و از عشق وعاشقی و رموز عشق دم‌نزده و پیچ و خم فکری و فلسفه‌بافی درآن نیست و در فهم معانی احتیاج بمقدّمات ندارد ، و دقّت و تفکّر درآن موجب خستگی و ملالت نیست ، و الفاظ آن با معانی آن مطابق و رسا است ، یعنی نه‌کوتاه است و نه بلندتر ، ولی گفتار دیگران چنین نیست ، و قوای فکری را بزحمت می‌افکند وبرای فهم‌معانی انسان را بخیالات می‌کشاند ، زیرا دائرهٔ الفاظ دیگران ازدائرهٔ معانی و مقاصد یا تنگ‌تر و یا وسیع‌تر است ، بهمین جهت برای کسیکه **قرآن** را بفهمد ، کثرت و تکرار آن ملال آور نیست ، بلکه نشاط آور است ، بخلاف گفتار و یا کتب دیگران که جامع این مزایا نیست ، و این مزایا بالاترین فصاحت است .

وجه دوّم : فصاحت وبلاغت

یکی از جهات اعجاز **قرآن** فصاحت آنست ،وفصاحت این است‌که کلام رسا و روان باشد و از کلمات زیبا تنظیم شده و از گره و پیچ و مشکل خالی باشد ، و باضافه زننده نباشد ، یعنی‌دلالت آن بر معنی طبیعی باشد ، عرب زمان جاهلیّت در فنّ فصاحت بحدّ أعلی که برای بشر ممکن باشد رسیده بودند ، والفاظیکه‌شایستهٔ مقصودشان بود بآسانی و زیبائی بر زبانشان جاری بود ،وبفصاحت افتخار میکردند ، و زمینه مهیّا شده‌بود برای آمدن کلام خدا ، زیرا **کلام خدا** از هر نقص و عیبی مبرّا است ، وفصیح‌تر ازآن برای مخلوق امکان ندارد ، زیرا همانطور که در ایجاد موجودات دیگر هیچگونه عیبی نیست ، و بهر موجودی آنچه لوازم و احتیاجات وجودی داشته عطا کرده ، و بمانند آن کسی نمیتواند ایجادکند همانطور کلامی‌را که حقّتعالی ایجاد کند تمام کمالات لفظی درآن

موجود است ، ولیکن شناختن و تمیزدادن کلام حقّ از کلام غیر برای هرکسی آسان نیست ، باید اشخاصی در فصاحت ترقّی کنند ،و سخن سنج باشند تا برموز فصاحت و زیبائی کلام واقف باشند ، تا محسّنات کلام خدا را بشناسند ، و لذا چون قرآن نازل شد در میان عرب مهابتی بوجود آورد که خود را درمقابل قرآن باختند ، و همه بضعف خود در آوردن چنین کلامی اعتراف کردند ،و چنان مجذوب و دلباختهٔ آن شدند که یارای مقاومت و یا کتمان حقّ در خود ندیدند ، و فهمیدند که اگر بمعارضهٔ با قرآن برخیزند و یا بدسائس و حیله از اهمیّت آن بکاهند رسوا میشوند ،ولذا فصحای عرب بعجز خود اقرار و از معارضه وتفاخر دستبرداشتند.

در کلام فصحاء ، جای معارضه و اختلاف است

ترتیب حروف و ترکیب کلام فصحا تفاوت دارد ،ودرتعبیرات ایشان نقص و سستی راه دارد ، و لذا مجال معارضه وتفاخروایراد میباشد . ممکن است دونفر خطیب و یا دو شاعر و یا دونویسنده درمقام برتری در سخن برآیند چنانکه زمان جاهلیّت کاری بوده معمولی و هرگوینده بسخن زیبای خوْد میبالید ،وبادیگران معارضه میکرد . أمّا در قرآن آنچه دقائق بیانی و لطائف وزیبائی لفظی تصوّر شود موجوداست ، و مجالی برای معارضه باقی نمی‌ماند ، و لذا اگر کسی یک کلمه از کلمات قرآن را عوض کند ، از لطافت و دقائق کمالی آن کاسته و نمیتواند بهتر ازآن و یا مساوی آن کلمه‌ای بیاورد که معنی همان کلمهٔ محذوف رابدهد ، و بفصاحت و تناسب کلمهٔ قرآنی باشد . ما برای نمونه یک آیه از آیات قرآن را دراینجا می‌آوریم تا ببینیم آیا میشود جای یک کلمهٔ آنرا عوض کرد و یا کلمهٔ دیگری مانند آنرا گذاشت ، تاخواننده بعظمت کلام حقّ پی برد ، و بدریای حیرت فرو رود . حقّ تعالی در آخر سورهٔ لقمان فرموده : إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْأَرْحٰامِ وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰا ذٰا تَكْسِبُ غَدًا وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. یعنی:

محقّق بدان که فقط نزد خدا است دانش ساعت قیامت و او است که نازل میکند باران مفیدرا و میداند آنچه در ارحام است،و کسی خودنمیداند فردا چه کسب میکند و کسی خود نمیداند بکدام زمین میمیرد محقّقا خدایتعالی دانا و آگاه بظواهر و بواطن أمور است . دراین آیه کلماتی استکه اگر بخواهیم یکی ازآنها را برداریم و کلمهٔ مشابه جای آن بگذاریم از لطافت آن کاسته میشود و معنی مقصود از بین میرود، دراین آیه **خدا** علم پنج چیز را اختصاص بخود داده و خواسته بفهماند که علم این پنج چیز را احدی جز او ندارد، و **علی** علیه السّلام در خطبهٔ ۱۲۸ نهج البلاغه فرموده:«علم این پنج چیز اختصاص بخدا دارد و احدی حتّی أنبیاء و أوصیاء نمیدانند» حال شما در کلمات این آیه دقت کنید:

اوّلاً ـ خدا **عِنْدَهُ** را که خبر است مقدّم داشته بر **عِلْمُ السّاعَةِ** که مبتداء است ، و اگر مؤخّر میداشت مفید انحصار نبود،واگر بجای تقدیم و تأخیر مبتدا و خبر کلمهٔ «إنّما» میآورد صحیح نبود زیرا علم حقّ منحصر میشد باین پنج چیز و حال آنکه تمام مفاتیح علوم غیب و غیرغیب نزد **خدا** است ، **خدا** است که میداند یک شن کوچک میان تپّهٔ بزرگ شن دُر طوفان نوح کجا بوده ، و کجا رفته و ذرّات هر تپهٔ شن از اوّل خلقت تا بحال چندین مرتبه تغییر مکان داده ، و همچنین تمام ذرّات آبها و بخارها وغبارها و خاکها و سایر مخلوقات را ، پس علم خدا منحصر باین پنج چیز نیست ، و لذا «إنّما» نیاورده بلکه بتقدیم خبر اکتفا کرده تا حصر علم این پنج چیز را برای خود بیان کند .

ثانیاً ـ فرموده : **عِلْمُ السّاعَةِ** و اگر کلمهٔ **السّاعَة** را برداریم و کلمهٔ «القِیامَة» را جای آن بگذاریم معنی مقصود و لطافت آن از بین میرود، چرا برای اینکه رسولخدا (ص) علم و ایمان بقیامت دارد و منحصر بخدا نیست ، بلکه هر بندهٔ مؤمن باید علم و ایمان بقیامت داشته باشد، و أمّا ساعت وقوع قیامت را أحدی نمیداند جز خدا و لذا تعبیر فرموده بکلمهٔ **السّاعَة** .

ثالثاً ـ فرموده: وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و آنرا عطف کرده بجملهٔ عِلْمُ السَّاعَةِ عطف جملهٔ فعلیّه باسمیّه که همان حصریکه درمعطوف علیه است در معطوف بیاید، و اگر نه اختصاص افاده نمیشد، و کلمهٔ غَيْث را انتخاب کرده و اگر غَيْث را برداریم و بجای آن کلمهٔ مَطَر ویا وابِل ویا طَلّ ویا کلمهٔ مِنَ السَّمآءِ ماءً ویا وَدْق و امثال این کلمات که همه بمعنی باران است بجای غَيْث بگذاریم صحیح نیست، و معنی مقصود و لطافت کلام از بین میرود، زیرا ممکن است هرمهندس هواشناس بواسطهٔ مقدّمات علمی بداند فردا مثلاً باران میآید و خبردهد و خبر او صدق باشد، پس این علم اختصاص بخدا ندارد، أمّا خدا کلمهٔ غَيْث را آورده که بمعنی باران مفید لایَضُرّ است، و هیچ مهندس نمیتواند علم پیدا کند که باران فردا مفیداست و یا مضرّ، پس علم نزول غَيْث غیراز علم نزول مَطَر است، و لذا خدا این کلمه را انتخاب کرده، اگر عوض شود با کلمهٔ مشابه صحیح نیست.

رابعاً ـ فرموده: وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ و معنی: مَا فِي الْأَرْحَامِ اینستکه خدا هویّت تامّهٔ آنچه در رحمهای زنان است از ابتداء تکوین تا انتهای أمرِ آنرا که بشر میشود و بسعادت میرسد و یا شقاوت، صالح میشود و یا طالح، دوزخی میشودویا بهشتی، تمام مراحل را میداند. و اگر کلمهٔ مَا را برداریم و بجای آن کلمهٔ «مَنْ» بگذاریم و بگوئیم مَنْ فِي الْأَرْحَامِ معنی عوض میشود، چنین میشود که خدا میداند آنکه در رحمهاست، پسر میباشد و یا دختر، دراینصورت اشکالی پیدا میشود که کسی بگوید هر دکتر جنین شناسی میتواند بواسطهٔ مقدّمات علمی ویا اشعّهٔ برق بفهمد که در رحم فلان زن پسر است و یادختر، و این علم اختصاص بخدا ندارد، ولی حقّتعالی مَا فِي الْأَرْحَامِ فرموده تا چنین اشکالی نشود.

خامساً ـ فرموده: وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَا ذَا تَكْسِبُ غَدًا ونفرموده مَاذَا يَقَعُ غَدًا، زیرا منظور این بوده که آنکه کسب فردای خود را نداند، چگونه سایر امور را میداند، پس بطریق أولی ازکار

دیگران بی‌خبر است ، و لذا کلمهٔ تَکْسِبُ آورده ، و اگرآنرابرداریم و بجای آن فعل دیگری بگذاریم لطافت مطلب از بین میرود .

سادساً ـ فرموده :وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ و کلمهٔ نَفْسٌ را انتخاب کرده و اگر بجای آن أَحَدٌ یا کلمهٔ بَشَرٌ و یا إِنْسٰانٌ بگذاریم صحیح نیست ، زیرا هر فردی و یا بشری ممکن است بواسطهٔ وحی و یا بواسطهٔ خبردادن رسول از وحی بداند فردا چه میکند ،أما هیچکس بخودی خود و از پیش خود نمیداند ، و کلمهٔ نَفْسٌ که در لغت عرب بمعنی خودش میباشد ، این معنی را می‌فهماندکه أحدی خودش نمیداند فردا چه میکند و این علم اختصاص بخدا دارد .

سابعاً ـ فرموده :وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ باز کلمهٔ نَفْسٌ را آورده که مفید این استکه احدی بخودی خود نمی‌داند بکدام زمین میمیرد ، أمّا ممکن است بتوسّط وحی إلهی بداند و مقصود نقض نمیشود ، و امّا اگر کلمهٔ دیگری جای آن بگذاریم هدف إلهی نقض میشود .

ثامناً ـ جملهٔ مٰا تَدْرِي را مکرّر کرده برای تأکید ، و اگر میفرمود بِأَيِّ أَرْضٍ بعطف معمول بر معمول بدون تکرار وَ مٰا تَدْرِي مفید تأکید نبود .

تاسعاً ـ مٰا ذٰا تَكْسِبُ جملهٔ اسمیّه میباشد و اگر بجای آن میفرمود "كَسْبَ غَدٍ" بطور مضاف و مضاف إلیه لطافت جملهٔ اسمیّه را نداشت ، زیرا جملهٔ اسمیّه دلالت براستمرار و دوام دارد .

و البتّه اهل ادب نکات بیشتری ممکن است ازآیه استفاده کنند مانند اینکه مٰا تَدْرِي فرموده و لاٰ تَدْرِي با لاء نیاورده‌که نفی بکلمهٔ مٰا دلالت بیشتری برنفی دارد ، و ازآن جمله مٰا تَدْرِي فرموده و مٰا تَعْلَمُ نفرموده زیرا درایت علم‌پیداکردن بوسیلهٔ نظر و استدلال و حیله میباشد و خدا خواسته بفرمایدبهیچ‌حیله و نظر و وسائل کسی نمیتواند علم بمذکورات پیداکند .

بنابرآنچه ذکر شد بی جهت نیست‌که خدا درمقام معارضه و تحدّی اعلام نموده که اگر میتوانید یک سورهٔ کوچکی‌مانندقرآن بیاورید ، با اینکه تمام فصحای عرب دشمن او بودند ، اینکاررا

نتوانستند و اگر آورده بودند در تاریخ ثبت میشد ،فصحافهمیدند که جملاتی بهتر از قرآن محال است ، با اینکه بکلمات مخلوقی مانند خود ایرادها میکردند، چنانکه خَنْساء که زن فصیحی بود بدو شعر حسان بن ثابت هشت ایراد کرد درحالیکه حسان اول شاعر عرب بود، چون حسان گفت :

لَنَا الْجَفَنَاتُ الْغُرُّ يَلْمَعْنَ بِالضُّحَى * وَأَسْيَافُنَا يُقْطِرْنَ مِنْ نَجْدَةٍ دَمًا
وُلْدُنَا بَنِي الْعَنْقَاءِ وَ بَنِي مُحْرِقٍ * فَأَكْرِمْ بِنَا خَالاً وَ أَكْرِمْ بِنَا اِبْنَمَا

یعنی:«ما را قدحهای سفیدیست که در روز نور میدهد، و از شمشیرهای ما خون میچکد از بزرگواری، فرزندان ما طائفهٔ بنی‌العنقاء و طائفهٔ بنی‌محرقند چه دائی و پسران بزرگواری داریم.» حسان این دو شعر را در مقام مفاخره گفت ،سپس به‌خنسا گفت این اشعار چگونه‌است؟ خنسا گفت در هشت مورد آن نقص است :

اوّل ـ گفتی اَلْجَفَنَات ، و آن جمع قلّه و دلالت برکمی‌دارد و اگر جِفَان میگفتی جمع کثره است بهتر بود.

دوّم ـ گفتی اَلْغُرّ و آن سفیدی پیشانی و کم و منحصراست و اگر میگفتی اَلْبِيض أَحْسَن و أَوْسَع بود.

سوّم ـ گفتی بِالضُّحَىٰ و آنروز است و اگر میگفتی بالعشی أَبْلَغ وَ أحسن بود زیرا شب بیشتر مهمان وارد میشود و احتیاج بروشنی دارد.

چهارم ـ گفتی وَأَسْيَافُنَا و آن جمع قلّه است و سُيُوفُنَا که جمع کثره باشد، بهتر است.

پنجم ـ گفتی يُقْطِرْنَ و قطره دلالت بر کمی‌داردواگرمیگفتی يَجْرِينَ مناسب‌تر بود.

ششم ـ گفتی يَلْمَعْنَ و آن روشنی آنی است و اگر میگفتی يُشْرِقْنَ که روشنی با دوام‌تری است بهتر و مناسب‌تر بود.

هفتم ـ دَمًا مفرد آوردی و اگر دِمَاء جمع میآوردی بهتربود.

هشتم ـ گفتی ولدنا و این افتخار با ولاد است واگر آبُونا گفته‌بودی افتخار بپدر بهتر بود.

و این ایرادها را که خنسا گرفته تمام فصحا پذیرفته و تحسین کردند بخلاف ایرادهائیکه بقرآن میگرفتند که هرکس اهل زبان بود آنرا بیجا میدانست.

ملاحظه فرمائید کسانیکه اینقدر در سخن سنجی دقیق بودند در مقابل قرآن اقرار و اعتراف بفصاحت آن کردند، امّا عده‌ای برای طمع ریاست و پیشوائی و خودنمائی مانند **مسیلمهٔ** کذاب، آمدند کلماتی برای مقابلهٔ با قرآن گفتند و خودرا رسوا ومفتضح کردند و اگر خواستند چیزی مانند قرآن بگویند، مقداری از آن را از قرآن ضمیمه کردند یعنی سرقت کردند، ولذا فصحای عرب بآنان خندیدند، مسیلمه با اینکه اهل یمامه و از عرب خالص وازفصحا بود در مقابل سورهٔ **کوثر** که سورهٔ کوچک و دارای سه آیه میباشد سوره‌ای آورد تقلیدی توخالی و دروغ، خالی از فصاحت، وحماقت خودرا ثابت کرد و گفت: «اِنّا اَعْطَیْناکَ الْجَماهِرَ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ جاهِرْ اِنَّ مُبْغِضَکَ رَجُلٌ کافِرٌ» اوّل هر سه جمله را از قرآن سرقت کرده و لفظ جَماهِر و جاهِرْ را که دلالت بر ریاست طلبی دارد آورده، و کلمهٔ **شانِئَکَ** را برداشته و مُبْغِضَکَ کافِر را جای آن گذاشته و از لطافت انداخته، زیرا جملهٔ **شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ** خبری از آینده و معجزه است، و **الْأَبْتَرَ** اشاره بدشمن معیّنی است که بواسطهٔ الف و لام دلالت دارد ولی مُبْغِضَکَ رَجُلٌ کافِرٌ، اوّلاً: خبر غیبی نیست. ثانیاً: رَجُلٌ کافِرٌ مجهول و غیرمعلوم و خبردادن ازمجهول لغو است، زیرا معلوم نکرده رَجُلٌ کافِرٌ کیست.

دراین اواخر یکنفر **مسیحی** آمده بیاری مسیلمه وخواسته عیب کلام او را بپوشاند و کلام او را زینت دهد تا معارضه با قرآن کند و کلمهٔ جماهر را برداشته و بجای آن جواهر گذاشته و بدتر و مسخره‌تر شده زیرا جواهر مال دنیاپرستانست، نباید پیغمبری بآن افتخار کند و آیه نازل نماید و افتخار أنبیاء (ع) بجواهر نیست و خدا أنبیاء را بجواهر مدد نکرده است این مسیحی آمده دیده اِنَّ مُبْغِضَکَ رَجُلٌ کافِرٌ کلام خنک و مهملی است، بجای آن گفته وَلاتَعْتَمِدْ قَوْلَ ساحِرٍ وخنک ترش کرده و بخیال خود خوبترش کرده. زیرا هیچ رسولی بقول ساحر اعتماد نکرده که خدا

او را نهی کند مگر اینکه رسول دروغی مانند مسیلمه باشد، آنهم ساحر را نکره آورده که مهمل تر شده.

و اکنون که هزار و چهارصد سال از نزول **قرآن** میگذرد، و دشمنان اسلام که از هرگونه عداوت و تقلّب و تزویر و اذیّت و آزار و خونریزی و تهمت نسبت باسلام و مسلمین خودداری نکرده اند، و هرچه توانسته در محو اسلام کوشیده اند أمّا نتوانسته اند یک سورهٔ کوچکی مانند سورهٔ **قرآن** بیاورند که دانشمندان دنیا بتساوی آن با قرآن اعتراف کنند.

از فصاحت **قرآن** همین بس که هر عجمی بشنود امتیاز آنرا از سایر سخنان عرب درک میکند و هرجمله ای از قرآن درهرکتابی باشد آن کتاب را زینت میدهد و مانند جواهری درمیان ریگها میدرخشد.

اِبن اَبِی الْعَوْجا که یکی از علمای مادّی بود باسه نفردیگر از دانشمندان عرب که هرسه دارای علم وکمال وفصاحت بودند همدست و همداستان شدند و در مکّه باهم متعهّد شدند که هریک کتابی بقدر ربع قرآن بیاورد تا مدّت یکسال و درمقابل قرآن بگذارند. چون سال دیگر شد در مسجدالحرام در گوشه ای جمع شدند، یکی از ایشان گفت رفقا من چون آیهٔ: **یٰا أَرْضُ ابْلَعِی**... را از قرآن شنیدم، دانستم که معارضهٔ با **قرآن** ممکن نیست، و لذا دست از معارضه برداشتم. دیگری گفت من چون بآیهٔ: **فَلَمَّا اسْتَیْأَسُوْا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِیًّا**... رسیدم از معارضه ناامید شدم، در این گفتگو بودند که امام صادق (ع) از مقابل ایشان گذشت، و از سخنان ایشان مطّلع شد و فرمود: **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی أَنْ یَأْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَایَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ**...

وجه سوّم: جذّابیّت و نفوذ قرآن است

کلمات بسیاری از نویسندگان و گویندگان، جذّاب و مؤثّر است، ولی نه مانند قرآن، علّت و سبب اسلام آوردن تودهٔ بی‌سواد مشرکین همانا **قرآن** و جذّابیّت و تأثیر آن بود، بطوریکه بصرف

شنیدن **قرآن** تسلیم میشدند و دست از عداوت برمیداشتند، بلکه دست از زن و فرزند و طائفه و املاک و علائق دیگرخودبرمیداشتند و پیرو **قرآن** میشدند، و این موضوع محقّق و مسلّم است برای‌کسیکه عارف بزبان و لغت‌عرب باشد، و لذا دشمنان اسلام‌در این اواخر کوشیدند که تدریس زبان عربی را از فرهنگ مستعمراتی‌خود حذف کنند ویا فورمالیته نمایند تا مردم برموز و حقائق **قرآن** آشنا نشوند و بآن نگروند، و مراجع اسلامی نیز باستعمارکمک کرده و بواسطهٔ فتوای بوجوب تقلید و اکتفاءِ آن درامور اسلامی مردم‌را از تعلّم آیات إلهی بازداشتند بطوریکه اکثرِ ملّت از کتاب آسمانی خود بی‌اطلاعند. و أمّا عرب که لغت قرآن زبان مادری ایشانست ممکن نیست دست از قرآن بردارند.

ولیدبن مغیره از مشرکین بزرگ مکه بود و برسول خدا (ص) استهزاء میکرد، چون آیات **قرآن**را شنید متزلزل شد، درمورد نزول سورهٔ مدّثّر آمده که **رسول خدا** (ص) می‌نشست در **مسجدالحرام** و **قرآن** تلاوت میکرد، طائفهٔ قریش اجتماع کردندنزدولیدوگفتند **محمّد** کلامش چیست آیا شعراست یا حکایت یا خطبه ؟ولیدگفت‌بگذارید من کلام او را بشنوم، پس نزدیک رسولخدا (ص) رفت و گفت‌ازشعرت بخوان، **رسول خدا** (ص) فرمود شعر نیست و چند آیه از سورهٔ «حمّ سجده» قرائت‌کرد، بدن ولید لرزید و مو بر تن او راست شد،و برخاست و بخانهٔ‌خود رفت و نزد قریش مراجعت نکرد، قریش نزد ابوجهل رفتند و گفتند ولید بدین محمّد (ص) میل کرد، ابوجهل نزد او آمد و گفت ما را سرشکسته کردی و میل بدین محمّدنمودی گفت من کلامی از او شنیدم که پوست بدن را میلرزاند، ابوجهل گفت کلام‌او چیست شعراست یا خطابه ؟ ولید گفت خطابه کلام متّصلی است، ولی قرآن محمّد چنین نیست و انواع شعرعرب را شنیده‌ام، کلام او شعر نیست، بگذارید فکر کنم و فردا جواب‌گویم، چون فردا شد گفت: «إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ» کلامی از محمّد شنیدم که نه کلام بشر است و نه کلام جنّ، سخن او شیرینی و حلاوتی و فوائد و نتایجی دارد که مافوق ندارد، و سخنان دیگررا درهم میشکند.

بهرحال مشرکین چون دیدند توده بشنیدن قرآن مجذوب می شود، برآنشدند که گوش خود و دیگران را ببندند تا قرآن بگوشها نخورد، مانند زمان ما آنانکه میخواهند خرافات دینی خودرا حفظ کنند بمردم میگویند بمطالب قرآن گوش ندهید چون ما وشما آنرا نمی‌فهمیم. و انگشت در گوش خود فرو میبردند و گاهی پنبه در گوش خود می‌نهادند. **قرآن** و اسلوب نظم آن آهنگی دارد که هرکس بشنود یکنوع وجد و شعفی باو رخ میدهد، اسلوب قرآن موجب پیدایش آهنگی شد که در عرب سابقه نداشت.

در خبر است که سه نفر از فصحای مکّه ولیدبن مغیره و اخنس بن قیس و ابوجهل که در بلاغت سخن کمتر کسی مانند ایشان بود نیمه‌شبی هریک منفرداً پشت خانهٔ پیغمبر (ص) آمدند برای شنیدن آیات قرآن، و بقرائت او در نماز گوش میدادند، و از همدیگر خبر نداشتند، چون از کمین بیرون آمدند بیکدگر رسیدند، معلوم شد هریک پنهانی برای استماع **قرآن** آمده، بهم گفتند اگر کسان دیگر بر این کار ما مطّلع شوند، مانند ما برای شنیدن قرآن جمع میشوند و اینکار منجرّ بایمان توده بـ**محمّد** خواهدشد، پس با یکدیگر تعهّد کردند که دیگر اینکار را تکرار نکنند، ولی چون شب دیگر شد هرکدام از ایشان پنهانی آمد و بقرآن رسولخدا (ص) گوش فرا داشت، و تا صبح نخوابید از کثرت اثروجذابیّت، چون صبح شد یکدگر را دیدند و تعهّد نمودند که اینکار تکرار نشود، چون روز بالا آمد ولید نزد اخنس رفت و گفت دربارهٔ سخنان **محمّد** چه میگوئی؟ گفت چه بگویم، فرزندان عبدالمطّلب میگویند دربانی کعبه از ما است، پذیرفتیم، میگویند سقایت کعبه از ما است، تصدیق کردیم، گفتند حفظ کعبه نیز از ما است پذیرفتیم، اکنون میگویند نبوّت و رسالت در خانهٔ ما است، این را ما تصدیق نخواهیم‌کرد. از این سخن اخنس معلوم میشود تنها مانع ایشان از ایمان و قبول اسلام خودخواهی و تعصّب قومی بوده و لذا بمردم میگفتند باین قرآن گوش ندهید و چنانچه در آیهٔ ۲۶ سورهٔ فصّلت آمده میگفتند: **لَاتَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ**. یعنی: «گوش باین قرآن فرا ندهید و غوغا کنید و

صدا در صدا بیندازید تا شما غلبه‌کنید» یعنی صداها وآوازهای خودرا در میان قرائت قرآن بیندازید تا برآن غالب شوید. و حتّی واردین بمکّه را میبردند درخانه‌های خود و برای آنان ساز و موسیقی بتوسّط کنیزان خوش‌آواز فراهم میکردند وسفارش‌مینمودند که گوش بقرائت محمّد ندهید، و بدعوت پرزحمت او اعتنا نکنید و لذا آیهٔ سورهٔ لقمان: **وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ** نازل شد، عیناً مانند زمان ما که یکعدّه مدّاح و روضه‌خوان خوش‌آواز مردم را از مطالب قرآن بازداشته و مطالب ضدّ قرآنی تزریق میکنند. أمّا مردم بواسطهٔ شنیدن **قرآن** اسلام‌را پذیرفتند. **قرآن** بود که دل آنان را تکان میداد، و می لرزانید. آری دیده نشده و نخواهد شد که ملّتی دارای عصبیّت و حمیّت بسیار باشد و آنان را دعوت‌کنند باینکه از زندگی‌و فامیل و عقائد و علائق و عادات و افکار خود دست‌بردارید، و باکمال خلوص و رغبت تسلیم حقّ شوید نه باکراه و زور، بلکه بشوق و علاقه، ممکن نیست چنین دعوتی استقبال شود، ولی **قرآن** و نفوذ کلمات آن اینکار را کرد، و حتّی کار بجائی رسید که زیروزبر شدند، یعنی انقلاب فکری و دینی و علمی و اخلاقی و عملی یکجا باهم صورت‌گرفت، تا اینکه هریک از عرب که متّهم بفساد اخلاق بود میگفت من بد حاملی برای قرآنم و این را در ذمّ خود میگفت. مثلاً در جنگ **یمامه** با مسیلمهٔ‌کذاب که از سخت‌ترین جنگهای اسلامی بود، پرچم بدست **سالم‌مولی‌حذیفه** بود بلشکریان گفت میخواهید بگویم برای چه این پرچم را بدست‌من سپرده‌اند برای اینکه من حامل **قرآنم** و مانند صاحب قرآن ایستادگی دارم، سپس‌گفت بدحاملی برای قرآنم اگرتاآخراستقامت نکنم، دراین هنگام بر مسلمین بانگ زد و همه‌را مضطرب کرد و گفت ای اهل **قرآن** زینت دهید قرآن را بعمل، سپس‌حمله‌افکند و دشمن را مغلوب ساخت.

اگر کسی قصّهٔ **اسعدبن زراره** و **ذکوان بن قیس** را که از مدینه آمدند مکّه و مسلمان شدند ببرکت شنیدن **قرآن**، و سپس ببرکت قرائت **قرآن** اسلام را در مدینه منتشر ساختند، بخواند،

تعجّب خواهد کرد، و همین آیات **قرآن** بود که درحبشه باعث میل نجاشی باسلام شد، و بواسطهٔآیات **قرآن** تمام مجلس سلطان بگریه افتادند، و غلغله و ولوله بپاکرد و اشک چشمان اهل مجلس را جاری ساخت و اسلام در حبشه نفوذ کرد. **قرآن** دلها را منقلب و پوست بدن را میلرزاند و شیرینی و جذّابیّت **قرآن**، موجب رغبت مسلمین شد و آنرا با کمال شوق حفظ و نشر دادند.

وجه چهارم: معجزات علمی قرآن

ما در ترجمهٔ مربوط بآن اشاره خواهیم کرد، هرقدر مجهولات بشری کشف شود و اکتشافی رخ دهد حقائق علمی **قرآن** بیشتر نمایان میشود، علوم جهانی یگانه وسیله و کمک بکشف حقائق **قرآن** و معجزات آنست، هرقدر راه فکر باز شود و حقائق زیر طبقات زمین و یا بالای آسمان جستجو شود، پس از کشف آن، پی میبرند که در **قرآن** و مطالب صحیح آن خلل وارد نمیشود و قدرآن شناخته گردد، چنانکه در قرآن فرموده: **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**، گویا منظور ازکشف حقائق علوم طبیعی ظهور حقائق قرآنست. یکی از جهات اعجازقرآن که در دورهٔکنونی پرده از روی آن برداشته شده آنستکه **قرآن** مشتمل است بر بسیاری از حقائق فنّی و طبیعی و فیزیولوژی که باآخرین اکتشافات علمی منطبق است، درآندوره که اسباب وآلات وابزار های دقیق علمی و اکتشافی وجود نداشت **قرآن** خبرداده از اسرار زمین وآسمان وعجائب خلقت، ونیزأمر بتفکّرونظردرآنهانموده، مانند حقائق بیان شدهٔ هیئت و نجوم و حرکت ماه و زمین وسایرکواکب وهمچنین ازآثاروخواصّ حیوانات ونباتات و نر و ماده داشتن موجودات وتکامل و سیرجنین وفسیل موجودات وکیفیت خلقت جهان، وغیراز اینها. و فرموده: **قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ**. " ویا: **"أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ**، و از این قبیل آیات دیگر، مانندآیهٔ: **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ**. که امرنموده به تفکردرمخلوقات وعجائب آنها.

وجه پنجم وششم : تاریخ و اخبارغیبی قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن اخبارتاریخی‌آنستکه طبق واقع بدون خلط خرافات بیان کرده، و در مقایسهٔ اخبار آن باکتب عهدین صدق آن معلوم میشود، قرآن در ذکر تاریخ هدفش پند و عبرت و موعظه و تعلیم و تعلّم بوده بخلاف‌کتب‌دیگر، اگر کسی به توراة و انجیل مراجعه کند می‌بیند که قرآن را نمیتوان‌با آنها قیاس‌کرد، زیرا درآنها مطالب افسانه‌ای بدون‌ذکرهدف بسیار است چنانچه درجای خود بیان خواهدشد.

وجه دیگر اعجاز قرآن اخبار غیبی فراوان آنست و آنچه خبرداده راست و درست‌آمده، این اخبار و پیش‌گوئیهای آن که بصحّت مقرون شده کشف از صدق آورندهٔ آن میکند، واین اخبار بر دو قسم است : یک‌قسم آن در عصر خود پیغمبر(ص) واقع شده و قسم دیگر پس‌از وفات‌او، که در ترجمهٔ‌آیات‌مربوطه خواهد آمد. و قسمتی از اخبار غیبیّهٔ قرآن را ما در کتاب‌دیگر ذکر نموده‌ایم.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عدّه‌ای از ژوکیان هند که همه از کفّار و اهل باطلند و هم عدّه‌ای از مرشدان صوفیّه که اهل بدعتند خبر از غیب میدهند،پس‌خبردادن ازغیب دلیل‌بر حقّانیّت و صدق نبوّت نمیشود و آنرا از معجزات قرآن نباید شمرد. جواب آنستکه غیب بر سه قسم است : غیب‌ماضی و غیب‌حال و غیب استقبال. غیب‌ماضی و حال را ممکن است‌کسی بوسائلی بداند مثلاً غیب ماضی را از تاریخ، و غیب‌حال را از وحی شیاطین چنانکه‌قرآن خبرداده در سورهٔ‌انعام آیهٔ ۱۲۱ :**وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ** و در سورهٔ شعراء آیهٔ ۲۲۱و۲۲۲ فرموده :**هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ**. که شیاطین برای اغفال و گول زدن مردم، دکان بعضی از ژوکیان و مرشدان را بواسطهٔ چنین اخبار گرم میکنند تا مردم بآنان روآورند. وأمّا

غیب استقبال را نه ژوکی میداند، و نه مرشد، و نه استادایشان شیطان. و أمّا کسوف و خسوف و سایر اخبار جوّی را بواسطهٔ علل و معلول و وسائل علمی میتوان حساب کرد و خبرداد، ما می دانیم پس از زمستان بهار است و این را نباید غیب گفت.

وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن

یکی از وجوهیکه از اعجاز **قرآن**ست خواصّ آیات و سور آنست که خود فرموده: **شِفَآءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ**، چه آثار و برکاتی دارد نوشتن و خواندن و تدبّر در آن، موجب شفای قلوبست از جهل و خرافات، و شفای ابدانست از امراض، چه دردها و خیالات نفسانی و وساوس شیطانی ببرکت آن دفع شده، قساوت دل و غفلت باطل بتدبّر درآن زدوده گردد. خود نگارنده پس از فراغ از تحصیلات و رسیدن بدرجهٔ اجتهاد تا پس از مدّتی از آن، غرق در خرافات و تعصّبات مذهبی بودم و ببرکت تدبّر در **قرآن** نجات یافتم.

وجه دیگر از اعجاز **قرآن** قوانین عدالت و احکام صحیحهٔ آن در تساوی و سیاست و تجارت و زراعت و قصاص و عبادات و معاملات و نکاح و جهاد و دیات و آنچه مورد نیاز بندگان و صلاح ایشان بوده بطور کلّی بیان شده که بهتر از آن تصوّر ندارد. و دشمنان **قرآن** نتوانستند دریکی از مسائل آن خدشه کنند، واگر خدشه و اعتراض کردند جواب کافی شنیدند، حتّی بزرگان مسیحی و مادّی باین مطلب اعتراف کرده اند. عجب اینکه تمام این قوانین در یک شب و یا ۲۳ سال نازل شد بیک مرد أمّی درس نخوانده، درصورتیکه عقلا و بزرگان ملل صدها سال با تبادل افکار و اجتماع آراء قوانین جعل میکنند، و پس از مدّتی نقص آنرا مشاهده کرده تبدیل، و یا تبصره بآن ملحق میکنند، ولی در **قرآن** قوانینی آمده که تا هزاران سال برای تمام مجامع بشری و ملل مختلفه کافی است، چنانکه رسول خدا (ص) فرموده: **حَلَالُ مُحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**، میتوان گفت برای اعجاز **قرآن** همین جهت کافی است، متأسّفانه دول استعماری و

دشمنان داخلی و خارجی و حتّی بسیاری از مجتهدان دینی کوشیده اند تا قوانین قرآن را تبدیل و یا از رسمیّت انداخته و قوانین دیگری که از دماغهای بشری خارج شده رسمیّت داده اند، و همین سبب بیچارگی و بی‌بندوباری ملّت اسلام‌شده، پس نه تنها مسلمین بلکه تمام اهل جهان اگر بخواهند براحتی و رفاه عمومی نائل شوند چاره‌ای ندارند جز آنکه قوانین **قرآن** را إجراء نمایند.

وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز **قرآن** عدم‌وجود اختلاف در آنست چنانکه **خدا** در سورهٔ نساء آیهٔ ۸۲ فرموده: **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا**. یعنی: آیا تدبّر در **قرآن** نمی‌کنند و اگر از نزد غیرخدا بود محقّقاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند. عدم‌اختلاف از دوجهت میباشد:

۱ـ از جهت فصاحت و بلاغت و محکمی و داشتن مطالب قطعی نه شکّی و نه ظنّی، که آیات **قرآن** در این جهت یکنواخت میباشد و از اوّل تا بآخرش در حدّ أعلای زیبائی است، ولی درکتب دیگر چنین نیست، گاهی جملات فصیح زیبا دارد و گاهی غیرفصیح‌وغیر زیبا، گاهی قطعی، گاهی ظنّی، زیرا صاحبان آنها متغیّرالأحوال والصّفات میباشند، أمّا **خدا** یتعالی چون درذات و صفات تغییری ندارد در کلام او نیز تغییری ندارد.

۲ـ یکی دیگر از جهات عدم اختلاف این است که ضدّ و نقیض و تنافی و تباین در **قرآن** یافت نمیشود، بخلاف کتب بشری که در هرکدام آنها مطالب مختلفهٔ ضدّ یکدگر می‌باشد.

و أمّا وجه دهم از اعجاز **قرآن** استفادهٔ عموم و خصوصی از آنست، هرکتابی در عالَم نوشته شده برای یک طبقه و یا طبقاتی معیّن مفید بوده نه برای عموم، ولی **قرآن** برای عموم طبقات مفیداست، و هرکس میتواند از آن بهره‌برد، مثلاً کتاب قانون ابوعلی سینا برای دکتران فقط مفیداست، و کتاب قوانین محقّق قمّی فقط برای اصولیّین مفیداست، أمّا **قرآن** چنین نیست، منتهی

دانشمندان بیش از عوام از آن بهره میبرند، درحالیکه عوام نیز از آن بهره میبرند، اهل قانون از قوانین آن،اهل تاریخ از تواریخ آن، فقهاء از فقه آن، طالبین توحید از توحیدآن، بازاریان از معاملات آن، بی‌سوادان از نصایح آن، وو، و این سخن مورد تصدیق همگان میباشد چه دانشمندان اسلام وچه بیگانگان، اگر کسی اقرار دانشمندان بیگانه را بخواهد بکتب دیگر ما مراجعه کند.

مصطفی را وعده‌داد الطاف حق * گر بمیری تو نمیرد این ورق
من کتاب و معجزت را حافظم * بیش و کم کن را ز قرآن رافضم
من تو را اندر دوعالم رافعم * طاغیان را از کتابت دافعم
کس نتاند بیش وکم کردن درو * بهتر از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز افزون میکنم * نام تو بر سیم و زرها میزنم
در محبّت حبّ من شه مهر تو * در غضب هم قهرمن شد قهر تو
خفیه میگویند نامت را بزور * نام تو اندر اذان آید ظهور
از اذانت پر کنم آفاق را * کور گردانم دو چشم عاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه * دین تو گیرد ز ماهی تا بماه
هست قرآن مر تورا همچون عصا * کفرها را در کشد چون اژدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای * چون عصایش دان توآنچه گفته‌ای
اهل عالم از کهین و از مهین * از نوابغ جمله حتّی مرسلین
گر بهم آیند و همکاری کنند * بر کلامی همدگر یاری کنند
چون کلام حق سخن نی قادرند * می نه‌بتوانند و هرگز ناورند
هست قرآن سهل وآسان ای پسر * تا شود حجّت بهر فرد بشر
رو تو «یَسَّرْنا» بخوان اندر قمر * خوب بنما اندر آیاتش نظر

در خاتمهٔ مقدمات تابشی از قرآن باید تذکّر دهم‌که‌بتوفیق إلهی شروع خواهیم نمود بخود تابشی از قرآن که‌ترجمهٔ آیاتست با ذکر نکات و توضیحاتی در ذیل ترجمه. و دیگر اینکه ما روزیکه قدم بمیدان مبارزهٔ با شرک و خرافات نهادیم جز رضای خدا نظری نداشتیم، و بخوش‌آمد و بدآمد کسان و یا بدگوئی و تهمت‌فراوان آنان اعتنا نکردیم، زیرا این مبارزه‌تکلیف‌دینی

ما بود، ولی اگر جامعهٔ امت همه نادان و متعصّب و خرافی و مقلّد بودند ممکن بود مأیوس شویم، أمّا احساسات پاک عدّه‌ای از دانش‌جویان و حقّ شناسان چون گویندگان اشعار ذیل ما را به نتیجه و فائدهٔ عمل و کارمان امیدوار نمود که بازهم‌درجامعه طرفدار حقّ زیاداست، لذا بدرج نامهٔ دو نفر از میان‌نامه‌های بسیاریکه بما نوشته‌اند برای نمونه اقدام گردید:

اوّل ـ نامهٔ دانشمندمحترم سیّدالاعلام آقای سید محمّد شافی قرشی دامت‌برکاته از نمین اردبیل، و هو هذا:

محضر شریف حضرت آیت اللّه العظمی آقای برقعی دامت برکاته

السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.

کتاب مستطاب (احکام‌القرآن و تابشی ازقرآن)را ملاحظه و مطالعه نمودم، انصاف و وجدانم بمن اجازه نداد که در مقابل آنهمه تلاش و کوشش و خدمات شایستهٔ آنجناب نسبت باسلام واسلامیان خاموش بمانم، ضمن عرض تشکّر و قدردانی و دعوات خیریّه، قطعهٔ شعری را که همین امروز در حقّ جنابعالی سروده‌ام بحضورمبارک تقدیم میدارم:

طوبی لک یا حجّة الرّحمان * یا داعی الخلق إلی القرآن
یا مرشد الأمّة للسّعادة * یا هادی الناس إلی الجنان
یا قالع الجهل من الصدور * یا جامع الحکم من الفرقان
نوّرت عین معشر الإسلام * بیّنت حکم أحسن المیزان
دمّرت کلّ بدعة ضلالة * أحرقت أصل الشّرک والخسران
کسّرت ظهر معشر الجهال * أغلقت باب أکثر الدّکان
جادلت کلّ من به عناد * لایقبل الحقّ من الإنسان
أعلنت انّ الإفتراق شرک * لایحسن لصاحب الإیمان
و المسلمون کلّهم إخوان * شقاقهم کان من الشّیطان
أیّدک اللّه لهذا الدّعوة * یجزیک عنّا اللّه بالإحسان
یحشرک اللّه مع النّبیّ * و آله بحرمة القرآن

دوّم ـ نامهٔ جناب‌آقای سیّد احمد خدام آموزگار آموزش و پرورش قوچان:

بنا م خدا ، تقدیم بمجاهد راه حق حضرت آیت الله العظمی آقای آقا سیّدابوالفضل ابن الرّضا علّامهٔ برقعی دامت برکاته .

بنام خدا

تقدیم ارادت بتوای عالم بیدار * تقدیم تحیّت بتوای قائد غمخوار
أحسن بتوای عالم ربّانی خوشگو * کآیین سان سخنسنج که گردستمهرکو
روشن نظران در پی گفتار تو هر سو * با غالی و مشرک زسرجنگ کنند رو
تو نیز سخن چرور و حقرا بعیان گو * بزگوکه سخن سنج بود نیک خریدار

هرخدعه وهرفلسفه شد مأمن درویش * هرمفلس وعامی شده با ئی بیکی کیش
هریک بجهالت شده مغروقکم وبیش * برعاقبت خلق خدا نیک بیندیش
فریاد برآور بسر صوفی ودرویش * باشد که یکی را کنی از خواب تو بیدار

آن گلشن قدسیّ تو گلزار جنان است * وآن تابش قرآن تو پرارج جهان است
آن مکتب دینیّ تو چون داروی جان است * آیات خدا درسخنان تو عیان است
خلق از تو وازعلم تو انگشت گزان است * بیدار شود از سخن و پند تو هشیار

ای عالم حقّ گلشن دین رو بخزانند * آیات خزان برسرهرشاخ وزانند
رخسار گلان پیرهن رنگرزانند * وآردبخرافات همه پیروجوان شد
الله علی گشت وبشرقطب جهان شد * بنگربرسیده بکجا کار دغل کار

فیلسوف بود مرجع ومستندشده مغصوب * قرآن شده مهجور وعقائدهمه معیوب
ناشربخرافات بود منبرمرغوب * ازبهررضای دگران حقّ شده مغضوب
جزنوحه وفریاد وفغان نی شده مطلوب * جهّال بسی داکروواعظ پی دینار

افسوس خرافات شده درج روایت * روحانی جهّال بود سدّ هدایت
اندرعوض عقل بود عشق کفایت * شاعرشده هادی بره کفروغوایت
هرکفر بود دین وغلوگشته ولایت * افسوس که بیگانه زدین آمده دیندار

دیدی که چسان بیخردان توطئه کردند * صدحیله وتزویرپس مقنعه کردند
گفتارتورا بهرکسان مغلطه کردند * هنگام ادای سخنت همهمه کردند
در غیبت تو همهمهٔ بیهده کردند * باشدکه بتابدخورحقّ بعدشب تار

گویندچرا حقّ شده ظاهر ز بیانت * مانندهمه نی شده ای اهل خیانت

خائن نه توئی سرور مائی بدیانت * توسمبل دینی وبودپاک روانت
بگذار که دشمن بزند زخم زبانت * توأجرجهادت بستان ازحق داداد
ذرّیّهٔ زهرا ، مشنو قال ددانرا * حقّگوکه بودحقّ همه جا یار،کسانرا
برچین تو دکانداریآن پیرمغانرا * حافظ شکنی باش، بکن کاریلان را
ای مردمجاهدبرهان خلق جهانرا * از زندقهٔ فلسفه وغالی مکّار

افسوس که دونان دل وقلبتبشکستند * صدتهمت ناحقّ بوجودتوبه بستند
اینِ خلق همان کاب بجدّتوببستند * باعترت واولاد علی عهدببستند
دیدیکه چسان عهدخدا را بشکستند * دیگرچه توقّع بتو گردندمددکار

چون شمع،تو ای برقعیازخویشبسوزی * باپرتوخوداه دیانت بفروزی
با منطق حقّ فام‌توافواه بدوزی * گردندفراری همه اهریمن موذی
بازآ وسرافرازنما تاکه بروزی * خادمبتوگردیموتومخدومباخیار

من مستمع درّ بیانات تو بودم * گفتارخوشترا، زدل وجان بشنودم
مهرتوبشدگنج‌دل و، نور وجودم * چون دیگریاران تو شعری بسرودم
„خدّامم„ ومن بندهٔ درگاهِ وَدودم * باشدکه قبولافتدوگردیِ توبمایار

فعلاً شروع می شود به ترجمهٔ ساده و روان قرآن مجید باذکر نکات آیات و توضیح بیانات و کلمات إلهی، بدون آوردن خرافات وعقائد فرقه های مذهبی، و خالی از تعصّبات مسلکی و موهومات بشری، بحول و قوّهٔ إلهی.

اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنا لِإِتْمامِهِ وَ نَشْرِهِ

سورة الفاتحة

مکیة وآیاتها سبع

سورهٔ حمد و یا فاتحه الکتاب ، این سوره مکی،
و دارای هفت آیه می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم ۱

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم (۱)

نکات: «بسم» دراصل باسم بوده ، باء حرف جر، و اسم مجرور است ، و این جار و مجرور باید بفعلی تعلق گیرد ،وخدا یتعالی فعل آنرا ذکر نکرده برای اینکه بنده هر فعلی را مناسب میداند در نیت گیرد، مثلا شروع بقرآن ، و یا کار دیگر، مناسب این استکه «أَتَبَرَّکُ» یعنی بنام خدا برکت میجویم و یا «أَبْتَدِءُ» یعنی ابتدا میکنم، و در مسافرت «أُسافِرُ» یعنی‌مسافرت‌میکنم، را در نیت گیرد.

و حقتعالی در ابتداء هرسوره جملهٔ «بسم الله...» را تکرار کرده زیرا هر سوره‌ای کنفرانسی جدا و مطلبی مستقل و قواعد و بوستانی است جداگانه ، و باضافه در ابتداء هر سوره این جمله را بعنوان تیتر آورده که بندگان بدانند منشأ نزول تمام سور و آیات صفت رحمانیت و رحمت اواست و آیات را برای لطف نازل نموده.

الحمد لله رب العالمین ۲

ترجمه: مدح و ثنای ،مخصوص برای خدائی‌استکه پروردگار ومربی جهانیانست (۲)

نکات: «حمد» بمعنی مدح و ستایش و تمجید پروردگار است،

خواننده میتواند این آیه را به نیت مدح و ثناء پروردگار بخواند و اگرچه درنماز باشد، و دیگر اینکه „الحمد„ مبتداء و خبر آن „لله„ است ، و این جمله‌را خدایتعالی جملهٔ اسمیه آورده که دلالت بر دوام و استمرار میکند و اگر فعلیه میآورد دلالت بر یکزمان داشت ، پس جملهٔ اسمیه فصیح تراست ، و دیگر اینکه „الحمد„را با الف و لام آورده که دلالت بر استغراق ویا جنس دارد یعنی هر مدح و ستایشی زیبنده و لائق پروردگاراست ، و اگر الف و لام عهد باشد میفهمانند که حمد مخصوص برای خدا است که آن حمد و مدح لائق مخلوق نیست . و دیگراینکه دراین جمله از میان اسماء الهی „الله„ انتخاب شده که بمعنی خدای کامل الذاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است ،و کلمهٔ „الله„ برای چنین ذاتی وضع شده ، و ذکر این اسم دلالت بر تعلیل دارد که چرا باید او را حمد کرد زیرا او مستجمع جمیع کمالات و مستغنی از تمام مخلوقات و سزاوار حمد میباشدوعلت دیگر حمد اینکه او منعم و مربی جهان و هرنعمت از اواست ،و برای شکر چنین منعم باید او را حمد نمود .

الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ﴿۳﴾

ترجمه: خدائیکه رحمن و رحیم است (۳)

نکات: تکرار صفات رحمن و رحیم دراینجا ممکن است برای این باشدکه چون این دوصفت سبب نزول آیات الهی بوده‌دارای اهمیت است ، و رحمن صفت خاص حقتعالی و معنی آن عام ، ولی رحیم صفتی است غیرخاص و اطلاق آن بر مخلوق امکان دارد .

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۴﴾

ترجمه: مالک و صاحب اختیار روز جزا (روز کیفر نیک وبد) (۴)

نکات: دراین چهار آیه اسماء و صفات خدا ذکر شده برای اثبات

توحید و معاد و اینکه او قادر است بر تشکیل روزکیفر، پس از این آیات، ذکر شده وظیفهٔ بندگان و پرستش و مددخواستن آنان برای هدایت و سرنوشتشان. و لذا در حدیث آمده که خدا فرموده: قَسَّمْتُ سُورَةَ فاتِحَةَ الْکِتابِ بَیْنِی وَ بَیْنَ عَبْدِی، یعنی: سورهٔ فاتحه الکتاب را بین خودم و بنده‌ام تقسیم کردم نصف آن راجع به صفات إلهی، و نصف آن در وظیفهٔ بندگان است.

إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ ۵

ترجمه: فقط تو را بندگی میکنیم و فقط از تو یاری میجوئیم (۵)

نکات: «إِیَّاکَ» ضمیر مفعول است برای فعل بعد از او که «نَعْبُدُ» باشد، و «إیاک» باز مفعول است برای فعل پس از او که «نستعین» باشد، و مفعول هر دو جا مقدم شده برفعل، برای افادهٔ حصر، یعنی بندگی و مدد خواستن باید فقط از خدا و برای خدا باشد نه از غیرخدا. و دیگر اینکه «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِینُ» متکلم مع الغیر است، زیرا نماز گزار نباید تنها خودش را بنده و محتاج بداند، بلکه تمام بندگان را محتاج بیاری خدا بداند و برای همه مدد و هدایت بخواهد، و لذا در آیهٔ بعد «اِهْدِنا» ذکر شده نه اِهْدِنی یعنی دین و عبادت اجتماعی است نه انفرادی.

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ ۶

ترجمه: ما را براه راست مخصوص هدایت کن (۶)

نکات: نماز گزار با اینکه هدایت یافته است باز باید خود را همواره محتاج بهدایت بداند و از خدا هدایت بجوید، حتی رسولخدا (ص) خود را محتاج بهدایت إلهی میدانست و این درخواست را میکرد، زیرا بنده احتیاج بمدد و هدایت إلهی دارد چه ابتداءً و چه بقاءً، و نا متکلم مع الغیر است، یعنی باید بفکر اجتماع بود، و برای همه هدایت را درخواست کرد.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

ترجمه: راه آنانکه بایشان نعمت دادی (مانند انبیاء) نه آنانکه مورد خشم تو شدند و نه گمراهان (۷)

نکات: مقصود از «مغضوب علیهم» و «ضالین» هرکسی است که مورد خشم خدا و یا گمراه باشد، چه کفار و چه مشرکین و چه فساق و چه ستمگران، چه کافر و چه مسلمی که بنام اسلام قناعت کرده، و در واقع از اسلام بی‌خبر است، زیرا نمازگزار طبق این درخواست باید لِساناً وَ عَملاً و فکراً راه انبیاء را انتخاب کند نه راه دیگران را، و دیگر اینکه دراین سوره اوصاف إلهی و وظائف بندگی بطور خلاصه و فشرده و مختصر بیان شده و سایر سُوَرِ قرآن شرح وتفصیل همین اجمال است. پس میتوان گفت تمام قرآن بطور اجمال و فشرده دراین سوره میباشد. واین سوره را فاتحة الکتاب گویند زیرا کتاب خدا بآن افتتاح شده، و آنرا سبع المثانی نیز گویند برای آنکه هفت آیه دارد و در هر نماز دو مرتبه در دو رکعت اول نماز باید خوانده شود، و خواندن سورهٔ دیگر کفایت ازآن نمیکند، و این سوره سورهٔ بابرکتی است، و قرائت آن برای تذکر مطالب آن و رفع بیماریها و گمراهیها مناسب است، وتمرین آن در هر نماز برای جاگرفتن مطالب آن در قلوبست.

سُورَةُ البَقَرَةِ مَدَنِيَّةٌ
وَآيَاتُهَا مِائَتَانِ وَثَمَانُونَ وَمِائَتَانِ

سورهٔ بقره مدنی و دارای ۲۸۶ آیه میباشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ

ترجمه: بنام خدای کامل الذات رحمن رحیم . الف لام میم(۱)

نکات: حروف الف و لام و میم را بعضی از مفسرین برای رمز و اشاره گرفته‌اند و ما در مقدمهٔ این کتاب در فصل ۱۹ و ۲۰ راجع

بآن مطالبی ذکر کردیم مراجعه شود.

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲

ترجمه: این است کتابیکه در آن شکی نباشدوراهنمای پرهیزکاران است (۲)

نکات: "ذٰلِکَ" اسم اشاره و اشاره بقرآنست، اگر کسی بگوید ذلک وضع شده برای اشاره ببعید، و اینجا که قرآن نزدیکست چرا کلمهٔ ذٰلِکَ آمده؟ گوئیم گاهی ذٰلِکَ اشاره میشودبچیزبزرگی که گویا چنان عظمت دارد که برای ناظر نظر بآن مشکل است، مانند چیز دوری که نظر بآن مشکل باشد. و دیگر کلمهٔ "رَیْب" بمعنی شک و یا ظن نزدیک به گمان و شک میباشد، و ریب نکرهٔ در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هیچگونه شک و گمانی‌در مطالب قرآن نیست، و مطالب آن علمی و طبق دانش وبینش است پس اگر کسی شک در مطالب قرآن داشته یا دقیقا نظر نکرده، و یا بی‌انصاف است. نکتهٔ‌دیگر اگر کسی بگوید قرآن بایدبرای تمام مردم هدایت باشد نه فقط برای متقین، پس‌چرا فرموده هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؟ جواب این استکه دراینجا متقین بمعنی اصطلاحی آن نیست، بلکه بمعنی لغوی یعنی هرکس بی بندو باروبی پروا باشد، و پرهیز از ضرر نکند، و درصدد دفع زیان خود نباشد بکلام خدا گوش نمیدهد و هدایت نمیشود، و هرکس پرهیز کند از ضرر احتمالی، او گوش میدهد، و هدایت میگردد، و آن کس لغتا پرهیزکار است. پس‌کتاب خدا هدایت است برای طالبین هدایت نه معرضین آنانکه کتاب خدارا قابل فهم‌ندانسته و بآن بی‌اعتنا میکنند.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ۳

ترجمه: پرهیزکاران کسانیند که بغیب ایمان بیاورند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند (۳)

نکات: غیب مقابل مشهود و محسوس است ، و بچیزی گفته میشود که مشاهده و حس نگردد ، چه دائمًا مشهود نباشد مانند ذات احدیت و چه در دنیا مشاهده نگردد مانند فرشتگان وجن وحوادث قیامت . و أما آنچه گاهی امکان مشاهده دارد آنرا نمیتوان مصداق غیب شمرد ، و لذا آنانکه بسبب عدم توجه بمفاسد سخن خود گفته اند مقصود از غیب امامی استکه مدتی غایب باشد صحیح نیست ، زیرا : أولاً آن امام ممکن است مشاهده گردد ،پس ازمصادیق ومعانی غیب نیست . ثانیًا مطلق غیب را مقیدکردن بیک چیز دلیلی ندارد . و ثالثا خود آن امام آیا از متقین است یا خیر؟ اگر از متقین باشد بنابراین باید ایمان بغیب یعنی ایمان بخودش بیاورد ، او چگونه از خودش غایب است تا ایمان بخودش بیاورد . رابعًا رسولخدا (ص) یکی از متقین بود و ایمان او بامامی که تابع او خواهد بود معنی ندارد .

نکتهٔ دیگر ـ متقین حتی رسولخدا (ص) مؤمن بغیب میباشند نه عالم بغیب ، و عالم بغیب طبق صریح آیات قرآن فقط خدا است ، و فرق میان مؤمن بغیب و عالم بغیب اینا ستکه مؤمن بغیب مطابق وحی إلهی و یا خبر صادقی که شنیده ایمان بخبر غیبی آورده ، پس منشأ علم و ایمان او بغیب ، خبر وحی و یا مخبر صادق است ، ولی عالم بغیب عالم به مخبرعنه است نه خبر ،و خود غیب را میداند و نزد او مشهود است نه بواسطهٔ خبردیگری ،ولذا صفت علم بغیب مخصوص بخدا است . اگر کسی بگوید مؤمن بخبر غیبی نیز علم دارد بآن خبر نه ظن؟ جواب گوئیم آری او عالم است بخبر غیبی و بتوسط خبر اذعان دارد به مخبرعنه .ولی عالم بغیب عالم است بغیب مخبرعنه بدون واسطهٔ خبری .

نکتهٔ دیگر ـ جملهٔ : «مما رزقناهم...» چون ردیف نماز آمده ، انفاق واجبی و زکات است ، و ماء موصوله درآن دلالت بر عموم دارد یعنی در هرچه باو روزی داده شده باید زکات بدهد ، و منحصر به ۹ چیزیکه فقهاء گفته اند نیست ، چه مال التجاره باشد وچه حبوبات وچه ماشین آلات وچه پارچه و چه غیراینها .

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ
يُوقِنُونَ ۝ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

ترجمه: و آنانکه بآنچه بر تو نازل شده و بآنچه پیش از تو نازل شده ایمان بیاورند و به‌جهان دیگر (روز جزاء) یقین کنند (۴) آنان طبق هدایتی که از پروردگارشان آمده هدایت یافته‌و فقط ایشان رستگارند (۵)

نکات: ماء ماأنزل موصوله و مفید عموم‌است ،یعنی‌پرهیزکار بتمام کتب إلهی ایمان میآورد. و جملهٔ «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» جملهٔ اسمیه و دلالت‌بر استمرار دارد یعنی یکی ازصفات‌متقین این‌استکه همواره صاحب یقینند. و جملهٔ «عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» دلالت دارد که هدایت متقین بواسطهٔ هدایت إلهی و هدایتی‌استکه‌خدا نازل نموده و نشان داده در کتاب‌خود، و از کتب دیگر، و گفته‌های دیگران، هدایت‌را نگرفته‌اند. زیرا هدایت غیر خدا هدایت واقعی نیست. و ضمیر «هم» که فاصله شده بین مبتداء و خبر در جملهٔ: «أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» دلالت بر حصر دارد ،یعنی هدایت إلهی مخصوص بکسانی‌استکه دارای صفات مذکورهٔ در این آیات باشند. حقتعالی پس‌از وصف رستگاران صفات‌زیانکاران و کافران و غیرپرهیزکاران را بیان کرده:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ ۝ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝

ترجمه: محققا برای آنانکه کافرند یکسانست‌چه بترسانی شان‌و

چه نترسانی‌شان ایمان نمیآورند (۶) خدا یتعالی بر دلها و گوش ایشان مهر زده و بر چشمانشان پرده‌است وبرایشان عذاب بزرگی است (۷)

نکات: طبق این آیات ، انذار و عدم انذار برای کفار مساوی است ، پس‌خدا برای چه پیغمبر برای ایشان فرستاده؟ جواب اینا ستکه مقصود از کفار بقرینهٔ تقابل این آیه‌باآیات‌متقین کفار بی‌بند و بار بی تقوای بی پروای بیباکی است‌که از ضرر و زیان پرهیز ندارند ، و برای دفع خطر از خود گوش بسخن انبیاء نمیدهند ، وگرنه بسیاری از کفار طالب سعادت و قابل هدایتند . اگر کسی بگوید چرا خدا بر دل ایشان مهر زده که هدایت وارد آن نشود ، پس ایشان در عدم‌هدایت تقصیری ندارند؟ جواب اینا ستکه کار خدا روی جریان اسباب و مسببات است . بنابراین بی‌بندوباری و عدم‌پرهیز و اعراض از حق سبب میباشد برای کفر و عدم ورود هدایت ، و چون کفار باختیار خود سببرا اختیار کردند ، مسبب‌که مهر برای عدم ورود هدایت است ،برآن مترتب شده و چون جریان اسباب و مسببات بجعل إلهی است ،و لذا خدا بخود نسبت داده . و دیگراینکه دراین آیه سمع مقدم بر بصر آمده لِشَرَفِ السَّمعِ عَلَى الْبَصَرِ ، زیرا سمع وسیله‌استبرای وصول بعلوم و وصول بهدایت .و جهت اینکه سمع مفرد آمده و قلوب و ابصار جمع ، این استکه سمع مصدر است و مصدر جمع بسته نمیشود ، و قلب و بصر مصدر نیست .

پس از ذکر صفات مؤمنین و کافران ، صفات منافقین که دستهٔ‌سوم از قافلهٔ‌مکلفین باشد ذکر شده از آیهٔ ۸ تا آیهٔ ۲۰:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۘ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ

الَّذِينَ اٰمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝٩ فِى
قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ۢ بِمَا
كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝١٠ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِى الْاَرْضِ
قَالُوٓا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۝١١ اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ لَّا
يَشْعُرُونَ ۝١٢ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمِنُوا كَمَآ اٰمَنَ النَّاسُ قَالُوٓا
اَنُؤْمِنُ كَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ ۗ اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ وَلٰكِنْ لَّا يَعْلَمُونَ ۝١٣
وَاِذَا لَقُوا الَّذِينَ اٰمَنُوا قَالُوٓا اٰمَنَّا ۚ وَاِذَا خَلَوْا اِلٰى
شَيٰطِينِهِمْ ۙ قَالُوٓا اِنَّا مَعَكُمْ ۙ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ۝١٤ اَللّٰهُ
يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝١٥

اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰى ۠ فَمَا رَبِحَتْ تِّجَارَتُهُمْ
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝١٦ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ نَارًا ۚ فَلَمَّآ
اَضَآءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِى ظُلُمَاتٍ لَّا
يُبْصِرُونَ ۝١٧ صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۝١٨ اَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ
السَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ ۚ يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِىٓ
اٰذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۚ وَاللّٰهُ مُحِيطٌۢ بِالْكَافِرِينَ ۝١٩

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ
وَاِذَا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ
اَبْصَارِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۰

ترجمه: و بعضی از مردم میگویند بخدا و روز قیامت ایمان آوردیم و حالاینکه ایمان نیاورده‌اند (۸) خدا و اهل ایمان را فریب میدهند و حالآنکه درواقع فریب نمیدهندمگر خودشان را و درک نمیکنند (۹) دلهایشان بیمار بوده پس خدا بیماری ایشان را زیاد کرد (یعنی جهل و عناد و استکبارشان در زیادتی است و این جمله نفرین إلهی است) و برای ایشان عذاب دردناکست بسبب آنکه دروغ میگفتند (۱۰) و چون بایشان گفته شود فساددر زمین روا مدارید، گویند همانا ما مصلحیم (۱۱) آگاه‌باش که ایشان فقط مفسدند ولیکن متوجه نیستند (۱۲) و چون بایشان گفته‌شود ایمان بیاورید چنانکه مردم ایمان آورده‌اند، گویند آیا ما بمانند سفیهان ایمان بیاوریم، آگاه باش‌که خودشان سفیهند ولیکن توجه ندارند (۱۳) و چون بمؤمنین برخورند میگویند ما ایمان آورده‌ایم، و چون با شیاطین خود خلوت‌کنند میگویند ما با شمائیم و همانا ما مؤمنان را استهزاء میکنیم (۱۴) خدا ایشان را استهزاء میکند و ایشان را بحیرانی و سرگردانی خودشان میکشاند (۱۵) ایشانند که ضلالت را بجای هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد و طالب هدایت نبودند (۱۶) مَثَلِ ایشان مَثَلِ کسی استکه در بیابان تاریکی آتش برافروزد پس چون آتش اطراف او را روشن سازد خدا روشنی ایشان را ببرد ودرتاریکی رهاشان سازد بطوریکه چیزی نبینند (۱۷) کرآن و لالان و کورانند که از ضلالت خود برنمیگردند (۱۸) و یا مَثَلِ ایشان چون کسانی استکه در بیابان تاری از آسمان باران تندی بر ایشان ببارد

که در آن ظلمات و رعد و برقی باشد، ازترس عذاب وفرار ازمرگ انگشتان خود را در گوشهایشان بگذارند و خدا باین کافران احاطه دارد (۱۹) نزدیک شود که برق چشمانشان را برباید، هر زمانکه برای ایشان روشنی دهد بروند، و چون تاریک شودبایستند (حیرت زده درترس) و اگر خدا میخواست گوش و چشم ایشانرا برده‌بود، محققا خدا بر هرچیز تواناست (۲۰)

نکات: دراین آیات ده نشانه برای منافقین شمرده و درخاتمه در دو مثل نشانشان داده:

نشانهٔاول ـ در آیهٔ۹ ذکر شده که اهل خدعه و نیرنگند و بفکر فریب مردمند.

نشانهٔدوم ـ در آیهٔ۹ و ۱۰ ذکرشده که بی شعور و نادانند که آمادهٔ درک حقائق نیستند.

نشانهٔسوم ـ در آیهٔ۱۰، بد دلند و مرض درونی دارند که بشنیدن آیات إلهی بیماری ایشان زیاد میگردد (حسد و عناد و دنیا طلبی مرض ایشان است).

نشانهٔچهارم ـ درآیهٔ ۱۱ ذکر شده که خودبین وخودخواهندکه درعین فساد خود را مصلح میدانند.

نشانهٔپنجم ـ در آیهٔ ۱۱ ذکرشده که اهل فتنه و فسادند و تمایل بِشَرّ و فساد دارند.

نشانهٔششم ـ در آیهٔ ۱۳، بمردم خصوصًا با هل ایمان بدبینند.

نشانهٔهفتم ـ درآیهٔ ۱۴، دو رنگی بلکه هرلحظه‌برنگی‌درآمده و خودرا بهر فرقه می‌چسبانند.

نشانهٔهشتم ـ درآیهٔ ۱۴ ذکرشده که اهل تمسخر واستهزا بوده و در تمسخر مردم استادند.

نشانهٔنهم ـ در آیهٔ ۱۵، در امور دین حیران و سرگردان، و در انتخاب راه ناشیند و لذا ضلالت را درعوض هدایت میخرند.

نشانهٔدهم ـ طالب هدایت نیستندو درامور دین بتحقیق نمی‌پردازند.

نویسنده گوید اهل زمان ما غالبًا دارای همین نشانه‌ها

بوده و قطعًا منافقند. و أما آن‌دو مثل:

بدانکه حقتعالی برای اینکه امور معنوی و حالات نفسانی را مجسم و قابل درک سازد برای بندگان خود مَثَل میزند وآنها را تشبیه بامور محسوسه میکند. در آیهٔ ۱۷ تا ۲۰ حالات و ملکات منافقین را راجع بامور دین و تظاهر باسلام‌ونتیجه‌بردن و در ظلمات هوی‌پرستی و کفر و صفات رذیله ماندن و در دین سرگردان و کور و کر ماندن، ایشانرا أولاً:تشبیه‌کرده بوضع کسیکه در شب تاری در بیابان تاریکی هیزمی جمع کند وبزحمت آنرا برافروزد تاسبب روشنی اطرافش‌گردد، پس ناگهان بادی بوزد و آتش‌او را پراکنده و خاموش‌سازد، و او را درتاریکی حیران گذارد. چنانکه این کس از زحمت‌خود نتیجه نبرده و از روشنی بهره نگرفته، بلکه درتاریکی پس از روشنائی که نسبت به باصرهٔ انسان تیره‌تراست مستمر مانده، همانطور منافق از دینداری و تظاهر و سعی خود نتیجه نمیگیرد، بلکه در ظلمات کفر و تردید سرگردان و در آخرت بظلمات عذاب دائمی گرفتار شود.

ثانیًا: در آیهٔ ۱۹ و ۲۰ وضع منافقین را در مقابل اسلام و نزول آیات إلهی تشبیه کرده بوضع کسانیکه در بیابان تاریکی مبتلاشوند بباران تندی که بواسطهٔ ابرها و رعد و برق، هوا تاریکتر و هولناکتر گردد، و ترس‌ایشان را فرا گیردبطوریکه از ترس‌صدای رعد و صاعقهٔ برق انگشتان خود را درگوش‌گذارند و از مرگ‌خود بیمناک‌شوند، و گاهی بواسطهٔ روشنی‌برق براه افتاده،و بدون فاصله بواسطهٔ تاریکی حیران بایستند،منافقین مانند آنان از نزول آیات الهی و تکالیف مشکلهٔ‌جنگ و جهاد بهراسند، باضافه از بی‌ایمانی و رسوائی خود بترسند، و گاهی ببرکت‌اسلام قدمی بردارند ولی باز از تردید توقف‌کنند و در ظلمت‌کوری حیران بمانند. حال این تشبیهات را ممکن‌است تشبیه مرکب‌گوئیم و ممکن است تشبیه مفرق بنامیم: تشبیه مرکب آنستکه اوضاع منافقین مجموعا تشبیه شده باشد بمجموع احوال

کسانیکه در بیابان تاری آتش برافروزند و از زحمت خودنتیجه نبرند و یا تشبیه بمجموع احوال کسیکه در بیابان تاری بباران هولناکی گرفتار شود. و أما تشبیه مفرق آنستکه مفردات وجزئیات مثل را با مفردات و جزئیات ممثل فرداً فرد تشبیه کنند، یعنی کلماتیکه در مثل آمده هریک را جداگانه با کلمات ممثل تشبیه کنند. بنابرتشبیه مفرق تشبیه شده در آیهٔ ۱۹ و ۲۰ دین اسلام و تکالیف آن، ببارانشدید، چنانکه زمین را باران احیاء میکند همانطور باسلام دلها زنده میشود، وشک و شبهات کفر و نفاق تشبیه شده برعد و برق صاعقه، و زیانها وعقابهای منافقین تشبیه شده بصاعقهٔ آسمانی، و حیرت منافقین تشبیه شده بظلمات و حیرت مردم ماندهٔ دربیابان، و همچنین هریک ازمفردات مثل را با ممثل بحسب ذوق میتوان تشبیه کرد. و أما تشبیهاتیکه در آیهٔ ۱۸ آمده آنستکه چون حقائق دین را منافقین توجه ندارند و مانند کران گوش شنوا ندارند خدا ایشان رابمردمیکه از گوش و چشم و زبان فاقدند تشبیه کرده و گویا منافقین کر و لال و کورند، و از راه خطای خود برنمیگردند. و دیگراینکه آیات بسیاری در ذم منافقین آمده مانند آیهٔ ۱۶۷ سورهٔ آل‌عمران وآیات ۶۱ و ۸۸ و ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۴۲ و ۱۴۵ سورهٔ نساء، و آیهٔ ۵ سورهٔ انفال، وآیات ۶۴ و ۶۷ و ۷۳ و ۷۷ و ۹۷ و ۱۰۱ سورهٔ توبه و آیهٔ ۱۱ سورهٔ عنکبوت، و آیات ۱ و ۱۲ و ۶۰ و ۲۴ و ۴۸ و ۷۳ سورهٔ احزاب، و آیهٔ ۶ سورهٔ فتح و آیهٔ ۱۳ حدید، و سرتاسر سورهٔ منافقین، و آیهٔ ۹ سورهٔ تحریم و غیراینها هرکه خواهد رجوع کند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ
السَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا

لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

ترجمه: ای مردم پروردگارخودرا که شما و کسان پیش از شما را آفرید بپرستید تا پرهیزگارشوید (۲۱) آنخدائیکه زمینرا برایتان گسترده و آسمانرا برافراشته و از آسمان آبی فروفرستاده که بآن میوه‌ها برای رزق شما رویانید، پس برای چنین خدا مانندی قرارندهید درحالیکه میدانید او مانندی ندارد (۲۲)

نکات: در آیات قبل مردم را بسه تقسیم قسمت کرد، وبطورغیبت از ایشان ذکری نمود، دراین آیات از غیبت بخطاب منتقل شده که ازجهات فصاحت است وتمام را مخاطب نموده، زیرا دراینآیه ذکر تکلیف شده و برای جبران زحمت تکلیف بخطاب مرحمت آمیز بیان شده تا موجب رغبت مکلفین گردد. و دیگراینکه مخاطب تمام مردمند چه مؤمن و چه کافر، معلوم میشود کافر نیزمکلف بفروع و اصول است، و بر هر دو مؤاخذه میشود. و بعضی گفته‌اندهر- جای قرآن خطاب به «یا أَیُّهَا النَّاسُ» باشد درمکه نازل شده، و خطاب به «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» درمدینه نازل گردیده، ولی این بیان مسلم نیست، زیرا همین آیه که خطاب یاأیها الناس دارد ازسورهٔبقره و مدنی است .و.دیگراینکه این آیه دلیلاست براینکه بندگی فقط برای خدا بایدباشد، بدلیل اینکه‌او موجد شما و پدران شما و آسمان و زمین است، و شما میتوانید از این آثار پی بمؤثرببرید،با دقت نظر درموجودات و تدبیر علمی و نظام حکیمانه خالق خودرا بشناسید و اگرچه درک او ذاتاً محال باشد. نظم و تدبیرواحد دلیل برناظم و مدبر واحداست. پس دین قرآن دین استدلالی است و تقلید دراین مراحل جائزنیست و دیگراینکه از خطاب «یا أَیُّهَا النَّاسُ...» استفاده میشود که خلقت زمین و آسمان برای تمام مردم است نه برای عدهٔ مخصوصی از انبیاء و یا اولیاء، پس حدیث کسا که درمیان شیعه و حدیث پئر که درمیان اهل سنت جعل شده هر دو برخلاف اینآیه و سایر آیات قرآن و ساختگی است. و جملهٔ «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اشاره است

بدانش فطری که هرکس بدانش فطری میداند مخلوق خالقی دارد و نظم و تدبیر علمی ناظمی میخواهد، و ممکن است اشاره باشد بدانش اکتسابی که مردم میدیدند بتان ایشان خالق نظام جهان نیستند و معذلک آنها را برای خدا مانند قرار میدادند.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ
الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾

ترجمه: و اگر شما از آنچه ما بر بندهٔخود نازل کردیم‌درشکید پس‌سوره‌ای بمانند آن بیاورید و گواهان خودرا غیرازخدابخوانید (برای گواهی دادن بتساوی آنچه‌آوردیدبا قرآن)اگرراست میگوئید (۲۳) پس اگر این کار را نکردید و نخواهیدکرد، پس بترسیداز آتشی که آتش‌افروز آن مردم و سنگست درحالیکه برای کافران مهیا شده (۲۴)

نکات: پس از آنکه در آیات قبل با دلیل اثبات توحید ذاتی‌و عبادی شده، اکنون دراین آیات اثبات نبوت شده با دلیل، واین دلیل است برجواز استدلال عقلی در عقائد.

دراین آیات استدلال شده بر صدق نبوت محمد (ص) به‌نزول و اعجاز قرآن که سندشریعت و معجزهٔ باقیه است که هیچ‌بشری‌نمیتواند سوره‌ای بمانند آن بیاورد، و این کلام‌را محمد (ص)باکمال‌اطمینان و شهامت اعلام نمود که هرگز مانند آن سوره‌ای نخواهیدآورد. چون تابحال کسی نتوانسته سوره‌ای بمانند آن بیاورد پس صدق نبوت او بر عقلا مسلم میگردد.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي
رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ۲۵

ترجمه: و بآنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته نموده اند بشارت بده که برای ایشان باغهائی استکه از زیر درختان آنها نهرها جاریاست ، هر زمان که از میوه‌های آن روزی ایشان گردد گویند این همانستکه از پیش روزی ما شده‌بود و برای ایشان میوه‌های شبیه‌بهم (درطعم و لذت و رنگ) آورده‌شود و مخصوص ایشانست درآن باغها زنان پاکیزه و پاک و ایشان درآنها جاویدانند (۲۵)

نکات: پس از ذکر توحید و نبوت ، بایمان آورندگان مژدهٔ سعادت و نعمتهای بی‌حد داده شده . و از جملهٔ "أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا" معلوم میشود که میوه‌های بهشت در لذت و خوشی شبیه بیکدگرند ، وشبیه بمیوه‌های دنیا میباشند در کیفیت و صورت . وجملهٔ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ دلالت میکند که همسرهای بهشتی چرک و آلودگی بحیض و جنابت ندارند و همواره مورد رغبتند .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا
وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ۲۶

ترجمه: محققا خدا شرم ندارد ازاینکه برای قدرت خودمثلی‌بزند به‌پشه و بالاتر از آن، پس‌آنانکه ایمان دارند حقانیت آن‌را میدانند که از طرف پروردگارشان آمده، و أما کفار میگویند خدا با این مثل چه میخواهد، باین مثل بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت میکند در صورتیکه با این مثل فقط فاسقان‌را گمراه میکند (۲۶)

نکات: چون در آیهٔ قبل وعدهٔ‌بهشت و دوزخ داده و آن فرع بر قدرتست ، لذا دراین آیه برای اثبات قدرت بخلقت پشه‌وبزرگتر از پشه مثل زده ،که در خلقت پشه تمام قوای ظاهری ازباصره و سامعه و لامسه و ذائقه و شامه و قوای دیگری راایجاد کرده و آنچه یک‌حیوان بزرگ‌دارد از سر و پیکر و رگ و پوست‌و پی و اعضاء و جوارح و احشا و امعاء همه را داراست ، باضافه خرطومی دارد برای مکیدن روزی خود و پرهائی داردبرای فرار از خطر و نیروی حساسی باو عطا شده که از هرطرف خطری آید درک میکند، حواس‌او بسیار تیز و دارای تمیزاست . خدائیکه مانند این حیوان را در هر آن هزاران هزار ایجادمیکندولوازم زندگی آنها را عطا میکند که اگر تمام دانشمندان بشری‌اجتماع نمایند درک قوا و خصوصیات وجودی‌آنرانمیکنند چنین خالقی قادراست بر وفای بعهد. بعضی از مفسران خرافاتی آمده‌اند از قول امام نقل کرده‌اند که مقصود از پشه حضرت علی بن ابیطالب(ع)، و مقصود از مافوقها حضرت محمد(ص) است ، وما معتقدیم باین تفاسیر نباید اعتنا کرد، زیرا اولا این توهین بمقام‌امام است ، و ثانیا کیفیت‌خلقت محمد وعلی(ع) باخلقت سایر افراد بشر فرقی ندارد ، و قدرت‌نمائی خدا درخلق مؤمن و کافر فرقی ندارد، پس‌مثل زدن بوجود مؤمن برای کفار لطفی ندارد. عده‌ای که میگویند قرآن را نمی‌فهمیم، میگویند اگر بعوضه بمعنی خودش‌پشه باشد نمی‌فهمیم، ولی اگر بمعنی امام باشد چون امام‌گفته می‌فهمیم.إِنْ هُوَ إِلاَّ قَوْلُ الزُّوْرِ. بمقدمهٔ ۱۶

همین کتاب مراجعه شود.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝

ترجمه: آنانکه پیمان خدائی را پس از بستن آن می‌شکنندوآنچه خدا أمر بوصل آن نموده قطع، و در زمین فساد میکنند، ایشان خود زیانکارند (۲۷)

نکات: چون در آیهٔسابق ذکری از فاسقین شد دراین آیه صفات ایشان را ذکر کرده: اول آنکه پیمان إلهی را می‌شکنند،پیمان إلهی همان پیمان فطری و عقلی‌استکه خدا در فطرت بشر نهاده که بر احتیاج و بندگی و اطاعت نسبت بخالق گواهی میدهد،و آنرا فاسقین نقض‌کرده‌اند، و یا پیمانی‌استکه خدا درکتب وحی بتوسط انبیا از امتها گرفته که اورا اطاعت‌کنند،ویا پیمانی استکه خدا از علمای اهل کتاب و علمای اسلام گرفته که حقائق کتب‌آسمانی را برای مردم بیان کنند و ایشان بآن پیمان عمل نکردند و حقائق را کتمان و بجای آن خرافات‌را تصویب‌کردند. و مقصود از قطع آنچه خدا امر بوصل نموده، این‌استکه‌بادوستان خدا دشمنی نموده و دوستی را قطع نمودند، و مثلا موظف‌بودند بتمام کتب انبیاء ایمان بیاورند و ایجاد تفرقه‌نکنند،اینان ایجاد تفرقه کردند و ایجاد مذهب‌نموده، وایمان ببعض‌آورده و ببعض‌دیگر کافر شدند، و مثلا مامور شدند با والدین حقیقی و یا با رسول خدا (ص) صله کنند و ایشان قطع نمودند،ومقصوداز فساد فِي الْأَرْضِ ضرر زدن بدیگران و راه‌زنی و یا ترسانیدن‌مردم و جنگ وجدال و دعوت بکفر و نفاق و حبس و فسق و فجوراست که

تماما فساد فی الأرض است .

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ
ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

ترجمه: چگونه بخدا کافر میشوید و حال آنکه شما بیجان بودید خدا شما را زنده نمود سپس شما را میمیراند سپس زنده میکند سپس بسوی او برگشت داده خواهیدشد (۲۸)

نکات: پس از ذکر صفات کفار و فساق، در این آیه ایشان را سرزنش میکند که با ملاحظهٔ قدرت خدا چگونه باو کافر و یا عاصی میشوید و در اینجا برای سیر انسان دو موت و دو حیات ذکر کرده : موت و حیات اول را بصورت ماضی آورده یعنی موت و حیاتی بشما داده که از حالت جمادی خارج و بحیات دنیوی نائل شده اید ، وموت و حیات دیگر در مستقبل بشما عطا خواهدشد ، و آن مردن باجل دنیوی و حیات اخروی است ، و اما اینکه در قبر حیات و موتی باشد یا خیر ، در این آیه مسکوت و بلکه منفی است ، ولی از آیهٔ ۵۶ سورهٔ دخان «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ» عدم حیات و موت در قبر استفاده میشود و همچنین از آیهٔ ۱۵ و ۱۶ سورهٔ مؤمنون.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ
إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

ترجمه: او آن خدائی است که برای شما آنچه درزمین است خلق نمود ، سپس بآسمان پرداخت و آنرا بهفت آسمان کامل و معتدل نمود ، و او بهرچیزی داناست (۲۹)

نکات: خدا برای قدرت نمائی نعمت وجود آسمانها وزمین را تذکر داده، و از جملهٔ خَلَقَ لَكُمْ استفاده میشود که وجود آسمان و زمین برای تمام بندگان است نه برای عده‌ای ازمقربین،ودلالت دارد که آنچه در زمین می‌باشد برای بشر مباح است، مگرآنچه بخصوصه نهی شده‌باشد، و قاعدهٔ اباحهٔ اشیاء راازهمین آیه استخراج کرده‌اند بنام اِصالةُ الْاِباحَةِ. و جملهٔ «ثُمَّ اسْتَوٰی اِلَی السَّماءِ» دلالت ندارد براینکه خلقت آسمانها پس اززمین بوده، زیرا اولا این آیه در بیان خلقت آسمان نیست بلکه در بیان وقت تسویه و تکمیل آنست بهفت طبقه. و ثانیا در این‌موارد میتوان گفت «ثُمَّ» برای تراخی نیست، بلکه برای شماره کردن نعمت ها است، و از جملهٔ «وَهُوَبِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» استفاده میشود دوام و احاطهٔ علم خدا بر تمام جزئیات، و این مخالف عقائد فلاسفه‌است‌که خدارا عالم بکلیات میدانند زیرا صفت مشبهه دلالت بر مبالغه و دوام دارد،وهرجزئی ازجزئیات مشمول‌شیٔ است.

وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً قَالُوٓا
اَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ
وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۳۰ وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ
كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْۢبِـُٔونِی بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ
كُنْتُمْ صَٰدِقِینَ ۳۱ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ اِنَّكَ
اَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ ۳۲ قَالَ یَٰٓاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ اَنْۢبَاَهُمْ
بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیٓ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۳۳

ترجمه: و چون پروردگارت بفرشتگان گفت که من درزمین جانشینی قرار خواهم‌داد، گفتند آیا کسی‌را که درآن فساد کند و خون بریزد قرار میدهی، و حال‌آنکه ماتورا تسبیح میکنیم‌وبستایشت مفتخریم و توراتقدیس مینمائیم، خدا فرمود من چیزی‌را میدانم که‌نمیدانید (۳۰) و آموخت بآدم تمام آن نامها را، سپس عرضه کرد ایشان‌را بر فرشتگان و فرمود مرا باسماء ایشان خبر دهید اگر راست میگوئید (۳۱) گفتند تو منزهی برای ما علمی نیست جز آنچه بما آموخته‌ای تو خود دانای حکیمی (۳۲) گفت ای آدم ایشان را بنامهای آنان خبر ده، پس‌چون ایشان را بنامهای‌آنان خبر داد خدا فرمود آیا نگفتم که من غیب‌آسمانها و زمین‌را میدانم و آنچه آشکار و آنچه را پنهان نمائید میدانم (۳۳)

نکات: الف و لام «اَلْمَلائِکَة» دلالت دارد براینکه ملائکهٔ معینی بوده‌اند، و لفظ کل و بعض ذکر نشده، پس‌قضیه مجمله و درحکم قضیهٔ‌جزئیه میباشد. پس مخاطب بعضی از ملائکه بوده‌اند، و اگر جای دیگر گفته‌شده «فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ» مقصود از کل همان‌ملائکهٔ مخاطبین است نه تمام ملائکهٔ کروبیین، پس مخاطب بسجده بعضی‌از فرشتگان بوده‌اند و شرافت حضرت برهمان‌بعض ثابت میگردد نه‌بر تمام.

و ازجملهٔ: «جاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً» چند مطلب استفاده میشود: اول، خلیفه با تنوین آمده یعنی جانشینی و این کلمه اضافه نشده تا معلوم‌گردد مستخلف عنه‌کیست، و اگر خلیفتی و یا خلیفةالله میفرمود و یا خلیفةالسابقین میفرمود معلوم میشد خلیفهٔ‌خدا است، ویا خلیفهٔ‌سابقین. اگر بگوئیم خلیفهٔ‌خدا است صحیح نیست زیرا خدا نه جا دارد و نه مکان تا کسی بجای او جانشین شود و مقام او را هم ممکن نیست‌کسی احرازکند، ولذا باید گفت مقصود همان‌استکه ملائکهٔ مخاطبین فهمیدند که‌آدم‌باید خلیفهٔ‌سابقین گردد که در زمین فساد و خونریزی میکردند از طائفهٔ‌جن و یا نسناس‌و یا آدمهای دیگری که بوده و از بین رفتند، و لذا گفتند: «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ...» واگر جانشینی

خدا بودکه مفسدوسفاک نبود .وازسؤال ملائکه وجواب خدا معلوم می‌شود مقصوداز خلیفه فقط تنها آدم نبوده،بلکه آدم بوده با اولادش که در زمین فساد وخونریزی می‌کنند ،واگر مقصودخودآدم بوداوکه مفسدوسفاک نبود ، وخدا درجواب می‌فرمود لَا يُفْسِدُ وَلَا يَسْفِكُ ،بلکه خدا حدس ملائکه را تصدیق کرد، ولی فرمود :إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ،یعنی با اینکه خلیفه مفسدوسفاک است من درخلق او مصلحتی می‌بینم که شما نمی‌دانید وازآیات بعد معلوم می‌شودشرافت علم .ودیگرشرافت آدم برسایرموجودات به علم است .وازتعلیم خدا به آدم آن اسماء را سِرّخلقت وحکمت آن را بیان فرموده است .واسمائی که تعلیم آدم شدچه اسمائی بوده ؟بعضی گفته اند اسماء تمام موجودات بوده چه جمادی وچه نباتی وچه حیوانی وچه ملکی ،وبعضی گفته اند اسماء الله بوده ،ولی چون أَسْمَائِهِمْ ویا أَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ آمده می‌توان گفت اسماء عقلاء ازانبیاء و متّقین بوده زیراضمیر هُمْ ویا اسم اشارهٔ هَؤُلَاءِ نه بخدا برمی‌گرددونه بموجودات غیر ذوی‌العقول ،پس مقصودشاید أسماء اصناف ملک وجن وبشربوده ،واگرگفته شود ضمیرعقلا بعنوان تغلیب آمده سایرموجودات رانیزشامل است .بنابراین ظاهر آنستکه بگوییم چون ملائکه قوای غضبیّه وشهویّهٔ آدم راملاحظه کردند اورا مفسدو سفاک دیدند ،امّا خدادرتسویهٔ این صفات مصلحتی دیده که تزاحم این صفات با صفات حسنه موجب تکمیل است ،مثلاً تزاحم صفات عقلیّه باصفات شهویّه نباشد،رشدوصفاتی ازقبیل عفّت پیدا نمی‌شودوبشرهایی مانند ابراهیم و اسماعیل ویحیی بکمال نمی‌رسند ،پس مرجع ضمیر هُمْ در أَسْمَائِهِمْ وهَؤُلَاءِ در أَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ که ملائکه نمی‌شناختند همان انبیاء ومتّقینی مانندشهداوصدّیقین می‌باشدوحضرت آدم همچون نماینده ای ازبشرها،ملائکه را باخبرکرد.اگربگوئی چگونه ملائکه اسماء رانمی‌دانستندواگرنمی‌دانستندچگونه پس ازاخبارآدم فهمیدند که اوراست میگوید وپذیرفتند ؟ممکن است جواب گوئیم چنانکه ذکرشد اینان یک صنف ازملائکه بودندوعلمی به اسماء وخصوصیات آن نداشتند ،وچون حضرت آدم خبر(ع)خبرداد یاملائکهٔ دیگری بودندکه گواه صدق او بودند ،ویاملائکه از قرائن فهمیدندکه اوراست می‌گوید .دراینجاملائکه گفتند „نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ„،فرق بین تسبیح وتقدیس اینا ستکه تسبیح تنزیه ازنقائص ذاتی،ولی تقدیس ازقبایح افعالی است .ودیگراینکه مقصود ملائکه از جملهٔ :„أَتَجْعَلُ...„اعتراض برافعال خدا نبود زیرا ایشان حق را

تقدیس میکردند، بلکه هدف ایشان سؤال از حکمت ایجاد بود. و مقصود از جملهٔ: «إن کنتم صادقین» اثبات کذب نبود، بلکه مقصود اقرار بعجز و جهل بود، و لذا گفتند: «لاعِلْمَ لنا». وجملهٔ لاعلم لنا دلالت دارد که ملائکه چیزی را بدون تعلیم وتعلم نمیدانستند پس آنانکه مدعی تصفیهٔ باطن شده و گویند بریاضت و تصفیه میتوان علم لدنی پیدا کرد، و یا بمجهولاتی پی برد، ویا مانند خدا کار کرد تماماً دروغ است زیرا ملائکه با کثرت عبادت و عصمت چیزی جز بتعلم ندانستند. حتی مدعیان تصفیه حدیثی جعل کرده که: عَبْدِی اَطِعْنِی حَتّیٰ اَجْعَلَکَ مِثْلِیْ، و این حدیث مدرکی ندارد. و جملهٔ: «أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ...» دلالت دارد که احدی از مخلوق حتی ملائکه بغیب آسمان و زمین و از باطن و اسرار قلبی غیرخود آگهی ندارند. و جملهٔ: «أَعْلَمُ ما تُبْدُوْنَ وما کُنْتُمْ تَکْتُمُوْنَ» اشاره بعلم حقتعالی است بعاقبت اهل کفر وایمان که عابدی مانند شیطان مورد لعن، و مذنبی مانند آدم برگزیده و مورد عفو خواهدشد، پس باید هرکسی از عاقبت کارخود خائف باشد و بعبادت خود مغرور نگردد و برحمت حق امیدوار باشد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾

ترجمه: و چون بملائکه گفتیم برای آدم فروتن باشید، پس فروتنی کردند جز ابلیس که او خودداری و تکبرکرد وازکافرین بود (۳۴)

نکات: أمر «اُسْجُدُوْا» خطابست بهمان فرشتگان سابق الذکر، نه بتمام ملائکه. اگر بگوئی سجده برای تعظیم عبادتست، و برای غیرخدا جائز نیست؟ جواب گوئیم سجده درعرف متشرعه گذاشتن پیشانی بر زمین است، ولی در لغت بمعنی فروتنی ونهایت کرنش است، و اگر کسی بامر خدا برای کسی فروتنی کند، اشکالی ندارد.

و این شرک در عبادت نیست ، و فرشته پیشانی ندارد تا بعنوان عبادت بر زمین گذارد، پس سجدهٔ دراینجا مانند سجدهٔ در آیهٔ «وَالنَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ» میباشد که مقصود سجدهٔ انسانی و عبادت نیست ، پس آنچه بعضی از عرفا خیالبافی کرده‌اندکه‌چون شیطان عارف و عاشق حق بود نخواست برای غیراو سجده کند واز کمال معرفت او بودبمقام‌حقتعالی، اینها برخلاف قول خدا بافته‌اند، زیرا خدا فرموده: اِسْتَکْبَرَ و کانَ مِنَ الْکافِرِیْنَ، و نفرموده کانَ عارفاً مِنَ الْعاشِقِینَ، و سجده‌نکردن او از تکبربود که گفت: خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ ، و مقصوداوابن‌بود که آتش‌فروغی دارد که خاک‌ندارد و خود را برتر ازآدم‌میدید زیرا نظر او ببدن خاکی آدم بود و متوجه جان آدم‌وروح‌اونبود که از عالم قدس و منسوب بحضرت پروردگار میباشد ، چنانکه نراقی در جواب اشعار عرفا که شیطان را سلطان العارفین گفته‌اند میگوید:

بنده آن‌باشد که بندخویش‌نیست جز رضای خواجه‌اش‌درپیش نیست
گر بگوید چاکر این باش و آن برزند از بهر خدمت او میان
همچو آن روحانیان کز أمر رب سجده‌کردندو نگفتند از سبب
زان میان شیطان که‌خاکش‌بردهن گفت نابد سجدهٔ آدم ز من
من از آن خاکی نسب بالاترم او ز خاک پست و من از آذرم
من ز نارم نار نورانی بود او زخاک و خاک ظلمانی بود
خاک بر فرق وی و بر نور وی ای تفو بر او و چشم کور وی
نی زآتش هرچه‌زاید خوش بود دود و دوده زادهٔ آتش بود
گر نبودی دیدهٔ آن کور کور دیدی از آدم همه اشراق ونور
جان آندیدی که نور مطلق است زادهٔ‌قدس‌است و پروردهٔ حق است

نکتهٔ‌دیگر با اینکه شیطان ایمان بخدا داشت وسالها اورا عبادت میکرد چون تکبر و سرکشی کرد خدا او را ازکافرین‌خواند پس عصیان او از غفلت بود. بدانکه اختلافست درابنکه ملک افضل است یا بشر، از بسیاری ازآیات استفاده میشود افضلیت ملک که

در جای خود ذکر خواهیم‌کرد.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾

ترجمه: و گفتیم ای آدم با جفت خود در بهشت ساکن‌باش،بخورید از میوه‌ها و طعامهای آن بخوشی و فراوانی آنچه‌بخواهید، و باین درخت نزدیک نشوید که از ستمگران میشوید (۳۵)

نکات: از آیهٔ ۲۸ تا ۳۸ نازل شده برای تذکر نعمتهای إلهی، یعنی ای بنی‌آدم فکر کن متذکر باش خالقت تورا خلیفهٔ درزمین نمود، و بفرشتگان امر کرد در پیشگاه تو فروتن باشند،و پدر و مادر شما را در بهشت ساکن نمود، و دیگر اینکه خدا نفرمود بهشت را بشما بخشیدم بلکه چون آدم را برای زندگی در زمین و آبادی آن خلق کرد که او را بزحمت و امتحان مبتلا کند، و تحصیل کمال نماید. در این آیات متذکر نشده از چگونگی خلقت حوا، بعضی استدلال کرده بآیهٔ اول سورهٔ نساء بجملهٔ :خلق منها زوجها که حوا از آدم خلق شده‌وبعضی ازبدن او بوده طبق روایاتی. ولی جملهٔ خلق منها دلیل نمیشود، زیرا همین تعبیر برای همهٔ افراد بشر آمده و خدا فرموده: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، و مسلم‌استکه همسر هرکسی از بدن او خلق نشده، بنابراین قرآن از خلقت حوا ساکت است،وباید گفت اُسْكُتُوا عَمَّا سَكَتَ اللّٰهُ عَنْهُ. و دیگر اینکه خدا بنهی‌تحریمی‌فرمود لَاتَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ، نزدیک آندرخت نروید و معین‌نکرده‌آندرخت چه‌بود، و بر ما لازم‌نیست تعیین آن.

اگر کسی بگوید حضرت‌آدم و حوا عصیان کردند، و از آن درخت‌چشیدند و خدا بایشان فرمود: فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، و بعدهم حضرت‌آدم در توبهٔ‌خود اقرار کرد بظلم خود وگفت:رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، پس‌آدم(ع)معصوم نبود؟ جواب اینا ستکه : آری،

حضرت آدم طبق این آیات قبل از نبوت معصوم نبوده ،وأما پس از نبوت چه‌طور؟ میگوئیم چون قرآن ساکت است باید سکوت کرد.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ۖ وَقُلْنَا اهْبِطُوا
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۳۶
فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۳۷
قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۳۸ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۳۹

ترجمه: پس شیطان ایشان را بلغزش افکند و از جا و یا مقام قربی که داشتند بیرونشان نمود و گفتیم فرودآئید که برخی از شما دشمن برخدیگراست و برای شما در زمین تا قیامت جای قرار و بهره‌ایست (۳۶) پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت که سبب پذیرش توبهٔ او گردید زیرا خدا توبه‌پذیرورحیم‌است (۳۷) گفتیم همهٔشما از بهشت فرودآئید پس اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد هرکه هدایت مرا پیروی کند برای آنان نه‌خوفی و نه غصه‌ای باشد (۳۸) و آنانکه کافر شوند و بآیات ما تکذیب کنند ایشان سزاوار آتش و در آن بمانند (۳۹)

نکات: مقصود از جملهٔ :„فَأَخْرَجَهُما...„ ممکن‌است اخراج ازبهشت باشد و یا از مقام قرب ، و مقصود از هبوط فرودآمدن‌از بهشت است و یا فرودآمدن از مقام قرب ، ومخاطب „اِهْبِطُوا...„ آدم و ذریهٔ‌او و حوا و شیطان با ذریهٔ‌او که بایکدیگر عداوت میورزند.
و أما کلماتی که حضرت آدم از خدا دریافت همان کلماتی استکه در سورهٔ اعراف آیهٔ ۲۳ آمده : رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا

وَ تَرْحَمنا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخاسِرِيْنَ.و أما مخاطب در جملهٔ: «فَإِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ...» بنی‌آدمند، و این در زمان بعثت حضرت آدم نسبت باولاد او بوده، نه اینکه درزمان پیغمبر اسلام‌باشد،ولی برخی از مردم بی‌خبر خیال کرده‌اند که این خطاب بأمت پیغمبر اسلام شده که اگر پس از او پیمبری باشد بپذیرند، واگرچه‌صرف ادعا باشد. و مقصود از جملهٔ: «فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ...» این استکه هرکس باختیارخود هدایت إلهی را بپذیرد خوفی از عذاب ندارد،وشقی نخواهد شد.

يَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتِىَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا۟ بِعَهْدِىٓ
أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّٰىَ فَٱرْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَءَامِنُوا۟ بِمَآ أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ
وَلَا تَكُونُوٓا۟ أَوَّلَ كَافِرٍۭ بِهِۦ ۖ وَلَا تَشْتَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِى ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّٰىَ
فَٱتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا۟ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَٰطِلِ وَتَكْتُمُوا۟ ٱلْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَ
أَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرْكَعُوا۟ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ﴿٤٣﴾ أَتَأْمُرُونَ
ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ ٱلْكِتَٰبَ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
﴿٤٤﴾ وَٱسْتَعِينُوا۟ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِ ۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى
ٱلْخَٰشِعِينَ ﴿٤٥﴾ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُوا۟ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ
رَٰجِعُونَ ﴿٤٦﴾

ترجمه: ای فرزندان اسرائیل (اسرائیل حضرت یعقوبست)بیاد آرید نعمتم‌را که بشما عطا کردم، و به‌پیمان من وفاکنید من به‌پیمان شما وفامیکنم، و از من بترسید (۴۰) و بآنچه نازل

کرده‌ام درحالیکه توراة شما را تصدیق میکند ایمان آورید،و اولین کافر بآن مباشید، و آیات مرا ببهاء اندکی نفروشید، و فقط از قهر من بپرهیزید (۴۱) و حق را بباطل مشتبه مسازید و حق را کتمان مکنید و حال‌آنکه میدانید (۴۲) و نماز را بپا دارید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید (۴۳)آیاشما مردم را بنیکی أمر میکنید و خود را فراموش مینمائیددرحالیکه شما کتاب خدا را میخوانید آیا عقل خودرا بکار نینداخته‌اید (۴۴) و بوسیلهٔ صبر و نماز از خدا یاری جوئید و محققا آن بزرگست مگر بر فروتنان(۴۵) فروتنانیکه گمان ملاقات پروردگارخودرا دارندومعتقدندکه با و رجوع خواهند نمود (۴۶)

نکات: حقتعالی نعمت بی‌شماری با ولاد یعقوب عنایت کرد، ازآنجمله پیمبرانی از میان آنان برانگیخت و ایشان را مُلک و سلطنت بخشید و از شر ستمگران نجاتشان داد، و برای ایشان مَنّ و سَلْوی و مائِده فرستاد و دریارا برای آنان شکافت ،و کتابهای آسمانی بآنان داد.چون این آیات در مدینه نازل شده و درآنجا یهودیان و بنی‌اسرائیل زیاد بودند خداأولاً نعمتهای عمومی را در آیات قبل برایشان شمرد، سپس نعمت های خصوص بنی‌اسرائیل را، تا بآن متوجه شوند و برای شکر آن ایمان آورند، و لأقل از فساد و ضدیت دست بردارند. و یهودیان زمان رسولخدا (ص) چون بآن نعم افتخار میکردند و انبیاء بنی‌اسرائیل را از خود میدانستند لذا خدا ایشانرا مخاطب نموده ،وبرایشان منت نهاده و از ایشان وفای بعهد را می‌طلبد. و ازجملهٔ عهود و پیمانهای توراة این بود که اگر خاتم‌الأنبیاء آمد باوایمان آورند، و لذا یهودیان زمان رسولخدا (ص) مسؤولند که چرا پیشقدم در ایمان نشدند بلکه بعناد پرداخته و اول کافر بآن شدند.و أما عهود و کلماتی که در توراة و انجیل میباشد راجع بمحمد (ص) ، پس توصیه میشود که بسفر پیدایش توراة باب ۱۷ شمارهٔ ۲۰ و بسفر تثنیه باب ۳۳ و باب ۱۸ شمارهٔ ۱۷ مراجعه‌شود، و در انجیل یوحنا باب ۱۴ و باب ۱۵ شمارهٔ ۲۶ و بانجیل برنابا

بکتاب اعمال رسولان باب ۱۳ شمارهٔ ۱ تا ۴ و شمارهٔ ۴۳ و بفصل ۱۱۲ آیهٔ ۱۳ تا ۱۸ مراجعه گردد. و در جملهٔ: «إِيَّايَ فَارْهَبُونَ» کلمهٔ إیای مقدم شده بر فارهبون و هم بر فاتقون، واین دلالت بر حصر دارد، یعنی فقط از خدا بترسید و از قهر او بر حذر باشید. وکلمهٔ «مُصَدِّقًا» حال است برای ماء موصوله درجملهٔ «بِمَا أَنْزَلْتُ». واگر حال باشد ازضمیر آمنوا، یعنی اگرشما به توراة وانجیل تصدیق دارید باید به محمد ایمان آورید، زیرا تکذیب او تکذیب توراه وانجیل است ازدوجهت: یکی اینکه نشانه های نبوت محمد (ص) درآن دوکتاب ذکرشده، وشهادت کتب أنبیاء حق است. دوم اینکه قرآن محمد تصدیق کرده توراة را، و ایمان شما باعث ازدیاد تصدیق بکتب انبیاء سابق است، باضافه محمد (ص) بی‌سواد است، و توراة را نخوانده، پس خبر او و تصدیق او بتوراة از وحی است. و ضمیر جملهٔ «أول کافر به» ممکن است برگرددبه ما أنزل، که قرآن باشد، یعنی شما یهودیان اولین کافر بقرآن نباشید. اگر کسی بگوید چگونه ایشان اولین کافر بقرآن نباشند درصورتیکه مشرکین قریش اولین کافر بقرآن بودند؟ جواب این است که اولیت، اولیت زمانی نیست، بلکه اولیت رتبی است، یعنی کفر اهل کتاب بقرآن و ضررآن شدیدتر و بالاتر است. و ممکن است معنی چنین باشد شما یهودیان حاضر نسبت بیهودیان آینده اولین کافر بقرآن نباشید، یعنی یهودیان بعدی اگر بشما اقتدا کنند شما مسؤولید. وممکن است ضمیر «أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» برگردد به ماء موصوله در جملهٔ: «... ما معکم...»، یعنی اگر ایمان بقرآن نیاورید اولین کافر بتوراة میباشید، زیرا آیاتی در وصف محمد (ص) در توراة آمده پس تکذیب کرده اید و پس از شما بشما اقتدا خواهند کرد، پس اولین کسیکه باعلم و معرفت ستر حقیقتی را کرده شمائید نه اهل مکه.

و جملهٔ: «لَاتَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا» دلالت داردکه عده‌ای از علمای یهود برای حفظ دکان و ریاست خود و برای گرفتن تُحَف و هدایا و وجوه دینی که از فقرا و زیردستان و عوام یهود میگرفتند بمحمد ایمان نیاوردند، زیرا درصورت ایمان به محمد

(ص) بازارشان کساد میشد و لذا آیات إلهی را نپذیـــــرفتند درمقابل بهاء کَمِ دنیا ، و حتی آیات توراة را نیزکه موجب اسلام عوام ایشان میشد بخاطر منافع دنیا عمل نکردند ، و آن آیات را بعوام ارائه نمیدادند ، عیناً مانند زمان ما که علمـاء و رؤسای دینی همّشان گرفتن وجوهات است ، و لذا برای بردن منافع حقائق قرآن را کتمان میکنند ، و طبق میل عوام خرافات را ترویج میکنند ، و مسلم است که منافع دنیا نسبت بمنافع دین بسیـار ناچیز و قلیل است .

حقتعالی پس از آنکه در آیهٔ ۴۱ أمر بایمان و ترک کفـر نموده ، در آیهٔ بعد فرموده دیگران را گمراه نسازید ،وگمراه کردن دیگران بدو طریق است :

اول اینکه در راه حق و دلائل آن ایراد و اشکال تراشـی کند و راه شک و شبهه بازکند برای طالبین حق.

دوم اینکه راه حق و دلائل آن را کتمان کند وبیان ننماید جملهٔ : لاتَلْبِسُوا... نهی از طریق اول ، و جملهٔ : تَكْتُمُوا... نهی از طریق دوم است ، مانند علمای یهود که چنین میکردند . وجملهٔ : «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ» دلالت دارد که قبح اشتباه کاری ویا کتمان برای علما بدتر و بیشتر است ، اگرچه برای هرکسی قبیح است ، أمـــا برای عالم اظهار حق واجب تر است ، متأسفانه در زمان ما اگر کسی حق را بگوید آنانکه عالمند یا اشکال تراشی میکنند ویا کتمان حق ، و تقلید را برای جهال واجب کرده اند تا اینکه مبادا جهال بیدار شوند .

و جملهٔ : أَقِيمُوا الصَّلاةَ و آتُوا الزَّكاةَ خطاب بیهود است و دلالت دارد که کفار مکلف بر فروعند و بر ترک فروع عقـــاب میشوند . و جملهٔ : وَارْكَعُوا... اگر رکوع نمازی باشد دلالت دارد بر لزوم نماز جماعت ، و ممکن است بمعنی فروتنی و خضـــوع در پیشگاه حق باشد ، و یا چون بنی اسرائیل در نماز خود رکوع نداشتند حقتعالی ایشان را أمر برکوع نموده .

و چون یهود بسایر مردم میگفتند بهمین زودی رسولـی از

جانب خدا مبعوث میشود ،و مردم‌را ترغیب با یمان بخدا و رسول میکردند ، پس چون رسولخدا (ص)آمد خودشان ایمان نیاوردند ،ولذا خدا ایشان را مذمت کرده و بنحو تعجب فرموده آیا شما دیگران را أمربنیکی میکنید و خود را فراموش نمودید ، واین عمل قبیحی است ، زیرا آنکه أمر بنیکی کند و خود بجا نیاورد گویا جمع بین ضدین و نقیضین کرده ،با قول مردم‌را ترغیب و با فعل خود مردم‌را اعراض داده ، با قول خود مردم‌را از عصیان بازداشته ولی با عمل خود جرئت داده ، با قول در دل مردم نفوذ کرده ولی بعمل مردم را تنفر داده ، و لذا رسولخدا (ص) فرمود: مَثَلُ الَّذِی یُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَیْرَ وَ لایَعْمَلُ بِهِ کَالسِّراجِ یُضِیءُ لِلنَّاسِ و یُحرِقُ نَفْسَهُ . یعنی: داستان آنکه بمردم خیر میآموزد و خودبآن عمل نمیکند داستان چراغی‌استکه برای مردم روشنی میدهد وخود را میسوزاند. و در روایتی آمده که عده‌ای از اهل بهشت مشرف میشوند بر دوزخ و عده‌ای‌را در آتش می‌بینند و بایشان میگویند ما ببرکت تعلیم شما وارد بهشت شدیم ،آنان گویند عادت ما این بود که أمر بخوبی میکردیم ولی خودمان بجا نمیآوردیم. گفته‌اند عمل یکمرد چنان اثری در هزاران مرد میگذارد که گفتار هزار مرد در یکنفر ندارد.

و ضمیر إِنَّها لَکَبِیرَةٌ ممکن است برگردد بجمیع أوامر و خطاباتی‌که به بنی‌اسرائیل شده ، و ممکن است برگردد باستعانه و ممکن است برگردد بنماز ، هرکدام باشد اشکالی ندارد.

و ظن در جملهٔ : اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ را برخی بمعنی گمان وبعضی بمعنی علم گرفته‌اند و چون مقام مدح است باید ظن در اینجا همان علم باشد.

و مقصود از ملاقات رب دیدن نیست ، زیرا در عرف میگویند فلانی مرگ‌را ملاقات‌کرد و یا اگر کوری را اجازهٔ ملاقات شاه دادند و او رفت با شاه سخن گفت میگویند اجازهٔ ملاقات‌داشته و ملاقات‌کرده ، بااینکه شاه را ندیده ، بلکه مقصود ملاقات لطف و عنایت ، و یا عتاب و سطوت میباشد ، و رب از صفات

فعل است که همان لطف و رحمت و یا عقاب و سطوت باشد.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي
فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۴۷﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا
يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿۴۸﴾ *

ترجمه: ای بنی‌اسرائیل نعمتی را که بشما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم بیاد آرید (۴۷) و بپرهیزید ازروزیکه هیچکس بجای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته‌نشود و اهل قیامت یاری نشوند (۴۸)

نکات: خدا خطاب نموده به‌بنی‌اسرائیل تا دیگران بشنوند و متنبه شوند. و مقصود از فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ این استکه برای شما پیمبران فرستادم و سلطنت و تمکن دادم در میان جهانیان زمان خودتان، یعنی بر موحدین آنزمان شمارا برتری دادم نه بر مردم قبل و بعد، پس آیه دلالت ندارد بر برتری بنی اسرائیل از تمام أمم. و دیگر اینکه آیهٔ ۴۸ صراحت دارد که روز قیامت چند چیز نیست:

۱ـ کسی را بجرم کس دیگر جزا نمیدهند.
۲ـ شفاعت از کسی پذیرفته نگردد.
۳ـ فدا و عوض نمی‌گیرند.
۴ـ هیچکس بیاری کس دیگر توانا نیست.

معلوم میشود در قیامت مانند دنیا پارتی‌بازی و رشوه و تملق نیست، و کسی نمیتواند رأی خدا را برگرداند، وازقوانین جزائی و کیفری که معین شده او را منصرف کند. اگر کسی‌بگوید

پس آیا تیکه در اثبات شفاعت آمده چیست ؟ گوئیم آیه‌ای در اثبات شفاعت که ازطرف خلق باشد ،نیامده، و شفاعتی که بتقاضای مردم و میل مردم باشد در قرآن وجود ندارد، بلکه در آیات قرآن چنین شفاعتی بطورمطلق نفی‌شده ،و از اثبات شفاعت بطور مطلق خبری واثری نیست ، واگر شفاعتی درقرآن اثبات شده ، یا برای امور دنیوی اثبات شده ،و یا مربوط است به ابلاغ رحمت خدا درآخرت که بوسیلهٔ مقربین انجام می‌شود، آنهم برای مؤمنین وکسانی‌که خدا از دین آنان و ازاعمال آنان خوشنودباشد، و اگر معنی‌شفاعت استغفار باشد، استغفار انبیاء وملائکه ،فقط ازبرای مؤمنین ممکن است نفع دهد. و اگر روایاتی در اثبات شفاعت طبق دلخواه مردم باشد، تماماً ضعیف السند و مخدوش المتن و از جعالان و کذابان و غالیان و بی‌دینان نقل شده ،ومثلامجلسی در جلد هشتم بحار جدید احادیثی آورده برای اثبات شفاعت که یک حدیث صحیح السند تام الدلاله درآن نیست که باید آنرا طبق دستور رسولخدا (ص) و أئمهٔ هدی(ع) بدیوار زد و بدور انداخت . اگرچه احادیثی‌بسیار نیز در نفی شفاعت از رسولخدا (ص)وأئمه (ع) در مقابل آن احادیث وارد شده که بعضی از آنرا ذکر خواهیم‌نمود. و انشاءالله در ذیل آیهٔ ۲۵۴ همین سوره معنی شفاعت و صحت و سقم و کیفیت آنرا بیان میکنیم. بهرحال کسانیکه قوانین خدارا معطل گذارند و مردم مسلمان‌را بمعاصی جری کنند و بلکه اسلام را مسخره کنند آمدند شفاعت وسیعی بدون قید و بند برای مردم تراشیدند و مردم را خَسِرَ الدُّنیا و الاخره کردند. آیا قوانین إلهی که فرموده: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیرًا یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (۷- زلزال) - کُلُّ امْرئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ (۲۱- طور)- کُلُّ نَفْسٍ بما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ (۳۸ - مدثر)- یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِن عذابِ یَوْمَئذٍ بِبَنِیهِ وصاحِبَتِهِ وَ أخِیهِ وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤوِیهِ وَ مَنْ فِی الْأرضِ ثُمَّ یُنْجِیهِ (۱۱-۱۲ -۱۳-۱۴- معارج)، میتوان لغو شمرد؟، و آیا ممکن است خدائیکه قوانین کیفری او طبق عدل است دست از کیفر معین بردارد؟، و

آیا ممکن است مخلوقی از اجرای کیفر الهی که طبق عدل است جلوگیری کند؟ جواب اینها را درذیل همان آیه خواهیم داد.

وَاِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُوْنَ اَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُوْنَ نِسَآءَكُمْ وَفِيْ ذٰلِكُمْ بَلَآءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيْمٌ ۝۴۹

ترجمه: و بیاد آورید هنگامیکه شما را اززیر بار سلطهٔفرعون که بدترین عذابها را بشما میدادند و پسران شما را میکشتند و زنانتان را زنده میگذاشتند نجات دادیم، این بلا و امتحان بزرگی بود از پروردگارتان(۴۹)

نکات: مقصود از يَسُوْمُوْنَكُمْ ...انواع و اقسام آزار و شکنجه بود مانند اینکه از مرد و زن ایشان بیگاری میکشیدند وبکارهائی وا میداشتند، و بچه‌ها را میکشتند، و زنان را بکنیزی میبردند و از ترس ازدیاد جمعیت بنی‌اسرائیل و ترس از قدرت و سطوت آنان اطفالشان را میکشتند.

وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنٰكُمْ وَاَغْرَقْنَآ اٰلَ فِرْعَوْنَ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ۝۵۰ وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰٓى اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهٖ وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝۵۱ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝۵۲

ترجمه: و بیاد آورید هنگامیکه برای شما دریا را شکافتیم و شما را نجات دادیم و پیروان فرعون را غرق نمودیم درحالیکه شما نظر میکردید(۵۰) و بیاد آرید که موسی را چهل شب وعده

کردیم، پس از رفتن او شما گوساله را بخدائی‌گرفتیدوحال‌آنکه ستم‌کردید (۵۱) سپس از شما بعداز چنین کار گذشتیم تا شاید شما شکرگزار باشید (۵۲)

نکات: حقتعالی به‌موسی فرمود به‌طور برود، حضرت موسی،هارون برادرش را بجای خود گذاشت و دستورات‌لازم را باو داد،درمدتی که حضرت موسی در طور بود، سامری که نام او نیز موسی بوده‌و از کسانی بود که گاو را مقدس میدانستند، اگرچه‌بظاهرمسلمان شده‌بود در غیاب موسی فتنه‌ای برپا کرد، و این فتنه‌امتحانی شد برای بنی‌اسرائیل، و فتنهٔ او این بود که چون هارون به بنی‌اسرائیل گفت خود را از زینتهای فرعونیان پاک کنید،و آنچه از طلا آلات فرعونیان دارید از خود دور کنید، سامری فرصتی بدست‌آورد و همان زینت‌ها و طلاها را جمع و بشکل گوساله‌ای ساخت و در جوف‌آن سوراخی تهیه‌کرد که از آن صدائی مانند صدای گاو خارج میشد و بمردم گفت این است‌خدای شما و خدای موسی. بنی‌اسرائیل که اکثرا نادان و طلادوست بودند، بسامری اقتدا کرده ودرمقابل‌آن‌بسجده افتادند وآنرا بخدائی پذیرفتند مگر عدهٔ‌کمی ازایشان. حضرت موسی پس از چهل شب برگشت و فتنهٔ سامری را دید و باعتاب و خطاب‌قوم خودرامتوجه حقه‌بازی سامری کرد و گوساله را ریزه ریزه، ومردم را توبه داد، و حقتعالی توبهٔ ایشان[۱] پذیرفت و گذشت‌نمود، چنانکه تفصیل هریک از این قضایا در سوره‌های بعد خواهد آمد. بنی‌اسرائیل با این کار زشت مستحق عذاب‌شدند، خدا از ایشان گذشت، ولی باز چنانچه شاید و باید شکر نکردند.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۵۳

ترجمه: و بیاد آرید وقتیکه بموسی کتاب و جداکنندهٔ حق وباطل را عطا کردیم تا شما هدایت یابید (۵۳)

نکات: الف و لام الکتاب اشاره بهمان کتاب توراة است که آنرا فرقان نامیده، زیرا جداکنندهٔ حق و باطل بود مانندقرآن، که فارق بین حق و باطل است. در دین موسی چنانکه از صریح قرآن استفاده میشود برای أمت او توراة میزان و امام بوده برای شناخت حق و باطل، چنانکه در این أمت، قرآن، امام و میزان است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ
الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

ترجمه: و بیاد آرید وقتیکه موسی بقوم خود گفت ای قوم من، شما بخودتان محققا ستم کردید بواسطهٔ گوساله‌پرستی، پس بسوی خالق خود برگردید و خودتان را بکشید، این برای شما خوبست نزد خالقتان که توبهٔ شما را می‌پذیرد زیرا او توبه‌پذیر و رحیم است (۵۴)

نکات: مقصود از جملهٔ: فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، بحسب ظاهر کلام این استکه خودتان را بکشید، حال اگر کسی بگوید خودکشی طبق آیهٔ ۲۹ سورهٔ نساء که فرموده: لَاتَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، حرام است، چگونه بقوم موسی أمر شده خودتان را بکشید؟ جواب این استکه ایشان مأمور نشدند که هرکس خود را بکشد، بلکه مأمور شدند بقتل خودیها، یعنی بقتل فامیل و هموطنان خود، برای آنکه عده‌ای از ایشان میدانستند گوساله‌پرستی شرکست ولی از ترس دَم نزدند، حقتعالی برای جبران این گناه زشت، دستور داد که این جمعیت هفتصدهزار نفری بریزند بر یکدیگر، و هرکس دیگری را بکشد، و لو اینکه خودش کشته شود، مانند میدان جهاد با مشرکین، چگونه هرکس احتمال کشته‌شدن خود را میدهد، ولی برای اطاعت

فرمان خدا باید جهاد کنند. پس برای اینکه بعد از آنهمه دلالات و معجزات واضحه بچنین ظلم و شرکی واردشدند، وسپس توبه و اظهار ندامت کردند، خدا خواست ایشان را امتحان کندکه آیا در اظهار ندامت صادقند یا کاذب، و لذا ماموربقتال با یکدگر شدند، و چون شروع بقتل یکدگر نمودند تاریکی ایشان را فرا گرفت، و حضرت موسی و هارون(ع) دعا و تضرع بسوی‌خدا میکردند تا اینکه وحی آمد برفع قتل و قبولی توبه.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً
فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ۝ ثُمَّ
بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝

ترجمه: و بیاد آرید وقتیکه گفتید ای موسی ما ایمان بتو نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، پس شما را صاعقهٔ مرگ گرفت و حال آنکه ناظر بودید (۵۵) سپس شما را زنده‌کردیم پس از مردنتان تا باشد که شکرگزارید (۵۶)

نکات: حقتعالی در این آیات جنایات بنی‌اسرائیل را ازیکطرف و الطاف خود را از طرف دیگر بیاد ایشان میآورد، وازآنجمله چون حضرت موسی(ع) توراة را از طرف خدا آوردوگفت حقتعالی‌با من سخن گفته و این قوانین را برایم فرستاده، یهود گفتندما سخن تو را تصدیق نمیکنیم تا خدارا با چشم خود ببینیم، از این جمله معلوم میشود که سؤال موسی از پروردگار خود درآیهٔ ۱۴۳ سورهٔاعراف: رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ، از قول خودش نبوده، بلکه از قول قومش بوده، وگرنه شان حضرت موسی(ع) بالاتراست از چنین سؤال محال جاهلانه‌ای. و جملهٔ: «بَعَثْنَاكُمْ...» خطابست به بنی اسرائیل، که پس از درخواست دیدن خدا، حقتعالی که

منزه‌است از دیده شدن، ایشان را بصاعقهٔ مرگ مبتلا کرد، و سپس منت گذاشت و ایشان را زنده‌کرد تا ایمانشان زیاد گردد، و شکر خدا را بجا آرند، و خود حضرت موسی درآن صاعقه بیهوش گردید و چون بهوش آمد از این سؤال بیجای قوم خود که بزبان‌اوجاری شده‌بود توبه‌کرد چنانکه در آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ اعراف آمده.

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۵۷﴾

ترجمه: و ابر را بر شما سایه‌بان نمودیم و بر شما منّ و سلوی (ترنجبین و مرغ) فرود آوردیم و گفتیم از روزیهای پاکیزه بخورید ولیکن ایشان بما ستم نکردند بخودشان ستم‌نمودند (۵۷)

نکات: مقصود از جملهٔ ظَلَّلْنا آنستکه چون ببیابان تیه مبتلا بآفتاب شدند درمدتیکه مأموربرفتن بیت المقدس و جنگ با عمالقه بودند پس‌کوتاهی کردند و بموسی گفتند تووپروردگارت بروید و قتال کنید ما اینجا می‌نشینیم و لذا در آن بیابان سر در گم و حیران شدند و هرقدر سیر میکردند بجای اول میرسیدند، و مدتها گرفتار بودند تا حضرت موسی فوت شد، درآنمدت بود که بأمر حقتعالی ابر بر سر ایشان سایه‌می‌افکند و من و سلوی برایشان نازل گردید.

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ

وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۸﴾

ترجمه: و بیاد آرید وقتیکه گفتیم داخل این قریه شوید و از میوه و طعام و غذای آن که فراوان است بخورید وازدرب آن با حال فروتنی وارد شوید و بگوئید خدایا گناه ما را ببخش ،گناهان شما را می‌بخشیم و أجر نیکوکاران را زیاد میکنیم (۵۸)

نکات: مقصود از قریه بیت المقدس است بدلیل آیهٔ ۲۱سورهٔ مائده که حضرت موسی فرموده : یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ ،خدایتعالی اموال کفار آنجا را بر ایشان مباح کرد ولی بایشان دستور داد از درب قبه‌ایکه حضرت موسی در بیابان برای عبادت نصب کرده بوده که آنرا مجمع میگفتند، برای اینکه درحال عبادت آنجا جمع میشدند، چون واردشدید خدارا سجده کنید و ریزش گناهان را بخواهید. و مقصود از جملهٔ : قُولُوا حِطَّةٌ ،همین‌استغفار است ، زیرا حِطَّه از باب حَطّ و بمعنی ریزش است .

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۵۹﴾

ترجمه: پس‌آنانکه ستم کردند قولی که بایشان گفته شده بود تبدیل کردند در نتیجه بر همانان عذابی از آسمان بکیفر بدکاری و نافرمانی ایشان فرو فرستادیم (۵۹)

نکات: گفتاریکه بنی اسرائیل مأمور گفتن آن بودند و تبدیل کردند این بود که در عوض حِطَّة بطور مسخره حِنْطَة میگفتند که بمعنی گندم‌است . و مقصود از عذاب آسمانی مرض طاعون بود که بسبب آن ۲۴۰۰۰ نفر از بزرگانشان هلاک شدند .

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ
الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ
كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝

ترجمه: و بیاد آرید وقتی را که موسی برای قوم خود از ما آب خواست ، پس ما گفتیم عصای خود را بر سنگ بزن ، پس شکافته شد از آن دوازده چشمه ، و هر دسته از مردم محل آبشخورخودرا دانستند و گفتیم از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین بفساد برمخیزید

نکات: یکی‌دیگر از نعمتهائیکه خدا برای بنی‌اسرائیل شماره کرده ، این استکه در بیابان تیه محتاج بآب شدند و از موسی (ع) درخواست آب کردند ، و حضرت او از خدا خواست ،خدا فرمود عصای خود را بسنگ بزن ، معلوم میشود سنگ بزرگی بوده‌که‌ازآن دوازده‌چشمه ظاهر گردید ، چون بنی اسرائیل دوازده سبط وطائفه بودند ، و هر طائفه از چشمه‌ای خود را سیراب میکرد.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ
يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا
وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ
بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ
عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ
بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ

بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿

ترجمه: و بیاد آرید وقتی را که گفتید ای موسی ما هرگز بر یک طعام صبر نمیکنیم ، پروردگارت را بخوان که بیرون آرد برای ما از روئیدنی‌های زمین از سبزیجات (تره و نعنا و گشنیز و ریحان) و خیار آن و سیر آن و عدس آن و پیاز آن، موسی گفت آیا آنچه را پست تر است تقاضا دارید بجای آنچه بهتر است، در شهر فرود آئید که هرچه خواسته‌اید آنجا برای شما وجود دارد، و ذلت و بیچارگی برآنها زده‌شد و دچار خشم إلهی شدند، اینها بجهت کفر ایشانست بآیات خدا و بسبب اینکه پیغمبران را بناحق می‌کشتند، اینها بسبب عصیان وعادت ایشانست بتجاوز (۶۱)

نکات: چون بنی اسرائیل در تیه طعامی جز من و سلوی نبود و این طعام هر روز ایشان بود، گفتند ما بیک طعام قانع نیستیم و در هر أمری از أمور لجاجت کرده و حتی بآیات خدائی کفر ورزیده و بی‌اعتنائی کردند و رسولان خدا را کشتند، لذا مبتلا بخشم إلهی و ذلت و مسکنت شدند و تمام اینها برای نافرمانی و تجاوز از حدّ است ، پس انسان باید بعطای إلهی خشنود وقانع باشد. و مقصود از قتل انبیاء ، قتل حضرت زکریا و یحیی و سایرین است .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿

ترجمه: بتحقیق هریک از مؤمنین و یهودیان و نصاری و صابئین که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد و عمل شایسته کند

برایشان اجرشان نزد پروردگارشان محفوظ و برایشان نه خوفی و نه اندوهی است (۶۲)

نکات: از این آیه و آیهٔ ۶۹ سورهٔ مائده استفاده می‌شود که هرکس ایمان بخدا و قیامت دارد و عمل صالح کند اهل نجات می‌باشد. و مقصود از صابئین قومی بوده‌اند از اهل کتاب که خدا را قبول داشته ولی به‌ستارگان توجه و توسل داشته‌اند، و طائفه‌ای از مجوس چنین بوده‌اند. در آیهٔ ۱۷ سورهٔ حج چنانکه ایشان‌را مقابل موحدین آورده همانطور ایشان‌را مقابل مشرکین آورده. بنابراین اصل دین که مایهٔ نجات است اعتقاد به‌مبدء و معاد است، و عقاید حقهٔ دیگر موجب فضیلت و رفع درجات است، مگر اینکه بگوئیم ایمان بخدای حقیقی و انجام عمل صالح بدون قبول رسالت محمد (ص) امکان ندارد. پس ایمان برسالت او نیز از اصول است، یعنی اگر بخواهیم ایمان بخدا و قیامت آوریم باید کیفیت و صفات خدای حقیقی و قیامت را بواسطهٔ وحی إلهی درک کنیم. و رسل و کتب إلهی و ملائکه وسیلهٔ وحیند و ایمان بآنها لازم است، زیرا ایمان باینها کاشف و طریق معرفت خدا و قیامت است.

و بدانکه ایمان بخدا و قیامت را خدا مکرر در قرآن ذکر نموده، و برای مؤمن کافی دانسته، زیرا چون اصول دین ایمانی و اعتقادی است، پس ایمان باین دو اصل استقلالی است، وایمان به‌ملائکه و رسل و کتب إلهی نیز سه اصل آلی، و طریقی است، و هرکس تابع قرآن است باصولی که خدا معین کرده، باید ایمان آورد چه امام و چه مأموم باشد فرقی ندارد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ

فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۴﴾

ترجمه: و بیاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما بلند کردیم و گفتیم آنچه بشما داده‌ایم با نیرو بگیرید و آنچه درآنست یادآوری کنید تا شاید پرهیزکار گردید (۶۳) سپس شما از آن پیمان که از شما گرفتیم اعراض کردید، پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود محققا از زیانکاران بودید (۶۴)

نکات: این آیات باز خطاب به بنی‌اسرائیل است، و مقصود از پیمان، پیمان تکوینی و یا تشریعی است، أما پیمان تکوینی همان وجدان و فطرت عقلی است که انسان را متوجه میکند به‌خدا-شناسی و اطاعت از دستورات کتاب او. و أما پیمان تشریعی همان قرارداد و أوامری است که در کتب آسمانی با بندگان خود نموده و فرموده بآن عمل کنید پاداش می‌دهم، ولی یهودیان پشت سر انداختند مانند اعراض مسلمین از قرآن. وجملهٔ :وَاذْكُرُوا مافيهِ تا آخر، دلالت دارد که بیاد پیمانهای إلهی بودن موجب تقوی و نسیان آن موجب خسران است.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۶۵﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ﴿۶۶﴾

ترجمه: و البته قصهٔ یهودیانی که در روز شنبه تجاوز کردند دانسته‌اید، پس ما بایشان گفتیم میمونهای رانده‌شده باشید (۶۵) پس آنان‌را عبرت قراردادیم برای کسانیکه حضور داشتند و برای آنانکه پس از آنان بیایند و برای پرهیزکاران پندی است (۶۶)

نکات: مقصود از جملهٔ : الذین اعتدوا... قومی بودند از یهود که منزل ایشان نزدیک دریا بود، برایشان حقتعالی مقرر کرد که روز شنبه صید ماهی نکنند و بدنبال عبادت بروند، ایشان از حکم خدا تجاوز نموده و ماهیان را صید کردند،ویا گودالهائی نزدیک دریا کنده وراهی از دریا بآن باز کردند که ماهیان را بآن گودالها میکشانیده و محبوس میساختند،تا روز یکشنبه صید کنند. خدا بدین سبب با مر تکوینی بشکل میمون مسخشان نمود و پس از سه روز هلاک شدند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً
قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۖ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ
لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ ۖ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ ۖ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا
بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا ۖ وَ
إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا
ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ ۖ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا ۚ
قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ۖ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ
قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ۖ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا

اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۷۳

ترجمه: و بیادآرید وقتی را که موسی بقوم خود گفت براستی خدایتعالی شما را بذبح گاوی أمر میکند، ایشان گفتند آیا ما را مسخره میکنی؟ موسی گفت بخدا پناه میبرم ازاینکه‌از افراد نادان باشم (۶۷) گفتند پروردگارت را بخوان که برای ما بیان کند آن گاو چگونه‌است ؟ موسی گفت بتحقیق خدا میفرماید که آن گاویست نه از کارافتاده و نه جوان بکارنیامده، حالتی بین این دو، پس‌آنچه را مأمورید بجا آورید (۶۸) گفتند پروردگارت را برای ما بخوان که رنگ‌آن را بیان کند، موسی گفت خدا میفرماید آن گاو زرینی‌استکه رنگ‌آن بینندگان را شاد می‌سازد (۶۹) گفتند برای ما پروردگارت را بخوان که بیان کند چگونگی آن را زیرا آن گاو برما مشتبه است وبراستی‌اگر خدا بخواهد ما هدایت یافته‌گانیم (۷۰) موسی گفت خدا میفرماید آن گاویست نه رام که زمین را شیار کند و نه بزراعت آب دهد، بی‌عیب یکرنگی است و نقطه‌ای از آن رنگ دیگر نباشد، گفتند اکنون حق را روشن ساختی، پس‌همان را کشتند،درحالیکه بانجام‌دادنشان امیدی نبود (۷۱) و بیادآرید وقتی که شخصی را کشتید و در موضوع آن خود را بی‌گناه دانسته و از خود دفاع میکردید و خدا آنچه مخفی و کتمان میکردید آشکار نمود (۷۲) پس‌گفتیم پاره‌ای از اعضاءآن گاو را بآن کشته بزنید، آنگاه بنگرید، اینگونه خدا مردگان را زنده میکند و آیات خود را نشان شما میدهد تا عقل خود را بکار اندازید (۷۳)

نکات: خدایتعالی وقایع گذشتهٔ زمان حضرت موسی(ع) و فساد اخلاق و دنیاطلبی یهود را برای محمد(ص) نازل نموده تا مایهٔ عبرت یهودیان زمان محمد(ص) گردد، و ضمناً تسلی باشد برای خود رسولخدا (ص) و یهودیان نیز مانند سابقین خود دنیاطلب و

لجوج نباشند از جمله قضیهٔ این گاو است که دراین سوره آمده و بهمین مناسبت این سوره را سورهٔ بقره گویند، وقصهٔ آن‌چنین‌است‌که در بنی‌اسرائیل مرد ثروتمندی بود که نزدیکان او برای بردن مالش او را کشتند و جسد او را شبانه در سر راه طائفه‌ای از طوائف بنی اسرائیل انداختند و خود قاتل که خویش او بود برای آنکه اضافه بر ارث او خونبهای او را نیز ببرد و کسی را متهم سازد و خونبها بگیرد، آمد سرجنازه بناکردن ناله‌وفریاد کردن و بالأخره بحاکم وقت که حضرت موسی(ع) باشد مراجعه شد، حضرت موسی کشف قضیه را از خدا خواست، خدا فرمان داد که باید گاوی را بکشند و از اعضاء بدن آن باین مقتول بزنند تا کشته زنده شود وقاتل خود را تعیین نماید، حضرت موسی (ع) فرمود أمر خدا چنین است، ایشان أمر خدا را فوری اجرانکردند و کار خود را با سؤالات بنی اسرائیلی مشکل کردند، و اگر ابتداءً گاوی را می‌کشتند کافی بود، ولیکن تقدیر إلهی چنین بود که ایشان بواسطهٔ سؤالات از چگونگی گاو، جوان متدین نیکوکاری به ثروت برسد و ثروت قاتل و همدستانش از دست آنان خارج شود و لذا بواسطهٔ سؤالات مذکوره‌درآیات، گاوی منحصربفرد معین شد و ناچار آن‌را بقیمت‌گزافی خریدند، و آن گاوی که دارای صفات مذکوره باشد نزد جوان فقیری یافتند،او گفت نمی‌فروشم مگر اینکه پوست آن‌را از طلا پر کنید.رسول‌خدا (ص) فرمود این جوان نیکوکار بوالدین خود بود، و او متاعی را خرید و آمد پول آن را بدهد دید کلید صندوق زیر سر پدرش می‌باشد و او خواب است، نخواست او را بیدار کند، پس چون پدرش بیدار شد او را تحسین کرد و گفت این گاو را بگیر،و گاو را باو بخشید، و این همان گاو بود که باین قیمت فروش رفت، و چون گاو را خریدند آن را ذبح کردند، و دُم او و یا ران او را به‌مقتول زدند او زنده شد و قاتل خودرانشان داد، و دو مرتبه فوت‌کرد. پس این آیات تاریخی است برای عبرت و هم دلیلی است بر قدرت‌خدا بر احیاء نفوس در قیامت درمقابل

انکار مشرکین قریش .

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ
إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ
خَشْيَةِ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۷۴

ترجمه: سپس دلهای شما قسی شد بعداز اینهمه آیات ،که مانند سنگ و یا سخت تر شد از جهت قساوت ، و حقا بعضی از سنگها میشکافد و از آن آب جاری میگردد ، و براستی پارهای ازآنها از ترس خدا فرود میآید و خدا از کردار شما غافل نیست (۷۴)

نکات: پس از آنکه مقداری از تاریخ یهود بیان شد ،دراین آیه ذکر شده که آیات إلهی در دلشان اثر نمیکند و از سنگدلی از سنگ بدترند زیرا سنگ فوائدی دارد و گاهی سرچشمهٔ آبی میباشد مقصود اینا ستکه مسلمین بیدار باشند و گول ایشان را نخورند. و ضمیر «مِنْها لَما يَهْبِطُ» برمیگرددبه‌قلوب ، و اگر برگردد به حجاره خشیت آن مجازی است .

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ
كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۷۵
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ
قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۷۶ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ

وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۷﴾

ترجمه: آیا طمع دارید که بدین شما بگروند درصورتیکه گروهی از ایشان کلام خدا را شنیده و آنرا پس از درک و تعقل تحریف میکنند و دانسته خیانت میکنند (۷۵) و چون با اهل ایمان ملاقات کنند میگویند ایمان آورده‌ایم، و چون با یکدگر خلوت کنند باهم میگویند آیا آنچه خدا برای شما مکشوف نموده به مسلمین خبر میدهید تا نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند آیا عقل ندارید (۷۶) آیا نمیدانند که خدای‌تعالی آنچه پنهان کنند و آنچه آشکار نمایند میداند (۷۷)

نکات: کسیکه دانسته به‌راه انحراف میرود کلام خدا را بدلخواه خود تغییرمعنی میدهد، پس نباید امید به‌هدایت او داشت، مانند اکثر دانشمندان روزگار ما، و مقصود از تحریف در این آیات تحریف معنوی است. و جملهٔ: أَ تُحَدِّثُونَهُمْ... وجملهٔ أَفَلَا تَعْقِلُونَ دلالت دارد که بسیاری از دانشمندان میل به‌بیداری مردم ندارند خصوصا کسانیکه دکان دینی دارند و لذا اگرکسی حقیقتی از حقایق دینی را برای مردم اظهار کند ناراحت میشوند، و او را بی عقل میدانند و أَفَلَا تَعْقِلُونَ به‌او میگویند و چنانکه ما تجربه کردیم اکثر دانشمندان ما مانند همان یهودیان دانشمند صدر اسلامند.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۷۸﴾

ترجمه: و بعضی از ایشان بی‌سوادند و از کتاب آسمانی خود چیزی جز آرزوهای خیالی نمیدانند و فقط اهل پندار وگمانند (۷۸)

نکات: این آیه در مذمت عوام یهود است که از کتاب تورات چیزی فرا نگرفته بودند و مانند عوام زمان ما چیزی نمیدانستند مگر خرافات خیالی که آنرا بنام دین شنیده وباور کرده بودند، و این دسته مقلد دانشمندان بوده و بجز تقلید

چیزی نمی‌دانند. متأسفانه زمان ما نیز به‌احکام‌ظنی و خیالی مجتهدین خود چسبیده و از کتاب‌آسمانی خود بی‌خبرند، از این آیه استفاده می‌شود که تقلید و ظن به‌احکام مذموم‌است ،وطلب علم بر هر مسلمانی واجب است. رجوع شود به‌فصل ۲۳ مقدمهٔ این کتاب. تعجب این‌است‌که یک تفسیر مجعولی پیدا شده‌به‌نام امام حسن عسگری که آن امام ازاین تفسیر بیزار است ،وروحا و از آن خبر ندارد در ذیل این آیه که در ذم تقلیداست‌آمده روایتی جعل کرده‌اند باین عبارت‌که: أَمَّا مَنْ كانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِناً لِنَفْسِهِ حافِظاً لِدِينِهِ مُخالِفاً عَلىٰ هَواهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلاهُ فَلِلْعوامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. درصورتیکه زمان نزول آیات قرآن فقهائی نبوده که استثنا باین آیه زده‌شود، و مضافا باینکه چنین فقیهی که این عبارت‌بیان کرده غیرازخدا هیچکس نمی‌تواند آن‌را پیدا کند و حواله دادن به‌مبهم‌است.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾

ترجمه: پس وای بر کسانیکه کتابی به‌دست‌خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خداست تا بواسطهٔ آن متاع کمی بدست آرند پس‌وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه کسب می‌کنند (۷۹)

نکات: این آیه راجع به‌دانشمندانی‌است‌که احکامی‌صادرمی‌کردند بنام خدا و دین، و می‌گفتند اینها احکام خداست. متأسفانه دویست‌سال است‌که میان مسلمین اینگونه دانشمندان بسیار شده‌اند که رساله‌ها می‌نویسند و رأی خود را از خدا می دانند

و بنام دین و بنام خدا مالها بدست می‌آورند و با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین غافل مانده‌اند.

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ
عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۸۰

ترجمه: و گفتند هرگز بما آتش نرسد مگر چند روزی کم، بگو آیا براین ادعا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند و یا نسبت به‌خدا می‌دهید چیزی‌را که‌نمی‌دانید؟(۸۰)

نکات: هر ملتی که خود را سوگلی دستگاه‌خدا بداند وبه‌اخبار مجعوله مغرور شده‌باشد می‌پندارد که خدا برای خاطر ایشان و یا خاطر بزرگانشان قانون کیفر خودرا بهم می‌زند و یا ترک می‌کند و ایشان‌را از کیفر اعمالشان معاف می‌نماید، و آتش دوزخ ایشان‌را مس نمی‌کند.

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ
فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۸۱ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۸۲

ترجمه: آری هرکس کارهای بدی اندوخت و کردار خطای او او را احاطه کرد، چنین کسان اهل دوزخ و درآنجا جاوید بمانند (۸۱) و آنانکه ایمان بیاورند و عمل شایسته کنند همانان اهل بهشت و درآن جاویدند (۸۲)

نکات: مقصود از سیئه و خطیئه که احاطهٔ آن بر انسان موجب عذاب ابدی است همانا کفر و شرک‌است، زیرا غیراین‌دوموجب

خلود نیست ، آری فسق و عصیانِ زیادِ بشر ، وی را بهکفر وارد می‌کند .

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ
بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ
تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ
أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾ ثُمَّ
أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ
دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ
أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ
أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿٨٦﴾

ترجمه: و بیاد آرید وقتی را که از بنی‌اسرائیل پیمان‌گرفتیم که نپرستید مگر خدای کاملالذات‌را ، و بهوالدین و خویشان و

یتیمان و مساکین احسان نمائید و برای مردم سخن خوش بگوئید و نماز را بپادارید و زکات رابدهید، سپس شما جز عدهٔ قلیلی روی گردانیدید درحالیکه اعراض داشتید (۸۳) و بیادآرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم که خون خودیها رانریزیدوخودیها را از خانه‌هاشان خارج نکنید سپس اقرار کردید و خود گواه شدید (۸۴) سپس شما همانید که خودیها را می‌کشتید و همدیگر را از خانه‌های خود خارج می‌سازید و بر گناه و تجاوز پشتیبان یکدگرید و اگر کسانی اسیر شما شوند فدیه می‌طلبید وحال‌آنکه بیرون کردن ایشان بر شما حرام‌است، آیا شما به‌بعضی‌ازاحکام کتاب‌إلهی ایمان و به‌قسمت دیگری کافر می‌شوید؟ پس جزای کسانی از شما که چنین کنند جز خواری دنیا چیست و روز قیامت به‌شدیدترین عذاب گرفتار خواهند شد و خدا از کردارشما غافل نیست (۸۵) آنان افرادی هستند که دنیا را عوض آخرت خریدند پس عذاب آخرت برایشان تخفیف داده نشود و یاری نگردند (۸۶)

نکات: حق‌تعالی ظلم و جور و تعدی یهود را که موجب ذلت دنیا و عذاب آخرتشان گردیده تذکر داده تا مسلمین بشنوند و مانند آنان نشوند، متأسفیم که مسلمین نیز هر فرقه با فرق دگر دشمن و از قتل و غارت و غصب خودداری نکرده‌اند، و اکنون به‌ذلت خود نائل شده‌اند. از آیهٔ ۸۵ معلوم می‌شود که انکار یکی از آیات قرآن موجب کفراست.

وَلَقَدْ اٰتَيْنَا مُوسَى الْكِتٰبَ وَقَفَّيْنَا مِنْ
بَعْدِهٖ بِالرُّسُلِ وَاٰتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰتِ وَاَيَّدْنٰهُ بِرُوحِ
الْقُدُسِ اَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوٰٓى اَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ
فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿۸۷﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۭ
بَلْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾ *

ترجمه: و بتحقیق به موسی کتاب توراه دادیم و از پی او پیغمبران دیگر فرستادیم، و به عیسی‌بن‌مریم دلیلها و حجتهای روشن دادیم و او را به‌روح‌القدس تأیید نمودیم، آیا هر پیمبری که از طرف خدا دستوری برخلاف میل شما آرد تکبرمی‌ورزید، پس گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید (۸۷) و گفتند دلهای ما در پردهٔ غفلت است و چیزی از سخن حق وارد آن نمی‌شود، چنین نیست بلکه خدا ایشان‌را بواسطهٔ کفرشان از رحمت دورکرده که کمی از ایشان ایمان می‌آورند (۸۸)

نکات: ازاین آیه استفاده می‌شود که خدا رسولان خودرا با دلیل و منطق روشن فرستاده که مردم عوام بفهمند و حجت تمام باشد. پس آیات إلهی مانند قرآن فهمیدنی و روشن است و إلا حجت تمام نیست، پس آنکه می‌گوید نمی‌فهمیم چنین نیست بلکه بواسطهٔ کفرش از رحمت دور است.

وَلَمَّا جَآءَهُمْ كِتَٰبٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا۟
مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُوا۟
كَفَرُوا۟ بِهِۦ فَلَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِئْسَمَا ٱشْتَرَوْا۟ بِهِۦٓ
أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا۟ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ
مِن فَضْلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ
غَضَبٍ ۚ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾

ترجمه: و چون کتابی (یعنی قرآن) از نزد خدا بسوی ایشان آمد که تصدیق کتاب آنان می‌کند و ایشان را عادت چنین بود که قبلاً از نزول قرآن امید بعثت رسول‌خدا بر کفار فتح و غلبه می‌جستند، پس چون آنچه را که شناختند آمد بآن کافر شدند، پس لعنت خدا

برکافران(۸۹) بدمعامله‌ای باخود کردند که بآنچه خدا نازل نموده کافرشدند برای عداوت‌که چرا خدا بفضل‌خود برای‌بنده‌ای از بندگانش‌که خواسته کتابی نازل نموده، پس‌بخشمی علاوه بر خشم سابق مبتلا شدند و برای کفار عذابی‌است‌خوارکننده (۹۰)

نکات: یهودیان منتظر پیامبری منجی بودند، و آن‌را برای خود فتح و پیروزی می‌دانستند و معتقد بودند از نسل یهود خواهد بود که برای ایشان تشکیل دولت‌خواهدداد، و لذا چون از قوم عرب مبعوث‌شد انکار نموده و حسد ورزیدند. مقصودازماء موصوله در «ما عَرَفُوا» قرآن است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ
يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ
فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۹۱

ترجمه: و چون به‌ایشان گفته‌شود بآنچه خدا نازل نموده ایمان آورید گویند بآنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم، وبغیر آن کافر می‌شوند، درصورتیکه آنچه نازل شده حق‌است، و آنچه‌را با ایشان است‌تصدیق می‌کند، بگو اگر ایمان به‌سخن خود دارید پس چرا پیغمبران خدارا که قبلا آمدند و یهودی‌بودند می‌کشتید (۹۱)

نکات: انسان باید بآنچه‌ازطرف‌خدا آمده ایمان آورد اگر تسلیم حق‌است و کتاب‌ما و غیر ما نگوید، و بهرکس مأمور خدااست احترام گذارد، ولی یهود و کسانی مانند ایشان چنین نبودند و به‌تعصبهای قومی و محلی پرداخته، وبا اینکه‌نهی از قتل انبیاء در توراة بود بازاینان‌پیغمبران‌خدارا کشتند.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ

مِنْ بَعْدِهٖ وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ ﴿۹۲﴾ وَاِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ
وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ ؕ خُذُوْا مَآ اٰتَيْنٰكُمْ بِقُوَّةٍ
وَّاسْمَعُوْا ؕ قَالُوْا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا ۪ وَاُشْرِبُوْا فِيْ
قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ؕ قُلْ بِئْسَمَا يَاْمُرُكُمْ بِهٖٓ
اِيْمَانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۹۳﴾

ترجمه: و بتحقیق موسی با معجزاتی روشن برای شما آمد، شما گوساله‌پرستی را پس از او انتخاب کردید و شما ستم‌کردید (۹۲) و بیاد آرید که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بداشتیم که به نیروی ایمان آنچه برای شما آمده بگیرید و بشنوید، شما بطور مسخره گفتید شنیدیم و عصیان کردیم، و دلهای ایشان بواسطهٔ کفرشان بدوستی و پرستش گوساله آبیاری شده، بگو ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد اگر ایمان داشته باشید (۹۳)

نکات: از این آیات معلوم می‌گردد که هرباطلی در دل کسی جایگزین شد برطرف کردن آن بسیار مشکل است، در دل یهود گوساله پرستی شده مرغوب و سراسر دلشان شده مشروب.

قُلْ اِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ خَالِصَةً مِّنْ
دُوْنِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۹۴﴾ وَلَنْ يَّتَمَنَّوْهُ
اَبَدًا ۢ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ ؕ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِالظّٰلِمِيْنَ ﴿۹۵﴾ وَلَتَجِدَنَّهُمْ
اَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰى حَيٰوةٍ ۛ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا ۛ يَوَدُّ اَحَدُهُمْ
لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ ۛ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهٖ مِنَ الْعَذَابِ اَنْ

يُعَمَّرُ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۹۶

ترجمه: بگو اگر خانهٔ آخرت نزد خدا بشما اختصاص دارد نه ـ سایرمردم، اگر راست میگوئید تمنای مرگ کنید (۹۴) و هرگز تمنای مرگ نمیکنند بواسطهٔ کارهای زشتی که بدست خود انجام داده‌اند و خدا به‌حال ستمگران داناست (۹۵) و محققا آنان را حریصترین مردم به‌زندگی دنیا میبینی و (حریصتر) از کسانیکه شرک آوردند، بطوریکه هریک از ایشان دوست دارد هزار سال عمر کند و این عمر او را از عذاب نرهاند و خدا بیناست به‌آنچه میکنند (۹۶)

نکات: غالبا مقدسین هر دینی ادعا میکنند که از مرگ و آخرت بیشتر واهمه دارند و اگر واقعا دیندار و بیطمع به دنیا میباشند باید بیشتر آرزوی مرگ نمایند و مشتاق ملاقات رحمت خدا باشند، أما چون مرگ را دوست ندارند معلوم میشود ایمانشان ضعیف است.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ
بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ
۹۷ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَ
مِيكَالَ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ ۹۸

ترجمه: بگو چه کسی دشمن جبرئیل است؟ درصورتیکه جبرئیل قرآن را به‌فرمان خدا بر دل تو نازل کرده، قرآنیکه کتابهای آسمانی قبل را تصدیق میکند و برای مؤمنین هدایت و بشارت است (۹۷) هرکس عداوت ورزد با خدا و فرشگان او و رسولان او و با جبرئیل و میکائیل (او کافراست) پس براستی خدا دشمن کافران است (۹۸)

نکات: یهودیان با جبرئیل اظهار عداوت میکردند، و این هم یکی از عقاید خرافی ایشان بود که میگفتند جبرئیل مأمورقتل و خونریزی است و میکائیل مأمور فراوانی نعمت و ارزانی است، و عمده عداوتشان برای این بود که قرآن را برمحمد چرا نازل کرده، أما متوجه نبودند اگر میکائیل نیز مأمور وحی باشد او نیز مانند جبرئیل است، و هرکس از مأمورخدا تنقید و یا با او دشمنیکند درحقیقت باخدا دشمنی کرده است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾

ترجمه: بتحقیق نازل کردیم بسوی تو آیات واضح روشن را ،و جز افرادفاسقی،بآن کافر نمیشود (۹۹)

نکات: این آیه مانند صد آیهٔ دیگر دلالت دارد که قرآن واضح و روشن، و هرکس انکار دارد و یا میگویدمشکل و مبهم است معلوم میشود از فاسقین میباشد

أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

ترجمه: آیا هر عهدی که بستند گروهی از ایشان آنرا شکستند و بدور انداختند (نه تنها عهدمیشکنند) بلکه بیشترشان ایمان نمیآورند (۱۰۰) و چون پیمبری از جانب خدا برایشان آمد، پیمبریکه کتاب ایشان را تصدیق کرد گروهی از آنان که بایشان کتاب داده شده کتاب خدارا پشت سر انداختند گویا ازآن چیزی

نمی‌دانند (۱۰۱)

نکات: جملهٔ: نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ... دلالت دارد براینکه همانها که باید به‌کتاب خدا عمل کنند و آنانکه خود را حَمَلَةِ کتاب می‌دانند، کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آن اعراض دارند چنانکه علی(ع) در خطبهٔ ۱۴۷ نهج‌البلاغه ازحاملین قرآن و مراجع دینی شکایت دارد و می‌فرماید: فَقَدْ نَبَذَ الْكِتابَ حَمَلَتُهُ، وَ تناساهُ حَفَظَتُهُ، فَالْكِتابُ يَوْمَئِذٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدانِ مَنْفِيّانِ وَ صاحِبانِ مُصْطَحِبانِ فِي طَرِيقٍ واحِدٍ لايُؤْوِيهِما مُؤْوٍ!! فَالْكِتابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذٰلِكَ الزَّمانِ فِي النّاسِ وَ لَيْسا فِيهِمْ! وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسا مَعَهُمْ! لِأَنَّ الضَّلالَةَ لاتُوافِقُ الْهُدىٰ وَ إِنِ اجْتَمَعا تا آخر. وفعلازمان ما آنقدر که به احادیث مجعوله پرداخته‌اند صدیک آن علاقه به قرآن ندارند و دانشمندان دینی بکلی از آن بی‌خبرند مانند همان یهودیان. و جملهٔ: كُلَّما عاهَدُوا... دلالت دارد که عادت یهود پیمان شکنی‌است چنانکه با رسول‌خدا(ص) هرپیمانی بستند شکستند.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيٰطِينُ عَلىٰ مُلْكِ سُلَيْمٰنَ ۖ وَمَا كَفَرَ
سُلَيْمٰنُ وَلٰكِنَّ الشَّيٰطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۗ
وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۚ وَمَا
يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّٰى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ
فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ
بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ
لَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرٰيهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾

ترجمه: و یهود از آنچه شیاطین بر ملک سلیمان بسته ومی‌خواندند ،پیروی کردند ،و حال آنکه سلیمان کافر نشد ولیکن شیاطین کافرشدند که به‌مردم سحر می‌آموختند و آنچه بردوملک هاروت و ماروت در بابل نازل شد و آن دو به‌احدی نمی‌آموختند تا به‌او می‌گفتند که همانا موجب امتحان توئیم ، پس‌کافرمشو ، یهود از آن دو ملک چیزی‌را می‌آموختند که با آن بتوان بین زن و شوهر جدائی افکند ، و به‌کسی ضرر نمی‌رسانیدند مگراینکه ارادهٔ‌خدا باشد ، و آنچه ضرر داشت و فایده نداشت می‌آموختند ، و محققا می‌دانستند که هرکس‌چنین معامله‌ای کند در آخرت بهره‌ای ندارد و هرآینه اگر می‌دانستند به‌بهای بدی و به‌بد چیزی خود را فروختند (۱۰۲)

نکات: دراین آیه چند نکته‌را باید در نظر داشت اولاینکه در آیات قبل صفات و عادات نکوهیدهٔ یهود ذکر شده ، دراین‌آیه یکی از صفات بد دانشمندانشان آمده که بدنبال سحر و جادو و طلسمات می‌رفتند ، و چون بعداز حضرت‌سلیمان(ع) مطالبی نشر شد ازآنجمله که سلیمان اوراقی از علم را زیر تخت خود مدفون ساخته که آن علوم از بین نرود ، سپس‌بنام‌همان اوراق طلسمات و چیزدیگری بنام همان دفینه بهم‌بافتند ، وگفتند چون جن و شیاطین مسخر سلیمان بودند ببرکت همین طلسمات بوده ، و بهمین چیزها حکومت و سلطنت را بدست‌آورده ،وباین انتشارات مردم بیچاره را گول می‌زدند ، و مطالب سحری و طلسمات برای مردم‌آوردند که بواسطهٔ آنها بین زن و شوهر را جدائی می‌افکندند ، و یا بنام ایجاد محبت پولها از مردم می‌گرفتند ، درحالیکه سحر و جادو را مؤثر دانستن برخلاف توحید و مخالف شرایع أنبیاء است ، و حضرت‌سلیمان،پیمبرخدا بود ،واز چنین کارها منزه بود ، ولی علمای‌یهود او را بدنام و برای خود

دکانی بوجودآوردند که هنوز آثار آن در کتب اسلامی‌موجوداست واینکه خدا فرموده سلیمان کافر نشد معلوم می‌شود هرکس‌ازاین کارها کند و ازاین راه نان بخورد کافراست. خدا در جملهٔ: يُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السِّحْرَ، از کفر شیاطین تعلیم سحر را شمرده، ودر آیات دیگر سحر را مانع از رستگاری دانسته، در سورهٔ یونس آیهٔ ۷۷ فرموده: «وَلايُفْلِحُ السَّاحِرُوْنَ»، در اسلام تعلیم و تعلم سحر جایز نیست مگر کسیکه بخواهد دفع ساحر کند، از آیهٔ فوق معلوم می‌شود در زمان هاروت و ماروت ساحران زیادشده بودندو باعث گمراهی مردم بودند، و چیزهائی را برخلاف واقع نشان می‌دادند. و سحر عبارت است از چیزی برخلاف واقع‌آوردن چنانکه خدا در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۱۶ در وصف کارهای سحرهٔ فرعون فرموده فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوْا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوْهُمْ، و بخدعه مردم‌را بواهمه انداختند. خدای‌تعالی برای رفع سحر و روشن کردن مردم چیزهائی را به‌هاروت و ماروت یاد داد که‌به‌مردم‌بیاموزند و این دو مامور إلهی بهرکس چیزی یاد می‌دادند، به‌او می‌گفتند آنچه به‌تو یاد می‌دهیم باعث‌سوءاستفاده و کفر تو نگردد که مانند ساحران بکاربندی، یعنی دانستن این چیزها برای تو امتحانی‌است‌که آیا برای دفع ساحر إعمال می‌کنی، و یا برای ایجاد دکان. متأسفانه علمای یهود از آنچه شیاطین‌جنی‌وانسی از سحر و جادو عمل می‌کردند و از آنچه هاروت وماروت به‌مردم تعلیم داده‌بودند چیزهائی آموخته و دکانی برای خودقرار دادند. و جملهٔ: «وَمَا هُمْ بِضَآرِّيْنَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ» دلالت داردکه سحر و جادو مؤثرنیست‌بلکه ارادهٔ‌خدا در همه‌جا مؤثراست. و جملهٔ: «لَوْكَانُوْا يَعْلَمُوْنَ» دلالت دارد که خدا نفی علم نموده از چنین علمای حقه‌باز جادوگر برای اینکه به‌علم‌خود عمل نکردند و برای اینکه مسلمین گول چنین دانشمندانی را نخورند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَمَثُوْبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ لَوْكَانُوْا يَعْلَمُوْنَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَ
اسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰۴﴾

ترجمه: و محققا اگر ایشان ایمان می‌آوردند و پرهیزکار بودند بطور حتم پاداشی نزد خدا بهتر بودشان، اگرمی‌دانستند (۱۰۳) ای مؤمنین مگوئید راعِنا (ما را مراعات‌کن) و بگوئید اُنْظُرْنا (ما را نظر بدار) و بشنوید و برای کافران عذابی است دردناک (۱۰۴)

نکات: پس از آنکه دنیاپرستی و دین فروشی دانشمندان‌را بیان کرده، دراین آیات تذکر داده که ایمان و تقوی مفیدتراز علم بی‌تقوی‌است. و جملهٔ راعِنا دلالت دارد که اکثرمسلمین بی‌سواد بودند، و از رسولخدا (ص) توقع داشتند که ایشان‌را مراعات کند و دربیان مطالب توضیح بیشتری بدهد، و لذا می‌گفتند «راعنا» یهودیان ازاین کلمه سوءاستفاده کردند و معنای این کلمه در لغت عبرانی بمعنی بشنونشنوی بود، و این کلمه را بمعنی نزد خودشان به‌رسولخدا (ص) می‌گفتند چنانکه در سورهٔ نساء آیهٔ ۴۶ در ذم یهود و این سخن ازتمسخرشان آمده که می‌گفتند: «وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ و راعِنا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ». یعنی: و ایشان میگویند بشنو درحالیکه شنوا نیستی و گویند راعِنابرای بازی با زبان و تمسخر در دین، أما رسولخدا (ص) مقصودایشان را نمی‌دانست، تا اینکه سعدبن معاذ شنید و مقصودشان‌را فهمیدو به‌ایشان تغیر کرد و فرمود ای دشمنان خدا اگر پس از این چنین سخنی از شما بشنوم گردن شما را می‌زنم، و به‌رسولخدا (ص) اطلاع داد، پس این آیه نازل شد که دیگر کسی این کلمه‌را نگوید و در عوض آن اُنْظُرْنا بگوید، و بعضی راعِنا را از مادهٔ رعونت که بمعنی حماقت و سستی باشد گرفته‌اند و گفته‌اند مقصودیهود این معنی بوده. بهرحال رسولخدا (ص) اطلاع نداشت، و مقصود ایشان را نمی‌دانست. معلوم می‌شود رسولخدا (ص) هر لغتی را

نمی‌دانسته چه‌برسد به‌امام، پس اخباریکه می‌گوید امام‌هرزبانی را می‌داند مجعول است، مگراینکه بعضی از زبانها را تعلیم گرفته‌باشد، و اگر حضرت سلیمان(ع) منطق طیر را می‌دانسته لازم نمی‌آید هرپیمبری مانند او باشد زیرا هرپیمبری را خدا چیزی مرحمت‌کرده که به‌دیگران نداده‌است. و جملهٔ: اُنْظُرْنا ممکن است از مادهٔ نظر باشد یعنی اُنْظُرْ إِلَیْنا، بما نظری کن، و ممکن است بمعنی انظار و مهلت باشد چنانکه در آیهٔ: فَنَظِرَةٌ إِلٰی مَیْسَرَةٍ آمده، یعنی بما مهلت بده و به تأنی بیان کن تا بفهمیم.

مَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَلَا الْمُشْرِکِینَ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَاللَّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ ﴿۱۰۵﴾

مَا نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ﴿۱۰۶﴾

ترجمه: کفار اهل کتاب و هم‌مشرکین دوست ندارند که بر شما خیری از پروردگارتان نازل گردد و خدا به‌رحمت خود اختصاص می‌دهد هرکس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است (۱۰۵) آن آیه‌ای را که نسخ کنیم و یا بدست فراموشی سپاریم، آیه‌ای بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیزی توانا است (۱۰۶)

نکات: آیات سابق در صفات ذمیمهٔ یهود بود، در این آیات فرموده یکی از صفات بد ایشان اینستکه خیر شما را نمی‌خواهند و از اینکه خدا برای شما قرآنی نازل نموده ناراحت می‌باشند نمی‌دانند که خدا به‌هرکس بخواهد فضل خود را می‌رساند، و از دیگری قطع می‌کند، و کتابی را نسخ و کتاب دیگری‌را نازل می‌کند.

حال باید دید کتب انبیاء سابق نسخ شده و یا بدست فراموشی متروک شده؟ بنظر تحقیقی اینا ستکه متروک مانده، زیرا اصول عقاید که نسخ نمی‌شود، تمام انبیاء در عقاید و دعوت بسوی خدای واحد متحدند، و أما در احکام و شرایع اگر احکام وشرایع قبلی موقت بوده تا آمدن خاتم الأنبیاء قهرا به‌بعث او وقت آنها تمام‌شده و احتیاج به‌نسخ ندارد، و أما اگر اطلاق داشته می‌توان گفت با آمدن قرآن نسخ شده. ظاهر احکام توراه وانجیل فعلی اطلاق است، اگرچه می‌توان گفت در توراة اصلی احکام موقت بوده، بهرحال اگر اطلاق داشته مشمول نسخ است وإلا فلا.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۰۷﴾

ترجمه: آیا نمی‌دانی که ملک آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد و برای شما جز خدا نه‌سرپرستی و نه یاوری‌است؟ (۱۰۷)

نکات: تقدیم کلمهٔ «لَهُ» که خبر است بر مبتداء که مُلْکُ باشد مفید حصر و اختصاص است. و کلمهٔ ولی در این آیه بمعنی قیم و سرپرست می‌باشد و دلالت دارد که مردم دنیا وسایر موجودات قیمی جز خدا ندارند. و در این آیه بطور کلی نفی ولایت و قیمومیت شده از غیرحق‌تعالی. ولی مشرکین زمان ما که‌سرپرستی و قیمومیت جهان را نسبت به بندگان خدا می‌دهند گویا ازکتاب آسمانی خود بی‌اطلاعند.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْـَٔلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۗ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۰۸﴾

ترجمه: بلکه آیا از رسول خود سؤال می‌کنند چنانکه قبلا از موسی سؤال می‌شد و آنکه ایمان‌را به‌کفر تبدیل کند محققا از راه‌راست گمراه‌است (۱۰۸)

نکات: مقصود از سؤال در این‌آیه این‌استکه مسلمان نباید در أمور دین اشکالتراشی و سؤال بیجا کند مانند سؤالات یهود از حضرت موسی(ع) که سؤالات بیجا و تقاضاهای بی‌فایده داشتند، مسلم باید تسلیم أمر حق باشد.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ
إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۹﴾

ترجمه: بسیاری از اهل کتاب بسبب حسادتی که دارند پس‌ازاینکه حق برایشان آشکارشده دوست دارند که شما را به‌کفر برگردانند، پس شما مؤمنین گذشت‌کنید و نادیده بگیرید تا خدا أمرخود را بیاورد زیرا خدا بر هرچیزی تواناست (۱۰۹)

نکات: دراین آیه یکی از صفات مذمومهٔ اهل کتاب بیان شده تا مؤمنین بپرهیزند و گول ایشان را نخورند و آن حسد است که مانع از اقرار به‌حق، و باعث اضلال دیگران و موجب ترجیح کفر بر ایمان می‌شود، چنانکه فعلا در میان مسلمین خصوصا میان علماودانشمندان رایج است. رسولخدا (ص) فرمود: اَلْحَسَدُ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ. یعنی: حسد ایمان‌را می‌خورد چنانکه آتش هیزم‌را. و نیز رسولخدا (ص) فرموده: سِتَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ: اَلْأُمَرَاءُ بِالْجَوْرِ، وَ الْعَرَبُ بِالْعَصَبِيَّةِ، و الدَّهَاقِينُ بِالْتَّكَبُّرِ، وَ التُّجَّارُ بِالْخِيَانَةِ، وَ أَهْلُ الرَّسْتَاقِ بِالْجَهَالَةِ، وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ. حال می‌توان گفت علمای یهود چرا

میل نداشتند که مسلمین نیروئی داشته‌باشند ومردم‌به‌اسلام‌اقبال کنند، زیرا با آنکه فهمیدند اسلام دین عقل و تکامل است، مع‌ذلک حسد می‌ورزیدند و میل نداشتند کسی جز ایشان ریاست داشته‌باشد و حقی را که خود اظهار نکرده‌بودند دیگری اظهار کند، چنانکه زمان ما هر عالمی که یکی از حقایق را اظهار کند اکثر دانشمندان اسلامی حسد می‌ورزند و با او دشمنی کرده حتی فتوی به‌قتل او می‌دهند و مردم‌عوام‌را از راهنمائی او دور می‌کنند و علیه‌او تحریک می‌کنند. این آیه در مدینه نازل شده اگر گوئیم در وقت نزول آیه قدرت یهود بیشتراز مسلمین بوده، پس‌خدا أمر کرده بگذشت و بی‌اعتنائی تا وقتیکه مسلمین قدرتی پیداکنند، و معنی حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ همین‌است‌که حسد یهود را ندیده‌بگیرند تا نیرومند گردیده و أمر جهاد نازل شود، آنوقت بحساب ایشان برسند. و اگر بگوئیم درآنوقت مسلمین نیرومند بودند باز می‌توان گفت باید مسلمین درمقابل یهود گذشت داشته‌باشند تا وقتیکه أمر خدا بیاید یعنی آنقدر إعمال حسد و عهد شکنی کنند تا مأمور شوید به‌إخراج آنان از مدینه.

وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ ۚ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّٰهِ ۗ إِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾

ترجمه: و نماز را بپادارید و زکات‌را بدهید و آنچه از خیر برای خودتان اندوخته‌کنید، آن‌را نزد خدا می‌یابید، زیرا خدا به‌آنچه می‌کنید بیناست(۱۱۰)

نکات: پس‌از آنکه به‌مؤمنین فرمود در مقابل یهود عفو و گذشت داشته‌باشید اکنون فرموده هرچه می‌توانید از اعمال صالحه و یا نیرو برای خود تهیه کنید، یعنی در تهیهٔ اعداد قوی باشید تا دروقت حاجت بدرد شما بخورد. و جملهٔ «تَجِدُوهُ» دلالت

دارد که هرکس کار خیری کند، همان خیر را خواهدید، یعنی ممکن است آن خیر تبدیل به‌جواهر و مجسم گردد و یا بگو جزای آن مجسم گردد.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۖ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾

ترجمه: و گویند هرگز داخل بهشت نگردد مگر کسی‌که یهودی و یا نصاری باشد، این آرزوهای ایشان است، بگو برهان خود را بیاورید اگر راست می‌گوئید (۱۱۱) آری آنکه خود را تسلیم خدا کند درصورتیکه نیکوکار باشد برای او است أجر او نزد پروردگارش، و برای چنین اشخاص نه خوفی است و نه غم و غصه‌ای (۱۱۲)

نکات: یکی از عناوین تبلیغاتی یهود برای عوام این بود که فقط یهود استحقاق بهشت دارد و باقی مردم دوزخیند. حق تعالی چنین عقاید را آرزوی خیالی و غرور دانسته و بهشت اختصاص به‌این و آن ندارد، بلکه هرکس تسلیم أمرخدا باشد، و به‌وظیفهٔ خود عمل کند باید امید پاداش داشته‌باشد نه صرف ادعا مانند ادعای تمام ملت ما که امروزه اعمالشان همه بدعت و باطل است و باز خود را بهشتی می‌دانند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۱۳﴾

ترجمه: و یهود گفتند نصاری بر حق نیستند و چیزی ندارند و نصاری گفتند یهود بر حق نیستند و چیزی از هدایت ندارند، و حال آنکه همه أهل‌کتاب و خوانندهٔ کتابند، افراد نادان نیز همین سخن را گفته‌اند مانند گفتهٔ ایشان، پس خدا حکم می‌کند بین ایشان در روز قیامت درآنچه اختلاف می‌کنند (۱۱۳)

نکات: اهل هر مذهبی مذاهب دیگر را باطل می‌داند، چنانکه یهود و نصاری یکدگر را گمراه می‌دانستند، مانند زمان ما که سنی شیعه را باطل، و شیعه سنی را گمراه می‌داند، و پیروان هر مذهبی برای خوش‌بینی به‌بزرگان خود، به‌آنان اعتماد دارند، چون بزرگانشان می‌گویند ما بر حقیم، ایشان باور می‌کنند، ولی انصاف این است که تمام مذاهب باطل و گمراهند جز آنانکه تسلیم أمر خدا و به‌کتاب او مراجعه کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا ۚ أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ ۚ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱۴﴾

ترجمه: و کیست ظالمتر از آنکه از ذکر خدا درمساجد جلوگیری کند و در خرابی مساجد بکوشد چنین گروهی جز با ترس و وحشت داخل مساجد نمی‌شوند، برای ایشان است خواری دنیا، و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت (۱۱۴)

نکات: این آیه شامل هر کسی است که مانع از آبادی مساجد شود منتهی در صدر اسلام مشرکین و یهود مانع بودند از ذکر خدا، و فعلا خود مسلمین، البته بعضی از ایشان. و «ماكَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ» نیز عام است، زیرا در صدر اسلام یهودو

نصاری از سیطرهٔ مسلمین وحشت داشتند . ولی زمان ما موحدین از حضور مساجد می‌ترسند برای سیطرهٔ خرافاتیین و بدگوئی‌وعاظ و گویندگان . و متصدیان مساجد، فعلا یکمشت جهال موذی و اهل توقع و اذیت و آزارند. ومی‌توان گفت اکثر مساجدا مروزه ،مسجد ضرار است .

وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ ۚ إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

ترجمه: و از برای خدا است مشرق و مغرب ، پس بهرجا روکنید آنجا محل توجه بسوی خدا است ، زیرا خدای‌تعالی بهمه‌جا محیط و داناست (۱۱۵)

نکات: لام لِلّٰهِ لام اختصاص است وملکیت ، یعنی ملک خدا و اختصاص به‌او دارد هر طرفی از مشرق و مغرب . و خدا مکان ندارد بلکه خالق مکان‌است ، زیرا اگر در یک مکان باشد از سایر مکانها غایب می‌ماند و باضافه محتاج به‌مکان می‌شود، و خالق مکان قبل از مکان بوده و بی‌مکان است . این آیه دلالت داردکه بهرطرف در حال عبادت توجه‌کنی همانجا توجه به‌خدا است ، واین حکم برای کسی‌استکه طرف خانهٔ کعبه را نداند مانند آنکه در بیابان‌است ، وطرف قبله را نمی‌داند، بهرطرف نماز کند اشکالی ندارد، و همچنین برای کسی‌که نماز مستحبی ویا قرآن می‌خواندو یا دعا ، بهرطرف روکند بی‌اشکال‌است . و وَجْهُ اللّٰه ذات او است زیرا وجه در فارسی به‌معنی صورتست و خدا صورت ندارد ،و ذاتاً عالم و بینا و شنوا است . انسان بتوسط چشم و گوش می‌بیند و می‌شنود و توجه می‌کند، ولی خدا ذاتا شنوا و بینا است ، پس توجه او بذات‌اوست ، و وجه‌او ذات‌او است .

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ ۖ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ﴿۱۱۶﴾ بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
وَإِذَا قَضٰى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱۱۷﴾

ترجمه: و گفتند خدا فرزند گرفته، او منزه‌است، بلکه ملک اوست آنچه درآسمانها و زمین‌است، همه برای او خاضع و فرمانبردارند (۱۱۶) او بدون سابقه و بدون نقشهٔ قبلی ایجاد کرده آسمانها و زمین را و چون بخواهد چیزی ایجادکند همانا می‌گوید باش آن‌چیز می‌شود (۱۱۷)

نکات: فاعل قالُوْا یهود و نصاری می‌باشند که یهود گفت عزیر اِبنُ اللّٰه، و نصاری گفت مسیح اِبنُ اللّٰه. وَلی خدا منزه است زیرا از ذات خدا چیزی صادر و تولید نمی‌شود، بلکه تمام موجودات به‌اراده و به‌أمر «کن» ایجادشده، و فرقی بین پیغمبر و غیر او دراین جهت نیست. باضافه کسیکه فرزند دارد باید خود فرزند دیگری باشد و وجود فرزند دلیل بر تجسم و ترکیب است که حقتعالی منزه‌است. و کلمهٔ بدیع دلالت دارد که خلقت آسمان و زمین تازه و بدون نقشهٔ قبلی بوده. و جملهٔ: «إِذا قَضٰى أَمْرًا...» دلالت دارد که خلقت إلهیْ بزحمت و مشقت وحرکت واعضا و جوارح نیست، بلکه بصرف اراده‌است. و مقصود از جملهٔ: «كُنْ فَيَكُوْنُ» لفظ و صوت نیست بلکه اراده عین ایجاد است نه مقدمهٔ آن.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ
كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ
بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱۱۸﴾
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۹﴾

ترجمه: و آنانکه نمی‌دانند گفتند چرا خدای‌تعالی با ما سخن

نمی‌گوید و یا چرا برای ما نشانه‌ای نمی‌آورد، آنانکه قبل از ایشان بودند همین سخن را گفتند، دلها و در کشان شبیه‌یکدگر است، بتحقیق ما آیات‌را برای اهل یقین بیان کردیم (۱۱۸)
براستی که ما تورا فرستادیم بحق برای بشارت و انذار و تو مسؤول اهل آتش‌دوزخ نیستی (۱۱۹)

نکات: یکی از اعتراضات‌کفار این بوده که چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید، و یا چرا برای ما معجزاتی نمی‌آورد، معلوم می‌شود،رسولخدا(ص) جز قرآن معجزهٔ‌دیگری نداشته. و کلمهٔ :بَشِیراً وَنَذِیراً دلالت‌دارد که رسولخدا (ص) فقط برای بشارت و انذار آمده، و متصدی کار دیگری از طرف‌خدا نیست، و خواسته‌های مردم به‌او مربوط نیست. و اگر کسی کلام‌خدا را نپذیرد،و رسول او را همه‌کاره و مدیر جهان بداند رسولخدا (ص) مسؤول گمراهی او نیست.

وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۙ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾

ترجمه: و نصاری و یهود هرگز از تو خوشنود نشوند تا وقتی‌که پیرو ملت ایشان شوی، بگو هدایت‌خدا فقط هدایت است، و اگر پس‌ازاینکه بتو علم دادیم پیروی میل ایشان کنی برای تو از طرف‌خدا سرپرست و یاوری نیست (۱۲۰)

نکات: جملهٔ :"إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ" که کلمهٔ هُوَ فاصله شده بین اسم و خبر دلالت‌برحصر دارد، یعنی هدایت‌إلهی‌فقط هدایت است، و اگر کسی از کلام‌خدا و هدایت‌او بهره‌مند نشود به‌کلام رسول و سایر اولیا و علما هدایت‌نخواهدشد، و خود رسول خدا نیز به‌کلام‌خدا هدایت‌یافته چنانکه درقرآن آمده :وَإِنِ اهْتَدَيْتُ

فَبِما يُوْحِي إِلَيَّ رَبِّيْ. و رسولخدا (ص) مأمور است بتوسط کلام‌خدا دیگران‌را هدایت‌کند چنانچه آیات‌آن خواهد آمد.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾

ترجمه: آنانکه برایشان کتاب فرستادیم آنطوریکه سزاوارتلاوت باشد تلاوت می‌کنند، آنان بآن ایمان می‌آورند، و کسانیکه به‌آن کافرشوند خود زیان‌کارند (۱۲۱)

نکات: مقصود از يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ اصحاب رسولخدایند، و حق تلاوت اینستکه با تدبر و تفکر بخوانند و بفهمد و به‌آن عمل کند، دراینصورت قدردانی از قرآن کرده و إلا از زیان کاران خواهدبود. علی (ع) فرموده اصحاب رسولخدا قرآن‌را خوب گرفتند و آن‌را یاری نمودند (به‌خطبهٔ ۱۲۱ نهج‌البلاغه چاپ بیروت ـ ۱۳۸۷ هـ.ق رجوع شود).

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

ترجمه: ای بنی‌اسرائیل نعمتی که به‌شما دادم به‌یاد آرید و متذکر باشید که شما را برتری دادم بر جهانیان (۱۲۲) وبترسید از روزیکه هیچکس را عوض دیگری جزاء نمی‌دهند، واز کسی فدائی پذیرفته نشود و کسی را شفاعت بهره‌ندهد و نه‌ایشان یاری شوند (۱۲۳)

نکات: مقصود از عالمین اصناف مردم زمان خودشان است. ویکی از آیاتیکه در آن نفی شفاعت و رشوه و پارتی شده، برای

قیامت ، این آیه‌است . اگر کسی بگوید این نفی نسبت به بنی‌اسرائیل است ، جواب این‌استکه اولا آیه مطلق است . ثانیا در آیهٔ ۲۵۴ همین سوره نسبت به‌مؤمنین نیز نفی شده .

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَٰهِيمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٢٤﴾

ترجمه: و چون پروردگار ابراهیم او را به‌فرمانها و دستوراتی آزمایش نمود و او آنها را انجام داد، خدا فرمود من تو را برای مردم امام قراردادم، ابراهیم گفت و بعضی از فرزندانم را نیز، خدا فرمود عهد من به‌ستمگران نمی‌رسد (۱۲۴)

نکات : فرمانهای إلهی که ابراهیم به‌آن آزمایش شده فرمان انفاق مال و جان و اولاد بوده در راه حق: إِنَّ إِبراهِيمَ كانَ مِنَ الْفِتيانِ لِأَنَّهُ سَلَّمَ قَلْبَهُ لِلْإيمانِ ، وَ لِسانَهُ لِلْبُرهانِ، وَبَدَنَهُ لِلنِّيرانِ ، وَ وَلَدَهُ لِلْقُرْبانِ، وَ مالَهُ لِلضِّيفانِ. و لذا خدا او را پیشوای مردم نمود، و باضافه بر امامت او را أُسوه قرار داد برای مسلمین. و مخفی نماند هر پیغمبری دارای مقام امامت است طبق نص قرآن سورهٔ انبیاء ، و این امامت یکی از فروع طبیعی نبوت و از شؤون آن می‌باشد و مقامی بالاتر نیست چنانچه غلاة شیعه خیال کرده‌اند ، و اخباری نیز جعل نموده‌اند . و أما امامت غیر أنبیاء به‌جعل إلهی نیست بلکه طبق آیهٔ ۷۴ سورهٔ فرقان هرکس می‌تواند زحمت کشد و خود را به‌مقام امامت متقین برساند و ذریهٔ ابراهیم طبق آیهٔ ۸۴ سورهٔ انعام حضرت داود و سلیمان و أیوب و یوسف و موسی و سایر أنبیاء مذکور در آیات می‌باشند که به‌امامت و نبوت رسیدند . و جعل در این آیه بطریق وحی إلهی می‌باشد مانند : وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا وأوحینا إلیهم . . .

وَإِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا ۖ وَٱتَّخِذُوا۟ مِن مَّقَامِ إِبْرَٰهِيمَ مُصَلًّى ۖ وَعَهِدْنَآ

إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ
ٱلسُّجُودِ ﴿١٢٥﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ
مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۖ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ
قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَٰهِيمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَإِسْمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ
مِنَّآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾ رَبَّنَا وَٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ
مِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ ۖ إِنَّكَ
أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَٱبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ
ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۚ إِنَّكَ أَنتَ
ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾

ترجمه: و بیاد آور هنگامیکه ما خانهٔکعبه را برای بهرهٔ مردم و برای أمن مرجع قراردادیم ، و دستور دادیم که محل اقامهٔ ابراهیم را جای نماز بگیرید، و پیمان ما بهابراهیمواسماعیل این بود که خانهٔ مرا برای طوافکنندگان و اعتکاف داران و نمازگزاران که رکوع و سجود دارند پاک نمائید (۱۲۵) و چون ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را برای هرکس از اهلآن که ایمان بهخدا و روز قیامتآورد محل أمن قرار ده و اهل آن را از میوهجات روزی بده ، خدا فرمود هرکس کافر شود اورا بهرهٔ کمی میدهم سپس او را بناچار بسوی عذاب آتش میکشم ،وبدجائی است آتش برای ورود (۱۲۶) و یادآر وقتیکه ابراهیم و اسماعیل

ستونهای کعبه را برافراشتند و گفتند پروردگارا از ما بپذیر، براستیکه فقط تو شنوا و دانائی(۱۲۷) پروردگارا و ما را دو نفر تسلیم‌شونده و مسلم برای خود قرار ده و از فرزندان ما أمتی را مسلم برای خود قرارده و راه عبادت و طاعتها را بما بنما، و برما لطف‌کن و توبهٔ ما را بپذیر،زیرا توئی توبه‌پذیرو رحیم(۱۲۸) پروردگارا و برانگیز در میان اولاد ما رسولی از خودشان که آیات تو را برایشان بخواند و کتاب وحکمت به‌ایشان بیاموزد و ایشان‌را پاک سازد،زیرا فقط تو عزیز حکیمی(۱۲۹)

نکات: دراین آیات حق‌تعالی یادآوری کرده برای عربکه‌جدشان ابراهیم(ع) خداپرست بود، بلکه برای تمام مسلمین تذکر داده که خدارا مانند ابراهیم و اسماعیل عبادت‌کنید،ومانندایشان تسلیم و مسلمان باشید و خدارا ستایش و نیایش‌کنید.ومقصود از جملهٔ:«وابعث فیهم‌رسولا...» بعثت خاتم‌الأنبیاء می‌باشد که وظیفه‌اش طبق این آیات تعلیم و تعلم بود برای‌أمتش نه‌تقلید این و آن.

وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَٰهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُۥ ۚ وَلَقَدِ ٱصْطَفَيْنَٰهُ فِى ٱلدُّنْيَا ۖ وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٣٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسْلِمْ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَٰهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَٰبَنِىَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾

ترجمه: و کیست‌که از ملت و آئین ابراهیم اعراض‌کندمگرآنکه خود سفیه‌باشد، و هرآینه ما او را دردنیا برگزیدیم و محققا او درآخرت از شایستگان‌است (۱۳۰) ابراهیم آنگاه‌برگزیده‌شدکه پروردگارش‌با و گفت مطیع فرمان باش، گفت من‌تسلیم پروردگار جهانیانم(۱۳۱) و ابراهیم فرزندانش‌را به‌آن اطاعت و تسلیم

سفارش کرد، و یعقوب نیز سفارش کرد، که ای فرزندان من خدا برای شما این دین را انتخاب کرده پس البته نمیرید مگر آنکه درحال مرگ هم مسلمان و تسلیم أمر حق باشید (۱۳۲)

نکات: مقصود از ملّت ابراهیم که فرموده هرکس از آن اعراض کند سفیه است همان آئین یکتا پرستی و تسلیم أمر خدا بودن است و نیز خصال ده‌گانه است که از رسول خدا (ص) رسیده و فرموده در سنّتِ حضرت ابراهیم ده‌چیز است که در شرع اسلام نیز سنت است : پنج عدد آن در سر و پنج عدد آن در پیکر است ، آنها که در سر است مضمضه و استنشاق و گذاشتن ریش و چیدن موی شارب و مسواک است ، و أما آنها که در پیکر است ختنه و نوره‌کشیدن و ناخن گرفتن و موی زیر بغل را برطرف کردن و به‌آب تطهیر کردن. و بعضی گفته‌اند درآئین او به‌سی‌خصلت أمر شده. بهرحال سنّت ابراهیم یکتا پرستی و تسلیم احکام خدا بودن است . و جملهٔ : «وَصّیٰ بِهٰا ...» دلالت دارد که دین حضرت ابراهیم و اسماعیل(ع) اسلام بوده ، و نیز دلالت دارد براینکه برهر عاقلی لازم است اولاد خودرا سفارش و وصیت کند به‌حفظ دین و به‌اهمیت اسلام .

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا
تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَكَ وَإِلٰهَ آبَائِكَ إِبْرٰهِيمَ
وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ إِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾
تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ
لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾
وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارٰى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ

حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ
بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ
اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾

ترجمه: آیا شما حاضربودید هنگامیکه یعقوب را مرگ دررسید؟ وقتیکه بهفرزندان خود گفت پس از من چه میپرستید؟ گفتند معبود تو و پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود واحداست میپرستیم، و ما مطیع فرمان اوئیم (۱۳۳) آنان أمتی بودند که در گذشتند هرچه کردند متعلق بخودشان است، وآنچه شما میکنید متعلق بهشماست، و شما مسؤول اعمالایشان نباشید (۱۳۴) و گفتند یهودی و یا نصاری باشید تا هدایت یابید، بگو بلکه ملت و آئین معتدل ابراهیم را پیرویم و او از مشرکین نبود و آئین او آلوده بهشرک نیست (۱۳۵) بگوئید بهخدا و آنچه بهما و آنچه بهابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه بهموسی و عیسی دادهشده و بهآنچه به پیمبران از طرف پروردگارشان دادهشده ایمان داریموبینا حدی از ایشان فرق نمیگذاریم و ما تسلیم أمر خدائیم (۱۳۶) پساگر ایشان بمانند آنچه شما بهآن ایمان آوردهاید، ایمان آوردند پس بتحقیق هدایت یافتهاند و راه صحیح را شناختهاند، و اگر اعراض کردند پس همانا ایشان قصد خلاف دارند و بهمین زودی خدای تعالی تو را از شر ایشان کفایت میکند، و او شنوای دانا

است (۱۳۷)

نکات: از این آیات روشن می‌شود که دین تمام انبیاء، اسلام بوده.. و جملهٔ: «وَما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» دلالت دارد که دین یهود و نصاری آلوده به‌شرک شده. و مقصود از اسباط نواده‌های یعقوب‌اند که معلوم می‌شود بعضی از ایشان پیغمبر بوده‌اند، و یا اینکه کتاب حضرت ابراهیم (ع) کتاب ایشان بوده، چنانکه کتاب محمد (ص) کتاب أمت او نیز می‌باشد. وجملهٔ: لانُفَرِّقُ...دلالت دارد که مسلمان باید کتب تمام أنبیاء را بپذیرد، و بهمه ایمان داشته باشد.

صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً
وَنَحْنُ لَهُ عٰبِدُونَ ﴿۱۳۸﴾ قُلْ أَتُحَآجُّونَنَا فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ
وَلَنَآ أَعْمٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمٰلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۳۹﴾
أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرٰهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَ
الْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصٰرٰى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهٰدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغٰفِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۰﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ
لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۱﴾

ترجمه: بگوئید رنگ خدا داریم (فطرت ایمانی واسلام) و کیست نیکوتر از خدا از جهت رنگ آمیزی و ما اورا بندگانیم (۱۳۸) بگو آیا دربارهٔ خدای یکتا با ما مجادله و مخاصمه می‌کنید و حال آنکه خدا پروردگار ما و پروردگار شماست، و برای ما اعمال ما و برای شما اعمال شما، و ما به‌خدا ایمان خالص داریم (۱۳۹) یا می‌گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و

یعقوب و اسباط یهودی و یا نصرانی بودند، بگو آیا شما داناتر می‌باشید یا خدا، و کیست ظالمتر از آنکه شهادتی‌که نزد اوست از خدا کتمان کند، و خدا غافل نیست از آنچه بکنید (۱۴۰) اینان أمتی بودند که درگذشتند، هرچه کردند مال خودشان است و آنچه شما می‌کنید متعلق بشما ست، وشما مسؤول اعمال آنان نیستید (۱۴۱)

نکات: این آیات دلالت دارد که افتخار به‌خوبی گذشتگان از اولیا و صلحا و یا سلاطین کار صحیحی نیست، و مورد نهی إلهی است، و همچنین بدگوئی به‌گذشتگان و تنقید از اعمال ایشان، عمل خوبی نیست، و نباید تاریخ گذشتگان را بهانه‌کرد برای جنگ و غوغا، مانند مسلمین زمان ما که مورد ظلم‌وستم‌واستعمار دشمنان دین می‌باشند و در عین‌حال پرداخته‌اند به‌مداحی و یا بدگوئی مردم صدر اسلام، و بهمین عناوین ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمین کرده و پس از هزارسال، نزاع در حکمرانی‌گذشتگان دارند، ولی خود در تحت‌حکومت دشمنان اسلامند.

الجزء ۲

سَيَقُولُ السُّفَهَآءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا
عَلَيْهَا ۚ قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ۚ يَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى
النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ
الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ
عَقِبَيْهِ ۚ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤٣﴾

ترجمه: بیخردان خواهند گفت که چه باعث شده که مسلمین از

قبله‌ای که برآن بودند روی گردانیدند بگو مشرق و مغرب مال خداست ، خدا هرکس را بخواهد به‌راه‌راست هدایت می‌کند (۱۴۲) و بدینگونه شما را أمت میانه‌رو قرار دادیم تا اینکه‌شما گواهان بر مردم، و رسول گواه بر شما باشد، و قبله‌ای راکه تو برآن بودی قرار ندادیم مگر برای آنکه بدانیم و جدا سازیم کسی‌را که پیروی این رسول می‌کند از آن کسی‌که به‌قهقرا بکفر خود برمی‌گردد، و اگرچه تغییر قبله بس‌گران بوده ، جز بر کسانی‌که خدا هدایتشان نموده ، و چنین نبوده که خدا ایمان شما را ضایع گرداند بتحقیق خدا نسبت به‌مردم البته رءوف و رحیم است (۱۴۳)

نکات: رسولخدا (ص) تا بسال دوم هجرت رو به بیت المقدس‌نماز می‌خواند، سال دوم پانزدهم رجب بود که آیهٔ تغییرقبله بسوی کعبه نازل شد و سبب تغییر قبله بحسب ظاهر این بودکه‌یهودیان می‌گفتند محمد (ص) بر دین یهوداست زیرا بقبلهٔ ایشان توجه دارد رسولخدا (ص) از خدایتعالی جواب آنان‌را خواست و بی‌میل نبودکه کعبه قبله‌گاه مسلمین گردد، لذا خدا او را اجابت‌کرد ،واین تغییر باعث‌خوشحالی عده‌ای و طعن عدهٔ دیگر و عیبجوئی آنان شد. و مقصود از «أُمَّةً وَسَطًا» أمت میانه‌رو و معتدل می‌باشد که نه درحد افراط باشد و نه در حد تفریط ، نه مانندیهودیان حریص به‌دنیاداری، و نه مانند نصاری تارک دنیا باشندو در معبد و صومعه به‌عبادت و ریاضت پردازند. و مقصود از جملهٔ : «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» این نیست‌که شما مسلمین از تمام عبادتها و یا معصیتهای مردم حتی در خفاء مطلع باشید، وشهادت دهید، و رسول خدا هم نسبت بشما چنین باشد چنانچه بعضی از خرمقدسین غلاة تصور کرده‌اند، درحالیکه اطلاع و تجسس از اعمال مردم حرام‌است . بلکه مقصود این استکه چون شما أمت معتدل هستید باید ناظر جامعه باشید و أمر به‌معروف و نهی از منکرنمائید تا زنده و مکلفید. و شهادت رسول نیز چنین است‌که تا زنده است باید متوجه اصلاح أمت باشد، نه‌اینکه پس ازوفات‌ازاعمال

خلاف مطلع گردد و هموارد غصه بخورد ،وعالم‌برزخ را دار المصیبه نماید و خدا هم کشّافُ الغُیُوب مردم‌شود ، و لذا در قرآن فرموده "وَکَفٰی بِرَبِّکَ بِذُنُوْبِ عِبادِهِ خَبِیرًا بَصِیرًا" و خدا مطلع بر احوال بندگان است ، و کسی شریک در صفات او نیست .پس کلمهٔ شهادت در این آیه مکرر شده ، یکمرتبه برای مردم، و یکمرتبه برای رسول، و این دو شهادت بقرینهٔ یکدگر بیک معنی‌است ، شهادت مؤمنین هرطوری باشد شهادت رسول نیز همانگونه‌است ،ویک کلمه را نمی‌توان در یک‌آیه دو جور معنی کرد. و مقصود از جملهٔ : اَلْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْها بیت المقدس است ، و این تغییر موجب شک اشخاص ضعیف الایمان و منافقان گردید، و گفتند اگر قبلهٔ اولیه و نمازهائی‌که بطرف‌آن خوانده‌شده صحیح‌است ، پس قبلهٔ دوم صحیح نیست ، و اگر دوم صحیح است ، پس‌آنانکه‌قبل‌ازتغییر قبله فوت‌کرده‌اند و نمازهائی‌که خوانده‌اند چه می‌شود ،وبی‌أجر می‌گردد، خدا در جواب فرموده :"وَماکانَ اللّٰهُ لِیُضِیعَ إِیْمانَکُمْ" اجر نمازهای سابق ضایع نمی‌گردد.

قَدْ نَرٰی تَقَلُّبَ

وَجْهِكَ فِي السَّمَآءِ ۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰىهَا ۚ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ۗ
وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ۗ وَ
مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۴﴾ وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ ۚ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ ۚ وَمَا
بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ ۚ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۙ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۵﴾

اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ یَعْرِفُوْنَهٗ كَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ ؕ وَ
اِنَّ فَرِیْقًا مِّنْهُمْ لَیَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ﴿۱۴۶﴾ اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ
فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ ﴿۱۴۷﴾

ترجمه: ما توجه تو را در اطراف آسمان محققا می‌بینیم، پس البته تو را بطرف قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم، پس بگردان روی خود را بجانب مسجدالحرام، و هرجا باشید بگردانید روی خود را بجانب آن، و محققا کسانیکه دارای کتابند بخوبی می‌دانند که این تغییرقبله حق است و خدا از کردار ایشان غافل نیست (۱۴۴) و محقق بدان هر دلیل و برهانی‌برای أهل کتاب بیاوری پیروی قبلهٔ تورا نکنند و تو پیروی قبلهٔآنان نخواهی کرد و بعضی‌از ایشان تابع قبلهٔ بعض‌دیگر نیستند (یهود تابع قبلهٔنصاری نیست و نصاری تابع قبلهٔ یهودنیست) و اگر پیروی آراء ایشان کنی پس‌از آنکه مقداری‌ازدانش‌برای تو آمده محققا دراینصورت‌از ستمگران خواهی بود (۱۴۵) آنانکه بایشان کتاب داده‌ایم می‌شناسند این رسول (ویا این کتاب) را چنانکه فرزندان خود را می‌شناسند و محقق است‌که گروهی از ایشان حق را کتمان می‌کنند درصورتیکه می‌دانند (۱۴۶) این‌حق از طرف‌پروردگار تواست پس‌البته از اهل شک مباش (۱۴۷)

نکات: جملهٔ: «قِبْلَةً ترضاها» دلالت دارد که رسولخدا (ص) میل داشت قبلهٔ او خانهٔ کعبه باشد، زیرا محل عبادت‌جدش ابراهیم بوده. و کلمهٔ: شَطْرَ الْمَسْجِدِ دلالت‌دارد که توجه اشخاص دور از مکه لازم نیست به‌عین کعبه باشد، بلکه توجه بجانب و طرف کعبه باشد کافی‌است، و لذا در حدیث‌آمده که: اَلْكَعْبَةُ قِبْلَةٌ لِأَهْلِ الْمَسْجِدِ وَ الْمَسْجِدُ قِبْلَةٌ مَكَّةَ وَ مَكَّةَ قِبْلَةُ الْحَرَمِ وَالْحَرَمُ قِبْلَةُ الدُّنیا. و حرم که‌تقریبا چهار فرسخ در چهار فرسخ است قبلهٔ اهل دنیا می‌باشد. و جملهٔ: وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم... دلالت دارد

براینکه عالم نباید تابع آراء جهال باشد و هرچه جهال می‌پسندند او به‌سخن و یا به‌سکوت خود امضاء کند، وگرنه به‌صریح آیه از ستمگران است. متأسفانه علماء زمان ما چنین هستند، و هرچه بدعت وجود دارد در مجالس و محافل به‌حضور خودشان امضاء می‌کنند، خصوصا بدعتهائی‌که بنام مذهب و دین میان عوام آمده، بلکه تحسین می‌کنند، و اگر کسی بخواهد منع‌کند با عوام هم‌سخن می‌شوند و او را می‌کوبند. و کلمهٔ: مِنَ الْعِلْمِ دلالت دارد که رسولخدا (ص) مقداری از دانش به‌او وحی‌شده و همه‌چیزرا نمی‌داند. و جملهٔ: لَيَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ دلالت دارد بر مذمت علمائی‌که حق را کتمان می‌کنند برای خاطر عوام، چقدردعاهای شرک‌آمیز و مقررات کفرانگیز درمیان آمده، و مردم غیرخدا را حاضر و ناظر خود می‌دانند و بندگان خدا را مانند خدا حاضر و قاضی‌الحاجات می‌دانند، درحالیکه هرکس مختصر آشنائی با قرآن داشته‌باشد می‌داند اینها کفر و شرک است، و مع‌ذلک کتمان‌شده. جملهٔ: فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ دلالت دارد که اگر دیدی اکثرعوام از عالم و جاهل به‌راه‌باطل می‌روند نباید از راه حق تردید کنی، و ممکن است رسولخدا (ص) که بشری بوده مانند سایرافراد بشر تردید و خلجانی در ذهنش پیدا شده‌که‌خدا اورا نهی‌کرده‌است.

وَلِكُلٍّ وِّجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰتِ اَيْنَ مَا
تَكُوْنُوْا يَاْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيْعًا اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
۱۴۸ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاِنَّهٗ
لَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۱۴۹ وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا

وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ
نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۰﴾

ترجمه: و برای هر أمتی جهتی‌است‌که بدان توجه دارند ،پس شما بشتابید به‌خیرات‌که هرجا باشید خدا شما را می‌آورد و جمع می‌کند زیرا خدا بر هرچیز تواناست (۱۴۸) و از هرجا بیرون آمدی روی خود را بگردان بجانب مسجدالحرام ، و براستیکه‌این حقیقتی‌است از أمر پروردگارت و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست (۱۴۹) و از هرجا بیرون آمدی پس روی خودرا بطرف مسجد-الحرام کن، و هرجا بودید روکنید بطرف‌آن، برای‌اینکه‌مردم را حجتی بر شما نباشد مگر ستمگران آنان پس‌از ایشان نترسید و از من بترسید و برای آنکه نعمتم را بر شما تمام‌کنم و شاید شما راه‌یابید (۱۵۰)

نکات: دراین آیات تأکیداتی شده برای توجه به‌مسجدالحرام درحال عبادت ، برای اینکه مسلمین در مقابل سه‌دسته‌ازشکاکین واقع شده‌بودند مشرکین و یهودیان و منافقین، که‌می‌گفتندمحمد خود در أمر دین متحیراست ، گاهی باین سو، گاهی بآن‌سو رو-می‌کند، عده‌ای می‌گفتند محمد می‌خواهد بدین قوم خود یعنی شرک برگردد، و همچنین هرکس سخنی می‌گفت ، و لذا خدا برای دلداری و بستن راه تردید بر مسلمین گاهی به‌أمر خصوصی و گاهی‌به‌أمر عمومی مسلمین را وادار کرده ،که نعمت‌خود را برمسلمین تمام و زبان بدگویان‌را قطع کند، و قبلهٔ اجدادی خود را که موجب دلخوشی و وحدت و منافع ایشان‌است قطعی بدانند، و بگونگوها موجب تردیدشان نگردد، زیرا هرقدر دشمن بیشتر اشکالتراشی کند انسان باید برای تحکیم حق و روشنی آن بیشترمقاومتکند.

كَمَآ أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ
يُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ
يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۱﴾ فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿۱۵۲﴾

ترجمه: چنانکه نعمت را بر شما تمام و وسائل هدایت شما را فراهم کردیم، همچنان در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت نماید و شما را از آلودگی پاک کند و به‌شما کتاب خدا و حکمت او را بیاموزد وآنچه نمی‌دانستید به‌شما یاد دهد (۱۵۱) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و مرا شکرگزارید و مرا کفران مکنید (۱۵۲)

نکات: نعمت إلهی شامل حال مسلمین شد که قبلهٔ ایشان در بلاد خودشان، و رسولی از خودشان آمد تا آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و تعلیمشان نماید، و از تقلید نجاتشان دهد. و يُزَكِّيكُمْ دلالت دارد که با اخلاق حسنه ایشان را از رذائل اخلاق دور کند تا بواسطهٔ تأسی به‌او پاک و پاکیزه شوند، و به‌برکت عدالت او و اصحابش جهانی را به‌اسلام رغبت دهند. جملهٔ يُعَلِّمُكُم دلیل است براینکه کار رسولخدا (ص) تعلیم علم کتاب خدا بوده پس کار علماء أمت باید نیز چنین باشد. متأسفانه علماء أمت او در زمان ما تعلیم قرآن ننمودند، بلکه مردم را از قرآن دور و هریک رساله‌ای از خود نوشته و کتاب خدا را مهجور کرده‌اند، زیرا اگر مردم به‌کتاب خدا آشنا بودند دیگر احتیاج به‌رساله‌های ایشان نداشتند، و تقلید بجای تعلیم وارد نمی‌شد. و مقصود از جملهٔ: «يُعَلِّمُكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» این است که بواسطهٔ وحی به‌شما چیزهایی یاد می‌دهد که خود نمی‌توانستید به‌درس و تحصیل بفهمید، مانند تعلیم صفات و اسماء إلهی و

عبادت او که بشر نمی‌تواند درک کند مگر به‌وحی، و لذا درجملهٔ فَاذْكُرُونِي..نتیجهٔ وحی یادآور شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن
لَّا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ
الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا
أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾

ترجمه: ای مؤمنین در پیشرفت خود به‌صبر و نماز یاری جوئید زیرا خدا با صبرکنندگان است (۱۵۳). و به‌آنانکه در راه خدا کشته می‌شوند مردگان مگوئید بلکه ایشان زنده‌اند ولیکن شما درک نمی‌کنید (۱۵۴) و البته البته شما را به‌مقداری از ترس و گرسنگی و کمی‌مالها و تلف جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و به‌پاداش مژده دِهْ صابران‌را (۱۵۵) آنانکه چون مصیبتی به‌ایشان رسد گویند ما ملک خدائیم و محققا بسوی او رجوع کننده‌ایم (۱۵۶) آنان برایشان درودها و رحمت است از پروردگارشان و آنان فقط هدایت یافتگانند (۱۵۷)

نکات: چنانکه درآیهٔ ۱۶۹ و ۱۷۰ سورهٔ آل‌عمران خواهد آمد مقصود از احیاء که دراین قبیل آیات ذکرشده حیات عالم‌دیگر است، نه زنده در عالم‌دنیا، واین شهداء و سایرپاکان زنده به‌زندگی دنیا نیستند زیرا از بدن خارج وبه‌عالم‌بقاءرفته‌اند،

و در عالم فنا نیستند چنانکه خدا فرموده: عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ، و در آیهٔ ۱۲۷ سورهٔ انعام فرموده: لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ، و در آیهٔ ۴ سورهٔ انفال فرموده: لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ، و در سورهٔ زمر آیهٔ ۳۴ فرموده: لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، و در آیهٔ ۱۹ سورهٔ حدید مطلق مؤمنین را وعده داده و فرموده: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ و الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ، و در سورهٔ البینه آیهٔ ۸ فرموده: جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ، و در آیات دیگری فرموده برای ایشانست اجرشان نزد پروردگارشان «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» که طبق این آیات زنده بودن ایشان نزد رحمت خدا و در دارالسّلام بهشت خواهد بود، نه در دنیا، و بکلی از دنیا بی‌خبرند، بعضی از گویندگان بی‌سواد که از این آیات بی‌خبرند، بغلط می‌گویند که ارواح ایشان در دنیا هستند و از صدای ما و کارما باخبرند، این سخن ایشان برخلاف آیات إلهی است، وشرح این مطلب در ترجمهٔ آیهٔ ۳۲ سورهٔ النحل خواهد آمد. و باضافه می‌گوئیم زنده بودن شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان بهمه چیز و بهمه‌جا نیست، زیرا در زمان زندگی خود در دنیا علم بهمه چیز نداشتند. و جملهٔ: إِنّا لِلّٰهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ دلالت دارد که برگشت همه بسوی امر اوست در روز جزاء و کیفر، نه اینکه کسی به او وصل شود، زیرا نفرموده: إِنّا إِلَيْهِ واصِلُونَ، و نفرموده إِنّا إِلَيْهِ مُتَّحِدُونَ، پس آنچه عرفا مدعیند جز کفر چیزی نیست.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَآئِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ۱۵۸

ترجمه: براستیکه صفا و مروه از شعائر خدا و نشانهٔ اطاعت بندگی بندگان است، پس هرکس حج خانهٔ خدا کند و یا عمره

بجاآرد بر او باکی نیست‌که آن دو را طواف‌کند و هرکه کار خیری کند محققا خدا شکرگزار داناست (۱۵۸)

نکات: إشعار بمعنی إعلام است ، و شعائر بچیزهایی گفته می‌شود که یکی از أوامر و حدود إلهی را إعلام‌کند ، و شعائر را باید حق‌تعالی معلوم کند ، و نشانهٔ بندگی بندگان قرار دهد ، بنابراین صفا و مروه و سایر مناسک‌حج مانند مشعرالحرام ، و یا شترهای قربانی را خدا شعائر قرار داده (وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّٰه) و اینها را شعائر الله می‌گویند. أما اگر مردم چیزی را بعنوان شعائر دینی یا مذهبی بوجودآورند غلط است ، و نمی‌توان آنها را شعائر دینی خواند بلکه باید آنها را بدعت‌خواند مانند شعائر حزبی و مملکتی مثلا بیرق و کتل و سیاه‌پوشی و گنبد و گلدسته را که مردم شعائر مذهبی خود قرار داده‌اند ، درصورتیکه اسلام دستور نداده و در سنت رسولخدا (ص) این چیزها نیست و قطعا بدعت‌است . و صفا ومروه دو کوه کوچکی‌است در مکه جنب مسجدالحرام وطواف آنها دورزدن نیست بلکه رفتن از صفا به‌مروه و برگشتن است ، و این را سعی بین صفا و مروه می‌گویند و واجب می‌دانند ، اگرچه‌ظاهر قرآن دلالت بر وجوب ندارد زیرا فرموده فَلاجُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما ، «باکی‌نیست که طواف‌کند به‌آن‌دو» و نکته‌ای که برای چنین تعبیر گفته‌اند این‌استکه چون زمان جاهلیت حتی زمان نزول این آیه مشرکین مکه بتهای خود را در بالای صفا و مروه نصب می‌کردند ، و مردم مسلمان خیال می‌کردند سعی بین صفا و مروه بواسطهٔ بودن بتها جایز نیست خدا فرموده : لاجناح «باکی‌برای سعی نیست .و خدا خود را دراین آیه وصف‌کرده به‌وصف شاکر و شکر در لغت بمعنی ثنای مقابل نعمت و احسان و یا صرف هر نعمتی‌است در جائیکه خدا امر فرموده ، و شکر به‌این معانی دربارهٔ خدا صحیح نیست ، و شکرخدا جزادادن او به بنده‌است درمقابل عمل صالحی‌که‌بنده‌انجام داده‌است .

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ
الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا
فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ
مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ ﴿۱۶۱﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿۱۶۲﴾

ترجمه: محققا آنانکه آیات روشن و هدایت ما را که نازل کردیم کتمان میکنند، پس از بیان ما برای مردم در این کتاب آسمانی، ایشانرا خدا لعن میکند و لعن کنندگان نیز آنان را لعن میکنند (۱۵۹) مگر آنانکه برگردند و توبه و اصلاح کنند، وبرای مردم بیان نمایند، پس من توبهٔ ایشانرا میپذیرم ومنم توبه پذیر رحیم (۱۶۰) براستی آنانکه کافرند و درحال کفر بمیرند مخصوص ایشانست لعن خدا و ملائکه و تمام مردمان (۱۶۱) همواره در لعنت و دوزخند نه برآنان تخفیف عذابی است ونه برایشان نظرکنند (۱۶۲)

نکات: مقصود از یکتمون آن علمائی هستند که آیات قرآن را برای مردم نمیگویند و یا اگر قرائت کنند معنی آنرا کتمان میکنند و بلکه بمردم میگویند شما معانی آنرا نمیفهمید و یا کسی نمیفهمد، و یا اینکه هفتاد معنی دارد درحالیکه تمام این سخنان باطل است، و در حقیقت آیات إلهی را بدین بهانه‌ها کتمان کرده و مردم‌را از آنها بیخبر نگاه‌داشته‌اند، و اگر توبه نکنند و بیان نکنند مشمول لعنت در آیهٔ ۱۵۹ خواهند شد.

وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۳﴾

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ
الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ
السَّمَآءِ مِنْ مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا
مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ وَّتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَآءِ وَ
الْأَرْضِ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۶۴﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّتَّخِذُ مِنْ دُونِ
اللّٰهِ أَنْدَادًا يُّحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ ۖ وَالَّذِينَ اٰمَنُوٓا أَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ ۗ
وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوٓا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا ۙ
وَأَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿۱۶۵﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ
اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿۱۶۶﴾ وَقَالَ الَّذِينَ
اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا ۗ
كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ
مِنَ النَّارِ ﴿۱۶۷﴾

ترجمه: و معبود و إله شما یکی‌است نیست معبودی جز او که رحمن و رحیم‌است (۱۶۳) محققا در خلقت آسمانها و زمین و آمد شب و روز و کم‌شدن شب و روز و آن کشتی که بسود مردم در دریا جاری‌است و آبی که خدا از آسمان نازل کرده و زمین را پس از موات شدنش زنده کرده، و از هر جنبنده‌ای در آن منتشر کرده و گردش بادها و ابرهای تسخیرشدهٔ بین آسمانها و زمین، محققا نشانه‌هائی از قدرتست برای خردمندان (۱۶۴) وبعضی‌ازمردم‌کسانیند

که غیرخدا را مانند خدا گیرند و آنان را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا ، و مؤمنان خدا را بیش از هرچیز دوست می‌دارند و اگرچه ستمگران هنگام دیدن عذاب می‌بینند که حقاً قدرت و توانائی مخصوص خدا است، و حقاً عذاب خدا سخت است (۱۶۵) وقتی که رؤساء و پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده نموده و اسباب و روابط قطع گردد (۱۶۶) و دنباله‌رو و پیروان گویند اگر برای ما برگشتی بود از ایشان بیزاری می‌جستیم چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند، خدا بدینگونه اعمالشان‌را به‌ایشان می‌نمایاند که موجب افسوسها برایشان باشد و از آتش بیرون رفتنی نباشند (۱۶۷)

نکات: مقصود از جملهٔ: «إلهکم إله واحد» اینا ستکه پناه و ملجأی جز خدا نیست ، و در حوائج به‌بندگان خدا رجوع نکنند ،وبنده‌را مانند خدا ندانسته ،و قدرت خدا را در خلق موجودات بنگرند که چگونه و بچه ترتیب دقیق و تدبیر علمی خورشید و ستارگان را می‌گرداند، و انواع اشجار و ریاحین و گلها و میوه‌جات می‌رویاند ،به‌وسائل طبیعی و قوانین آن بنگرند تا بدانند کار خدا را نسبت به‌مخلوق دادن از سفاهت و نادانی‌است ،و مسبب‌الأسباب را دوست بدارند نه اسباب را . و جملهٔ: «إذ تبرأ الذین اتبعوا» دلالت دارد که روز قیامت مراد از مرید و مرجع از مقلد و امام از مأموم فراری است و بیزاری می‌جوید ،وآن‌بزرگانی که آنان را واجب الإطاعه می‌دانسته‌اند، بدرد ایشان نخورد. و أنداد جمع ندّ است ، و ندّ یعنی مانند، مقصود این استکه در کار تکوینی و تشریعی خدا مانند ندارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا
تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٦٨﴾ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ
بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

ترجمه: ای مردم از آنچه در زمین است بخورید درصورتیکه حلال و پاکیزه باشد و پیروی گامهای شیطان مکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکارا (۱۶۸) همانا شما را أمر می‌کند به‌بدی و زشتی ، و شما را أمر می‌کند که بر خدا بگوئید و نسبت دهید آنچه را نمی‌دانید (۱۶۹)

نکات: یا أیها الناس دلالت دارد که مخاطب قرآن مردمند ، و خطاب قرآن‌را می‌فهمند . و جملهٔ : کلوا ... دلالت دارد برإصالة الإباحه که آنچه روی زمین است برای مردم مباح است ، بشرطیکه حلال و پاکیزه باشد نه مضر و کثیف . و مقصود از أکل جمیع‌تصرفات است . و خطوات شیطان همان راههای شیطانی‌است . و جملهٔ : إنما یأمرکم بالسوء ... دلالت دارد که شیطان هیچوقت أمر به‌خیر نمی‌کند ، و کار او منحصراست به‌سه‌چیز : اول ـ أمر به‌بدی یعنی گناهان. دوم ـ أمر به‌فحشاء یعنی کبائر. سوم ـ أمر به‌گفتن و نسبت دادن به‌خدا آنچه را که‌نمی‌دانید که همان بستن بدعتها ست به‌دین.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ
آبَاءَنَا ۚ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾
وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا
دُعَاءً وَنِدَاءً ۚ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾

ترجمه: و چون به‌ایشان گفته‌شود آنچه را خدا نازل نموده ، پیروی کنید ، گویند خیر بلکه براهی که پدران خودرا یافته‌ایم پیروی میکنیم ، آیا و اگرچه پدرانشان چیزی تعقل نکرده‌وهدایتی نیافته‌باشند (۱۷۰) حکایت کافران حکایت شخصی‌است که‌به‌حیوانی با نگ زند حیوانی که جز صدائی‌وندائی نمی‌شنود ، کران و لالان و کورانند که تعقل ندارند (۱۷۱)

نکات: جملهٔ: اِتَّبِعُوْا ... دلالت دارد که پیروی قرآن واجب ،و پیروی غیرآن حرام است ، چه تقلید پدران باشد، و چه تقلید دیگران. و «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَايَعْقِلُوْنَ» دلالت دارد که مقلدین، عقل خود را بکار نینداخته‌اند، و کر و کور مانده‌اند. انسان باید از عقل خداداده در راه دین بهره برد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۱۷۲﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۷۳﴾

ترجمه: ای مؤمنین بخورید از پاکیزه‌هائیکه روزی شما کرده‌ایم و برای خدا شکر کنید اگر میخواهید او را بندگی کنید (۱۷۲) همانا خدا بر شما مرده و خون و گوشت خنزیر و هرچه برای غیرخدا آواز داده شود و براو نام غیرخدا برده شود حرام‌کرده ،پس هرکه ناچار گردد درحالیکه ستم نکند و تجاوز ننماید ،پس گناهی بر او نیست ، بتحقیق خدا آمرزنده‌و رحیم‌است (۱۷۳)

نکات: یکی از آیاتیکه قاعدهٔ إِصَالَةُ الْإِبَاحَةِ از آن استخراج شده‌همین آیهٔ ۱۷۲ می‌باشد. و مقصود از جملهٔ: مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ آن حیوانی‌است‌که وقت ذبح آن، نام غیرخدا برده شود، و یا برای غیرخدا ذبح گردد مانند اینکه برای حضرات أئمه و یا امامزاده و یا ورود فلان أمیر و یا داماد و یا درپیشگاه عَلَم و مانندآن ذبح شود، که در تمام این موارد مشمول حرمت است گوشت آن. و از جملهٔ: فَمَنِ اضْطُرَّ... اثبات می‌شود قانون اضطرار که‌حکم ثانوی و رافع‌احکام اولیه می‌باشد، ولی ازآیه‌استفاده می‌شود که برای اضطرار دو شرط است:

اول ـ آنکه شخص مضطر ستم نکند یعنی غذای مضطر دیگری را

نگیرد، و یا برای ستم‌مسافرت نکرده‌باشد، و یا بر زمامدار اسلامی خروج نکند و یا برای لذت، حرامی‌را تناول ننماید.

دوم- تجاوز نکند یعنی از حدی‌که رفع اضطرار می‌شود، تجاوز ننماید، یعنی بقدر سَدِّ رَمَق و حفظ جان استفاده کند، نه‌زیادتر.

و مَیْتَه شاملاست حیوانی را که‌مرده باشد،و یا خفه شده باشد، و یا ذبح شرعی نشده باشد. و اگر از حیوان زنده عضوی قطع شود آن عضو چون روح ندارد بحکم میته می‌باشد. ولی پشم‌و کرک و موی میته پاک است، چون اینها روح حیوانی نداشته.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ
ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ
اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۴﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ ۚ فَمَا أَصْبَرَهُمْ
عَلَى النَّارِ ﴿۱۷۵﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ۗ وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۱۷۶﴾

ترجمه: حقیقتا کسانیکه آنچه را خدا نازل کرده‌ازکتاب، کتمان می‌کنند و به‌بهاء کمی می‌فروشند، ایشان در شکم خود واردنمی‌کنند مگر آتش را، و خدا در قیامت با آنان سخن نگوید، و ایشان‌را پاک نگرداند، و برای ایشان عذابی‌است دردناک (۱۷۴) ایشان کسانیند که خریده‌اند گمراهی را بمقابل هدایت، و عذاب را بجای آمرزش، پس‌چه چیز ایشان را صبور و پرطاقت کرده بر آتش دوزخ(۱۷۵) این کیفر برای اینا ستکه خدا این کتاب رابحق نازل کرده (واینان اعتناء نکردند) ومحققا آنانکه‌دراین کتاب

اختلاف کردند ،در راه مخالفتی دور از حق می‌باشند (۱۷۶)

نکات: مقصود از جملهٔ: یکتمون... اینا ستکه آیات إلهی را بیان نکنند، و یا ضد آن‌را بشنود سکوت نماید، و یا اگرکسی‌بخواهد بفهمد نگذارد، مثلا بگوید فهمش مشکل است، و یا بگوید باید چهل سال درس بخوانی تا فلان آیه را بفهمی، و یا طوری بیان کنند که هدف آیه معلوم نشود، که تمام اینها موارد کتمان و مشمول عذاب است، و این خود یکی از گناهان کبیره است که اکثر گویندگان دینی مرتکب می‌شوند ،و درحقیقت کسانی‌که آیات إلهی را کتمان می‌کنند ،برای خوشنودی مردم که مردم‌را نرمانند، خدا را رزاق نمی‌دانند.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ
الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ
وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ
الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

ترجمه: نیکی این نیست که توجه خود را بطرف مشرق و مغرب بگردانید، ولیکن نیکی و نیکوکار کسی‌است‌که ایمان به‌خدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران آورد ، و مال را بدوستی او بخویشان و یتیمان و مساکین و براه‌ماندگان وسؤال-

کنندگان و در آزادی بندگان بدهد، و نماز را بپادارد،وزکات را بدهد، و بهعهد و پیمان خود گاه بستن پیمان وفاکند،و در سختیها و فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند، ایشانند راستگویان، و ایشانند همان پرهیزگاران(۱۷۷)

نکات: چون توجه بهقبله در عبادت از اصول دائمیاسلام نبوده و لذا در شرایع متعدده قابل تغییر بوده، پس افتخار بخصوص قبله چنانکه یهود را عادت بوده، شایسته نیست، و آیهٔ مانحن فیه، ناظر بهمین معنیاست. دراین آیه آنچه در دین اسلاملازم و مُقَوِّمِ آن بوده، شمرده، از ایمان و عمل، و ایمان بهپنجچیز را کافی دانسته: ایمان به خدا و قیامت و ملائکه و کتب و رسل إلهی. پس ایمان بهمین پنج چیز در اسلام و ایمان کافی و از اصول دین است، بتصدیق خدا دراین آیه .وایمانبهچیزهای دیگر شرط ایمان و اسلام و مقوم آن نیست، و دخالت در کفر و ایمان ندارد مانند ایمان بهامامت و رجعت و کرامات اولیاء و مانند آن. و أما آنچه در کتاب خدا صریحا ذکر شده، داخل همین پنج چیز میباشد، مانند ایمان بهعلم و قدرت و عدل و حکمت إلهی، و مانند حساب و کتاب و میزان و بهشت و دوزخ.

و أما عمل که فروع باشد، آنْ نیز دراین آیه شرحدادهشده که چه کاری مُقَوِّمِ نیکیاست دقت شود.

حال اگر کسی بخواهد عقاید و اعمال اسلامی را بداند، نظر دراین آیه برای او کافیاست، و لازمنیست هزاران کتاب و هزاران عالم را ببیند، و خود را حیران و سرگردان کند.

و ضمیر «عَلٰی حُبِّهِ» را میتوان گفت برمیگردد بهاَللّٰه،یعنی برای دوستی خدا فقط مال را مصرف کند، و میتوان گفت برمیگردد بهمال، یعنی باینکه مال را دوست میدارد، آنرا در راه خدا انفاق میکند، و امر خدارا بر مال ترجیح میدهد، و میتوان گفت برمیگردد بهإیتاء مستفاد از «آتی» یعنی إعطاء و انفاق مال را دوست میدارد.

ودرکلمهٔ : «اَلْمُوفُون» و «الصّابِرِین» اختلاف شده دراینکه چرایکی بحالت رفعی ودیگری بحالت نصبی ویاجرّی آمده ؟هرکس‌چیزی‌گفته ،ازآنجمله ابو علی فارسی‌که ازبزرگان ادیبان است گفته‌چون صفات‌کثیرهٔ پی‌درپی برای موصوف واحدی ذکرشود ،بهتر آنست که برای‌جلب توجه سامع إعراب‌های‌مختلفه به آن صفات داده شود،ولی بنظرماجهت اختلاف إعراب اینست‌که «وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» جملهٔ مبتدا وخبراست ،وعطف‌شده برجملهٔ «آمَنَ بِاللّٰه» و باید مرفوع‌باشد .ولی «الصّابِرِین» جمله نیست ،وعطف است‌بر من‌موصوله درجملهٔ مَنْ آمَنَ بِاللّٰه ،وچون‌من‌موصوله‌مجرور است‌الصّابِرِین‌نیزمجرورآمده وباید مجرور باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ
بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ
شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ
مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۷۸
وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۷۹

ترجمه: ای مؤمنین مقررشده برشما قصاص‌دربارهٔ کشته‌شدگان ،آزاد به‌آزاد ، وبنده به‌بنده ،وزن‌به‌زن،پس آنکه برایش چیزی‌گذشت شود ازطرف برادر دینی‌او، باید پیروی عرف ومعروف باشد ،وأداء دیه به‌او وبخوبی‌باشد، این‌تخفیفی‌از پروردگارتان و رحمتی‌است ،پس‌آنکه بعداًزاین تجاوز کند برای اوعذابی‌است دردناک (۱۷۸) وبرای شمادرقصاص، زندگی است ای صاحبان عقول تا باشد که پرهیزگار شوید (۱۷۹)

نکات: درجملات :اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ ...مفسرین گفته‌اندکه بایدبین قاتل و مقتول درقصاص تساوی رارعایت کرد ، مثلاًاگرهردو عاقل وآزادو مسلمان باشند، باید قاتل قصاص‌شود ،واگریکی‌ازآنان عاقل نباشد ویا مسلمان نباشند ،حکم قصاص‌رعایت نمی‌شود ،بلکه به دیه منتقل می‌شود،ویا بطریق‌دیگر و همچنین

درجملهٔ :اَلْأُنْثٰی بِالْأُنْثٰی گفته اندکه زنرا مقابل زن وبعوض او قصاص می‌کنند واگرقاتل زنی مردباشد ،دیهٔ زن نصف مرداست ،پس‌آن‌مردبایددیه بدهد ، ویا اگرخواستنداورا بکشند ،بایدنصف‌دیهٔ اورا به اوبدهند،طبق روایات رسیده ،اگرچه درقرآن ذکری‌نشده .ولی‌می‌توان گفت آنچه ازمفهوم آیه خواسته انداستفاده‌کنند آیه درمقام بیان آن نیست ،یعنی‌نمی‌توان‌گفت‌مثلا اگرمردی زنی را ویا زنی‌مردی‌را کشت ،قاتل را نکشیم وقصاص ننمائیم،که‌آیه چنین دلالتی‌را ندارد .بلکه‌آنچه را آیه درمقام‌بیان‌آنست ،این‌است‌که بگوییم درقتل،فقط قاتل بایدکشته‌گرددنه‌کس دیگر ،زیرا درزمان جاهلیت‌گاهی غیرقاتل را نیز می‌کشتندواگرزنی زن دیگررامی‌کشت گاهی خانوادهٔ مقتول، ازطایفهٔ قاتل ،غیرازقاتل،افراد دیگری‌رانیزکه بی‌گناه بودند ،می‌کشتند ، خدا دراین آیه با آوردن الف‌ولام‌اشاره‌کرده‌که همان قاتل رابکشید ،چه حُرّ باشدوچه غیرحرّ ،وچه مردباشدوچه غیرمرد ،چنانکه درآیهٔ بعدنیزفرموده: لَکُم فِی‌القَصاصِ حَیاةٌ، وبعلاوه درسورهٔ مائده‌که‌آخرین سوره وپس‌ازاین سوره نازل شده‌خدامی‌فرماید :اَلنَّفسُ بِالنَّفسِ ،وپس‌ازآن‌خطاب‌به پیغمبر(ص)فرموده: فاحکم بینهم بما أنزل الله .ودرسورهٔ شوری‌فرموده:جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ بِمِثْلِها.

ومقصودازجملهٔ فمن عفی ...همین‌است‌که‌اگراولیای مقتول به‌دیه‌راضی شدند ،احسانی نموده‌اند .

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ
لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾
فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾

ترجمه: مقرّرشد برشما که چون نشانه های‌مرگ یکی‌ازشمارسید،اگرمالی‌گذاشته ، وصیت‌نماید ، یعنی‌سفارش‌کند برای‌والدین وخویشان بخوبی و عدالته این‌وصیت کارحقی‌است‌برعهدهٔ متقین(۱۸۰)پس‌هرکس وصیت‌راپس‌ازشنیدن آن ،تبدیل دهد ،

همانا گناه تبدیل، بر تبدیل دهندگان است ، براستی خدا شنوای داناست (۱۸۱) پس آنکه آنحرافی را از وصیت کننده و یا گناهی را از وی بترسد، پس اصلاح دهد بین ایشان، گناهی بر او نیست زیرا خدا آمرزنده و رحیم است (۱۸۲)

نکات: جملهٔ :کُتِبَ ... دلالت دارد بر وجوب و لزوم وصیت برکسیکه مالی دارد. و جملهٔ : لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ دلالت دارد بر جواز وصیت برای وارث و سایر خویشاوندان نزدیک که اگر وارثی نزدیکتر نباشد ارث میبرند، مانند طبقهٔ دوم با وجودطبقهٔ اول، پس اگر طبقهٔ اول وجود داشت ،انسان میتواند برای طبقهٔدوم، وصیت نماید. و مقصود از «خیر» مال است ، أما اینکه چه مقدار مال داشته باشد تا مورد این تکلیف باشد، اختلاف است ، و نظر صحیح آنستکه عرف او را مالدار بدانند. و کلمهٔ : «بِالْمَعْرُوفِ» دلالت دارد که وصیت باید بهخیر و عدالت باشد ،نه اینکه بهأمر منکری وصیت کند، و معروف بودن وصیت اینا ستکه : أولا بزیادتر از ثلث نباشد، و بهورثه ضرر نزند. ثانیا اگر ورثهٔ فقیری دارد آنان را مقدم بداند و برای غیرورثه وصیت نکند. و کلمهٔ : حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِینَ دلالت دارد که ترک وصیت از أغنیاء ازبیتقوائی است . و جملهٔ : «فَمَنْ بَدَّلَهُ» دلالت دارد که تغییر و تبدیل وصیت جایز نیست . و جملهٔ : «بَعْدَ ما سَمِعَهُ ...» دلالت دارد کهگناه تبدیل وقتیاست که وصی مطلع باشد از متن وصیت ، واگر بیخبر باشد، گناه نیست . و جملهٔ : إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ تهدید شدیدی دارد. و جملهٔ : «فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» دلالت دارد که اگر وصی و یا شاهد و یا موصیله و یا ورثه و یا همه فهمیدند که موصی در وصیت خود میل بهباطل و یا افراط و تفریط و یا وصیت به گناهی کرده، او را منع کنند و ارشادش نمایند که وصیت او موجب اصلاح بین ورثه باشد نه موجب فساد. وجملهٔ :فَأَصْلَحَ بَیْنَهُمْ دلالت دارد که اگر وصی متوجه فساد وصیت شد، میتواند بعضیاز مواد آنرا تغییر و اصلاح نماید، ولی فقط مواد باطل را تبدیل

به‌حق کند، و باید خدا را در نظر بگیرد.

و کلمهٔ: اَلْوَصِیَّةُ اطلاق دارد، و شامل است وصیتی را که به زبان فصیح باشد، و یا الکن و یا مجروح و یا به‌اشاره، مانند لال، و یا به‌نوشتن، که در تمام این‌موارد صحیح و قابل اجراء است. و کلمهٔ: الأقْرَبِینَ مطلق است، چه خویش مسلمان باشد، وچه کافر. و کلمهٔ: عَلَیْکُمْ دلالت دارد که باید وصیت‌کننده مسلمان و عاقل و مختار باشد. و جملهٔ: إِذا حَضَرَ... دلالت دارد که هرکس نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید هرچه زودتر وصیت به‌حق کند، و برای أولاد و صغار خود قَیِّمی تعیین نماید، وا ما نتهای مردم را به‌صاحبانش برساند، و اگر زکات نداده فوری بپردازد و اگر دینی در گردن دارد بگوید و شاهد گیرد، و سفارش به أداء کند، و تا می‌تواند خود أداء نماید. و اگر مالی جائی پنهان کرده، و ممکن است ضایع شود، تذکردهد. و عقاید حقهٔ خود را اظهار کند، و بازماندگان خود را به‌حفظ آن عقاید توصیه نماید.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۸۳﴾

أَیَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ مَرِیضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْرًا فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۴﴾ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَ

مَنْ كَانَ مَرِيضًا اَوْ عَلٰى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ اَيَّامٍ اُخَرَ يُرِيْدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيْدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۱۸۵

ترجمه: ای مؤمنین مقررشده بر شما روزه‌گرفتن چنانکه واجب شده‌بود برکسانیکه قبل ازشما بودند تا باشد شما پرهیزکارشوید (۱۸۳) چند روزی شمرده‌شده ،پس هرکس از شما بیمار و یا بر سفر بود بهمان شماره از روزهای دیگر، و بر آنانکه طاقت دارند بزحمت ، طعام مسکینی فدا دهند، پس‌آنکه خیری‌را انجام دهد، بهتراست و برای او خوبست ، و روزه‌گرفتن برای شما خوبست اگر بدانید (۱۸۴) ماه رمضان که نازل شده درآن‌قرآن، درحالیکه قرآن هدایت است برای مردم، و آیات روشنی‌است از هدایت ، و جداکنندهٔ حق است از باطل، پس هرکس از شما دراین ماه حاضر بود باید روزه گیرد، و آنکه بیمار و یا بر سفر باشد، پس بهمان شماره از روزهای دیگر، خدا برای شما آسانی‌را خواسته و سختی را نخواسته، و باید این شماره را کامل گردانید ،و خدا را بزرگ شمارید درمقابل اینکه شما را هدایت کرده ،و شاید شکرگزار باشید (۱۸۵)

نکات: خطاب یا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا ، موجب افتخار مؤمنین وجبران زحمت مکلفین است ، و خطاب قبل از أمر و نهی نشانهٔ اهمیت آن أمر و نهی است . و جملهٔ : اَلَّذِيْنَ آمَنُوْا ، دلیل است که امتثال آن از علائم ایمان و ترک آن نشانهٔ عدم ایمان است . و جملهٔ : كُمَا كُتِبَ ... دلالت دارد که صَوْم بر أُمَمِ سابقه‌ویا برأنبیاء سابقین واجب بوده، و این جمله ترغیب به‌صوم‌است .یعنی این أمر برای شما تنها نبوده بلکه عمومیت داشته . وجملهٔ :لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ دلالت دارد که روزه موجب تحصیل تقوی می‌باشد بواسطهٔ ترک لذات حیوانی و تَشَبُّهٍ به‌فرشتگان. و باید دانست که صوم

عبارتست از ترک أکل و شرب و جماع، ولی با نیت امتثال فرمان، پس اگر کسی ترک أکل و شرب و جماع نمود، بدون نیت صوم، فائدهٔ صومی ندارد. و جملهٔ: أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ، مانند عذرخواهی و جبران تکلیف است، یعنی چند روز مختصری بیش نیست. و کلمهٔ: عَلَىٰ سَفَرٍ اشاره باین است که نیت سفر رافع تکلیف نیست، بلکه باید بر راه باشد. و جملهٔ: عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ ... راجع به پیران و زنان پیر و یا زن شیرده که روزه گرفتن برایشان زحمت و مشقت زیاد باشد و اگرچه طاقت بیاورند، زیرا خداتعالی تکلیف را بقدر وسع خواسته، نه بقدر طاقت، و وسع پائین تر از طاقت است، بنابراین مقدرگرفتن لاءنافیه لازم نیست. پس چنین اشخاص که طاقت روزه گرفتن دارند، ولی بقدر وسعشان نیست، باید فدیه دهند، و اگر روزه راگرفتند، کار خوبی کرده اند، أما بر ایشان واجب نیست، بدلیل فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ. و مقصود از فدیه طعام یک مسکین است که سیر گردد، أما خوبی روزه بر ایشان وقتی است که مضر نباشد، و إلا جایز نیست. و جملهٔ: وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ دلالت دارد که روزه مفید بحال انسان است، و لذا رسولخدا (ص) فرموده: صُومُوا تَصِحُّوا. یعنی روزه بگیرید تا صحت یابید. و جملهٔ: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ دلالت دارد که هرکس این ماه را دریابد، درحال عقل و بلوغ وعدم مانع، باید روزه گیرد، و نیز دلالت دارد که هرکس حاضر در وطن است مکلف به صوم میباشد زیرا شهود بمعنی حضور آمده.

و جملهٔ: أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ، دلالت دارد که قرآن درماه مبارک رمضان نازل شده، و این شرافت بزرگی است برای این ماه، ودر آیهٔ ۳ سورهٔ الدخان که فرموده: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ، آن شب مبارک شب قدر است که در سورهٔ قدر آمده، و آنهم در ماه رمضان است. پس معلوم میشود بعثت رسولخدا (ص) و نزول قرآن در ماه مبارک رمضان واقع شده، و لذا مسلمین باید بیشتر در این ماه شکر کنند، و عبادت نمایند، و سپس روز فطر آنرا عید قرار دهند، برای همین نزول قرآن. و جملهٔ: لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا

هَداکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ، نیز اشاره بهمین نزول قرآن و عیدگرفتن روز فطر و تکبیرات را گفتنی است.

و کلمهٔ :هُدًی لِلنّاسِ، دلالت دارد که قرآن برای مـــردم، و هدایت ایشان نازل شده، و برای مردم قابل فهم است، تاازبرکت آن هدایت شوند، و اگر نفهمند برایشان هدایت نیست. واز کلمهٔ فرقان استفاده میشود که قرآن فاروق و ممیز بین حق و باطل است، و باید هر حدیث و هر مطلبی از مطالب دینی که بنام دین وارد اسلام شده، با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن نباشد باطل است، چنانکه در مقدمهٔ ۲۱ کتاب حاضر توضیح داده شد. و جملهٔ: بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدیٰ، دلالت دارد که تمام آیات قرآن، حتی متشابهاتش روشن و واضح و همه کس فهم میباشد، به مقدمهٔ ۱۹ نیز مراجعه شود. پس قرآن معما و مشکل و رمز نیست، وهفت بطن و هفتاد بطن ندارد، فقط باید شخص رجوع کننده به زبان عرب آشنا باشد. و جملهٔ: یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ... دلالت دارد کـــه تکالیف اسلامی تمامش آسان است، و اگر در قوانین آن چیـــزی مشکل بنظر میرسد ناقلین و پیروان قرآن آنرا مشکل کرده اند، و صدر اسلام چنین نبوده، از وقتیکه مذاهب ایجاد شد، دراطراف هر حکمی آنقدر دقتهای نیش غولی و أحوط ها و أقویها زیادشد، و ارادهٔ حق دراینموارد ارادهٔ قانونی و تشریعی است، نه ارادهٔ تکوینی، زیرا ارادهٔ تکوینی با اختیار بشر در تکالیـف جمع نمیشود، پس نتیجه چنین استکه خدا قانونا احکامی آسان خواسته. و جملهٔ: وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ، دلالت دارد که باید روزهای ماه رمضان را بطور کامل روزه گرفت تا اینکه ماه شوال دیده شود، و لذا رسولخدا (ص) فرموده: أَفْطِرْ لِلرُّؤْیَةِ وَ صُمْ لِلرُّؤْیَةِ. یعنی: بدیدن ماه روزه بگیر، و بدیدن ماه افطار کن. واز جملهٔ لِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ... استفاده میشود لزوم تکبیرات روزعید، هم قبل از نماز، و هم بعداز نماز.

وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا

دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾

ترجمه: و چون بندگانم از تو بپرسند از دوری و نزدیکی من، پس براستی که من نزدیکم و جواب خواننده را گاهی که مرا بخواند می‌دهم، پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند تا به رشد و تکامل برسند (۱۸۶)

نکات: فَإِنِّي قَرِيبٌ دلالت دارد که خدا بهر بنده‌ای نزدیک است چه مؤمن و چه کافر. و جملهٔ: أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ دلالت دارد که خدا می‌شنود از هرکه باشد، ولی خدا را بخواند نه غیراورا. و جملهٔ: إذا دَعانِ درأصل إذا دعانِي بوده، و کسرهٔ نون دلیل بر حذف یاء است، و دلالت دارد که هر بنده باید فقط خدارابخواند. و عجب است از زمان ما با بودن این آیات در قرآن، گویا ملت نشنیده‌اند، ولذا وقت دعا أنبیاء و أولیاء را می‌خوانند، و می‌گویند واسطه و وسیله را می‌خوانیم، درصورتیکه خدا نفرموده واسطه و یا وسیله را بخوانید، بلکه صریحاً فرموده مرابخوانید. و اگر کسی در دعا غیرخدا را بخواند در عبادت شرک آورده، خصوصاً اگر غیرخدا را حاضرو ناظر بداند، ومانند خدا لامکان و مطلع بر کل مکان بداند، یقیناً مشرک است، و جملهٔ: «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» دلالت دارد که رشد و کمال بواسطهٔ توجه به ذات أقدس إلهی است خصوصاً در ماه مبارک رمضان بمناسبت اینکه این آیه در وسط آیات روزه آمده. باید بندگان، خدا را بسیار بخوانند، واز شرک توبه کنند.

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ
وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ۗ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ
فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ ۖ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا

مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ
الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى
اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ
حُدُودُ اللّٰهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ آيَاتِهِ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۱۸۷

ترجمه: در شب ماه صیام نزدیکی و دخول به‌زنانتان حلال شده، ایشان برای شما لباسند و شما برای ایشان لباسید، خدا دانست که شما بخود خیانت می‌کنید، پس برشما بخشید، و از شما گذشت، پس اکنون با آنان مباشرت کنید، و آنچه خدا برای شما مقرر کرده، بجوئید (یعنی از رخصت او بهره‌برید) و بخورید و بیاشامید تا ظاهر گردد برای شما رشتهٔ سفید روز از رشتهٔ سیاه‌شب، سپس روزه را تا شب به‌پایان رسانید، و با زنان مباشرت مکنید درحالیکه شما در مساجد معتکفید، اینست حدود خدای‌تعالی، پس نزدیک آن نشوید، چنین بیان می‌کند خدا برای مردم آیات خودرا تا شاید مردم بپرهیزند (۱۸۷)

نکات: جملهٔ: أُحِلَّ لَكُمْ ...دلالت دارد که در روز ماه مبارک‌وشب آن‌چیزهایی حرام بوده و حلال شده، و ازآن‌جمله هم‌بستر شدن با عیال، وخوردن و آشامیدن، که در شب حلال شده. و کلمهٔ: أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلٰى نِسَائِكُمْ، دلالت دارد که مباشرت با زنان در هرساعتی‌ازساعات شب جایزاست. و جملهٔ: عَلِمَ اللّٰهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ... دلالت دارد که قبل از نزول این آیه، حکم صوم مشکل‌تربوده، وبه‌ورود این آیه آسان‌ترشده، چنانکه در خبرآمده که شبهای ماه مبارک أکل و شرب و جماع نداشت تا إفطاردیگر، پس یکی از اصحاب

رسول بنام خوات بن جبیر که پیرمرد ضعیفی بود، پس از فراغ از کار رفت منزل برای إفطار، عیال او در آوردن طعام کندی‌کرد و چون او خسته بود خوابش‌گرفت و دیگر غذایی نخورد، طبق مقررات صوم، و بدون إفطار شب را بروز آورد، و روز را روزه گرفت، و به‌جنگ خندق حاضر شد، و بسبب ضعف و گرسنگی در وسط کار بیهوش افتاد. رسولخدا (ص) به‌حال او رقت‌کرد. مسئلهٔ دیگر اینکه عده‌ای از جوانان مسلمین در شب های ماه‌مبارک با عیال خود هم‌بستر می‌شدند، حتی بعضی از ایشان خدمت رسولخدا(ص)آمده و به‌این عمل اقرارنمودند. دراین‌حال آیهٔ فوق نازل‌شد،وکسانیکه مرتکب خلاف مقررات شده بودند اظهار ندامت‌کردند،وخداندامت و توبهٔ ایشان‌را پذیرفت و این آیه نازل و اجازهٔ أکل و شرب و جماع در شب‌ها تا ساعت‌فجر مجاز گردید. و مقصود از خیانت مذکور همین خلافی بود که جوانان مرتکب شده‌بودند. و جملهٔ: أتموا الصیام إلی اللیل، دلالت دارد که نهایت زمان‌روزه، شب است، پس همینکه شب رسید، باید افطارکند، و روزهٔ وصال که شب را نیز روزه گیرد، و روز بعد را به‌روزقبل وصل‌نماید،حرام است، و ازاین جمله معلوم می‌شود که در تمام روز باید نیت صوم ادامه داشته باشد.

وَلَا تَأْكُلُوٓا أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُوا بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

ترجمه: اموال خود را بین خودتان بباطل نخورید، و آن را بسوی حکام نیندازید تا مقداری از اموال مردم را بگناه بخورید، و حال آنکه شما می‌دانید (۱۸۸)

نکات: دراین آیه مقصود از أکل هرتصرفی‌است، چه کم فروشی، و چه غصب، و چه‌رشوه، و چه غیراینها. زیرا عرف می‌گوید مال مردم مخور، ولو اینکه خانه‌باشد و تصرف‌کرده‌باشد،که می‌گویند

مال مردم‌را خورده ، و حق‌تعالی طبق عرف سخن گفته‌است . ومقصود از: تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ... همان دادن رشوه‌است که بواسطهٔ‌آن مال مردم‌را می‌خورند.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ
الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ
اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۱۸۹

ترجمه: از تو از ماهها می‌پرسند، بگو این ماهها برای میزان اوقاتاست، و برای انجام دادن حج، و نیکی این نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید، ولیکن نیکی‌آنستکه شخص بپرهیزد (با-تقوی باشد)،و خانه‌هارا از دربش بیائید و از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید تا شاید رستگار گردید (۱۸۹)

نکات: ماه بواسطهٔ گردش زمین گاهی تمام سطحش که مقابل خورشید است دیده می‌شود، و گاهی قسمتی از آن و گاهی گوشه‌ای از آن نمایان است ، و خدا چنین قرار داده تا بواسطهٔ آن اوقات اول و وسط و آخر ماه معلوم باشد، و چون در زمان جاهلیت هرکسکه می‌رفت حج و موفق به‌انجام حج نمی‌شد می‌بایست دیگرازدرب خانهٔ وارد نشود بلکه از پشت خانه دربی بازکند و یا از دیوار وارد شود حق‌تعالی این کار را مذمت‌کرده تا مردم به‌این خرافات نپردازند.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۱۹۰ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ

مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتّٰى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ
فَاقْتُلُوهُمْ كَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۱۹۱ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۹۲
وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا
عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۱۹۳

ترجمه: و کشتار نمائید در راه خدا با آنانکه با شما قتال می‌کنند و تجاوز مکنید زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد (۱۹۰) و هرجا ایشانرا یافتید بکشیدشان وبیرونشان کنید ازجهت اینکه شما را بیرون کردند و آشوب بدتر از کشتن است و نزد مسجدالحرام با ایشان پیکار نکنید تاوقتیکه ایشان درآنجا با شما پیکار کنند، پس اگر ایشان با شما پیکارکردند بکشیدشان ، کیفر کافران چنین است (۱۹۱) و اگرخودداری کردند خدا آمرزنده و رحیم است (۱۹۲) و با ایشان پیکارکنیدتا آشوبی نباشد و دین و پذیرش آن برای خدا باشد، پس اگرخودداری کردند جز بر ستمگران ستمی نیست (۱۹۳)

نکات: مقصود از „فِی سَبِیلِ اللّٰهِ„ اینا ستکه قتال برای بازشدن راه حق باشد که مردم آزاده بتوانند بسوی خداپرستی بروند،و کسی ایجاد زحمت نکند، و پذیرش دینی برای ترس ازمخلوق نباشد و مقصود از جملهٔ :„الذین یقاتلونکم„ اینا ستکه قانون اسلام قانون آدم کشی نیست ، و اگر کسی اقدام به‌قتال نکند نباید با او قتال کرد، یعنی مسلمین نباید پیش قدم در قتال بشوند، وظاهرا مقصوداز فتنه درجملهٔ : والفتنه أشد من القتل،گمراه کردن وبه شرک کشاندن‌مردم است که فرموده ازقتل بدتر است ،وبعلاوه فتنه واضلال‌مردم گاهی‌موجب آشوب وتلف شدن اموال ونفوس نیز می‌شود ،وفتنه ، کار جوانمردان نیست ،بلکه‌کار منافقان وناکسان است . ودرآیهٔ ۲۱۷ همین سوره،گناهِ صدّ وبازداشتن‌مردم راازراه خدا ،ازگناه قتال درماه حرام بزرگتر دانسته.

وجملهٔ :لاتقاتلوهم عندالمسجدِ ...دلالت دارد که مسجدالحرام، محترم است ، و نباید درآنجا اقدام بجنگ و جدال نمود ، مگر اینکه کفار پیشقدم شوند ، و چون کفار خودداری کردند مسلمین باید بیدرنگ خودداری کنند . و جملهٔ لاتکون فِتنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّٰهِ دلالت دارد که جهاد اسلامی برای رفع زورگوئی و دفع فتنه و آشوب و شرک است ، که دینهای باطل را برمردم تحمیل نکنند ، وهرگاه فتنه برطرف شد دیگر جهادی نیست ، پس مادامیکه زورگویان و گمراه‌کنندگان وجود دارند جهاد برمسلمین واجب و لازم است ،و جملهٔ : فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَاعُدْوَانَ دلالت دارد که جهاد برای تعدی و تجاوز نیست .

اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ ۚ فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا
عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِيْنَ ﴿۱۹۴﴾

ترجمه: ماه‌حرام مقابل ماه حرام و حرمتها را قصاص است ، پس هرکس بر شما تجاوز کند شما براو تجاوزکنید (هرگاه بجور دست درازی کردند شما بعدل مقابله کنید) بمانند آنچه برشما تعدی کرده‌اند ، و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است (۱۹۴)

نکات: ماه‌حرام ،و شهر حرام را که مکه باشد و حال احرام را باید هرکسی مراعات‌کند و احترام آنها را نگاهدارد ، ولی اگر کفار حرمت‌آنها را نگاه نداشتند و بجنگ و آشوب اقدام‌کردند مسلمین باید معامله بمثل کنند ، ولی باید خدارا درنظر گرفته و زیاده‌روی نکنند .

وَاَنْفِقُوا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَلَا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ ۛ
وَاَحْسِنُوْا ۛ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۱۹۵﴾

ترجمه: و انفاق کنید در راه‌خدا (یعنی‌جهاد) و خود را بدست خود بهلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران‌را دوست می‌دارد (۱۹۵)

نکات: اکثر آیاتی که سبیل الله دارد مقصود جهاد است‌که بجهاد راه‌خدا بازمی‌شود، و مقصود از لَاتُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ این استکه زیر بار کفار نروید که هلاک می‌شوید، بعضی خیال کرده‌اند که لَاتُلْقُوا کناره‌گیری از جنگ است، و تسلیم‌برای حفظ جان. و این اشتباه‌است زیرا کشته شدن در راه‌خدا هلاکت نیست و موجب افتخار و سعادت است. وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ

لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۹۶﴾

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۷﴾

اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ۖ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ
إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ﴿۱۹۸﴾ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ
حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿۱۹۹﴾ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ۗ فَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ ﴿۲۰۰﴾

ترجمه: برشما باکی نیست که از فضل پروردگارخود بجوئید (یعنی در أیام حج به‌کسب وکار پردازید) پس‌چون از عرفات برگشتید نزد مشعرالحرام یاد خداکنید و او را یاد کنید چنانکه شمارا هدایت نمود و اگرچه پیش از آن از گمراهان بودید (۱۹۸) سپس برگردید از جائیکه مردم برگشته‌اند و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و رحیم‌است (۱۹۹) پس چون مناسک خود را انجام دادید یاد خداکنید مانند اینکه پدران خودرا یاد می‌کنید و یا ذکرخوبتری، بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا در دنیا بما بده و برای او درآخرت بهره‌ای‌نیست (۲۰۰)

نکات: در تمام عمر انسان اگر یک مرتبه به‌اعمال حج موفق شود می‌تواند درهمان أیام حج مثلا در عرفات و منی پس‌ازاعمال خود مشغول کسب‌حلال شود، و از فضل خدا بجوید، بدلیل جملهٔ: أَنْ تَبْتَغُوا... معلوم می‌شود در اسلام روز تعطیل معمول نبوده که کسب و کار خود را تعطیل کنند، و خصوصاً این روزهای عزا و

یا جشن که درمیان مردم مرسوم شده اسلامی نیست وبدعت است .و جملهٔ : فَإِذا أَفَضْتُمْ... دلالت دارد که چون روز نهم به عرفات موفق شد، پس از غروب آفتاب از عرفات که چهار فرسخی مکه می‌باشد برگردد بطرف مکه و در دو فرسخی مکه در مشعرالحرام شب را بیتوته و ذکر خدا کند و عبادت نماید. و مقصود از جملهٔ ثم أَفِيضُوا ...اینا ستکه باید افاضه از عرفات باشد ازهمان مکان و زمانی که مردم افاضه می‌کنند، یعنی با مردم حرکت کند ،نه اینکه حساب خود را جدا و از هرمکانی که خواسته افاضه بکند .وجملهٔ : فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ همان نماز عید اضحی وتکبیرات مقصود است که کیفیت آن بیاید، و باید دانست که هرکس همتش دنیا باشد و سعی او به‌دنیا مصرف شود و از خدا دنیا بخواهد طبق جملهٔ مالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ بهره‌ای از آخرت ندارد ،وچنانکه ذکر خواهد شد باید سعی انسان هم برای دنیا باشد وهم برای آخرت .

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النَّارِ ﴿۲۰۱﴾ أُولئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ ﴿۲۰۲﴾

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۰۳﴾

ترجمه: و بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا ما را در دنیا نیکی بده و در آخرت نیکی بده و ما را از عذاب آتش نگهدار (۲۰۱) ایشانند که برایشان بهره‌ای است از کارشان و خدا حساب را بسرعت می‌رسد (۲۰۲) و خدا را در روزهای چندی یاد کنید،

پس هرکس در دو روز تعجیل کند گناهی بر او نیست ، و کسی‌که تأخیرکند گناهی برایش نیست اگر پرهیز نماید ،و از خدا بترسید و بدانید که شما بسوی او محشور می‌شوید (۲۰۳)

نکات: کسیکه طالب آخرت است طبق„لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا „ باید سعی و کوشش داشته باشد. و مقصود از „وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ „ گفتن تکبیرات‌است، پس از نماز عیداضحی، و پس از نمازهای ظهر روز عید تا نماز صبح دوازدهم‌بگوید: اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لاإِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى ما هَدانا وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى ما اَبْلانا اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى ما رَزَقَنا مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعامِ. و اگر تا روز ۱۳ ماند تا بعد از نماز صبح روز ۱۳ بگوید یعنی پس از أداء ۱۵ نماز. و مقصود از جملهٔ : فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ اینا ستکه برای رجوع به‌وطن،روز۱۲ عجله کند و از منی خارج شود، وَ مَنْ تَأَخَّرَ اینا ستکه تا روز ۱۳ بماند درمنی. و أیام مَعْدُودات روز عیداست تا روز ۱۳.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا

وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى ما فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصامِ ۲۰۴

وَإِذا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ

وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ ۲۰۵ وَإِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ

اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهادُ ۲۰۶

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّٰهِ

وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ ۲۰۷

ترجمه: و بعضی از مردم چنانستکه گفتار او در زندگی دنیا تو را بعجب‌آورد و تو را خوش‌آید و برآنچه در دل دارد خدا را شاهد گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمن است (۲۰۴) و چون از نزد تو برود (ویا به‌ریاست برسد) برای افساد درزمین بکوشد و زراعت و نسل را از بین ببرد و خدا فساد را دوست نمی‌دارد (۲۰۵) و چون به‌او گفته‌شود از خدا بترس او را عزت و تکبر برانگیزاند ، پس دوزخ او را کافی و بدآرامگاهی است (۲۰۶) و بعضی از مردم چنانست که جان خود را برای جستن خوشنودی‌خدا می‌فروشد و خدا به‌این بندگان مهربان است (۲۰۷)

نکات: مقصود از جملهٔ : وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ ... مردم منافق و چرب‌زبانند که در امور دنیا واردند ، ولی از أمور خداشناسی و دینی بی‌خبرند ، و چون کاری بدستشان بیفتد زیان‌کاری و خراب‌کاری می‌کنند ، و اموال و جان و عرض مردم را از بین می‌برند ، و برای یک دستمال تیمچه‌ای‌را به‌آتش می‌کشند .و درمقابل اینان اشخاصی‌هستند که‌برای رضای خدا فداکاری می‌کنند ، و ازجان خود می‌گذرند ، و مقصود از جملهٔ :وَمِنَ النّاسِ يَشْرِي ... او است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً
وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۲۰۸﴾ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۰۹﴾

ترجمه: ای مؤمنین تماما در مسالمت وارد شوید وپیروی‌گامهای شیطان مکنید زیرا او برای شما دشمنی‌است‌آشکار (۲۰۸) پس اگر لغزش‌کنید پس‌از آنکه آیات‌روشن برای شما آمد پس‌بدانیدکه خدا عزیز و حکیم است (۲۰۹)

نکات: مقصود از سلم، مسالمت با مردم باشد که از نفاق دست بردارند و همه مؤمن و تسلیم أمر حق شوند و با یکدیگر متحد کردند. و ممکن است مقصود از سلم، اسلام و تسلیم دین خدا باشد، بنابراین کَآفَّةً حال است برای اَلَّذِینَ آمَنُوا، یعنی همهٔ شما تسلیم أمر حق باشید. و جملهٔ: فَإِنْ زَلَلْتُمْ ...دلالت دارد که اگر ندانسته کاری کنند قابل عفو است، و أما اگر پس از علم و آمدن آیات روشن قرآن کسی بطرف باطل بلغزد و منحرف شود قابل گذشت نیست، و لذا حق‌تعالی در اینمورد تهدید شدیدی نموده و فرموده بدانید که خدا عزیز و دارای قدرت و حکیم است، یعنی بیهوده و سرخود شما را واگذار نکرده است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّآ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ ۚ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾

سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ ۗ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢١١﴾

ترجمه: آیا انتظار میکشند (و اسلام نمی‌آورند) مگر اینکه خدا با ملائکه در سایه‌های ابر بیاید و کار یکسره شود، و بسوی خدا است برگشت أمور (۲۱۰) از بنی‌اسرائیل بپرس که چقدر از آیات برای ایشان آمد و هرکس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمده تبدیل دهد محققا خدا شدید العقاب است (۲۱۱)

نکات: درجملهٔ: هَلْ يَنْظُرُونَ... روی سخن با یهود است، یعنی این یهود که به‌حضرت موسی(ع) ایمان نمی‌آوردند و می‌گفتند خدا را در میان ابرها با ملائکه برای ما بیاور، آیا در مقابل پیغمبر اسلام نیز چنین انتظاری دارند، اگرچنین انتظاری داشته باشند کار ایشان باید از کار بگذرد بآمدن عذاب، از آیات قبل و بعد پیداست که روی سخن با یهود است و إلّا خدا که رفت و آمد

آنهم درمیان ایرها ، و یا بگوئیم مقصود از آمدن خدا ، آمدن عذاب و أمرخداست چنانکه درسورهٔنحل آیهٔ ۳۳ فرموده :هَلْ يَنْظُرُوْنَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلاَئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ .وهمچنین در آیهٔ ۲۶ سورهٔ نحل فرموده : قَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللّٰهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ ... و همانطورکه بروشنی معلوم‌است آمدن‌خدا دراین آیه ومانندایـن‌آیه،آمدن أمرو عذاب خداست ،همینطور است درآیهٔ مانحن فیه .و مقصودازجملهٔ :«وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُ» تبدیل نعمت قرآن است که خداوعدهٔ شدت عقاب داده است .

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۲۱۲﴾ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً
فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيّٖنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ
لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ
أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ
اٰمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ
إِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۱۳﴾

ترجمه: زندگی دنیا برای کفار زینت داده شده و مؤمنین رامسخره میکنند، و آنانکه پرهیزکارند در روز قیامت ازایشان برترند و خدا هرکس را بخواهد بدون حساب روزی میدهد (۲۱۲) مردم یک‌أمت بودند ، پس خدا پیمبران را برای انذاروتبشیر (ترسانیدنو بشارت دادن) فرستاد ، و باایشان کتابی بحق نازل نمودتاا ینکه

آن کتاب بین مردم درآنچه اختلاف دارند حکم‌نماید. و اختلاف درآن کتاب نکردند مگرآنانکه کتاب به‌ایشان داده‌شده‌بود، پس‌از آنکه دلیلهای روشن برایشان آمد، برای ستم‌بین خودشان، پس‌خدا باذن خویش مؤمنین را بطرف حقی‌که درآن اختلاف داشتند، هدایت کرد، وخدا هرکس‌را بخواهد به‌راه راست هدایت می‌کند (۲۱۳)

نکات: جملهٔ: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً دلالت داردکه ابتدا مردم درراه خداپرستی طبق فطرت و عقولشان، متحدبودند. سپس بواسطهٔ حسد و کینه و حرص و طمع به‌دنیا، اختلافاتی بین‌ایشان پیداشد، وروی اغراض عده‌ای بدنبال باطل رفتند، همچنانکه درسورهٔ یونس آیهٔ ۱۹ نیز فرموده: «وماكَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً واحِدَةً فاختلفوا».

وپس ازایجاد اختلاف، خدایتعالی برای دعوت به‌اتحادوتوحید ورفع اختلافشان برجوع بکتاب آسمانی، پیغمبران زیادی بینشان مبعوث‌کرد. أما اینکه گفتیم ابتدا مردم وحدت داشتند، برای اینکه امور فطری ازقبیل دلالت نظم واحد بر ناظم وخالق واحد و أثر بر مؤثر، ذاتی‌است، و هر بشری می‌داند که احسان خوب است و دروغ و ظلم و تعدی بداست، پس این أمور ذاتی است، و ذاتی مقدم بر عرضی‌است، یعنی میل به‌باطل بواسطهٔ حسد و بخل وجاه‌طلبی عارضی‌است، و ما بِالذَّاتِ مُقَدَّمٌ عَلَى ما بِالْعَرَضِ وأما نقلا از آیات قرآن همین معنی‌ظاهرمی‌شود، چنانکه درآیهٔ ۱۹ سورهٔ یونس که‌دربالا ذکرشد جملهٔ: فاختلفوا را با فاء آورده، یعنی پس از وحدت، خودشان باختلاف پرداختند، و دراین آیهٔ سورهٔ بقره فرموده خدا پیغمبران را برای رفع اختلاف فرستاد. و در نهج البلاغه خطبهٔ ۱ نیز همین معنی آمده، درفصل چهارم آن خطبه فرموده: لما بدل أكثرخلقه عهدالله إليهم فجهلوا حقه، واتخذوا الأنداد معه، واجتالتهم الشياطين عن‌معرفته، واقتطعتهم عن‌عبادته، فبعث فيهم رسله، تا آخر. پس از این آیات ودلائل، کسی‌که می‌گوید أنبیاء موجب اختلاف شدند، صحیح نگفته، وصحیح آنستکه أنبیاء برای رفع اختلاف وایجاد اتحاد آمدند. وجملهٔ: لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ،

دلالت دارد که رافع اختلاف کتاب آسمانی است ، زیرا ضمیر لِیَحْکُمَ برمی‌گردد به‌کتاب نه بانبیاء ، زیرا ضمیر مفرد است و أنبیاء جمع. و اگر کسی بگوید ضمیر برگردد به‌الله صحیح نگفته زیرا کلمهٔ الله أبعد و کلمهٔ کتاب أقرب است . پس فقط کتاب حاکم است در رفع اختلاف . و در زمان ما فقط قرآن رافع اختلاف است. و جملهٔ :وَما اخْتَلَفَ فیهِ إِلَّا الَّذینَ أُوتُوهُ دلالت دارد که موجد اختلاف پس از آمدن أنبیاء و کتب آسمانی دکاندارن ظلم‌وحسد بوده‌اند چنانکه فرموده : بَغْیًا بَیْنَهُمْ، و موجد اختلاف و مقصر دانشمندانند که به‌کتاب خدا آشنا بوده و کتاب برایشان آمده است ،که‌روی حرص به‌دنیا و ریاست ایجاد اختلاف می‌کنند چنانکه فرموده : إِلَّا الَّذینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ بَغْیًا بَیْنَهُمْ، یعنی وَالذینَ اُوتُوا التَّوراةَ وَ اُوْتُوا الْإِنجیل وَ اُوتُوا الْقرآن، و آنان همین دانشمندان یهود و نصاری و مسلمین می‌باشند که اکثرشان باعث اختلاف در أمت خود شده‌اند وتفرقه و شقاق‌وعناد را آورده‌اند ، ولی دراین میان هرکس طالب حق و حقیقت باشدو در راه آن سعی کند و به‌کتاب آسمانی خود مراجعه کند ،خدا او را هدایت می‌کند . پس هرکس باید خود سعی کند و عقل‌خودرا بکار اندازد و بامید دانشمندان نباشد: و این اختلافات از دین نیست بلکه از مذاهب است :

فرق بین دین و مذهب

دین اسلام دین توحید و دعوت به‌اتحاد می‌کند ، ولی‌مذاهبی که‌ایجادشده موجد اختلاف است ، و ازجمله فرق‌های بین‌دین ومذهب بقرار ذیل است :

۱ـ اَلدّینُ مِنَ اللّهِ وَ الْمَذْهَبُ مِنَ النّاسِ .. دین ازطرف خدا و مذهب ساختهٔ بشراست ..

۲ـ اَلدّینُ یَدْعُوْ إِلَی الْإِتّحادِ وَ التّوحیدِ و الوِفاقِ،وَالْمَذْهَبُ یَدْعُوْ إِلَی الْعِنادِ وَ التَّفْرِقَةِ وَ الشِّقاقِ . .دین دعوت به‌اتحاد

۱۱ـ دردین اسلام شعائردینی بجعل إلهی بوده ومنحصر است بآنچه خدا دستورداده ونمی‌توان کم‌وزیاد کرد، ولی درمذهب شعائر مذهبی ازقبیل ساختن گنبدطلا وسینه زدن ودم‌گرفتن وغیرازاینها بسیاراست. و دردین لعن و سب و تکفیر و قذف و فحش جایز نیست وحرام است، ولی درمذهب لعن و طعن وتکفیر مستحب مؤکدو ازمواد مذهبی‌است.

۱۲ـ فروع دین اسلام عددمعینی بوده، ولی درمذهب زیادتر.

۱۳ـ در دین الهی تعیین عدد و شمارهٔ اصول دین با خدا است، ولی درمذهب تعیین اصول دین با مردم مذهبی‌است.

۱۴ـ دردین اسلام هرامام و مأمومی تابع دینند و دین هر دو یک‌جوراست، ولی درمذهب ممکن‌است امام وامامت اصل دین باشد نه‌تابع آن، و در دین إلهی، دین امام و ماموم و تکلیف آن فرقی ندارد ولی درمذهب فرق دارد.

۱۵ـ دین اسلام دین تبعیض‌نژاد نیست و همهٔ‌مردم مساویند و امتیاز نزد خدا بتقوی است، ولی مذهب سید وغیر سید و روحانی وغیرروحانی وامام وماموم هرکدام امتیازاتی دارند، و حال‌آنکه‌این‌امتیازات صدراسلام‌نبوده‌است. و دردین إلهی خمس و سهم‌امام نبوده ورسول‌خدا (ص) وعلی‌مرتضی(ع) ازکاسب و تاجرسهم امام‌نگرفته، ولی درمذهب این چیزها ازواجبات مذهبی‌است. و در دین کسی حق گرفتن اجر برای تبلیغ دین ندارد، ولی در مذهب گرفتن اجر رائج و از لوازم مذهبی‌است.

۱۶ـ در اسلام نذر و وقف برای مقبره‌ها نبوده وبلکه اسراف وحرام‌است، ولی درمذهب نذورات و موقوفات وهدایا برای مقبره‌ها بسیار و از رسوم آن‌است.

۱۷ـ در دین إلهی تقلید نبوده و تعلیم و تعلم واجب بوده، ولی در مذهب تقلید لازم بلکه واجب است.

۱۸ـ مقررات دینی موجب عزت ورفعت و شهامت است، ولی مقررات مذهبی موجب ذلت و تملق و پستی‌است.

وما در کتاب دعاهائی ازقرآن نیز، مواد فرق بین دین ومذهب را باشاره آورده‌ایم، مراجعه شود.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ۲۱۴

ترجمه: آیا گمان دارید که به‌بهشت می‌روید و هنوز مانند پیشینیانی‌که قبل از شما رفته‌اند گرفتار نشده‌اید، سختی‌ها و ضررها به‌ایشان رسید تاحدی‌که پیغمبر و مؤمنین با او می‌گفتند یاری خدا کی و کجا است، آگاه باش یاری خدا نزدیکست (۲۱۴)

نکات: با اینکه أنبیاء و مرسلین در مقابل بلاها صابرند، آنقدر گرفتار بلا و عناد قوم خود می‌شدند که درمقابل وعده‌های إلهی بی‌صبری می‌کردند و می‌گفتند یاری خدا کجا وکی‌است، چنانکه اصحاب رسولخدا(ص) درمکه مبتلا به‌حبس و شکنجه وآزارمشرکین بودند که از عداوت و فحش و سرزنش و هوکردن و مسخره و منع معاملات خودداری نمی‌کردند، و چون به‌مدینه آمدندباز بمحاصرهٔ اقتصادی و طرفیت یهود و مشرکین و جنگ وجدال و کشتن و قطع دست و پا گرفتار بودند، چنانکه خباب بن ارت‌را بجرم توحید گرفتار و میان آتش انداختند و کمر او را سوزانیدند که تا زنده بود خون و چرک از آن می‌آمد، گوید به‌رسولخدا(ص) شکایت از آزار مشرکین کردیم، فرمود أمم پیش از شما به‌انواع‌واقسام بلاها صبرکردند، حتی اینکه بعضی را با اره دونیمه می‌کردند، و با شانه‌های آهنین بدن ایشان را شانه می‌کردند، وگوشت بدن ایشان را از استخوان جدا می‌کردند، و چه‌قدر عمار و بلال و صهیب و خبیب و ابن مسعود و سایرین را آزار کردند. پس مؤمنین زمان ما باید بدانند بی‌امتحان و ابتلاء ادعای‌ایمان

ارزشی ندارد، وبی صبری درمقابل بلاها یکی از گناهان انبیا بوده که خدا به‌رسولخود درآیات متعدده أمر به‌استغفارکرده.

يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ ۖ قُلْ مَآ أَنفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَٰلِدَيْنِ
وَٱلْأَقْرَبِينَ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا۟ مِنْ
خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴿۲۱۵﴾

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند که چه انفاق بکنند، بگو آنچه از خیر انفاق کنید پس برای والدین و نزدیکان و یتیمان‌ومساکین و غرباء درراه‌مانده تعلق دارد، و هرکار خیری بکنید، بایدبدانید که خدا به‌آن داناست (۲۱۵)

نکات: دراین آیه سائل سؤال کرده ازاینکه چه چیزانفاق‌کند؟ خدا درجواب فرموده مصرف‌آن‌را ملاحظه کنید، یعنی هرچه انفاق کنید کم و یا زیاد باید بمصرف‌آن اهمیت بدهید.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ
خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ
قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفْرٌۢ بِهِۦ وَٱلْمَسْجِدِ
ٱلْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِۦ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ
مِنَ ٱلْقَتْلِ ۗ وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ
إِنِ ٱسْتَطَٰعُوا۟ ۚ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ

كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۱۷﴾

ترجمه: مقرر شد برشما جهاد و حال آنکه برای شما جهادناخوشآمد است ، و شاید چیزی راناخوش دارید که برای شما خوب باشد ،وشاید چیزی رادوست داشته باشید که برای شما بدباشد ، و خدا میداند و شما نمیدانید (۲۱۶) از قتال درماه حرام ازتوسؤال میکنند ،بگو قتال درآن کار بزرگ است ،ولی صد از راه خدا و کفر به او و مسجد الحرام و بیرون کردن اهلش از آن ، بزرگتراست نزدخدا ،وفتنه بزرگتراز کشتن است ، و ایشان همواره با شما کارزار میکنند تا شمارا از دینتان برگردانند اگر بتوانند ، و هرکس از شما از دینش برگردد سپس درحال کفر بمیرد ، پس این کسان اعمالشان دردنیا و آخرت ناچیزاست و این کسان اهل آتشند که درآن جاوید بمانند (۲۱۷)

نکات: باید دانست که دراین آیات از رسولخدا (ص) سؤالاتیشده و چون رسولخدا (ص) نمیدانسته ، خدایتعالی جواب داده ، و لذا فرموده : وَ أَنْتُمْ لَاتَعْلَمُونَ، از آنجمله حکم قتال است که پس از هجرت نازل شده ، چون در مکه نفرات مسلمین کم بودند ، و تمکن از جهاد نبوده ، و لذا در سال دوم هجرت که نفرات لایقی مسلمان شدند حکم جهاد آمد ، و دیگر حکم قتال درماه حرام و مسجدالحرام است که تحریم شده ، و دیگرحکم مرتداست که اگر از اسلام برگردد ، و بهانکار اصل و یا بهانکاریکی ازفروعات مسلمهٔ بدیهی او کافرمیشود ،واگربهمان حال بمیرد اهل دوزخ است .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۱۸﴾

ترجمه: محققا آنانکه ایمان بیاورند و آنانکه هجرت کنند و جهاد نمایند در راه خدا ، آنان امیدوارند به‌رحمت خدا ،و خدا نسبت به‌ایشان آمرزنده و رحیم‌است (۲۱۸)

نکات: جملهٔ : یَرْجُوْنَ...دلالت دارد که هرکس متصف به‌صفات‌مؤمنین مهاجرین و مجاهدین شد باید امیدوار به‌رحمت حق باشد،نه هرکس که فاقد این اوصاف و افعال‌است .

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ
قُلْ فِيهِمَآ إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن
نَّفْعِهِمَا ۗ وَيَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ ۖ قُلِ الْعَفْوَ ۗ كَذَٰلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۗ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ ۖ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ۖ
وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ۚ وَلَوْ
شَآءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

ترجمه: از تو می‌پرسند از شراب و قمار، بگو دراین دو گناهی بزرگ و منافعی برای مردم‌است ، و گناهشان بزرگتراست‌ازسودشان و از تو می‌پرسند که چه‌چیز انفاق کنند؟ بگو زیادی را ، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید فکرکنید (۲۱۹) در دنیا وآخرت ، و از یتیمان سؤال می‌کنند؟ بگو برای ایشان اصلاح خوب است ، و اگر باایشان مخالطه کنید، پس برادران شمایندو خدای‌تعالی مفسد را از مصلح می‌داند، و اگر خدا خواسته بود شما را به‌رنج افکنده بود، زیرا خدا عزیز و حکیم‌است (۲۲۰)

نکات: خمر چنانکه خدا فرموده منافعی دارد، برای دفع بعضی ازامراض‌نافع است ، ولی گناه آن بزرگتر و بیشتر از نفع آن

می‌باشد. در این آیه صریحا حرام نشده، أما چون بنای قرآن در بیان احکام تدریجی است در اینجا اشاره شده به بزرگی گناه آن و در آیات دیگر حرام شده مانند آیهٔ ۳۳ سورهٔ اعراف، و آیات ۹۰ و ۹۱ سورهٔ مائده. و جملهٔ: قُلِ الْعَفْوَ دلالت دارد که هرچیزی از مخارج و مصارف انسان زیاد آمد باید انفاق کند. و جملهٔ: إِصْلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ دلالت دارد که مسلمان باید به اصلاح جان و مال یتیمان پردازد، و ایشان را تربیت کند، و خصوصا سرپرست و ولی ایشان احتراز نکند بلکه با ایشان مخالطه کند، و از تعلیم و تربیت طفل کوتاهی ننماید.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ
يُؤْمِنَّ ۚ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۗ وَلَا تُنْكِحُوا
الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۚ وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ
أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۖ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ
بِإِذْنِهِ ۖ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢١﴾

ترجمه: زنان مشرکه را نکاح مکنید تا ایمان آورند، و هرآینه کنیز با ایمان از زن مشرکه بهتر است و اگرچه خوش آید شما را (یعنی واگرچه خوشگل باشد) و مردان مشرک را زن مدهید تا ایمان آورند و هرآینه بندهٔ مؤمن از مرد مشرک بهتر است و اگرچه شما را بعجب آورد (یعنی سیمای او زیبا باشد، ومقصود از بنده و کنیز اسیران جنگی از کفار هستند) اینان بسوی آتش می‌خوانند، و خدا باذن خویش بسوی بهشت و آمرزش می‌خواند، و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا ایشان متذکر شوند (۲۲۱)

نکات: نهی در این آیه برای تحریم است، بنابراین عقد زن مشرکه جائز نیست و زن مسلمان بر مشرک حرام است. و جملهٔ: وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ دلالت دارد که زن را باید برای مال و جمال فقط

ازدواج نکنند، بلکه دین او بر مال و جمال ترجیح دارد. و مشرک شامل بسیاری از مسلمین‌نماها می‌شود که امام و مرشد را در صفات و افعال، مانند خدا می‌دانند.

وَيَسْـَٔلُونَكَ

عَنِ ٱلْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُوا۟ ٱلنِّسَآءَ فِى ٱلْمَحِيضِ ۖ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ
حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ ۖ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ ۚ
إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾ نِسَآؤُكُمْ
حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا۟ حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ ۖ وَقَدِّمُوا۟ لِأَنفُسِكُمْ ۚ
وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢٣﴾

ترجمه: و از تو از حیض سؤال می‌کنند، بگو آن آزاری است، پس در وقت حیض از زنان کناره‌گیری کنید و با یشان نزدیکی‌نکنید تا پاک شوند، که چون تطهیرکردند نزدیک ایشان بیائید ازآنجا که خدا امرتان کرده زیرا خدا دوست می‌دارد توبه‌کنندگان و دوست می‌دارد تطهیرکنندگان را (۲۲۲) زنان شما کشتزار شمایند پس کشتزارخود را بیائید هروقت که خواسته باشید، و بنفع خود پیش فرستید (اعمال صالحه اندوخته وذخیره نمائید) وازخدابترسید و بدانید که او را ملاقات خواهیدکرد، ومژده بده مؤمنین را (۲۲۳)

نکات: مَحِیض اسم زمان و مکان و مصدر نیز می‌باشد، دراین آیه کلمهٔ محیض تکرارشده، اگر اول را مصدر و دوم را اسم زمان بگیریم مناسب تر خواهدبود، پس معنی فَاعْتَزِلُوا این می‌شود که از مکان حیض یعنی فرج و یا زمان حیض کناره‌گیری کنید، نه از معاشرت. بنابراین بوسه و لمس با سایر اعضای زن در ایام حیض اشکالی ندارد برخلاف قوانین یهود و کفار دیگر که درایام حیض بکلی از معاشرت زن دوری می‌کنند. و جملهٔ: فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ،

اشاره به‌اینا ستکه زنان محل زراعت و تخم‌افشانی و شخم‌زارشما و اولاد بمنزلهٔ محصول آن است ، پس با قبل او که محل بـــذر است نزدیکی کنید نه با دبر او. و کلمهٔ آذیً دلالت داردکه‌خون حیض‌خون فاسد بدبوئی است و زن را آزار می‌دهد و بدرنگ نیـز می‌باشد ، و اینها نشانهٔ خون حیض و امتیاز آن است ازخون بکارت و خون استحاضه. و از سنت رسول(ص) استفاده می‌شود که‌أقل مدت حیض‌سه‌روز و أکثر آن ده روز است . و جملهٔ یَطْهُرْنَ را بسیاری از قراء بتخفیف‌خوانده‌اند که معنی چنین می‌شود بزنان نزدیک نشوید تا پاک‌شوند یعنی خون حیض‌قطع شود ، چه غسل کرده‌باشد و چه‌غسل نکرده‌باشد. و أما اگر بتشدید طبق بعضی از قـــراء دیگر قرائت‌شود معنی چنین‌است تا تطهیر کنند یعنی‌غسل نمایند بنابراین قرائت ، نزدیکی با ایشان جائز نیست تا غسل نمایند . أما چون قرائت بتخفیف‌أولی می‌باشد معنی‌همان‌است که‌در تخفیف گفته‌شد ، زیرا قرائت بتشدید برخلاف‌أصل و موجب تکرار تطهیـر است . و مقصود از تطهیر ، تطهیر فرج فقط نیست زیراتطهیر مطلق است و مقید نشده بعضوی از اعضا ، پس‌شامل تمام بدن می‌شودکه همان غسل باشد . و جملهٔ :قَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ ، اشاره‌باینا‌ستکه شکروجود زنان و بهرهٔ‌آنان اینا‌ستکه برای خود از اعمال صالحه ذخیره‌نمائید .واین‌جمله‌نظیرآیاتی‌استکه‌فرموده: وما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۴﴾

ترجمه: و برای نیکی‌نکردن و تقوا نداشتن و بین مردم‌اصلاح‌نکردن خدا را درمعرض قسمهای خود قرار ندهید (بخدا قسم نخورید) و خـدا شنوا و داناست (۲۲۴)

نکات: این آیه ممکن‌است‌حمل شود بیکی‌از دومعنی: معنای اول

همانستکه ذکر شد، و مقصود این میشودکه قسم بخدا را بهانهٔ ترک نیکی و تقوی قرار ندهید و نگوئید من قسم خورده‌ام که دیگر کار خیر نکنم پس فلان کار خیر را نمیکنم و یا فلان اصلاح و خدمت بمردم را نمیکنم و یا ترک تقوی میکنم، یعنی اگر قسم خورد که کار خیر نکند باید باین قسم اعتناء نکند، پس نباید قسم بخدا را مانع از نیکی و تقوی و اصلاح بین مردم قرار دهد،

یعنی چنین قسمی نخورد، واگر چنین قسمی خورد باید اعتنا نکند وقسم خود را بشکند وبرود آن کار نیک را وعمل صالح را انجام دهد، زیرا مورد قسم دروقتی واجب العمل است که راجح باشد، ودراینجا مورد قسم راجح نبوده است.

معنای دوم که برای این آیه شده اینست که: برای نیکی کردن و پرهیزکار بودن و اصلاح بین مردم نمودن، خدا را در معرض قسمهای خودتان قرار ندهید، و مقصود ازاین معنا آنستکه باید خدا در نظر مؤمن عظمت داشته باشد، و بی‌مورد او را در معرض قسم نیاورد، و این ترک قسم نیکی و تقوی است و موجب میشود که انسان در نظر مردم وزین گردد و در مقام اصلاح ذات البین کلام او مسموع باشد. ولی معنای اول اظهر است، که حرف أن برای ترک باشد، یعنی قسم برای ترک خیروتقوی واصلاح نباید خورد،

چنانکه درآیهٔ: یبین الله لکم أن تضلوا، وآیهٔ: جعلنافی الأرض رواسی أن تمید بهم، وآیات: ۱۵ سورهٔ نحل و ۱۰ لقمان، و ۴۱ فاطر، و۱۷ نور، و ۱۹ مائده، و ۱۷۳ اعراف، و۵۶ زمر، و ۱۵۶ انعام، که حرف «أن» در این آیات ذکر شده، از حرف «أن» همچنین برای منع و دفع نیز استفاده نموده‌اند. بهرحال انسان باید سعی کند قسم را چه برای أمر حق و چه باطل ترک گوید.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ

وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۲۵﴾

ترجمه: خدا شما را بواسطهٔ لغو در قسمهایتان مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را بآنچه دلهایتان کسب کرده مؤاخذه می‌کند، و خدا آمرزنده و بردبار است (۲۲۵)

نکات: لغو در قسم دو قسم است: اول بدون فکر واراده قسم خوردن، که مؤاخذه ندارد و درمقابل آن قسم با اراده که اگر بشکند مؤاخذه دارد. دوم چیزی را بعقیدهٔ خود در واقع وخارج موجود می‌بیند ولذا قسم می‌خورد، سپس معلوم می‌شود که برخلاف واقع بوده، این قسم مؤاخذه ندارد، و در مقابل آن، چیزی را برخلاف واقع می‌داند باز برای اثبات آن قسم می‌خورد که این مؤاخذه دارد، ومؤاخذه برای این استکه قلبا می‌دانسته برخلافست. وهرگاه قسم برای فعل معصیتی باشد مانند قسم خوردن برای فعل حرام یا ترک واجب، اگرچه خوردن چنین قسمهائی حرام است، ولی کفاره ندارد، زیرا قسمی منعقد نمی‌شود.

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٧﴾

ترجمه: برای آنانکه از زنانشان ایلاء می‌کنند، انتظار بردن چهارماه است، پس اگر برگردد خدا آمرزنده ورحیم است (۲۲۶) و اگر قصد طلاق کنند پس محققا خدا شنوا و داناست (۲۲۷)

نکات: ایلاء عبارتست ازاینکه مردی قسم بخورد که با زن خود هم‌بستر نشود، چه قسم او مطلق باشد، و چه ابدی، و چه مقید بزمان زیادتر ازچهارماه و قصد او از قسم اذیت وآزار همسر خود باشد، اگرچنین قسمی‌خورد، زن او برای حق خود می‌تواند مراجعه بحاکم کند، تاحاکم مردرا وادار ببرگشت از قسم‌نماید و یا طلاق دهد. و اگر خود مرد برگشت از قسمی که‌خورده، آیا کفاره‌دارد یا خیرمورد اختلاف است و درآیه صحبتی از کفاره نیست. و گفته‌اند کفارهٔ آن اطعام ده‌مسکین است ویادادن لباس به‌ده مسکین، و اگر ندارد سه‌روز روزه بگیرد. ولی‌بنظرما کفاره

ندارد زیرا قسم خوردن بترک وطی راجح و مشروع نیست ومی‌توان گفت قسم منعقد نمی‌شود، پس ظاهر آنستکه کفّاره ندارد ،وازآیه نیز کفّاره استفاده نمی‌شود.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلٰثَةَ قُرُوٓءٍ ۚ وَ
لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ
بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذٰلِكَ إِنْ أَرَادُوٓا
إِصْلَاحًا ۚ وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۪ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ
دَرَجَةٌ ۗ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾

ترجمه: و طلاق داده‌شدگان سه‌طهر انتظار می‌برند وخودداری‌کنند و برای ایشان حلال نیست‌که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده اگر بخدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند،و شوهرانشان ببازآوردنشان دراین مدت سزاوارترند اگرارادهٔ اصلاح نمایند،و بنفع ایشان است مانند آنچه برضرر ایشان‌است بخوبی و برای مردان بر ایشان یکدرجه برتری‌است و خدا عزیز و حکیم است (۲۲۸)

نکات: مقصود از قُرُوْء که‌جمع قرء است ، طهرمی‌باشد، زیرا قُرء بمعنی حیض و طهرآمده ، ولی اینجا چون عدد ثلاثه مؤنث است باید قرء بمعنی طهر باشد که مذکراست بقاعدهٔ فِي ثَلاثٍ و سَبْعَةٍ بَعْدَهُ ذَكِّرْ آنِثْ بِعَكْسٍ ما اشْتُهِرا ، پس‌چون عدد مؤنث شد تمیزمذکر است‌که بمعنی حیض نیست زیرا حیض مؤنث است . و جملهٔ :لایَحِلُّ... دلالت دارد که‌در سه‌چیز باید بقول زن مراجعه کرد، و قول او معتبراست و کتمان این سه أمر بر زن جائز نیست ، زیرا موجب ابطال حق زوج می‌شود و آن سه‌چیز طهر و حیض و حمل است ،مثلا اگر معلوم نباشد که زن در حال طلاق،حیض بوده یانه ،باید از خود او پرسید. و طلاق بمعنی رهاکردن، و صیغهٔ‌آن این استکه

طلاق دهنده در حضور دو عادل بگوید زَوْجَتِی فُلانه طالِقٌ. وَ ثَلاثَة قُرُوءٍ دلالت دارد که پس از وقوع طلاق زن باید سه‌طهر عده نگه‌دارد، و مطابق: بُعُولَتُهُنَّ أحق... شوهر او می‌تواند رجوع کند و طلاق کأن‌لم‌یکن می‌شود، و احتیاج به‌عقد جدیدی ندارد. و جملهٔ: لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی ...دلالت دارد که هریک از زوجین حقوقی بر دیگری دارند، أما حق زوجه عبارتست از مهر و نفقه و سکنی‌و کسوه وحق هم‌خوابگی. و أما حق زوج عبارتست از اطاعت زوجه از او، ومال و آبروی او را حفظ کردن و نطفهٔ او را در رحم نگه‌داشتن، وکسی را بر فراش او نیاوردن، و از خانهٔ او چیزی بدون اذن او برندارد و ازهم‌خوابگی جلوگیری ننماید، و بدون اذن او از منزل اوخارج نشود. و جملهٔ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ درجه دلالت دارد که تصمیم‌وتشخیص نهائی در أمور زندگی را زوج بگیرد، ونیزگفته اندحق زوج‌مقداری زیادتر است مثلا زوجه بدون اذن او روزهٔ مستحبی‌نگیرد، ومسافرت غیرواجب نرود، و اگر زوج رجوع کرد بپذیرد طبق جملهٔ: أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذٰلِکَ.

اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ
تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ وَلا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ
يَخافا أَلَّا يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ
عَلَيْهِما فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَمَنْ يَتَعَدَّ
حُدُودَ اللَّهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ ۲۲۹ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ
حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا إِنْ
ظَنّا أَنْ يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُها لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۲۳۰

وَإِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ

سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَن يَفْعَلْ
ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَاتَّقُوا
اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾

ترجمه: طلاق دوبار است ، پس از آن یا بخوبی و خوشی‌نگاه‌داشتن و یا بخوبی رهاکردن، و برای شما حلال نیست‌که ازآنچه‌بایشان داده‌اید بگیرید، مگر آنکه‌بترسند که حدود خدا را برپای ندارند پس‌اگر بترسید که حدود خدا را برپای ندارند، باکی نیست بر ایشان درآنچه زن فدا دهد، این است‌حدودخدا ،ازآن تجاوز مکنید و هرکس‌از حدود خدا تجاوز کند پس‌خود ایشان ستمگرند (۲۲۹) پس‌اگر آن زن را طلاق دهد، پس‌ازطلاق دیگر آن‌زن برای‌او حلال نیست ، تا اینکه آن زن با مرددیگری ازدواج‌کند، پس‌اگرزوج‌ثانی آن زن را طلاق دهد، برآن‌دو (زوج اول وزن) باکی‌نیست‌که‌بیکدگر مراجعه‌کنندا گرگمان داشته‌باشندکه حدود خدا را برپا می‌دارند ،و این است‌حدودخدا که بیان می‌کند برای‌قومی‌که بدانند (۲۳۰) و چون زنان را طلاق دادید پس‌بآخر مدتشان رسیدند یا ایشان را بخوبی وخوشی نگه‌دارید و یا سردهیدشان بخوبی‌وخوشی، و برای ضررزدن ایشان را نگه ندارید تا اینکه تعدی‌کنید ،و هرکس‌این‌کار کند محققا بخود ستم کرده. و آیات خدا را باستهزاء مگیرید، و از نعمت‌خدا بر شما و آنچه برشما نازل نموده از کتاب و حکمت یادکنید، خدا شما را به‌آن پند می‌دهد و بترسید از خدا و بدانید که خدا بهرچیزی داناست (۲۳۱)

نکات: کلمهٔ مرّتان دلالت دارد که اگر در یکمرتبه دوطلاق و یا سه‌طلاق را بخواند صحیح نیست مانند اینکه بگوید هی طالق‌ثلاثا بلکه باید مرة بعد مرة أخری اجرای طلاق بکند، ودیگراینکه

دلالت دارد بر امکان رجوع، زیرا اگر رجوع نباشد که طلاق ثانی و ثالث ممکن نیست و طلاق مطلقه تحصیل حاصل است ومعنی ندارد. و جملهٔ إِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ اینا ستکه یامرد رجوع کند وطبق عرف بخوبی او را نگه دارد و یا اورا رها کند تا عده تمام شود و آنزن مختارهٔ خود گردد.

و جملهٔ: فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ ... اشاره به طلاق سوم است، که اگر پس ازطلاق دوم رجوع کرد و طلاق داد، دیگر حق رجوع ندارد تا اینکه زن بتواند با مرد دیگری که مورد علاقهٔ اوودلخواهش باشد، ازدواج کند. پس شوهر دوم اگر باختیارخود آن زن را طلاق داد و عده گذشت، شوهر اول درصورت تمایلِ زن، می‌تواند به عقدجدید به او مراجعت کند، أما این رجوع هم بشرط اقامهٔ حدود إلهی است چنانکه فرموده: إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيما حُدُودَ اللّٰه، که ازجمله شوهر باید بداخلاقی و شقاق را ترک کند. پس یکی از علل حرمت رجوع درطلاق سوم تأدیب زوج است. وجملهٔ: فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ... دلالت دارد که زوج دوم پس ازآنکه زن را به عقددائم درآورد، اگرآن زن را نخواست می‌تواند او را طلاق دهد، و إلّا می‌تواند اورا طلاق ندهد. ومقصود ازجملهٔ: تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَه، وطی شوهردوم است، زیرا کلمهٔ زوج دلالت دارد بر اینکه چون مصداق زوج شد نکاح کند؛ و نکاح زوج همان وطی است، وباید عقد زوج دوم منجز باشد نه مشروط به طلاق، زیرا نکاح مشروط و یا معلق صحیح نیست.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ
بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

ترجمه: و چون زنان را طلاق دادید، پس از آن بآخرمدت خود

رسیدند، منعشان مکنید از نکاح شوهرانشان وقتی‌که برضای یکدیگر باشند بخوبی، باین پند داده‌می‌شود آنکه از شما بروز بازپسین ایمان دارد، این برای شما پاکیزه تر و پاکتراست، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۳۲)

نکات: در زمان جاهلیت چون زنی را طلاق می‌دادند مانع‌ازشوهر-کردن بدیگری بودند و این ستمی‌بود بزنان مطلقه، وخدا این‌ستم را از ایشان برداشت بواسطهٔ نزول این آیات. وَالْوَالِدَاتُ

يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ۚ وَ
عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ
لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ
ذَٰلِكَ ۗ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۗ
وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا
آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۳﴾

ترجمه: و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، این حکم برای کسی‌استکه بخواهد شیردادن را تمام و کامل گرداند، و روزی زنان شیرده و جامهٔ ایشان بخوبی وبطورمتعارف برپدراست، برهیچکس تکلیفی بیش از توانائی او نمی‌شود، نه‌هیچ مادری بخاطر فرزندش زیان ببیند و نه‌هیچ پدری بخاطر فرزندش، و مانند آن بر وارث است، پس اگر والدین بازگرفتن از شیر را خواستند از روی خوشنودی طرفین و مشورت ایشان باکی نیست، و اگر خواستید دایهٔ‌شیردهی برای فرزندانتان بجوئید بر شما باکی نیست زمانیکه آنچه بخوبی داده‌اید تسلیم‌کنید، وبترسید ازخدا،وبدانیدکه‌خدا به‌آنچه می‌کنید بیناست (۲۳۳)

نکات: یُرْضِعْنَ خبر بمعنی انشاء است و دلالت بر أمر دارد، زیرا اگر خبر باشد طبق واقع نیست زیرا هر مادری طفل خود را شیر نمی‌دهد، و بر مادر این أمر واجب است درجائیکه دایهٔ شیردهی پیدا نشود، و یا پدر استطاعت أجیرگرفتن را نداشته باشد، و خصوصا اِرْضاعِ لِبا بر مادر لازم است، و لِبا اولین شیری است که پس از تولد طفل به‌پستان مادر می‌آید، زیرا باعث حیات طفل است، و درغیراین‌موارد مادر أولی از دیگران است برای شیردادن. و حَوْلَیْنِ کامِلَیْن دلالت دارد که مدت رضاع دوسال است و کاملین اشاره باین‌استکه باید ۲۴ ماه باشد. وجملهٔ: لِمَنْ أَرادَ...دلالت دارد که شیر را برای خاطر پدر می‌دهند و أجرت از او می‌گیرند زیرا «مَنْ أَرادَ» پدر است، و دلالت دارد که خاتمهٔ رضاع دو سال است، و لذا اگر پس از آن شیربدهند، حکم رضاع ندارد، و حَوْلَیْن برای مولود شش ماهه۲۴ ماه‌است، و برای نه ماهه ۲۱ ماه، زیرا باید أیام حمل و رضاع مجموعا سی ماه گردد بدلیل آیهٔ ۱۵ سورهٔ احقاف‌که فرموده: وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُوْنَ شَهْراً. و جملهٔ: لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ... اشاره به‌اینا‌ستکه رضاع موقوف بخواست پدراست، که دوسال شیر به‌طفل خود برسانند، و واجب نیست. پس اگر والدین با مشورت یکدگر خواستند، می‌توانند قبل از اتمام دوسال بچه را از شیر بازدارند، البته مصلحت طفل را مراعات‌کنند. و جملهٔ: وَعَلَی الْمَوْلُودِلَهُ ...دلالت دارد که پدر باید أجرت رضاع را بدهد، زیرا عَلٰی برای وجوب است،وخدا پدر را بعنوان«مَوْلُوْدِلَهُ»ذکرکرده نه بعنوان زوج، زیرا اگر پدری مادر طفل را طلاق داد زوج نیست، أما پدر هست،بازباید أجرت را بپردازد.و مولودله اشاره به‌اینا‌ستکه فرزند منسوب به‌پدر است.و جملهٔ: رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ دلالت دارد که پدر باید مخارج مادر طفل را طبق عرف بدهد، یعنی أُجْرَةُ الْمِثْل بدهد نه کمتر. و جملهٔ: لاتُضارَّ اگر فعل معلوم باشد معنی‌چنین می‌شود مادر به‌فرزندخود ضررنزند بترک‌شیردادن، چه‌برای‌لج‌بازی و یا ناسازگاری با پدر طفل، و همچنین پدر به‌طفل‌خود ضررنزند

که برای عناد بچه‌را از مادر جدا نماید، زیرا مادر ازهرکسی مهربان‌تر است. و أما اگر فعل مجهول باشد معنی چنین می‌شود به‌مادر ضرر نخورد بواسطهٔ فرزندش باینکه پدر اجرت رضاع را به‌او ندهد، و همچنین به‌پدر ضرر نخورد بواسطهٔ طفل که مادر بخاطر مراعات طفل از جماع خودداری کند که مبادا حامله‌شودو شیرش کم‌گردد. و جملهٔ: لاتُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَها قانونی‌است کلی‌که درتمام ابواب فقه جاری‌است، یعنی هیچکس مکلف نیست مگر بقدر وسعش، و خدا زیادتر از وسع نخواسته و وسع مقابل ضیق است، یعنی خدا تکلیفی که درآن زحمت و فشار باشد نخواسته، و وسع کمتر از طاقت است، مثلا پیری‌که طاقت دارد روزه‌بگیرد ولی درزحمت و فشار واقع می‌شود،خدا از او روزه نخواسته،و فرموده: وَعَلَى الَّذِيْنَ يُطِيقُوْنَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِين، و در اینجا این قانون دلالت دارد که نفقه و کسوه‌ای که زوج به‌مادرطفل می‌دهد باید طبق وسع او باشد و شیردادن مادر نیز باید طبق وسع او باشد. و جملهٔ: وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ دلالت داردکه اگر طفل مالی دارد از مال خودش اجرت رضاعش را بدهند، و اگرپدر او فوت‌شده، و طفل مالی ندارد، رضاع با جد و مادر است که وارث اویند، و اگر جد و مادر او نیز فوت‌شده‌اند،سایر ورثه باید طفل را چنانکه‌گفته شد، شیر او را فراهم‌نمایند.وجملهٔ: فَإِن أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ..دلالت دارد که اگر والدین بچه خواستند کمتر از دوسال او را شیر دهند، باید به‌صلاحدید و صوابدید و مشورت و رضایت هردو باشد که مصلحت طفل کاملامراعات شود. و جملهٔ: وَ إِنْ أَرَدْتُمْ... دلالت دارد که پدرمی‌تواندمرضعه‌ای غیرازمادر بگیرد بشرطی‌که به‌فرزند لطمه وارد نشود.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ
أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ

فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۳۴﴾ وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ
عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا
إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ
يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۳۵﴾

ترجمه: و آنانکه از شما وفات میکنند و همسرانی میگذارند، آن همسران باید انتظار برند و بقدر چهار ماه وده روز خودداری کنند، پس چون این مدت را بپایان رسانیدند، درآنچه در حق خودشان بخوبی ومتعارف انجام دهند برشما باکی نیست، و خدا بآنچه بکنید آگاه است (۲۳۴) و برشما باکی نیست درتعریض شما از خواستگاری زنان و یا در دل خود پنهان نمودنتان، خدا دانسته که شما بیاد زنان خواهیدبود، لیکن وعدهٔ سری مگذارید مگراینکه گفتار خوبی بگوئید، و عقد نکاح را قصد مکنید تا عدهٔ لازمه بپایان رسد و بدانید که خدا آنچه را در دلهای شماست میداند از او حذر کنید، و بدانید که خدا آمرزنده وبردبار است (۲۳۵)

نکات: دراین آیه عدهٔ وفات را چهار ماه و ده روز قرارداده، سپس درجملهٔ فَلاجُناحَ... فرموده که پس ازپایان عده، زنان شوهرمرده هرکار مشروعی بکنند، آزادند، که شوهر بروند یا خیر. وپس از آن فرموده اگر باآنزنان تعریض کنید اشکالی ندارد، وتعریض آنستکه به‌آنزن بگوید درخدمت شما حاضرم، و یا من شما را دوست دارم، و ازاین قبیل جملات که آن زن بفهمد برای تزویج او بی‌میل نیست ولی مادامیکه عده تمام نشده صریحا خواستگاری نکند، اگرچه

در دل قصد خواستگاری داشته‌باشد. و وعدهٔ سری بکار نامشروع نیز جائز نیست‌چنانکه درآیه ذکرشده. و درجملهٔ: واعلموا أن الله یعلم ...، تهدیدشدیدی است برای متخلفین از قانون إلهی.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا
لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى
الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾

ترجمه: برشما باکی نیست اگر زنان را طلاق دهید مادامیکه ایشان را مس نکرده‌باشید (یعنی‌جماع نکرده‌اید) و مهری مقرر نکرده‌باشید، و بهره‌ای بدهیدشان، بر توانگراست باندازهٔ خود، و بر تنگدست فقیراست باندازهٔ‌خود، بهره‌ای بخوبی، که سزاواراست بر نیکوکاران(۲۳۶)

نکات: این آیه دلالت دارد که اگر در عقدی مهر ذکر نشده، عقد صحیح‌است، و اگر دخول نکرده طلاق واقع شد، باید مرد چیزی بدهد. اگر گفته‌شود نصف مهرالمثل را بدهد، اشکالی‌ندارد.

وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ
فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي
بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا
تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٧﴾

ترجمه: و اگر زنان‌را طلاق دهید پیش‌از آنکه مس‌کنید (قبل از دخول) درحالیکه برایشان مهری مقرر کرده‌اید، پس بایدنصف آنچه معین کرده‌اید بپردازید، مگر آنکه آنزن ببخشد، و یاآنکسی‌که

عقدنکاح بدستش می‌باشد ببخشد، و گذشت شما به‌پرهیزکاری‌نزدیکتر است، و برتری و احسان بین خودتان را فراموش نکنید، زیرا خدا به‌آنچه می‌کنید بیناست (۲۳۷)

نکات: ممکن است مقصود از کلمهٔ اَلَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاح زوج باشد، و ممکن است وَلِیِّ زوجه باشد، هرکدام گذشت‌کنند اشکالی ندارد.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ ۲۳۸

ترجمه: بر نمازها و نماز وسط‌تر محافظت‌کنید و برای خدا درحال فروتنی قیام کنید (۲۳۸)

نکات: این آیه دلالت دارد که نمازهای واجبی یومیه پنج‌نماز است، زیرا أمر شده به صلوات، و صلوات جمع است، و جمع اطلاق می‌شود بر سه و بر بیشتر از آن، ولی باید عددی باشد که دارای وسط‌تر باشد، و عددی که وسط‌تر داشته‌باشد، همان پنج است، و از پنج کمتر نمی‌شود، زیرا وسطی مؤنث أوسط است مانند أکبر و کبری، و أصغر و صغری، و چون صلاة تأنیث لفظی دارد صفت آن‌را وُسْطیٰ آورده که بمعنی وسط‌تر است. پس مکلف باید نمازها را حفظ کند، خصوصا نماز وسط‌تر را که وسطی‌باشد. أما نماز وسطی آیا ظهر است، و یا صبح، و یا عصر، ویا مغرب، و یا نماز جمعه، مورد اختلاف است. دراینجا نماز وُسْطی را اسم تفضیل گرفتیم، وممکن‌است اسم‌تفضیل نباشدوبمعنی‌میانه‌باشد.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ

فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ۲۳۹

ترجمه: پس اگر بترسید (حال جنگ)درحالیکه پیاده و یا سوارید نماز را بجاآرید، پس‌چون‌ایمن شوید یاد خدا کنید و نماز را

بخوانید چنانکه بهشما آموخته آنچه را نمیدانستید (۲۳۹)

نکات: مقصود از این آیه نماز خوف درحال جنگ میباشدکه هرطور امکان دارد، و ایستاده و یا سواره نماز بخوانند،واگرطهارت ندارد تیممکند، و اگر رکوع و سجود برای او موجب خطر است باشاره رکوع و سجود کند، و اگر تمکن از استقبال قبلهندارد بهرطرف میتواند توجهکند، ولی تکبیرةالاحرام را روبقبلهگوید برای اینکه خدا در سورهٔ تغابن آیهٔ ۱۶ فرموده :فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ،ودر سورهٔبقره :لایُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلا وُسْعَها .لاتُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلّا وُسْعَها.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً
لِأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ
خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ
مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲۴۰

ترجمه: و آنانکه از شما میمیرند وهمسرانیمیگذارند ، برای همسرانشان، متاعی را تا یکسال وصیت نمایند ،درصورتیکه زنان از منزل خارجنشوند ، پس اگر خارج شدند بر شما باکینیست آنچه در حق خود بطورمعروف انجامدهند و خدا عزیزوحکیماست (۲۴۰)

نکات: بعضی از دانشمندان گمان کرده کهوصیت تا یکسال برای زن ، دراین آیه ،عدهٔ آنزن یکسال است ، وگفتهمنافات دارد با آیهٔ ۲۳۴ که عده را چهارماه وده‌روز معین نموده ،پس گفته این ناسخ و یا آن ناسخ این است . ولیباید دانستکهاین دو آیه بهممربوط نیست ، زیرا آن آیه راجع بهعده است ، واین آیهکه ماندن یکسال باشد ، بعنوان وصیت است ، وزن میتواند قبول نکند، و قبل ازیکسال از منزل شوهرش خارجگردد ، ومیتواند شوهری اختیار کند.

وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ۲۴۱

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۲۴۲

ترجمه: و برای زنان طلاق داده‌شده بطور معروف بهره‌ای است که سزاوار و ثابت است برای پرهیزکاران (۲۴۱) خدا آیات خود را چنین بیان می‌کند برای شما شاید تعقل کنید (۲۴۲)

نکات: مقصود از بهرهٔ مذکور در آیه ظاهرا نفقه می‌باشد که باید به زن مطلقه بدهند مادامی‌که در عده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۲۴۳

ترجمه: آیا بسوی آنانکه از خانه‌های خود خارج شدند، نظر نکردی، درحالیکه هزاران نفر بودند برای فرار ازمرگ، پس خدا فرمود بمیرید، سپس ایشان‌را زنده‌کرد، زیرا خدا محققا صاحب‌فضل و تفضل است، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند (۲۴۳)

نکات: مقصود از رؤیت و نظر، دید عقلی‌و علمی‌است، ومقصوداز جملهٔ: اَلَّذِينَ خَرَجُوا ...قوم‌حزقیل نبی‌است که‌ایشان‌را به‌جهاد دعوت‌کرد، و او را اجابت نکردند، بلکه ازجهاد اظهارکراهت کردند، حقتعالی بیماری وبا و طاعون میانشان افکند، ایشان برای فرار از مرگ از وطن خود خارج شدند، درحالیکه ده‌هزار و بقولی سی‌هزار و بقولی هفتادهزارنفر بودند، درمیان دشتی رسیدند که فرمان خدا رسید، مُوتُوا، همه‌مردند، پس از مدتی بفرمان خدا زنده شدند، و استخوانهایشان جمع و گوشت به‌آنها روئیده‌شد. و خدا این قضیه را ذکر نموده برای اینکه مسلمین از جهاد در راه خدا دوری نکنند، وبرای حفظ حیات خود عصیان‌

أمرخدا ننمایند، و بدانند که فرار از مرگ فائده‌ندارد. مخفی نماند اُلُوف که درآیه ذکرشده جمع کثره می‌باشد و دلالت بر ده‌هزار بیشتر دارد، و إحیاء آنان برای دعای پیغمبرشان بود، کَما نُقِلَ.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۴﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ۗ وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُۜطُ ۖ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۴۵﴾

ترجمه: و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست (۲۴۴) کیست آنکه به‌خدا قرض نیکودهد، پس خدا برای او زیادگرداند با ضعاف بسیاری، و خدا می‌گیرد و می‌دهد، وبسوی او بازگردانیده می‌شوید (۲۴۵)

نکات: با اینکه هرکس هرچه دارد از خداست و او عطا کرده، ولی برای تشویق بندگان به‌انفاق از بنده قرض خواسته، ومقصود ازاین انفاق مطلق صدقات است، که آن‌را قرض الحسن خوانده، چون قرض واجب نیست، و یا اینکه انفاق درجهاد است بقرینهٔ آیهٔ قبل، که أمر به‌جهاد است، و باید أغنیاء زاد و توشهٔ جنگی‌را برای فقراء فراهم‌کنند، تا هرکسی بتواند آمادهٔ جهاد گردد. هرکدام باشد شامل انفاق فی سبیل الله است، ولی کلمهٔ فی‌سبیل الله اکثر در جهاد استعمال می‌شود، زیرا بواسطهٔ جهاد راه‌خداپرستی برای جهانیان بازمی‌گردد، وآیهٔ بعد نیز در تشویق به‌قتال‌است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ
لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ قَالَ هَلْ
عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا ۖ قَالُوا وَمَا لَنَا

الَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَقَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَاَبْنَآئِنَا ؕ
فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ ؕ وَاللّٰهُ
عَلِيْمٌۢ بِالظّٰلِمِيْنَ ﴿٢٤٦﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ
لَكُمْ طَالُوْتَ مَلِكًا ؕ قَالُوْٓا اَنّٰى يَكُوْنُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ ؕ قَالَ
اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهٗ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ
الْجِسْمِ ؕ وَاللّٰهُ يُؤْتِيْ مُلْكَهٗ مَنْ يَّشَآءُ ؕ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ ﴿٢٤٧﴾
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهٖٓ اَنْ يَّاْتِيَكُمُ التَّابُوْتُ
فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ
اٰلُ مُوْسٰى وَاٰلُ هٰرُوْنَ تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ ؕ
اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿٢٤٨﴾

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتُ بِالْجُنُوْدِ ۙ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُمْ بِنَهَرٍ ۚ
فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّيْ ۚ وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَاِنَّهٗ مِنِّيْٓ اِلَّا
مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهٖ ۚ فَشَرِبُوْا مِنْهُ اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ ؕ
فَلَمَّا جَاوَزَهٗ هُوَ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ ۙ قَالُوْا لَا طَاقَةَ لَنَا

الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا
اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ
اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۱۴۱

ترجمه: آیا توجه نکردی به‌گروهی از بنی‌اسرائیل پس‌از موسی، زمانی‌که به‌پیمبرشان گفتند پادشاهی برای ما برانگیز که در راه‌خدا قتال کنیم، گفت آیا ممکن است‌که‌اگر بر شما قتال مقررشود قتال نکنید، گفتند برای چه ما قتال در راه خدا نکنیم درحالیکه ما را از فرزند و خانمان بیرون کردند، پس چون قتال بر ایشان مقررشد اعراض‌کردند جز کمی از ایشان، و خدا بحال ستمگران داناست (۲۴۶) و پیمبرشان به‌آنان گفت‌که خدا برای شما طالوت را برای پادشاهی برانگیخت ،گفتند چگونه او بر ما پادشاه باشد و حال آنکه ما به‌شاهی سزاوارتریم‌ازاو و به‌او وسعتی از جهت مال داده‌نشده، پیمبرشان گفت‌خدا او را بر شما برگزید، و او را زیادتی در علم وجسم داده، و خدا ملکش را به‌هرکس بخواهد می‌دهد، و خدا گشایش‌دهندهٔ داناست (۲۴۷) و پیمبرشان به‌آنان گفت :*بتحقیق نشانهٔ پادشاهی او اینا‌ستکه تابوتی که درآن است‌سکینه وآرامشی از پروردگارتان و بقیه‌ای از آنچه خانوادهٔ موسی و خانوادهٔ هارون گذاشتند ،نزد شما بیاید، که آن‌را فرشتگان حمل می‌نمایند، بتحقیق درآن‌نشانه و معجزه‌است‌برای شما اگر ایمان داشته‌باشید (۲۴۸) پس‌چون طالوت‌لشکریان‌را انتخاب‌کرد و از شهر بیرون برد ،گفت:محققا بدانید که خدا شما را بنهری امتحان می‌کند، پس‌هرکس از آن بیاشامد، از من و پیرو من نیست ، و هرکس‌آن‌را نچشد براستی او از من است ، مگرآنکه مشتی از آن آب‌بدست‌خود بردارد .پس آشامیدند از آن نهر مگر اندکی ازایشان، پس‌چون او وآنانکه به‌او ایمان داشتند از آن نهر گذشتند گفتند امروز ما را

درمقابل جالوت ولشکریانش طاقتی‌نیست ، ولی کسانیکه به ملاقات رحمت خدا معتقدبودند گفتند چه بسا گروه کمی که به‌اذن خدا برگروه بسیاری پیروزی یافته ،وخدا با صبرکنندگان است (۲۴۹)

نکات: بنی‌اسرائیل بواسطهٔ عمل نکردن به‌أوامر إلهی و شیوع فحشاء و منکرات ،اخیارشان کم‌شدند ، و اشرارشان تسلط پیدا کردند ، و بتدریج دولت از دستشان رفت ، و ایشان را از خانه و لانه بیرون کردند ،تا اینکه پیمبری بعدازحضرت موسی(ع) بنام اشموئیل(ع)میانشان مبعوث شد ، ایشان به‌اوگفتند ازخدا بخواه برای ما پادشاهی معین کند که به‌سرپرستی او با کفار جهاد کنیم ، پیغمبرشان گفت اگر جهاد بر شما واجب شود ممکن است سستی کنید ، گفتند برای چه ، اگر برای حفظ دنیا هم باشد ما از جهاد کوتاهی نخواهیم‌کرد ، زیرا مارا از مال و منازل، بیرون کرده‌اند . بهرحال خدا برای ایشان طالوت را سلطنت داد ،آنان گفتند ما بهتر از طالوتیم ، زیرا او فقیراست ،وبرای‌ادارهٔ امور مال لازم‌است .پیغمبرشان گفت خدا او را برگزیده‌بواسطهٔ دوچیز : یکی زیادتی دانش و دیگرنیروی جسمی‌او .ومعلوم‌است که ادارهٔ مملکت احتیاج به‌دانش و فکر و قدرته‌بیشتردارد ازاحتیاج‌به مال و بدانش و فکر می‌توان مال تهیه‌کرد ، برای اینکه :

اولا علم و قدرت ازکمالات حقیقی ، ومال و ثروت ازکمالات مجازی‌است .

ثانیا علم‌وقدرت از انسان جدا نمی‌شود ،ولی مال جدا می‌گردد .

ثالثا علم‌وقدرت راکسی‌نمی‌تواندسرقت کندبخلاف مال .

رابعا علم وسیاست برای حفظ مملکت به از مال و ثروت است ،چه‌بسیار ثروتمندان‌که‌اسیردست دانشمندان وسیاستمدارانند .

خامسا با علم وقدرت می‌توان جبران فقر نمود ،ولی‌با ثروت نمی‌توان جبران جهل نمود .

و مقصود از جملهٔ : وزادَهُ بَسْطَةً فِی‌الْعِلْمِ‌وَالْجِسْم ، مراد از

جسم ممکن است زیادتی عرض و طول و خوبی قامت باشد، ولی‌ظاهر این استکه زیادتی نیرو و قوه باشد، زیرا ببزرگی هیکل‌وخوبی جمال دفع دشمن نمی‌شود. و خدا علم‌را دراین آیات برنیروی‌بدنی مقدم داشته، زیرا علم نیروی روحی‌است وَ هُوَ أَشْرَفُ مِنَ الْبَدَنِ،و آمدن تابوت معجزه‌ای بوده،و تابوت صندوقی بوده از حضرت موسی(ع) که بیادگار درمیان بنی‌اسرائیل بود، و درجنگها آنرا برای فتح و ظفر همراه می‌بردند، و آن موجب قوت قلب وآرامش دلشان بود، پس عمالقه و کفار بردند، پیغمبرشان گفت فرشتگان به‌أمر خدا آن‌را می‌آورند، کفار به‌آن‌اهمیت نمی‌دادند و در جای نامناسب‌که محل کثافت بود، می‌گذاشتند، روزی آن‌را بستند به‌شاخ دوگاو و آنها را رهاکردند، گاوها تابوت را آوردند نزد طالوت. و مقصود از جملهٔ: إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ، این استکه قبل از وقوع جنگ خدا خواست آزمایش شوند، طالوت به‌قوم خود گفت ما اگر بخواهیم به‌جنگ طالوت برویم، بایدجوانان بانشاط که زن نگرفته‌باشند، و اشتغال به‌ساختمان منزل وتجارت نداشته باشند، همراه من بیایند، و لذا هشتاد هزار جوان بدوراو جمع شدند، پس‌چون معروف بودند به‌مخالفت با أنبیاء وأمراء خود،و برای فرار از جنگ بهانه می‌گرفتند، لذا طالوت ایشان‌را امتحان کرد، و به‌لشکرخودگفت از نهرآبی که بین فلسطین واردن می‌باشد و در مسیر راه‌است،هرکس‌آب بیاشامد، از من نیست، و هرکس نچشد او از من و پیرو من است، واین وسیلهٔ‌خوبی بود برای امتحان لشکری‌که دربیابان تشنه می‌باشند، چه‌خودشان‌وچه‌اسبهاشان و اگر از آن آب می‌آشامیدند، معلوم می‌شد مقابل دشمن‌مقاومت نخواهندکرد، و چون طالوت فرمود: فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي،ممکن بود آب را بردارند میان کوزه و ظرف دیگر، وسپس‌آن‌را بیاشامند و بگویند ما از خود نهر نیاشامیدیم و لذا برای جلوگیری از این حیله‌فرمود: وَمَنْ لَمْ‌يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي، یعنی هرکس نچشد،چه‌از نهر و چه از ظرف دیگر، اوازمن‌است. بنی‌اسرائیل بدا متحان‌دادند عده‌ای که چهارهزار و یا سیصدوسیزده‌نفر بودند،پابرجا مانده‌و

نچشیدند، و همانان بودند که از جهاد استقبال کرده و باکمی عدد جالوت را شکست دادند.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۲۵۰ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۲۵۱

ترجمه: و چون طالوت و مؤمنین با جالوت و لشکریانش، روبرو شدند، گفتند پروردگارا صبر و شکیبائی بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر گروه کافران یاری نما (۲۵۰) پس بارادهٔ خدا ایشان را متفرق ساختند و داود جالوت را کشت، وخدا او را پادشاهی و حکمت بداد، و از آنچه میخواست به او آموخت، و اگر خدا شر و ستم بعضی از مردم را توسط بعضی دیگر دفع نمی‌فرمود هرآینه زمین فاسد شدی، ولیکن خدا برجهانیان صاحب تفضل است (۲۵۱)

نکات: سبب پیشرفت مؤمنین که دارای ایمان محکم بودند، در هر أمری خصوصا در مبارزه سه چیز بود: اول، صبر و شکیبائی ایشان. دوم، ثبات قدم. سوم، داشتن لوازم و وسائل نصرت. و این هرسه را پیروان طالوت خواستند بلکه داشتند، ولذا پیروز شدند، مسلمین باید از قصه‌های قرآن عبرت گیرند تا به عزت اولیهٔ خود برسند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۲۵۲

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ
رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ
بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ
وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾

ترجمه: این آیات خداستکه آن‌را بر تو براستی می‌خوانیم، و بتحقیق و مسلم تو از فرستادگانی(۲۵۲) این رسولان را برتری دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی، از جملهٔ ایشان است آنکه خدا با او سخن گفت، و بعضی از ایشان را بدرجاتی بالا برد، و به‌عیسی‌بن‌مریم معجزات دادیم، و او را به‌روح‌القدس تأیید نمودیم، و اگر خدا می‌خواست آنانکه پس‌ازایشان‌بودند،کارزار نمی‌کردند پس‌ازآنکه دلیلهای روشن برایشان آمد،ولیکن‌اختلاف نمودند که بعضی از ایشان ایمان آورده، و بعضی از ایشان کافرشدند، واگر خدا می‌خواست کارزار نمی‌کردند، ولیکن خدا آنچه را اراده کند بجاآورد(۲۵۳)

نکات: خدای‌تعالی پس‌از ذکر اخبار پیمبران برای اطمینان قلب رسولخود فرموده این اخبار آیاتی‌استکه بتو وحی شده،وتو محققا پیمبری. و جملهٔ: فَضَّلْنا ... دلالت دارد که‌پیمبران بریکدگر فضیلت دارند، و بعضی أفضل از دیگری است، ولیکن نام أفضل و غیرافضل ذکر نشده، و چیزی را که خدا بیان نکرده، علم‌آن‌را از بندگان نخواسته، پس‌لازم نیست‌که انسان بداند کدام افضلند، ولیکن مسلما مرسلین افضلند از غیرمرسلین. و تکلیف

مسلمین آیناستکه همه‌را محترم بدانند و بگویند: لانُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ. و مقصود از روح‌القدس را بعضی‌گفته‌اند روح بشری است‌که جبرئیل دمید در رحم حضرت مریم، و بعضی‌گفته‌اند انجیل است زیرا کتاب إلهی موجب حیات است برای جامعه، چنانکه خدا راجع به‌قرآن فرموده: وَکَذٰلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا، وبعضی گفته‌اند مراد اسم اعظم الهی‌است که عیسی(ع)آن را می‌خواند، ومرده را زنده می‌کرد، و بعضی‌گفته‌اند مرادجبرئیل ویا آنکه‌نیروئی‌من جانب اللّٰه است. ولی‌این معنی که‌بگوئیم‌مقصود از روح‌القدس جبرئیل است‌ازسایرمعانی‌گفته‌شده ظاهرتراست، وبواسطهٔ‌جبرئیل دین إلهی زندگی و نیرو گرفت.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۵۴﴾

ترجمه: ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که درآن نه داد و ستد، و نه دوستی و نه‌شفاعتی‌است، و کافران خود ستمگرند (۲۵۴)

نکات: أَنْفِقُوا فعل أمر و دلالت بر وجوب دارد، و مقصود از آن زکات است، و مِمَّا رَزَقْناکُمْ، ماء در آن ماء موصوله‌و مفید عموم است، و دلالت دارد براینکه از هرچیزی باید زکات داد ومخصوص نه‌چیز نیست. وَ لاشَفاعَةٌ، نفی، و دلالت دارد که روز قیامت شفاعتی درکار نیست، حتی برای مؤمنین، زیرا خطاب صدر آیه به‌مؤمنین است، و مقصود شفاعتی‌است‌که از طرف مخلوق وبخیال خودشان باشد. مسئلهٔ شفاعت بقول یکی از بزرگان دین، بجائی رسیده که هرگویندهٔ بی‌سواد بی‌اطلاع از حقائق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع مبین که حتی فاقد خواندن و نوشتن هستند، منبر و مسند أنبیاء مرسلین را غصب‌کرده، و بنام شفاعت مردم‌را گمراه کرده‌اند، و با بافته‌ها و قصه‌های جعلی و خواب‌ها، مردم‌را

به‌پرتگاه گناه جری و تشویق می‌کنند، و یکدروازهٔشفاعت بگشادی زمین و آسمان برای مردم بازکرده‌اند که هر ناپاک و آلوده و جنایتکاری می‌تواند به‌بهشت برین رود، و با أنبیاء و مرسلین هم‌نشین گردد، و به‌این وسیله جلب توجه و رضایت عوام‌را نموده و پولهای زیادی می‌گیرند. بزرگوار مورد اشاره بحث خودراچنین‌ادامه می‌دهد: متأسفانه‌درکتابهایی نیز بحث شفاعت آمده که دست آویز بی‌دینان و یاران‌شیطان گشته، و روایاتی ساخته‌اندکه‌باآن روایات می‌شود ریشهٔقانون دین و قرآن را کند، و یا بی‌أثرنمود، و با قوانین خدا مخالفت‌کرد، مانند اینکه زنی فاحشه از زنا فرزندانی می‌آورد، و از ترس رسوائی فرزندان خودرا میان‌آتش می‌سوزانید، و کسی جز مادرش‌ازاین عمل خبر نداشت، چون از دنیا رفت، هرجا دفنش‌کردند، خاک او را بیرون می‌انداخت، ناچار نزد امام وقت‌رفتند، و قضیه را به‌او گفتند،او دستور داد مقداری از تربت‌حسینی در قبر او بگذارند،بدینصورت،قبر او را پذیرفت، و گناه او عفو شد. ملای دیگر نوشته‌است که زن زناکاری که خانهٔاو مرکز فسق و فجور بود، روزی برای‌اینکه طعام پخته برای مشتریان تهیه‌کند، برای آتش بخانهٔهمسایه‌ای که مجلس روضه‌بود می‌رود که از مطبخ او آتشی بیاورد، برآتش زیردیگ می‌دمد، و از دود آن چشم او تر می‌شود، سپس آتشی‌فراهم کرده و می‌رود به‌مشتریان خود می‌رسد، همین زن‌را پس از مرگش خواب می‌بینند که درباغی زیر اشجاری با حضرت زهرا(ع)هم‌نشین شده، از او می‌پرسند تو باآن اعمال زشت، چگونه‌به‌این‌مقام رسیدی؟ می‌گوید ببرکت‌آن تری چشم از دودمطبخ‌همسایه، که‌تمام گناهانم موردشفاعت‌شد. و هزاران قصه مانند اینها ساخته و پرداخته‌اند که دیگر نه‌ایمانی و نه‌عفتی‌لازم‌است، و هرکس با مجالس دینی سروکار داشته‌باشد، این کفریات را شنیده‌است.

درحالیکه در کتاب‌آسمانی ما قرآن چنین شفاعتی بکلی‌نفی شده و در تمام آیات مدرکی برای اثبات‌آن نیست، و قرآن مقام هرکس را در گرو اعمال و عقایدش می‌داند .أماهواهای‌نفسانی مردم

آلوده از یکطرف و غلو و اغراق گویندگان نسبت به امامان از طرف دیگر، و ترویج دشمنان اسلام از هرچه ضد اسلام باشد از طرف دیگر باعث شده که احکام اسلام راجع به جهاد و أمر به معروف و نهی از منکر و حفظ سرحدات مملکت و نشر معارف و غیره همه منسوخ شده، و بجای آنها گریه و نوحه آمده، و مانند دین مسیح که دوستی و محبت مسیح برای دنیا و آخرت کافی است و آزادی در فسق و فجور رواج یافته، دین اسلام نیز چنین شده، که یک گریه و محبت دروغی برای متدینین صدر اسلام از همه چیز کافی است. با اینکه آیات قرآن مردم را می‌ترسانیده و به حساب دقیق إلهی که مو را از ماست می‌کشد، نوید می‌دهد، ولی بواسطهٔ بی‌خبری مردم از قرآن و نشر همین خرافات دینی، ملت اسلام را منحرف و مانند یهود کرده‌اند که می‌گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلا أَيَّاماً مَعْدُوداتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ. (آیهٔ ۲۴ـ آل‌عمران)

درمقابل قرآن افتراآتی بنام دین، مانند باب توسل و شفاعت آورده‌اند، که درمقابل خدا و قرآن، پناهگاهی برای مردم درست شده، و از تهدیدات وحشت انگیز إلهی وحشتی ندارند، زیرا شفیعان می‌توانند آنان را از کیفر إلهی برهانند. و اگر نماز جمعه وجهاد و أمر به معروف و جانبازی و فداکاری و غیرت ایمانی برود و محرمات إلهی رواج یابد با داشتن گریه وتوسل وشفاعت اشکالی ندارد، و همه و همه خرابی‌ها جبران می‌شود، ولی قرآن مکرر در آیات بسیاری چنین شفاعتی را نفی کرده و می‌گوید روز قیامت و روز جزای کیفر هیچکس دربارهٔ کس دیگر شفاعتی باین کیفیت نتواند، مانند آیات: یوم لایغنی مولی عن مولی شیئا و لاهم ینصرون.ـ واتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس شیئا ولایقبل منها شفاعه و لایؤخذ منها عدل و لاهم ینصرون.ـ یاأیها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لایجزی والد عن ولده و لامولود هو جاز عن والده شیئا ـ یوم لاتملک نفس لنفس شیئا و الأمر یومئذ لله. ـ فالیوم لایملک بعضکم لبعض نفعا و لاضرا.ـ قل إنی لاأملک لکم ضرا و لارشدا.ـ و أنذر به الذین یخافون أن یحشروا إلی ربهم

لیس لهم من دونه ولی و لاشفیع لعلهم یتقون.ـ و ذکربه أن تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی و لاشفیع و إن تعدل کل عدل لایؤخذ منها .

شما در آیات فوق دقت کنید و اطلاق آنها را ملاحظه فرمائید. مدعیان شفاعت این آیات را ندیده گرفته و به آیاتی استدلال میکنند که آن آیات چنانچه خواهدآمد مربوط به شفاعت بصورت مذکوره نیست . و یا استدلال میکنند به آیاتی مانند آیهٔ :لایَمْلِکُوْنَ الشَّفاعَةَ إلا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً ، درصورتیکه در همین ـ آیات نفی شفاعت شده ، زیرا میفرماید بطور انکار که چه کس میتواند بدون رضایت خدا و بدون اذن و بدون پیمان الهی شفاعت کند؟ زیرا خدا باکسی پیمانی نبسته که هرقدر جنایت و گناه کند از او صرفنظرکند ، و شفیع برای او بتراشد ، بلکه این عهد و پیمان ظاهرا همان است که خدا بهیهودیان فرموده :که میگفتند لَنْ تَمَسَّنَا النّٰارُ إلّا أیّاماً مَعْدُوْدَةً ، میفرماید به آنان بگو : قُلْ أتَّخَذْتُمْ عِنْدَاللّٰهِ عَهْداً فَلَنْ یُخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهُ . یعنی خدا با کسی پیمانی برای شفاعت و یا عفو نبسته تا مجبور بعدم تخلف شودو یا برای فرار از کیفر بهکسی اذن دهد .

پارهای از آیات قرآن شفاعت را موکول باذن خدا کرده ، البته دربارهٔکسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشدکه ایشان مؤمنینند ، مانند آیات : ۲۲ و ۲۳ سبا و ۸۴ تا ۸۶ زخرف ،و ۲۷ و ۲۸ انبیاء ، و یا آیهٔ ۱۰۹ سورهٔ طه که میفرماید : یَوْمَئِذٍ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إلّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً. یعنی در آن روز (قیامت) ،شفاعت ، هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسیکه خدا بدان دستوری قبلا داده و گفتاری را دربارهٔ او پسندیده باشد (کلمهٔ لاتَنْفَعُ مضارع ، ولی آذِنَ ماضی). درمورد این شفاعت که پسندیدگان از آن برخوردارشوده و غیرازشفاعت شیرک آور و مخالف آنست ، عدهای چنین گفتهاند : این شفاعت که با اجازهٔ خدا است همان استغفار و طلب آمرزش است که دارای ۳ اصل وشرط است: اصل یا شرط اول: اذن از پروردگار که فقط برای مؤمنین دستور

داده، چنانکه فرموده: فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ـ وَاسْتَغْفِرْلِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنات ـ وَ لَوْ اَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآؤکَ فَاسْتَغْفَرُو اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَلَهُمُ الرَّسُول لَوَجَدُوا اللّٰه تَوّاباً رَحِیماً(۱) ـ که حقیقت شفاعت همین استکه دونفری (مُذنِب ومُستَغفِر) بحضور خدا آمده و هر دو از وی طلب آمرزش نمایند، و خدا منافقین را درعدم اجرای این شرط ملامت میکند که: وَ اِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْلَکُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ.

شرط دوم: کسان مورد استغفار و شفاعت بایدمرضی خدا ومؤمن باشند چنانکه میفرماید: وَلاَتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاّ مَنِ أَذِنَ لَهُالرَّحْمٰنُ وَ رَضِیَ لَهُقَوْلاً. و یاآیهٔ: لایَشْفَعُوْن إِلاّ لِمَنِ ارْتَضیٰ. یاآیهٔ: ماکان لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوْا أَنْ یَسْتَغْفِرُوْا لِلْمُشْرِکِینَ. و دربارهٔ منافقین میفرماید: سَواءٌ عَلَیهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْتَسْتَغْفِرْلَهُمْ لَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُلَهُم ـ إِسْتَغْفِرْلَهُم أَوْ لاتَسْتَغْفِر لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْلَهُمْسَبْعِینَ مَرَّةً لَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ. امّا مؤمنینی که قابل شفاعتند آنان را خود قرآن با صفات مشخصه معرفی میفرماید: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ

---

(۱) مرحوم شیخ طوسی درتفسیر خود بنام تبیان درذیل تفسیر این آیهٔشریفه عبارتی دارد که مضمون آن اینست که «دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هم‌آهنگی داشتندکه آن را انجام دهند، خدای متعال آن را برسول خود خبرداد،اینان بر رسولخدا (ص) وارد شدند، آنحضرت فرمودکه: دوازده نفر از منافقان بر امری از نفاق هم‌آهنگی و اتفاق نموده‌اند، پس این گروه برخیزند، و از خدای خود طلب آمرزش و استغفارکرده، بگناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم (حتی اشفع لهم) اما هیچیک از آنان برنخاستند، رسولخدا (ص) چند مرتبه فرمود: آیا برنمیخیزید؟ آنگاه حضرتش هریک را نام برده، فرمود: برخیز ای فلان و تو نیز ای فلان. پس آنان عرض کردند که ما استغفار کرده و بسوی خدا بازگشت مینمائیم تو نیز(ای رسولخدا) برای ما شفاعت‌کن. حضرت فرمود: آیا اینک؟ وحال آنکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خوشنود، و آماده‌تر بود، و خدای نیز برای اجابت سریعتر (اطیب نفسا للشفاعه). از نزد من بیرون بروید، لذا آنان از نزد آنحضرت خارج شدند.» که بنظر بعضی این قضیه‌نیز دلیل برآنستکه شفاعت‌همان استغفار و آنهم در دنیاست.

إیماناً وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ الَّذِینَ یُقِیمُوْنَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنا هُمْ یُنْفِقُوْنَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤمِنُوْنَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَرَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ. خدا به پیغمبران و فرشتگان جز به استغفار مؤمنین دستور نمی‌دهد و می‌فرماید: اَلَّذِیْنَ یَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُوْنَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُوْنَ لِلَّذِیْنَ آمَنُوْا. و در آیهٔ ۷ غافر می‌فرماید که فرشتگان به‌خدا عرض می‌کنند: رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِیْنَ تابُوا وَ اتَّبَعُوْا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ. و خدا فقط کسانی را می‌آمرزد که خود می‌فرماید: وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدیٰ. شرط سوم: آنستکه علاوه برمؤمن بودن، شخص مَشفوعٌ له، در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده‌باشد تا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین شده‌باشد. وگرنه پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهدکرد، زیرا اعمال انسان با مرگ او خاتمه پیدا می‌کند چنانکه درسورهٔ غافر فرموده: فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا، و درجای دیگر فرموده: وَ لَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ السَّیِّئاتِ حَتّیٰ إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِیْنَ یَمُوْتُوْنَ وَهُمْ کُفّارٌ أُولٰئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً. و أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظّالِمِیْنَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ. پس چنانکه درقرآن‌فرموده بجز آثاری که‌از انسان باقی‌بماند مرگ خاتمهٔ اعمال‌اواست یعنی‌فقط پروندهٔ انسان تا قیامت باز است ،که‌اگر درزمان حیات سنت حسنه‌ای گذاشته و یا سنت سیئه‌ای گذاشته که پس از موت بواسطهٔ آن تقویت دین شود یا فسادی بروزکند همه درپرونده‌اش ضبط می‌شود ،چنانکه اگرشخصی‌عمل‌خیری‌کرده مانند آنکه‌قناتی‌حفر یا پلی‌احداث کرده تا مادامی‌که آنها باقی‌است درپرونده‌اش ثبت می‌شود که‌البته‌این آثارهم بزندگی‌شخص دردنیا ارتباط پیدا می‌کند.

قول دیگری که دربارهٔ‌شفاعت بعضی گویند و آن ظاهرتر،ونیز موافق توحیداست ، آنستکه بگوئیم شفاعت درقیامت ،بمعنی‌ابلاغ رحمت خدا برای مؤمنینی‌استکه مرضی‌خدا هستندکه‌یا کاملا پاک می‌باشند ، و یا درعین پاکی کمی‌آلودگی دارندونگرانند ،وچون‌خدا أموری را

به وسائل تدبیر می‌کند، این مؤمنین و پسندیدگان نیز منتظر شفیع و وسیله‌ای هستند که رحمت خدا به ایشان ابلاغ شود، وحتی در آن روز ممکن است از خدا طلب شفیعی کنند که از طرف خدا به ایشان مژدهٔ دخول بهشت دهد، البته چنانکه ذکر شد این شفاعت نسبت بمؤمنین حقیقی است که بهشت رفتنشان قطعی شده، چنانکه در آیهٔ ۲۸ انبیاء که دربارهٔ شفاعت ملائکه است می‌فرماید: وَ لَایَشْفَعُوْنَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰی، یعنی فرشتگان بجز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی‌کنند، و درسورهٔ سبا فرموده: لَاتَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ، ودر سورهٔ زخرف فرموده: إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ. و در سورهٔ اعراف دربارهٔ کسانیکه مرضی خدا بوده و بهشتی بودن ایشان قطعی شده، ولی هنوز داخل بهشت نشده وطمع دارند که داخل شوند، می‌فرماید: اصحاب اعراف به ایشان می‌گویند: اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَاخَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ، البته اصحاب اعراف که ظاهراً انبیا واولیا می‌باشند اهل بهشت ودوزخ را بدون معرفی خدا نمی‌شناسند، بلکه اهل بهشت وجهنم را از روی علاماتی که خدا برای ایشان قرار داده می‌شناسند چنانکه در آن آیات فرموده: یعرفون کلا بسیماهم، یعنی همه را بعلامتشان می‌شناسند. (واستفید هذا البیان من صدیقنا مصطفی الحسینی الطباطبائی دامت برکاته).

آری هیچکس از خدا رحیم‌تر نیست، پس او که مقام خالقیت دارد برمخلوق ترحم نموده وبرای بنده شفیعی تعیین کند وابلاغ رحمت خود کند، که رحمت از مقام بالا بما دون است، پس بنده باید فقط از خدا بخواهد که او را نجات دهد. چنانکه در دعای جوشن بخدا عرض می‌کنیم: یا شافع، یا شفیع. و حضرت علی در دعا می‌فرماید اَسْتَشْفِعُ بِکَ إِلٰی نَفْسِکَ، و در دعای روز ۱۴ ماه فقط خدا را شفیع بندگان معرفی کرده ومی‌فرماید: و الشافِعُ لَهُمْ لَيْسَ اَحَدٌ فَوْقَکَ يَحُوْلُ دُوْنَهُمْ.

بهرحال قرآن کوچکترین اشاره بوجود شفاعت درقیامت که مطابق میل مردم باشد ندارد و آیات شفاعت آخرتی همه درآنها نفی چنین شفاعتی شده و فقط شفاعتی که درقرآن هست، شفاعتی است که مخالف توحید نیست چنانکه شرح آن گذشت، بعضی از مثبتین

شفاعت شرکیه درقیامت،متمسک به‌آیاتی شده‌اند که درآن کفار و مجرمین از نداشتن شفیع متحسرند، مانند آیهٔ فَمالَنا مِنْ شافِعِینَ و لاصَدیق...ومی‌خواهند ازمفهوم مخالف این آیات استنادبه‌اثبات چنین شفاعتی کنند. جواب آنستکه کفار که آرزو می‌کنند که‌کاش آنان را شفیعی یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها و آرزوی برگشت به‌دنیا که مصداق آن درقیامت یافت نمی‌شود، می‌باشد، مگر صدیق حَمیم که درردیف شفیع است،برای مؤمنین هست‌که برای کفار نیست، مگر درسورهٔ معارج‌نمی‌فرماید وَلایسئل حَمیمٌ حَمیماً. مگر درسورهٔ عبس نمی‌فرماید:یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنیهِ لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنیهِ .که‌این حالات تنها برای کفارنیست بلکه برای‌همه‌است.

پس درقیامت شفیعی نیست چنانکه برگشتی وحمیمی‌وفدیه‌ای‌نیست ووو، و درآیهٔ ۱۸ سورهٔ رعدمی‌فرماید: وَالَّذینَ لَمْ یَسْتَجیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهاد، و درآیهٔ مورد بحث خطاب به‌مؤمنین می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا... یَوْمٌ لابَیْعٌ فیهِ وَ لاخُلَّةٌ وَ لاشَفاعَةٌ که آب پاک بدست همه ریخته‌که درقیامت چنین شفاعتی نیست چنانکه خُلّتی و بَیْعی نیست ، و درآخرآیه‌فرموده والکافرون هم‌الظالمون ، توگوئی آنان که‌این معنی‌را باورندارند وبرای خود شفیعانی تصور می‌کنند باین آیات کافرند.

درخاتمه روایاتی موافق قرآن درموردا ینکه فقط ایمان و عمل موجب نجات است می‌آوریم:

اول ـ شیعه وسنی بروایت صحیح درکتب خودآورده‌اند که رسولخدا (ص) مکرر به‌کسان خود می‌فرمود: یا فاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّد و یاصَفِیَّه عَمَّةَ رَسُولِ اللّهِ و یا ... اِعْمَلا لِما عِنْدَاللّهِ ...فَاِنّی‌لاأُغْنی عَنْکُما مِنَ اللّهِ شَیْئا. دوم ـ امالی طوسی ص ۳۸۱ ازامام باقر (ع) روایت کرده‌که‌فرمود: لایُنالُ ما عِنْدَاللّهِ إِلاّ بِالْعَمَلِ. سوم ـ روضهٔ‌کافی روایت کرده‌که‌امام‌صادق(ع) فرمود: إِنَّهُ لَیْسَ یُغْنی‌عَنْکُم مِنَ اللّهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَیْئاً لامَلَکٌ مُقَرَّبٌ ولانَبِیٌّ مُرْسَلٌ ولا مَنْ دُونَ‌ذٰلِکَ .

چهارم بحار و امالی طوسی ص ۳۰۲ روایت کرده که امام باقر (ع) فرمود: لاقَرابَةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لايُتَقَرَّبُ إِلَى اللّٰهِ إِلاّ بِالطّاعَةِ. پنجم در روضهٔ کافی ص ۲۶ از صحیفهٔ حضرت علی بن الحسین (ع) که فرمود: وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ عَبيدُ اللّٰهِ وَ نَحْنُ مَعَكُمْ، يَحْكُمُ عَلَيْنا وَ عَلَيْكُمْ سَيِّدُ حاكِمٍ غَدًا وَ هُوَ يُوقِفُكُمْ وَ يُسائِلُكُمْ فَأَعِدُّوا لِلْجَوابِ قَبْلَ الْوُقُوفِ وَ الْمُسائَلَةِ وَ الْعَرْضِ عَلىٰ رَبِّ الْعالَمينَ...

در کتاب صفات الشیعه از جملهٔ فرمایشات رسولخدا (ص) آورده است که فرمود: انی شفیق علیکم لاتقولوا ان محمدا منا فوالله ما أولیائی منکم و لامن غیرکم إلا المتقون، فلاأعرفکم تأتونی یوم القیامه تحملون الدنیا علی رقابکم و یأتون الناس یحملون الاخره ألا و انی قد اعذرت فیما بینی وبینکم و ان لی عملی و لکم عملکم. و همچنین از رسولخدا (ص) نقل شده که فرمود أیها الناس لیس بین الله و بین أحد نسب و لا أمر یؤتیه به خیرا و یصرف عنه شرا إلا العمل، ألا لایدعین مدع و لایتمنین متمن، و الذی بعثنی بالحق لاینجی إلا عمل مع رحمه، ولو عصیت لهویت. این حدیث موافق قرآن است که إنی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم.

و صدها از این قبیل احادیث که فقط با عمل می‌توان نجات یافت. البته احادیثی هم برای اثبات آن شفاعتی که مخالف قرآن است نیز آمده که تماما ضعیف السند و مخالف عقل وقرآن است و آثار کذب و جعل از سراسر آنها نمودار است و مجلسی آنها را در جلد ۸ بحار جدید آورده، ما یکروایت آن را برای نمونه نقل می‌کنیم: در ص ۴۵ ج ۸ نقل کرده از امام صادق که ما فارسی آن را بطور اختصار می‌آوریم که: مردم پابرهنه و عریان در صحرای محشر محشور می‌شوند، و به اندازه‌ای در شدت و عرق گرفتار می‌شوند که می‌گویند ای کاش خدا حکم می‌کرد بین ما، و لو به رفتن در آتش، زیرا نسبتا بآن حالی که دارند در آتش راحتی است... تا میروند نزد محمد (ص) و می‌گویند از خدا بخواه بین ما حکم

کند، می‌گوید بلی من همراه با شما یم ، پس می‌آید به‌خانهٔ خدای رحمن که درب وسیعی دارد، و حلقهٔ آن‌را حرکت می‌دهد، گفته‌ـ می‌شود کیست اینکه درب را می‌زند، و حال آنکه خدا دانا تر است به‌آن؟ پس می‌گوید من محمدم. گفته‌شود برای او درب را بازکنید، چون بازشود، ناگاه نظری کنم به‌پروردگارم و او را تمجیدی کنم که‌احدی قبل ازمن و پس ازمن نکرده باشد، سپس بسجده‌روم، خدا می‌گوید سرت را بردار، قول تو مسموع است ، و شفاعت کن تا‌ـ عطا شوی، پس من سررا بلندکنم و به‌پروردگارم نظرکنم، و او را بهتر از اول تمجیدکنم، سپس بسجده بیفتم تا سه‌مرتبه ، و چون مرتبهٔ سوم سربردارم، می‌گویم خدایا حکم کن بین بندگانت ولو بسوی آتش . خدا می‌فرماید: بلی ای محمد. سپس شتری از یاقوت سرخ آورده شود که زمام آن از زبرجد سبز باشد، تا اینکه‌سوار شوم . تا اینکه امام صادق فرماید ما را بیاورند و پروردگارمان بر تخت بنشیند و نامه‌ها را بیاورند و ما علیه دشمنانمان شهادت دهیم و له دوستانمان... . نویسنده‌گوید اگرکسی تدبر کند کفر و خرافات ازاین روایت می‌بارد، زیرا برای خدا خانه و تخت و حلقهٔ درب تراشیده و رسولخدا بخدا نظر کرده‌وآنقدر خدا را تعریف‌کرده تا خدا حکم کند بین بندگانش ، و اگرتمجیدا و نبود شاید حکمی نمی‌کردووو. حال می‌شود با این قبیل روایات برخلاف قرآن حکمی کرد. در شفاعت‌خواستن از پیغمبر و امام به‌پروردگار علام نوع جسارت و گستاخی‌است‌که شریعت مطهرهٔ اسلام از آن منع فرموده‌است‌چنانکه در کتاب البدایه و النهایه ابوالفداء ص ۱۰ ج ۱ آمده‌است :...عَنْ حبیربن محمد بن حبیربن مطعم عن ابیه عن جده قال: أَتَیٰ رَسُولَ اللّٰهِ اَعْرابِیٌّ فَقالَ یا رسول اللّٰه جَهَدَتِ الْاَنْفُس وَ جاعَتِ الْعِیالُ وَ نَهکَتِ الْاَموالُ وَهَلَکَتِ الْاَنْعامُ فَاسْتَسْقِ اللّٰهَ لَنا فَاِنّا نَسْتَشْفِعُ بِکَ عَلَی اللّٰهِ وَ نَسْتَشْفِعُ بِاللّٰهِ عَلَیْکَ . قالَ رَسولُ اللّٰهِ (ص): وَیْحَکَ أَتَدْرِی ما تَقُولُ وَ سَبَّحَ رَسولُ اللّٰهِ فَما زالَ یُسَبِّحُ حَتّٰی عُرِفَ ذٰلِکَ فِی وُجُوهِ أَصْحابِهِ ثُمَّ قالَ وَیْحَکَ اِنَّهُ لایُسْتَشْفَعُ بِاللّٰهِ عَلیٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ ، شأن الله أعظم من ذلک .

و أما شفاعت از نظر عقل ـ اولا محال است خدا قانونی را برای بندگان واجب العمل کند و بعد بگوید هرکس عمل نکرد برود برای خود شفیعی پیدا کند تا او را از کیفر رهائی بخشد. ثانیا شفیع باید از حال مقصر مطلع باشد و گناهان جسمی و روحی او را بداند و از مافی الضمیر و عقائد بندگان مطلع باشد، درحالیکه هیچکس جز خدا از حال بندگان مطلع نیست، و اصلا انبیاء و اولیاء پس از موتشان درعالم دیگرند و از حال مردم دنیا بی‌خبرند، حال کسی‌که نمی‌داند زید چه‌کاره است، چگونه برای او واسطه شود و از او دفاع کند. اگر کسی بیشتر از این توضیح بخواهد به‌کتاب شفاعت راه‌نجات مراجعه نماید.

اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَیُّوْمُ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ لَهٗ مَا فِی
اَلسَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗٓ اِلَّا بِاِذْنِهٖ یَعْلَمُ
مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖٓ اِلَّا بِمَا
شَآءَ وَسِعَ كُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا یَئُوْدُهٗ حِفْظُهُمَا
وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ ﴿۲۵۵﴾

ترجمه: خدای کامل الذات و الصفاتی‌که معبود و ملجأی نیست جز او که زنده و برپادارندهٔ غیراست، او را چرت و خواب نمی‌گیرد، ملک اوست آنچه درآسمانها و آنچه درزمین است، کیست که شفاعت کند بدون ارادهٔ او، او می‌داند آنچه درجلوایشان و پشت ایشان است، و بچیزی از دانش او احاطه ندارند، جزآنچه او بخواهد، کرسی او فرا گرفته آسمانها و زمین را ونگهداری آنها او را خسته نمی‌کند و اوست والا و بزرگ (۲۵۵)

نکات: این آیه را آیه الکرسی می‌نامند چون ذکر کرسی‌حق‌تعالی و اوصاف او نازل شده، و چون وجود اوصاف او اجل واکبروا عظم

موجودات است ، پس ذکرآن و سخن آن بهترین سخن است ،ولذا این آیه را سیدالآیات گفته ، و برای قرائت آن برکاتی‌ذکرنموده‌اند . و قَیُّوم بمعنی وجود قائم بالذات و برپادارندهٔ غیراست ،وجملهٔ : لاتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لانَوْمٌ دلالت دارد که آنی از مخلوقات خود غافل نیست ، چنانکه فرموده: وَماکُنّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلِیْنَ . و جملهٔ : مَنْ ذَا الَّذِی‌یَشْفَعُ ...دلالت دارد که هیچکس قدرت شفاعت ندارد،و علت آن جملهٔ بعداست‌که فرموده: یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ‌وَما خَلْفَهُمْ‌یعنی پشت و رو و خلق و خو و ظاهر و باطن بندگان را کسی نمی‌داند جز او ، و چون کسی نمیداند از چیزیکه نمی‌داند چگونه شفاعت کند، عقائد و افکار بندگان را جز او نمی‌داندتا شفاعت کند، پس‌خدائی‌که عالم به‌احوال و گناهان و حسنات بنده‌است می‌داند او لایق عفوهست یا خیر؟ پس‌خدا اگرمیخواهد مؤمنین موردرضایتش را مشمول رحمت قرار می‌دهد وبرای‌ایشان شفیع‌تعیین می‌کند.بنابراین تعیین شفیع و هم مشفوع له یعنی مقصر با اوست پس دراین آیه ازغیرخدا نفی شفاعت‌شده با دلیل آن، و اگر مقصود از شفاعت استغفار فرشتگان و انبیا و مؤمنین باشد، آن نیز چنانچه در آیهٔقبل بیان شد برای مؤمنینی‌است‌که در دنیا خود را مستحق شفاعت‌نموده باشند، و ممکن است‌شفاعت دراین آیه مربوط به شفاعت در امرمعیشت باشد بتوضیح زیر:

اعراب جاهلیت اعتقاد به‌حیات بعدازمرگ نداشتند که از بتان شفاعت‌نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند، و پیغمبرخدا راکه خبر از حیاتی بی‌پایان پس‌از زندگی این دنیا می‌داد مسخره کرده می‌گفتند: هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلیٰ رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ‌إِذامُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی‌خَلْقٍ جَدِیدٍ (سبا آیهٔ ۷) یعنی آیا می‌خواهیدشما را به‌مردی راهنمائی کنیم که شما را خبرمی‌دهد که چون ریزه‌ریزه شوید از نو آفریده می‌شوید. و می‌گفتند: مَنْ یُحْیِ‌الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ یعنی چه کسی‌این استخوانها را زنده می‌کند درحالیکه‌پوسیده است؟ و قالوا... أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُرابًا وَعِظامًا أَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ . أما برای أمور دنیوی بتان خود را فقط

شفعائی نزد خدا می‌دانستند، و می‌گفتند: هٰؤُلاٰءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَاللّٰهِ پس آیات شفاعتی که در قرآن آن را موقوف به‌اذن خدا می‌داند، پاره‌ای ازآن ممکن‌است شفاعت در امور معیشت باشدمانندهمین‌آیه و یا آیهٔ: أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لايُنْقِذُوْنَ - و در سورهٔ زمر آیهٔ ۴۳ می‌فرماید: أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ شُفَعاءَ قُلْ أَوَلَوْ كانُوا لايَمْلِكُوْنَ شَيْئاً و لايَعْقِلُوْنَ قُلْ لِلّٰهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ که شفاعتی که بت‌پرستان از برای شفعاء خودقائلند، نفی‌کرده و شفاعت را مخصوص‌خدا می‌داند و بلافاصله می‌فرماید: و إِذا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لايُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُوْنِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ،که بیان می‌دارد بت‌پرستان اعتقاد به‌آخرت نداشتند، و شفاعت فرشتگان در تدابیر أمور باذن پروردگاراست .و من استفهامیه در من‌ذا الذی... استفهام انکاری است یعنی کسی نیست‌که شفاعت‌کند بی‌اذن او.

و جملهٔ: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ، دلالت‌دارد‌که‌کرسی او مانند کرسی مخلوق نیست‌بلکه احاطهٔ علم و قدرت است‌که به‌آسمانها و زمین احاطه دارد. و جملهٔ: و لايُحِيطُوْنَ... دلالت دارد که مخلوقات به‌ذات‌او که عین علم‌است و به‌معلومات‌اوعلمی ندارند. و مقصود از جملهٔ: إِلّا بِما شاءَ همین مقداری است که وحی شده. و جملهٔ: و لايَؤُدُهُ... دلالت دارد که حضرت او را خستگی نمی‌گیرد زیرا او باراده ایجاد و هرچیزی را نگه‌می‌دارد،واراده را خستگی نباشد.

لَآ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ
الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۵۶
اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ

الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى
الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾

ترجمه: در دین اکراه و اجباری نیست ، بتحقیق راه رشد از ضلالت روشن و متمایز شده ، پس هرکس به‌طاغوت کافر وبخدا ایمان آورد ، پس حقیقتا چنگ به‌رشتهٔ محکمی زده که برای آن رشته جدا شدن و گسستنی نیست ، و خدا شنوای داناست (۲۵۶) خدا سرپرست کسانی‌است‌که ایمان آورند ، ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌برد بسوی نور ، و آنانکه کافرشدند سرپرستشان طاغوت است‌که ایشان را از نور خارج می‌کنند بسوی ظلمات ، ایشانند اهل آتش و ایشان درآن جاوید بمانند (۲۵۷)

نکات: طاغوت مبالغه در طغیان است ، و مقصودازآن هرطغیانگری است ، أعم ازاینکه بزرگی باشد که از مقام خودش بالاتربرند ، و یا اورا اطاعت‌کنند ، و یا در عبادت بجای خدا اورا بخوانند ، پس طاغوت زیاداست ، و ما درجای دیگر نیز اشاره‌کرده‌ایم . و این کلمه اسمی‌استکه بر مفرد و بر جمع نیز اطلاق می‌شود ، ودر این آیه جمع است ، بدلیل ضمیر یخرجونهم .و جملهٔ :الله ولی الذین آمنوا دلالت دارد که خدا ولی مؤمنین است ، درصورتیکه خدا ولی و سرپرست تمام‌موجودات است . میتوان گفت خدا ولی است و سرپرست تکوینی دارد نسبت به‌همهٔ موجودات ، ولی نسبت به‌مؤمنین ولایت تکوینی و تشریعی و عنایت بیشتری دارد ،یعنی مؤمنین را توفیق می‌دهد ، و آنا بعد آن هدایت می‌کند .ومقصود از ظلمات ، کفر و خرافات و أوهام‌است . و مقصود از نور ، ایمان و کشف حقائق است .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ

إِبْرٰهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْيِۦ وَأُمِيتُ ۖ قَالَ
إِبْرٰهِيمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِي بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ
ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٢٥٨

ترجمه: آیا ندیدی و نظر نکردی به‌آنکه دربارهٔ پروردگار ابراهیم با او محاجه می‌کرد، برای اینکه خدا ملکش داده بود، وقتی‌که ابراهیم به‌او گفت پروردگار من آنستکه زنده می‌کند، و می‌میراند. او گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت محققا خدا خورشید را از مشرق می‌آورد، تو آن‌را از مغرب بیاور، پس مبهوت شد آنکه کافر بود، وخدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند (۲۵۸)

نکات: خداوند در آیات قرآن گاهی از توحید و شرک و گاهی از احکام و گاهی از قصص عبرت‌آمیز سخن می‌گوید، واین بهترین طریق دعوت و هدایت است، زیرا قاری و مستمع ملول نمی‌شود، و گویا از این باغ به‌باغ دیگر، و ازاین بستان به بستان‌دیگر، و ازاین غذای لذید به‌غذای لذید دیگر خوانده‌شده‌واستفاده‌میکند. دراینجا پس‌از آیات توحید و معارف‌حقه درآیه‌الکرسی،سه قصه برای بندگان آورده: یکی دربارهٔ توحید، و باقی درمعاداست. أما قصهٔ توحید، قصهٔ ابراهیم‌است‌که درمقابل نمرودبن کنعان باستدلال و احتجاج پرداخته، می‌فرماید: خداآنستکه زنده می‌کند یعنی موجودات جهان را حیات می‌بخشد، و می‌میراند، و این دلیل روشنی است، زیرا مشهود استکه موجودی گاهی‌زنده،وگاهی بی‌جان‌است، این حیات اگر ذاتی بود باید همواره باشد،وزائل نگردد، و اگر موت‌ذاتی موجودات‌است‌باید دائما مرده باشند، چون چنین نیست معلوم می‌شود موت و حیات‌آنها عرضی‌است،وکسی دیگر از عالم دیگر بدون اختیار آنها عنایت می‌کند،و حیات و

موت باختیار آنها نیست ، بلکه موجد قادر و مدبر عالمی آنهارا مقهور نموده و حیاتبخش جهان است . درمقابل این منطق روشن، نمرود مغلطه میکند و میگوید من نیز زنده میکنم و میرانم و دستور میدهد دو نفر زندانی را میآورند یکی را میکشد ،و دیگری را آزاد میکند. حضرت ابراهیم (ع) برای دفع مغلطهٔ او میگوید خدا خورشید را از شرق میآورد، و تو از مغرب بیاور، نمرود از جواب عاجز میگردد، و چون طالب هدایت نبود بازهدایت را نپذیرفت ، و لذا خدا فرموده: و الله لایهدی القوم الظالمین.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ۖ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ ۖ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۖ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ ۖ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ ۖ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا ۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾

ترجمه: و یا مانند آنکه گذشت بر قریه‌ای درحالیکه آن قریهٔ خرابه دیوارهایش برسقفهای آن ریخته بود، گفت خدا چگونه این قریه را پس ازخرابی آن و پس از موت اهلش زنده میکند؟ پس خدا صدسال او را میرانید، سپس او را زنده نمود، وفرمود: چند مدت مانده‌ای؟ گفت یکروز و یا مقداری از روز مانده‌ام. خدا فرمود: بلکه صدسال درنگ نموده‌ای، پس به‌خوردنی وآشامیدنی خود نظرکن که تغییر نکرده، و به‌درازگوشت نظرکن، وباید تو را

آیتی برای مردم قرار دهیم ، و نظر کن باین استخوانها که چگونه آنها را برمیخیزانیم ، سپس آنها را بگوشت می‌پوشانیم ، پس چون روشن شد برایش ، گفت :می‌دانم که خدا بر هرچیزی تواناست (۲۵۹)

نکات: آن قریه بیت المقدس و آنکه برآن گذشت عزیر پیغمبر و یا ارمیا (ع) بوده ، بدلیل اینکه خدا دراین آیه با او تکلم کرده و بداو وحی نموده و او را آیتی قرار داده .قریهٔ بیت المقدس بدست بخت النصر خراب شد. و مقصود از ذکر این قصه ،قدرت‌نمائی خدا و اثبات معاد است ، و سؤال این پیغمبر: أَنَّىٰ يُحْيِي... از تعجب بود نه از انکار. و این آیه دلیل است براینکه انبیاء و اولیاء پس از موت از دنیا بی‌خبرند، و حتی از بدن خود خبر ندارند چه برسد باینکه از دیگران باخبر باشند. و جملهٔ: لَمْ يَتَسَنَّهْ دلالت دارد که طعام و شراب او تغییر نکرده ،وقدرت خدا آن‌را بیک حال نگاه‌داشته‌بود، ولی خر او مرده و پوسیده ، و متفرق الأجزاء گردیده بود بدلیل: نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَىٰ ۖ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن ۖ
قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ۖ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ
فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ
يَأْتِينَكَ سَعْيًا ۚ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶۰﴾

ترجمه: و چون ابراهیم گفت پروردگارا بنما مرا چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خدا فرمود: آیا باور نداری؟ گفت آری باور دارم ولیکن برای آنکه دلم بیارامد، خدا فرمود پس چهار عدد پرنده را بگیر و میل آنها را بخودت کن(ویا بطرف خود آور پاره پاره کن) ، سپس ازآنها برهرکوهی جزئی قرار ده ، سپس بخوانشان باشتاب نزد تو می‌آیند، و بدان که خدا یتعالی عزیز و حکیم است (۲۶۰)

نکات: در سبب سؤال ابراهیم (ع) وجوهی گفته‌اند: بعضی گفته‌اند

چون حضرت او جسد حیوانی را درکنار دریا دید- آب دریا جزرو مد پیدا می‌کند و در وقت بالاآمدن حیوانات دریائی‌ازآن‌می‌خورند و هنگام پائین رفتن آب دریا حیوانات صحرائی و پرندگان ازآن می‌خورند- حضرت ابراهیم (ع) عرض‌کرد پروردگارا چگونه اجزاء حیوانی‌که در شکم درندگان و پرندگان دریا و صحرا ازآن خورده‌اند جمع‌می‌کنی و زنده‌میگردانی؟ . بعضی گفته‌اند چون خدا به‌او وحی کرده‌بود که من دوست‌خود گرفته‌ام یکی از بندگانم‌را، ابراهیم(ع) عرض‌کرد نشانهٔ او چیست؟ خطاب رسید نشانهٔ او این استکه بدعای او مرده‌را زنده می‌کنم، و لذا حضرت او خواست چنین دعائی کند و بفهمد آیا آن بنده شاید خودش باشد. و بعضی گفته‌اند چون در ابتدای نبوت به‌او وحی شد، خواست بفهمد کلام إلهي است و یا کلام شیطانی و لذا چنین درخواستی کرد که اگر اجابت‌شود بداند کلام إلهی است ، و جهات دیگری‌نیزگفته‌اند. و آن چهار پرنده‌ای را که گرفت و ذبح نمود عبارت بود از: طاووس و کبوتر و کلاغ و خروس ، و اینها را قطعه قطعه کرد، و مخلوط نمود، سپس ده‌قسم و یا هفت‌قسم کرد و بر سر ده کوه گذاشت .در تفسیر ابومسلم گفته ابراهیم خود حیوانات را عادت داده بود که آنها را چون می‌خواند می‌آمدند، و سپس آنهارا برسر

چندکوه‌گذاشت ،وآنها را خواند ،وخدا خواست به او بفهماندکه جمع اجزاء حیوان‌ما نندخواندن تواست‌این پرندگان را ،ولذا به اوفرمود : فَصُرْهُنَّ إليكَ ،ونفرمودفَاذْبَحْهُنَّ وَاقْطَعْهُنَّ. واین آیه دلالت داردبرنفی‌ولایت تکوینی‌ازابراهیم ،زیرا اگر آنحضرت خودقدرت‌براحیاء داشت ولوبه‌إذنِ خدا وعطای‌او ،دیگربه‌خدا نمی‌گفت كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ونمی‌گفت لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ
أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾

اَلَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُوْنَ مَآ اَنْفَقُوْا مَنًّا
وَّلَآ اَذًى ۙ لَّهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۚ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُوْنَ ﴿۲۶۲﴾ قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ وَّمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَّتْبَعُهَآ اَذًى ۗ
وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيْمٌ ﴿۲۶۳﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُبْطِلُوْا صَدَقٰتِكُمْ
بِالْمَنِّ وَالْاَذٰى ۙ كَالَّذِيْ يُنْفِقُ مَالَهٗ رِئَآءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ
وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ۖ فَمَثَلُهٗ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ
فَاَصَابَهٗ وَابِلٌ فَتَرَكَهٗ صَلْدًا ۭ لَا يَقْدِرُوْنَ عَلٰي شَيْءٍ
مِّمَّا كَسَبُوْا ۭ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۲۶۴﴾

ترجمه: مَثَلِ آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، چون مَثَلِ دانه‌ایستکه هفت‌خوشه برویانند که درهرخوشه صددانه باشد و خدا بیفزاید برای آنکه بخواهد و خدا وسعت‌دهندهٔ داناست (۲۶۱) آنانکه اموال خودرا در راه خدا انفاق می‌کنند سپس از پی انفاق خود مِنّت و آزاری نمی‌آورند برای ایشان نزد پروردگارشان اجر ایشان‌است و خوف و اندوهی برای ایشان نیست (۲۶۲) گفتار خوب و گذشت بهتر از صدقه‌ایست‌که در پی آن آزاری باشد وخدا بی نیاز بردبار است (۲۶۳) ای مؤمنین صدقات‌خود را بمنت و آزار باطل نکنید مانند آنکه مال خود را برای دیدن‌مردم‌انفاق می‌کند و ایمان به‌خدا و روز بازپسین ندارد، پس مثل او چون داستان سنگ صافی‌است‌که براو خاکی‌باشد که باران درشت تندی باو برسد و آن‌را خشک و بی‌حاصل رهاکند، اینان بر چیزی از کسب خودتوانا نیستند وخدا قوم کافرین‌را هدایت نمی‌کند (۲۶۴)

نکات: چند چیزاست‌که عمل را باطل و مانند نبود می‌گرداند:

منت گذاشتن بر خلق و یا برخالق ، و اذیت و آزار مخلـــوق ، خصوصا کسی‌که فقیر مؤمنی را بیازارد. و دیگر ریا یعنی بـــرای دیدن و یا شنیدن مردم کاری و یا انفاقی بکند، چنانکـــه در آیات فوق تذکر داده.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا
مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا
ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۶۵﴾
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ
وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ
كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۶۶﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا
لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم
بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۲۶۷﴾
الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ
يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۸﴾

ترجمه: و داستان آنانکه اموال خود را برای تحصیل رضای خدا و نشان‌دادن پایداری و استقامت خود می‌دهند، مانند بوستانی‌است

برمکان بلندی که به‌آن باران درشتی برسد که‌ثمرخودرا دوچندان بیاورد، پس‌اگر باران درشتی به‌آن نرسد باران ریزی برسد، و خدا بهرچه انجام دهید بیناست (۲۶۵) آیاکسی از شما دوست دارد باغی از درخت‌خرما و انگور داشته باشد که‌اززیردرختانِ آن جویها روان باشد،که از همه‌قسم میوه بدهد و صاحبِ باغ را پیری فرارسد، و او را فرزندانی ناتوان باشد، پس‌برآن باغ گردبادی که درآن آتش‌باشد بوزد و آن‌را بسوزاند، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات‌را تاشاید بیندیشید (۲۶۶) ای‌مؤمنین از طیبات‌آنچه کسب‌کردید و از آنچه برای شما اززمین‌رویانیده وخارج کرده‌ایم انفاق کنید، وناپاک‌آن‌را برای انفاق درنظر نگیرید درحالیکه خودتان ناپاک‌را نمی‌گیرید و نمی‌پذیرید مگر

آنکه دربارهٔ‌آن چشم پوشی (وصرفنظر) می‌کنید، و بدانید که‌خدا بی‌نیاز و ستوده‌است (۲۶۷) شیطان شما را به‌فقر وعده می‌دهد، و به‌فحشاء أمر می‌کند و خدا شما را به‌آمرزش و فضل خود نویدمی‌دهد و خدا وسعت دهندهٔ داناست (۲۶۸)

نکات: جملهٔ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ دلالت دارد که اهل ایمان بواسطهٔ انفاق مال، ایمان و علاقمندی خود را به‌برادران مسلمان نشان می‌دهند که از بذل مال وجان دریغ ندارند. و در مثال كَمَثَلِ صَفْوانٍ... خدا تشبیه‌کرده انفاق مال رابریا، به‌سنگ سختی که چیزی از آن نمی‌روید ولی گاهی‌که روی‌آن‌غبار است، شاید کسی خیال کند چیزی از آن روئیده‌شده، أما چون باران درشتی برآن بارید و خاک آن‌را برطرف‌کرد آشکارگردد که‌چیزی نمی‌روید چنانکه ریاکارنیز چون کشف‌حقیقت‌شود معلوم گردد که عملش نتیجه‌ندارد. و در مَثَلِ جَنَّةٍ ...تشبیه شده انفاق مال به‌باغی‌که‌در زمین بلند و باران گیری باشد و باران بموقع برآن ببارد که دومقابل میوه بدهد، این انفاق درراه‌خدا نیز مانند همان باغ بهرهٔ‌چند مقابل دارد. و مقصود از جملهٔ :أَيَوَدُّ أَحَدُكُم ... اینا ستکه شما اگر باغی تهیه‌کنید برای روز پیری و برای نفقهٔ عیال و

صفا رخود، آیا میل دارید آن باغ بسوزد و ازبین برود، همان طور باید از عمل خالص و انفاق خود بفکر ذخیره برای خود باشید، و قصدتان رضای خدا باشد تا در روز سختی و پریشانی بشما بهره دهد. و جملهٔ: أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ .... دلالت دارد که زکات واجب در تمام کسب های حلال و درهرچه از زمین خارج شود چه زراعت، وچه معادن، چه جزئی و چه کلی، می باشد. و جملهٔ: لَاتَيَمَّمُوا ... می گوید اجناس فاسد و یا حیوان مریض و لاغر را نباید بعنوانِ زکات بپردازد، بلکه هرچه محبوب و مرغوب است بدهد. و ماء موصوله در ما كَسَبْتُمْ، ودر مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ، مفید عموم است.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۲۶۹﴾

ترجمه: خدا به هرکس بخواهد حکمت عطا می‌کند، و هرکه به او حکمت داده شود خوبی بسیاری نصیب او شده و پندنگیرند مگر صاحبانِ-خرد (۲۶۹)

نکات: مقصود از حکمت فهم حق و باطل است که خدا به هرکس عقلِ-خودرا بکار راندازد و معرض از حق نباشد عطا می‌کند بقرینهٔ بوما-يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۲۷۰﴾ إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۷۱﴾

ترجمه: و هرگونه انفاق کنید و هرچه نذرنمائید بدونگمان خدا آن‌را می‌داند، و برای ستمگران یاورانی نباشد (۲۷۰) اگر صدقات خودرا آشکارا بدهید خوب است، و اگر پنهانی آن‌را به فقراء برسانید برای شما بهتر است و بعضی از گناهان شما را جبران می‌کند وخدا به‌آنچه بکنید آگاه است (۲۷۱)

نکات: آیه دلالت دارد که صدقهٔ آشکار و پنهان هردوخوب است ولی پنهان بهتر است، ولی باید سعی کند به‌محتاجان برسانند، چنانکه در جملهٔ تُؤتُوهَا الْفُقَرَآءَ اشاره شده، و اگر برای ترغیب دیگران آشکارا انفاق‌کندخصوصا درزکات‌واجبی سزاوارتر است.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰيٰهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَّشَآءُ ۗ وَمَا
تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلِاَنْفُسِكُمْ ۗ وَمَا تُنْفِقُوْنَ اِلَّا ابْتِغَآءَ
وَجْهِ اللّٰهِ ۗ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ يُّوَفَّ اِلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ
لَا تُظْلَمُوْنَ ۲۷۲ لِلْفُقَرَآءِ الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ضَرْبًا فِي الْاَرْضِ ۖ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
اَغْنِيَآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ ۚ تَعْرِفُهُمْ بِسِيْمٰهُمْ ۚ لَا
يَسْـَٔلُوْنَ النَّاسَ اِلْحَافًا ۗ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ
اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ ۲۷۳

ترجمه: هدایت ایشان برعهدهٔ‌تو نیست، ولیکن خدا هرکسی‌را بخواهد هدایت می‌کند، و آنچه انفاق کنید از مال و یا غیرمال که خیر باشد بسود خودتان‌است و نباید انفاق کنید جز برای تحصیل رضای خدا، و آنچه ازخیر انفاق کنید بخودشما عائد خواهد شد

و برشما ستمی نخواهدشد (۲۷۲) انفاق برای فقرائی‌است‌که‌درراه‌خدا محاصره و بازداشت شده‌اند و مسافرت درزمین نتوانند، ومردم نادان آیشان را از بی‌نیازان می‌شمارند، توایشان را بسیمایشان می‌شناسی، بااصرار از مردم درخواست نمی‌کنند، و هرخیری که انفاق کنید محققا خدا به‌آن‌داناست (۲۷۳)

نکات: جملهٔ: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ دلالت دارد که‌هدایت مردم بر عهدهٔ رسول خدا نیست و جناب او ولایت و تصرف برقلوب ندارد،و مقلب القلوب و مُسَيْطِرِ برقلوب فقط خداست .ازاین‌آیات بایدفهمید چه‌قدر گمراهند کسانیکه أولیاء خدارا ولی امور و هادی قلوب می‌دانند. و جملهٔ:ما تنفقوا من خير دلالت دارد که‌انفاق منحصر به‌مال نیست، هر کار خیری در حق محتاجان انجام‌شود خیراست شاعر گوید: ولزآیه ۲۷۰ تا ۲۷۳ استفاده‌میشودکه‌فقط‌ضرازنذروانفاق‌بندمطلع‌است‌نه‌غراء تاتوانی‌بجهان‌حاجت محتاجان ده * به‌دمی یا درمی یا قدمی‌یاقلمی و جملهٔ: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ...دلالت دارد که انسان در انفاقات خود باید بظاهرا شخاص نظرنداشته باشد، چه بسیارند اشخاصی که از عفت روی سؤال ندارند، پس وقت انفاق آبروی ایشان را نریزد. و جملهٔ: لَايَسْئَلُونَ النَّاسَ... دلالت دارد که خدا سؤال ازمخلوق را دوست نمی‌دارد،خصوصا با صرار وخدا عفت‌واستغناءطبع‌رادوست می‌دارد.

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ
عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ
الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا

وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ
فَانْتَهٰى فَلَهٗ مَا سَلَفَ وَاَمْرُهٗۤ اِلَى اللّٰهِ وَمَنْ عَادَ فَاُولٰٓئِكَ
اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۲۷۵﴾ يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَيُرْبِي
الصَّدَقٰتِ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيْمٍ ﴿۲۷۶﴾

ترجمه: آنانکه اموال خود را بهشب وروز، بهپنهانی وآشکار انفاق میکنند برای ایشان مزدشان نزدپروردگارشان است و برآنان نهخوفی باشد و نهمحزون شوند (۲۷۴) رباخواران ازجا برنخیزندجز مانند کسیکه شیطان اورا دیوانهکند، این برای آنستکه گفتند همانا بیع مانند رباست و حالآنکه خدا بیع را حلال ورباراحرام کرده، پسآنکه موعظهٔپروردگارش بهاو رسید و خودداری کرد، گذشته برای او، و امر او بسوی خداست. وآنانکه برگردند بهمان رباخواری، پس ایشان اهل آتشند و درآن ماندگارند (۲۷۵) خدا ربا را از بین میبرد و صدقات را نمو میدهد و خدا دوست نمیدارد کفران کن گنهکار را (۲۷۶)

نکات: مقصود از جملهٔ: لَا يَقُوْمُوْنَ اِلَّا كَمَا يَقُوْمُ الَّذِىْ... اینا ستکه رباخوار در دنیا از مردم وحشت دارد و قیام ورفتارش مانند دیوانگان باحواس پرتی است، و در آخرت بحالدیوانگان محشور گردد چون منکر حکم خدا شدهاند. و جملهٔ: فَمَنْ جَآءَهٗ... دلالت داردکهاگر حکم خدارا درمورد ربا شنید و خودداریکرد، حقتعالی گناه گذشتهٔ او را میبخشد، ولی اگر باز برگردد بهرباخواری مانند منکرین حکم خدا اهل دوزخند بدوام. و جملهٔ: يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَيُرْبِي الصَّدَقٰتِ دلالت دارد که مال ربوی برکت ندارد، و نابود میشود، ولی خدا مال زکات دادهشده را نمو میدهد.

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۲۷۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۲۷۸ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ

مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ ۚ

لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ۲۷۹

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲۸۰ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ

ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۲۸۱ ع

ترجمه: بحقیقت آنانکه ایمان آورده و عمل های شایسته نموده و نماز را برپا دارند و زکات بدهند پرایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و نه خوفی دارند و نه اندوهگین شوند (۲۷۷) ای مؤمنین از خدا بترسید و اگر ایمان دارید آنچه از ربا باقی مانده واگذارید (۲۷۸) پس اگر رها نکردید اعلام کنید بجنگی از خدا و رسول (یعنی عمل شما اعلام جنگ بخدا ورسول است) ،واگر توبه کردید سرمایه‌های شما از خودتان ،نه ظلم کرده اید و نه ظلمی بشما شده است (۲۷۹) واگر بدهکار در تنگدستی باشد مهلت دهید تا گشایشی یابد وبخشش شما بهتر است برای شما اگر بدانید (۲۸۰) و بترسید از روزیکه درآن بسوی خدا (ومحکمهٔ عدل او) برمی‌گردید ، سپس هرکس بتمامی آنچه کرده میرسد و جزا داده میشود و بر ایشان ستمی نشود (۲۸۱)

نکات: مقصود از مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا اینستکه شما تازه مسلمان اگر زمان جاهلیت معاملهٔ ربوی کرده اید آنچه درحال کفرتان گرفته اید

عفو شده ، ولی آنچه باقی مانده زیادتر از سرمایهٔ خودتان نگیرید و همان سرمایه را بگیرید ، و اگر هیچ نگرفته اید از زیادی را دیگر نباید بگیرید . جملهٔ : فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ دلالت دارد که پس از سلام أخذ زیادتر از سرمایه جائز نیست چه صدیک باشد و چه کمتر و چه زیادتر ، پس کسی خیال نکند گرفتن سود کم جائز است . و جملهٔ : وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ ... دلالت دارد که به مدیون سخت گیری نشود ، و اگر ندارد او را به حبس و زجر نکشند ، و تا وقت تمکن او را مهلت دهند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ۚ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ ۚ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ۚ فَلْيَكْتُبْ ۚ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا ۚ فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ ۚ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ ۖ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ ۚ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا ۚ وَلَا تَسْأَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا ۗ وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ ۖ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ

وَلَا شَهِيدٌ ۚ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ ۗ وَاتَّقُوا
اللَّهَ ۖ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۲۸۲ ✻
وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ ۖ فَإِنْ
أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ
رَبَّهُ ۗ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ۚ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ ۗ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۲۸۳

ترجمه: ای مؤمنین اگر معاملهٔ دینی کردید بوا می‌تامدت‌معینی، آن‌را بنویسید، و باید نویسنده‌ای بین شما بعدالت بنویسد، و نویسنده خودداری نکند ازآنگونه که خدا به‌وی آموخته، پس او بنویسد، و آنکه حق بر ذمهٔ اوست املا کند (یعنی او بگوید و نویسنده طبق گفتار و اقرار او بنویسد) و از خدا بترسد، و چیزی از آن نکاهد. پس اگر آنکه حق بر ذمهٔ اوست (وام‌گیرنده) سفیه و یا ناتوان (ازنوشتن و إملاء) باشد ولی او عادلانه املا کند، و دو تن از مردانتان را گواه بگیرید، پس اگردومرد نباشد یکمرد و دو زن، از آن اشخاصی‌که می‌پسندید و گواهی ایشان را قبول دارید، که در صورت فراموشیِ یکی از دوگواه، دیگری بیادش آورد، و گواهان چون برای گواهی دعوت شدند، خودداری نکنند. و از نوشتن آن وام تا موعدش چه کوچک و چه بزرگ، خسته نشوید، این نزد خدا به‌انصاف و عدالت نزدیکتر، و برای گواهی استوارتر و از شک وشبهه دورتراست. مگر در تجارت نقدی که دائر بین شماست، که بر شما ننوشتن آن باکی نیست. و چون خرید و فروش کنید گواه گیرید، وبه‌نویسنده و گواه ضرری نرسدواگرچنین کنید

گناهی بواسطهٔشما بوجودآمده، و از خدا بترسید،درحالیکه خدا بهشما میآموزد، و خدا بههرچیزی داناست (۲۸۲) واگر در سفری بودید و نویسندهای نیافتید، پسگروی بستانید، پس اگر بعضی از شما بعض دیگر را أمین دانست و أمانتی داد، باید أمین أمانت را أداء کند، وباید از پروردگار خود بترسد، و گواهیرا کتمان نکنید. و هرکس آن را کتمان کند دل او گنهکاراست .و خدا بهآنچه میکنید داناست (۲۸۳)

نکات: جملهٔ : إِذا تَدايَنْتُمْ ...دلالت دارد بر جواز گرفتن وام، اگرچه تا ممکناست انسان نباید قرضکند ، زیرا دَین غصهٔ شب و ذلت روز است ، و رسولخدا (ص) فرمود: إِيّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَ ذُلٌّ بِالنَّهارِ. و جملهٔ :إِلىٰأَجَلٍ مُسَمًّى دلالت داردکه باید در گرفتن وام تعیین مدت شود. و جملهٔ : فَاكْتُبُوْهُ أمراست به نوشتن دین،تا بفراموشی مالکسی ضایع نشود. و جملهٔ : وَ لايَأْبَ ... دلالت دارد که اگر نویسندهای یافت نشود جز یک نفرکاتب عادل براو واجب است بنویسد و اجابت کند. وَ لايُضارَّ... دلالت دارد که باید بهکاتب ضرر وارد نشود و پول کاغذ و لوازم آن را مدیون و یا طرفین بپردازند. و جملهٔ : يُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ دلالت دارد که نوشته باید طبق فرامین إلهی باشد. و جملهٔ :وَلْيُمْلِلْ... دلالت دارد که مدیون باید بیان و اقرارکند تا کاتب بنویسد .وجملهٔ وَلايَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا دلالت دارد که مدیون باید برای نوشتن چیزیرا از دین نکاهد و مجمل بیان نکند و رموز و دقائق دین را طبق واقع بیان کند. و جملهٔ : فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ دلالت داردکه اگر مدیون سفیه و یا طفل و یا لال است ، ولیّ او بایدبرای نویسنده اقرارکند. وجملهٔ :فَرِهانٌ ...دلالت دارد بر جواز گرو گرفتن.

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ

فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ ۗ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۲۸۴﴾
اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ وَالْمُؤْمِنُوْنَ ۗ كُلٌّ اٰمَنَ
بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ
رُّسُلِهٖ ۗ وَقَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا ۗ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ
الْمَصِيْرُ ﴿۲۸۵﴾ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا ۗ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا
مَا اكْتَسَبَتْ ۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ اِنْ نَّسِيْنَآ اَوْ اَخْطَاْنَا ۚ رَبَّنَا وَ
لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَآ اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهٗ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا ۚ رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ ۚ وَاعْفُ عَنَّا ۗ وَاغْفِرْ لَنَا ۗ وَ
ارْحَمْنَا ۗ اَنْتَ مَوْلٰىنَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۲۸۶﴾

ترجمه: ملک خدا و باختیار اوست آنچه درآسمانها وآنچه درزمین است ، و اگر آنچه در درون شماست آشکارکنید و یا پنهان،خدا بحساب آن می‌رسد، پس هرکه‌را بخواهد می‌آمرزد و هرکه‌را بخواهد عذاب می‌کند و خدا بر همه‌چیز تواناست (۲۸۴) این پیمبر بآنچه از پروردگارش به‌او نازل شده ایمان دارد، و مؤمنین هریک به‌خدا و فرشتگان او و کتب او و رسولان اوایمان‌دارند (وهمی‌گویند) ما فرقی بین هیچیک از رسولان او نگذاریم و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم ، پروردگارا آمرزش تورا (می‌جوئیم) و بازگشت بسوی توست (۲۸۵) خدا هیچکس را جز باندازهٔ وسعش تکلیف نمی‌کند، بسود اوست آنچه را ازنیکی انجام داده و بزیان اوست آنچه از بدی‌ها کسب نموده ، پروردگارا اگر نسیان نمودیم و یا خطا

کردیم ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا بار سنگین بر ما منه چنانچه بر پیشینیان ما نهادی، پروردگارا آنچه را طاقت نداریم برما تحمیل مکن، و از ما درگذر، و ما را بیامرز، وبه‌ما رحم‌کن، توئی مولای ما، پس ما را یاری ده بر قوم کافران(۲۸۶)

نکات: مقصود از جملهٔ: وَ إِنْ تُبْدُوْا مافِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوْهُ، شرک و نفاق و سوءظن بالله و امثال اینهاست که از أفعال-جوانح می‌باشد که اگر اظهار بکند و یا نکند مسؤلیت ومحاسبه و مؤاخذه دارد، زیرا نیتی که راجع به‌اعمال جوارح باشد، و بعمل نیاید مؤاخذه و محاسبه ندارد.و ممکن است بگوئیم مطلق است یعنی نیّت هرگناهی حساب دارد، ولی نیّتی که‌راجع به‌اعمال جوارح باشد عقاب ندارد. و جملهٔ: آمَنَ الرَّسُوْلُ...دلالت دارد که رسولخدا (ص) مانند سایرین باید ایمان داشته باشد به‌آنچه‌نازل شده و خودش پیروی آن کند. و جملهٔ: وَ الْمُؤْمِنُوْنَ کُلٌّ... تاآخر دلالت دارد که مسلمان و مؤمن باید بچه‌چیز معتقد باشد،واصول دین او که باید به‌آنها ایمان داشته باشد چندچیزاست ،وآنچه‌را در آیه ذکر شده‌اگر بپذیرد مؤمن است، وزیاده برآن بچیزدیگر لازم نیست ایمان آورد، و خدا کسی را که ایمان به‌خدا و ملائکه و کتب‌آسمانی و رسولان خدا و روز قیامت داشته‌باشد، مؤمن دانسته. بابودن چنین آیاتی در قرآن تعجب است از کسانیکه مؤمن به‌خدا و رسول و کتب و ملائکه را مؤمن نمی‌دانند،ومی‌گویند مؤمن و مسلمان کسی‌است‌که ایمان به‌امام داشته‌باشد،حال باید پرسید کجای قرآن ایمان به‌امام‌را از اصول دین شمرده ،آیا اصول دین اسلام‌را خدا باید بیان کند و یا زید و عمرو؟بنا براین‌آیه ایمان به‌آنچه ذکرشده درآیه لازم و ایمان به‌غیرآن لازم‌نیست. دینی‌که خدا بیان کرده این‌است ، ولی باید دانست ما منکروجود امام نیستیم. هرکس مردم را به‌راه‌هدایت راهنما باشد امام‌است ، و علی(ع) نیز راهنمای مردم بوده. و وجود امام دربیان‌حلال و حرام شکی‌نیست. اشکال در ایمان به‌امام‌است‌که این ایمان از

کجا از اصول دین شده. بنابراین چیزهائیکه ایمان به‌آن در صدر اسلام نبوده از اصول دین شمرده نشده، و خود علی(ع)خودرامؤمن به‌آن ندانسته زمانیکه اسلام‌آورده. باید دید اسلام او چه بوده‌و چه‌گونه بوده، آیا غیراز اسلام مذهبی داشته‌یا خیر. وامام تابع دین است نه‌اصل دین و نه فرع آن است. و لایخفی‌ایمان‌به‌قیامت از آیات‌قرآن استفاده می‌شود،و دراین آیه جملهٔ :وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ اشاره به‌قیامت‌است. و جملهٔ : رَبَّنَا لَاتُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا تاآخر دلالت‌دارد که نسیان و خطا مؤاخذهٔ اخروی ندارد، و نیز دلالت دارد که رسولخدا (ص) نیز ممکن است مبتلا به‌نسیان وخطا گردد، چه برسد بدیگران.

(سورة آل عمران مدنية وهي مائتا آية)

سورهٔ آل‌عمران مدنی ودارای دویست‌آیه می‌باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ ۱ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۲ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ ۳
مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۴

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف،لام، میم(۱) خدای کامل الذات و الصفاتی‌که‌نیست معبودی جز او که زنده و پاینده است (۲) نازل نمود بر تو این کتاب را بحق که تصدیق کنندهٔ آن چیزی‌است‌که جلوآن‌بوده،و فروفرستاد توراة و

انجیل را (۳) از پیش برای هدایت مردم و نازل نمود فرقان را، براستی آنانکه به‌آیات خدا کافرشدند برای ایشان عذاب سختی است ،وخدا صاحب عزت و صاحب انتقام است (۴)

نکات: در آیهٔ ۳ کلمهٔ نَزَّلَ بتشدید و أَنْزَلَ با همزه‌آمده،وگفته‌شده فرق این دو این‌است‌که نَزَّلَ نزول دفعی‌است و أنزل‌نزول‌تدریجی است ، ولی چون به‌موارد استعمال آنها رجوع شد، معلوم شد فرقی نیست . این آیه دلالت‌دارد که توراة و انجیل و قرآن هر سه مفید هدایت ، و برای هدایت مردم‌است ، و چنانکه‌توراة و انجیل زمان موسی و عیسی(ع) مدون بود، قرآن نیز زمان محمد (ص) و بدست آنحضرت تدوین گردیده ، و در زمان حیات‌او همین کتاب بوده‌است .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ۝
هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ
الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ
مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ
إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا
وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۝

ترجمه: محققا برخدا مخفی نیست چیزی درزمین و نه در آسمان (۵) اوست‌که صورت شما را در رحم‌ها هرگونه‌بخواهد میکشد، نیست

معبود و ملجأی جزاو که عزیز و حکیم است (۶) اوستکه برتواین‌کتاب را نازل نمود، بعضی ازآن آیات محکماتی‌است که آنهاأصل این‌کتاب است، و بعضی دیگر متشابهات .پس‌أما آنانکه درقلبشان میل به‌باطل است پیروی متشابه می‌کنند برای فتنه‌جوئی‌وتأویل جستن و حال‌آنکه تأویل آن‌را جز خدا نمی‌داند: وشابتان دردانش‌می‌گویند بآن‌ایمان‌آوردیم ،هریک ازآنها از نزد پروردگارماست ،وپندنگیرند جز صاحبان خرد (۷)

نکات: تقدیم کلمهٔ عَلَیْهِ بر شَیْءٌ دلالت برحصردارد ،یعنی مخفی نبودن أشیاء مخصوص به‌اوست ، و از آیات دیگر مانند :وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ نیز چنین استفاده می‌شود. و مخفی نماند خدا در این آیات فرموده تأویل متشابهات را کسی نمی‌داند جز خدا ، و نفرموده معنی و ترجمهٔ متشابهات را کسی نمی‌داند ، بلکه آیات متشابهه تماما واضح‌المعنی و قابل فهم همه‌کس می‌باشد ،ومربوط به‌تأویل نیست . و جملهٔ : وَالرّاسِخُونَ... واو آن استیناف است،و اگر واو عاطفه بگیریم کفر و شرک لازم می‌آید ، زیرا معنی چنین می‌شود خدا و راسخون می‌گویند ایمان آوردیم به‌آن هریک ازآنها از نزد پروردگارماست ، بنابراین خداهم نعوذباللّٰه ایمان‌آورده به‌آنچه از پروردگارش نازل شده درصورتیکه خدا پروردگارندارد. توضیح بیشتری اگر لازم باشد به‌فصل ۱۹ و ۲۰ مقدمه رجوع شود.

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ ۞

رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللّٰهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ

ترجمه: پروردگارا دلهای مارا ببباطل مایل مکن بعدازآنکه مارا هدایت نمودی، و مارا از نزد خود رحمتی عطانما ، زیرا توئی بخشنده (۸) پروردگارا تو مردم را برای روزیکه‌درآن‌شکی نیست جمع‌می‌کنی،محققا خدای‌تعالی خلاف نمی‌کند وعده‌گاه خویش را (۹)

نکات: دعا های قرآن که در قرآن ذکر شده بهترین دعا ها ست که خدا بتوسط نزول آیات خود، به‌بندگان آموخته،ولی‌اکثردعاهائی‌که درکتب دعا ها ذکرشده مملو از خرافات و آلوده‌بشرک می‌باشد، پس بهتراینا ستکه انسان درموقع دعا، دعا های قرآن را بخوانند، ازآنجمله دو آیهٔ فوق و همچنین درآیهٔ‌آخرسورهٔ‌بقره‌است،و ما در کتابی دعا هائی از قرآن راجمع وترجمه‌کرده‌ایم هرکه خواهد مراجعه‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۝ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ۙ وَالَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ ۚ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ۝ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝

ترجمه: براستی آنانکه کفر ورزیده‌اند نه‌اموالشان از خدا بی‌نیازشان کند و نه اولادشان بهیچ چیز،وایشان‌خود هیمهٔ‌آتش و برافروزندهٔ‌آنند (۱۰) شیوهٔ‌آنان مانند شیوهٔ پیروان فرعون‌و کسانیکه قبل ازایشان بودند که‌به‌آیات ما تکذیب نمودند، پس خدا بسبب‌گناها نشان گرفتشان و عقاب‌خدا سخت‌است (۱۱) بگو به‌آنان که کافرند بزودی مغلوب‌خواهیدشد و به‌دوزخ محشور می‌گردید و دوزخ بد آرامگاهی‌است (۱۲)

نکات: این آیات دربارهٔ‌یهود مدینه‌نازل شده که‌به‌اموال‌واولادو نفرات‌خود مغرور بودند مانند پیروان فرعون. باحضرت محمد(ص) به‌ضدیت و کارشکنی پرداختند، خدا دراینجا تهدیدشان می‌کندکه بزودی مغلوب مسلمین و بسوی دوزخ رهسپار خواهیدگشت چنانکه مشرکین قریش در بَدْر مغلوب شدند.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ ۚ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ
بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱۳﴾

ترجمه: حقا در دو گروهی که روبرو شدند (درجنگ بدر) برای شما کفار آیت و عبرتی باشد، گروهی در راه خدا قتال می‌کردند، و گروه دیگر کافرانی بودند که آنان در دیدن بچشم ایشان را دوبرابر می‌دیدند، و خدا هرکس را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند، براستی در این قضیه برای صاحبان بینش هرآینه عبرتی است (۱۳)

نکات: مقصود از آن دو گروه، گروه مسلمین و مشرکین در بدر است که روبروشدند، با اینکه مؤمنین فاقد اسلحه و زاد و توشه و مرکب و نفرات بودند، یعنی در اقلیت بودند و بعکس مشرکین دارای اسلحه و زاد و برگ و مرکب بودند، و با اینکه سه برابر مسلمین بودند، خدا مسلمین را یاری کرد، و بر مشرکین غالب شدند، شما یهود که به ثروت و نفرات خود مغرورید باید عبرت گیرید. درجملهٔ يَرَوْنَهُمْ ضمیر فاعل ممکن است برگردد به مؤمنین یعنی مؤمنین کفار را دوبرابر می‌دیدند، و ممکن است ضمیر فاعل به کفار برگردد، یعنی کفار، مؤمنین را دو برابر می دیدند.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ
وَالْحَرْثِ ۗ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿۱۴﴾
قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ ۚ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ
جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ

مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۱۵﴾
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ ﴿۱۶﴾ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَ
الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿۱۷﴾

ترجمه: محبت شهوات نفسانی از زنان و فرزندان و مال‌های روی هم نهادهٔ از زر و سیم و اسب های نشان‌دار و چهارپایان و کشتزار، برای مردم زینت داده شده، این متاع زندگی‌دنیاست و نزدخدا بازگشت نیکوست (۱۴) بگو آیا شما را به بهتر از این آگاه‌کنم، برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بوستان‌ها و باغهائی‌است که از زیرآنها نهرها جاری است ودرآن ماندگارند و برای ایشان همسران پاکیزه و خوشنودی خداونداست، و خدا به‌بندگان بیناست (۱۵) آن بندگانی‌که میگویند پروردگارا حقیقتا ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را بیامرز و از عذاب آتش‌نگهدارمان (۱۶) آن صبرکنندگان و راستگویان و فرمانبرداران‌وانفاق‌کنندگان و آمرزش خواهان بسحرها (۱۷)

نکات: شخص عاقل باید باین آیات تدبرکند، و گول متاع‌دنیارا نخورد، و همت او فقط صرف زن و ملک و مال و ثروت نشود، و قدری به‌تحصیل صفات حسنه و کمالاتی‌که دراین‌آیات‌ذکرشده‌بپردازد.

شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ
قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾
إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ

بِاٰيٰتِ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱۹﴾

ترجمه: خدا گواهی داده که معبود و ملجأی جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیزگواهی دادند) برای قیام به‌عدالت، و نیست معبود و ملجأی جز او که عزیز و حکیم است (۱۸) براستی دین نزد خدا اسلام است، و آنانکه بایشان کتاب داده‌شده، اختلاف نکردند مگر پس از دانستن، و اختلافشان برای ستم‌بین خودشان بود. وهرکس به‌آیات خدا کافرگردد، پس محققا خدا سریع‌الحساب است وبه‌حساب او می‌رسد (۱۹)

نکات: دراین آیات گواهی دانشمندان برتوحید ردیف گواهی خدا و فرشتگان آمده برای عظمت دانش، پس هرچه دانش بیشتر باشد خدا بهتر شناخته‌گردد. عالم‌گیاه شناس از دقائقی که در خلقت گیاهان است می‌تواند خالق آنها را بشناسد، عالم بستاره‌شناس پی به‌عظمت خالق و مدبرآنها می‌برد و هکذا، البته بشرطی‌که به‌راهنمائی کتب إلهی خدا را بشناسد. و اگر بعضی از دانشمندان ما و یا غیرما بوجود خدا و توحید اعتناء ندارند، برای این‌است‌که عالمند به‌خرافات نه بحقائق، ویا توحیدشان خرافی تقلیدی است و یا دانشمندنمایند یعنی عالم‌نما. وجملهٔ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ دلالت دارد که شخص متدین باید خود را مسلمان بنامد و نام مذهبی را ازخود بردارد، و گول مذهب سازان‌را نخورد و بحمدالله رؤسای مذاهب اسلامی همه‌خودشان را مسلمان‌دانسته‌اند ونام مذهبی نداشته‌اند، و هرکس‌نام مذهبی برخود گذارد طبق جملهٔ :وَمَنْ يَكْفُرْ ... درحقیقت‌کافرشده و متوجه نیست، و اسلام بمعنی تسلیم درموارد أمر و نهی إلهی است.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ۗ وَقُلْ لِلَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ ۚ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا

وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ ۗ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ ۲۰

ترجمه: پس اگر با تو محاجه کردند بگو من خودرا برای خدا تسلیم نموده و اسلام آوردم و هرکس پیرو من است (اونیز تسلیم شده)، و بگو به اهل کتاب و بی‌سوادان که آیا شما اسلام آورده اید؟ پس اگر اسلام آورند بتحقیق هدایت یافته اند، و اگر اعراض نمودند پس همانا بر تو فقط ابلاغ است و خدا به بندگان بیناست (۲۱)

نکات: آیهٔ فوق دلالت دارد که محاجه‌کردن با مردم کار خوبی نیست، و نویسنده امتحان کرده‌ام مردم تابع دلیل نیستند، وبه عقائد قومی خود تعصب دارند، وبا دلیل وبرهان کاری ندارند. ومقصود از أمیین ممکن است بی‌سوادانِ أهلِ کتاب، ومقصود از أهل‌کتاب دانشمندانِ ایشان باشد. و ظاهر آنستکه أمیین شامل می‌شود کسانی‌را نیز، که جاهل به‌کتاب آسمانی‌بوده از آن بی‌خبر باشند و اگرچه دارای سواد نیز باشند.

اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيّٖنَ
بِغَيْرِ حَقٍّ ۙ وَّيَقْتُلُوْنَ الَّذِيْنَ يَاْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ مِنَ
النَّاسِ ۙ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۲۱ اُولٰٓئِكَ
الَّذِيْنَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ۖ وَ
مَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ۲۲

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتٰبِ اللّٰهِ
لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ۲۳ ذٰلِكَ
بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّآ اَيَّامًا مَّعْدُوْدٰتٍ ۖ وَغَرَّهُمْ

فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا
رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۵﴾

ترجمه: براستی آنانکه بهآیات خدا کافرند و پیمبرانرا بناحق میکشند و آمرین بهعدالت از مردمرا بقتل میرسانند، پس مژده بده ایشانرا بعذاب دردناک (۲۱) ایشانند آنانکه اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده و یاورانی ندارند (۲۲) آیا کسانی را که بهرهای از کتاب دادهشدهاند ندیدی که بهکتاب خدا دعوت میشوند تا حکم کند بین ایشان، ولی گروهی ازآنان رومیگردانند و اعراض دارند (۲۳) اعراضشان برای اینستکه گویند هرگزآتش دوزخ بما نرسد جز چندروزی و آنچه بهدینخود بستهاند گولشان زدهاست (۲۴) پس چگونهاست حالشان وقتیکه خداجمعشان کند برای روزیکه درآن شکی نیست و جزای کسب هرکس بتمام داده شود، و بهآنان ستم نشود (۲۵)

نکات: فساد و ستم هرأمتی ناشی از روگردانیدن و بیاعتنائی بهکتاب آسمانی خودشان استکه مانند بعضی ازیهود ومسلمانان زمان ما حقگویان را آزار میرسانندومیکشند. وجملهٔ: حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ اشاره بهاینستکه چون از کتاب إلهی اعراض کردند، و بهکتب و سخنان بشری چنگ زدند، اعمالشان بدعت و هدر خواهدبود و اعمالیکه بدعت باشد موجب سعادت نخواهدشد، بلکه موجب ذلت دنیا و عذاب آخرت است چنانکه خدا فرموده: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. و جملهٔ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ اشاره بهاینستکهچون دانشمندان ایشان را بهکتاب خدا دعوت کنی نمیپذیرند، واز حکمیت کتاب خدا اعراض دارند: يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ. نویسندهگوید زمان ما دانشمندان اسلامی اکثرا هرکتابی را قطعی الدلاله میدانند، ولی دلالت کتاب خدا را قطعی نمیدانند، وبهمین جهت برجوع بهقرآن و حکمیت آن حاضر نیستند، و تمام سعی ایشان اینستکه حدیثی پیداکنند و در دین خدا آن را مدرک قراردهند،

و لذا کتابهائی برای خود ساخته وپرداخته اند که مملو ازخرافات و منافی و معارض با آیات قرآن است ، و اکثرا ازآیات قرآن بی اطلاعند و مانند یهود که میگفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّار... ،معتقدند که مسلمین صدر اسلام شفیع و دستگیر آیشانند و بهمین مغرورند. و جملهٔ :وَغَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ ...اشاره بهمین غروری است که مقدسین متدین نما وعالم نمایان جاهل بسبب احادیث مجعوله و معجزات ساخته شده خیال کرده اند که دین یعنی همین و هرقدر هرکس خلافی مرتکب شد ازآن گذشت میشود ،و به اخبار نویدبخش غرورآمیز شفیع تراش گناه بخش ، از حقائق اسلام دورشده اند ، و به افترا هائی که به اسلام بسته شده کتاب خدا و سنت رسول را متروک نموده و مغرورند . زمان ما بسیاری از مسلمین چیزهائی که ازاسلام نبوده ،و درصدر اسلام کسی خبرنداشته ،از اصول و فروع و شعائر دین نموده وآنقدر که ازآنها ترویج میشود هزاریک از کتاب خدا ترویج نمیشود. مثلا روضه خوانی بنام امام با هزاران قسم آن با هزاران گویندهٔ بی خبر ازقرآن معمول شده ، درصورتیکه زمان رسولخدا (ص) و زمان خلفاء این کارها نبوده ، حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) که مو بمو برنامهٔ اسلام را میدانسته و زمان خلافتش اجراء کرده ،یکروز برای وفات رسولخدا (ص) عزا و تعطیل ننموده و به روضه خوانی درتمام سخنرانی خود نپرداخته و برای تولد رسولخدا (ص) جشن نگرفته و خمس و سهم امام نگرفته و کسی از مسلمین یک درهم بعنوان سهم امام و خمس به رسولخدا و علی علیهما السلام نداده .هزاران نفر در زمان ما زنجیر برخود میکوبند درحالیکه هیچکدام دوآیه از کتاب آسمانی خود نمیدانند ، پیشوایان و گویندگان نیز برای حفظ دکانشان آنان را تشویق و ترغیب به باطل میکنند .و اگر کسی بخواهد ایشان را بیدارکند داد و فریاد و طعن وتکفیرشان بلندمیشود وَ غَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ. و جملهٔ :وَوُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ ، اشاره به اینا ستکه هرکس گرو اعمالش میباشد و کاملاً به حسنات و سیئاتش رسیدگی و بررسی خواهدشد ،وغرورهای دینی بدرد نمیخورد .

قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَآءُ وَتَنْزِعُ
الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ ؕ
بِيَدِكَ الْخَيْرُ ؕ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ تُوْلِجُ الَّيْلَ فِي
النَّهَارِ وَتُوْلِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝۲۷

ترجمه: بگو ای خدای مالک ملک ، ملک را بهرکس بخواهی میدهی و از هرکس بخواهی بازگیری، و هرکه را بخواهی عزت میدهی،و هرکس را خواهی خوار میکنی، خیر بدست توست براستیکه تو بر هرچیز توانائی(۲۶) درآوری شب را در روز و درآوری روز را در شب ، و بیرون میآوری زنده را از مرده ، و بیرون میآوری مرده را از زنده ،وبهرکس بخواهی بدون حساب روزیمیدهی (۲۷)

نکات: دراین آیات فرموده ملک و یا عزت را بهرکس میخواهد میدهد، أما معین نکرده بچهکسانی میدهد، درآیات دیگر معین کرده که تحت قوانینی میدهد، و آن قوانین کسب و کار و سعی و کوشش است ، چنانکه در آیهٔ ۱۸ سورهٔ اسراء فرموده: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ ، و در سورهٔ نجم آیهٔ ۳۹ فرموده: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ، و در سورهٔرعد آیهٔ ۱۱ فرموده إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. و مقصود از تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ... اینستکه از خاک مرده و یا از حصهٔ بیجان، انسان زنده ،و نباتات بیشمار بیرون میآورد.و ازدرخت زنده ،حصهٔ بیجان، و یا از انسان با ایمان،کافرمرده دل خارج میسازد .

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ

وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِي شَيْءٍ إِلَّآ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰىةً ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ ۗ وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ۲۸

ترجمه: مؤمنین نباید کافران را دوست بگیرند بجای مؤمنان، و هرکس چنین کند چیزی از محبت خدا در او نیست مگراینکه ازایشان بپرهیزد (تقیه‌کند) و خدا شما را از خودش میترساند، وبسوی خدا است بازگشت (۲۸)

نکات: دوستی با کافران در قرآن مکرر نهی شده ،زیرا دوست خدا دشمن او را دوست نمی‌دارد مگر در ظاهر ،آنهم برای تقیه ، چنانکه دراین آیه آمده ، و تقیه برای حفظ دین و جان است ، ولی درموردیکه دوستی با کافر بعنوان تقیه موجب ریختن خون مسلمانی گردد جائزنیست . بهرحال تقیه گاهی حرام وگاهی واجب و گاهی جائزاست . و جملهٔ :وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ دلالت بر تهدید عظیمی دارد ، و ما در احکام‌القرآن تقیه‌را مفصلا نوشته‌ایم .

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ ۗ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۹

ترجمه: بگو آنچه در سینه‌های شماست ، پنهان دارید و یا ظاهر سازید خدا آن‌را می‌داند ، و آنچه در آسمان‌ها و آنچه درزمین‌است خدا می‌داند ، و خدا بهرچیزی تواناست (۲۹)

نکات: پس ازآنکه خدا از دوستی کفار نهی نمود ،چون دوستی أمر قلبی‌است ، دراین آیه فرموده تمام أمورقلبی شما را خدا می‌داند ، چه‌ایمان و چه کفر و شرک و چه سایر صفات .

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا ۚ وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوٓءٍ تَوَدُّ

لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللّٰهُ رَءُوفٌ
بِالْعِبَادِ ۝ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَ
يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ ۗ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ قُلْ اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ ۚ
فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ ۝

ترجمه: روزیکه هرکس هرچه‌کرده از خیر حاضرمی‌یابد، وهرکه‌کارِ بدی کرده دوست دارد که بین او و آن بدی فاصلهٔ‌دور و زیادی باشد، و خدا شما را از عقاب خود بر حذر می‌دارد، و خدا به‌بندگان مهربان است (۳۰) بگو اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا اینکه خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد و خدا آمرزنده و رحیم‌است (۳۱) بگو خدا ورسول‌راطاعت کنید، پس اگر اعراض کردند محققا خدا کافران‌را دوست نمی‌دارد (۳۲)

نکات: جملهٔ :تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ... دلالت بر تجسم اعمال دارد، و ممکن است بگوئیم جزای عمل که مسبب از عمل است حاضر می‌یابد ومجازا اطلاق سبب شده برمسبب، و یا بگوئیم پرونده و ضبط‌آنرا حاضر می‌یابد. ولی ظاهر همان معنای اول و خدای تعالی برتجسم آن تواناست. و جملهٔ: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ ...دلالت دارد که ادعایِ محبت خدا بدون اطاعت رسول واقعیت ندارد، و اطاعت رسول نشانهٔ صدق ادّعا است. و جملهٔ: فَإِنْ تَوَلَّوْا دلالت دارد که اعراض‌ازفرمانِ خدا ورسول موجب کفراست ولذا متفرع برآن‌فرموده :فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ.

اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَى
الْعٰلَمِيْنَ ۝ ذُرِّيَّةًۢ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ۗ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ۝

ترجمه: براستیکه خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم

و خاندان عمران را برجهانیان (۳۳) این دونژادبعضی از بعض دیگر و خدا شنوا و داناست (۳۴)

نکات: مقصود از جهانیان اصناف بشراست ، و مقصودازآل ابراهیم حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سایرأنبیاء تا محمد(ص) است. و مقصود از آل عمران، عمران بن ماشان پدر حضرت مریم(ع)است واین عمران از نسل سلیمان بن داود بن ایشا میباشد ، وممکن است عمران پدر حضرت موسی(ع) باشد که فرزند یصهربن فاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق(ع)باشد .وممکن است بگوئیم مقصوداز جملهٔ : ذُرِّيَّةٌ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ ، يَعنِي: فِي الْأخلاقِ وَ الْإنْقيادِ مِنَ اللّٰهِ.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي ۖ
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ ۖ
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ ۖ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ ۖ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ
وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا
بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ۖ كُلَّمَا دَخَلَ
عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ۖ قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا ۖ
قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

قصهٔ حضرت مریم و مادرش حنه زوجهٔ عمران

ترجمه: و چون زن عمران گفت پروردگارا براستی من نذرکرده امکه آنچه در شکم من است برای تو آزاد نمایم ، پس از من بپذیر، زیرا فقط تو شنوای دانائی(۳۵) پس چون بار خود بگذاشت ،گفت پروردگارا من حمل خود را دختر نهادم و خدا داناتراست بآنچه

نهاد، و پسر مانند دختر نیست، و من او را مریم نامیدم، و او را با فرزندانش از شر شیطان رانده‌شده در پناه‌تو قرار می‌دهم (۳۶) پس پروردگارش او را پذیرفت پذیرش نیکو، و او را نموی و پرورشی نیکو داد و زکریا را سرپرست وی کرد، هرگاه زکریا وارد در محراب عبادت او می‌شد نزد او روزی می‌یافت، می‌گفت ای مریم این از کجا برای تو آمده؟ او می‌گفت: از جانب خدا، براستیکه خدا بهرکس بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد (۳۷)

نکات: حنه زن عمران درحال پیری و نازادی نذرکرد که اگرخدا به‌او فرزندی عطاء کند، او را آزاد گذارد برای خدمت بیت‌المقدس. و از جملهٔ: رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ استفاده می‌شود که‌در نظر خانوادهٔ أنبیاء (ع) نذر برای خدا بوده، و از آخر آیه استفاده می‌شود که نذر برای غیرخدا جائز نیست، زیراطرف‌نذر وپیمان باید شنوا و حاضر و دانا باشد، و غیرخدا چنین نیست، هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ
إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي
فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ
سَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ
لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً ۚ قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ
النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا ۗ وَاذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ
وَالْإِبْكَارِ ﴿٤١﴾

ترجمه: درآنجا زکریا پروردگار خود راخواند، گفت پروردگارا از جانب خود فرزند پاکیزه‌ای بمن عطاکن، بی‌گمان تو شنوندهٔ دعائی(۳۸) پس فرشتگان او را نداء کردند درحالیکه در محراب بنماز ایستاده بود که خدا به‌تو مژدهٔ فرزندی می‌دهدبنام یحیی که تصدیق کنندهٔ کلمهٔخدا باشد، و آقائی باشد خوددارازشهوات و پیمبری از شایستگان است (۳۹) زکریا گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهدبود و حال آنکه پیری مرا رسیده وهمسرم‌نازاد است، فرمود این چنین‌است خدا آنچه بخواهدانجام‌می‌دهد (۴۰) زکریا گفت پروردگارا برایم نشانه‌ای قراربده، فرمودنشانهٔتو این‌است‌که سه‌روز با مردم جز برمز سخن نگوئی،وپروردگارت را بسیارزیادکن و شب و روز او را بپاکی بستای وتسبیح بگو (۴۱)

نکات: جملهٔ : هُنالِکَ دَعا...دلالت دارد که چون زکریا دیدمیوه‌های زمستانی در تابستان و تابستانی درزمستان بطور خارق العاده برای مریم آمده، او نیز در لطف خدا طمع‌کرد، وازخدا خواست بطور خارق العاده از زن نازای او فرزندی به‌او عطا شود. فَنادَتْهُ الْمَلائِکَةُ دلالت دارد که جمعی از ملک او را نداکردند،ولی می‌توان گفت جبرئیل او را نداکرده، زیرا جبرئیل رئیس ملائکه بوده و همراهش ملائکهٔ دیگر بودند.و حق‌تعالی یحیی را بخصالی تمجیدکرده: یکی آنکه مصدق کلمةٌ مِنَ اللّٰه است، وَ کَلِماتُ اللّٰه مخلوقات خداست، و چون عیسی نیز مخلوق خدا می‌باشد کَلِمَةُ اللّٰه است، و یحیی او را تصدیق کرده و به‌أمر و نهی تشریعی کَلِماتُ اللّٰه می‌گویند. در موقعی که زکریا فرزند خواست صد و یا صدوبیست سال عمر داشت، و عیال او ۹۸ سال عمر کرده‌بود. و مقصود از جملهٔ: آیَتُکَ أَلّا تُکَلِّمَ النّاس ... این‌استکه هروقت‌زبانت از سخن با مردم بند آمد و راجع به‌أمور دنیا نتوانستی جزبرمز سخن گوئی،نشانهٔ این‌استکه نطفهٔ حضرت یحیی منعقد شده، و این معجزه‌ای بود، زیرا زبان او در موقع تسبیح و ذکر بندنمی‌آمد ولی از تکلم به‌أمور دنیا بند می‌آمد، و با شاره‌مطلب‌را بطرف می‌فهماند.

وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰىكِ
عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۴۲﴾ يٰمَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ
﴿۴۳﴾ ذٰلِكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ ۭ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُوْنَ
اَقْلَامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ۠ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ ﴿۴۴﴾

ترجمه: و چون فرشتگان گفتند ای مریم براستی خدا برگزیدت و پاک گردانیدت و تو را بر زنان جهانیان برتری داد (۴۲) ای مریم برای پروردگارت خاضع باش و سجده‌کن و با فروتنان فروتن باش (۴۳) این خبری از اخبار غیب است که به‌تو وحی‌کردیم و تو نبودی وقتی‌که قلمهایشان را می‌انداختند که کدامشان مریم‌را کفالت کنند و هنگامی‌که نزاع می‌کردند تو نبودی (۴۴)

نکات: جملهٔ : اِصْطَفاکِ مکرّر شده و برای تأکید نیست ، بلکه مقصود از اول آنستکه خدا تورا برای خدمت بیت المقدس انتخاب کرد ، و برای تربیت تو بزرگان و علمای دین را واداشت ، و مقصود از دوم آنست که تورا بر زنان زمانت برتری‌داد وفرزندی مانند عیسی که نشانهٔ قدرت حق بود به‌توکرامت کرد . وظاهر جملهٔ عَلٰی نِسآءِ الْعالَمین اینا ستکه حضرت مریم برزنان تمام جهان برتری دارد نه‌فقط برزنان زمان خودش . از رسول‌خدا(ص) نقل‌شده‌که خدا چهارزن را برزنان‌دیگر برتری‌داده: آسیه ، وحضرت‌مریم‌وحضرت خدیجه وحضرت فاطمه . ولی‌باید دانست زنانی‌که درقرآن معرفی‌نامه‌داشته وممدوح خدا هستند بعیداست با زنانی‌که درکتاب آسمانی معرفی‌نشده‌اند مساوی و یا دردرجهٔ پایین‌تر باشند بلکه زنان مذکوره واشاره شده درکتاب‌خدا مانند حضرت مریم (ع) وزن‌فرعون ومادرموسی وسارا زن ابراهیم(ع) مقامشان بالاتر وارجمندتراست . البته ممکن‌است برای‌اهمیت وشرافت حضرت فاطمه (ع) نیز به‌آیهٔ مباهله ، وبرای شرافت حضرت خدیجه (ع) به‌آیات راجع به‌ازواج نبی(ص) استنادنمود .

و مقصود از طَهَّرَكِ اینا ستکه خدا تورا از تهمت یهود حفظ کرد، و شهادت بپاکی داد بتوسط همین آیات. و جملهٔ ذٰلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ ... دلالت دارد که رسولخدا ازأخبارمذکوره بی‌خبر بوده، و باین أمور غیبی اطلاعی نداشته، و خدایتعالی منت گذاشته، و بتوسط وحی اورا إخبار نموده‌است. و مقصود از جملهٔ إِذْ یُلْقُوْنَ أَقْلامَهُمْ ...اینا ستکه بزرگان بیت المقدس و متولیان آن نزاع داشتند دراینکه کدامشان کفالت و تربیت حضرت مریم‌را برعهده گیرند، زیرا بواسطهٔ ارادتی که به‌پدرش عمران داشتند، می‌خواستند علاقهٔ خود را اظهارکنند، باضافه کراماتی از خوداو دیده‌بودند، لذا قرعه‌کشی کردند.و قلمهای قرعه را که‌نام اشخاص را برقلمها می‌نوشتند برهرقلمی نامی وآنها را درآب می‌افکندند، پس قلمی‌که روی آب می‌آمد نام‌هرکس برآن بود، او می‌آید تکفل کند.پس‌قلمی که بنام حضرت زکریا بود، روی آب آمد، و معلوم شد که‌او باید تکفل کند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۴۵﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصّٰلِحِينَ ﴿۴۶﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنّٰى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذٰلِكِ اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ إِذَا قَضٰٓى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۴۷﴾ *

ترجمه: هنگامیکه فرشتگان گفتند ای مریم براستی خدا تو را بشارت می‌دهد به‌کلمه‌ای از خود که نام او مسیح عیسی پسرمریم است، درحالیکه در دنیا و آخرت‌آبرومند و از مقربین است (۴۵) و در گهواره و حال نیرومندی با مردم سخن گوید، و از

شایستگان است (۴۶) مریم گفت پروردگارا چگونه برای‌من فرزندی می‌شود و حال‌آنکه مرا بشری مس‌نکرده؟ گفت :خدا این‌چنین می‌آفریند آنچه‌بخواهد، چون أمری رابخواهد به‌آن می‌گوید باش، پس موجود می‌شود (۴۷)

نکات: مقصود از کلمه، کلمهٔ‌تکوینی است، یعنی مخلوقی بنام مسیح، ظاهر قرآن این استکه مسیح و عیسی دونام است برای‌فرزند مریم، و مقصود از جملهٔ: وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا، این استکه در گهواره بقدرت خدا سخن می‌گوید، سپس ساکت می‌شود مانند اطفال دیگر و باز درکهولت به‌أمرخدا با مردم سخن می‌گوید و به‌ارشاد می‌پردازد.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ ۴۸
وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ
بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۴۹

ترجمه: و بدا و کتاب و حکمت و توراة و انجیل می‌آموزد (۴۸) و او را رسولی بسوی بنی‌اسرائیل می‌فرستد (تا بگوید) حقا من نشانه‌ای (معجزه‌ای) از پروردگارتان آورده‌ام من خلق می‌کنم برای شما از گل مانند هیکل مرغ، پس از آن میدمم درآن، پس بارادهٔ خدا پرنده‌ای می‌شود، و کور مادرزاد و پیسی را شفا می‌دهم، ومرده‌را زنده می‌کنم بارادهٔ‌خدا، و خبر می‌دهم شما را بآنچه می‌خورید، و

آنچه را درخانه‌ها تان ذخیره می‌کنید، براستیکه دراین برای شما نشانه‌ای است اگر ایمان داشته باشید (۴۹)

نکات: إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ دلالت دارد که حضرت عیسی پیغمبری بوده برای بنی‌اسرائیل نه برای تمام جهان، اگرچه اثباتِ شیءٔ نَفْیِ ما عَدا نمی‌کند. و جملهٔ: بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ دلالت دارد که آنچه در این آیه ذکرشده از معجزات همه از خدا و همه فعل خدا بوده. وجملهٔ: مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ دلالت دارد که عیسی(ع) فقط شکل مرغی را ساخته آنهم از گل نه از عدم، زیرا گل آن‌را خدا خلق نموده، پس از آن حضرت او در گل دمیده، ولی خدا آنرا پرنده نموده، چنانکه فرموده: فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ، یعنی بارادهٔ خدا پرنده می‌شود، و خدا آن گل را تبدیل به‌گوشت واستخوان وپر و منقار می‌کند، و چون اینها کار خدا بوده، فرموده: فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ، یعنی مرغ شدنش بارادهٔ خدا ست. مختصر اینکه صورت مرغ را حضرت عیسی(ع) درست نموده، و خدا برای خاطر دعای او و تصدیق به‌نبوت او آن را پرندهٔ حقیقی نموده. بنابراین، معجزه کار خداست، و تبدیل مادهٔ گل به‌گوشت و پوست و تغییر جوهر کار خداست، چنانکه در احادیث و تفاسیر آمده عیسی(ع) دعا کرد و خدا برای شهادت به‌نبوت او دعای اورا به‌اجابت رسانده. و همچنین است شفا دادن کور و پیس کار خدا بوده برای شهادت به‌نبوت او و إذن الله در آیه ارادهٔ الله می باشد. وأماخبردادن به‌آنچه درخانه می‌خورند و یا ذخیره می‌کنند آن نیز بوحی إلهی بوده، وگرنه هیچ پیغمبری غیب نمی‌داند جز به‌إخبار إلهی، چنانکه درذیل تمام اینها فرموده: إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم
بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٥٠﴾ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿۵۱﴾ فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ
قَالَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى اللَّهِ ۖ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ
اللَّهِ ۖ آمَنَّا بِاللَّهِ ۖ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾
رَبَّنَآ آمَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۳﴾
وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ ۖ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿۵۴﴾

ترجمه: و فرستاده‌شدم برای اینکه تصدیق کنم آنچه‌را جلو من است از توراة ،و برای آنکه حلال گردانم برایتان بعضی از آنچه‌حرام شده برشما، و آورده‌ام برای شما معجزه و آیتی از پروردگارتان پس بترسید از خدا و مرا فرمان برید (۵۰) براستیکه خدا پروردگار من و پروردگار شماست ، او را بپرستید، این است راه راست (۵۱) پس چون عیسی کفر ایشان را مشاهده‌کرد ، گفت یاوران من بسوی خدا کیانند؟ حواریون گفتند ما یاوران خدائیم، بخدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش بانکه ما مسلم و فرمانبرداریم (۵۲) پروردگارا ما ایمان آوردیم‌به‌آنچه نازل کرده‌ای و پیروی کردیم این رسول را، پس ما را با گواهان بنویس (۵۳) وایشان مکر کردند و خدا مکر نمود ، و خدا بهترین مکرکنندگان است (۵۴)

نکات: کلمهٔ رسولاً در آیهٔ ۴۹ مفعول له بود برای فعل مجهول‌که بَعَثْتُ محذوف باشد ، و مصدقاً عطف بر رسولاً می‌باشد ،وکلام دلالت می‌کند براین حذف . و مقصود از جملهٔ : وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ، آن محرماتی‌است‌که علماء و مراجع یهود به‌دین حضرت موسی(ع) افزوده بودند ، و دیانت را برمردم سنگین کرده‌بودند مانند علمای اسلام که صدها حرام بر محرمات دین خود افزوده ، و دین مشکل بُغرنجی برای مردم بوجود آورده‌اند . خدا در قرآن

می‌گوید هر قول و سخنی‌را مردعاقل أهل هدایت باید‌بخواند، و هر کتاب ایمان و یا کفری‌را ملاحظه‌کنند هرکدام‌بهتروبهدایت‌نزدیک‌تر است ،آن‌را انتخاب‌کنند، ولی آقایان مراجع اسلامی هرکتابی‌را یعنی خواندن آن‌را طبق میل خود حرام می‌کنند ویا حلال، خصوصا کتابی‌که مردم‌را بیدارکند فتوای حرمت آن‌را که‌حرام‌است می‌دهند ،و آن را از کتب ضلال می‌شمرند. اگر صدراسلام‌محرمات صدعدد بوده، اینان هزاران عددکرده‌اند. و ممکن‌است مقصود از جملهٔ : وَلِأُحِلَّ لَكُمْ... آن محرماتی باشد که خدا بریهود حرام‌کردبواسطهٔ‌جنایاتی که مرتکب شدند ،چنانکه‌فرموده : فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ (النساء ـ۱۶۰)و آن محرمات برای یهود باقی‌ماندتا اینکه‌حضرت عیسی(ع)آمد، و آن‌احکام‌سنگین‌را برداشت، و این منافات با تصدیق او به‌توراة ندارد.وجملهٔ :إِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ ...دلالت داردکه حضرت عیسی(ع) توحیدخالص برای‌مردم‌آورد ،و ایشان آن را تبدیل به تثلیث‌کردند، و دعوت به‌خواندن‌وپرستش کردن عیسی(ع) نمودند، و مقصود از جملهٔ :أَحَسَّ عِيسىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ، کفریهودیانی‌است‌که درصدد قتل او شدند، پس‌حضرت او گفت یاور من در راه خدا کیست؟ عده‌ای ازمردم پاکدل جامه‌سفید گفتند ما یاوران توئیم، و لذا ایشان راه‌حواریین گفتند، و ایشان ماهی‌گیر و گازر بودند ،ومقصودازجملهٔ : وَمَكَرُوا تا آخراینست‌که یهود سعی کردند در قتل و محو او و خدا او را نجات داد،و

بدینطریق که شخصی را بشکل عیسی (ع) دیدند ،پس بخیال اینکه او عیسی(ع)است ،او را گرفته و بدار آویختند، و حضرت عیسی(ع) براهنمائی جبرئیل از میان اصحاب‌خود رفت، و لذا خدا فرموده : وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ .

إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ يَوْمِ

أَلْقِيٰمَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ
فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٥٦﴾

ترجمه: و چون خدا گفت ای عیسی من تورا وفات می‌دهم می‌میرانم و تورا بسوی خودم بالا می‌برم و تورا از دست کفار نجات می‌دهم و از نسبتهای ناروا پاک می‌کنم، و آنان را که پیروتواند، برتری می‌دهم برمنکرین تو تا روز قیامت، سپس بسوی من است بازگشت شما تا حکم کنم بین شما درآنچه همواره اختلاف می‌کرده‌اید (۵۵) پس‌أما آنانکه کافرشوند در دنیا و آخرت به‌عذاب سختی‌عذابشان می‌کنم و یاورانی برایشان نباشد (۵۶)

نکات: جملهٔ: مُتَوَفِّيكَ ورافِعُكَ إِلَيَّ دلالت داردکه حضرت عیسی (ع) قبض روح شده و وفات نموده و روح او بمقام أعلی رسیده . پس اخباریکه دلالت برحیات و عدم‌فوت او دارد کلا مَخْدُوشُ الدِّلالَة و مَخْدُوشُ السَّند و مجعول است . و مقصود ازجملهٔ: وَ مُطَهِّرُكَ مِن ... اینست که تورا از نسبت های ناروای یهود وازاذیت وآزارایشان نجات داده و شهادت به‌پاکی مولد تو می‌دهم، ممکن‌است بگوئیم این قضیه شده به‌نزول آیات قرآن.و جملهٔ: وَجاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا... دلالت دارد که پیروان عیسی تفوق و برتری دارند بر یهود تاقیامت، واین خبر از معجزات قرآن است، و برای همه محسوس‌است‌که دولتهای نصاری و مسلمین تفوق دارند بریهودیان، این بیان را مفسرین آورده‌اند،ولی‌بنظرما صحیح نیست، بلکه منظوراینست‌که پیروان تو که حقیقتا پیروتواند برتری و تفوق رتبه‌دارند برمنکرین و مخالفین تو هرکس باشد تاقیامت، و مربوط به‌تفوق دولتی نیست، زیرانصاراى فعلی پیرو عیسی نیستند و مصداق اِتَّبَعُوكَ نمی‌باشند، همچنین مسلمین نه‌پیرو اسلامند و نه پیروعیسی(ع)و نه‌پیرومحمد (ص)، بلکه‌پیرو

هوی و هوس و خرافات و بدعت ها می‌باشند.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۵۷﴾
ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿۵۸﴾
إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ
لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۶۰﴾
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا
وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿۶۱﴾

ترجمه: و أما کسانی‌که ایمان آورند و عمل شایسته‌کنند مزدهای ایشان را بتمام می‌دهم و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد (۵۷) این را که بر تو تلاوت می‌کنیم از آیات و تذکرات حکیمانه است (۵۸) براستی مَثَلِ عیسی نزد خدا چون مَثَلِ آدم است که اورا ازخاک آفرید، سپس به‌او گفت باش، او وجود یافت (۵۹) این قول حق از پروردگار توست، پس از شک آوران مباش (۶۰) پس هرکه با تو محاجه‌کند (دربارهٔ عیسی) پس از این دانشی که برای توآمده، بگو بیائید پسران ما و پسران شما، و زنان ما و زنان شما، وخودما وخود شما را دعوت‌کنیم تا مباهله (نفرین بریکدگر) کنیم، و قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان (۶۱)

نکات: این آیات راجع به‌نصارای نجران نازل شده، نجران محلی است بین حجاز و شام و یمن. و قصهٔ ایشان چنانستکه‌چون دعوت‌

اسلام منتشرشد، شصت نفر از بزرگان نجران حرکت کردندبرایتحقیق در أمر محمد(ص) و در میان ایشان چهارنفر یکی امیرشان عبدالمسیح و دیگر از صاحبان تدبیرشان بنام سید و دیگراز علمای ایشان بنام ابوحارثه و برادرش کرز بود، و سلاطین روم بهاین عالم احترام میگذاشتند برای علمیت و خدمات دینی او اموالی بهاو میدادند، و چون از نجران حرکت کردند، قاطر ابوحارثه لغزش کرد و نزدیک شد که این عالم را پرت کند، برادراو بنام کرز گفت اف براین مرد، و مقصودش حضرت محمد (ص) بود،ابوحارثه گفت چرا بهاو بدمیگوئی، ای برادر بخدا قسماینهمانپیمبریستکه ما منتظرش بودهایم، کرز گفت پس چرا بهاو ایمان نمیآوری اگر او را پیمبر میدانی؟ ابوحارثه گفت برای اینکه این سلاطین اموال بسیار بهما میدهند، و ما را اکرام میکنند و اگر ایمان بهمحمد(ص) بیاوریم هرچه بما داده قطع میکنند،وپس میگیرند، این گفتار در دل کرز اثر کرد و در دل گرفت که بهرسولخدا (ص) ایمان آورد، پس چون خدمت رسولخدا (ص) رسید ، هر سهنفر با رسولخدا (ص) صحبت کردند، پس گاهی گفتند عیسی خدا بود،و گاهی گفتند پسر خدا ، و گاهی گفتند سومیسهتا بود،ودلیلها میآوردند برای گفتارخود که او مرده زنده میکرد و کور و پیس را شفا میداد و از غیب خبر میداد، و برای اثبات فرزند خدا بودن میگفتند چون پدر نداشت ، و برای اینکه سومی سهتاست میگفتند چون خدا فرموده در آیات آسمانی خود ما چنین کردیم،وما چنان نمودیم، و اگر خدا یکی بود، باید بگوید من چنینکردم، یعنی متکلموحده بیاورد.رسولخدا (ص) فرمود: فعلا مسلمان نشوید گفتند ما مسلمانیم، حضرت فرمود این چگونه اسلامیاست که برای خدا فرزند قائلید و صلیب را میپرستید و گوشت خوک میخورید؟. ایشان گفتند پس پدر عیسی که بود؟ رسولخدا (ص)ساکت شد،تااینکه این آیات نازل شد، و رسولخدا (ص) برایشان خواند، و مناظره کرد، و فرمود آیا میدانید که خدا زندهٔ دائماست و نمیمیرد، و عیسی محل فنا و نیستیاست ؟ گفتند بلی. فرمود:آیا نمیدانید

که هر فرزندی باید شبیه به‌پدرش باشد. گفتند آری، فرمود:آیا نمی‌دانید که پروردگارجهان برپادارنده و حافظ ونگهدارو روزی دهندهٔ هرچیزی‌است ؟ آیا عیسی چنین صفاتی‌دارد؟ گفتند : نه ، فرمود : آیا نمی‌دانید که برخدا چیزی مخفی نیست‌چه در زمین و چه در آسمان ، آیا عیسی چنین علمی‌دارد؟ گفتند نه‌او نمی‌داند مگرآنچه خدا به‌او وحی‌کند. فرمود : پروردگارما صورت عیسی(ع)را در رحم بسته ، هرطوریکه‌خواسته . پس‌آیا می‌دانید که خدا طعام نمیخورد و نه‌میآشامد ، و حدثی از او صادر نمی‌شود ،ومیدانید که عیسی را مادرش‌در شکم نگهداشت ، سپس‌او را وضع حمل‌نمود مانندسایر زنان ، و عیسی طعام‌خورد و آب می‌آشامید ، وحدث از او صادر می‌شد؟ گفتند بلی . فرمود : پس‌چگونه چنین دربارهٔ‌او غلو می‌کنید. ایشان با اینکه فهمیدند باقرار حاضر نشدند ،و گفتند یا محمد آیا مگر تو نمی‌گوئی او کلمه‌الله و روح الله است ؟ فرمود : بلی. گفتند پس همین ما را کافی‌است (چنانکه مدعیان تشیع دربارهٔ‌امامان خود چنین شبهاتی دارند و غلو می‌کنند) . پس‌خدا آیات فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ....را نازل کرد که ایشان در دلشان مرض غلواست‌وبدنبال کلمات و جملات و راهی‌که دارای تأویل و موجب انحراف است می‌روند. پس‌خدا یتعالی أمر کرد رسولخدا (ص)را به‌مباهلهٔ باایشان. رسولخدا (ص) ایشان را دعوت‌کرد به‌مباهله و ملاعنهٔ‌ایشان. گفتند یا ابا القاسم ما را مهلت‌بده درکارخود اندیشه کنیم ، سپس‌آنچه بایدکرد اظهار بداریم. و رفتند بمنزل خود .وبعضی با بعضی گفتند چه بایدکرد ، واللّٰه ای گروه نصاری شما می‌دانید که محمد پیغمبرمرسل است و در حق شما قضاوت خوبی کرد ،وفعلا پیشنهادی کرده ، اگر قبول کنید همه بیچاره و مستأصل می‌شوید ،وشما هم‌که نمی‌خواهید جز دین خود را پس‌بیائید با او وداع کنید و به‌بلاد خود برگردید. سپس‌آمدند نزد رسولخدا (ص) و گفتند ما تو را به‌دین خودت وا می‌گذاریم و با دین خود ما برمی‌گردیم ،مردی از اصحابت را بفرست با ما که قضاوت‌کند بین ما درچیزهائی از

اموال خودمان که اختلاف داریم. رسولخدا (ص)فرمود :شب بیائید تا با شما یک نفر قاضی أمین با نیروئی بفرستم، عمر میگفت من دوست نمیداشتم قضاوت و امارت را مگر آن روز ، پس چون با رسولخدا (ص) نماز خواندیم، حضرت نظری بهراست و چپ نمودتا چشم او به ابوعبیدهٔ جراح افتاد، او را خواند و فرمود با ایشان برو در آنچه اختلاف دارند قضاوت کن. بهرحال چون رسولخدا (ص) مباهله را پیشنهاد کرد، فردای آنروز برای مباهله حاضر شدند و حضرت نیزآمد درحالیکه حسین را در بغل و دست حسن را گرفته و حضرت فاطمه پشت سر او و علی(ع) پشت سرایشان بود ،میآمدند رسولخدا (ص) باایشان فرمود چون من دعاکنم شما آمین بگوئید. ازآنطرف اُسْقُف که عالم‌نجران بود به‌نصاری گفت براستی من صورتهائی میبینم که اگر از خدا سؤال کنند کوهی را از مکانِ خودش زائل میکند، پس مباهله نکنید که‌هلاک میشوید، و بر روی زمین یک نفر نصرانی نمیماند. سپس‌گفتند یا اباالقاسم رأی‌ما این شد مباهله نکنیم. رسولخدا (ص) فرمود پس مسلمان شوید، نپذیرفتند، فرمود بقتال حاضر شوید، گفتند ما طاقت جنگ با عرب را نداریم، ولیکن مصالحه میکنیم باینکه ما را بدین‌خودمان واگذاری و در هر سالی دوهزار حلهٔ دریافت‌کنی هزار حله درماه صفر و هزار حله درماه رجب و سی عدد زره آهنین.رسولخدا (ص) پذیرفت و فرمود قسم به‌آنکه جان من در دست اوست که هلاک نزدیک شده‌بود به‌اهل نجران و اگر مباهله میکردندمسخ میشدند و سالی نمیگذشت مگراینکه همه‌هلاک میشدند .و بسیاری‌ازاهل حدیث روایت‌کرده‌اند که درآن روزرسولخدا (ص) عبائی از پشم داشتکه آن‌را کسا میگویند و حضرات حسنین و فاطمه و علی(ع)را درزیر آن عبا گرفت . و از جملهٔ : نَدْعُ أَبْنائَنا و بردن حسنین همراه خود معلوم‌میشود که دخترزاده فرزند محسوب میگردد، یعنی‌حسنین(ع) فرزندان رسولند .عده‌ای از اهل غلو گفته‌اند که علی(ع) خود- پیغمبر یعنی نفس رسولخدا (ص)است بدلیل کلمهٔ أَنْفُسَنا،واین صحیح نیست زیرا اولا خدا تعبیرکرده از أمت‌او و خود او بکلمهٔ :

أَنْفُسَهم و فرموده: إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنفُسِهِمْ ،واگراین‌منطق صحیح‌باشد، أمت‌او خود او وجان اویند و این باورکردنی‌نیست، مگر طبق قاعدهٔ باطل وحدت‌وجود که از هر کفری بدتر است.

ثانیاً محسوس است که علی(ع)تابع محمد(ص) و پیرو او و مؤمن به‌اوست نه خود او.

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ ۚ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

ترجمه: براستی این همان قصه‌های مطابق واقع است، و نیست معبود بحق و ملجأی جز خدای کامل الذات و الصفات ،وبراستی‌که خدا خودش عزیز و حکیم‌است (۶۲) پس اگر اعراض کردند محققا خدا به‌فساد مفسدین داناست (۶۳)

نکات: چون قصهٔ‌حضرت عیسی(ع) و بطلان ادعاهای نصاری بیان شد دراین آیه فرموده این بیانات مطابق واقع است نه‌آنچه نصاری و یهود می‌گویند.و هیچ بنده‌ای صفات‌خدا را ندارد، و لیاقت معبودیت و باب الحوائجی را واجد نیست. حال اگر پذیرفتند که خوب و إلا مفسدند و خدا به‌احوال مفسدین داناست.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه‌ای که مساوی باشیم ما و شما (درآن کلمه) که نپرستیم جز خدا را و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را اربابی جز خدا نگیرد.پس اگر اعراض‌کردند بگوئید گواه باشید باینکه ما مسلمان وتسلیم

أمر خدائیم (۶۴)

نکات: خطاب یا أهل الکتاب ... خطابی است محترمانه و مخاطب را به‌بهترین القاب که همان اهلیت برای کتاب إلهی باشد، ستوده است، خصوصا در این آیه که دعوتشان کرده به‌انصاف و اتحاد و دفع شرک و جائی برای معارضه و مجادله نگذاشته. در اینجا سه چیز را پیشنهاد کرده: اول اینکه جز خدا را نپرستند. دوم اینکه در ذات و صفات و افعال و عبادت او چیزی را شریک قرارندهند. سوم: پیغمبران و یا بزرگان دینی و غیر دینی دیگر را ارباب ندانند. و این هر سه در یهود و نصاری مانند مسلمین فعلی وجود داشت. و خدا فرموده اگر اعراض کردند مسلمان نیستند، و شما که پذیرفته‌اید باید بگوئید ما مسلمانیم. متأسفانه ملت ما که امروزه نام اسلام برخود گذاشته‌اند هرسهٔ آن چیزهائی‌راکه مردود و مخالف اسلام‌دانسته بطور کامل گرفته‌اند: اول فرموده غیرخدا را عبادت و پرستش نکنید، اینان هر امام و یا مرشد و ملائی را مورد گرنش خود قرار داده و در عبادات خود آنان را می‌خوانند چنانکه خدا را می‌خوانند، بلکه بدتر امام و مرشد غیرحاضر را که هزاران سال از ایشان دورند می‌خوانند، بلکه از این‌هم‌بدتر اینان اگر بیمار و یا گرفتار شوند و یا مبتلاء به‌بلائی‌گردند اینها را ازجانب خدا می‌دانند، ولی اگر شفا ویا نعمتی نصیبشان گردد از امام و مرشد می‌دانند. دوم فرموده چیزی راشریک خدا قرار ندهید، اینان در تمام صفات خدا امام و مرشدان را که هرکدام بندهٔ ضعیفی بوده‌اند شرکت می‌دهند درلامکانی و حضور هر مکان و عالم‌به‌اسرار و قاضی‌الحاجاتی و خالقیت و منعمیت و خواستن مدد و سایر اوصاف إلهی بزرگان دین خودرا مانندرهبان و احباریکه نصاری و یهود داشتند دخالت می‌دهند. سوم اینکه فرموده غیرخدا را ارباب ندانید اتفاقا گویندگان دینی خصوصا روضه‌خوانها و مراجع تقلید هرامامی را ارباب خود می‌دانند و ثروت و جاه و مکنت و فرزند و خانهٔ خود را از برکت وجود آن اربابان می‌دانند، و اگر کسی پیدا شود شرک این دکاندارها را

بیانکند و بخواهد مسلمین را بیدارکند، او را میکوبند،ومتهم میسازند. در تفسیر این آیه واردشده که: إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، چنانکه درسورهٔ توبه آیهٔ ۳۱نیز آمده، و ایشان مانند مسلمین زمان ما از جهاتیمبتلا بهشرک بودند: اول در تحلیل و تحریم مطیع بزرگان دین خود بودند نه مطیع خدا، واین اطاعت خود نوعیازشرک است .دوم برایبزرگان دین خود کرنش میکردند. سوم میگفتند هرکس ریاضت بکشدوعبادت کند اثر لاهوت و یا صفات خدائی بهاو دادهمیشود،پس میتواند کارخدائی کند، مردهزنده نماید و،بیماران را شفادهد اگرچه خدانیست ولی معنی ربوبیت را دارد. چهارم درمعاصی نیزمطیع بزرگان دین خود بودند.نویسندهگوید تمام این جهات شرک درملّتِ ما موجود است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ۝

ترجمه: ای اهل کتاب چرا دربارهٔ ابراهیم محاجه میکنید وحالآنکه

توراة و انجیل نازل نشد مگر پس از او ،آیا عقلخودرا بکار نمی‌اندازید (۶۵) همان شما آنانید که محاجه‌کردید درآنچه بآن دانا بودید، پس‌چرا درآنچه بآن علم‌ندارید محاجه‌می‌کنید، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۶۶) ابراهیم نه‌یهودی بود و نه‌نصرانی ولیکن معتدل مسلمان بود، و از مشرکین نبود (۶۷) براستی سزاوارترین مردم به‌ابراهیم کسانیند که پیروی او کنند، و این پیمبر و آنانکه‌ایمان آورده‌اند وخدا ولی‌مؤمنین‌است (۶۸)

نکات: یهود و نصاری هریک مدعی بودند که حضرت ابراهیم (ع) بدین ایشان بوده و خدا می‌فرماید او تسلیم أمر خدا بود نه‌خرافات یهودرا داشت و نه‌خرافات نصاریرا. وازجملهٔ: فَلِمَ تُحَاجُّونَ... استفاده می‌شود که انسان دربارهٔ چیزی که نمی‌داند نباید محاجه کند و با مردم طرف شود. و جملهٔ: أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ ... دلالت دارد که هرکس پیروی پیغمبران و یا بزرگان دیگر را عملا و فکرا نکند نباید مدعی پیروی آنان باشد. و جملهٔ: مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دلالت دارد که یهودونصاری بهره‌ای از شرک داشته‌اند.

وَدَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْ يُضِلُّوْنَكُمْ ۚ وَ
مَا يُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ ۝٦٩ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ
لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ۝٧٠ ✻
يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَاَنْتُمْ
تَعْلَمُوْنَ ۝٧١ وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اٰمِنُوْا بِالَّذِيْٓ
اُنْزِلَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُوْنَ ۝٧٢ وَلَا تُؤْمِنُوْٓا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِيْنَكُمْ ۭ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى

اللّٰهِ اَنْ يُّؤْتٰٓى اَحَدٌ مِّثْلَ مَآ اُوْتِيْتُمْ اَوْ يُحَآجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ
اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ ۷۳
يَّخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ۷۴

ترجمه: جماعتی از اهل کتاب میل دارند که شما را گمراه کنند، و آنان جز خودرا گمراه نمی‌کنند، ولی درک نمی‌کنند (۶۹) ای أهل‌کتاب چرا به‌آیات خدا کافر می‌شوید و حال آنکه شما گواهی می‌دهید (۷۰) ای اهل کتاب چرا حق را به‌باطل می‌پوشانید و بهم می‌آمیزید و حق را کتمان می‌کنید درصورتیکه می‌دانید (۷۱) وجماعتی از أهل‌کتاب گفتند در اول روز ایمان بیاورید بآنچه‌برمؤمنان نازل‌شده و در آخرروز کافرشوید تا شاید آنان نیز برگردند (۷۲) و ایمان نیاورید جز برای کسیکه پیروی دین شما کند، بگوبراستی که هدایت، هدایت خداست و باور ندارید که به‌احدی داده شود مانند آنچه به‌شما داده‌شده، و یا محاجه‌کنند با شما نزد پروردگارتان، بگو براستی این تفضل بدست خداست، بهرکس‌بخواهد می‌دهد، و خدا دارای وسعت رحمت و داناست (۷۳) برحمت خود اختصاص می‌دهد هرکس را بخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است (۷۴)

نکات: یهود و نصاری خصوصا یهودیان مدینه‌که هم‌شهریان انصار بودند برای جلوگیری از نفوذ رسولخدا (ص) و گرویدن مردم‌به‌او، بسیار سعی می‌کردند و از توجه مردم به‌رسولخدا (ص) خوشنود نبودند، و لذا گاهی ایراد می‌کردند که چرا یک روز به‌این‌قبله و روز دیگر به‌قبلهٔ‌دیگر نماز خوانده، و گاهی‌می‌گفتند حضرت موسی (ع) در توراة گفته دین ابدی دین توراة است، وگاهی‌می‌گفتند صفات نبوت در محمد (ص) نیست، روزی، دوازده نفر از دانشمندان و علمای خیبر و قرای دیگر با هم تبانی‌کردند که بیایندمدینه نزد محمد (ص) و اظهار ایمان کنند، وعوام‌مسلمین‌را بخود جلب نمایند، و چون مسلمین خوشبین شدند، سپس آخر روز از محمد (ص)

برگردیم ،وچنین وانمودکنیم که ما ازکتب و نشانه‌های دیگر فهمیدیم که او پیغمبرنیست ،وچون ما برگشتیم مسلمین بشک می‌افتند ،ومی‌گویند اینان اهل علم‌وکتابند و از ما بهترمی‌فهمند لابد چیزی فهمیده‌اندکه از دین محمد برگشته‌اند ،وگاهی‌می‌گفتند ببعضی از گفتارهای محمدایمان آورید و بعضی‌دیگررا انکار کنید که عوام‌مسلمین نگویند ایشان غرض دارند ،واگر غرض داشتند تمام را انکار می‌کردند و چون بعضی‌ازمطالب محمد (ص) را قبول کرده‌اند معلوم‌می‌شود اهل انصافند. و باین وسائل اشتباه‌کاری و کتمان حق می‌کردند .و بیشتر این حیله‌ها برای این‌بودکه‌عوام یهودرا نگه‌دارند و ایشان را به‌اسلام ومسلمین بدبین کنند .ولذا خدا برای روشن شدن مسلمین و دفع مکر یهود آیات فوقرا نازل کرد. و مقصود از مَنْ تَبِعَ دینکم یهوداست که‌دانشمندان ایشان می‌گفتند بهمدیگر شما معتقد نباشید مگر به‌اتباع خود و حفظ آنان. و جملهٔ: إِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰه دلالت دارد که یهودمی‌گفتند هدایت منحصر بدین ماست وخدا دفع حیلهٔ ایشان نموده .وضمیرهای خطاب دینکم و ما أوتیتم و یحاجوکم و ربکم برمی‌گردد به‌یهود بحسب ظاهر.

وَمِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهٖٓ اِلَيْكَ ۚ وَمِنْهُمْ مَنْ اِنْ
تَاْمَنْهُ بِدِيْنَارٍ لَّا يُؤَدِّهٖٓ اِلَيْكَ اِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا ۗ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ
قَالُوْا لَيْسَ عَلَيْنَا فِى الْاُمِّيّٖنَ سَبِيْلٌ ۚ وَيَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ
يَعْلَمُوْنَ ۷۵ بَلٰى مَنْ اَوْفٰى بِعَهْدِهٖ وَاتَّقٰى فَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ۷۶

ترجمه: و بعضی از اهل کتاب کسی‌است‌که اگر پوست‌گاوی پراز زر به‌او أمانت بسپاری آن‌را بتو برمی‌گرداند، وبعضی‌از ایشان کسی‌است‌که اگر دیناری به‌او بسپاری بتو بازندهد مگر اینکه پیوسته بر سراو ایستاده‌باشی، این برای این‌است‌که‌گفتندراه‌قدرت

برمطالبه و حجتی درمیان بی‌سوادان علیه‌ما نیست ،وبرخدا دروغ می‌گویند و حال آنکه می‌دانند (۷۵) آری هرکس بعهدخود وفاکند و پرهیزکار باشد پس‌حقیقت اینا ستکه خدا پرهیزکاران‌را دوست می‌دارد (۷۶)

نکات: ازاین آیات استفاده می‌شود که‌اهل کتاب مانندسایرمردم خوب و بد دارند، برخی ازایشان امانت‌دار و وفاکن به پیمان است و بعضی از ایشان بعکس ،ولی‌آنانکه‌ازاهل کتاب مال مردم‌را می‌خوردند و پس‌نمی‌دادند بهانهٔ دینی هم برای‌خود تراشیده بودند، ومی‌گفتند اگر مال مشرکین و یا مال مسلمین‌را بخوریم‌و أمانت‌را رد نکنیم حق داریم زیرا مشرک مالش‌حلال است، باضافه ما أَبْنَاءُ اللّٰه و دوستان خدائیم و هرکس‌هرچه‌دارد متعلق به‌ما می‌باشد، بلکه تمام مردم بندهٔ‌ما می‌باشند، پس اگرمال مردم‌را ندهیم ایشان‌حجتی‌نزدخداو راه احقاق حق ندارند ،چنانکه‌بسیاری از مسلمین خصوصا مقدسین و روحانی‌نمایان را عقیده‌همین است که می‌توانند مال امانت‌جماعتی از مردم را بعنوان ارتداد و یاکفر و یا مال مجهول الحال تصرف‌کنند، وحتی بعضی‌ازشیعیان أئمهٔ‌خود را مالک تمام دنیا دانسته و سایر مردم‌را درحکم بنده‌و جیره‌خوار اما مان می‌دانند و اینها همان‌عقائد یهوداست درمیان مسلمین آمده و بسیاری از ایشان را خائن در امانت قرارداده ولی رسول خدا (ص) فرموده امانت باید رد شود چه به‌نیکوکار و چه به‌بدکار و چه به‌کافر و چه به‌مسلمان.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا
أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنظُرُ
إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۷﴾

ترجمه: براستی کسانیکه پیمان خدا و سوگندهای‌خودرا ببهاء کمی می‌فروشند ،ایشان‌را درآخرت بهره‌ای نباشد، وروزقیامت خدا با

ایشان سخن نگوید و به‌ایشان نظر لطف ننماید و از خطا پاک نگرداند و برای ایشان عذاب دردناک است (۷۷)

نکات: مقصود از فروختن پیمان إلهی و سوگندها این است که برای خوردن مال مردم عهد إلهی را که اطاعت او باشد ازدست‌میدهند، و برای مال پست دنیا بنام او سوگندمی‌خورند. و عهد خدا با هربنده اینست که برخدا دروغ نبندد و خیانت نکند، و نامهای او را عظمت دهد، پس کسی‌که با عهد و پیمان خدا وفانکند و قسم دروغ بخورد مورد سخط إلهی است. و جملهٔ: لایکلمهم‌الله دلالت بر شدت غضب إلهی‌است. و مقصود از جملهٔ :لاینظرإلیهم ... چون نظر متعدی به‌إلی شده بمعنی نظر لطف است ،وبمعنی نظر با چشم نیست .و مقصود ازجملهٔ :لایزکیهم ...اینستکه مشمول عفو و مغفرت حق نمی‌شوند.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۸﴾

ترجمه: و براستیکه‌بعضی از اهل کتاب زبانهای خودرا بکتاب‌آسمانی می‌پیچانند تا شما آن‌را از کتاب‌خدا خیال کنید وحال آنکه از کتاب نیست ، و می‌گویند آن از نزد خداست ،وحال‌آنکه‌ازنزد خدا نیست ، و بر خدا دروغ می‌گویند درحالیکه می‌دانند (۷۸)

نکات: یهود برای اثبات افتراءاتخود چندکلمهٔ عبری شبیه به‌کلمات توراة بزبان می‌آوردند ، و گاهی آیات توراة‌را باسخن خود مخلوط می‌کردند تا مردم گمان کنند که سخن ایشان‌ازکتاب‌خدا است ، وحال آنکه چنین نبود ، مانند زمان ما که‌هرکس بخواهد خرافات‌خود را بدین بچسباند چهارکلمه حدیث عربی می‌گوید ویا با قرآن مخلوط می‌کند ، و بدین وسیله دین خدا را عوض‌کرده‌اند،مثلا

تقلیدی‌را که‌حرام‌است بعنوان تعلیم‌وتعلم به‌دین بسته‌اند و آیهٔ فَاسْئَلُوْا أَهْلَ الذِّكرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُوْنَ را بزبان می‌آورند درصورتیکه این آیه برای تعلم است نه‌تقلید، ولذا درآخرآیه فرموده بِإِنْكُنْتُمْ لاتَعْلَمُوْنَ.

مَاكَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ
يَقُوْلَ لِلنَّاسِ كُوْنُوْا عِبَادًا لِّي مِنْ دُوْنِ اللهِ وَلٰكِنْ كُوْنُوْا
رَبَّانِيّٖنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُوْنَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ۷۹
وَلَا يَأْمُرَكُمْ اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِكَةَ وَالنَّبِيّٖنَ اَرْبَابًا اَيَأْمُرُكُمْ
بِالْكُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۸۰

ترجمه: برای بشری که‌خدا به‌او کتاب وحکم ونبوت بدهدجائزنیست که‌به‌مردم بگوید بندگان من باشید نه‌بندگان خدا، بلکه‌بایدبگوید مردان خدا و پرورش یافتهٔ او باشید بواسطهٔ آموختن کتاب‌آسمانی و بسبب‌آنچه درس می‌گیرید (۷۹) و بشما أمرنمی‌کندکه ملائکه و پیمبران‌را اربابان خودبگیرید و درحوائج به‌آنان روکنید، آیا شما را أمر بکفرمی‌کند پس از اسلام‌آوردنتان (۸۰)

نکات: این آیات صراحت دارد که برای پیمبران وبزرگان دیگر نباید کرنش عابدانه‌نمود، وهیچ‌پیمبری نگفته درحوائج‌مرا أرباب و باب‌الحوائج بدانید، بلکه همه طبق کتاب‌آسمانی گفته‌اند به‌کتاب‌آسمانی عملکنید و آن را درس‌بگیرید تا بشرک درعبادت نیفتید. تعجب‌این‌است‌که با این آیات روشن باز ملت ما أنبیاء و أولیاء را چون خدا اربابو و باب‌الحوائج می‌دانند، ودردعاهای خود که باقرارخود عبادتست‌آنان را می‌خوانند، و این شرک‌بتوسط دکانداران مذهبی اکثر عوام‌را فراگرفته، با اینکه‌آیهٔ فوق‌بصراحت

می‌گوید ارباب دانستن غیرخدا کفر است ،حتی‌بعضی‌ازدکانداران مذهبی علنی‌می‌گویند فلان امام ارباب من است ،وبعضی‌ازایشان برای مغلطه می‌گویندما آنان را بعنوان واسطه می‌خوانیم .باید گفت :اولا خدایتعالی مطلقا فرموده آنان را ارباب ندانید و نفرموده واسطه را بخوانید . ثانیا بزرگان که ازدنیا رفته اندبه عالم‌دیگر ،نزدشما نیستندتاواسطه شوند .ثالثا بزرگان دینی‌مطیع شما نیستند که‌دائما همه‌جا واسطه شوند .رابعا مگرخدا ازشمابی‌خبراستوحاجت شمارا نمی‌داندویا کلام‌شما را نمی‌شنودکه واسطه بیایدوبه اوبرسانند .تمام‌این‌مغلطه هابرای این است که می‌گویندپیمبری‌که مانندسایرافرادبشرباشدوقاضی‌الحاجات همه نباشدازتکبر چنین پیمبری‌را ماقبول‌نداریم،بلکه امام‌ویارسولی‌می‌خواهیم‌که طبق میل‌ما همه‌کاره وبه همه ناظروصفات خداداشته باشد ،مانندشیطان تکبر می‌کنند ،و زیربارسولی‌مانندخودشان نمی‌روند .وجملهٔ :تعلمون ...وتدرسون دلالت داردبروجوب تعلیم وعدم‌جوازتقلیدواینکه امردین به تعلیم وتدریس‌است نه تقلید.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ
مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ
لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي ۖ
قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۸۱
فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۸۲

ترجمه: و هنگامی‌که‌خدا از پیمبران پیمان گرفت که‌چون به‌شما کتاب وحکمت دادم سپس پیمبری آمد که‌آنچه باشماست تصدیق کند البته به‌او ایمان آورید و البته او رایاری کنید، خدا فرمود آیا اقرار نمودید و پیمان مراگرفتید، گفتند اقرارکردیم،فرمود پس‌گواه‌باشید و من باشما از گواهانم(۸۱) پس‌کسانیکه‌پس‌ازاین اعراض‌کنند آنان خود فاسقند(۸۲)

نکات: ذکر این پیمان برای اینا ستکه مردم بدانند پیمران خدا تسلیم أمر اویند و اگر زمان آنان هرپیمبری بیاید اورا یاری خواهندکرد، پس أمت ایشان نیز باید تسلیم أمر خدا باشند، و به رسول خاتم ایمان آورند واگرنه ازمعرضین وفاسقین خواهندشد.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۸۳

ترجمه: آیا غیر دین خدا را میجوئید وحالآنکه برایخدا تسلیمند کسانیکه درآسمانها و زمینند چهبمیل و چهبکراهت ،وبسوی خدا رجوع داده میشوند (۸۳)

نکات: اسلام بمعنی تسلیم بأمرخداست ، و مقصود از: له أسلم من فی السموات والأرض... تسلیمتکوینی و تشریعیاست .وکلمهٔ من موصوله دلالت دارد که در آسمان ها نیز ذوی العقول وجود دارد.

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۸۴ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۸۵

ترجمه: بگو ایمان آوردیم بهخدا و آنچه بر ما نازل شده ،و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده ، و آنچه بهموسی و عیسی و پیمبران از طرف پروردگارشان دادهشده ، جدائی نمیافکنیم بین احدی از ایشان،و ما برای خدا تسلیمشده و مسلمانیم (۸۴) هرکس دینی جزاسلام بجویدازاوپذیرفته

نخواهدشد ،و اودرعالم‌دیگر از زیانکاران است (۸۵)

نکات: این آیه دلالت دارد که مسلمان باید به‌تمام‌أنبیاء ایمان آورد ،وهمهٔ‌کتب آسمانی را بپذیرد ،و درسورهٔ بقره اسباط رابیان‌کردیم .

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ
وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۶﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۸۷﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن
بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۸۹﴾

ترجمه: چگونه‌خدا قومی را که‌کافرشده‌اند بعداز ایمان خودشان، هدایت می‌کند، وحال‌آنکه گواهی دادند این رسول حق است ، و دلیل‌های روشن برایشان آمد ،و خدا قوم ستمگران را هدایت ننماید (۸۶) اینگونه مردم جزایشان همین‌است‌که بر ایشان لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باشد (۸۷) درآن جاویدباشند ،وعذاب ازایشان تخفیف داده‌نشود و ایشان را مهلتی نباشد (۸۸) مگر کسانی‌که پس‌ازاین توبه‌کنند و اصلاح نمایند، زیراخداآمرزنده و رحیم‌است (۸۹)

نکات: این آیات دلالت دارد که‌ایمان و توبهٔ پس از ارتداد پذیرفته می‌شود. و جملهٔ : شهدوا أن‌الرسول حق ...دلالت داردکه لغزش دانا قبیح‌تر از لغزش نادان است .اگرکسی بگویدچگونه‌تمام مردم چنین کافری را لعن می‌کنند و حال آنکه حسا چنین‌نیست ، و اکثر مردم خود کافرند؟ جواب اینا ستکه مقصوداز‌ناس مؤمنین

باشد اولا. و ثانیا کفار نیز بزبان حال و یا بزبان قال شخص ناسپاس کفران کننده‌را بد و از خیر دور می‌دانند ، و لو متوجه نباشند، و همین معنی لعن است .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٩١﴾ لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۚ وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾

ترجمه: براستی آنانکه پس از ایمان کافرشدند ،سپس کفرخود را زیادکردند ، توبهٔ ایشان پذیرفته‌نباشد و ایشان خود گمراهند (۹۰) براستی آنانکه کافرشده و درحال کفرمردند ،زمین مملو از طلا از یکی از ایشان پذیرفته نخواهدشد ،واگرچه آن‌را فدیه‌دهد، ایشان را عذابی‌است دردناک و نه‌برای ایشان یاورانی‌است (۹۱) هرگزبه‌نیکی نائل نمی‌شوید تا اینکه‌ازهرچه دوست می‌دارید انفاق کنید ، وهرچه‌انفاق نمائید آنچه‌باشد محققا خدابآن‌داناست (۹۲)

نکات: مقصود از جملهٔ : لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ اینست که چون توبهٔ ایشان طبق اخلاص نیست پذیرفته‌نشود ، و عدم اخلاص ایشان استفاده می‌شود از جملهٔ : هُمُ الضَّالُّونَ، زیراکسی‌که مکرر مرتدشود و توبه کند دلیل بر شک و تردید و گمراهی‌است .وفدیه‌اینست‌که چیزی عوض جان خود بدهد و جان خودرا بخرد .و ماء موصوله‌درجملهٔ تُنفِقُوا مما تحبون شامل مال و جان و ساعات عمر می‌شود . و کلمهٔ : مِنْ در مِنْ شَيْءٍ دلالت برتبعیض دارد یعنی چون مقداری ازآن راهم انفاق کنید خدا داناست .

الجزء

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا
حَرَّمَ إِسۡرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ مِن قَبۡلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوۡرَىٰةُ ۗ قُلۡ
فَأۡتُواْ بِٱلتَّوۡرَىٰةِ فَٱتۡلُوهَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٩٣ فَمَنِ ٱفۡتَرَىٰ
عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٩٤
قُلۡ صَدَقَ ٱللَّهُ ۗ فَٱتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٩٥

ترجمه: هرطعامی بر بنی‌اسرائیل حلال بود مگرآنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام کرد قبل از نزول توراة ،بگو توراة را بیاورید و تلاوت کنید اگر راست می‌گوئید (۹۳) پس‌آنکه بر خدا پس از این دروغی را بافتراء ببندد آنان خود ستمگرند (۹۴) بگو خدا راست گفت ، پس ملت ابراهیم حقگرا را پیروی کنید ، و او از مشرکین نبود (۹۵)

نکات: چون رسولخدا (ص) طبق فرمودهٔ وحی گوشت شتر را خصوصا شتر از پنجسال بیشتر را حلال کرد، و چیزهای دیگری را حلال کرد که علمای یهود حرام کرده‌بودند ،و لذا باشکال تراشی پرداختند ، ازآن‌جمله گفتند این محرمات از زمان‌نوح‌وابراهیم(ع) حرام‌بوده‌و تحریم کار ما نیست ، و تحلیل محمد (ص)صحیح‌نیست . حق‌تعالی در جواب ایشان فرموده :هر طعامی بر بنی‌اسرائیل حلال بوده مگر آنچه یعقوب برخود حرام کرد آنهم بنذر و یا تعهد و یا بعنوان زهد ، و إلا قبل از او در دین ابراهیم (ع)حرام‌نبوده و شما یهودیان برخدا و پیمبران افتراء بسته‌اید ،وسخن شما در توراة نیست ، و اگر راست می‌گوئید توراة را بیاورید‌ومحرمات مزبوره‌را طبق توراة ثابت‌کنید .وچون نیاوردند و نشان ندادند صدق محمد (ص) و معجزهٔ او مسلم شد .

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى
لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۶﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ ۖ وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا ۗ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ
سَبِيلًا ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿۹۷﴾

ترجمه: براستی اولین خانه‌ای که برای بهرهٔ مردم بنا نهاده‌شد آنستکه به‌بکه می‌باشد که با برکت و هدایت است برای‌جهانیان (۹۶) درآن است آیات روشن، مقام ابراهیم و کسیکه داخل‌آن شود ایمن باشد، و برای خدا بر مردم‌است حج آن خانه کسی‌که‌بتواند بسوی آن برود، و هرکس‌کافرشود پس محققا خدا بی‌نیاز از جهانیان است (۹۷)

نکات: جملهٔ : لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ ... دلالت بر وجوب حج‌دارد، و جملهٔ : مَنِ اسْتَطَاعَ ... دلالت دارد که شرط وجوب حج استطاعت از جهت راه‌است ، اگر مانعی باشد واجب نیست .و جملهٔ : أَوَّلَ بَيْتٍ ... دلالت دارد که کعبه اولین خانه‌ای‌است‌که برای عبادت بندگان بندگان بناء شده چنانکه در سورهٔ حج نیز آنجا به‌بیت العتیق وصف شده که عتیق به‌چیزی کهنه و قدیمی می‌گویند .وممکن‌است اولیت زمانی نباشد بلکه اولیت در شرافت ، ویا از هر دوجهت باشد. و کلمهٔ بکه نام‌مکه‌است ، و مکه نامهای متعدده دارد : (البلدالأمین ـ التین ـ۳) (ام‌القری ـ سورهٔ انعام۹۲ و شوری۷) (و إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أمنا ـ بقره۱۲۵) و غیرا ینها خوانده‌شده ، و آن‌را بکه گفته‌اند که در لغت بمعنای دفع کردن و کوبیدن و ازدحام آمده ، زیرا در مکه مردم ازدحام می‌کنند و یکدگررا با دست‌ها دفع می‌کنند و متکبران، خاضع و کوبیده می‌شوند. و کلمهٔ مُبَارَكًا دلالت دارد که مکه باعث‌برکت و خیر است از کثرت ثواب و حصول وحدت و اجتماع و تعاون مردم و

تشکیل کنگرهٔ موحدین و برطرف شدن فقر و ازدیاد رزق معتکفین و نفع فقراء و محتاجین و غیرا ینها . وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِنًا دلالت دارد که مکه حرم أمن إلهی است ، و در آنجا کسی حق تعرض به انسان و حیوانی ندارد و صید درآنجا جائزنیست ،و اگر کسی در خارج حرم خیانتی کند و به‌حرم‌پناهنده‌شود نباید متعرض او شوند تا ازحرم خارج‌گردد ،ولی از معامله و همراهی‌او خودداری نمایند تا مجبور بیه‌خروج گردد .

قُلْ يٰٓاَهْلَ
الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ ۖ وَاللّٰهُ شَهِيْدٌ عَلٰى مَا تَعْمَلُوْنَ ﴿٩٨﴾ قُلْ يٰٓاَهْلَ
الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَّ
اَنْتُمْ شُهَدَآءُ ۗ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ﴿٩٩﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنْ
تُطِيْعُوْا فَرِيْقًا مِّنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ يَرُدُّوْكُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ كٰفِرِيْنَ ﴿١٠٠﴾
وَكَيْفَ تَكْفُرُوْنَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ اٰيٰتُ اللّٰهِ وَفِيْكُمْ رَسُوْلُهٗ ۗ وَمَنْ
يَّعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿١٠١﴾

ترجمه: بگو ای اهل کتاب چرا بآیات‌خدا کافر می‌شوید و خدا گواه‌است بر آنچه می‌کنید (۹۸) بگو ای اهل کتاب چرا باز می‌دارید از راه‌خدا کسی‌را که‌ایمان آورده و کجی راه‌خدا را می‌جوئید ، و حال‌آنکه شما گواهید ، و خدا از آنچه می‌کنید غافل‌نیست (۹۹) ای مؤمنین اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت‌کنید شما را پس‌از ایمانتان به‌کفر برمی‌گردانند (۱۰۰) و چگونه کافر می‌شوید و حال‌آنکه آیات‌خدا بر شما خوانده میشود ،و درمیان شماست رسول او ، و هرکس به‌خدا چنگ زند پس‌حقیقتا هدایت به‌راه‌راست شده‌است (۱۰۱)

نکات: این آیات دلالت دارد که اهل کتاب بحقانیت اسلام آگاه بودند ولی برای حسد و عناد و دکانداری همواره مشکلاتی برای مسلمین در راه‌هدایت بوجود می‌آوردند ،و گمراهی‌مردم‌را بر هدایت ایشان ترجیح می‌دادند چنانکه اکنون نیز چنین‌است .وآیهٔ :۱۰۱ دلالت دارد که أکثر مؤمنین به‌راه‌کفر می‌روندوبا اینکه آیات خدا قرآن میان ایشان‌است باز کفر را انتخاب‌کرده‌اند، برای بی‌اطلاعی از قرآن، و اگر ادیان باطله به‌راه‌کفر و شرک بروند عجبی نیست ، أما مسلمین با داشتن آیات توحید چگونه به‌راه‌شرک می‌روند و در عبادت غیرخدا را می‌خوانند و در نذر و قربانی به‌غیرخدا توجه‌دارند و ملجأ غیبی غیرازخدا برای‌خود تراشیده اند، گویا غیرخدا را مهربان‌تروبخودنزدیکترمی‌دانند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ
مِنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾

ترجمه: ای‌کسانیکه ایمان آورده‌اید چنانکه سزاوار است از خدا بترسید، و از دنیا نروید مگر درحالیکه مسلم‌باشید (۱۰۲) و همه چنگ بزنید به‌ریسمان خدا و متفرق نشوید و نعمت‌خدا را بر خودتان بیادآرید هنگامی‌که دشمن یکدگر بودید خدا میان دلهای شما الفت افکند، پس ببرکت نعمت او از خواب بیدار شدید درحالیکه برادر یکدگربودید، و بر کنارهٔ گودالی‌از آتش بودید ،پس‌شما را از آن رهانید، این چنین خدا برای شما آیات خود را بیان می‌کند تا باشد که هدایت یابید (۱۰۳)

نکات: مقصود از حق تقاته اینا ستکه خدا را فراموش نکنید وآنی از او غافل نشوید و شرک را بخود راه ندهید .رسولخدا(ص)فرمود حق الله علی العباد أن یعبدوه و لایشرکوا به شیئا . ومقصود از جملهٔ : لاتموتن...اینا ستکه تا دم مردن خودرا ازکفروشرک واعوجاج حفظ کنید . و مقصود از حبل الله ریسمان خدا چه چیزا ست؟ اقوالی گفته اند: بعضی گفته توحید، بعضی گفته دین خدا ، بعضی گفته عهدو پیمان فطری إلهی. و البته هرکس ازجای باریک پرتگاه تاریک حرکت میکند و احتمال لغزش میدهد باید به ریسمانی محکم چنگ زند تا سقوط نکند، و راه دیانت و سعادت ،بسیار باریک و دقیق و خطرناک است باید بچیزی چنگ زد که از سقوط درشقاوت و انحراف و کجی محفوظ ماند، و دین خدا و توحیدوعهدوپیمان إلهی همه وسائل نجاتند بلکه همه یک چیزند .ولی باید دید خود رسولخدا (ص) و یا امیرالمؤمنین چه چیزرا حبل الله دانسته و معرفی کرده اند .پس معلوم باشد که روایات بسیاری وارد شده که حبل الله قرآن است .ازآن جمله : علی(ع) روایت کرده از رسولخدا (ص) که فرمود: أَما إِنَّها سَتَكُوْنُ فِتْنَةٌ ،قِيلَ فَمَا الْمَخْرَج؟ قالَ: كِتابُ اللّٰهِ ، فِيهِ نَبَأُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ بَعْدَكُم وَ حُكمُ ما بَيْنَكُمْ وَ هُوَ حَبلُ اللّٰهِ الْمَتين . و ابن مسعود از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: هٰذَا الْقرآنَ حَبْلُ اللّٰه .و ابوسعید خدری از رسولخدا (ص) روایت کرده که فرمود: كِتابُ اللّٰهِ هُوَ حَبْلُ اللّٰه الْمَمْدُود مِنَ السَّمآءِ إِلَى الْأرضِ .و أما علی(ع) درخطبهٔ ۱۵۶ نهج البلاغه فرموده :عَلَيكُم بِكِتاب اللّٰهِ ، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتين وَالنُّوْرُ الْمُبين... و در خطبهٔ ۱۹۶ فرموده :...وَ دَواءٌ لَيْسَ بَعْدَهُ داءٌ ، وَ نُوْرًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَة ، وَ حَبلاً وَثيقًا عُرْوَتُهُ... و در خطبهٔ ۱۹۰ فرموده : وَ إِنِّى لَمِنْ قَومٍ لاتأخذُهُم فِى اللّٰهِ لَومَةُ لائِمٍ ،سيماهم سيماءُ الصِّدِّيقِينَ وَ كلامُهُم كلامُ الْأبرارِ وَ مَنارُ النهار مُتَمَسِّكُوْنَ بِحَبْلِ الْقرآن، يُحيُّون سُنَنَ اللّٰه وَ سُنَنَ رَسُوْلِهِ .ودرکتاب ۶۹ به حارث همدانی فرموده : وَ تَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقرآن .ودرخطبهٔ ۱۷۴فرموده

وَ إِنَّ اللّٰهَ سبحانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَداً بِمِثْلِ هٰذَا الْقرآن ،فَإِنَّه حَبْلُ اللّٰه الْمَتِين، وَ سَبَبُهُ الأمين ، وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْب ،وَيَنابِيعُ الْعِلْم ،وَ ما لِلْقَلْبِ جَلاءٌ غَيْرُهُ .

پس از تمام این کلمات مسلم می‌شود که حبل الله قرآن است و عقلا نیز باید قرآن باشد ، زیرا اگر بگوئیم دین است هرکس مدعی دین است چه اهل حق و چه اهل باطل . و اگر بگوئیم توحید معلوم نیست چگونه توحیدی، چنانکه زمان ما هر مشرکی دم از توحید میزند . پس باید حبل الله چیزی باشد که حد و حدود آن معلوم و خود فارق بین حق و باطل باشد ، و آن قرآن است . و چنگ زدن بآن گرفتن و فهمیدن مطالب آن است .

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ

يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾ يَوْمَ
تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ
أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾ وَأَمَّا
الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

ترجمه: و باید از شما باشد مردمی‌که بسوی خیر دعوت کنند ،و به‌معروف امر نمایند و از منکر بازدارند ، و ایشان خود رستگارند (۱۰۴) و نباشید مانند آنانکه متفرق شده و فرقه‌فرقه گردیدند ، و پس از آمدن آیات روشن برای ایشان اختلاف کردند ، برای ایشان عذاب بزرگی است (۱۰۵) روزیکه صورتهائی سفید و صورتهائی سیاه می‌گردد ، أما آنانکه صورتشان سیاه است ،به‌ایشان

گفته‌شود آیا شما پس‌از ایمانتان کافرشدید پس عذاب را بچشید بواسطهٔ درکفربودنتان(۱۰۶) و أما آنانکه صورتشان سفید شده پس در رحمت خدا جاودانند(۱۰۷)

نکات: برهرکسیکه مکلف باشد دعوت به‌خیر و أمر به‌معروف ونهی‌ازمنکر واجب است. حال اگر کسی بگوید پس‌چراکلمهٔ منکم درآیه آمده؟ جواب اینستکه: اولا من برای تبیین‌است،ومقصود این استکه داعی إلی الخیر باید از شما مسلمین‌باشد نه‌ازکفار اگرچه برتمام مسلمین دعوت‌إلی الخیر و أمر به‌معروف واجب است، أما اگر یکعده به‌آن قیام نمایند بطورکفایت ازدیگران ساقط است. جملهٔ: مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ دلالت دارد که‌موجد اختلاف و تفرقه همواره علمای مذهبی بوده‌اند که‌به‌آیات بینات کتاب آسمانی اعتناء نکردند و برای جاه‌طلبی مسلمین را بیچاره کردند و هفتاد مذهب ایجادکردند. و مقصود از اسوداد و ابیضاض وجوه ممکن‌است معنی حقیقی‌باشد و ممکن‌است آبرو و وجاهت وعدم آن باشد. دراین آیه ابیضاض‌را در اول و آخر آورده برای احاطهٔ‌رحمت و سعهٔ آن، و لذا رحمت‌را نسبت‌بخودداده،و رحمة الله فرموده و درمورد عذاب، عذاب الله نفرموده.

تِلْكَ آياتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَما اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعالَمِينَ ﴿۱۰۸﴾
وَلِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَما فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۱۰۹﴾
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ لَكانَ
خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ ﴿۱۱۰﴾ لَنْ يَضُرُّوكُمْ
إِلَّا أَذىً وَإِنْ يُقاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ ﴿۱۱۱﴾

ترجمه: اینها آیات خداست که بر تو می‌خوانیم بحق ،و خدا برای جهانیان ارادهٔستم ندارد (۱۰۸)و ملک خداست آنچه در آسمانها و آنچه درزمیناست ، و أمور بسوی خدا برگشت داده می‌شود (۱۰۹) شما بهترین أمتی بودیدکه برای مردم انتخاب شدید ،أمربه معروف و نهی از منکر می‌کنید و به‌خدا ایمان می‌آورید ،واگراهلکتاب ایمان بیاورند برایشان بهتراست ، برخی از ایشان مؤمنند،ولی بیشترایشان فاسقند (۱۱۰)بشما زیان نرسانند مگر آزارکی،و اگر باشما قتال کنند به‌شما پشت می‌کنند ،سپس یاری نشوند (۱۱۱)

نکات: درکجا خطاب کنتم‌خیرأمه أخرجت للناس به مسلمین گفته می‌شود ،آیا وقت ورود بهشت بدلیل سیاق آیات و تناسب آنها ؟،و یا خیر مخاطب اصحاب رسولخدا (ص)بوده درهمین دنیا ،و کسانی‌که متصف به‌صفت آنان باشند ، یعنی صفات مذکورهٔ درآیه‌را دارا باشند . و از جملهٔ :تَأْمُرُوْنَ...استفاده می‌شود که فضیلت وبرتری‌این أمت مادامی‌است‌که بوظیفهٔ أمر به‌معروف قیام‌کنند ،واگرنه مانند سایر أمم می‌باشند ،و باصطلاح‌علمی دراینجا تعلیق حکم بروصف است . و جملهٔ :أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُوْنَ دلالت دارد که کفار نیز عادلو فاسق دارند .و بدانکه دراین آیات چند خبرغیبی‌است‌که دلالت بر اعجاز و حقانیت رسولخدا (ص) داود: اول آنکه وعده فرموده أصحاب رسول(ص) از آزار ایشان ایمن خواهندبود ،وهمینطور شد . دوم اینکه اگر قتال کنند پراکنده خواهندشد . سوم اینکه یهودیان مدینه‌بقوت وشوکتی نخواهندرسید ،وهمچنین شد .

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوْٓا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ وَحَبْلٍ مِّنَ
النَّاسِ وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ
بِأَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ الْأَنْۢبِيَآءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ ﴿۱۱۲﴾ لَيْسُوْا سَوَآءً

مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَّتْلُوْنَ اٰيٰتِ اللّٰهِ اٰنَآءَ
الَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُوْنَ ﴿۱۱۳﴾ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
وَيَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُوْنَ
فِى الْخَيْرٰتِ وَاُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۱۱۴﴾ وَمَا يَفْعَلُوْا مِنْ
خَيْرٍ فَلَنْ يُّكْفَرُوْهُ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ ﴿۱۱۵﴾

ترجمه: هرجا که یافت شوند خواری بر ایشان مقرر است ،مگر آنکه به‌رشته‌ای از خدا ، و رشته‌ای ازمردم چنگ زنند ، وبه‌خشم‌خدا مبتلا شدند ، و درماندگی برایشان زده‌شد ، این برای پیوسته‌بودن کفر ایشان است به‌آیات خدا ، و برای به‌ناحق کشتن پیمبران ،برای اینکه‌نافرمان بودند ، و از حد میگذشتند (۱۱۲)أهل کتاب یکسان نیند ، برخی از ایشان ساعات شب ایستاده ،آیات خدا را تلاوت میکنند و حال آنکه بسجده میروند (۱۱۳)به‌خدا و روزدیگر ایمان میآورند ، و أمر به‌معروف و نهی ازمنکر مینمایند ،و در خیرات شتاب دارند ،واین گروه از شایستگانند (۱۱۴)وکارخیریکه بجا آورند هرگز کفران نخواهدشد ،وخدا به‌پرهیزکاران داناست (۱۱۵)

نکات: این آیات دلالت دارد که یهود همیشه خوارند ،مگر اینکه یا به‌کتاب آسمانی عمل کنند که حبل إلهی است ، و یا به‌ریسمان مردم یعنی به‌یکی ازحکومتها و دولتها و قدرتهای بشری چنگ‌بزنند یعنی به‌مردمی تکیه‌کنند ،چنانکه درزمان ما یهودیان و یهود فلسطین به‌دولت و قدرت امریکا وانگلیس چنگ زده‌وتکیه کرده ، و اظهار حیات میکنند . و این خبرقرآنی ،یکی از معجزات قرآن و پیشگوئی آنست .و مقصود از جملهٔ : لَيْسُوْا سَوَاءً ...اینا ستکه اگر از کفار یهود و غیریهود مذمت‌شده ، شامل تمام‌آنان نیست ، و نیکوکاران وخداپرستان آنان را استثناء زده‌وفرموده مگر

نیکوکاران و پرهیزکاران را نشان که عمل خوبشان کفران نخواهدشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ
شَيْئًا ۖ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾ مَثَلُ مَا
يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ
حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ ۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

ترجمه: براستی آنانکه کافرند هرگز اموال و اولادشان درقبال خدا برایشان مفید نخواهدبود، و ایشان اهل آتش ودرآن جاویدانند (۱۱۶) داستان آنچه درزندگی دنیا انفاق میکنند مانند داستان بادی است که درآن سرما باشد و بهکشتزار قومی برسد که بهخود ستم کرده باشند، و آنرا نابودکند، وخدا بهایشان ستمنکرده، ولیکن خودشان بهخود ستمکردند (۱۱۷)

نکات: کفار برای تشکیل زندگی و مال و اولاد بسیار زحمت میکشند، ولی مال و اولادشان موجب وزر و وبال زیادتری است و زندگی دنیای ایشان مانند زراعتیاست که بیک باد سوزان از بین برود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ
لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ ۖ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ
أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ ۚ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن
كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَا أَنتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَ

تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا
عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۱۹﴾ إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ
سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ
شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۱۲۰﴾

ترجمه: ای مؤمنین از غیرخودتان همراز نگیرید که کفار درتباهی شما کوتاهی نکنند، هرچه شما را به رنج افکند دوست دارند، بتحقیق بغض و عناد از گفتارشان پیداست، و آنچه درسینه‌هاشان پنهان می‌کنند بزرگتراست، بتحقیق ما آیات را برای شما بیان کردیم اگرشما بیندیشید (۱۱۸) آگاه باشید شما ایشان را دوست می‌دارید، و آنان شما را دوست نمی‌دارند، و شما به همهٔ کتاب ایمان می‌آورید، و چون شما را ملاقات کنند گویند ایمان آورده‌ایم، وچون خلوت کنند سرانگشتان را از خشم برشما بگزند، بگو بخشم خود بمیرید زیرا خدا به‌آنچه در سینه‌ها می‌باشد داناست (۱۱۹) اگر بشما خوبی رسد آنان را بد آید، و اگر شما را بدی برسد بآن خوشحال گردند، و اگر شما صابر باشید و پرهیزکنید حیلهٔ ایشان بهیچوجه بشما ضرر نرساند، محققا خدا به‌آنچه می‌کنید احاطه دارد (۱۲۰)

نکات: لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً ...دلالت دارد که مسلمان نباید اسرار خود و یا اسرار ملت خود را به‌کفار اظهار کند، و درباطن نباید ایشان را دوست بدارد، بلکه باید ازایشان برحذر باشد وگول خوش سخنی ایشان را نخورد. و جملهٔ: تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ دلالت دارد که قرآن کتابی بوده مدون در زمان رسولخدا (ص) و مسلمین به همهٔ آن ایمان داشتند.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۱﴾ إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا
وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾

ترجمه: و چون بصبح از خانواده‌ات بیرون رفتی که سنگرهائی تهیه‌کنی برای مؤمنین برای جنگ و خدا شنوا و داناست (۱۲۱) وقتی‌که دو طائفه از شما قصد سستی و خودداری کردند، و خدا ایشان‌را یاری کرد ،وفقط برخدا باید مؤمنین توکل کنند (۱۲۲)

نکات: این آیات بقول صحیح درجنگ احد نازل شده‌وسبب‌این‌جنگ این شد که چون قریش از جنگ بدر شکست‌خورده به‌مکه برگشتند، ابوسفیان به‌مردم‌گفت مگذارید زنانتان گریه برکشتگان‌خود کنند زیرا اشک‌چشم چون خارج شود غصه و عداوت و حرارت را خارج می‌سازد، و با همین بغض و عداوت وسائل فراهم‌کردند ،و از مکه بیرون شدند درحالیکه سه‌هزار سواره و دوهزار پیاده بودندو زنان خود را نیز باخود آوردند که از جنگ نگریزند ،چون خبر به‌رسول‌خدا (ص) رسید، اصحاب‌خودرا جمع و ایشان را بر جهاد ترغیب‌کرد. عبدالله بن أبی سلول گفت یارسول الله از مدینه خارج نشویم و در همین مدینه از کوچه‌وبام با ایشان‌جنگ می‌کنیم که‌مرد و زن و کوچه و بزرگ همه بدفاع پردازیم ،و هیچ قومی در میان خانه‌ها و قلعه‌های ما بر ما ظفر نیافته ،وهمیشه ظفر با ما بوده‌است . سعدبن معاذ و عده‌ای دیگر گفتند یارسول‌الله احدی از عرب درما طمع نکرده درحالیکه ما مشرک بودیم ،اکنون که تو در میان مائی چگونه درما طمع خواهند کرد ،خیردرمدینه نمی‌مانیم و باستقبال دشمن خارج می‌شویم، هرکس از ما کشته‌شد شهیداست ،وهرکس نجات یافت جهاد در راه‌خدا نمود، رسول‌خدا (ص) رأی او را پذیرفت ، و با عده‌ای از اصحاب خارج شدبرای تعیین محل قتال، چنانکه خدا فرموده: وَ إِذْ غَدَوْتَ تا آخر، پس حضرت(ص)

با لشکر مجاهدین به احد تشریف برد، و صف آرائی لشکر نمود، ولشکر را چنان بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین از طرف چپ و مدینه در جلو بود، و چون در جبل عینین شکافی بود که اگر دشمن خواستی کمین کردی، حضرت (ص) عبدالله بن جبیر را با پنجاه تن کماندار گماشت که مانع از مرور دشمن باشد، و فرمود اگر ما غلبه کردیم و غنیمت جستیم سهم شما را بگذاریم، شما در فتح و یا شکست ما از جای خود نجنبید و چون از تسویهٔ صفوف فارغ شد، خطبه خواند، و از آن طرف مشرکین صف ها آراستند، خالد بن ولید با پانصد تن میمنه را گرفت و عکرمه بن ابی‌جهل با پانصد تن میسره را، صفوان ابن امیه و عمرو بن عاص رئیس سواران شدند. عبدالله بن ربیعه قائد تیراندازان بود، و ایشان صد تن تیرانداز بودند، و شتری که برآن بت هبل بود جلو لشکر بداشتند، وزنان را از پس لشکر واداشتند و پرچم جنگ را بدست طلحه بن أبی طلحه سپردند. رسولخدا (ص) پرسید که پرچمدار کیست؟ گفتند از قبیلهٔ بنی‌عبدالدار. فرمود نَحْنُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ مِنْهُمْ، پس مصعب بن عمیر را که از بنی عبدالدار بود طلبید و پرچم اسلام را به او سپرد. مصعب پرچم را گرفت و جلو حضرت ایستاد. پس طلحه که کبش کتیبه و پرچمدار مشرکین بود اسب خود را برانند و مبارز طلبید، علی(ع) بسوی او تاختن کرد، طلحه بر او حمله کرد، و شمشیری بر او فرودآورد، علی(ع) با سپر آنرا دفع نمود، وتیغی بر فرقش کوبید که مغزش برفت و بر زمین افتاد و عورتش مکشوف شد، رسولخدا (ص) و مسلمین شاد شدند و تکبیرگفتند. پس از طلحه برادرش مصعب پرچم گرفت و او نیز بدست علی(ع) کشته شد، وهرکس از بنی‌عبدالدار پرچم گرفت کشته شد. دیگر کسی نبود علمدار گردد، غلامی از آن قبیله بنام صواب پرچم را گرفت، علی(ع)، او را نیز ملحق به ایشان نمود. پس مسلمین حمله کردند، وکفار را شکست دادند، و هرکس از مشرکین بطرفی گریخت و هبل از شتر درافتاد، و مسلمین دست بغارت بردند، کمانداران که شکاف کوه را داشتند، برای غارت از جای حرکت کردند، هرچند عبدالله بن جبیر

ممانعت کرد متابعت نکردند، عبدالله با کمتر از ده‌کس باقی‌ماند، خالد باتفاق عکرمه با دویست تن از کمین درآمدند، وبرعبدالله حمله‌کردند، و او را با نفراتش بقتل رسانیدند، و از قفای مسلمین درآمدند و تیغ بر ایشان نهادند، وعلم مشرکین بر پای شد، و فراریان مشرکین برگشتند، وشیطان صفتی بصورت جعیل بن‌سراقه نداکردکه: أَلا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ، و مسلمین از وحشت تیغ بریکدگر نهادند، بطوریکه پدرحذیفه‌را شهید کردند، ورسولخدارا گذاشته و فرارکردند. رسولخدا (ص) با چندنفری رزم‌می‌داد، علی (ع) با دونفر دیگر از هرطرف حمله می‌کردند، و دشمن را از رسولخدا (ص) دفع می‌کردند. عبدالله‌قمیئه که یکنفر از مشرکین بود بقصد قتل رسولخدا (ص) تیغ کشید، و چون مصعب بن عمیر پرچمدار حضرت بود، قصد مصعب‌کرد، و دست راست او را قطع‌کرد او پرچم بدست چپ داد، او دست چپش‌را نیز قطع کرد، و او را شهیدنمود، و علم بیفتاد، پس سنگی چند برداشت و بسوی رسول‌خدا (ص) پرانید، ناگاه سنگی بر پیشانی حضرت آمد، ودرهم شکست، و حلقه‌های خود بر پیشانی او فرورفت، و خون جاری‌شد، حضرت آن خون را پاک می‌کرد، و می‌فرمود: كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ وَهُوَ يَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ تَعالٰى. و عتبه‌بن ابی‌وقاص سنگی بر لب و دندان رسولخدا (ص) زد، و بعض دیگر شمشیری را برآنجناب فرود آوردند، ولی چون دو زره بر تن رسولخدا (ص) بود، کارگر نشد، نقل شده که‌هفتاد ضرب شمشیر بر رسولخدا (ص) واردشد، ولی‌خدایش حفظ نمود، درا ینموقع وحشی حربهٔ‌خود را بسوی حمزه پرتاب‌کردو حمزه‌را شهید نمود، پس وحشی ببالین حمزه آمد، و جگرگاه‌او را برآورد، و نزد «هند» زوجهٔ ابوسفیان برد، و او دردهان گذاشت و نتوانست بجود و از دهان بیفکند، و ازاین جهت به‌هند جگرخوار مشهور شد، پس زیورهای خود را به‌وحشی عطاکرد، آنگاه هند به‌مقتل حمزه‌آمد، و گوشها و بعضی از اعضای حمزه را برید، و باخود به‌مکه برد. زنان قریش نیز به‌هندتأسی‌کردند، و بر سرشهداء آمده و آنهارا مثله کردند، و ابوسفیان بر مقتل حمزه

آمد و پیکان نیزهٔخودرا بردهان حمزه میزد و میگفت بچش ای عاق، بالجمله دراین جنگ هفتادتن از مسلمین شهیدشدند،واکثرا یشان زخمیومجروحگردیدند. عمربن الخطاب پانزدهزخم خورد، علیبن-ابیطالب (ع) ازهمهکس بیشتر زخمیگردید.ومقصودازجملهٔ إِذْهَمَّتْ طائِفتانِ مِنكمأَنْ تَفْشَلا وَ اللّٰهُوَلِيُّهُما دوطائفه از انصار باشد: بنوسلمه از خزرج و بنوحارثه از طائفهٔ اوسکه در خیال خود قصد مخالفت و عدم حضور در احد را داشتند ولیکن بقصدخود عمل نکردند، و از رسولخدا (ص) پیروی کردند، و خدا ایشانرا حفظ نمود، و لذا ولیهما فرموده.و جنگ احد در روز شنبه نیمهٔ شوال سال سوم هجرت واقع شد.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا
اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ
رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ ﴿۱۲۴﴾ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ
مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۵﴾ وَما جَعَلَهُ اللّٰهُ إِلّا بُشْرىٰ لَكُمْ وَ
لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَما النَّصْرُ إِلّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۱۲۶﴾
لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خائِبِينَ ﴿۱۲۷﴾

ترجمه: و بتحقیق خدا شما را در بدر یاری کرد درحالیکه ذلیلان بودید، پس از خدا بترسید تا شاید شکرگزار شوید (۱۲۳) هنگامی که بهمؤمنین میگفتی آیا شما را کفایت نکرد که پروردگارتان بهسههزار فرشتهٔفرودآمده، مددتان کرد (۱۲۴) آری اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید درحال ورود هیجان وخروش دشمن، خدا شما را

به‌پنج‌هزار فرشتهٔ نشانگذار مددتان می‌کند (۱۲۵) و خدا آن را جز بشارتی برای شما قرار نداد و تا دلهایتان مطمئن شود به‌آن، و پیروزی و نصرت جز از نزد خدای عزیز حکیم نباشد (۱۲۶) تا اینکه خدا قسمتی از کفار را ریشه‌کن کند و یا آنان را خوار و زبون نماید که ناامید برگردند (۱۲۷)

نکات: جنگ بدر در ۱۷ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری بود تا آن‌وقت مسلمین خوار و زبون و بی‌اهمیت بودند، چون جهادی نکرده و ترسی در دل دشمن نداشتند، و لذا خدا فرموده: وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ، و هر ملتی که نیروی جنگی و دفاعی نداشته باشد خوار و زبون است، أما پس از جنگ بدر عزتی پیدا کردند زیرا خدا عزت را در جهاد قرارداده. و نزول ملائکه در بدر اگر برای مباشرت قتال باشد چنانچه ظاهر آیات قرآن همین است اگرچه بنظر بعضی از اشخاص عقلا صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا ملائکه مرئی نیستند، و باضافه جنگ غیرمرئی با مرئی معنی ندارد، ولی دربارهٔ خدا و مدد غیبی او باید استثناء قائل شد. وبعضی گفته‌اند طبق جملهٔ لتطمئن قلوبکم به ممکن است نزول ملک همان تأیید وتقویت قلوب و نزول طمأنینه و صبر و ثبات قدم باشد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۲۸﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲۹﴾

ترجمه: چیزی از فرمان بدست تو نیست، خدا یا توبهٔ ایشان را می‌پذیرد و یا عذابشان می‌کند زیرا ایشان ستمگرند (۱۲۸) اختصاص به‌خدا دارد و مال اوست آنچه درآسمانها و آنچه درزمین است، هرکس را بخواهد می‌آمرزد و هرکس را بخواهد عذاب می‌کند و خدا آمرزنده و رحیم است (۱۲۹)

نکات: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ دلالت دارد که امر عذاب و آمرزش بدست رسولخدا (ص) نیست ، چون این أمر بدست او نباشد ،بطریقاولی امور بزرگتری بدست او و مفوض به او نیست از تکوین و تشریع ،و دلیل آن آیهٔ بعد است که میگوید :وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ تا آخر .

يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوٓا أَضْعٰافًا مُضٰاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكٰافِرِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

ترجمه: ای مؤمنین ربا را چندبرابر مخورید و از خدا بترسیدتا شاید رستگار شوید (۱۳۰) و بپرهیزید از آتشی که برای کافران مهیا شده (۱۳۱) و خدا و رسول اورا اطاعت کنید تا شاید مشمول رحمت واقع شوید (۱۳۲)

نکات: درایتجا که فرموده أَضْعٰافًا مُضٰاعَفَةً چندبرابر مخورید مقصود این نیست که اگر چندبرابر شد مخورید و اگر کمتر شد حلال است .بلکه چون درزمان جاهلیت گاهی چون بدهکار نمی‌توانست بدهی خود را بپردازد آن رباخواران برمدت می‌افزودند ، و سود را نیز زیاد می‌کردند تا بتدریج سود معامله چندین مقابل اصل می‌شد ، حقتعالی بعنوان مذمت تذکر داده که این کار قبیح است . و أما اینکه چه مقدار سود حلال و یا حرام ، دربیان آن نیست ، زیرا درسورهٔ بقره فرموده : فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوٰالِكُمْ . و مقصود از أَطِيعُوا اللّٰهَ اطاعت فرامین قرآن و از اطاعت رسول اطاعت فرمان سنت است .

وَسٰارِعُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرّٰاءِ وَالضَّرّٰاءِ

وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا
اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ
يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ
مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ
نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿۱۳۶﴾

ترجمه: و بشتابید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که پهنای آن بقدر آسمانها و زمین است مهیا شده برای متقیـــن (۱۳۳) کسانیکه در وسعت و سختی انفاق میکنند و خشم خود را فرومیبرند و از مردم میگذرند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را (۱۳۴) و کسانیکه چون کار زشتی انجام دادند و یا بخود ستـــم کردند یاد خدا کنند و بدون فاصله برای گناهان خودطلب آمرزش کنند، و کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد، و اصرار نورزنـد برآنچه کردهاند وحال آنکه میدانند (۱۳۵) ایشانندکه پاداششان آمرزش پروردگارشان و بوستانهائیاستکه از زیرآنها نهرهـــا جاریاست ،درآنها جاویدند و خوبست اجرعمل کنندگان(۱۳۶)

نکات: وَ سارِعُوْا دلالت دارد بروجوب شتاب درکارهای دینـــی و آنرا مقدم بدارد برکارهای دیگر.و جملهٔ : عَرْضُها . . .دلالت دارد که وسعت بهشت از آسمانها و زمین بیشتراست . و جملهٔ : اَلَّذِينَ مکررشده و صفت است برای متقین .

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۳۷﴾
هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾

ترجمه: بتحقیق قبل ازشما سنت هائی بوده که‌گذشته ،پس‌درزمین سیرکنید و بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان چسان بود (۱۳۷) این کتاب بیانی‌است برای مردم ،و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است (۱۳۸)

نکات: خدا أمر فرموده به‌نظر در روش‌گذشتگان تا عبرت‌گیرندو بفهمند روش اسلام بهترین روش است . و جملهٔ : هذا تبیانٌ لِلنّاسِ دلالت دارد که قرآن بیان و قابل فهم‌است برای تمام‌مردم و عقلا نیزباید چنین باشد زیرا کسیکه نامه‌ای می‌فرستد برای کسی و درآن نامه ذکر می‌کند که باید مال وجان خود را درراه‌من بدهی و همه‌را درطبق اخلاص بگذاری ،آن طرف اگر نفهمد ،چگونه مال و جان خودرا بدهد برای نامه‌ای که نفهمیده‌است اگرعمل نکندمعذور است .

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾
إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ
الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۰﴾
وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۱﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ
تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ
وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۲﴾ وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ

تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوْهُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ﴿۱۴۳﴾

ترجمه: و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما برترید اگرمؤمن باشید (۱۳۹) اگر زخم و جراحتی بشما برسد پس محققاً باین قوم جراحتی مانند آن رسیده ،و ما این روزها را بین مردم میگردانیم و تاخدا مؤمنین را بداند و بشناسد و از شما گواهانی بگیرد، و خدا دوست نمیدارد ستمگران را (۱۴۰) و برای اینکه مؤمنین را پاک نماید و کافران را بفشارگذارد (۱۴۱) آیا گمان دارید که به‌بهشت داخل میشوید و حال آنکه خدا مجاهدینِ شمارا از صابرین معلوم ننموده‌است (۱۴۲) و شما بیقین آرزوی مرگ میکردیدپیش‌از آنکه باآن روبرو شوید، پس بتحقیق آن را دیده وبنظرآوردید (۱۴۳)

نکات: جملهٔ :وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْن...دلالت دارد که‌اگرمسلمین بوظائف ایمانی عمل کنند از تمام کفار برتری پیدا میکنند ،وامروزه‌که ازهمه عقب‌افتاده و ذلیل ترند برای‌این‌استکه مؤمن نیستند و عمل ندارند. و مقصوداز جملهٔ : تِلْکَ الْاَیَّامُ نُداوِلُها ...این‌استکه سنت إلهی براین جاری شده که هرکس بقواعدطبیعی سعي وکوشش عملکند غالب میشود و هرکس تنبلی کند مغلوب .مسلمین‌نیزازاین قاعده خارج نیستند، مثلا در جنگ بدر همت‌کردند غالب‌شدند و در جنگ احد بطمع مال افتادند و مغلوب شدند .ومقصوداز جملهٔ : و لِیَعْلَمَ اللّٰه .. وجملهٔ : لَمّا یَعْلَمِ اللّٰه این‌استکه معلوم‌خداظهور پیداکند ، زیرا علم‌خدا ازلی است . هرچیزی را قبل ازوقوع‌آن میداند ، دراین آیات اطلاق علم‌شده برمعلوم یعنی برای مردم و خود مکلفین ظاهر شود که مؤمن و مجاهد کیست .

وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِئِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَّنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَّضُرَّ اللّٰهَ شَيْـًٔا وَسَيَجْزِى اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ ﴿۱۴۴﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ

تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا ۗ وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ
الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا ۚ
وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿۱۴۵﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ
كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا
وَمَا اسْتَكَانُوا ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۶﴾ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ
إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا
وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۷﴾

فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴۸﴾

ترجمه: و نیست محمد مگر پیغمبری که حقا پیش از او پیغمبرانی بودند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما برمی‌گردید (از اسلام) به‌آئین اعقاب خود، و کسیکه بعقب خود برگردد بهیچوجه به‌خدا ضرر نرساند، و بزودی خدا شاکران را پاداش می‌دهد (۱۴۴) و هیچ نفسی جز بارادهٔ خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است با وقتی معین قرارداده و هرکه پاداش دنیا بخواهد از آن می‌دهیم اورا، و هرکس ثواب آخرت بخواهد از آن خواهیم داد اورا، و بزودی شاکران را جزاء می‌دهیم (۱۴۵) و چه بسیار پیمبری که خداپرستان بسیاری بهمراهی او قتال کردند، و برای آنچه بایشان رسیده درراه خدا سست نشدند و اظهار عجز برای غیرخدا نکردند وخدا صابرین را دوست می‌دارد (۱۴۶) و سخنی نداشتند جز اینکه گفتند پروردگارا گناهان ما و زیاده‌روی ما را بیامرز، و قدمهای ما را ثابت بدار و ما را بر قوم کافرین یاری نما (۱۴۷) پس خدا پاداش دنیا و پاداش

نیک آخرت را به ایشان داد و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را (۱۴۸)

نکات: در جنگ احد چون کشته‌های مسلمین زیاد شد و پراکنده و متفرق شدند، و مصعب بن‌عمیر پرچمدار مسلمین شهید شد و پرچم بر زمین افتاد و عبدالله‌بن قمئه پس از پراندن سنگ خیال کرد رسولخدا را کشته فریاد کرد که محمد را کشتم، و کافر دیگری فریاد کرد: أَلا قَدْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ، این خبر درمیان مردم منتشر شد بعضی از مسلمین خودرا باختند و گفتند ای کاش عبدالله‌بن أبی برای ما از ابوسفیان امانی بگیرد، بعضی از سست ایمانها گفتند برگردیم بدین سابق خودمان، بعضی از مسلمین که این سخنان را شنیدند گفتند ای قوم اگر محمد (ص) کشتدشدخدای‌محمد (ص) زنده‌است، و زندگی پس از رسولخدا (ص) بچه درد میخورد جهاد کنید تاکشته‌شوید و بردین محمد بمیرید و شمشیرکشید و حمله‌کرد تا شهید شد، درحالیکه در خون خود می‌غلطید بیکی از مهاجرین گفت اگر محمد کشته شد دین را بشما تبلیغ نمود شما برای دین خود قتال کنید، درآن هنگامه رسولخدا (ص) دندانش شکست و میان گودالی افتاد، بعضی از اصحاب اورا بدوش گرفتند و از او دفاع کردند تا اینکه آنحضرت بالای بلندی رسید و ندا کرد آهای بندگان‌خدا بسوی من آئید تاآنکه جمعی از اصحاب رسیدند، حضرت ایشان را مذمت‌کرد برای فرارشان، عرض‌کردند یارسول الله آباء وأمهات ما فدایت، چون خبر قتل توبمارسید ترس ما را گرفت، بهرحال این عده از رسولخدا دفاع کردند تا لشکر کفار پراکنده شدند، دراینجا خدا می‌فرماید: محمد مانند سایر پیامبران می‌میرد و یاکشته می‌شود، وظیفهٔ مسلمان اینا ستکه بدین خود پایدار بماند و دفاع کند. و مقصود از جملهٔ: وَ ما کانَ قَوْلَهُمْ... اینا ستکه مسلمان باید مانند مردان خدا منت بر خدا و رسول مگذارد بلکه هرقدر مجاهده کرده بازخود را مقصربداند و قول او استغفار باشد و ثبات قدم ونصرت را از خدا بخواهد، تاخداگناهانش را ببخشد وبه او توفیق جهاد وثبات قدم عطاکند،

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ
عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿۱۴۹﴾ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ
وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿۱۵۰﴾ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ
بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۖ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ۖ
وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۱﴾ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ
إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ
وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ ۚ مِنْكُمْ
مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۚ ثُمَّ
صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۗ وَاللَّهُ
ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ
عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ
غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا
مَا أَصَابَكُمْ ۗ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾ ❋

ترجمه: ای مؤمنین اگر کفار را اطاعت کنید شما را به آئین گذشتگانتان برمی‌گردانند، پس از زیانکاران خواهید شد (۱۴۹) بلکه دوست و سرپرست شما خداست و او بهترین یاری دهندگانست (۱۵۰) بزودی ترس را در دلهای کفار می‌افکنیم زیرا بدون‌دلیلی که خدا نازل کرده‌باشد شرک به‌خدا آوردند و مأوای ایشان آتش

دوزخ،وجایگاه این ستمگران بداست (۱۵۱) و حقا خدا وعدهٔخودرا وفاکرد وقتیکه شما بفرمان او جان کفارا گرفتید،تاآنگاه که سست شدید و بایکدگر نزاع کردید،و پس ازآنکه بشما نشان داد آنچه را دوست میداشتید نافرمانی کردید، پاره‌ای از شما دنیاخواه میبود و بعضی از شما آخرت جو، سپس شما را از کفار منصرف کرد تا آزمایشتان کند، و بتحقیق از شما عفو نمود، و خدا صاحب فضل برمؤمنین است (۱۵۲) وقتیکه به‌تپه‌ها بالا میرفتید و به‌احدی توجه نمیکردید، و این رسول شمارا از دنبال میخواند، پس جزای شما غصه‌ای بود بمقابل غصه‌ای که به‌دل رسول‌خدا کردید، عفو خدا برای‌این‌استکه محزون نمانید برآنچه از شما فوت شد و برآنچه بشما رسید،و خدا آگاه است به‌آنچه میکنید (۱۵۳)

نکات: جملهٔ : سَنُلْقِی... دلالت دارد که خدایتعالی درجنگ احد ترسی در دل کفار انداخت که پس ازپراکنده‌شدن مسلمین‌واستیلای کفار باز مسلمین را رهاکردند، وبطرف مکه فرار نمودند. کار مشرکین بجائی رسید که بت هبل را بلند کرده ودم گرفته بودند: أَعْلِ هُبَل أَعْلِ هُبَل ،رسولخدا (ص) به‌مسلمین فرمود چرا ساکتید درجواب بگوئید: أَللّٰهُ أَعْلٰی وَ أَجَلّ .و مشرکین‌را عقیده چنین بود که بت‌ها را خدا وسیله قرارداده و شفیع نزد اویند، درآیه اشاره کرده که چنین قولی به‌خدا افتراء است ، زیرا خدا دراین موضوع چیزی نازل ننموده و فرموده :أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا .حال باید از مسلمین زمان‌ما تعجب‌کرد که باوجود این آیات در دعاها و سختی‌ها اموات و بزرگان دین‌خود را میخوانند، و حال آنکه دلیلی برای ایشان در ما أَنْزَلَ اللّٰه نیست ، و اولیاء خدا بااین شرک مخالفند. و جملهٔ : وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰه...دلالت دارد که چون مسلمین متحد بودند دراطاعت خدا و سعی داشتند درکار خود، خدا یاریشان کرد مانند قضیهٔ بدر. أما در رفتن به‌احد نزاع داشتند و درجنگ سستی‌کردند و برای‌غارت سنگرخودرا ازدست‌دادند ولذا مشمول عنایت إلهی نشدند.

ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنكُمْ
وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ
الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ
كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا
مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَٰهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۱۵۴

ترجمه: سپس برشما فرود آورد پس از غم آرامشی را درحال چرتی‌که فراگرفت جمعی ازشما را و گروهی بفکر جانهای خود بودند، و به‌خدا گمان بناحق بردند گمان زمان جاهلیت را، می‌گفتند آیا از اینکار چیزی بنفع ما خواهدشد، بگو هر امری مخصوص خداست، درنزد خود مخفی می‌کردند آنچه را که برای تو آشکار نمی‌کردند می‌گفتند اگر ازاین کار چیزی بنفع ما بود دراینجا کشته نمی‌شدیم، بگو اگر درخانه‌هایتان بودید بدون شک آنانکه قتل بر ایشان مقدرشده، به‌مقتل خود می‌رفتند، وباید خدا آنچه‌را درسینه‌هایتان است آزمایش کند، وتا خالص گرددآنچه دردلهایتان است، و خدا به‌آنچه در سینه‌ها باشد داناست (۱۵۴)

نکات: این آیه از آیاتی است که‌تمام حروف هجاء ازالف تا یاء درآن آمده‌است. و مقصود از جملهٔ: ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُمْ... قدرت‌نمائی و طرز یاری دادن خدا به‌رسول و به‌مؤمنین است که دروسط جنگ احد عده‌ای از مؤمنین را چرت گرفت، وبواسطهٔ این‌چرت ترسشان برطرف و خستگی ایشان رفع شد، و صدماتی‌که برفقایشان وارد شده

بود فراموش‌کرده و دومرتبه بحمله پرداختند،و عدهٔ دیگر که منافق بودند گمان ناحق به‌خدا بردند از قبیل اینکه گفتند نعوذ بالله خدائی وجود ندارد و یا چرا وعدهٔ‌نصرتی که داده دروغ بوده، و یا اینکه اگر ما حق بودیم چرا این صدمات برما واردشد. البته مقداری ازاین خیالات را بزبان آوردند و مقداری را بزبان نیاورده، و لذا خدا فرموده :يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم... و حقتعالی هر قومی را به‌این ابتلاءات آزمایش می‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۵۵﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَّوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا
وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَ
يُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۵۶﴾ وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۱۵۷﴾
وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿۱۵۸﴾

ترجمه: براستی آنانکه از شما پشت‌کردند روز برخورد آندوجمع همانا شیطان بواسطهٔ بعضی از کار و کسبشان ایشان را لغزانید و حقا که خدا از ایشان عفو نمود، براستی‌که خدا آمرزنده و بردبار است (۱۵۵) ای‌مؤمنین نباشید مانند آنانکه کافر شدندو به‌برادران خود وقتی‌که قدم برزمین زده و یا برای جنگ آماده می‌شدند گفتند اگر نزد ما می‌ماندند نمی‌مردند و نه کشته

میشدند تا خدا آن گمان را در دلهای ایشان حسرتی قرار دهد، و خدا زنده میکند و میمیراند و خدا بهآنچه میکنید بیناست (۱۵۶) و البته اگر در راه خدا کشته شوید و یا بمیرید آمرزش خدا و رحمت او بهتر است از آنچه جمع میکنند (۱۵۷) و اگر بمیرید و یا کشته شوید البته بسوی خدا محشور میگردید (۱۵۸)

نکات: مقصود از جملهٔ: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوا ... همان نفراتی است که از میدان جنگ فرار کردند، ولی خدا ایشان را عفو نمود و توفیق داد بواسطهٔ اینکه توبه کردند و برگشتند و بحمله پرداختند، و باضافه در غزوات دیگر ثبات قدم خود را در ایمان ثابت کردند.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ
الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۖ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ
لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ۖ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱۵۹﴾ إِن يَنصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا
غَالِبَ لَكُمْ ۖ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ ۗ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۶۰﴾ وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ ۚ وَمَن
يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۱﴾

ترجمه: پس بواسطهٔ رحمت إلهی نرمی کردی برای ایشان و اگر تندخو و سخت دل بودی بی شک از دور تو پراکنده میشدند، پس از ایشان عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما، و در کارها با ایشان مشورت کن و چون عزم و تصمیم گرفتی برخدا توکل نما براستی که

خدا دوست می‌دارد توکل کنندگان را (۱۵۹) اگرخدا شما را یاری کند کسی برشما غلبه نکند و اگر شما را رها کند پس کیست آنکه شما را پس از خذلان یاری کند وفقط برخدا بایدتوکل کنندمؤمنان (۱۶۰) و هیچ پیامبری نباشد که خیانت کند و هرکس خیانت کند آنچه را خیانت کرده روز قیامت می‌آورد ، سپس بهرکس بآنچه کسب کرده جزای تمام داده شود، و بهایشان ظلم نخواهدشد (۱۶۱)

نکات: یکی از صفات برجستهٔ رسولخدا (ص) حلم و نرمی او بود که عرب بدخورا بدور خود جمع کرد و اگرنه از دور او پراکنده می‌شدند، و هرکس بخواهد علمدار ارشاد باشد و ثواب ارشاد را ببرد باید چنین باشد. وَ شاوِرْهُمْ دلالت دارد که رسول خدا (ص) مانند سایر مردم باید از فکرمردم استفاده کند،البته درأمور دنیوی. و جملهٔ : ماکانَ لِنَبِیٍّ... دلالت دارد که هادی قوم نباید بآن‌قوم خیانت کند و از جهل آنان سوء استفاده کند، و حتی از غنائم و بیت المال چیزی پنهانی برندارد. ورسولخدا (ص)فرمود مَنْ بَعَثْناهُ عَلیٰ عَمَلٍ فَغَلَّ شَیْئاً جاءَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَحْمِلُ عَلیٰ عُنُقِهِ. و لذا مأمور دولت باید بداند اگر درچیزی از اموال وقوانین خیانت ورزد گناه بزرگی مرتکب شده‌است .

أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۶۲﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶۳﴾

ترجمه: آیا کسیکه در پی خشنودی خدا باشد مانند کسی‌است که بخشم خدا برگردد و جای او دوزخ باشد و دوزخ بدمنزلگاهی‌است (۱۶۲) آنان را درجاتی است نزد خدا ، و خدا بهآنچه می‌کنند بیناست (۱۶۳)

نکات: ضمیر هم‌درجات برمی‌گردد به من موصوله درجملهٔ أَفَمَنِ اتَّبَعَ... و شامل است اهل رضوان و اهل نیران را زیرا برای‌هریک درجاتی است .

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ
رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۴﴾

ترجمه: محققا خدا بر مؤمنین منت گذاشته هنگامیکه در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات او را بر ایشان بخواند و پاکیزه‌شان کند و کتاب و حکمت را به‌ایشان بیاموزد و اگرچه قبلا در گمراهی آشکارا بودند (۱۶۴)

نکات: خدا بندگان را غرق نعمت نموده و منت نگذاشته مگربرای نعمت ارسال رسول، چون نتیجهٔ خلقت بشر هدایت وسعادت اوسته و جملهٔ: يَتْلُوا، و يُعَلِّمُهُم ...دلالت دارد که کار رسولخدا(ص)تلاوت و تعلیم آیات کتاب خدا بوده، باید دانشمندان امت نیزمانند او کتاب خدا را به‌مردم‌بیاموزند نه‌آراء خودرا،و أمت نیز تعلّم کنند نه تقلید.

أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَٰذَا ۖ قُلْ
هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ ۗ إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۶۵﴾

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللّٰهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۶۶﴾
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا ۚ وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَوِ
ادْفَعُوا ۖ قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ ۗ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ
أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ۚ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَ
اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿۱۶۷﴾ الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ

أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۶۸

ترجمه: چرا وقتی‌که مصیبتی به‌شما رسید که دومقابل آن را به دشمن رساندید، گفتید این از کجاست؟ بگو آن ازسوی خودتان است ،براستی خدا بهرچیزی تواناست (۱۶۵)و آنچه روز تلاقی دوجمع به‌شما رسید باارادهٔخدا بود، و تامعلوم نماید مؤمنین را (۱۶۶) و تامعلوم نماید آنان را که نفاق کردند و به‌ایشان گفته‌شد بیائید درراه خدا قتال کنید و یادفاع نمائید،گفتند اگر ما قتال را می‌دانستیم از شما پیروی می‌کردیم ایشان در آن‌روز به‌کفر نزدیک‌تر بودند تا به‌ایمان ، می‌گویندبدهانشان آنچه در دلهایشان نیست ، و خدا بآنچه کتمان می‌کنند داناست (۱۶۷) آنانکه نشستند و به‌برادران خودگفتند اگر آن مقتولین ما را اطاعت‌کرده‌بودند کشته نمی‌شدند، بگو از خودتان مرگ را دفع کنید اگر راست می‌گوئید (۱۶۸)

نکات: مقصود ازمصیبة مصیبت روزاُحُداست که به‌مسلمین شکستی رسید که دومقابل آن به‌مشرکین درجنگ بدر واردشدویا در همان جنگ اُحُد، ظاهر آیه اینا‌ستکه در اُحُد دومقابل به‌مشرکین صدمه رسید. و درعین حال مسلمین توقع نداشتند هیچ‌صدمه‌ای به‌ایشان نرسد، و خیال کردند که چون ایمان به‌خدا آورده‌اند نباید شکست بخورند، خدا می‌فرماید این مصیبت از ناحیهٔخودتان است که پست خودرا از دست دادید و بدنبال غنائم رفتید،و رسولخدا را تنها گذاشتید. و مقصود از فَبِإِذْنِ اللّٰه اینا‌ستکه ارادهٔ خدا چنین است‌که هرکس عمل به‌وظیفه نکند پیروز نشود.و دیگرطبق لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِين ... باید مؤمن از منافق جدا و معلوم گردد، و معنی‌لیعلم اینا‌ستکه تا معلوم‌خدا ظاهرشود. و جملهٔ: لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا...ممکنا‌ست سه معنی درآن احتمال داد: اول اگر می‌دانستیم جنگی‌واقع می‌شود شما را پیروی می‌کردیم و برای جنگ حاضر می‌شدیم، و این برخلاف ظاهراست .دوم جنگ را جنگ نمی‌دانستیم ،بلکه‌خودرا

به‌هلاکت انداختن می‌دانستیم که عدهٔ‌قلیلی مقابل کثیر باشد، این نیز برخلاف ظاهراست. سوم اگر ما علم‌جنگ داشتیم و فنون جنگی‌را می‌دانستیم بدنبال مسلمین حاضر می‌شدیم، واین‌معنی‌ظاهراست.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾

ترجمه: و البته گمان مبر آنانکه در راه‌خدا کشته شده‌اند مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹) به‌آنچه‌خدا به‌ایشان داده از فضل خود شادمانند و نسبت به‌آنانکه به‌ایشان ملحق نشده‌اند از بازماندگانشان طلب شادی می‌کنند که نه‌ترسی دارند و نه‌ایشان را اندوهی است (۱۷۰) خوشند بنعمت وفضل از طرف‌خدا واینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند (۱۷۱)

نکات: پس از جنگ احد بعضی از مردم می‌گفتند مؤمنین بی‌جهت خود را از بین می‌برند و باین کلمات مسلمین را از جهاد تنفر می‌دادند، حق‌تعالی برای ترغیب مؤمنین به‌جهاد فرموده: چنین نیست‌که اینان می‌گویند زیرا آنانکه جهاد را ترک می‌کنند برای ماندن در دنیا، ممکن است به‌لذائذ و نعمت دنیا برسند تازه به‌چیزکم و حقیر فانی رسیده‌اند. و أماکسی‌که به‌جهاد می‌رود اگر کشته‌شود به‌لذائذ و حیات و نعمتهای دائمی رسیده و اگر به‌جهاد نمی‌رفت بالأخره در نکبت و آفت می‌مرد، و باکمال

ترس و اندوه از دنیا می‌رفت. أما بر مجاهد و شهید نه‌ترسی است و نه‌حزنی و ترس از آینده ندارد که‌آخرت باشد، و بر دنیای گذشته محزون‌نیست و افسوسی ندارد، پس شهادت مکروه‌نیست بلکه رسیدن به‌زندگانی ابد و درجات مقربین‌است. ولی باید دانست که عده‌ای از عوام و یا عالم‌نمایان خیال می‌کنند که چون‌خدا فرموده أَحْيَآءٌ، پس شهداء نمی‌میرند و از دنیا خارج نمی‌شوند، آنوقت ازآنجا که‌می‌خواهند برای خود باب الحوائج و یا شفیعی بتراشند امامان را نیز قیاس به‌شهداء می‌کنند، و این منطق باطلی‌است، زیرا شهداء از دنیا خارج می‌شوندو به‌عالم دیگری می‌روند طبق آیهٔ ۳۲ سورهٔ نحل به‌بهشت منتقل خواهندشد و روزی‌های عالم‌دیگر و حیات عالم‌دیگری را دارند، وطبق آیات قرآن بکلی از دنیا بی‌خبرند زیرا حیات مستلزم علم بهمه‌چیز نیست و باضافه اگر ارواح انبیاء و شهداء از دنیا باخبرباشند از گرفتاری های ملت‌ها و مظالم‌دنیا ناراحت می‌شوند و فرح آنها مبدل به‌غم خواهدشد، و درهمین‌آیات جملاتی است‌که می‌رساند شهداء ازاین عالم رفته و ازاین عالم بی‌خبرند، پس درآیات تدبر نما.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ
الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۲﴾ الَّذِينَ
قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ
فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ
اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ

أَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾

ترجمه: آنانکه خدا و رسول اورا اجابت کردند پس ازآنکه جراحت بایشان رسید برای نیکوکاران و پرهیزکارانشان پاداش بزرگی است (۱۷۲) آنانکه مردم بهایشان گفتند که مردم برای قتل شما جمع شده‌اند از ایشان بترسید، پس ایمانشان افزون شد وگفتند خدا برای ما کافی‌است و خدا خوب وکیلی‌است (۱۷۳) پس بواسطهٔ نعمت و فضل خدا برگشتند درحالیکه چیز بدی بهایشان نرسید، و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا صاحب فضل بزرگ‌است(۱۷۴) همانا این شیطان‌است که دوستان خودرا می‌ترساند،پس از ایشان نترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید (۱۷۵)

نکات: این آیات پس از اتمام جنگ اُحُد نازل شده ومدحی است برای مجاهدین ، زیرا بااینکه در احد کشته داده و زخمی‌شدند و بعداز پراکندگی برگشتند و مشرکین را فراری کردند، ولی ابوسفیان و لشکر او چون مقداری راه رفتند و به‌روحاء رسیده پشیمان شدند و گفتند چرا ما کاررا تمام نکردیم، می‌باید برگردیم و بکلی مسلمین را نابودکنیم، این خبر به‌رسولخدا(ص) رسید و خواست‌کفار را بترساند، بااینکه اصحاب او مجروح و خسته بودند اعلان نمود باینکه مشرکین را باید تعقیب نمود، و فرمود می‌خواهم کسی بدنبال من نیاید مگر کسانیکه در اُحُد بوده‌اند، پس‌خود با هفتاد نفر از اصحاب حرکت‌کرد تابه‌سه میلی مدینه به‌حمراء الاسد رسیدند، مشرکین مطلع شدند، و ترس‌ایشان را گرفت و فرار کردند، و اصحاب رسول چنان مجروح بودندکه بعضی بعض دیگر را با دوش می‌بردند زیرا در اُحُد به‌ایشان صدماتی رسیده‌بود، پس از آنکه مشرکین حمزه (ع)را مثله کردند قصد سایر شهداء را کردند، ببرکت برگشت مؤمنین بدور رسولخدا (ص) ترس ایشان را فرا گرفت و منهزم شدند. و رسولخدا (ص)شهداء را با خون خودشان دفن نمود.صفیه خواهر حمزه آمد تا کشتهٔ برادررا دیدار کند،رسولخدا (ص) فرمود اورا برگردانید تاازمثلهٔ برادرش

جزع نکنند، صفیه گفت من از مثله مطلع شده‌ام، ولی این درجنب طاعت خدا چیز کمی‌است، حضرت فرمود بگذارید برود سرجنازهٔ برادرخود، پس آن مخدره آمد و جزع و فزع نکرد و برای‌او طلب مغفرت‌کرد. دراین هنگام زنی آمد و دید شوهر و پدر و برادر و فرزندش همه کشته‌شده‌اند، روکرد به‌رسولخدا (ص)، وچون رسول خدا را زنده دید، گفت تمام مصیبت‌ها باوجود شما چیزی نیست.

مخفی نماند درذیل آیهٔ ۱۷۳ نقل شده که این آیه‌بمناسبت غزوهٔ‌بدر صغری نازل شده، و قصهٔ‌آن چنین‌است‌که چون ابوسفیان خواست از مدینه برگردد بسوی مکه، فریاد کرد ای محمدوعده‌گاه ما بقتال درموسم بدر صغری خواهدبود، رسولخدا (ص) به عمر فرمود به‌او بگو وعده‌گاه ما إن‌شاءالله آنجا می‌باشد، چون موسم بدرصغری رسید، ابوسفیان باقوم خود تاچند فرسخی مکه مرالظهران آمد، ولی‌خدا ترس‌را در دل او افکند و عازم شد برگردد، درآنجا نعیم‌بن مسعود را دید که لباس عمره پوشیده، گفت‌ای نعیم ما با محمد وعده‌کردیم که درموسم بدر قتال کنیم و این سال خشک بدی‌است و صلاح ما نیست، ومن می‌خواهم برگردم، من ده‌شتر می‌دهم که بروی مدینه و محمد و افرادش را بازداری از آمدن به‌موسم، نعیم آمد مدینه دید مسلمین مجهز شده‌اند، ایشان را وسوسه‌کرد و گفت مشرکین در دیار شما آمدند، و شما را کشتند و اگر شما بسوی ایشان بروید یک نفر زنده برنگردد، چون این سخنان پراکنده‌شد مسلمین سست شدند. رسولخدا(ص) فرمود بخدائی‌که مرا خلق کرده باید بیرون رویم بسوی ایشان، و لو اینکه تنها من باشم، پس‌حضرت با هفتاد نفر حرکت‌کرد، چون به‌بدرصغری رسیدند دیدند بازار هرساله برپا شده، ولی مشرکین حاضر نشده‌اند. پس رسولخدا (ص) با اصحابش چیزهائی‌که همراه داشتند فروختند و چیزها خریدند و یکدرهم به‌دودرهم استفاده کردند و بسوی مدینه سالما غانما مراجعت‌کردند، واین برجرئت مسلمین و ذلت مشرکین افزوده‌شد، واهل مکه به‌ابوسفیان‌ولشکرش می‌گفتند شما خارج شدید برای خوردن آرد گندم، و لذا این‌خروج‌و

این لشکر را جیش السوبق خواندند، و حق‌تعالی از مسلمین مدح نموده که از مشرکین نترسیدند، و چون به‌ایشان گفته‌شد: إِنَّ النَّاسَ قَدْجَمَعُوا لَكُم اعتناء نکردند و گفتند: حَسْبُنَا اللّٰهُ ورفتند و با نعمت و فضل إلهی برگشتند و گرفتاری سوئی به‌ایشان نرسید و آن شیطان بود که يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ.

وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ ۚ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا ۗ يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۷﴾

ترجمه: و آنانکه در راه‌کفر سرعت می‌کنند تورا محزون نکنند، زیرا ایشان هیچ ضرری به‌خدا نرسانند، خداخواسته‌که‌برای ایشان درآخرت بهره‌ای قرارندهد، وبرای ایشان عذاب بزرگی است (۱۷۶) بتحقیق آنانکه کفررا درمقابل ایمان خریدند هیچ ضرری بخدا نخواهند زد، و برای ایشان عذاب دردناکی است (۱۷۷)

نکات: مقصوداز جملهٔ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْر بعضی گفته‌اند کفار قریشند که برای پیشرفت‌کفر و محو اسلام سعی داشتند، و بعضی گفته مقصود منافقین است‌که می‌گفتند اگر محمد رسول‌خدا بود در احد شکست نمی‌خورد،و مردم را می‌ترسانیدند و ازاسلام منزجر می‌ساختند، و مقصود ممکنست مرتدین باشند کماقیل زیرا بظاهر نزدیک است و به‌کافر يُسَارِعُ فِي الْكُفْر نمی‌گویند بلکه به‌مرتد و منافق می‌گویند، ولی می‌توان گفت آیه‌اطلاق دارد حتی شامل آن طائفهٔ از یهود می‌شود که اوصاف محمد را که در توراة بوده کتمان می‌کردند و مانند کعب بن‌اشرف با مشرکین همدست می‌شدند و برای غلبهٔ کفر و محواسلام سعی کرده و باعث حزن‌رسول‌خدا(ص) می‌شدند. و جملهٔ: اِشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ قرینه‌است‌که باید منافقین و یهود مقصود إلهی باشند.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ ۚ إِنَّمَا
نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۷۸﴾ مَا كَانَ اللَّهُ
لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۗ
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ
مَن يَشَاءُ ۖ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ
عَظِيمٌ ﴿۱۷۹﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ
خَيْرًا لَّهُم ۖ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَلِلَّهِ
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۸۰﴾

ترجمه: و آنانکه کافرشدند البته گمان نبرند که مهلت دادن ما ایشان را برایشان خوب است ، همانا ایشان را مهلت دادیم تا گناهشان را زیاد کنند و برای ایشان عذاب خوار کننده است (۱۷۸) چنین نبوده که خدا مؤمنین را برآنچه شما هستید رهاکند تا اینکه خبیث و ناپاک را از پاک جداکند و چنین نبوده که خدا شما را برغیب آگهی دهد ، ولیکن خدا هرکه را بخواهد ازپیمبرانش برمی‌گزیند ، پس ایمان به‌خدا ورسول او بیاورید ،واگر ایمان آورید و بپرهیزید برای شما أجر بزرگی است (۱۷۹) و آنانکه بخل می‌ورزند بآنچه خدا بایشان داده گمان مبرندکه آن بخل برای ایشان خوب است ، بلکه برای ایشان شراست ، بزودی آنچه را بآن بخل کرده‌اند درقیامت طوق گردنشان شود ، مخصوص خداست میراث آسمانها و زمین ،وخدا به‌آنچه می‌کنید آگاه است (۱۸۰)

نکات: مردم‌ظاهربین می‌بینند که اکثراوقات مردم کافر و فاسق،

نیرومند و دراموردنیوی جلو رفته‌اند و گمان می‌کنند این بر ایشان خیر و سعادت است ، حق‌تعالی برای دفع این گمان فرموده چنین نیست ، بلکه اینها موجب شقاوت و رسیدن بنهایت آن است . و جملهٔ : سَيُطَوَّقُوْنَ... دلالت دارد که چون زکات مالی داده‌نشد آن مال مجسم گردد بشکل افعی و روز قیامت به‌گردن صاحبش به‌پیچد چنانکه درحدیثی آمده .

لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ وَّنَحْنُ اَغْنِيَآءُ ۘ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوْا وَقَتْلَهُمُ الْاَنْۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۙ وَّنَقُوْلُ ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ ﴿۱۸۱﴾ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ ﴿۱۸۲﴾ اَلَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَيْنَآ اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَاْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَاْكُلُهُ النَّارُ ۭ قُلْ قَدْ جَآءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالَّذِيْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۱۸۳﴾ فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاۗءُوْ بِالْبَيِّنٰتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ ﴿۱۸۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَاۗىِٕقَةُ الْمَوْتِ ۭ وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۭ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ۭ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ﴿۱۸۵﴾

ترجمه: حقا بدون گمان خدا سخن آنان را که گفتند خدا فقیر و ما اغنیائیم شنید ، آنچه را گفتند خواهیم‌نوشت وبناحق‌کشتن

آنان پیمبران را نوشته‌ایم و می‌گوئیم عذاب سوزان را بچشید (۱۸۱) این عذاب بواسطهٔ کارهائی است که خود کرده‌اید ومحققا خدا نسبت به بندگان ستمگر نیست (۱۸۲) آنانکه گفتند خدا با ما پیمان بسته که بهیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا آنکه برای ما قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد، بگو بتحقیق قبل از من پیمبرانی با معجزات و با آنچه گفته‌اید آمدند، پس چرا آنان را کشتید اگر راست می‌گوئید (۱۸۳) پس اگر تورا تکذیب کردند پیامبران قبل از تو که با معجزه‌ها و صحیفه‌ها و کتاب نوردهنده آمده بودند نیز تکذیب کردند (۱۸۴) هر جانی چشندهٔ مرگ است و همانا پاداشهای شما روز قیامت بتمامداده شود، پس هرکس از آتش دور و داخل بهشت گردد بتحقیق کامیاب شده ، و زندگی دنیا جز مایهٔ فریب نیست (۱۸۵)

نکات: چون آیات زکات نازل شد یهود و منافقین گفتند خدا فقیر است که از ما زکات خواسته و سخن ایشان استهزاء و موجب عذاب بود و جملهٔ: إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنا ...راکه یهود می‌گفتند، دروغی بود زیرا معجزهٔ پیامبران منحصر بقربانی نبود، و لذا فرموده: جاءُو بالبيّنات ...که جمع است و منحصر به یک نوع نبوده، و مقصود از زُبُر کتب است زیرا زبر جمع زبور بمعنی مزبور یعنی مکتوب است که همان صحیفه باشد، و کتاب منیر ذکر خاص است پس از عام که توراة و انجیل و قرآن باشد ،واز عطف زبر به بینات معلوم می‌شود که کتب انبیاء معجزه نبوده واعجاز منحصر به قرآن است . و جملهٔ: كُلُّ نَفْسٍ ...دلالت داردکه انبیاء و ملائکه نیز می‌میرند. حال اگر کسی بگوید اهل بهشت و دوزخ نیز باید بمیرند، جواب گوئیم قرآن کتاب تکلیف است ،ومقصود مرگ مکلفین است و اهل بهشت و دوزخ مکلف نیستند.

لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا

وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿۱۸۶﴾
وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ
لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ
فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿۱۸۷﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ
يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ
الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۸﴾ وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللّٰهُ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۸۹﴾

ترجمه: البته البته شما در اموال و جانهایتان آزمایش می‌شوید و البته‌البته از اهل کتاب که کتابشان قبلا داده شده و از مشرکین اذیت و آزاری بسیار می‌شنوید، و اگر صبرکنید و پرهیز نمائید محققا آن صبر و تقوی از امور لازمه‌است (۱۸۶) وهنگامی که‌خدا از آنانکه کتاب داده‌شده‌اند پیمان گرفت که حتما برای مردم بیان کنید و آنرا کتمان منمائید پس ایشان این پیمان را پشت سرخود انداختند و آن‌را به‌بهاء کمی فروختند، پس بد بود آنچه خریدند (۱۸۷) البته گمان مبر آنانکه بکردارشان‌شادند و دوست می‌دارند که به‌آنچه نکرده تمجیدشوند، پس البته برای ایشان رهائی از عذاب را گمان مبر و برایشان عذاب دردناکی است (۱۸۸) و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین،و خدا بر هرچیز تواناست (۱۸۹)

نکات: جملهٔ: لَتَسْمَعُنَّ تا آخر خبری است که‌خدا داده که مسلمین از کفار اهل کتاب اذیت بسیاری خواهنددید و شنید،البته صدر اسلام که اسلام غریب بود از آزار فروگذار نکردند،وبعدا نیز

چه در جنگ صلیبی و چه زمان ما که بر ممالک اسلامی تسلط دارند و هستی و مواد اولیهٔ مسلمین را می‌برند و قوانین ضد اسلامی برای مسلمین آورده و اقلیت های فاسده را تقویت می‌کنند و از هرچه اسلام‌شکن باشد ترویج می‌کنند و خرافات را بنام اسلام در میان مسلمین تقویت می‌کنند و بواسطهٔ گویندگان مذهبی فرق اسلامی را بیکدگر بدبین و بدگوئی می‌کنند و حتی اسلام وقرآن را بدست خود مسلمین می‌کوبند و اگر دانشمند بیداری مسلمین را بیدار کند بدست همین مسلمین می‌کوبند و هزاران افتراء به‌او می‌زنند، و جملهٔ: و إذ أخذ الله میثاق الذین أوتوا الکتاب ... دلالت دارد که آنان که باید برای مردم حقائق کتاب را بیان کنندو کتمان ننمایند بعکس همانان موجب کتمان حقائق کتابند مانند روحانی‌نمایان اسلامی که حقائق قرآن را کتمان کرده وناشرخرافات ضد قرآنند.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ
فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ
وَمَا لِلظّٰلِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۱۹۲﴾ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي
لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ
عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا
عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿۱۹۴﴾

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ
أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ
دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿۱۹۵﴾

ترجمه: براستی در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز محققا آیاتی است برای خردمندان (۱۹۰) آنانکه خدا را درحال قیام و جلوس و برپهلوهاشان یادمی‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند که پروردگارا اینها را باطل نیافریدی تووالا ومنزهی ما را از عذاب آتش حفظ نما (۱۹۱) پروردگارا براستی هرکس را به‌آتش داخل‌کنی محققا که خوارش کرده‌ای و برای ستمگران یاورانی نیست (۱۹۲) پروردگارا براستی ما شنیدیم نداکننده‌ای بسوی ایمان ندا می‌کند که ایمان بیاورید به‌پروردگارتان ،پس ایمان آوردیم ،پروردگارا برای ما گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را جبران نما و ما را با نیکان بمیران(۱۹۳) پروردگارا وآنچه بما وعده‌کردی بتوسط پیمبرانت بما عطاکن و روز قیامت ما را خوار مکن زیرا که تو وعده‌گاهت را خلاف نمی‌کنی(۱۹۴) پس پروردگارشان دعای ایشان را اجابت‌کرد ،براستی من عمل هیچ عمل کننده‌ای را از شما مرد و یا زن ضایع نمی‌کنم بعضی از شما از بعض دیگر است ، پس‌آنانکه هجرت‌کرده و از خانه‌های خود خارج شده و در راه من اذیت شدند و جهادکرده و کشته‌شدند البته البته بدیهایشان را جبران می‌کنم و البته‌البته ایشان‌را به‌بوستانهائی که‌نهرها از زیرآنها جاری است وارد می‌کنم ، برای پاداشی ازنزد خدا و خدا پاداش نیک نزد اوست (۱۹۵)

نکات: از بهترین عبادات تفکر در خلقت آسمان و زمین وسایر موجودات است که بواسطهٔ تدبر ،تدبیر علمی در این موجودات فهمیده می‌شود، و عظمت مخلوق دلیل برعظمت خالق است ،اگر انسان تدبر و تفکر در یک برگ گل کند چگونه قوهٔ جاذبه‌ای درآن ودیعه شده که بواسطهٔ ریشه و ساقه آب را به‌بالا کشد، با ضافه خراطی ونقاشی و رنگ ریزی که درآن بکار رفته ، و بداند تمام موجودات بهمان‌نحو تحت کنترل قادرحکیمی است . و چنانکه درحدیث آمده رسول‌خدا(ص) که شب و سحر برمیخاست نظر تدبری به‌آسمان می‌گشود ،واین آیات را تلاوت مینمود ،و مناسب است که مسلمان درخلوت وجلوت‌این‌دعا رابخواند که بهترین دعا ، دعاهای قرآن است ،و مقصود از منادی محمد (ص) و ممکن است قرآن باشد .

لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ﴿۱۹۶﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ
ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۹۷﴾ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿۱۹۸﴾

ترجمه: رفت وآمدکافران در شهرها تورا نفریبد (۱۹۶) این‌گردش و رفت وآمد متاع کمی است ، سپس مأوای ایشان دوزخ‌وبدجایگاهی است (۱۹۷) لیکن کسانیکه از پروردگارخود ترسانند برایشان باغهایی‌است که از زیرآنها نهرها جاری‌است ،درآن ماندگارند ، ماحضری‌است از نزدخدا و آنچه‌نزدخدا می‌باشد برای نیکان خوب است (۱۹۸)

نکات: مقصود از تَقَلُّب ، رفت و آمد و نفوذ کفار است درمیان بلاد و کلمهٔ نُزُلاً مِنْ عِندِ اللّٰهِ دلالت براهمیت و عظمت ماحضرإلهی دارد ، و نُزُل و یا ماحضر به‌آنچیزی می‌گویند که وقت نزول میهمان‌مقدمه ای‌حاضرمی‌کنند تاپس‌ازخستگی‌نعمتهای بیشتری تهیه کنند .

وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَمَنْ يُّؤْمِنُ
بِاللّٰهِ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ خٰشِعِيْنَ لِلّٰهِ ۙ لَا يَشْتَرُوْنَ
بِاٰيٰتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا ۭ اُولٰۗىِٕكَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۭ
اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝۱۹۹ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اصْبِرُوْا وَ
صَابِرُوْا وَرَابِطُوْا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝۲۰۰

ترجمه: و بتحقیق بعضی از اهل کتاب کسانی‌هستند که به‌خدا و به‌آنچه‌برشما نازل شده و آنچه به‌ایشان نازل شده ایمان دارند درحالیکه برای خدا فروتنی دارند و آیات خدا را به‌بهای اندک نمی‌فروشند، آنان اجرشان نزدپروردگارشان است، براستی خدا بسرعت حساب را می‌رسد (۱۹۹) ای مؤمنین صبورباشید و در صبر غلبه‌کنیدوآماده‌باشید،واز‌خدا بترسید، شاید رستگارشوید (۲۰۰)

نکات: چون دراین سوره مذمت بسیاری از اهل کتاب شده بود دراینجا خدا فرموده همه‌یکسان نیستند،بلکه‌اهل انصاف و ایمان نیز درمیان ایشان پیدا می‌شود. مقصود از صَابِرُوْا اینا ستکه درمقابل دشمن پایداری‌کنید تا بر آنان بواسطهٔ پایداری غالب آئید.وجملهٔ رَابِطُوْا دلیل‌است بروجوب مُرابِطَه و آن مهیا بودن در سرحدات مملکت اسلامی‌است برای حفظ حدود و ثغور برای‌جلوگیری‌ازکفار. و أما زمان ما مفاد صابِرُوْا اینا ستکه درمقابل سفاهت جهال‌و درمقابل ایجاد شبهات اهل باطل استقامت ورزید و در بحث با ایشان غالب‌گردید،و مرابطهٔ‌این زمان شامل‌است‌که قوانین اسلامی و عقائد آن‌را از شر اجانب حفظ‌کنند و نگذارند عده‌ای خرافات را بنام‌اسلام وارد افکار جوانان اسلامی‌بنمایند. پس آیهٔ‌آخر این سوره برای عمل و رستگاری جامع است.

سورة النساء مدنیة مائة وفیها ست وسبعون آیة

سورهٔ نساء مدنی و دارای ۱۷۶ آیه می‌باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها
زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء واتقوا الله الذی تساءلون
به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا ۱ وآتوا الیتامی اموالهم
ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم
انه کان حوبا کبیرا ۲ وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما
طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة
او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الا تعولوا ۳

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم . ای مردم بترسید از پروردگارتان آنکه شما را آفرید از تن واحد و جفت اورا از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری منتشر نمود، و بپرهیزید از خدائی‌که باو و بارحام ازیکدگر سؤال می‌کنید براستی‌که‌خدا برشما نگهبان بوده‌است (۱) و اموال یتیمان را به‌ایشان بدهید و تبدیل مکنید خبیث را بجای پاکیزه و اموال ایشان را بضمیمهٔ اموال خودتان مخورید زیرا آن گناه بزرگی‌است (۲) واگرازبی‌عدالتی در حق یتیمان بترسید پس نکاح کنید آنچه را خوش‌آید شما را از زنان دو دو و سه‌سه و چهارچهار، پس اگر خوف بی‌عدالتی دارید پس یکی یا آنچه دستهای شما مالک شده‌است ،این نزدیکتر

است باینکه جور نکنید (۳)

نکات: مقصود از خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ، خلقت تمام افراد آدمی است از جدشان آدم که تن واحد است و ممکن است بگوئیم آفرید شما را از جنس واحد یعنی شما بنی‌آدم را از جنس واحد آفرید تا به یکدگر مأنوس شوید و اگر از یکجنس نبودید ازهم تنفر داشتید و خلق منها زوجها نیز احتمال دومعنی‌را دارد. و مقصود از جملهٔ تسائلون به والأرحام که در اصل تتسائلون بوده وبرای تخفیف یک تاء ساقط شده اینا ستکه معمول بوده بین عرب که برای جلب عطوفت و لطف طرف خود می‌گفتند: أَسْئَلُكَ بِاللّٰهِ و یا بِاللّٰهِ أَحْلِفُ عَلَيْكَ و یا بِالرَّحِمِ أَسْئَلُكَ و این معنی بنابراین استکه والأرحام عطف به‌هاء به و مجرور باشد و أما اگر عطف به‌الله و منصوب بخوانیم چنانکه قرائت مشهورهمین است پس معنی چنین می‌شود بترسید از خدائی‌که بنام او سؤال می‌کنید و میگوئید أسئلک بالله و او را اطاعت کنید و بترسید ارحام ارحام‌را باینکه صله‌کنید. و جملهٔ: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامىٰ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ ...جملهٔ شرط و جزاء می‌باشد، بعضی گفته تناسبی بین این شرط و جزا نیست و لذا باید چیزی حذف شده باشد، ولی باید گفت تناسب بین شرط و جزا موجوداست، زیرا در زمان جاهلیت دختران یتیم را به‌ازدواج خود درمی‌آوردند برای مال و جمالشان بیک مهریهٔ مختصری، وکسی‌نبود شرآن‌شوهران را از سر آندختران کوتاه کند، و مال ایشان‌را ازچنگ شوهران خارج کند و غالباً مال دختران را تصاحب نموده، و بی‌عدالتی می‌کردند، حق‌تعالی دراین آیه می‌فرماید اگر خوف از بی‌عدالتی دارید نسبت به‌دختران یتیم زنان بزرگ را بازدواج درآورید، و از دختران یتیم صرفنظر کنید و نسبت به‌ایشان بی‌عدالتی‌نکنید و مال ایشان را نخورید چنانکه آیهٔ ۱۲۷ همین سوره نیزدراین موضوع نازل شده‌است. و از جملهٔ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً استفاده می‌شود که‌برای مردم معمولی‌جایز نیست بیش از یک زن نکاح‌کنند و اسلام بیش ازیکزن رله برای مرد جایز ندانسته.

وَاٰتُوا النِّسَآءَ صَدُقٰتِهِنَّ نِحْلَةً
فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوْهُ هَنِیْٓـًٔا مَّرِیْٓـًٔا

ترجمه: و مهریه‌های زنان را بطیب خاطر بدهید بعنوان هدیه و عطا (بدون توقع)، پس اگر بمیل خود برای شما چیزی از آن را گذشتند پس آن را گوارا و سازگار بخورید (۴)

نکات: این آیه دلالت دارد که مهر زن را شوی او باید بدون کم و کسر و بدون توقع بدهد و کم و کسر کردن از صداقی که ضمن عقد ذکرشده جایز نیست. و جملهٔ فإن طبن لکم... دلالت دارد که اگر خود زنان چیزی از مهر خود را بمیل خود به شوهران ببخشند اشکالی ندارد.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَآءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِیْ جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِیٰمًا
وَّارْزُقُوْهُمْ فِیْهَا وَاكْسُوْهُمْ وَقُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا

ترجمه: و اموال خودرا که خدا آن را قوام کار شما قرارداده به سفهاء مدهید، و روزی ایشان را که درآن اموال است بدهید و بپوشانید ایشان را و به ایشان سخن نیکو بگوئید (۵)

نکات: آیه دلالت می‌کند برا ینکه یکی از محجورین از تصرف در اموال، سفیه است. وجملهٔ: لاتُؤتُوا... شامل تمام مکلفین می‌شود چه کسی که ولایت بر سفیه داشته وچه غیر او، أما ظهور صدر و ذیل آیه اینستکه مخاطب این خطاب، اولیاء سفیه می‌باشند بدلیل جملهٔ: وَارْزُقُوهُم... که مخاطب ولیّ سفیه است و او باید روزی سفیه را مرتب کند. أما چرا آمْوالَکُم گفته با اینکه مال از سفیه است نه از اولیاء، برای اینکه مال در تحت تصرف اولیاء می‌باشد، وباضافه خدا اموال را برای قوام کار مردم قرارداده که باید اموال در خدمت و بنفع جامعه مصرف شود درحالیکه تصرف سفهاء در اموال چنین نبوده و بعکس می‌باشد که چنانچه افراد سفیه را همچون دیگران مالک و متصرف در اموال بدانیم، این سفیهان اموال را نابود و حتی ممکن است بوسیلهٔ آن اموال زیانها وخساراتی نیز به اجتماع وارد سازند. وکلمهٔ فیها در جملهٔ وَارْزُقُوهُم فِیها دلالت دارد که

از اصل مال نباید به سفیه داد ، زیرا سفها نفرموده و اگر سفها بود و از اصل مال به او می‌دادند مال او تمام می‌شد ، پس مقصود این است که در مال او معاملاتی انجام گیرد و بقدر نفقهٔ سفیه درآورند و به او بدهند. وذکر سفیه در این آیه ذکر وصف مشعر بر علیت است ، یعنی سَفَه علت حَجْر است چه قبل از بلوغ باشد و چه بعد ، و لو اینکه پس از بلوغ عارض شده باشد ، چه حاکم حکم بکند و چه نکند ، پس بمجرد ظهور سفاهت از مال خود محجور است . و کلمهٔ اموالکم دلالت دارد بر اختصاص حکم حجر به اموال نه در حقوق و نه در قصاص و طلاق و مانند آن.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ
فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ۖ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا
وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا ۚ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ
بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا

ترجمه: و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی‌که به‌سنّ زناشوئی برسند ، پس اگر در ایشان رشدی یافتید پس مال ایشان را به‌ایشان بسپرید و آن را به‌اسراف و شتاب از بیم‌آنکه بزرگ شوند صرف مکنید ، وهرکه غنی‌باشد پس باید عفت جوید و هرکه فقیراست باید بطور پسندیده صرف کند ، پس چون اموالشان را به‌ایشان دادید برآنان گواه گیرید ،وخدا برای رسیدگی به‌حساب کافی‌است (۶)

نکات: جملهٔ : وَابْتَلُوا ...دلالت دارد براینکه باید یتیم را آزمایش مالی‌کرد ،زیرا این آیه راجع به‌اموال اوست ،پس‌درحضور طفل با مشورت او معامله کنند اگر دیدند ضررونفع‌معامله‌را درک می‌کند باید مال او را بدست او دهند بدلیل جملهٔ : فَادْفَعُوا إِلَيْهِم... ، و از مفهوم آن استفاده می‌شود که‌اگر رشد فکری نداشت نباید مال او را بدست او داد ولو اینکه پس‌ازبلوغ‌باشد ومقصود از إِذَا بَلَغُوا النِّكَاح این‌است‌که قدرت براز‌دواج و نکاح

پیدا کند، ونشانهٔ آن خروج منی واحتلام است و نشانهٔ دیگر روئیدن موی عانه و کلفت شدن صوت و باریک شدن سردماغ است، أما هریک از اینها کاشف تام نیست و همچنین است سال. وکلمهٔ اَلْیَتامٰی اطلاق دارد شامل دختر یتیم نیز میشود، و نشانهٔ بلوغ او حیض و رشد عقلی است. و فاء فَادْفَعُوا دلالت دارد که بدون معطلی و بدون فاصله پس از رشد مال او را به او بدهند. وجملهٔ :لاتَأْکُلُوْها اِسْرافًا وَبِدارًا ... دلالت دارد که بطور اسراف وعجله باید مال او را نخورند و أما بطور مخالطه که بصرفهٔ یتیم باشد خوردن ولی مال او را اشکال ندارد. و از جملهٔ : فَأَشْهِدُوْا عَلَیهِم، استفاده میشود که درموقع سپردن مال او باید شاهدگرفت برای دفع تهمت ازولی که نگویند مال اورا خورده واگر طفل منکرشد احتیاج به قَسَم نباشد.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا
مَّفْرُوضًا ۷ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ
فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۸ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا
مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا
قَوْلًا سَدِيدًا ۹ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا
يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۱۰

ترجمه: برای مردان بهره‌ای است ازآنچه والدین و نزدیکان گذاشتند و برای زنان بهره‌ای است از آنچه والدین و نزدیکان گذارند ازآنچه کم باشد از آن و یا زیاد، بهرهٔ واجب شده (۷) و چون نزدیکان و یتیمان و فقیران وقت قسمت حاضر شدند، پس

به‌ایشان از آن روزی دهید و سخن پسندیده به‌ایشان بگوئید (۸) و باید بترسند آنانکه اگر از پس‌خود فرزندان‌ناتوانی‌بگذارند که بر ایشان بترسند، پس‌باید از خدا بترسند وسخن‌استواربگویند (۹) براستی آنانکه اموال یتیمان را بستم می‌خورند همانا در درونهای خود آتش می‌خورند و بزودی در آتش سوزان درآیند (۱۰)

نکات: چون در زمان جاهلیت اطفال و زنان را از ارث محروم میکردند و میگفتند آنکه می‌تواند درجنگ شمشیرونیزه بکاربرد ارث می‌برد حقتعالی در آیهٔ ۷ فرموده در ارث بردن زن و مرد فرقی‌ندارند چه‌کم‌باشد و چه‌زیاد،و در آیهٔ ۸ تذکرداده که اگر در وقت تقسیم ارث نزدیکان میّت‌که از ورّاث نیستند ویا یتیم ومسکینی حاضربودند آنان را محروم‌نگردانید.و درآیهٔ ۹ تهدید نموده دو دسته را اول آنانکه فرزندان صغیر ضعیف دارند برای آنان قیّمی نصب‌کنند و اموال خود را وقف و یا وصیت برای‌غیرآنان نکنند. دوم تهدید نموده قیّم‌ها و اوصیاء و یا اولیاءِ صغار را که از خدا بترسند و با صغیران بظلم رفتار نکنند که امکان دارد فرزندان صغارخودشان چنین گرفتار و زیردست شوند.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ
نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا
النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ
فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ
إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ
وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۞

ترجمه: خداوند شما را سفارش می‌کند دربارهٔ فرزندانتان که‌برای پسرمانند نصیب دودختراست ،پس اگردختران بیش ازدوتن شدند برای ایشان است دوثلث ماترک واگریکی‌شد برای او نصف است ،و برای والدین میت برای هریک سُدُس ماتَرَک است اگر برای میت فرزندی باشد،واگر فرزندی ندارد و وارث او والدین او بودند پس برای مادر او ثُلُث است ، و اگر برای میت برادرانی است برای مادر او سدس است ، پس از وصیتی که میت وصیت به‌آن‌می‌کند و یا دینی که‌دارد ، پدرانتان و یا فرزندانتان نمی‌دانید کدام‌یک ایشان ازجهت نفع به‌شما نزدیکتراست ، و این تقسیم واجب شده‌ای ازجانب خداست ،براستی‌که خدا دانا و حکیم بوده است (۱۱)

نکات: در ارث طبق دستور این آیات ورثه سه دسته می‌شوند:دستهٔ اول فرزندان و والدین که تایکی از افراد این دسته باشند ارث به‌دودستهٔ دیگر نمی‌رسد. حال دراین آیه جملهٔ :لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ می‌گوید اگر میتی دارای پسر و دختراست ، پسر دومقابل دختر ارث می‌برد، پس اگر وارث میت منحصر به‌یک پسر است که‌تمام ماترک از اوست و اگرهم پسر دارد و هم‌دختر، پسر دومقابل دختر می‌برد ،که‌اگر یک پسردارد و یک دخترمال سه قسم می‌شود یکقسم از دختر و دوقسم ازپسر، و اگر دو پسر دارد و یک دختر، مال او پنج‌قسم می‌شود بهرپسری دوسهم و به دختر یک سهم ، و اگر یک پسردارد و دو دختر مال چهارسهم می‌شود دوسهم از پسر و دوسهم از دو دختر بهردختری یک سهم .و جملهٔ : فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ... دلالت دارد که اگر وارث میت چند دختر شدند دو ثلث ماترک را می‌برند و اگر یک دختربا شدنصف را می‌برد، و أما اگر دو دختر باشند آنها نیز دوثلث می‌برند بدلیل لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأنثيين زیرا اگر نصیب هردختری با بودن پسر ثلث باشد ، پس با بودن دختری دیگر بدون پسر نیز باید ثلث باشد، پس هردختری باید سهمش ثلث باشد و می‌شود دو دختر دوثلث . و جملهٔ : لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُس...دلالت دارد که

اگر میت پدرومادر دارد با اولاد،سهم هریک از پدرومادر سدس میشود،و جملهٔ :فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وورثه ... دلالت داردکه اگر میت فرزند نداشت مادر ثلث میبرد درصورتیکه کلاله نباشد،واگرکلاله داشت بازهمان سدس را میبرد. پس درتقسیم سهم پدرومادررامیدهند و باقی را همانطوریکه آیه اشاره کرده به اولاد تقسیم میکنند اگر اولاد داشته باشد.وجملهٔ :مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تاآخر دلالت دارد که تقسیم ارث پس از عمل به وصیت و پس از دادن دین میت است، پس باید دین میت رابدهند و وصیت او را نیز مراعات کنند،اگر چیزی از ماترک مانده تقسیم کنند و اگر کسی بخواهد به عقل ناقص خود طوردیگری که خدا نفرموده تقسیم کند جواب اوجملهٔ:لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا میباشد ، یعنی شما افراد بشرنمیدانید کدام یک ازوالدین و اولاد برای شما نافع‌تر ویانزدیکترند، پس تسلیم سخن خدا باشید زیراتقسیمات إلهی از روی علم وحکمت است بدلیل اینکه فرموده: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا .

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ۱۲

ترجمه: و برای شما مردان است نصف آنچه زنان شما گذاشته‌اند اگر برای زنان فرزندی نباشد، پس اگر آنزنان فرزندی‌داشتند برای شما چهاریک ماترک ایشان‌است پس از وصیتی که بنمایند و یا دینی‌که داشته‌باشند، و برای زنانتان چهاریک از ماترک شماست اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای زنان هشت یک از ماترک شماست پس از وصیتی که به‌آن عمل کنید و یا دین، و اگر مردی ارث برده‌شود از جهت کلاله ویازنی و برای آن‌مردمیت برادر و یا خواهری باشد برای هریک‌ازاین‌دو سدس است پس اگر زیادتر از این بودند پس ایشان‌درثلث شریکند پس از وصیتی که به‌آن وصیت شده و یا دینی،درحالیکه به‌آن‌وصیت ضرری وارد نشده‌باشد، واین وصیت إلهی که به‌شما نموده وصیتی است، و خدا دانای بردبار است (۱۲)

نکات: دراین آیه پس از تعیین سهم زوج و زوجه از ماترک، بیان نموده سهم طبقهٔ‌دوم از ارث‌را که برادر و خواهر باشند.و از آیه استفاده می‌شود که زوج و زوجه با هرطبقه‌ای از وراث باشند ارث می‌برند، و ارث از اصل ما تَرَکَ الْمَیِّت می‌باشد بدلیل جملهٔ مِمَّا تَرَکْتُمْ وجملهٔ مِمَّا تَرَکْنَ. و نیز جملهٔ :مِمَّا تَرَکْتُمْ که درآیه ذکرشده شامل می‌شود زمین خانه وباغ را هرگاه زوج چنین املاکی‌داشته ،وفوت نموده،که طبق‌آیه زوجه ازآنها نیز ارث می‌برد زیرا جزء ماترک‌زوج‌است. و أما ارث برادر و خواهر، پس دوآیه‌راجع به‌آنان نازل شده، یکی همین آیهٔ ۱۲ و دیگر آیهٔ ۱۷۶ که درهمین سوره‌خواهدآمد.أما این آیه که‌ایشان را کلاله خوانده که بمعنی بستگان است زیرا خواهر و برادر از بستگان میت می‌باشند.ازجملهٔ : فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُس استفاده می‌شود که اگر وارث میت یک برادر أُمّی باشد فقط و یا یک خواهر امی فقط ،پس یک سدس را می‌بردبالفرض یعنی طبق فریضهٔ قرآنی و باقی مال را چون میت وارث دیگری ندارد نیز به‌او می‌دهند بالرد، یعنی بواسطهٔ عدم وارث به‌او رد می‌شود، و اگر یک برادر و یا یک خواهر بیشتر باشند

طبق قانون فإن کانوا أکثر ... شریکند درثلث مال بالفرض، و باقی مال را نیز به‌ایشان می‌دهند بالرد، و بین ایشان بتساوی تقسیم می‌شود، وچون آیه دربارهٔ خواهر و برادر أُمّی یعنی مادری نازل شده حکم برادر و خواهر امی همین است که ذکر شد، و اما خواهر و برادر أبی و یا ابوینی درآیهٔ ۱۷۶ ذکر خواهد شد. و باقی مسائل ارث کلالهٔ أمی رجوع شود به‌رسالهٔ احکام القرآن ما.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۚ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٣﴾ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٤﴾

ترجمه: این است حدودخدا و مقررات او، وآنکه اطاعت خدا ورسول او کند او را به‌بوستانهایی داخل می‌کند که اززیرآن نهرها جاری است درحالیکه درآن جاوید باشند، واین کامیابی بزرگ است (۱۳) و آنکه خدا و رسول او را نافرمانی‌کند و از حدود و مقررات او تجاوز نماید او را به‌آتش واردسازد درحالیکه درآن جاوید باشد و برای او عذابی است خوارکننده (۱۴)

نکات: چون قوانین ارث را ذکر نمود دراین آیه تذکر داده که هرکسی از حدود و قوانین إلهی تجاوز کند و طبق آن رفتارنکند یکی از گناهان بزرگی را مرتکب شده که مستحق عذاب‌دوزخ‌خواهد شد آنهم عذاب دائمی، و چون قوانین إلهی را خوار شمرده به‌عذاب خوارکننده مبتلا گردد.

وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ ۖ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ

حَتّٰى يَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿۱۵﴾

وَالَّذٰنِ يَأْتِيٰنِهَا مِنْكُمْ فَاٰذُوهُمَا فَاِنْ تٰابٰا وَاَصْلَحٰا فَاَعْرِضُوا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ تَوّٰابًا رَحِيمًا ﴿۱۶﴾

ترجمه: و کسانیکه از زنان شما کار زشتی بیاورند ،پس گواه بگیرید بر ایشان چهار نفر از خودتان، پس اگر گواهی دادند آن چهارنفر، پس آن زنان را درخانه‌ها نگهدارید تا مرگ ایشان برسد و یا خدا برای ایشان راهی قرار دهد (۱۵)وآنانکه کارزشت را می‌آورند از شما پس بیازارید شان، پس اگر توبه کرده واصلاح نمودند از ایشان اعراض کنید، براستیکه خدا توبه پذیرورحیم بوده است (۱۶)

نکات: مقصود از کارزشت فاحشه ، می‌توان گفت زنا، ویا زناو مساحقه که مالیدن دوزنا ست فرجخودرا بیکدگر. ومقصود از کلمهٔ من نسائکم، زنان شوهردار و مسلمان استکه اورا محصنه گویند که مرتکب چنین گناهی شود که باید چهارنفر گواهی دهند که او چنین گناهی کرده تا گناه ثابت شود. و کلمهٔ مِنکم درأربَعَة مِنْکُم دلالت دارد که شاهد باید از شما مسلمانان باشد نه کافر .وجملهٔ :فَأمْسِکُوْهُنَّ ...دلالت دارد که بایدچنین زنی‌را درخانه‌ای نگاه‌داشت و مانع بیرون رفتن اوشد تا فوت کنه. و مقصود ازجملهٔ :أَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِیلاً اینا ستکه خدا حکمی برای چنین زنان زناکارتعیین‌کند و لذا چون آیهٔ جَلد نازل شد رسولخدا (ص) فرمود این است راهی‌که خدا برای ایشان تعیین کرده که‌باید تازیانه بخورند ،أمازمان‌ما چون حکم شرعی اجرا نمی‌شود می‌توان گفت فَأمْسِکُوْهُنَّ...را باید عمل نمود. و ظاهرًا مقصودازجملهٔ : وَاللَّذٰانِ یَأتِیٰانِهٰا. . دختر و پسر بدون همسری‌است که زنا نمایند و تذکیراسماء برای تغلیب است و ها در یأتیانها برمی‌گردد به الفاحشه .وبعضی‌گفته‌اند حدلواط است بدلیل تذکیراللَّذٰانِ و ضمیریَأتِیٰانِ وضمیرمِنکُم،وبنابراین قول فَآذُوهُما حد لواط است .وجملهٔ : فَإِنْ تٰابٰا وَأَصْلَحٰا دلالت داردکه اگر

زناکار پیش از مراجعهٔ به‌حاکم توبه‌کند حدّی بر او جاری‌نمی‌شود و أما پس از مراجعهٔ به‌حاکم و احضار نزد او توبه رفع‌حدنمی‌کند بدلیل آیهٔ ۸۵ سورهٔ مؤمن: فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا .

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۷﴾ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۸﴾

ترجمه: همانا پذیرفتن توبه برخداست برای آنانکه کار بد میکنند بجهالت سپس بزودی توبه میکنند پس ایشانند که خدا توبهٔ ایشان را میپذیرد و خدا دانا وحکیم بوده است (۱۷) و نیست توبه برای کسانیکه کارهای بد میکنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید بتحقیق من الان توبه‌کردم ،ونیست توبه برآنانکه میمیرند درحال کفر ،ایشان را برایشان مهیا کردیم عذاب دردناک (۱۸)

نکات: ازکلمهٔ بِجَهالَةٍ استفاده میشود آنانکه بدانائی کاربد میکنند توبهٔ ایشان پذیرفته نیست ، ولی میتوان گفت کسیکه دانا باشد بحضور پروردگار و عظمت او عصیان وگناه نمیکند ،وحق‌تعالی که‌کلمهٔ بِجَهالَةٍ آورده برای اینستکه به‌بندگان خود یادبدهد که هرگاه گناه‌کردید جهالت را عذرخود قراردهید وتوبه‌کنید . وَقالَ الصادق (ع): كُلُّ ذَنْبٍ عَمِلَهُ الْعَبْدُ وَ إِنْ كانَ عالِمًا فَهُوَ جاهِلٌ حِينَ خاطَرَ بِنَفْسِهِ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ فَقَدْ حَكَى اللَّهُ قَوْلَ يُوسُفَ لِإِخْوَتِهِ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ كُلُّ مَعْصِيَةٍ

جهالَةٌ وَ إن كانَ عَلىٰ سَبيلِ الْعَمدِ لِأنَّهُ يَدْعُو إِلَيهَا الْجَهل وَيُزَيِّنُها لِلْعَبْدِ وَ لِأنهُ لايَعْلَمُ كُنْهَ ما فيهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ لِمخا طِرَتِهِم بِأَنفُسِهِم فِيمَعْصِيَةِ اللّٰهِ وَلِأنهُ فِياخْتِيارِهِ لِلَذَّةِ الدُّنيا عَلَى الْعُقْبىٰجاهِلٌ.ولی باید دانست ظاهر آیه اینستکه خدا،فقط گناه کسانی‌را می‌آمرزد که اولا از روی جهالت گناه‌کرده‌وثانیا فوری توبه‌کنندچنانکه‌فرموده ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ .

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ
أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا
آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

ترجمه: ای مؤمنین برای شما حلال نیست‌که باکراه اززنان میراث برید و بر ایشان سخت مگیرید برای بردن قسمتی ازآنچه‌به‌ایشان داده‌اید مگراینکه کارزشتی بآشکارا بیاورند،وباآنان بنیکی معاشرت‌کنید،پس اگرایشان را مکروه داشته‌باشید چه‌بسا چیزی‌را که شما کراهت دارید و خدادرآن،خیر بسیاری قرارمی‌دهد (۱۹)

نکات: این آیه برای نهی از اعمال زمان جاهلیت نازل شده‌که رسم‌بود اگر مردی می‌مرد زنان او نیز در شمارهٔ ارثیهٔ او بود و پسربزرگ یا اقوام او، زن را بارث می‌بردند،وخصوصا پسربزرگ‌او می‌توانست بدون صداق با زن زناشوئی‌کند و یا آنهارا بهمسری‌دیگران درآورد و حتی‌قادربود آنها را از ازدواج به‌دیگران بازدارد،و میآمد چادری بر سراو می‌افکند و حتی گاهی ارثیهٔ اوراتصرف می‌کرد.

وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا

فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿۲۰﴾ وَكَيْفَ
تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۲۱﴾

ترجمه: و اگر خواستید زنی را تبدیل کنید و بجای‌او زن دیگری بیاورید و به‌یکی‌ازایشان پوست‌گاوی از زر داده‌باشید پس‌ازآن چیزی نگیرید،آیا آن‌را به‌بهتان و گناه‌آشکارا می‌گیرید (۲۰) و چگونه‌آن‌را می‌گیرید و حال آنکه بعضی‌از شما به‌دیگری‌کام داده است و زنان از شما پیمان محکم گرفته‌اند (۲۱)

نکات: این آیات دلالت دارد برا اینکه مهرزن هرقدر زیادباشد اشکالی‌ندارد،ولی‌اگر به‌قدر مهرالسّنّة باشد بهتراست ، و نیز کلمهٔ :«وقدأفضی» دلالت دارد که به‌دخول: صداق برعهدهٔ زوج مستقر می‌شود .

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۚ إِنَّهُ
كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿۲۲﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ
وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ
أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ
اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ
أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ

الجزء

إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٢﴾ وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۖ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ۚ
وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ
غَيْرَ مُسَافِحِينَ ۚ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
فَرِيضَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن
بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾ ❊

ترجمه: و نکاح مکنید آن زنان را که پدران شما نکاح کرده‌اند، مگر آنچه را که گذشته است، زیرا آن کار زشت و موجب خشم بوده و بدراهی است (۲۲) برشما حرام شده مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هاتان و خاله‌هاتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانی که شیرتان داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنان شما و دختران زنان شما که درکنار شمایند از آن زنانی که به‌ایشان دخول کرده‌اید پس اگر دخول به‌ایشان نکرده‌اید برشما باکی نباشد، و زنان پسرانتان که از نسل شمایند، و حرام شده که جمع کنید بین دوخواهر مگر آنچه گذشته است، براستی که خدا آمرزندهٔ رحیم است (۲۳) وحرام شده زنان شوهردار مگر آنکه شما مالک آن باشید: نوشتهٔ خداست برای شما مقررشده، وبرای شما حلال شده آنچه سوای اینهاست که با دادن اموال خود آنان را برای حفظ عفت نه برای زنا بجوئید، پس آنچه بهره بردید از آن زنان، مزد ایشان را بدهید بطور وجوب، و برشما باکی نیست در آنچه رضایت طرفین شما باشد پس از مهر واجب، بدرستی که خدا دانای حکیم است (۲۴)

نکات: کلمهٔ: ما نَکَحَ آبا ؤُکم شامل است جدّ أبی و جدّ أمی را، بنابراین

نکاح زن جدأبی و زن جدأمی نیز برنوه حرام است .درآیات فوق شماره‌کرده زنانی را که برمرد حرام است ،ازجمله زنانی‌که برمرد حرام است بواسطهٔ نسب مادرانند که فرموده أمهاتکم،و این کلمه شامل است مادر و مادر مادر را و دیگر دخترانند که فرموده: وبناتکم ،وآن شامل است دختردختررا و هرقدرپائین برود ،ودختر پسر و هرقدر پائین برود ،چه‌تولد اینان از نکاح صحیح باشد و چه شبهه و چه به‌زنا ،زیرا بنات اطلاق دارد .و دیگرازنان محرمه خواهراست بدلیل کلمهٔ :أخواتکم ،چه‌خواهرأبوینی و چه‌أبی‌وچه‌أمی زیرا اخوات اطلاق دارد .و دیگر عمه‌ها می‌باشند و عمه شامل است خواهرپدر و خواهرجدپدری و خواهر جدمادری پدر وهرچه‌بالا رود به‌دلیل اطلاق عماتکم .ودیگر از زنان محرمه خاله‌می‌باشد، و او خواهرمادر و خواهر جدهٔأبی و جدهٔأمی و هرچه بالارود به دلیل اطلاق خالاتکم ،و دیگر از زنان محرمه دختربرادر و دختردختراو و یا دخترپسراو هرچه پائین رود به‌دلیل اطلاق بَناتُ الأخ . و دیگر از زنان محرمه دخترخواهر و دختردختراو و دخترپسراو و هرچه پائین رود به‌دلیل اطلاق بنات الأخت . و دیگرازنان‌محرمه که‌بواسطهٔ رضاع یعنی شیرخوردن برمردحرام می‌شود و دراین آیه ذکرشده مادررضاعی است که شما را شیرداده‌اند و همچنین‌خواهران رضاعی شما به‌دلیل أمهاتکم اللاتی أرضعنکم وَ أخواتکم مِنَ الرَّضاعَةِ. و دیگر از زنان محرمه مادرزن است به‌دلیل:وَأُمَّهاتُ نِسآئِکُمْ . و دیگردخترزن است که درکنار انسان بزرگ می‌شود و لذا آن‌را ربیبه گویند به‌شرطی‌که به‌مادر او دخول کرده‌باشد و اگردخول‌نکرده‌باشد دختر او حرام‌نمی‌شود .و دیگر از زنان محرمه عروس انسان یعنی زن پسر نسبی انسان است .و دیگر از زنانی که نکاح‌آنان‌حرام است خواهرزن است درحالیکه جمع بین دوخواهرکندبه‌دلیل:وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ.و دیگر از زنانی‌که برمرد حرام است زن شوهردار است به‌دلیل جملهٔ : وَالْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ .و جملهٔ :فَمَا اسْتَمْعْتُمْ ... را بعضی دلیل برای متعه‌گرفته‌اند ،درحالیکه این‌جمله با توجه‌به قبل‌و بعدآن راجع به متعه‌نیست بلکه مربوط به‌نکاح‌دائم است چنانچه در

جملات قبل از آن ابتدا زنانی را شماره کرده که نکاح با آنان حرام است وفرموده : وَلاتَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم مِنَ النِّساءِ ...حُرِّمَتْ عَلَيكُم أُمهاتُكُم وَبَناتُكُم ...وبعدفرموده :وَأُحِلَّ لَكُمْ ما وراءَ ذٰلِكُم ، و پس از آن بافاء تفریع فرموده فما استمعتم به منهن فآتوهن أجورهن،یعنی چون از آن زنانی که برایتان حلال شده تمتع گرفتید بطورتمام مهرشان را پرداخت نمائید زیرا درسورهٔ بقره فرموده اگربا ایشان همخوابی نکردید فَنِصفُ ما فَرَضْتُم ،یعنی نصف مهررا بپردازید ،بهرحال نباید ازوسط آیه وبدون توجه به ما قبل وما بعد ،استنادومطلب آیه را عوض نمود .وبعلاوه اگرکلمهٔ استمتعتم دلیل برمتعه ذکرشود عین همین کلمه درسورهٔ احقاف آمده که خدا فرموده :أَذْهَبتُم طَيِّباتِكُم فِي حَياتِكُمُ الدُّنيا وَاستَمتَعتُم بِها فَالْيَومَ تُجزَونَ عَذابَ الْهُونِ،یعنی شما دردنیا طیباتتان را صرف وبه آنها استمتاع نمودید ،پس امروز به عذاب خواری جزاء داده میشوید ، ولی قائلین به متعه ،استمتاع ازطیبات دراین آیه را دلیلی برمتعه نمی آورند ،با توجه به اینکه درسورهٔ نورآیهٔ ۲۶فرموده: اَلطَّيِّبونَ لِلطَّيِّباتِ .وما درمورد متعه توضیح مختصری نیز در کتاب دعا هائی ازقرآن داده ایم مراجعه شود . و جملهٔ :لاجُناحَ عَلَيكُم فيما تَراضَيتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَريضَةِ ، دلالت دارد براینکه زوج وزوجه پس ازتعیین مهر ،می توانند برضایت طرفین چیزی برمهر بیفزایند ویا کم کنند .

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا اَنْ يَّنْكِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ
فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيٰتِكُمُ الْمُؤْمِنٰتِ ؕ وَ
اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِكُمْ ؕ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ ۚ فَانْكِحُوْهُنَّ بِاِذْنِ
اَهْلِهِنَّ وَاٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ مُحْصَنٰتٍ غَيْرَ
مُسٰفِحٰتٍ وَّلَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ ۚ فَاِذَآ اُحْصِنَّ فَاِنْ اَتَيْنَ
بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنٰتِ مِنَ الْعَذَابِ

ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنكُمْ ۚ وَأَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٥﴾ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ
الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾
وَاللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ
أَن تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ ۚ وَ
خُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

ترجمه: وآنکه از شما توانائی ندارد که زنان آزاد مؤمنات را ازدواج کند، پس ازدواج کند از کنیزان مؤمناتی که شما مالک آنها شده‌اید، و خدا به ایمان شما داناتر است بعضی از شما از بعض دیگرند، پس آنان را با اجازهٔ کسانشان ازدواج کنید و مهریهٔ آنان را بنیکی بدهید، درحالیکه همسرتان باشند نه درحال زنا، ونه آنانکه پنهانی دوست گرفته‌اند، پس چون بهمسری درآمدند وکارزشتی کردند برآنان نصف عذابی است که بر زنان آزاد است، ونکاح با آن کنیزان برای کسی است از شما که از هلاکت بترسد و از زحمت خوف داشته باشد، ولی صبر شما بهتر است برای شما، وخدا آمرزندهٔ رحیم است (۲۵) خدا میخواهد برای شما بیان کند و شما را به روش های آنانکه پیش از شما بودند هدایت نماید و توبه از شما پذیرد و خدا دانای حکیم است (۲۶) و خدا میخواهد برحمت برشما رجوع کند و آنانکه پیروی شهوات میکنند میخواهند شما منحرف شوید با انحراف عظیمی (۲۷) خدا میخواهد تخفیف دهد از شما و بارگناه شما را سبک کند و انسان ناتوان خلق شده (۲۸)

نکات: این آیات اختصاص دارد به آن موقعی که مسلمین از جنگ با کفار غنائم واسیران میآوردند، پس هرجوان فقیری که دچار رنج عزوبت

بود می‌توانست از زنان اسیر زنی برای خود ازدواج کند زیرا خرج ازدواج با آنان کمتر بود، پس چنانکه درآیه ذکرشده در صدر اسلام که کنیز وجود داشت فقط جوانی می‌توانست کنیز با ایمانی را بنکاح خود درآورد که اولا بعلت ضعف مالی قادر نباشد با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند وثانیا از عزوبت رنج زیادی ببرد بحدی که ترس وخوف از انحراف وهلاکت پیدا کند چنانچه فرموده: ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ مِنکم، ولی با اینحال بهتر آن بود چنین جوانی صبر واستقامت داشته باشد و خودرا نگه دارد و حفظ عفت کند تا استطاعت پیدا کرده وبا زن آزاد مؤمنه ازدواج کند چنانکه فرموده: وَأَنْ تَصبِرُوا خَیرٌ لَکُم. وشاید یکی از علل ازدواج با زن آزاد مؤمنه این بود که زن آزاد و مؤمنه دارای سابقهٔ اسلامی وایمانی وتربیت صحیح خانوادگی بوده بطوریکه برای اصلاح نسل مفیدتر و می‌توانست فرزندانی شایسته تربیت نماید. بنا برآنچه ذکر شد کسانی که توانائی ازدواج نداشتند خدا به ایشان نفرموده متعه کنند بلکه باید صبر و سعی کنند تا استطاعت پیدا کرده وبا همسری مؤمن ازدواج کنند چنانکه درسورهٔ نور نیز راجع به کسانی که نمی‌توانند ازدواج کنند خدا نفرموده متعه کنند بلکه فرموده: لیستعفف ... یعنی باید عفت ورزند وخودرا نگه دارند. وارجع هنا إلی تحقیقات السید مصطفی الحسینی الطباطبائی. وجملهٔ: نِصْفُ مَا عَلَی الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ، دلالت دارد که اگر یکی از زنان اسیر کار زشتی یعنی زنائی مرتکب شود باید بقدر نصف زن آزاد تازیانه بخورد.

یٰاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا تَاْکُلُوا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ
اِلَّا اَنْ تَکُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ وَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ اِنَّ
اللّٰهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا ﴿۲۹﴾ وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا
فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نَارًا وَکَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرًا ﴿۳۰﴾ *

ترجمه: ای مؤمنین اموال خود را بین خودتان به باطل مخورید مگر اینکه تجارتی باشد از رضایت طرفین شما، وخودکشی نکنید،

بدرستی خدا به‌شما رحیم‌بوده‌است (۲۹) و آنکه به‌ستم و تعدی چنین کند، پس بهمین زودی او را به‌آتش‌دوزخ وارد می‌کنیم و این بر خدا آسان است (۳۰)

نکات: مقصود از لاتأکلوا ... خوردن تنها نیست بلکه هرتصرفی باشد غیرمشروع مانند: ربا و غصب و سرقت و خیانت وانکار حق زیرا به‌هرعنوانی باشد عرف می‌گوید مال مردم را خورد. و اطلاق اموالکم شامل می‌شود تصرف باطل دراموال خود و یا دراموال غیر، پس هرمعامله‌ای که رضایت طرفین نباشد باطل است و موردنهی، و آیا نهی موجب فساد است یا خیر؟ بایدگفت اگررضایت طرفین نباشد باطل است، واگررضایت طرفین‌وجودداشت ولی‌معامله صحیح نبود تصرف هریک ازطرفین درآنچه به‌او انتقال یافته بواسطهٔ رضایت دیگر اشکال ندارد. و جملهٔ: لاتقتلوا أنفسکم شامل استکه‌انسان خود و مسلمان دیگری رانباید بکشد، زیرا برادردینی نیز خودی می‌باشد و هردو مورد نهی می‌باشد.

إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ
نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

ترجمه: اگر از گناهان بزرگ خودداری و دوری کنید، از گناهان کوچک شما می‌گذریم و شما را به‌جای ارجمند وارد می‌کنیم (۳۱)

نکات: هدف دین دورکردن مردم‌است ازگناهان بزرگ، وأما گناهان جزئی اگرچه اجتناب و دوری ازآنها نیز پسندخدا ودین‌است، ولی انسان باید درجزئیات خیلی غورنکند و خودرا بزحمت نیفکند. و درا ینکه گناهان بزرگ کدام‌است اختلاف‌نظرشده می‌توان‌گفت آنچه درقرآن صریحا ازآن نهی شده و یا وعدهٔ‌عذاب به‌آن داده‌شده، و کیفر دنیوی و اخروی دارد کبیره‌است، ولی‌عصیان خدا اهمیت دارد درهرچه باشد.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا
اكْتَسَبْنَ ۚ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۳۲﴾ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ ۚ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ
نَصِيبَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿۳۳﴾

ترجمه: و آنچه را که خدا بدان بعضی از شما را بر بعضی دیگر، برتری داده، آرزو مکنید، برای مردان بهره و نصیبی است از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنان نصیبی است در آنچه کسب کرده‌اند، و خدا را از فضل او سؤال کنید زیرا خدا به هرچیزی دانا بوده است (۳۲)

و برای هریک از مردان و زنان ارث خورانی قرار دادیم از آنچه والدین و خویشان گذارند و از آنانکه پیمان بسته‌اید. پس نصیب و بهرهٔ ایشان را بدهید، براستیکه خدا بر هرچیزی شاهد و گواه بوده است (۳۳)

نکات: زمان جاهلیت به زنان و اطفال ارث نمی‌دادند و مال زن را از او باز می‌داشتند، حق‌تعالی بواسطهٔ آیات فوق از این کار نهی نموده. و مقصود از نهی تمنی درجملهٔ: وَلَا تَتَمَنَّوْا ... این است که اگر کسی درصفات روحی و جسمی و یا مالی برتری داشت شما به او حسد نبرید و زوال آن را طالب نباشید و به خدا اعتراض نکنید، بلکه از خدا بخواهید که به شما نیز عطا کند و به عطای او راضی باشید، چنانکه فرموده: وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِ. و مقصود از: والدان و اقربون شامل نسبی و سببی می‌شود مانند طبقهٔ اول و دوم و سوم و زوج و زوجه. و مقصود از وَالَّذِينَ عَقَدَتْ ... ضامن جریره است که در شرع تجویز شده کسی با دیگری پیمان ببندد که درجنگ و صلح با هم همراهی کنند، واگر هریک را جنایتی و دینی برعهده

آمد دیگری بپردازد ،و صیغهٔآن چنین است :دست توی دست یکدیگر میگذارند ،یکی میگوید :عاهَدْنا أَنَّ دَمَکَ دَمی وَ ثارَکَ ثاري وَ حَرْبَکَ حَرْبی وَ سِلْمَکَ سِلْمی تُوْرِثُنی وَ اَرِثُکَ و تَطْلُبُ بی وَ اَطْلُبُ بِک و تَعْقِل عَنّی وَ اَعْقِلُ عَنْکَ .که درصورت نبودن وارث نسبی و سببی او ارث میبرد.

اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَّبِمَآ اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ ۭ فَالصّٰلِحٰتُ قٰنِتٰتٌ حٰفِظٰتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ ۭ وَالّٰتِيْ تَخَافُوْنَ نُشُوْزَهُنَّ فَعِظُوْهُنَّ وَاهْجُرُوْهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوْهُنَّ ۚ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا ۭ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيْرًا ۳۴

ترجمه: مردان کارگزاران و سرپرستند برزنان بسبب آنچه خدا برتری داده بعضی ازایشان را بربعض دیگر و بسبب آنچه انفاق کردهاندمردان از اموال خود ،پس زنان شایسته اطاعتکنندگانیند که غیب مردان را حفظ کنند بآنچه خدا حفظ نموده ،وآن زنانیکه از سرکشی آنان خوف دارید ایشان را موعظهکنید ودرخوابگاهها ازایشان دوری کنید ،وایشان را بزنید ،پس اگر از شما اطاعت کردند بهیچوجه بر ایشان ستم روا مدارید ، بدرستیکهخدا والا و بزرگ است (۳۴)

نکات: حقتعالی مردان را برتری دادهوبرزنان گمارده ،وکارگزار وسرپرست زنان نموده ،بواسطهٔاینکه بهمردان برتری در نیـــروی فکری وبدنی داده شده و براعمال شاقه توانائی بیشتری دارند، این از نظر عقل.و اما شرعا جهاد و خطبه واذان وجمعهبرایشان واجب است . باضافه بایدبرزنان انفاق کنند ومخارج زنانرا چه ازجهت طعام و لباس و چه ازجهت مسکن باید متحمل شوند. ولذا

خدا فرموده: بِما أنفقوا. و أما اگر زنان طغیان نکردند، باید با ایشان چنانکه درآیه دستورداده رفتار کرد بشرطیکه دیه وارد نشود.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ
حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ
اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ۳۵

ترجمه: و اگر از ناسازگاری میان آنان خوف داشتید، پس داوری ازخانوادهٔ مرد و داوری از خانوادهٔ زن بفرستید، اگرآن دو ارادهٔ اصلاح کنند خدا توفیق دهد و وسائل اصلاحرا درمیان ایشان فراهم کند، زیرا خدا دانا و آگاه است (۳۵)

نکات: مخاطب إِنْ خِفْتُمْ ... مردم وحاکم شرع است ویا فامیل طرفین است که باید دونفراز کسان خود را بفرستند. وجملهٔ: فَابْعَثُوا ... اعم ازاینکه بعثت برضایت زوجین باشد و یا خیر. وکلمهٔ: حَكَمًا میرساند که دونفر بعنوان حکومت واردمیشوند و زوجین باید به حکم ایشان اطاعت کنند. و جملهٔ: إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا ... دلالت داردکه حکمین و یا زوجین باید برای اصلاح اقدام کنند و نیت تفرقه نداشته باشند. واگر اصلاح نشد و بنا برتفرقه شد، بهترآنست که به اذن زوجین تفرقه حاصل شود.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ
شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَ
الْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ
وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ
كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ۳۶

ترجمه: و خدا را عبادت کنید، وهیچ چیزی را شریک او نکنید، و به والدین وخویشان و یتیمان ومساکین و همسایگان نزدیک و همسایهٔ دور و یارنزدیک و راهگذر و آنکه به ملکیت شما درآمده، احسان کنید، زیرا خدا دوست نمی‌دارد خودخواهیکه بخود می‌نازد (۳۶)

نکات: جملهٔ: لاتُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا اطلاق دارد که باید چیزی را شریک خدا نکرد نه در ذات و نه درصفات و نه درافعال و نه درعبادت ونه درحکم. شریک درذات اینا ستکه کسی بگوید دوذات درقدیم بوده و یا دو وجود درقدیم بوده. وأما شرک درصفات اینا ستکه بگوید غیرخدا همه‌جا حاضرویا ناظر و یا مدبر و یا مدبرویا شنوا و یا بینا و یا صفات دیگرخدا را واجداست. وأما شرک درافعال اینا ستکه غیرخدا راشافی و یاکافی و یا نگهبان و یاخالق ویا رازق بداند. وشرک درعبادت اینا ستکه غیرخدا را بندگی کند و یا غیرخدا را در عبادت بخواند و یا برای غیرخدا کرنش کند مانندکرنشی که برای خدا می‌کند. وشرک درحکم اینا ستکه به کسی غیرخدا بگوید: یا شریک القرآن و یا حکم کس دیگر را واجب الاطاعه بداند.

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ۳۷

ترجمه: آنانکه بخل می‌ورزند و مردم را به‌بخل أمر می‌کنند، و آنچه‌خدا از فضل خود به‌ایشان داده کتمان می‌کنند، وبرای کافرین عذاب خوارکننده مهیا کرده‌ایم (۳۷)

نکات: مقصود از بخل، بخل درمال فقط نیست بلکه بخل در علم و بخل در ارشاد و بخل در اظهار حق وکتمان هرچه‌خدا به‌ایشان داده ویا ایشان را آگاه‌ساخته، مانند یهود که بخل ورزیدند از اینکه آگاهی خودرا که درحق محمد داشتند به‌مردم اظهارکنند، وبه‌دیگران أمر می‌کردند که شما نیز از اظهار حق بخل بورزید و آنچه می‌دانید کتمان کنید.

وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ
وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَكُنِ
الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿۳۸﴾ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ۚ وَكَانَ
اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿۳۹﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۖ وَإِن تَكُ
حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۴۰﴾
فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ
شَهِيدًا ﴿۴۱﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ
بِهِمُ الْأَرْضُ ۚ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿۴۲﴾

ترجمه: وبرای‌آنانکه اموال‌خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کنند وبه‌خدا و به‌روزدیگر ایمان ندارند و کسیکه‌شیطان همدم‌او باشد پس بدهمدمی‌است (۳۸) وچه‌چیزبود بر ایشان(یعنی چه‌ضرری‌داشت) اگر به‌خدا و روزدیگر ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا روزی ایشان کرده انفاق می‌کردند،وخدا به‌ایشان داناست (۳۹) محققا خدا بمقدار ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگرکارنیکی باشد آنرا می‌افزاید و از نزد خود اجر بزرگ می‌دهد (۴۰) پس چگونه باشد وقتیکه بیاوریم از هر أمتی بگواهی و تورا بر اینان گواه آوریم (۴۱) آن‌روز کافران و آنانکه نافرمانی رسول کردند دوست می‌دارند که‌کاش زمین به‌ایشان هموار می‌شد (یعنی‌زیرخاک می‌شدند)و از خدا سخنی را کتمان نمی‌کردند (۴۲)

نکات: جملهٔ :وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ... عطف است برالکافرین درآیهٔ قبل، و مقصود از قرین بودن شیطان اینا ستکه دائما ایشان‌را وسوسه میکند. و مقصود از :لَوْتُسَوّٰى بِهِمُ الْأَرْض اینا ست که زیرخاک بودند وزمین را برروی بدنا یشان هموار میکردند که دیگر ازآن خارج نمی‌شدند .ومقصود از :وَلَايَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثًا ،اینا ست که کفار کفرخود را انکار میکنند وخدا اعضای ایشانرا به‌سخن می‌آورد، سپس ایشان پشیمان می‌شوند و آرزو میکنند که‌خوب بودکتمان نمیکردیم کفرخودرا . و مقصود از شهادت رسولخدا (ص) شهادت اوست بر اهل زمان خود و اصحاب خود ،بقرینهٔآیات دیگر.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَأَنْتُمْ سُكٰرٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا
تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا ۚ وَإِنْ
كُنْتُمْ مَرْضٰى أَوْ عَلٰى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ
لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ۗ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿۴۳﴾

ترجمه: ای مؤمنین به‌نماز نزدیک نشوید درحالیکه شما مستید تا اینکه بدانید چه‌می‌گوئید و نه‌درحال جنابت ، مگر اینکه گذرکنندگان راه باشید، تا اینکه غسل کنید ،واگر بیمار ویا بر سفربودید و یایکی از شما از قضای‌حاجت آمد و یا با زنان جماع کردید پس آبی‌نیافتید تیمم کنید زمین پاکی‌را ، پس بمالید به صورتها و دستهای خودتان، بدرستی‌که‌خدا بخشنده وآمرزنده است (۴۳)

نکات: مقصودا زجملهٔ :لَاتَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ . . .بظاهرا ینا ست که درحال مستی به‌نماز نزدیک نشوید وملاه معنای حقیقی‌آن یعنی نمازمراد

است نه مسجدزیرا نفرموده :لاتقربوا المسجد ... و مقصوداز ،و لاجُنُبًا إلا عابِرِی سَبِیل حَتّٰی تَغْتَسِلُوْا،این استکه درحال جنابت نمازنخوانید تا اینکه غسل نمائید مگراینکه مسافرباشیدوآب پیدا نکنید که مرادازعابری سبیل، آن مسافریاستکه دربیزراه آب ندارد.ولی بعضی بهعلاقهٔحال ومحل گفتهاند مقصوداز صلاه محل نمازاستکه مسجدباشد یعنی درحال مستی به مسجدنزدیک نشوید،وبنابراینقول مقصودازجملهٔ :ولاجُنُبًا إلا عابِرِی سَبِیلٍ این میشودکه شخص جنب به مسجدنرود مگربعنوان راهگذر که ازدری وارد و از در دیگر خارج شود و درنگ نکند. مطلب دیگراینکه مقصود از سکاری،سکر ومستی حقیقیاست ،ولی درسکر مجازی یعنی سکرخواب واغما وغفلت بهترآنستکه بهنمازنزدیک نشود، زیرا حَتّیٰتَعْلَمُوا ما تَقُولُوْنَ در تمام اینها مصداق دارد.ودیگراینکه حتی تعلموا دلالت دارد بر اینکه انسان نمازگزار باید بداند چهمیگوید، پس بایدمقداری ازلغت و زبان عرب را فراگیرد تابفهمد درنماز چهمیگوید. و دیگراینکه درتَغْتَسِلُوا چون نفرموده کجای بدن را غسلدهید اطلاق دارد و شامل تمام بدن میشود، پس انسان برای نماز اگر جنب شده بایدتمام بدن را غسل دهد.و درتیمم طبق قرآن باید برصعید تیممکند و صعید زمین خاکیرا گویند، پس باوجود خاک انسان نباید بهچیز دیگر تیممکند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَ
يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿۴۴﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿۴۵﴾ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ
مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا
بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا

لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۴۶﴾

ترجمه: آیا نظر نیفکندی بسوی آنانکه بهره‌ای از کتاب توراة داده‌شده‌اند گمراهی را میخرند و میخواهند که شما راه را گم کنید (۴۴) و خدا به‌دشمنان شما داناتراست ، و خدا برای سرپرستی کفایت و برای یاری کفایت و بس است (۴۵) از جملهٔ کسانی‌که یهودی شده‌اند تحریف می‌کنند کلمات را از جاهایش ،و می‌گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم ، و بشنو نشنوی، و ما را رعایت کن ، درحالیکه مقصودشان پیچاندن زبان و طعنه‌زدن دردین‌است ،واگر ایشان بگویند شنیدیم و اطاعت‌کردیم و بشنو و به‌ما مهلت بده هرآینه برای ایشان بهتر و راست تربود ،ولیکن‌خدابسبب‌کفرشان لعنتشان نموده‌وازحق‌دورشان‌کرد ،پس‌ایمان نمی‌آورند مگر کمی (۴۶)

نکات: مقصود از کلمهٔ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ همان نیمه‌دانشمندانی است‌که مقداری از کتاب‌آسمانی را یاد گرفته‌اند ،وباقی آن‌را نمی‌دانند ، و لذا مشتری ضلالتند ،وأما اینکه آنان چگونه مشتری ضلالت بودند ، می‌توان گفت با اینگونه که با علم به‌نبوت محمد (ص) کفر به‌او را می‌پسندیدند ،وبرای تعصب خودرا بگمراهی‌زده‌ومی‌خواستند که‌مسلمین نیز گمراه باشند . و مقصود از يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ... ممکن است تحریف لفظی باشدکه‌الفاظ توراة را عوض می‌کردند ، زیرا نسخه‌های توراة کم بود و صنعت‌چاپ بوجود نیامده‌بود ، و مردم نیز اکثرا بی‌سواد بودند ، و لذا ممکن بود عبارات توراة را عوض‌کنند ، و ممکن است مقصود از تحریف ،تحریف معنوی باشدکه عبارات‌آن را معنی دیگری بدلخواه خود می‌کردند ، مثلا رجم‌را بمعنی حد می‌گرفتند ،و مانند زمان ما که باقرآن بازی می‌کنند و معانی دلبخواه خود را به‌قرآن نسبت می‌دهند ،آن‌زمان نیز با توراة چنین می‌کردند .ومقصودشان از سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا تمسخربود . و مقصودشان از راعِنا این نبود که ما را مراعات‌کن ، بلکه باستهزاء می‌گفتند ،ویا مقصودشان از آن راعِینا یعنی‌چوپان ما بود .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ
كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۴۷ إِنَّ اللَّهَ لَا
يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ
بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ۴۸

ترجمه: ای کسانیکه دارای کتابید ایمان بیاورید بهآنچهنازل کردهایم درحالیکه تصدیق میکند آنچه را باشماست ،پیش ازآنکه صورت ها را محوکنیم وبهپشتها برگردانیم ،ویا ایشان را لعن کنیم چنانکه اصحاب سبت (روزشنبه) را لعن کردیم ،و أمرخدا شدنی بودهاست (۴۷) براستی وتحقیق که خدا شرک بهاو را نمیآمرزد، و پایینتر آنرا برای هرکس کهبخواهد ،میآمرزد، و آنکه بهخدا شرک آورد ،پس بتحقیق گناهبزرگی را مرتکب شدهاست (۴۸)

نکات: مقصود از اصحاب سبت کسانی بودهاند که روز شنبه از ماهیگیری تعطیل نکردند ،وحیلهکردند درگرفتن ماهی، و خدا مسخشان کرد چنانکه درسورهٔ اعراف آیهٔ ۱۶۳ قصهٔ ایشان ذکر شده. و درجملهٔ : إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ،اشکال شده که مشرکتوبه نمیکند تاخدا بیامرزد و نیامرزد و باضافهاگرتوبهکرد مشرک نیست ،ومشرک خدا را قبول ندارد؟ جواب اینا ست که مقصود از مشرک آنکسیاست کهخدا را قبول دارد بهیکتائی وخالقیت مانندمشرکین مکه ،ولیکن غیرخدا را میخواند و برای خواندن خدا واسطه قائل میشود و بندگان خدا را درکارهای خدا دخالت میدهدوبرای غیرخدا نذر و نیاز میکند و صفات خدا را بهبندگان او میدهدمانندصفت لامکانی و حضور کل مکان را برای غیرخدا قائل میشود ویا او را سمیع کل صوت میداندوهکذا ،سپس با همین عقاید واعمال بدون توبه از دنیا برود،

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم
بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿۴۹﴾ انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى
اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿۵۰﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا
نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿۵۱﴾ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿۵۲﴾

ترجمه: آیا نظرنکردی بسوی آنانکه خودرا پاک میشمرند (از خود تمجید میکنند) بلکه خدا تمجید میکند هرکسیراکه بخواهد، وبقدر رشتهٔ هستهٔ خرما بهایشان ستم نشود (۴۹) بنگر چگونه بر خدا دروغ میبندند، وکافی است که این گناهی آشکار باشد (۵۰) آیا نظر نکردی بسوی آنانکه نصیبی از کتاب (توراة) دارند، که ایمان بجبت و طاغوت میآورند (جبت و طاغوت نامدوبت بود) وبه کفار میگویند ایشان (یعنی مشرکین) هدایت یافته‌ترند از مؤمنین براه (۵۱) ایشانند آنانکه خدا لعنتشان کرده، وکسیراکه خدا لعن کند برای او یاوری نخواهی یافت (۵۲)

نکات: آنانکه خودرا تزکیه و تعریف میکردند، یهود بودند که میگفتند ما مشرک نیستیم، بلکه از بندگان خاص خدا و ابناء خدا و احباء او میباشیم و داخل بهشت نمیشود مگر آنکه یهودی باشد ومیگفتند پدران و اجداد ما از انبیاء بوده و روزقیامت برای ما شفاعت خواهندکرد، روزی عده‌ای از یهود اطفال خودرا آوردند نزد رسول خدا (ص)، وگفتند واللّٰه ما مانند این اطفال میباشیم آنچه در شب عمل کرده‌ایم بروز جبران و عفو میشود، وآنچه درروز کرده‌ایم بشب جبران و عفو میشود. متأسفانه عده‌ای از ملت ما

همان خودخواهی یهودرا دارند و خودپسندی می‌کنند که ما پیرو أئمه‌هستیم و هرچه بکنیم مورد عفو خواهدبود، درصورتی‌که‌کتاب آسمانی ایشان قرآن است، و قرآن تمام این اوهام‌را مردودساخته است، واین چیزها را افتراء برخدا دانسته، وفرموده :کیف یفترون علی الله الکذب .و مقصوداز یُؤمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوت، عده‌ای از یهود بوده مانند حیّ بن اخطب و کعب بن اشرف که برای‌خاموش کردن اسلام رفتند مکه نزد قریش وابوسفیان، و باآنان هم‌قسم شدند برای دفع رسولخدا (ص)، قریش گفتند شما اهل کتابید، و به‌محمد نزدیکترید و ما از مکر شما خاطرجمع نیستیم، پس‌بیائید برای جبت و طاغوت سجده‌کنید تا ما خاطرجمع شویم، پس برای‌بتها سجده‌کردند، ابوسفیان گفت آیا ما به‌هدایت نزدیکتریم‌یا محمد؟ کعب گفت شما بهدایت نزدیکترید .و آیا جبت و طاغوت در لغت منحصربه‌بت می‌باشد، و یا بهرپرچمدار باطلی، چه مدعی نبوت، و چه مدعی ألوهیت، وچه مدعی علم غیب، وچه‌آنکه حلال وحرام‌ازخود بیاورد و مردم‌را بسوی خود دعوت کند، که‌تمام‌اینها را درلغت عرب، جبت و طاغوت گویند.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾ أَمْ يَحْسُدُونَ
النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ ۖ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾
فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ ۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا
نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ۗ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

ترجمه: آیا برای ایشان نصیبی از سلطنت است ،پس درآن هنگام نمی‌دهند مردم‌را نقیری (۵۳) بلکه آیا به‌مردم حسد می‌ورزند برآنچه خدا از فضل خود داده ایشان را ، پس بتحقیق‌به‌آل ابراهیم دادیم کتاب و حکمت را ،وبه‌ایشان دادیم پادشاهی‌عظیمی‌را (۵۴) پس بعضی ازایشان به‌آن‌کتاب ایمان‌آورد ،وبعضی ازایشان‌بازداشتند ازایمان،و دوزخ برای سوزانیدن کافی‌است (۵۵) براستی و تحقیق آنانکه به‌آیات ما کافرشدند بهمین زودی واردمی‌کنیم ایشان را به‌آتشی‌که هرقدر پوستهای ایشان بسوزد تبدیل می‌کنیم‌به‌پوستهای دیگری تا بچشندعذاب را ،بدرستی‌که خدا عزیزوحکیم‌بوده‌است (۵۶)

نکات: مردمی‌که موردحسدیهود بودند ،همان محمد (ص)و پیروانش بودند که حق‌تعالی به‌ایشان نبوت و قدرت و سلطنت بخشید ،وروز بروز قدرتشان زیادترمی‌شد ،خدا می‌فرماید ما به‌آل ابراهیم یعنی یعقوب و یوسف و سلیمان و داود نیز سلطنت و نبوت دادیم ،شما چرا به‌آنان حسد نمی‌ورزید .ودرجملهٔ : كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُوْدُهُم... اشکال شده که پوستهای دیگر که عصیان نکرده‌اند چگونه عذاب می‌شود؟ جواب این‌استکه پوست از عوارض است أما جوهرآدمی‌وروح‌او عوض نمی‌شود ،و اوست‌که معذب است . و «نقیر» فرورفتگی و شکاف پشت هستهٔ‌خرما وکنایه ازچیزبسیارکوچک و کم‌ارزش است .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿۵۷﴾

ترجمه: و آنانکه دارای ایمان و اعمال شایسته‌باشند ،ایشان‌را داخل خواهیم کرد به باغهائیکه از زیرآنها نهرها جاری است تا بِأبد درآن بمانند ،برای ایشان جفت‌ها و همسرهای پاکیزه باشد ،وایشان را وارد سازیم درسایهٔ‌کشیده‌شدهٔ‌راحتی (۵۷)

نکات: خلود در بهشت مؤکد شده بلفظ ابدا ،و این دلیل است

برا ینکه رحمت خدا از ایشان قطع نخواهد شد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا
وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ۚ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا
يَعِظُكُمْ بِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۵۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۖ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۵۹﴾

ترجمه: بتحقیق خدا شما را أمر میکند که امانات را به أهل آن برسانید، و چون بین مردم حکم کردید به عدالت حکم نمائید، محققا خدا شما را خوب پند میدهد، بدرستیکه خدا شنوا وبیناست (۵۸) آی مؤمنین خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خودرا اطاعت کنید، پس اگر در چیزی نزاع کردید آنرا برگردانید بهخدا و رسول اگر بهخدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و نیکوتراست از جهت عاقبت (۵۹)

نکات: کلمهٔ: أمانات جمع است و شامل أمانت خالق و مخلوق هردو میشود: أما أمانات خالق همان أوامر و نواهی و احکام کتاب آسمانی اوست که باید بهآنها عمل شود، وهمچنین أمانت إلهی أعضاء وجوارحی است که خدا داده که باید هریک را برخلاف آنچه او مقررکرده صرف نکند، با زبان غیبت و دروغ و نمامی و فحش و تهمت و افتراء نیاورد، و با چشم نظر بهمحرمات ننماید و همچنین با سایر قوا وجوارح، که قوا وحواس خود را بیهوده مصرف نکند و درک و شعور و عقل خود را که هریک امانتی از أمانات إلهی است صرف دنیا پرستی ننماید. و أمانات مخلوق

آنستکه ودائع و اسرار و امانات مردم را حفظ کند،وهرأ مانتی را به‌صاحبش برساند،وعیب مردم را فاش نکند،واگر انسانی از أمراء است با رعیت خود بعدل رفتار کند،واگر دانشمند است مردم‌را به‌تعصبات باطله و عقاید فاسده وخرافی ترغیب نکند، وحقایق را بیان و کتمان ننماید،و زن حفظ غیاب همسرخودکند، و مرد حقوق پدری را در حق اولاد و سرپرستی وتربیت را درحق عیال مراعات نماید.وأما أمانات هرکسی نسبت به‌خودش آنست که برای خودش آنچه در دنیا و آخرت نافع‌تر است انتخاب کندوبه‌جان‌خود خیانت نکند. و أما حکام حکومت را پس از خودشان به اهلش واگذارکنند، و سایرمردم درانتخاب حاکم رعایت اهلیت‌رانمایند وحکام نیز دیات و حدودإلهی را که اجرای آنها برعهدهٔ زمامدار و امام است اجراکنند.وجملهٔ : وَ إذاحَکَمْتُمْبَیْنَالنّاس أنْتَحْکُمُوا بالعدل اشاره به‌وظائف قضات است وممکن‌است به‌وظائف دیگرحکام‌وامراء و عدالتشان نسبت به‌رعیت نیز اشاره‌باشد،ومرادازکلمهٔ ناس‌عموم مردمند چه مسلمان وچه‌کافر،واین‌أمورا نحصاربه‌رسول‌ویا امام معینی نیست . بنابراین هرأمیری‌که اجرای عدالت‌نماید و حدود و دیات را طبق حکم‌خدا جاری سازد و بیت‌المال را به‌اهلش برساند،حاکم شرعی‌است ،واطاعت اوبرهمه‌لازم‌است ،پس وظایف حاکم‌عمل به‌کتاب خدا وسنت رسول است چنانکه‌حضرت علی(ع)نیزراجع‌به وظایف‌حاکم‌در خطبهٔ ۱۰۳همین‌مطلب‌را ذکرفرموده‌قال (ع) :إنه‌لیس‌علی‌الامام‌إلاماحمل‌من‌أمرربه: الابلاغ فی الموعظه ،والاجتهاد فی النصیحه ،والاحیاء للسنه ،وإقامه الحدود علی مستحقیها ،و اصدار السهمان علی‌أهلها.یعنی بتحقیق نیست برامام مگرپآنچه پروردگارش به‌او أمرکرده (وآن پنج چیز است :) رسانیدن موعظه ،و کوشش نمودن در پندواندرزدادن ، و زنده‌کردن سنت رسول(ص) ، و اجرای حدود برمستحقین آن ، وسهام بیت‌المال را به‌اهل آن برساند.

درآیهٔ :یاأیها الذین‌آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول ...، أمرشده به‌اطاعت خدا و اطاعت رسول،،أما اطاعت خدا اطاعت از أوامر کتاب اوقرآن‌است ،وأما اطاعت‌رسول،اطاعت‌ازسنت وروش‌اواست ،

نکتهٔ دیگر اینکه اطاعت خدا و رسول واجب است بدلیل أمر در این آیه وآیات دیگر ،و أمر برای وجوب است ،واطاعت رسول اطلاق دارد درقول و رفتار و تقریر او بدلیل آیهٔ ۳۱ سورهٔ آل‌عمران که فرموده : قُلْ إن كُنْتُم تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِی.و درسورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵۸ فرموده : فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّی الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوْهُ . و جملهٔ : وَاتَّبِعُوْهُ اطلاق داردکه باید پیروی رسول کرد درگفتار و کردار ورفتار ،واین أمر، حقیقت در وجوب است .

نکتهٔ دیگر اختلاف کرده‌اند در أولوا الأمر،که اولوا الأمر کیانند .عده‌ای گفته‌اند هرسلطانی‌استکه طبق قرآن فرمان دهد و اطاعت او واجب است . عدهٔ دیگر گفته اولوا الأمرکه جمع است عبارتست از علمائی که استنباط احکام خدا می‌کنندازکتاب خدا و سنت رسول(ص) .عده‌ای دیگر گفته‌اند اولوا الأمر فرمانداران‌کشوری و لشکری است‌که ازطرف رسول‌خدا (ص)اعزام می‌شدند ،برای مجاهدین و سایرطبقات مردم اطاعت ایشان لازم وواجب بود .عدهٔ دیگرگفته‌اند مقصود دوازده‌امام امامیه می‌باشد. و هر قولی برای خود دلیلهایی از کتاب‌خدا ویا احادیث رسول و یا قرائن دیگرآورده‌اند، ولی چون دراین موضوعات تقلید روا نیست ،ما بایدبدقت آیات قرآن را ملاحظه کنیم اگر از خود قرآن مسئله حل شد که‌چه‌بهتر و اگر حل نشد بپردازیم به‌دلیلهای دیگران.

پس می‌گوییم حق‌تعالی درآیهٔ‌قبل ازاین آیه فرموده :امانت را ،یعنی‌حکومت را نیز به‌اهلش رد کنید ،وبه‌حکام‌نیزفرموده حکم به‌عدالت‌کنید ،دراین آیه بهمین مناسبت می‌فرماید از أولواالأمر اطاعت‌کنید و اولوا الأمرجمع‌است یعنی صاحبان فرمان،باید دید آنوقت‌که‌این آیه نازل شده مؤمنین مخاطبین مأمور به‌اطاعت أولوا الأمر بودند یاخیر؟ و اگر بودند اولوا الأمر ایشان که‌بود. قرائنی که دراین آیه و آیات دیگر موجوداست می‌رساندکه اولواالامر درزمان رسول‌خدا(ص)بوده و فرماندارا ن لشکری و کشوری ،اولوا الأمر بودند که‌ازطرف رسول‌خدا(ص)اعزام‌شده‌بودند ،بدلائل بسیاری:

اولا: خطاب آیه که باید مؤمنین زمان رسولخدا(ص)را شامل گردد و در شمول ایشان حق تقدم دارند،و اگر مشمول چنین خطابی نباشند خطاب به ایشان، لغو است.

ثانیا: خطاب منکم،مؤمنین واولوا الأمرزمان رسول بودند یا غیرایشان؟ بایدگفت قطعا در درجهٔ اول همانها بودند،بنابراین آنان مأموربودندکه از اولوا الأمریکه از خودشان بوده، اطاعت کنند،و چنین اولوالامری نمی‌توان سلاطین پس ازرسول و یا علماء و یا أئمهٔ آیندهٔ غیرموجود درحال خطاب باشند بدلیل خطاب منکم که اولوالأمر از خود حاضرین بوده‌است. بهرحال باید در زمان نزول آیه و خطاب، اولوا الامری باشد آنهم از خود مؤمنین موجودین،وچنین اولوالامری همان سران لشکر و یاحکام مأمورین ازطرف رسولخدا (ص) می‌باشند.

ثالثا: مخاطب به‌جملهٔ: فان تنازعتم... باید دردرجهٔ اول مؤمنین و اولوا الأمر زمان رسولخدا(ص) باشند،یعنی اولوا الأمر نیز داخل افراد فان تنازعتم می‌باشند،بدلیل: فردوه إلی الله و الرسول، واگر داخل فان تنازعتم نبودند باید گفته‌شود:فردوه إلی الله والرسول و اولی الأمر،که اولواالامر را مرجع‌تنازع قرار دهد،و چون مرجع قرارنداده معلوم‌می‌شود امام معصوم‌نیست،بلکه ازافراد متنازعین‌است ،واگرامام‌معصوم باشد،نباید‌کسی بااونزاع کند،همانطوریکه رسولخدا (ص) مرجع درتنازع است وهیچکس نمی‌تواند با او نزاع کند.

رابعا: القرآن یفسربعضه‌بعضا،خود قرآن در آیات دیگر اولواالامررا تفسیرکرده،و درآیهٔ ۸۳ همین سورهٔ‌نساء فرموده:وإذا جاءهم أمرمن الأمن أوالخوف أذاعوا به و لو ردوه إلی الرسولو إلی أولی الأمرمنهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم،ولولافضل‌الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان إلا قلیلا.یعنی وچون آمد ایشانرا امری از أمن و خوف نشر دادند آن‌را،و اگر به‌رسول و اولواالأمرازخود ارجاع می‌کردند هرآینه دانسته بودند آن‌را آنانکه استخراج‌می‌کردند آن امر را از ایشان،واگر فضل خداورحمت اوتبود هرآینه پیروی

شیطان کرده‌بودید مگر عدهٔ‌قلیلی.دراین آیه جاء و أذاعوا و ردوا و علم تماما به‌صیغهٔ‌ماضی آمده که خدا مذمت‌کرده آنانکه‌اخبار ترس‌آور و یا طمأنینه و آرامش‌آور را نشردادهبودند بدون آنکه مراجعه به‌اولوا الامر کرده‌باشند. پس معلوم‌می‌شود درزمان رسولخدا (ص) اولوا الأمری‌بوده و أولواالأمر زمان رسولخدا(ص) همان فرمانداران لشکری و کشوری حضرت بودند،و این آیهٔ ۸۳ راجع به غزوهٔ موته‌است که‌زیدبن حارثه والی بود.

خامسا : ما از مسلمانی‌که بخواهد بفهمد می‌پرسیم درنهج‌البلاغه درکتاب ۵۳ که‌امیرالمؤمنین مالک اشتررا والی‌مصر کرده می‌فرماید:حین ولاه مصر و خطاب می‌کند به‌او مکرر بعنوان والی یکجا می‌فرماید: تنظر فیه من أمورالولاه قبلک ،ودرجمله‌ای می‌فرماید: و اشعر قلبک الرحمه للرعیه ،والمحبه لهم، و اللطف بهم ،ولاتکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم أکلهم ...فانک فوقهم، و درجمله‌ای می‌فرماید: و إذا أحدث لک ما أنت فیه من سلطانک... و مردم مصر را رعیت‌او شمرده مکررا و اورا یکی از افراد اولوا الامر شمرده ،وبا این‌حال به‌او می‌نویسد: واردد إلی‌الله ورسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبه علیک من الأمورفقد قال تعالی لقوم أحب ارشادهم :یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعواالرسول تا آخرکه‌دراینجا آنحضرت مالک را که از افراد اولوا الأمراست مصداق یا أیها الذین آمنوا ...شمرده واورا موظف کرده‌که در أمور مراجعه به‌خدا ورسول کنددرحالیکه مالک اشتر نه امام معصوم است و نه‌سلطان وخلیفه‌است و او فرماندار است ،پس اولوا الأمر فرمانداران رسولخدا (ص) وفرمانداران زمامداران مسلمین می‌باشند.واهمیت نوشتهٔ‌آنحضرت ازخطب او زیادتراست زیرا خطبه را ممکن است سامع کم‌وزیادکند درحالیکه‌این‌احتمال در نوشته نمی‌رود.باضافه آنحضرت درخطبهٔ ۱۲۳نهج‌البلاغه درباب تحکیم‌حکمین درصفین خود را مرجع تنازع قرارنداده بلکه طرف‌تنازع قرار داده و می‌فرماید: و لما دعانا القوم إلی أن نحکم‌بیننا‌القرآن لم‌نکن الفریق المتولی عن کتاب الله تعالی وقدقال‌الله‌سبحانه:

فان تنازعتم فی شیٔ فردوه إلی اللهوالرسول فرده إلی الله أن نحکم بکتابه و رده إلی الرسول أن نأخذ بسنته. وچون نظر ما اختصار است به‌همین مقدار از کلمات آنحضرت اکتفاء می‌کنیم. پس بنابراین تنازعتم شامل اولوا الأمرنیز می‌شود، یعنی اگر مردم یا اولوا الأمر درچیزی نزاع کردند، طرفین نزاع باید به‌کتاب خدا و سنت رسول(ص) مراجعه کنند، واگرمقصود امام معصوم بود می‌باید قول او را قبول کنند و با او نزاع نکنند.

سادسا: دراین آیه فرموده: فان تنازعتم فی شیٔ فردوه إلی الله و الرسول ونفرموده: فردوه إلی الله والرسول واولی الأمر، و اگر مقصود از اولوا الأمرامام معصوم بود باید اورا مرجع نزاع قرار دهدنه طرفین نزاع. بهرحال بسیار روشن است از کتاب الله و سنت رسول الله که اولوا الأمرهمان فرمانداران اعزامی ازطرف رسولخدا (ص) بوده‌اند.

سابعا: ما ازشما سؤال می‌کنیم آیا فرمانداران لشکری و کشوری زمان رسولخدا (ص) واجب الاطاعه بودند یا خیر، و آیا اگر لشکر و یا مردم کشور در زمان رسولخدا (ص) از فرمانداران خوداطاعت نمی‌کردند و اطاعت ایشان واجب نبود هرج و مرج لازم می‌آمدیاخیر؟ اگر بگوئی واجب الاطاعه بودند می‌گوئیم بچه‌عنوان، جز بعنوان والی أمر و أولی الأمری. پس روشن و مسلم است که اولی الأمر درمورد نزول آیه همان فرمانداران بودند.

حال چگونه علماء ومقدسین ما أمربه‌این روشنی را نفهمیده و برای تعصب حزبی و یا تعصب شیعه وسنی‌گری فهم خود را به‌کار نینداخته و رجوع به‌روایات جعلی‌طرفین کرده‌اند که اگرمابه‌نظر دقت به‌آن روایات نظرکنیم کذب آنها روشن می‌شود. مثلاً روایتی از جابربن عبدالله نقل شده رونوشت لوح سبزی‌ازحضرت زهرا (ع) که درآن نام اوصیای رسولخدا (ص) بوده و آن رونوشت را درهنگام احتضار حضرت باقر (ع) درحضور امام صادق(ع) آورد خدمت‌امام‌باقر (ع)، و با نوشته‌ای‌که نزد امام باقر (ع) بود تطبیق کردومطابق دید، درصورتیکه چندین سال قبل از وفات حضرت باقر(ع)، همین‌جابر

رفته به‌زیارت اربعین امام‌حسین طبق‌روایات شیعه و چشم‌او نمی‌دیده و از دیدن محروم بوده، حال شما ملاحظه کنید. آیا با این‌روایات غیرصحیحه می‌توان ظاهربلکه صریح قرآن را نادیده گرفت، درحالی‌که زمان وفات حضرت باقر (ع) و وصایت حضرت صادق (ع) جابربن عبدالله نبوده و بچهل‌سال قبل فوت شده. و لایخفی پس از تحقیق معلوم‌گردید نصی برای خلافت و امامت واولوا الأمری پس از رسول‌خدا (ص) برای شخص و یا اشخاص معین از خدا و رسول صادرنشده، و اگرنصوصی درکتب سابقین نوشته‌شده‌تمام ازجهت سند و متن مخدوش و آثارجعل ازآنها نمایان‌است. رجوع شود به کتاب بررسی از نصوص امامت. بهرحال اگر اولوا الأمر عبارت باشد از ۱۲ نفر امام معصوم معینی با اصل اسلام وابدی بودن‌آن منافی است، زیرا اولا دین اسلام که حلال محمد حلال إلی‌یوم‌القیامه، و حرامه حرام إلی یوم‌القیامه می‌باشد مجری و زمامدار لازم‌دارد درهردوره و زمانی، و عمر آن دوازده نفر و یا حکومت آنان محدود به‌سیصدسال است و این منافات با لزوم زمامدار درتمام ادوار است. و ثانیا اگر اولوا الأمر ازطرف‌خدا و رسول مخصوص به ۱۲ نفر باشد، کسی دیگری حق زمامداری و سلطنت برمردم ندارد، و باید مسلمین دست روی دست بگذارند و دخالت دراین کار نکنند تا اجانب و بیگانگان زمامداری اسلامی ومسلمین را بدست گیرندو قوانین اسلامی را از اجراء بیندازند چنانکه انداخته‌اند. پس تمام ذلت و نکبت و بی‌سروسامانی وعدم اجرای قوانین إلهی از این فکر سرچشمه‌گرفته که تعیین اولوا الأمر فقط باخداست، واگر هزاران سال اولوا الأمر إلهی نبود ملت اسلام بی‌اولوا الأمراست و کسی حق اولوا الأمری ندارد، باید مسلمین دخالت نکنند. ودرنتیجه مملکت و ملت به‌دست هرکس افتاد بیفتد، وهمین فکرباعث بر انحطاط مسلمین و تسلط اجانب گردیده. نعوذبالله مِنْ غَفْلَةِ الْمُسلمین و افکارهم الباطله.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ
يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۶۰﴾
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ
الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿۶۱﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ
مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ
أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿۶۲﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا
فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ
قَوْلًا بَلِيغًا ﴿۶۳﴾

ترجمه: آیا نظر نمی‌کنی به‌سوی آنانکه به‌خیال خودایمان‌آورده‌اند به‌آنچه به‌تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده ،می‌خواهند داوری خودرا نزد طاغوت برند و حکم اورا بپذیرند وحال‌آنکه مامورند به‌طاغوت کافرشوند ، و شیطان می‌خواهد ایشان را به‌گمراهی دوری مبتلا سازد (۶۰) و چون به‌ایشان گفته‌شودبیائید بطرف آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی رسول ، دیدی که منافقین ازتوروگردانندو از رجوع به‌تو بسختی بازمی‌دارند (۶۱) پس چگونه است حال ایشان هرگاه برسد ایشان را مصیبتی بواسطهٔ آنچه خود بدست خود کرده‌اند ، سپس نزد تو بیایند وبه‌خدا قسم بخورند که ما اراده نکردیم مگر نیکی و همزیستی‌را (۶۲) ایشانند که خدا می‌داند آنچه دردلشان است ، پس ،از ایشان اعراض‌نما ، و پند ده‌ایشان‌را وبه‌ایشان دربارهٔ خودشان بگو گفتار رسائی را (۶۳)

نکات: این آیات دربارهٔ آن منافقانی از مسلمین نازل شده‌که

با یهودیان برسرحقی و حکمی نزاع داشتند و به‌قضاوت کعب بن اشرف یهودی راضی شدند،ولی به‌حکم رسولخدا (ص) راضی نشدند، خصوصا آنکه اظهار ایمان به‌رسولخدا (ص) می‌کردند،زیراکعب بن اشرف و یاکاهن و یادیگری اهل رشوه‌بودند و به‌رشوه،حق را پامال می‌کردند، ولی رسولخدا (ص) چون اهل رشوه نبود،آنکه غاصب بود نمی‌خواست نزد او برودوبه‌قضاوت اوراضی شود.حق‌تعالی‌دراین آیه آنکس راکه‌به‌غیرماأنزل الله حکم کند طاغوت خوانده، پس معلوم می‌شود طاغوت منحصر به‌بت نیست وهرکس ادعای بیجا و حکم به‌غیرماأنزل الله کند طاغوت است،و آنکه نزد چنین طاغوتی برود حکم کافر را دارد،بحکم: وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ،که در آیه ذکرشده،پس کسانی‌که به‌حکم‌خدا حاضر نیستند وبرای جیفهٔ دنیا بادیگران می‌سازند و می‌گویند مقصودما نیکی وهمزیستی است،و چنین عذرها می‌آورند پذیرفته‌نیست،و بحکم:فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ،باید ازایشان دوری کرد و،بحکم: وَعِظْهُمْ و قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ ...باید ایشان را از عواقب کارشان و از غضب خدا وقیامت ترسانید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ
اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا
اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ۝
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ۝

ترجمه: و ما رسولی نفرستادیم مگراطاعت شود باراده‌ٔخدا، و اگر این منافقین دروقتی‌که به‌خود ستم‌کردند (و به‌حکم تو راضی نشدند) نزد تو آمده و از خدا طلب‌آمرزش‌کرده ورسول برای ایشان طلب‌آمرزش‌کرده‌بود،هرآینه خدارا توبه‌پذیرورحیم،یافته

بودند (۶۴) پس نه‌چنین‌است قسم به‌پروردگارت ایمان نمی‌آورند تاآنکه تورا در نزاع بین خود حاکم قراردهند،سپس در بین خودشان ازقضاوت تو دلتنگ نباشند وحقیقتا تسلیم باشند (۶۵)

نکات: چون منافقین به‌حکم‌رسولخدا (ص) راضی نبودند، و نزاع خودرا پیش دشمن او برده‌بودند،این توهین و آزاری بود نسبت به‌رسولخدا (ص)، و وظیفهٔ‌ایشان این بود که بروند از رسولخدا (ص) عذرخواهی‌کنند تا رسولخدا (ص) ازاین توهین بگذرد، و برای ایشان طلب‌آمرزش از خداکند،وخودشان نیز از طلب‌آمرزش‌ازخدا خودداری نکنند، و این درصورتی بود که رسولخدا (ص) بود، و ازدنیا نرفته‌بود البته وظیفهٔ‌ایشان بود،و اما سایر مؤمنین که گناهی بین‌خود و خدا مرتکب‌شده‌اند و به‌رسول او مربوط‌نیست مشمول این آیه نیستند، آنان باید بین خود و خدا استغفار کنند، و به‌احدی از مخلوق مراجعه نکنند مگراینکه حق مخلوقی را پامال کرده‌باشند،ویا اذیت و آزاری نسبت به‌مخلوقی انجام داده‌باشند که دراین صورت باید نزدآن مخلوق رفته‌وعذرخواهی وطلب‌عفو والتماس‌دعا کنند، پس‌آن کسی‌که آیهٔ‌فوق را دلیل می‌آورد برای آنکه هرمؤمنی هرکجای دنیا گناهی کرده باید متوسل به‌رسولخدا (ص)شود و دست به‌دامان او بزند،بسیاراشتباه کرده، زیرا آیهٔ‌فوق راجع به‌منافقین‌است نه مؤمنین، و راجع به‌آزار و اذیت و توهینی‌است‌که به‌رسول وارد کرده‌بودندنه‌سایر گناهان، باضافه خدا به‌همان منافقین نگفته بروید نزد رسول بلکه فرموده اگر آمده بودند، ونفرموده برویدنزدرسول. پس از کجای آیهٔ‌توحید شرک را استخراج کرده‌اند و بین خود و خدا واسطه قائل شده‌اند ودرهمه‌جا مانندمشرکین واسطه قائل می‌شوند.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ

بِهٖ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاَشَدَّ تَثْبِيتًا ۝ وَاِذًا لَّاٰتَيْنٰهُمْ
مِّنْ لَّدُنَّآ اَجْرًا عَظِيمًا ۝ وَّلَهَدَيْنٰهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ۝ ۶۸

وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ
مِّنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ ۚ وَحَسُنَ
اُولٰٓئِكَ رَفِيْقًا ۝ ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ ۭ وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيْمًا ۝ ۷۰

ترجمه: و اگر ما برآنان مقرر می‌داشتیم که خود را بکشید و یا از خانه‌هاتان خارج شوید جز اندکی از ایشان آنرا انجام نمی‌دادند، و اگر ایشان انجام می‌دادند آنچه به‌آن پند داده می‌شدند، برای ایشان بهتر و استوارتر بود (۶۶) و آنگاه است که ما از جانب خود پاداشی عظیم به‌آنان می‌دادیم (۶۷) وبی‌شک آنان را به‌راه راست هدایت می‌کردیم (۶۸) و کسانی‌که خدا ورسول را اطاعت کنند پس ایشان همدم‌خواهندشد باآنانکه خدا نعمتشان داده از پیامبران و راستگویان و شهیدان وشایستگان،و ایشان نیکو رفیقانند (۶۹) آن‌فضل وبرتری‌ازخداست،وخدا دانای کافی‌است (۷۰)

نکات: جملهٔ : و لو أنا ... دلالت دارد که دین اسلام، دین سهل،و تکالیف آن سخت نیست ،حق‌تعالی به‌قوم‌یهود فرمان داد که‌خود را بکشید ،ولی به‌مسلمین چنین فرمانی نداد ،اگرچه بعضی‌از اصحاب رسول(ص) گفتند اگر حق‌تعالی ما را أمر کند به‌خودکشی و خروج از اموال،اطاعت خواهیم‌کرد مانند ثابت‌بن قیس‌که با یکنفریهودی مناظره‌کرد ،آن یهودی گفت حضرت موسی(ع)ما را أمربه‌خودکشی کرد ما اطاعت کردیم ،ومحمد (ص) شما را أمر به‌جهاد می‌کند شما را کراهتی است ،ثابت گفت اگرمحمد (ص) مرا امرکند که خودرا بکشم، البته اطاعت خواهم‌کرد .و همچنین از ابن مسعود و عمر نیز نقل شده

که‌گفتند: لو أمرنا ربنا بقتل أنفسنا لفعلنا و الحمدلله الذی لم‌یأمرنا . و جملهٔ:...لکان خیرا لهم ... دلالت دارد که تمام‌أوامرو نواهی إلهی برای بنده نافع است اگراطاعت‌کند.و جملهٔ: أشد تثبیتا دلالت دارد که عمل کردن به‌فرمان إلهی موجب ثبات قدم و ازدیاد ایمان است ، و انجام هرعملی موجب براقدام‌عمل خیر دیگراست .و جملهٔ: و من یطع‌الله‌والرسول... دلالت داردکه‌اطاعت خداورسول موجب رفاقت و حشر با أنبیاء و صالحین است نه‌صرف ادعای محبت ، و لذا درحدیث‌آمده که ثوبان غلام رسولخدا (ص) ، رسولخدا را بسیار دوست می‌داشت ، و ازفراق حضرت محزون می‌شد، روزی نزد حضرت‌آمد درحالیکه رنگ او پریده و لاغرشده‌وافسرده بود ،حضرت فرمود چگونه‌است حالت ؟ عرض‌کردم من دردی ندارم جز وحشت از دوری شما ،و چون یادآخرت می‌کنم ،می‌ترسم شمارا نبینم ، زیرا اگر از اهل جنت باشم درجهٔ من به‌درجهٔ‌شما نمی‌رسد ،وشما را نمی‌بینم ،واگر اهل بهشت نباشم که ابدا شما را نخواهم دید ،و همچنین عده‌ای از اصحاب ازاین‌مقوله سخن گفتند ، پس این آیه نازل شد که هرکسی اطاعت خداورسول(ص)کند حشر او با انبیاء و صالحین و ...خواهدبود ،واگرچه‌دردرجات آنان نباشد ،ولی حجاب و مانعی از زیارت و دیدارایشان ندارد . و از جملهٔ :من‌النبیین و ...استفاده می‌شود تقدم انبیاء،برتمام‌آنان‌که‌درآیه ذکرشده ،وسپس صدیقین تقدم بردیگران دارند ،و سپس شهداء تقدم‌رتبه دارند بر صالحین،ومقام شهداء ازاین‌جهت نیست که به‌دست کفارشهیدشدند ، بلکه مقامشان ازجهت اینست که اینان قولاً و عملاً شهادت به‌حق دادند ،ودیگران قولاً شهادت می‌دهند ،ولی ایشان هم بازبان‌شهادت دادند و هم باشمشیروسنان.ومقصود از صدیقین کسانیندکه‌زودتر به‌انبیاء تصدیق کردند و مقتدای دیگران شدنددرتصدیق،مانند علی‌بن‌ابیطالب (ع)و ابوبکر و مؤمن آل فرعون ومؤمن‌آل یاسین‌و باضافه عادتشان راستی و درستی بوده است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا

جَمِيعًا ۷۱ وَإِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ
قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا ۷۲ وَلَئِنْ
أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنۢ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُۥ
مَوَدَّةٌ يَٰلَيْتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۷۳ فَلْيُقَٰتِلْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْءَاخِرَةِ ۚ وَمَن
يُقَٰتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا ۷۴

ترجمه: ای مؤمنین سلاحخودرا دربر گیرید و برحذر باشید، پس دسته دسته حملهکنید و یا همگی(۷۱) و بتحقیق بعضی از شما کسانیند که سستی میکنند،پس اگر بهشما مصیبتی برسد میگوید حقیقتا خدا برمن نعمت داده که باآنان حاضر نشدم(۷۲) و اگر بهشما ازجانب خدا بهرهای برسد گویا بین شما و بیناو دوستی نبوده میگوید ای کاش من با ایشان بودم بهپیروزی وبهرهٔبزرگی نائل بودم(۷۳) پس باید کارزارکنند آنانکه میفروشند زندگی دنیارا بهآخرت ،و آنکه در راهخدا قتال کند پس کشته شود ویا پیروزگردد پس بزودی اوراأجربزرگی خواهیم داد(۷۴)

نکات: جملهٔ :خُذُوا حِذْرَكُم دلالت دارد براهمیت اسلحه و حفظ آن، ومسلمین باید همیشه مسلح باشند،وکسی آنان را خلع سلاح نکنند زیرا بیداربودن و برحذربودن از دشمن از واجبات إلهیاست که درقرآن ذکرشده. متأسفانه مسلمین زمان ما از دشمن اسلام برحذر نیستند، ولی اگر کسی برخلاف موهومات ایشان سخن گوید بیدار و هشیار و برحذرند و او را میکوبند.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا
أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿۷۵﴾

ترجمه: و شما را چه‌شده که قتال نمی‌کنید درراه‌خدا و درراه‌نجات ناتوانان از مردان و زنان و فرزندانی‌که می‌گویند پروردگارا ما را از این‌قریه‌ای‌که اهلش ستمکار است خارج ساز،و قراربده برای ما ازنزدخودت سرپرستی،وقراربده برای‌ما ازنزدت یاری‌کننده‌ای (۷۵)

نکات: جملهٔ : وَالْمُسْتَضْعَفِينَ ... دلالت دارد که اگر عده‌ای‌ازمسلمین درگوشه‌ای از دنیا ضعیف و زیردست‌کفار شدند و یا به‌آنان ستم و از مراسم دینی ممنوع می‌شوند بایدسایر مسلمین درراه نصرت ایشان قیام و اقدام به‌جهاد کنند .رسول‌خدا(ص) فرموده : من سمع رجلا یقول یا لَلْمُسْلِمِین فَلَمْ یُجِبه فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ . یعنی‌کسی‌که بشنود مردی می‌گوید ای مسلمین بدادم برسید پس اورا اجابت نکند مسلمان نیست . و جملهٔ :وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا، دلالت دارد که مسلمین ازخودشان باید زمامدار و سرپرستی داشته باشند،واگر ندارند باید درصدد تهیهٔ‌سرپرست بوده و از خدا بخواهند وسائل آن فراهم شود و إلا اگر برای ایشان سرپرستی نباشد همواره ناتوان و مغلوبند.

اَلَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ
الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿۷۶﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا

أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ
الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ أَوْ
أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ
لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلٰى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْاٰخِرَةُ
خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقٰى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۷۷

ترجمه: آنانکه ایمان آورده‌اند درراه‌خدا قتال می‌کنند وآنانکه کافرند درراه‌طاغوت قتال می‌کنند، پس‌کشتارکنید دوستان‌وپیروان شیطان‌را ،زیرا کید شیطان ناتوان بوده‌است (۷۶) آیانظر نمی‌افکنی به‌سوی آنانکه به‌ایشان گفته‌شد دست‌نگهدارید از دفاع و نماز را بپادارید و زکات‌رابدهید، پس‌چون قتال بر ایشان‌مقررشد ناگاه گروهی ازایشان ازمردم می‌ترسند مانند ترس‌ازخدا و یا ترسی شدیدتر،و گفتند پروردگارا چرا برما قتال را مقررکردی چرا مارا تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت‌ندادی، بگو متاع‌وبهرهٔ‌دنیا اندک‌است ، و آخرت‌برای پرهیزکار خوب‌است ، و به‌شما بقدر پوست هستهٔ‌خرمائی ستم نمی‌شود (۷۷)

نکات: ما معنی طاغوت راقبلا در آیهٔ ۲۵۶ سورهٔ‌بقره‌بیان‌کردیم مراجعه‌شود. بایدگفت درزمان ما اگر کسی حقی را بیان کند طرفداران باطل با او مقاتله می‌کنند و طرفداران حق با او همراهی ندارند و باسکوت‌خود اورا منکوب می‌کنند. وجملهٔ: قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ راجع به‌مسلمین است‌که درمکه اذیت‌وآزار شدندو هرچه اجازه می‌خواستند برای جهاد و دفاع،به‌ایشان إذن داده نمی‌شد چون نیروی جهاد و دفاع نداشتند،ولی چون به‌مدینه آمدند و تشکیلاتی بوجود آوردند و عدهٔ‌قابل‌دفاع پیدا کردند به‌ایشان اجازه داده‌شد بلکه واجب‌گردید، ولی عده‌ای‌از ایشان

ازجهاد کراهت داشتند ازترس .

أَيْنَ مَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ ۗ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ۚ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ۖ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ۚ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

ترجمه: هرکجا باشید مرگ شما را می‌یابد واگرچه دربرجهای محکم باشید، واگر به‌ایشان نیکی‌برسد می‌گویند این ازنزد خداست ،و اگربه‌ایشان بدی برسد می‌گویند این ازنزد تواست ، بگو هریک ازاینها (یعنی‌تماما) ازنزد خداست ،پس‌چه‌شده‌این قوم‌راکه نزدیک نیست بفهمند حدیثی‌را (۷۸) آنچه‌برسد تورا ازنیکی، پس ازخداست و آنچه برسدبه‌تو ازبد ازخود تواست ،وماتورافرستادیم برای مردم بعنوان رسالت ،وخدا برای گواهی‌کافی‌است (۷۹)

نکات: مقصودازحسنه ونیکی،فتح‌وپیروزی و نعمت و فراوانی و باران است‌که اینها ازنزدخدا و تقدیر اوست ، و مقصودازسیئه وبدی، سختی و بلاء و شکست و مصیبت و قحطی و کمی‌نعمت ومنهزم شدن‌است ،که‌اینها را ازقدم محمد (ص) می‌دانستند ،یهود می‌گفتند از وقتی‌که محمد به‌شهر مدینه آمده ،گرانی و سختی و مصیبت و قتل برای ما رسیده ، و همچنین منافقین می‌گفتند شکست روزاحد و کشته‌شدن افراد از محمد است .خدا درجواب ایشان‌فرموده‌تمام اینها مقدراست ازجانب خدا بواسطهٔ‌کوتاهی و تنبلی و ترس ونفاق خودتان ،چنانکه آیهٔ‌بعد روشن‌تر نموده و فرموده نیکی‌ازخدا یعنی از لطف او و تفضل اوست ،واگرنه علت تامهٔ برکات عمل بنده

نیست ، و بدی از خود تو و تقصیرخودتواست ای انسان وازنافرمانی تواست چه قحط و غلا باشد و چه مرض و بلا باشد و چه مکاره و سختیها باشد. و مقصود از کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهیدًا ،اینا ست که مواظب اعمال خودباشید و بهخیر اقدام و از شر دوری جوئید .پسمقصود از حسنه و سیئه عمل نیست بلکه خیر و شر حوادث است .

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۖ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾
وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ ۖ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ ۖ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ
تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

ترجمه: آنکه اطاعت رسول میکند بتحقیق خدارا اطاعت کرده و آنکه رویگردانست پس ما تورا برای ایشان نگهبان نفرستادیم (۸۰) و دم از فرمانبرداری میزنند پس چون از نزد تو بیرون روند طائفهای از ایشان بشب تدبیر میکنند غیرآنچیزی را که میگوئی،و خدا آنچه بشب تدبیر میکنند مینویسد، پس از ایشان اعراض کن و برخدا توکل کن وخدا برای وکالت کافیاست (۸۱)

نکات: چون رسولخدا (ص) بأمرخدا ، أمرمیکند ازاینجهت اطاعت او اطاعت خداست . و مقصود از جملهٔ : فما أرسلناک علیهم حفیظا، اینا ست که رسولخدا(ص) برای نظارت اعمال مردم ونگهبانی ایشان ازمعصیت نیامده ، پس آنکسیکه میگوید اعمال ما رابه نظررسولخدا میرسانند و باید او نظارت کند برخلاف عقل و نقل گفته است . منافقین خدمت رسولخدا (ص) که بودند اظهار اطاعت میکردند ولی شبانه دورهم مینشستند و چیزهائی را تدبیرمیکردند برخلاف رسولخدا(ص) ،چون رسولخدا بیخبربود ، خدا دراین آیات بهاو خبر داده و فرموده خدا از نظر گواهی و کفالت ووکالت کافیاست اگرچه محمد بیخبراست .

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۸۲

ترجمه: آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ و اگر از نزد غیرخدا بود درآن اختلاف بسیاری می‌یافتند (۸۲)

نکات: مقصود از تدبر درقرآن، تفکرکفار و مسلمین است درقرآن که ببینند درآن خلل و نقصی نیست نه ازجهت لفظ و نه ازجهت معنی. مختصر و مفیداست و معانی‌آن بلند و احکام‌آن محکم، و به‌مکارم اخلاق و خیر و زهد و توحید دعوت‌کرده و از شر و فساد و کفر و نفاق و بدبختی برحذرداشته .واگرکلام غیرخدا بود درآن اختلاف بسیاری یافت می‌شد ازجهاتی: اول ـ گاهی‌حق‌بود و گاهی باطل. دوم ـ گاهی مطالب عقلی‌داشت گاهی خرافی. سوم ـ گاهی مطالب یقینی‌داشت گاهی ظنی و وهمی. چهارم ـ گاهی به‌خدا دعوت می‌کرد گاهی به‌خود. پنجم ـ گاهی اخبارش مطابق واقع بود، و گاهی برخلاف واقع. ششم ـ گاهی کلامش فصیح بود و گاهی‌غیرفصیح و گاهی مطالب‌آن ضد و نقیض‌بود و گاهی موافق.

بهرحال ازاین آیه استفاده می‌شود که تقلید باطل است زیرا أمر به‌تدبرنموده و دیگراینکه می‌رساند قرآن قابل فهم است‌که أمر به‌تدبرنموده، و رد می‌کند قول مغرضین راکه قرآن‌را قابل فهم نمی‌دانند، و دیگر اینکه اگر کلام بشربوددرآن‌اختلاف بسیاری بنظر می‌رسید. و اختلاف برسه‌قسم است: اختلاف تناقضی و اختلاف در تفاوت و اختلاف در تلاوت. أما اختلاف تناقضی،و اختلاف تفاوتی که مقداری از قرآن فصیح باشد و مقداری از آن غیرفصیح، پس این دو در قرآن یافت نمی‌شود .وأما اختلاف درتلاوت مانند اختلاف درقرائت‌آن موجود و بی‌اشکال است ،زیرا اختلاف‌در تلاوت موجب نقصی نیست .

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ

وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۳﴾ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ
وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ ۖ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۗ وَاللَّهُ
أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿۸۴﴾

ترجمه: و چون ایشان را أمری(یعنی خبری) از ایمنی و یا ترس برسد نشردهند، و اگر آن‌را بسوی پیامبر و فرمانداران خود برگردانند (وبه‌رسول وفرماندارا ن مراجعه‌کنند) کسانی ازایشان که نیروی درک حقیقت دارند آنرا خواهندانست ،و اگرفضل خدا و رحمت او برشما نبود بی‌گمان پیرو شیطان می‌شدید مگرعدهٔ کمی (۸۳) پس در راه‌خدا قتال کن، مکلف نیستی مگر خودت (تکلیف غیرتورا ازتونخواهند)ومؤمنین را برانگیز ،امیداست که خدا آسیب کفا ررا بازدارد ،وخدا درعذاب سخت‌ترودرعقوبت شدیدتراست (۸۴)

نکات: آیهٔ ۸۳درباره‌ٔجنگ موته ولشکرروم‌نازل شده‌واولوا الامر زید بن حارثه‌بود. گاهی‌برای‌لشکریان رسول‌خدا(ص)خبروحشت اثر از دشمن میرسید که مثلا لشکر بسیاری مجهزشده که صدمقابل لشکراسلام است درفلان محل‌مهیای حمله می‌باشند ، و یا خبرخوشی می‌رسید برای لشکراسلام که نشر این اخبار به‌صلاح مجاهدین و به‌صلاح مسلمین نبود ،ولی منافقین آن‌را نشرمی‌دادند .حق‌تعالی دستور داده که چنین اخبار را قبلا به‌رسول‌خدا و یا به‌فرماندارا ن اطلاع دهند اگر نشرآن صلاح باشد نشردهند و إلا سانسورکنند .

ازاین آیه معلوم‌می‌شود مقصود از أولوا الأمرهمان‌فرمانداران لشکری اسلامند و باتفاق تواریخ ومفسرین ،أولوا الأمر در آیه همان فرماندهان می‌باشند .دراین صورت معنی أولوا الأمری‌که‌درآیهٔ

۵۹ ذکرشده چنانکه درآنجا بیان گردید ،روشن می‌شود که القرآن یفسر بعضه بعضا . و از جملهٔ : لاتکلف إلا نفسک ...چندچیزا ستفاده می‌شود: اول اینکه رسولخدا(ص)مکلف شده به‌جهاد واگرچه تنها باشد . دوم اینکه تکلیف او این بوده که خود اطاعت خداکند ومردم را نیز ترغیب کند و أما مردم عمل بکنند و یا نکنند به‌او مربوط نیست ،هرکسی مکلف به عمل خود می‌باشد ،واین آیه بعدا ز جنگ احد بوده که رسولخدا(ص) مأمورشده حسب الوعدهٔ ابوسفیان دربدر صغری مهیای جنگ باشد.

مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً
سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ﴿٨٥﴾ وَإِذَا
حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾

ترجمه: آنکه شفاعت نماید شفاعتِ نیکی برای او ازآن نصیبی است ،و آنکه شفاعت کند شفاعتِ بدی برای او بهره‌ای است ازآن، و خدا برهرچیزی مقتدراست (۸۵) و هنگامی‌که شما را تحیتی‌دادند پس شما به‌نیکوترازآن تحیتی بدهید و یا همان را رد کنید، براستی‌که خدا برهرچیزی محاسب بوده‌است (۸۶) خدائی‌که هیچ‌معبود و پناهی نیست جزاو ،شما را جمع می‌کند بروزرستاخیزشکی‌درآن‌نیست و کیست راستگوتر از خدا در سخن تازه (۸۷)

نکات: چون درآیهٔ‌قبل فرموده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ مردم‌را به‌جهاد ترغیب‌کن دراین‌آیه فرموده هرکس شفاعت‌کند برای أمرخیری بهره‌ای برای اواست یعنی هرکس مؤمنین را به‌کارخیری راهنمائی وترغیب‌کند و یا بیاموزد و یا وسیله‌شود برای او ثوابی هست،

ورسولخدا (ص) فرموده : مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهـا . یعنی هرکس رَوِش نیکوئی ایجاد کند هرکس به‌آن رَوِش عمل کند برای او نیز اجری است .و همچنین هرکس باعث کاربدی شود و یا راهنمایی و یا ترغیب کند و یا راه‌بدی را به‌مردم بیاموزد هرکس به‌آن عمل کند بهره‌ای از وزر و وبال برای او نیز هست .ومقصود ازجملهٔ : وَإِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ ...این است که مثلا اگر کسی به‌شما سلام کرد شما جواب بهتری و یا مانند همان سلام را به‌او برگردانی. و جملهٔ : فَحَيُّوا ...أمراست و دلالت بر وجوب دارد که جواب سلام واجب است و جواب بهتر این است که اگر سلام‌کننده گفت السلام علیکم درجواب بگوئی: علیکم السلام ورحمة الله ،واگر او رحمة الله را اضافه کرد شما بگوئی و رحمة الله وبرکاته .و شعار مسلمین دربرخورد و ملاقات یکدگر سلام است ،وسلام یکی از اسماء الهی وبمعنی رحمت او و سلامتی از جانب او است که بدینوسیله شامل حال بندگان می‌شود .و حتی اگر کسی وارد منزلی می‌شود باید سلام‌کندوچنانچه کسی درآن منزل نباشد می‌تواند برخودش سلام کند وبگوید :السلام عَلَيْنا مِنْ رَبِّنا . نکتهٔ دیگر جملهٔ : لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ دلالت داردبراینکه ملجأ و پناه و قاضی الحاجاتی جزخدا نیست چنانکه مکرردراین‌کتاب گوشزدشده که إله بمعنی مایتأله إلیه فی الحوائج می‌باشد .ویکی از دلائل قیامت قول صدق حق‌تعالی است که فرموده : لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ .و دلیل براینکه قرآن قدیم نیست و حادث‌است همین آیه است که درآن فرموده : وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا،چون حدیث بمعنی خبر تازه و نو می‌باشد .

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنٰفِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا ۚ
أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ ۖ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ
لَهُ سَبِيلًا ۞ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ
سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتّٰى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ۖ وَلَا تَتَّخِذُوا
مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۙ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ
يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ
فَلَقَاتَلُوكُمْ ۚ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۝ سَتَجِدُونَ
آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا
إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا ۚ فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ ۚ
وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۝ ✻

ترجمه: پس چه‌شده برای شما که درحق منافقین دودسته شده‌اید و خدا برگردانید ایشان را (به‌پستی‌کفر) بسبب آنچه انجام‌دادند، آیا می‌خواهید هدایت‌کنید آنکه‌را خدا گمراه‌کرده، وآنکه‌را خدا گمراه‌کند پس هرگز برای او راهی نخواهی یافت (۸۸) و دوست دارند که کافرشوید چنانکه خودشان کافرند پس مساوی ومانندهم باشید پس از ایشان دوستی مگیر تا هجرت‌کنند درراه‌خدا، پس‌اگر روگردانیدند بگیریدشان و ایشان را بکشید هرجا یافتید، و از ایشان دوست و یاور مگیرید (۸۹) مگر آنانکه می‌پیوندندبه‌قومی که‌بین شما و بین‌ایشان پیمانی باشد و یا نزدشما آیددرحالیکه دلشان را از قتال باشما و از قتال قوم‌خود باز داشته‌اند، واگر

خدا خواسته بود ایشان را برشما مسلط کرده بود که با شما قتال کرده بودند ،پس اگر از شما کناره‌گیرند که با شما قتال نکنند و دَمْ از تسلیم‌زنند پس خدا برای شما راهی علیه ایشان قرارنداده است (۹۰) بزودی کسان دیگری خواهیدیافت که می‌خواهند ازشما ایمن و از قوم خود ایمن باشند ،هرزمان که به‌سوی فتنهٔ‌کفربرگشت داده شوند درآن سقوط کنند ، پس اگر از شما کناره‌نگیرند و دم از تسلیم نزده و دست از شما باز ندارند بگیرید وبکشیدایشان را هرجا ایشان را یافتید و آنانند که تسلط آشکار شما رابر ایشان مقرر داشتیم (۹۱)

نکات: این آیات درحق چندین طائفه نازل شده : طائفهٔ اول کسانی بودند که اظهار اسلام‌نموده پس ازآن به‌کفر برگشتند وبه‌هجرت درراه‌خدا و ثبات قدم دراسلام تن ندادند و لذا بعضی ازمسلمین در حق ایشان دو دل شده‌بودند ، حق‌تعالی فرموده دو دل نباشید اینان کافر و واجب القتلند و باایشان دوستی مکنید . طائفهٔ دوم کفاریکه با مسلمین پیمانی بسته و در امانند . طائفهٔ سوم کسانی‌که پیمان نبسته‌اند ولیکن خودرا درپناه معاهدین درآورده و بادستهٔ دوم پیوند کرده‌اند پس اگر با مسلمین قتال نکنند و دم از تسلیم زنند نباید مسلمین به‌ایشان تعرض‌کنند چنانکه درآیهٔ ۹۰ فرموده‌است . طائفهٔ چهارم دستهٔ بی‌طرفی هستندکه گاهی برای امنیت‌خود دم از اسلام زده و گاهی دم از کفر زده برای اینکه از کفار در امان باشند ، پس اگر از مسلمین کناره‌گرفته و تعرضی نکنند کاری باآنان نیست و اگر کناره‌گیری نکنند و تسلیم مسلمین نباشند باید ایشان را برطرف‌نمود خصوصا اگر ایجاد مزاحمت‌کنند چنانکه آیهٔ ۹۱ فرموده‌است .

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً ۚ وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا ۚ
فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ
أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۹۲

ترجمه: مؤمن ،مؤمنی را نمی‌کشد مگربخطا ،و کسی‌که‌بخطا مؤمنی را بکشد پس بندهٔ مؤمنی آزادکند و دیه‌ای تسلیم کسان مقتول‌نماید مگراینکه ایشان عفونمایند، پس اگر مقتول از قومی‌بودکه‌دشمن شمایند (یعنی‌کافرند) و او (مقتول) مؤمن بوده ،پس آزادکندبندهٔ مؤمنی‌را ، و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان پیمانی‌است پس بایدبه‌اهل او دیه‌ای داد و بندهٔ‌مؤمنی‌را آزاد کرد، پس هرکس نیافت براوست‌دوماه روزهٔ پی در پی، این توبه‌ای‌است از دستورخدا و خدا دانا وحکیم بوده‌است (۹۲)

نکات: جملهٔ : فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ تا آخر دلالت دارد که قاتل در قتل خطایی باید دیه بدهد باضافه براینکه باید بنده‌ای‌آزادکند .و کلمهٔ : مُؤْمِنَةٍ ،دلالت دارد که باید بنده مؤمن باشد. وجملهٔ :دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ ،دلالت دارد که باید دیه را به‌اهل مقتول‌یعنی وارث او بدهند. و دیهٔ‌انسانی چه درعمد و چه‌درخطا وچه‌شبه‌عمد هزارمثقال طلای خالص‌سکه‌دار ۱۸ نخودی است ،ویا هزار گوسفند و یا دویست‌گاو و یاصد شتر، و شرح آن درکتاب احکام‌القرآن مسطوراست . جملهٔ : فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ، می‌گوید اگر مقتول، مؤمن بود،ولی قوم و بستگان او همه از کفارند ،دراینجا بر قاتل کفاره لازم است نه‌دیه زیرا کفار استحقاق دیهٔ‌مسلمان را ندارند. و جملهٔ : وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ ... می‌فرماید اگر مقتول مؤمن بود ولی قوم او از کفاری بودندکه با مسلمین معاهده بسته‌اند باید قاتل باضافهٔ تحریررقبهٔ‌مؤمنه دیه‌راهم بپردازد أما به وُرّاثِ مسلمانش ، و اگروارثِ مسلمان ندارد باید کمترین دیه‌را بپردازد.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۹۳﴾ يَآأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي
سَبِيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا
تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ
مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۹۴﴾

ترجمه: و کسی‌که مؤمنی را عمدا بکشد پس جزای او دوزخ است درحالیکه درآن جاوید است و خدا بر او خشمناک ولعنت کرده‌اورا و مهیا نموده برای او عذاب بزرگی را (۹۳) ای مؤمنین هنگامی‌که درراه‌خدا و جهاد سفرکردید پس تحقیق کنید وندانسته‌کاری‌نکنید و به‌کسی‌که به‌شما سلام و اظهارا سلام‌کرده نگوئید که تو مؤمن نیستی، شما متاع زندگی پست دنیا را میجوئید پس نزدخدا بهره‌های بسیاری‌است ، شماکافربودید ازپیش، پس‌خدا منت‌گذاشت بر شما و اظهارا سلام شمارا پذیرفت پس‌جستجو و تحقیق کنید، زیرا خدا به‌آنچه انجام‌دهید همواره آگاه بوده‌است (۹۴)

نکات: آیهٔ ۹۴ راجع است به‌لشکری‌که رسول‌خدا(ص)فرستاده‌بود برسر قومی از کفار دراطراف فدک و درحق ایشان نازل شده ،و ریاست لشکر با مقداد و یا با غالب نامی‌بود، چون به‌آن‌محل رسیدند، تمام‌کفار فرارکردند، مگر «مرداس»نامی که چوپانی می‌کرد ،او باعتماد اینکه مسلمان شده فرارنکرد، و گوسفندان خود را در غاری ازکوه جای داد. سپس‌چون لشکراسلام نزدیک شدند و، أالله أکبر گفتند او نیز أالله أکبر گفت و ازکوه پایین آمد و شهادتین بر زبان جاری کرد. أما لشکراسلام اعتناء نکردندبااینکه شهادتین او را شنیدند، اسامة بن زید او را کشت وگوسفندان

اورا بغنیمت راند. چون رسولخدا(ص) خبرشد بسیار آشفته گردید و پریشان.وآیهٔفوق براو نازل گردید. جملهٔ: فَتَبَیَّنُوا تکرار شده معلوم میشود تحقیق واجب مؤکداست و نباید ندانسته کاریکرد، خصوصا در تکفیر و قتل کسی.متاسفانه زمان ما بعکس این دستور روحانینمایان بزودی بدون تحقیق این گناه بزرگ را مرتکب میشوند و تحقیق نکرده و سخن طرف را از خود او نشنیده،فوری اورا تکفیر میکنند. جملهٔ: ...أَلْقیٰ إِلَیکُمْ ...دلالت دارد که هرکس شهادتین گفت باید پذیرفت و خون و مال و آبروی او محترم و محفوظ است .و جملهٔ: تَبْتَغُوْنَ عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا، دلالت دارد که تکفیرکنندگان مردممسلمان و یا تفسیق کنندگانِ بدون تحقیق، دنیاپرست بوده و فعلا بسیاری از مراجع دینی که ازقرآن واسلام بیگانهاند و برای حسد و کوتهنظری و بیخبری مردمرا لعن و تکفیر و تفسیق میکنند برای طمع دنیاست.

لَا یَسْتَوِی الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِینَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقَاعِدِینَ دَرَجَةً وَکُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَیٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِینَ عَلَی الْقَاعِدِینَ أَجْرًا عَظِیمًا ﴿۹۵﴾ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِیمًا ﴿۹۶﴾

ترجمه: آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعدمیکنند باستثنای آنانکه صاحب عذر و ضررند، باآنانکه درراهخدا بهاموال وجانها جهاد میکنند مساوی نیستند، خدا برتری داده مجاهدینِ بهاموال و جانها برمتقاعدین،بهیک درجه، و هریک را خدا وعدهٔ نیکوتر داده، و برتری داده خدا مجاهدین را برقاعدین بهأجربزرگ (۹۵) و بدرجاتی از جانبخود، و برتری داده ایشان را به آمرزش و رحمت ،و خدا همیشه آمرزنده و رحیم بودهأست (۹۶)

نکات: دراینآیه یکجا درجه مفرد آورده و یکجا درجات جمع

آورده و مقصوداین استکه خدابرتری داده مجاهدین را برقاعدین با عذر به‌یکدرجه بدلیل کلمهٔ درجة و برقاعدین بدون عذر به‌درجاتی.
و عذرهم بر دوقسم است : عذربدنی، مانند کور و لنگ.وعذرمالی، مانند فقر. و کلمهٔ : غیرأولی الضرر دلالت دارد که جهادازصاحبان عذرموجه ساقط است .

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ
كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوٓا أَلَمْ تَكُنْ
أَرْضُ اللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰٓئِكَ مَأْوٰهُمْ جَهَنَّمُ
وَسَآءَتْ مَصِيرًا ۝٩٧ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَآءِ
وَالْوِلْدَٰنِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۝٩٨
فَأُولَٰٓئِكَ عَسَى اللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا
غَفُورًا ۝٩٩ وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ
مُرٰغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَن يَخْرُجْ مِنۢ بَيْتِهِۦ مُهَاجِرًا
إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُۥ
عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ۝١٠٠

ترجمه: براستی آنان راکه فرشتگان قبض روح‌می‌کنند ،درحالی‌که آنان بخود ستم‌کرده‌اند ، فرشتگان گویند درچه‌حالی‌بودید؟گویند ما درزمین ناتوان و زبون بودیم ، (فرشتگان)گویند آیا زمین خدا وسیع نبود که درآن مهاجرت‌کنید ، پس‌آنان جایگاهشان دوزخ‌و بدبازگشتی‌است (۹۷) مگر ناتوانان از مردان و زنان‌واطفالی که

حیله‌ای نتوانند و راهی نیابند (۹۸) پس آنان را شاید خدا موردعفو نماید و خدا بخشندهٔ آمرزنده است (۹۹) و هرکس در راه خدا مهاجرت کند محل اقامت بسیار و وسعتی می‌یابد، و آنکه از خانهٔ خود خارج شود برای مهاجرت به‌سوی خدا و رسول او سپس مرگ او را دریابد پس محققا أجر او برخدا لازم شده و خدا آمرزندهٔ رحیم بوده است (۱۰۰)

نکات: کلمهٔ :فِیمَ کُنتُم ،دلالت دارد که ملائکه از مستضعفین و کسانی‌که دردین خود ضعیفند نیز سؤال و بازخواست می‌کنند که چرا در أمر دین خود را عالم و توانا نکردید، وعذر ایشان پذیرفته نیست مگرکسانی‌که چاره‌ای نداشته و راهی برای دانش و عمل دینی نداشته‌اند .وجملهٔ ...یَجِدفِی ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗ ، دلالت دارد که اگر کسی برای تعلیم و حفظ دین‌خود مهاجرت کرد خدا برای او گشایشی بوجود می‌آورد و محل بهتری برای او پیدا می‌شود .وازسرتاسراین آیات استفاده می‌شود که هجرت برای حفظ دین واجب است .

وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ كَانُواْ لَكُمۡ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ۝١٠١

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡۖ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلۡيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمۡ وَلۡتَأۡتِ طَآئِفَةٌ أُخۡرَىٰ لَمۡ يُصَلُّواْ فَلۡيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلۡيَأۡخُذُواْ

حِذْرَكُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ
أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ
أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُهِينًا ۱۰۲

ترجمه: و چون در زمین قدم‌زدید (برای سفر) پس باکی برشما نیست که نماز خودرا کوتاه‌کنید اگرخوف دارید که کفار شما را به‌خطروفتنه اندازند براستی‌که کافران برای شما دشمن آشکارند (۱۰۱) و چون درایشان بودی و برایشان نماز را برپا داشتی، پس باید عده‌ای از ایشان با تو بایستند و اسلحهٔ‌خودرا دربر گیرند، پس چون سجده‌کردند باید(برروندو)پشت سرشما باشند. وعدهٔ دیگری‌که نماز نکرده‌اند بیایند با تونماز بخوانند، و باید برحذر باشند و اسلحهٔ‌خودرا دربرگیرند، کافران دوست دارند که از اسلحه و متاعهای خود غافل شوید پس یکمرتبه برشما بتازند،واگر بشما رنجی‌باشد ازباران و یا بیمار باشید باکی‌برشما نیست که اسلحهٔ خودرا فروگذارید ، و برحذرباشید ، براستیکه خدا مهیا نموده برای کافرین عذاب خوارکننده‌را (۱۰۲)

نکات: جملهٔ : إذا ضربتم فی الأرض ... دلالت داردکه اگربپای خود مسافرت درزمین کردیدحکم‌قصرمی‌آید ،ولی‌باطیاره و یا با ماشین درهرصورت ، چنین نیست . و جملهٔ : إن‌خفتم‌أن‌یفتنکم‌الذین کفروا ، دلالت دارد که اگر در سفر خوفِ ازخطرکفار باشد قصراست و إلا خیر .آری اگر سفربا قدم باشد و خوف نیزباشد ،درسفرهشت فرسخی که‌زحمت وزمان سیرآن کمتر ازیکروزنیست ،باید‌قصرنمود ،چنانکه رسولخدا(ص) درسفرهشت فرسخی قصرنمود . جملهٔ :و إذا کنت فیهم

فأقمت لهم ...دلالت دارد که نماز جماعت را درحال جنگ نباید ترک نمود و طریقهٔ جماعت درجنگ همانطوری است که درآیه ذکرشده که مجاهدین دوقسمت شوند: عده‌ای درمقابل دشمن ایستاده وعده‌ای میروند اقتداء به امام کرده ،رکعت اول را با امام میخوانند ،چون سجدهٔ رکعت اول را تمام کردند برخاسته و جلودشمن میروند ،وعدهٔ دیگری که نماز نخوانده‌اند میروند دررکعت دوم به امام اقتداء میکنند ،وهرعده، تتمه و باقی نماز خودرا دربین راه و یا درمقابل دشمن به اتمام میرسانند. جملهٔ :ولیأخذوا أسلحتهم ،که درآیه مکررشده دلالت دارد براهمیت اسلحه که مسلمین باید همواره اسلحه داشته باشند، و از اسلحه و تجهیزات جنگی خود غفلت نورزند و نیز استفاده میشود که اسلحه پاک است ، پس روایت کافی(ج۳ص۴۰۰چاپ آخوندی) در باب اللباس الذی تکره الصلاه فیه (حدیث ۱۳) که از حضرت صادق(ص) روایت شده که فرمود: لاتجوز الصلاه فی شئ من الحدید فإنه نجس ممسوخ (یعنی نماز درهیچ چیز از آهن جائز نیست زیرا آهن نجس است و مسخ شده)مجعول می‌باشد. و جملهٔ :ولیأخذوا حذرهم دلالت دارد که مسلمین همواره باید از کفار برحذر و احتیاطات خودرا ازدست ندهند ،ومبادا غافلگیر شوند.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيٰمًا وَ
قُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ ۚ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ ۚ إِنَّ الصَّلٰوةَ
كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتٰبًا مَوْقُوتًا ﴿۱۰۳﴾ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ
الْقَوْمِ ۖ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ ۖ
وَتَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۰۴﴾

ترجمه: پس چون نماز را بجای آوردید ،خدا را یاد کنید

درحال قیام و نشسته و برپهلوهای خود (یعنی‌خوابیده) پس چون مطمئن شدید اقامهٔ همان نماز (معهود) را نمائید زیراکه نماز برمؤمنین بوقت معین واجب شده‌است (۱۰۳) و سست نشویددردنبال کردن این قوم، اگرشما دردمندمی‌شوید پس محققا ایشان نیزدردمند می‌شوند چنانکه شما دردمندمی‌شوید، و شما امیددارید‌ازخدا آنچه را ایشان امیدندارند، وخدا دانای حکیم بوده‌است (۱۰۴)

نکات: مقصود از فإذا قضیتم الصلاه وإذا أردتم‌فعل الصلاه فی الحرب می‌باشد، زیرا این‌آیات دروظائف حال جنگ نازل شده. و رسولخدا(ص) فرموده: الصلاه لاتترک بحال. یعنی نماز را بهیچ حالی نبایدترک نمود. و جملهٔ: وترجون من الله ... دلالت دارد براینکه مؤمن چه‌درحال غالب شدن و چه درحال مغلوب شدن، به‌خدا امید دارد، ولی کافرکه پشت پا به‌دین زده، دراین احوال بجائی امید ندارد. پس مؤمن که همواره امیدوار است نباید درجهادسستی‌کند.

از آیهٔ ۱۰۳ معنی‌دیگری‌نیزکرده‌اندولی‌ظاهرهمین‌استکه ذکرشد.

إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا
أَرَاكَ اللَّهُ ۚ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿۱۰۵﴾
وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۰۶﴾ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ
يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿۱۰۷﴾
يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ
يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿۱۰۸﴾
هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن
يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿۱۰۹﴾

ترجمه: براستیکه ما نازل کردیم بسوی تو اینکتاب را بحق تا بین مردم بهآنچهخدا ارائهداده بهتو حکمکنی، و برای خائنین طرفدا رمباش (۱۰۵) و ازخدا طلب آمرزش کن زیرا خدا آمرزندهٔ رحیمبودهاست (۱۰۶) و دفاع مکن ازکسانیکه بهخود خیانت میکنند ،زیرا خدا خیانتکارگنهکارا دوست نمیدارد (۱۰۷) خیانت خودرا ازمردم پنهان میکنند و از خدا پنهان نمیکنند وحالآنکه خدا با ایشان است هنگامیکه بشب بتدبیرسخنانی میگویند کهخدا راخوش نیاید و خدا بهآنچه میکنند محیط است (۱۰۸) وهانشمائید آنان که ازایشان دفاع میکنید درزندگی دنیا،پسکیستکه مجادله کندباخدا ازطرفایشان درروزقیامت یا چهکسوکیل بر ایشانمیباشد (۱۰۹)

نکات: جملهٔ : لتحکم بین الناس بما أراک الله ،دلالت داردکه باید رسولخدا(ص) طبق وحی حکمکند و از خود نبایدحکمی صادرکند ،و این آیه دلالت میکند که رأی علماء دردین حجیت ندارد مگراینکه طبق وحی باشد .وجملهٔ :ولاتکن للخائنین خصیما،دلالت دارد که طرفداری ازخائن حرامست و نباید از خائن طرفداریکردونباید بهاو منصبی داد ،ونبایداورا مصدر أموری قراردادد .حالاگر کسی بگوید چگونه رسولخدا(ص)ویا امیرالمؤمنین(ع)بعضی ازخائنین را مانند زیادبن أبیه و یا اشعث بنقیس و یا ابوموسیرا مصدر أمور و فرماندارکردند؟ جواب اینستکه رسولخدا(ص)و یا حضرت علی(ع)مطلع بهاحوال این اشخاص نبوده و از خیانتایشان آگاه نبودهاند .وهمچنین هریک از خلفاء وزمامداران اگرخائنیرا مصدر کاری قراردهند بدون علم ،اشکالی ندارد ،ولی باید متوجهباشند کهاگر خیانتی کردند فوری معزول شوند .

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۱۰﴾ وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۱۱﴾ وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ

بَرْمِ بِهِ بَرِيْئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا ﴿۱۱۲﴾

ترجمه: وآنکه عمل بدی مرتکب شود و یا به‌خود ستم‌کند سپس از خدا آمرزش طلبد ،خدا را آمرزندهٔ رحیم می‌یابد (۱۱۰) و آنکه گناهی فراهم‌کند ،پس جزاین نیست که برضررخودش فراهم می‌کند ، و خدا دانای حکیم‌است (۱۱۱) وآنکه خطایی و یاگناهی فراهم‌کند سپس تهمت آن‌را بیندازد بربی‌گناهی پس‌حقیقتا باربهتان و گناه آشکاری را حمل نموده‌است (۱۱۲)

نکات: فرق بین سوء و ظلم به‌نفس شایداین باشد که‌سوء چیزی است‌که ضررش به‌غیر برسد ولی ظلم به‌نفس گناهی‌است‌که فقط به‌خود عامل زیان‌رساند . و مقصود از ثم‌یستغفرالله...فقط‌گفتن استغفرالله نیست‌بلکه‌گفتن آنست‌باشرایطش‌که‌توبه واصلاح‌وجبران مافات باشد .

وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهٗ
لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ اَنْ يُّضِلُّوْكَ ؕ
وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ ؕ
وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ
مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ؕ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا ﴿۱۱۳﴾

ترجمه: و اگر فضل ورحمت خدا برتو نبود بدون شک طایفه‌ای از ایشان قصد داشتند که تورا گمراه‌کنند و گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را و بهیچوجه به‌توزیان نمی‌رسانند ،وخدا نازل‌نمودبرتو کتاب‌وحکمت را وآنچه‌نمی‌دانستی تورا آموخت ،و فضل خدا برتو بزرگ بوده‌است (۱۱۳)

نکات: مقصود از فضل الله ،نبوت است و از رحمت سایر نعمتها

می‌باشد .ومقصود از جملهٔ :... أن یضلوک ،اینا ستکه اصحاب‌او می‌آمدند سخنانی برخلاف واقع و شهادتهایی به‌نفع یکدگر می‌دادند در مرافعات ،درحالی‌که رسولخدا(ص) مأمور به‌ظاهربود وباطن ایشان را نمی‌دانست ،وبدین‌جهت حضرت را درحکم باطل و خطا وارد می‌ساختند ولی‌خدا اورا آگاه می‌کرد. و جملهٔ :عَلَّمَکَ ما لَمْ‌تَکُنْ تَعْلَم ،دلالت دارد که رسولخدا(ص) قبل از وحی چیزی نمی‌دانسته .وجملهٔ :وَکانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیکَ عَظِیماً دلالت داردکه نبوت أمریاست تفضلی و بریاضت‌وزهد وامثال اینها ،تحصیلی نیست .

لَا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰیهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ
اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ
اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ اَجْرًا عَظِیمًا ﴿۱۱۴﴾ وَمَنْ یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ
بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدٰی وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ
نُوَلِّهِ مَا تَوَلّٰی وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَآءَتْ مَصِیرًا ﴿۱۱۵﴾

ترجمه دربسیاری از نجوای ایشان خیری نیست مگرنجوای آنکه امربه‌صدقه و یاکار نیک ویا اصلاح بین مردم‌کند (یعنی‌نجوای‌ایشان به‌این سه‌أمرباشد) و آنکه چنین کند برای جستن خشنودیهای‌خدا پس بزودی اجربزرگی به‌او می‌دهیم (۱۱۴) وآنکه مخالفت و دشمنی کند با رسول پس ازآنکه هدایت برای او روشن شده و بغیرراه مؤمنین برود (راهی جزراه‌مؤمنین پیش‌گیرد)واگذاریم‌اورا به‌آنچه دوست دارد ،و به‌دوزخ درآوریم اوراکه‌جای‌بازگشت بدی‌است (۱۱۵)

نکات: این آیات با بسیاری ازآیات‌گذشته اگرچه عام‌است ،و تا قیامت ،شامل هرمکلفی‌می‌شود ،ولی نازل شده درحق منافقین، از آنجمله طعمهٔ‌بن‌ابیرق است‌که زرهی از عموی خود دزدید وآن را بگردن یک مردیهودی گذاشت ،آن مردیهودی نزدرسولخدا(ص) آمد،و

بی‌گناهی‌خودرا اظهار داشت ،ولی‌قبیلهٔ‌طعمه‌نزدرسولخدا(ص) آمده‌و ازطعمه دفاع کرده و رسولخدا(ص) را به‌اشتباه‌انداختند تا اینکه آیهٔ ۱۰۵نازل شد ،وطعمه چون فهمید وحی‌طبق واقع آمده وحق برا و روشن شد با این‌حال ازمدینه‌گریخت و به‌مکه‌رفت و پنهان شد ، روزی به‌خانهٔ حجاج رفت و او ویرا گرامی‌داشت زیرا طعمه مهمان او شد ،ودرآنجا چندروزی ماند ، سپس خیال کرد دردرون خانه‌زرهی نهفته ،چون شب شد آنجا را نقب زد و به‌درون آن رفت ، درآنجا پوستهایی خام و خشک بود ،پایش بدانها گرفت و به‌زمین خورد ، صاحبخانه بیدارشد ،او را گرفت و بیرون آورد ،اهل مکه گفتند او را سنگسار کنیم ،حجاج گفت اگرچه بدکرده أما مهمان‌است ،و مهمان را نباید کشت ، پس اورا بخواری ازمکه بیرون کردند ، او به‌قبیلهٔ‌بنی‌سلیم که بت‌پرست بودند پناه‌برد ،ومرتدگشت ،و درآنجا زیردیواری رفت و مرد ،پس‌چون با اینکه‌فهمید وحی رسولخدا(ص) حق بوده باز به‌راه خلاف رفت ،عاقبت او دوزخ شد .

و درجملهٔ :مِنْ بَعْدِما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى، دلالت دارد که دین باید با دلیل و برهان روشن باشد تا خدا مخالف اورا عذاب‌کند .ومقصود ازکلمهٔ‌هدی، دلیل‌است و تبیّن علم به‌آن دلیل است . جملهٔ :وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ دلالت دارد برحرمت مخالفت رسولخدا(ص) ، و دیگر اینکه چون مخالفت با اوحرام است پس او صادق است ، و دیگراینکه دلالت بروجوب متابعت رسول دارد .و جملهٔ :وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ دلالت دارد که مسلمان نباید از راه مؤمنین جداشود ، و براهی غیرراه‌آنان برود ،ودیگراینکه دلالت دارد برحجیت اجماع‌مسلمین اگرتمام مسلمین حکمی و چیزی را مسلم دانستند مخالفت باآنان جایزنیست و دلالت دارد برحرمت تفرقه‌وجداساختن خود ازمؤمنین.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۱۶﴾ إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا ۖ وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿۱۱۷﴾

لَعَنَهُ اللّٰهُ ۘ وَقَالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿۱۱۸﴾
وَّلَاُضِلَّنَّهُمْ وَلَاُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ اٰذَانَ
الْاَنْعَامِ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ ۭ وَمَنْ يَّتَّخِذِ
الشَّيْطٰنَ وَلِيًّا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِيْنًا ﴿۱۱۹﴾
يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيْهِمْ ۭ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰنُ اِلَّا غُرُوْرًا ﴿۱۲۰﴾
اُولٰۗىِٕكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُوْنَ عَنْهَا مَحِيْصًا ﴿۱۲۱﴾

ترجمه: محققا خدا نمی‌آمرزد شرک آوردن به‌او ورا ،و می‌آمرزد پست‌تراز آن‌را برای هرکس بخواهد ، و آنکه شریک برای خدا قائل شود ، پس بتحقیق گمراه‌شده گمراهی دوری (۱۱۶) نمی‌خوانند غیرا زخدا مگر زنان و مادگانی‌را،و نمی‌خوانند مگرشیطان سرکشی‌را (۱۱۷) خدا او را دور از رحمت کرد .واوگفت‌البته‌خواهم‌گرفت ازبندگانت بهرهٔ معینی‌را (۱۱۸) و البته ومحققا گمراه‌خواهم‌کردا یشان‌را و آنان‌را به‌آرزو می‌کشانم و البته آنان‌را أمرکنم‌که‌گوشهای‌چها رپایانشان‌را بشکافند و به‌آنان البته فرمان دهم که خلق خدا راتغییردهند ،و هرکس شیطان را دوست بگیرد نه‌خدا را پس بتحقیق زیان‌کرده زیان آشکاری (۱۱۹) وعده می‌دهد ایشان را و به‌آرزو می‌کشاند ایشان را و شیطان وعده‌نمی‌دهدبه‌ایشان مگرغرور و فریب (۱۲۰) ایشان مأوایشان دوزخ‌است و از دوزخ گریزی نیابند (۱۲۱)

نکات: جملهٔ : لایغفرأن یشرک به ،دلالت داردکه شرک قابل عفو نیست .و شرک برچها رنوع است چنانچه توحید نیز برچهار نوع است : توحیدذاتی، توحیدصفاتی، توحیدافعالی و توحید عبادی. و درمقابل هریک ازاینها یک نوع شرک است : أما توحیدذاتی اینا ست‌که درمقابل ذات حق موجوددیگری راجزء او و یامقابل او

قدیم‌قرارندهیم‌یعنی‌ذات او بسیط واحد قدیم‌است‌که‌اگر چیزدیگری‌را قدیم و یا جزء ذات او بدانیم شرک است . و أما توحیدصفاتی اینا ست‌که صفات خدا را به‌مخلوق او ندهیم ودیگراینکه‌صفات او را عین ذات او بدانیم مثلا قدرت و علم‌اورا عین ذات‌اوبدانیم‌و قدرت و علم‌اورا برای مخلوقی قائل نشویم . و أما توحیدافعالی اینا ست‌که کارهای اورا نسبت به‌مخلوقی ندهیم مثلا او خالق و رازق است نه‌دیگری ،واگرافعال اورا به‌مخلوقی‌نسبت‌دهیم شرک است .و أما توحیدعبادی اینا ست‌که غیراورا عبادت وکرنشی چون کرنش برای او ننمائیم و غیراورا درموقع عبادت نخواهیم‌و بعنوان عبادت غیراورا نخوانیم ،وغیراورا خیرخواه‌ترومهربانتر از او ندانیم ،که درا ینصورت مبتلا به‌شرک خواهیم‌شد .وجملهٔ...إلّا إناثا ،دلالت دارد که مشرکین بتهای خودرا به‌شکل زن مجسم کرده بودند و ملائکه را که می‌خواندند دختران خدا می‌دانستند ،وباضافه چون بتها بی‌روح و جامد بودندوهرموجودی که بی‌جان باشد عرب او را مؤنث می‌داند یعنی بکلمهٔ تأنیث به‌آن اشاره می‌کند .

و مقصود ازجملهٔ :وإن یدعون إلا شیطانا ،اینا ست‌که دعوت شیطان را اجابت‌کرده و او را اطاعت می‌کردند ،وهرکس‌أمرغیرخدا را مطاع بداند گویا عبادت غیررا کرده‌است ،باضافه هرکس‌عبادت معبودی‌را کند اورا درحوائج می‌خواندولذا خدا فرموده :إن یدعون‌إلا إناثا .ومقصود از قول شیطان که‌گوید لأمنینهم ،اینا‌ستکه بواسطهٔ آرزوهای طولانی وحرص دنیا طلبی ایشان را به‌کفر و عصیان وارد می‌کنم و به‌وعده‌های پوچ غرورآمیز ایشان را از دین خدا باز می‌دارم ،چنانکه خدا فرموده :وما یعدهم‌الشیطان إلا غرورا،وبه‌أمور بدعت بنام‌دین مغرورمی‌کند ،وغرهم فی‌دینهم ماکانوا یفترون.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا

وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلًا ﴿۱۲۲﴾ لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ
أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾

ترجمه: و آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته‌کنند بزودی به‌باغهائیکه از زیرآنها نهرها جاریاست واردشان می‌کنیم که‌در آنها همواره تا بِأَبَد بمانند ،وعدهٔ‌خدا یتعالی حقاست ،و کیست که از خدا درقول راستگوتر باشد (۱۲۲) (ثواب وعقاب)به‌خواسته‌ها وآرزوهای شما وآرزوهای اهل کتاب نیست ،هرکس عمل بدی کند جزا داده‌شود به‌آن،و برای او غیرازخدا نه دوستی یافت شود و نه‌یاوری(۱۲۳) وهرکه‌ازکارهای شایسته بجاآورد از مرد ویا زن درحالیکه ایمان داشته‌باشد پس‌ایشان وارد بهشت می‌شوند و باندازهٔ‌نقیری ستم نمی‌شوند (۱۲۴)

نکات: حقتعالی پس ازآنکه به‌بشرهشدار داده که‌گول شیطان را نخورندو به‌ایمان و عمل صالح بپردازند وبرای هرعملی‌پاداش و کیفری قرار داده درجملهٔ :لیس بأمانیکم ...فرموده‌هیچ به آرزو و امید بی‌عمل نبایدگول خورد و کسی‌خودرا لوس نکند نه‌مسلمین و نه‌اهل کتاب ،یعنی یهودونصاری را طبق خیال و آرزو جزا نیست بلکه هرکس عمل بدی‌کند چه‌مؤمن و چه‌کافر کیفری دارد که باید به‌کیفرخود برسد ،وجزخدا، نه‌دوستی و نه‌خیرخواهی‌ونه‌یار ویاوری برای احدی است ،وکسی بهترازخدا برای بندگانش نیست ، و زن‌و مرد دراین قانون فرقی ندارند طبق جملهٔ : من ذکر أو أنثی. و „نقیر„ گودالی‌یاشکاف روی‌هستهٔ‌خرما وکنایه‌ازچیز بسیاراندک است .

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ

مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفًا ؕ وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۲۵﴾ وَلِلّٰهِ مَا فِي
السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا ﴿۱۲۶﴾

ترجمه: وکیست که دین او نیکوتر باشد از آنکه خود را تسلیم خدا کند و اسلام آورد درحالیکه نیکوکار باشد و از آئین معتدل ابراهیم پیروی کند، و خدا ابراهیم را دوست گرفته است (۱۲۵) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا به هرچیزی محیط بوده است (۱۲۶)

نکات: چون حضرت ابراهیم (ع) از هرجهت تسلیم خدا گردید، خدا پیروی آئینِ او را بر مسلمین لازم و آئینِ او را جزء آئین محمد (ص) قرار داده، زیرا ابراهیم (ع) مَنَعَ النّاسَ مِنْ عِبادَةِ الْأَوثان، وَ سَلَّمَ نَفْسَهُ لِلنّيرانِ، وَ حَضَّرَ وَلَدَهُ لِلْقُربانِ، وَ مالَه لِلضِّيفانِ، وَ لِذا صارَ خَلِيلاً لِلرَّحْمٰن. اگرکسی بگوید چگونه به بعضی از انبیاء حبیب و خلیل خدا می‌توان گفت أما پسرخدا نمی‌توان گفت؟ جواب این است که حبیب و خلیل جنسیت را لازم ندارد ولی بُنُوّت جنسیت را لازم دارد. سُبْحانَ اللّٰهِ عَنِ الْجِنسيةِ.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَآءِ ؕ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ ۙ وَمَا يُتْلٰى
عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰبِ فِي يَتٰمَى النِّسَآءِ الّٰتِي لَا
تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ ۙ وَاَنْ تَقُومُوا لِلْيَتٰمٰى بِالْقِسْطِ ؕ
وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿۱۲۷﴾

ترجمه: و از تو فتوی می‌طلبند دربارهٔ زنان، بگو خدا دربارهٔ

ایشان فتوی می‌دهد برای شما و آنچه خوانده می‌شود برشما دراین کتاب دربارهٔ یتیمانِ زنانی‌که آنچه برایشان نوشته‌شده به‌ایشان نمی‌دهید ورغبت دارید که نکاحشان کنید و دربارهٔ عاجزان‌ازفرزندان و دربارهٔ اینکه برای یتیمان به‌عدالت قیام‌کنید ،وآنچه ازخوبی بجاآرید محققا خدا به‌آن داناست (۱۲۷)

نکات: در زمان جاهلیت به‌زنان و اطفال و دختران‌ارث‌نمی‌دادند ارث میت از کسی‌بود که‌بتواند سوار اسب شود و به‌میدان‌کارزار برود و دیگراینکه دختران یتیم را اگر خوشگل و دارای مال بودند تزویج می‌کردند و مال اورا می‌خوردند و اگر بدگل بود از تزویج ممنوع می‌شد تا بمیرد و کسی نبود برای ایشان دادرسی کند تا اینکه اسلام آمد و از رسولخدا(ص)دربارهٔ ایشان استفتاء شد .جملهٔ : قل‌الله‌یفتیکم ،دلالت دارد که رسولخدا(ص) حق فتوی ندارد بلکه باید فتوای خدا را برای مردم بگوید ،دراینصورت چگونه‌درزمان ما مردم را به‌تقلیدی که‌دراسلام نبوده‌واداشته‌اند و عده‌ای‌هم بنام مفتی هرچه ظن ایشان رسید فتوی‌می‌دهند.ومقصود ازجملهٔ : مایتلی‌علیکم ...همان آیات اوائل سورهٔ نساء است که‌باید ارث دختران و زنان را بدهند و دختران یتیم را بدون اذنشان نکاح‌نکنند و غیرازعدالت کاری نکنند ،پس‌آیات اول سوره بهم مربوط است و چیزی ساقط و یا تحریف نشده‌است .

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۱۲۸

ترجمه: واگر زنی از شوهرش ترس ناسازگاری ودوری گزیدن داشت برزوجین باکی‌نیست که بین خودشان اصلاح کنند صلح‌خوبی، و این

صلح بهتر است ، و بخل بجانهای آدمی حاضرشده ، واگرنیکی کنید و پرهیزگار باشید محققا خدا آگاه است به آنچه عمل میکنید (۱۲۸)

نکات: مقصود از جملهٔ : ...أن یصلحا بینهما ... اینا ستکه اگرزن ازبیمهری ویا طلاق شوهرش بیمناک است میتواند مقداری از مهریهٔ خودرا به اوببخشد و یا از حق همخوابی ویا ازنفقه صرفنظرکند تا زوج به اعراض و یا طلاق نپردازد زیرا بیشتر بیمهری و بیدادگری مردان ازبخل است که از دادن نفقه و یاحقوق دیگر بخل دارند ،واگر زن مقداری از حق خود بگذرد و مرد بهنیکی و پرهیزگاری وعدالت گراید بین ایشان اصلاح خواهدشد .

وَلَن تَسْتَطِيعُوٓا أَن تَعْدِلُوا۟ بَيْنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ
فَلَا تَمِيلُوا۟ كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ ۚ وَإِن تُصْلِحُوا۟
وَتَتَّقُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٢٩﴾ وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ
ٱللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِۦ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ وَٰسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾

ترجمه: و شما میان زنان هرگز نمیتوانید عدالت کنید واگرچه حریص باشید (به اینعدالت) ، پس بکلی روگردان مشوید که زنی را سرگردان رها کنید ،و اگر به اصلاح و تقوی بپردازید پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است (۱۲۹) و اگر از یکدگرجدا شوند خدا هریکرا ازسعهٔ رحمت خود بینیازوغنی میگرداند ،وخداگشایش دهنده و حکیم است (۱۳۰)

نکات: درآیات اول سوره أمر به عدالت کرده ،ودراینآیه میفرماید هرگز نمیتوانید به عدالت قیام کنید ،مقصود اینا ستکه بایددرنفقه وکسوه و سکنی عدالت کنید و أما عدالت درمیل قلبی ممکن نیست زیرا میل قلبی به آنزنی که خوشگل وخوش اخلاق میباشد بیشتر و تساوی درمحبت قلبی برای آدمی ممکن نیست ، پس اگر انسان به یکی ازنان متمایل شد ،نبایدازدیگری روگردان و او را سرگردان و

رها کند چنانچه درآیه بیان شده .واینکه درخاتمهٔ تمام این آیات مکررشده: فان الله کان به علیما ، فان الله کان بما تعملون خبیرا ، فان الله کان غفورا رحیما ، و کان الله واسعا حکیما ، و کان الله غنیا حمیدا ،برای اینا ست که به مردان بفهمانند که خدا با اینکه دانا وبی‌نیاز و آگاه و صاحب اختیار بندگان است با اینحال برای بندگان مهربان و آمرزنده و وسعت دهنده است ، پس شما که سرپرست زنان و یا یتیمان می‌باشید ازقدرت خود سوء استفاده مکنید ودارای گذشت ومهربان باشیدوتامی‌توانیدبه صلح واصلاح بپردازید.

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ؕ
وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ ؕ وَاِنْ تَكْفُرُوْا
فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا
حَمِيْدًا ﴿۱۳۱﴾ وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ؕ وَكَفٰى بِاللّٰهِ
وَكِيْلًا ﴿۱۳۲﴾ اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَيَاْتِ بِاٰخَرِيْنَ ؕ وَكَانَ
اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيْرًا ﴿۱۳۳﴾

ترجمه: واختصاص به‌خدا دارد آنچه درآسمانها وآنچه درزمین‌است ، و محققا (بدانیدکه) به‌اهل کتاب پیش ازشما وبه‌شما سفارش کردیم که‌ازخدا بترسید و تقوی پیشه‌کنید ،واگرکافرشوید (ویا کفران‌کنید) پس بطورتحقیق اختصاص به‌خدا دارد آنچه درآسمانها وآنچه‌درزمین است ، و خدا بی‌نیاز و ستایش شده‌وستوده‌است (۱۳۱) و اختصاص‌به خدا دارد آنچه درآسمانها و آنچه درزمین است ،وخدا برای‌وکالت کافی‌است (۱۳۲) اگربخواهدشما را می‌برد (فانی‌می‌کند) ای مردم ،و

دیگران را می‌آورد،و خدا براین تواناست (۱۳۳)

نکات: کلمهٔ : لِلّٰهِ اختصاص درملکیت و مالکیت و سلطنت واختیار را می‌رساند که تمام جهان از جهت ملک و سلطنت واختیار مخصوص خدای تواناست و کسی درآن،اختیار و تسلطی ندارد،واین‌مطلب را دراین آیات مکرر کرده تا بندگان را به‌این أمر آشنا سازد،و تا بندگان به‌یکدگر ستم نکنند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ
ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۱۳۴﴾
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰٓى
اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ ۚ اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيرًا
فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰٓى اَنْ تَعْدِلُوا ۚ وَاِنْ تَلْوٗٓا
اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۵﴾

ترجمه: هرکس پاداش دنیا را بخواهد پس (باید متوجه باشدکه) نزد خداست پاداش دنیا و آخرت ،وخدا شنوا و بیناست (۱۳۴) ای‌مؤمنین همواره بپادارندگان عدالت باشید ،برای خدا گواهی دهید ،واگرچه برضرر خودتان یا والدین و یا خویشانتان باشد ،خواه غنی‌باشندیا فقیر ، پس‌خدا به‌آنان سزاوارتراست ، پس هوای نفس را پیروی مکنید که از حق عدول کنید ، واگر به‌پیچانید (ادای‌شهادت خود را) و یا اعراض کنید پس محققا خدا به‌آنچه می‌کنیدآگاه است (۱۳۵)

نکات: مقصودازجملهٔ :من کان یریدثواب الدنیا ... هشداردادن به مجاهدین است که جهادشان برای‌مملکت‌گیری و غارت وغنیمت نباشد بلکه برای خدا و نشردین او باشد. ومقصودازجملهٔ : شهداء لله ...

اینا ست که برای خدا شها دت بدهید ومرا عا ت خویشی‌ونسب را نکنید، و درشها دت نظربه‌ثروت و یا فقرطرف نداشته‌با شیدبلکه‌خدا وأمر او را از هرکس و از هرچیز مهمتربدا نید .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ
وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۳۶﴾
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا
كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿۱۳۷﴾ بَشِّرِ
الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۳۸﴾

ترجمه: ای مؤمنین ایمان آورید به‌خدا و پیغمبراو واینکتابی‌که نازل نموده بررسول خود وآن کتابی‌که‌نازل نموده‌ازپیش ،وآنکه به‌خدا وفرشتگانا و و کتابهای او و رسولان او و روز جزاء کافر شود پس بتحقیق گمراه‌است گمراهی دوری(۱۳۶) بتحقیق آنانکه ایمان آورده سپس‌کافرشده سپس ایمان آورده سپس‌کافر شده سپس‌کفرخودرا زیادکردند، خدا آمرزندهٔ ایشان نیست و ایشان را به‌راهی هدایت نمی‌کند(۱۳۷) منافقین را مژده ده به‌اینکه‌برای ایشان عذابی است دردناک (۱۳۸)

نکات: أمر بمؤمنین به‌ایمان تحصیل حاصل است ومحال، و لذا درآیهٔ : یاأیها الذین آمَنوا آمِنوا،چندین وجه گفته‌اند : بعضی گفته‌اند مقصود ازاین خطاب اهل کتاب است که‌ایمان به‌کتاب و رسول خود داشته‌اند خدا فرموده به‌این کتاب وبه‌این رسول نیز

ایمان آورید، و بعضی گفته مخاطب منافقین بوده که به زبان ایمان داشتند خدا فرموده بدل ایمان آورید، و بعضی گفته مخاطب مسلمین بوده، یعنی در ایمان ثابت قدم باشید، و بعضی وجوه دیگر گفته اند. ولی ظاهر این استکه خطاب به مؤمنین واقعی باشد و مقصود بیان این استکه به چه چیز واجب است ایمان داشته باشند، فرموده به خدا و رسول و به هرکتابی که نازل شده این قرآن و آن کتب سابقه. اگر کسی بگوید اصول دین ایمانی است و در این آیه اصول دین را خدا بیان کرده و اصول دین منحصر به همین هاست، سخن او صحیح می باشد. اگرکسی بگوید در أمر به ایمان رسول را مقدم برکتاب داشته ولی درکفر کتب را مقدم بر رسولان داشته و نکتهٔ آن چیست؟ جواب گوییم برای اینکه طالب هدایت تحقیق می کند اگر کتاب پیغمبری را صحیح دانست از صحت کتاب و مطالب آن پی می برد به صدق نبوت او، و از صدق نبوت او ایمان می آورد به خدای او، ولی درطرف کفر چنین نیست اول کفر به خدا می آورد سپس کفر به کتاب و سپس کفر به رسول. و جملهٔ: لم یکن الله لیغفرلهم... دلالت دارد براینکه هرکس کفر و ایمانش دمدمی باشد یعنی به کفر و ایمان اهمیت ندهد توبهٔ او حقیقت ندارد، یعنی راه را نیافته، ولذا حق تعالی فرموده: و لالیهدیهم سبیلا، و از این است که خدا اورا نمی آمرزد. و در این آیات خدا اصول دین خودرا بیان کرده، توجه لازم است.

اَلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ
أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿۱۳۹﴾
وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ
يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ
إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿۱۴۰﴾

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ
مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ
وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ
يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿۱۴۱﴾

ترجمه: آنانکه کفار را دوستان خود می‌گیرند بجای مؤمنین، آیا نزد کفار عزت می‌جویند، پس بتحقیق عزت مخصوص خداست بتمام آن (۱۳۹) و بتحقیق در این کتاب برشما نازل شده که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفران و انکار و استهزاء می‌شود پس با ایشان ننشینید تا به سخنی دیگر بپردازند و اگرنه بی‌تردید شما در این هنگام مانند ایشانید، براستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع می‌کند (۱۴۰) کسانی‌که به‌شما چشم دوخته‌اند، پس اگر به‌شما از خدا پیروزی رسد گویند آیا ما با شما نبودیم، واگرکافران را نصیبی باشد، گویند آیا ما برشما استیلا نداشتیم و شما را از گزند مؤمنین باز نداشتیم، پس خدا حکم می‌کند بین‌شما در روز قیامت، و هرگز خدا قرار نداده برای کافران راهی برضرر مؤمنین (۱۴۱)

نکات: چون مشرکین مکه درمجالس خود به‌قرآن و آیات آن استهزاء می‌کردند حق‌تعالی درسورهٔ انعام آیهٔ ۶۸ فرموده: و إذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره، سپس درمدینه نیز دانشمندان یهود همین‌کار را کردند، و لذا خدا درآیات فوق فرموده که منافقان برای عزت طلبی با یهود دوستی نکنند، ونیز فرموده: نزل علیکم فی الکتاب ... که دراین قرآن، یعنی سورهٔ انعام، دستور نازل شد که با چنین استهزاءکنندگان مجالست نکنید، وإلّا شما و منافقین نیز مانند کفار ید، پس معلوم شد که اگر کسی در مجلسی که به‌قرآن توهین می‌شود بنشیند، و راضی باشد کافر است، اگرموحدین درمکه با مشرکین می‌نشستند

ناچاربودند أما منافقین مدینه ناچارنبودند که با یهود مجالست کنند پس چون به اختیارخود درمجلس استهزاء ایشان نشستند مانند ایشان کافرند، یکی‌دیگراز صفات منافقین اینا ست که اگرمسلمین غلبه‌کنند و پیروزی با ایشان باشد خودرا می‌چسبانند که ما هم با شماییم ،واگرکفاربهره‌ای ببرند به‌کفارمی‌گویندما طرفدار شما بوده و شرمسلمین را از شما دور می‌کردیم ،وما شما را از دخول در اسلام بازداشتیم برای اینکه می‌دانستیم‌که اسلام فایده ندارد .و مقصودازجملهٔ : ...یحکم‌بینکم ،حکم‌خداست بین مؤمنین ومنافقین.و جملهٔ :لن یجعل الله‌للکافرین...دلالت دارد که‌کفار ازنظر حجت و دلیل غلبه برمسلمین ندارند که مقصود از سبیلاً راه استدلال‌وحجت باشد، و ممکن‌است بگوییم بهیچوجه و بهیچ طریقی نمی‌توانندبر ضرر مسلمین اقدام‌کنند، بشرطیکه مسلمین مسلمان باشند حقیقتا نه اسماً .

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ
وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ
وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۴۲﴾ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ
لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ۚ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ
لَهُ سَبِيلًا ﴿۱۴۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا
مُّبِينًا ﴿۱۴۴﴾ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ۖ وَلَن تَجِدَ
لَهُمْ نَصِيرًا ﴿۱۴۵﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ
وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۴۶﴾

ترجمه: بدرستیکه منافقین با خدا خدعه می‌کنند و خدا جزا دهندهٔ آنان است ،و چون بنماز ایستند بکسالت بایستند ،بمردم‌خودنمایی می‌کنند (ریاکارند) و خدا را یاد نمی‌کنند مگر اندکی (۱۴۲) مرددند بین کفر و ایمان نه بسوی ایشانند و نه‌بسوی آنان، و هرکه‌را خدا گمراه‌کند برایش راهی نخواهی‌یافت (۱۴۳) ای‌مؤمنین کفاررا دوست نگیرید بجای مؤمنین ،آیا می‌خواهیدبرای خدا حجتی روشن برضررخود قراردهید (۱۴۴) براستیکه منافقین درپست ترین درجهٔ ازآتشند و برای ایشان یاوری نخواهی یافت (۱۴۵) مگرآنانکه توبه‌کنند و اصلاح نمایند و به‌خداچنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند پس ایشان با مؤمنانند و بهمین زودی خدا به مؤمنین أجر بزرگی خواهد داد (۱۴۶)

نکات: منافق یعنی کافر مسلمان نما ،و آنقدرکه منافقین به رسولخدا(ص) و دین‌خدا خیانت وآزارکردند کفارنکردند ،گویندیکی ازمنافقین مزاحم رسولخدا(ص) عبدالله بن ابی بود که قبل از ورود رسولخدا(ص) به‌مدینه ، برای ریاست شهرمدینه کاندید شده بود و تاجی از زرسرخ برایش آماده کرده‌بودند ،و جهت ریاست خود از پیروانش پیمان گرفته‌بود ،أما چون پیامبرخدا (ص) وارد مدینه‌شد و عدهٔ زیادی به‌او گرویدند و بیعت کردند ،بکارشکنی اقدام‌کرد ، چون دید نتیجه‌ندارد آمد مسلمان شد و در پنهان دست از دسیسه‌بازی برنداشت ،به‌یهودیان مدینه‌ومشرکین مکه می‌گفت بظاهربا محمد و درباطن با شمایم ،و حتی‌دربعضی‌ازجنگها با پیغمبر می‌آمد ولی به‌تضعیف قلوب و برهم‌زدن مسلمین می‌پرداخت بحدی‌که درغزوهٔ بنی‌المصطلق ومراجعت به‌مدینه ، دروغی برای عایشه ساخت و باسایرمنافقین نشر داد که آیات تطهیر عایشه در سورهٔ‌نوراست .بهرحال او و یاسایرمنافقین مسجدی ساختند و خواستند رسولخدا(ص) را آنجا برند ، خطاب رسید آنجا مرو که درآیهٔ ۱۰۸ سورهٔ‌توبه خواهدآمد ،ودرسورهٔ منافقین‌نیزذکری

از آزار منافقین شده مراجعه شود، بیجهت نیست که خدا فرموده: إن المنافقین فی الدرک الأسفل من النار، و دَرَک بمعنی درجه است، أما لغت درجه برای ترقی گفته می‌شود و دَرَک برای تنزل گفته می‌شود. و مقصود از جملهٔ: وأخلصوا دینهم لله، اینا ستکه اگر منافق واقعا از دورویی دست بردارد و خالصا دین خودرا برای خدا حفظ کند توبهٔ او قبول است و إلا فلا.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿۱۴۷﴾

الجزء

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿۱۴۸﴾ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿۱۴۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۵۰﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿۱۵۱﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۵۲﴾

ترجمه: چه بکند خدا بعذاب شما (برای چه شما را عذاب کند) اگر شکرگزار و مؤمن باشید و خدا سپاسگزار داناست (۱۴۷) خدا دوست نمی‌دارد بدگفتن بآشکارا را مگر از کسیکه به او ستم شده باشد،

و خدا شنوای داناست (۱۴۸) اگر کارخیری را آشکارا ویا پنهان کنید و یا از بدی بگذرید پس بدون شک خدا عفوکنندهٔ توانا ست (۱۴۹) بتحقیق آنانکه بهخدا و رسولان او کافرمیشوندومیخواهند بین خدا و رسولان او جدایی افکنند و میگویند بهبعضی ایمان میآوریم و بهبعضی کفرمیورزیم و میخواهند بین این ایمان و کفر راهی بگیرند (۱۵۰) آنان خودکافرند درحقیقت ،ومهیاکردهایم برای کافران عذاب خوارکنندهای (۱۵۱) و آنانکه بهخدا ورسولان او ایمان آورده و جدایی بین آنان نیفکنند بزودی اجرشانرا خواهیم داد و خدا آمرزندهٔ رحیماست (۱۵۲)

نکات: کلمهٔ ما درجملهٔ : مایفعل الله ... بعضیخیال کردهاند نافیه باشد،ولی باید استفهامیه باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و مقصود ازاینکه خدا شاکر و سپاسگزاراست اینکه جزای شاکران را خوب میدهد چون شاکر از صفات فعلاست .نکات دیگر آنکه یهودیان خرافات و اباطیل زیادی داشتند ازجمله اینکه میگفتند ما بهبعضی از أنبیاء ایمان میآوریم وبهبعض دیگر ایمان نمیآوریم، واین صحیح نیست ، زیرا اگر پیغمبران را راستگو و مأمور از طرف خدا میدانید باید بههمه ایمان بیاورید و اگر دروغگو میدانید باید بهیچکدام ایمان نیاورید. و اگر بمعجزه نبوت کسی ثابت شد باید بهاو ایمان آورد،واین برهانی است عقلی، و اگر کسی برخلاف این بگوید خدااورا کافر حقیقی دانسته مانند بعضی از مسلمین که بهبعضی از آیات قرآن ایمان دارند و بعضی دیگر آنرا قبول ندارند.

يَسْـَٔلُكَ أَهْلُ
ٱلْكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَٰبًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَقَدْ سَأَلُوا۟ مُوسَىٰٓ أَكْبَرَ
مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓا۟ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ
ثُمَّ ٱتَّخَذُوا۟ ٱلْعِجْلَ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ فَعَفَوْنَا عَن

ذٰلِكَ ۚ وَاٰتَيْنَا مُوسٰى سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿۱۵۳﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ
بِمِيْثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوْا
فِي السَّبْتِ وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا ﴿۱۵۴﴾

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند اهل کتاب که بر ایشان کتابی از آسمان نازل کنی، پس بتحقیق از موسی بزرگتر از این سؤال کردند پس گفتند خدا را به‌ما آشکارا نشان ده، پس صاعقهٔ عذاب ایشان را گرفت بواسطهٔ ستمشان، سپس گوساله را پس‌ازآن دلیلهای روشن که برایشان آمد گرفتند، پس عفوکردیم ازآن ،و به‌موسی سلطنت آشکارا و حجتی پیدا دادیم (۱۵۳) و بالای سرشان طور را بردیم بسبب پیمانشان و گفتیم درحال تواضع واردآن درب شوید، و گفتیم در شنبه تجاوز نکنید و گرفتیم از ایشان پیمان محکمی (۱۵۴)

نکات: ازجملهٔ خرافات یهود ایرادهای بنی‌اسرائیلی است که درخواستهای بی‌مورد داشتند از جمله مانند مشرکین می‌گفتند برای ما کتابی از طرف خدا نازل کن که برای هریک ازما خدا کتابی بفرستد، خدا می‌فرماید اینان از موسی با طلبهای بزرگتری خواستند که گفتند خدا را به‌ما نشان ده، که صاعقه نازل شد و همه‌مردند. و دیگراینکه موسی راگذاشتند و رفتند گوساله‌پرستی را اختیارکردند، و دیگراینکه به‌پیمانهای خود عمل نکردندتا خدا کوه طور را بالای سرایشان آورد تابترسند و به‌پیمان خود عمل کنند، و دیگراینکه خدا به‌ایشان فرمود از درب که وارد می‌شوید متواضع باشید گوش ندادند. و دیگراینکه‌فرمود روزشنبه تعطیل کنید و بدنبال عبادت روید نکردند.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيْثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَقَتْلِهِمُ الْاَنْۢبِيَآءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَّقَوْلِهِمْ قُلُوْبُنَا غُلْفٌ ۭ بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۵۵﴾ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا
عَظِيمًا ﴿۱۵۶﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ
وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ
مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿۱۵۷﴾ بَل رَّفَعَهُ
اللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۵۸﴾ وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا
لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿۱۵۹﴾ فَبِظُلْمٍ
مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ
عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿۱۶۰﴾ وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ
أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۶۱﴾

ترجمه: پس بواسطهٔ پیمان شکنی ایشان و کفرشان به‌آیات خدا و کشتن ایشان پیامبران را بغیرحق و بسبب قولشان که دلهای ما در غلاف است (چیزی به‌آن نمی‌رسد) بلکه خدا مهر زده بر دلهای ایشان بواسطهٔ کفرشان پس ایمان نمی‌آورند مگر اندکی (۱۵۵) و بواسطهٔ کفرشان و گفتارشان برمریم تهمت بزرگ را (۱۵۶) وگفتارشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسرمریم رسولخدا را ، و حال آنکه اورا نکشتند و به‌دار نیاویختند ولیکن اشتباه شده برای ایشان، و محققا آنانکه در قتل او اختلاف کردند البته از آن در شکند، برای‌ایشان علمی به‌آن نیست مگر پیروی گمان ،ویقیناًاورا نکشتند (۱۵۷) بلکه‌خدا او را بالابرد بسوی خود ،و خدا عزیزوحکیم‌است (۱۵۸) و احدی از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود البته به او (یعنی‌به عیسی) ایمان می‌آورد، وروز قیامت (عیسی) گواه بر

ایشان می‌باشد (۱۵۹) پس بواسطهٔ ستم‌آنانکه یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهایی‌که برایشان حلال شده بود، و بسبب بازداشتن از راه‌خدا مردم بسیاری را (۱۶۰) و گرفتن ایشان ربارا و حال آنکه محققا از آن نهی شده‌بودند و بسبب‌خوردن ایشان اموال مردم را بباطل ،و مهیاکردیم برای‌کافران از ایشان عذابی دردناک (۱۶۱)

نکات: دراین آیات حق‌تعالی مذمت‌کرده و بلکه کافر خوانده بسیاری از یهودرا برای اعمال و رفتاری‌که داشتند ،درصورتیکه همان اعمال و رفتار بدون کم و زیاد در مسلمین زمان‌ما موجود است ، و حق تعالی این کلمات را در قرآن آورده برای اینکه أمت اسلامی بدانند و بروش‌آنان نروند.و دراین آیات بیان کرده که حضرت عیسی(ع) را یهود نکشتند و به‌دار نیاویختند ،و اینکه فرموده خدا او را بالابرد بسوی خودش توهم نشودکه‌خدا مکان دارد و عیسی(ع)را به‌آنجا برده ، بلکه مقصود ارتفاع‌مقام اواست ،ومقصود اینا ستکه خدا اورا به‌جایی برد یعنی به‌عالم آخرت‌که کسی را درآنجا أمر و نهی نیست بلکه فقط أمراو نافذ است و لذا فرموده إِلَيْهِ چنانکه ما می‌گوییم إِنا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجعون.و مقصود از :لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ،مانندآیهٔ : حَتّٰى إِذا حَضَرَ أحدهم الموت قال إِنِّي تُبْتُ الْآنَ ،می‌باشد که‌توبه‌وایمان‌بی‌فایده است .وجملهٔ :يكونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً، دلالت برشهادت حضرت عیسی(ع) دارد که شبیه بشهادت پیغمبراسلام است که‌درآیات دیگرمانند آیهٔ ۱۴۳ بقره‌و ۴۱ همین سوره کیفیت‌آن بیان گردیده ، یعنی شهادت‌حضرت عیسی(ع) براهل زمان خودش،چنانکه‌درسورهٔ مائده‌آیهٔ ۱۱۷ از قول عیسی آمده که كُنتُ عَلَيهِمْ شَهِيدًا ما دُمتُ فِيهِم ،وأما نسبت به‌اهل زمانهای پس ازخودش،پس‌آن حضرت شهادتش به‌وسیلهٔ مؤمنین زمانهای بعداست ،البته مؤمنینی که واقعا به‌او مؤمن باشند یعنی عقاید و اعمالشان موافق توحید و وحی أنبیاء ، و خالی از خرافات و شرک باشد. و مقصود از حَرَّمْنا... اینا ستکه‌هم دردنیا بر ایشان سخت‌گرفتیم و هم درآخرت : أما دردنیا ، مبتلا

به‌ذلت شدند. و آنچه بر ایشان حرام‌شده همان چیزهایی‌است که در آیهٔ ۱۴۶ سورهٔ انعام ترجمه‌خواهیم‌کرد. و مقصود از: أکلهم أموال الناس بالباطل همان‌رشوه ووجوه شرعیه است‌که‌بنام‌دین‌می‌گرفتند.

لَٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ مِنْهُمْ وَٱلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَٱلْمُقِيمِينَ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱلْمُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

ترجمه: لیکن ثابتان و استواران در علم‌ازایشان‌وایمان‌آورندگانشان ایمان‌می‌آورند به‌آنچه بسوی تو نازل شده وآنچه‌قبلا زتو نازل شده و بپادارندگان این نماز و دهندگان‌این‌زکاه وایمان‌آورندگان به خدا و روز دیگر،بزودی ایشان را أجربزرگی می‌دهیم (۱۶۲)

نکات: رسوخ درعلم اینا ستکه متزلزل درعلم‌خودنباشد.ازاین‌آیه معلوم و مسلم‌می‌شود که بعضی از علمای یهود راسخ‌درعلم‌بوده و می‌باشند، پس عده‌ای از مسلمین که راسخ درعلم‌رامنحصردانسته‌اند در رسول‌خدا(ص) و عده‌ای از علمای اهل بیتِ او صحیح‌نیست‌چنانکه درآیهٔ هفتم سورهٔ آل عمران نیز ذکرشد. وراسخین درعلم یهود کسانی بوده‌اند که‌ایمان به‌خاتم‌الأنبیاء وکتاب او آورده‌اند، چنانکه دراین آیه ذکرشده. و به‌کلمهٔ: اَلْمُقِيمِينَ،اشکال شده ازنظر اعراب و به‌دووجه جواب داده‌اند: اول اینکه منصوب‌شده بتقدیر أَعْنِي. دوم مجرور شده بعطف بر ماأنزل .یعنی ایمان می‌آورند به‌آنچه نازل شده و ایمان می‌آورند به‌کسانی‌که برپا دارندهٔ نمازند یعنی به‌رسولان خدا و یا به‌ملائکه .ومخفی نماند والمقیمون نیز قرائت شده‌است.

إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنۢ بَعْدِهِۦ ۚ
وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيْمَٰنَ ۚ وَءَاتَيْنَا
دَاوُۥدَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَٰهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ
وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾
رُّسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةٌۢ
بَعْدَ ٱلرُّسُلِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾

ترجمه: بتحقیق ما وحی کردیم بسوی تو چنانکه وحی‌نمودیم بسوی نوح و پیامبران پس از او، و وحی نمودیم بسوی‌ابراهیم واسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، و به‌داود زبور دادیم (۱۶۳) و رسولانی‌که بتحقیق قصهٔ ایشان را برتو نازل کردیم از پیش و رسولانی‌که قصهٔ ایشان را برتو نازل نکردیم، و خدا تکلم کرد موسی را سخن گفتنی (۱۶۴) رسولانی‌که بشارت دهنده و ترساننده‌بودند برای اینکه نباشد برای مردم برخدا حجتی پس ازآن‌رسولان، و خدا عزیز حکیم‌است (۱۶۵)

نکات: بسیاری از أنبیاء حالاتشان به‌محمد نازل شده طبق این آیه و محمد(ص) احوال آنان را نمی‌داند بدلیل: لایعلمهم إلا الله که در آیهٔ ۹ سورهٔ ابرٰاهیم است. و أما اینکه وحی چیست و چگونه‌است، باید گفت خدا می‌داند، و در لغت بمعنای اعلام کردن چیزی‌است خُفیةً و رمزًا. دراین آیات ابتدا کرده درذکر أنبیاء به‌نوح، زیرا او اولین پیغمبری‌است‌که برای او قانون

حلال و حرام ازطرف خدا نازل شده. و جملهٔ :لِئَلّایکون للناس علی اللّٰهِ حُجّةٌ بَعْدالرُّسُل، دلالت دارد براینکه مردم حجتی برخدا دارند قبل از آمدن رسول، ولی پس ازآمدن رسول دیگربرای مردم حجتی باقی نمی‌ماند و نمی‌توانند اعتراض‌کنند و بگویند چرا پس از رسول حجت دیگری برای ما تعیین نکردی، پس بعدازانبیاء اتمام‌حجت شده و دیگر أوصیاء حجت نیستند چنانکه ازاین آیه و آیهٔ ۱۳۴ سورهٔطه :لولاأرسلت إلینا رسولا فنتبع آیاتک و آیهٔ ۴۷ سورهٔقصص : لولا أرسلت إلینا رسولا فنتبع آیاتک و نکون من المؤمنین استفاده می‌شود که پس ازأنبیاء احتیاج به‌حجتی نمی‌باشد، و نیز ازاین آیه‌استفاده می‌شود که بنده می‌تواند اعتراض برخداکند و قول کسانی‌که می‌گویند اعتراضی بر خدا نباید رد می‌شود، منتهی این‌استکه باید بعنوان سؤال باشد نه با سوء ادب، و دیگراینکه جائیکه نیامدن رسول برای‌مردم عذر باشد عدم تمکن و عدم قدرت‌نیز عذراست. و حضرت امیر(ع) در خطبهٔ ۸۹ نهج البلاغه فرموده: تَمَّتْ بِنَبِیِّنا مُحمدٍ(ص)حُجَّتُهُ. یعنی بواسطهٔ آمدن پیغمبر اسلام حجت إلهی تمام شده‌است، وکافی‌در جلداول ص ۲۵ روایت‌کرده از امام صادق(ع)که دوچیز فقط حجت است : پیغمبر و عقل.

لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمَآ اَنْزَلَ اِلَيْكَ اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهٖ ۚ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ ۭ وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا ﴿۱۶۶﴾

ترجمه: لیکن خدا گواهی می‌دهد به‌آنچه‌به‌تو نازل کرده که‌آن‌را بعلم خود نازل کرده ، و فرشتگان گواهی می‌دهند،و خدا برای شهادت کافی است (۱۶۶)

نکات: عده‌ای از یهود گفتند که ما محمد را رسولخدا نمی‌دانیم و گواهی نمی‌دهیم، حق‌تعالی دراین آیه می‌فرماید گواهی بر رسالت او معجزه‌می باشد و آن کار خدا و گواهی اوست ، و چون خدا گواهی داد فرشتگان إلهی که لَایَسْبِقُوْنَهُ بِالْقَولِ همه‌گواهند.

مثلا وقتی ثابت شد که قرآن معجزه است و بشری نمی‌تواند مانند آن را بیاورد پس قول خدا و گواهی او است . و جملهٔ : ... أَنْزَلَهُ بعلمه ، دلالت دارد برکمال و برتری و عظمت قرآن،زیرا نازلکنندهٔ آن عالم بالذاتی است که بعلم‌خود آن را ترکیب نموده ،ودیگراینکه دلالت دارد مطالب قرآن ظنی ووهمی نیست زیرا بعلم إلهی نازل‌شده است .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ
ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۶۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ
لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿۱۶۸﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۱۶۹﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ
الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ ۚ وَإِنْ تَكْفُرُوا
فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۷۰﴾

ترجمه: بتحقیق آنانکه کافرشده و از راه‌خدا مردم‌را بازمی‌دارند محققا گمراهند گمراهی دوری(۱۶۷) بدرستی‌که آنانکه‌کافرشده و ستم‌کردند خدا ایشان را مشمول آمرزش نکرده‌ونمی‌کند وایشان را براهی هدایت نمی‌نماید (۱۶۸) مگر راه‌دوزخ که همیشه درآن بمانند و این برخدا آسان‌است (۱۶۹) ای مردم بتحقیق برای شمااین رسول آمد حق رازپروردگارتان آورد ، پس به‌او ایمان آورید‌برای شما خوب است ، و اگر کافرشوید پس بتحقیق مخصوص خدا ودراختیار اواست آنچه درآسمانها و زمین‌است،وخدا دانای‌حکیم‌است (۱۷۰)

نکات: ازاین آیات استفاده می‌شود که آنکه کافراست وباضافه ازراه کتمان حقائق و یا از راه‌سکوت و یا باذکر شبهات و یا بانهی مراودهٔ اهل هدایت و یانهی ازخواندن کتب هدایت ،مردم را سرگردان نموده و از راه خدا بازمی‌دارد از تمام‌کفاربدتر

و گمراه‌تر است ، واینکه‌فرموده :وَلالِيَهْدِيَهُم‌طريقًا،،خدا ایشان را هدایت نمی‌کند،،نه‌برای اینکه خدا نعوذ بالله‌بخل ورزد ، خیر ، بلکه بعلت اعراض ایشان از حق و عناد باحق ، خدا هم‌ایشان را مددندادە‌توفیق راه‌یابی را از ایشان سلب می‌کند .

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۚ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ ۖ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۘ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۱۷۱﴾ لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿۱۷۲﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ۖ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۙ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۷۳﴾

ترجمه: ای اهل کتاب دردین خود غلو نکنید (تجاوزاز حد ،غلو است) ، و برخدا نگوئید جز طبق واقع ،همانا مسیح عیسی بن مریم رسولخدا و کلمهٔ‌اواست‌که انداخته آنرا بسوی مریم و روحی‌است ازاو ، پس به‌خدا و رسولان او ایمان آورید و مگوئید سه‌تا ،

بازایستید برای شما خوب است ، فقط خدا معبودی است یکتا ، منزه است ازاینکه برای او فرزندی باشد ، اختصاص به او دارد آنچه در آسمانها و آنچه درزمین است ، و خدا برای وکالت کافی است (۱۷۱) هرگز مسیح ننگ و اباندارد که بندهٔ خدا باشد وفرشته های مقربین نیز إباء ندارند ، و هرکس از بندگی او اباکند و خودرا بزرگ شمارد پس بزودی خدا همه را بسوی خود محشورمی‌کند (۱۷۲) پس أما آنانکه ایمان آورند و عملهای شایسته راانجام دهند پس خدا پاداش آنان را بتمام می‌دهد و از فضل خود برایشان می‌افزاید ، و أما آنانکه إبا کردند و بزرگی نمودندپس ایشان را عذاب می‌کند عذاب دردناکی ،وجزخدا برای خودشان دوست ویاوری نمی‌یابند (۱۷۳)

نکات: یکی از صفات بدی که اکثر ملتها به آن گرفتارند غلو است ،و حتی بعضی از غلاة پیداشده‌اند که صفات خدا را به بندگان او می‌دهند ، فلان بنده را که جلو مرگ خود را نتوانسته بگیرد زنده‌کنندهٔ دیگران و میرانندهٔ مردگان و حاضر درهر مکان ومدبر عالم امکان و ازاین قبیل صفات إلهی به او می‌دهند ،و خصوصا به أولیاء خدا و بندگان صالح او بیشترنسبت این کفریات را می‌دهند ، و او را از حدی که داشته تجاوز می‌دهند ،او خودمی‌گوید من بندهٔ ضعیف فقیر بیچارهٔ مسکینم که اختیارچیزی راندارم ،و درهرآن محتاجم به عنایت و لطف و ترحم إلهی لاَیَمْلِکُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً ولاضراً ، ولی کسانی‌که به عقاید دینی او مطلع نیستند هرچه می‌توانند برضد عقایداو ،او را بالامی‌برند و خیال می‌کنند کارخوبی‌کرده‌اند درحالیکه خدا تمام اهل کتاب را چه یهودی و چه نصاری و چه مسلمان نهی نموده که غلو کنند و برخدا ببندند ،یعنی بنام دین چنین سخنانی نیاورند و إفتراء برخدا نزنند : لاتَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ و بندگان او را نخوانند و درحوائج خود به آنان ملتجی نشوند و اصلا آنان را حاضر و ناظر ندانند مانند مسیحیان که خدا فرموده مسیح بشر و رسولخدا ست یعنی ازاندازهٔ رسالت او را بالانبرید مانند سایررسولان.

و کلمهٔ خدا ست یعنی خدا بدون پدر و وسائل طبیعی توالد و تناسل بکلمهٔ: «کُنْ» اورا ایجادکرده، و روحی است که خدا آن را خلق نموده و اگرچه همهٔ ارواح را خدا خلق کرده ولی به حضرت عیسی(ع) رُوحٌ مِنْهُ فرموده برای تشریف او مانند بَیْتُ اللّٰهِ و شَهْرُ اللّٰه، و فرموده مگوئید ثَلاثَةٌ چون مسیحیان قائل به تثلیث میباشند و سه اقنوم قدیم قائلند و آن سه را أب وإبن و روح القدس مینامند و گاهی پسر و پدر و روح القدس میگویند، وگاهی چنانکه خدا را إله گفته مسیح ومادرش را نیز دو إله میدانند، و درعین حال هرسه را یک چیز میدانند. واینها شرک است و قائل شدن به سه قدیم و قائل شدن به سه إله یعنی سه ملجأ و سه قاضی الحاجات و یا سه معبود شرک و کفر به الله واحد است. مسیح و ملائکهٔ مقربین از بندگی إباء ندارند و بلکه افتخار میکنند وخود را از عبودیت و بندگی تجاوز نداده و تکبر نورزیده اند، ولی مدعیان پیروی مسیح یک مسیح خیالی برای خود دارند که همه کارهٔ جهان و ثانی خدای سبحان شده است مانند پیروان خیالی علی(ع) که یک علی خیالی مانند مسیح خیالی برای خود دارند و حاضر به فکر و تعقل نیستند.

یٰاأَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّکُمْ
وَأَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ نُورًا مُبِینًا ۱۷۴
فَأَمَّا الَّذِینَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی
رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَیَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِرٰاطًا مُسْتَقِیمًا ۱۷۵

ترجمه: ای مردم بتحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و بسوی شما نازل کردیم نور روشنی را (۱۷۴) پس أما آنانکه به خدا ایمان آورده و به او چنگ زنند پس بزودی ایشان را داخل میکند در رحمت و فضل خود و هدایت میکند ایشان را بسوی خود

براه راست (۱۷۵)

نکات: مقصود از برهان دراین آیات بقول مفسرین محمد (ص) و بعضی گفته‌اند برهان قرآن است که درآن مطالب دینی مبرهن شده‌است. و خطاب یاأَیُّهَاالناس دراینجا دلیل است براینکه مخاطب قرآن مردمند و مردم باید قرآن را بفهمند و هرمطلب دینی را از قرآن پیدا کنند زیرا دراین آیه قرآن را نور روشن خوانده و بنور هرچیزی پیدا می‌شود و نمی‌توان نور را از چیز دیگر و بتوسط چیز دیگر پیداکرد و همچنین مطالب دینی‌را باید بتوسط قرآن پیداکرد و أما خود قرآن و معنی کلمات آنرا نمی‌توان بتوسط کلمات دیگران و یا گفتار ایشان مقصودقرآن را دانست. حال باید دانست عده‌ای از جهال که می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم جز با کلمات رسول و امام اینان گویا کلمات بندگان را روشن تر از کلام خدا می‌دانند و بنده را در أداءسخن استادتر از خدا می‌دانند:

زهی‌نادان که او خورشیدتابان
بنور شمع جوید در بیابان

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ
لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا
تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۷۶﴾

ترجمه: از تو فتوی می‌خواهند، بگو خدا شما را فتوی می‌دهد در کلاله (کلاله بمعنی بستگان میت است غیر از أولادوأبوین) اگر مردی

بمیرد و برای او فرزندی نباشد و اورا خواهری باشد پس برای او نصف آنچه گذاشته می‌باشد و آن مرد از آن خواهر ارث می‌برد اگر آن خواهر را فرزند نباشد، و اگر خواهران دوتا باشند پس برای ایشان دوثلث از ماترک می‌باشد، و اگر اینها خوه برادران و خواهران باشند پس برای هرمردی دومقابل زن می‌باشد، خدا برای شما بیان می‌کند تاگمراه نشوید، وخدا به‌هرچیزی علیم است (۱۷۶)

نکات: این آیه راجع به‌برادران و خواهران أبوینی و یا أبی است و آیهٔدوازدهم همین سوره راجع به‌برادران‌وخواهران أمی‌است. و تفصیل اینها درکتاب أحکام القرآن است.

پایان قسمت اول ا.ع.ب.